سورة مريم

از ابی بن کعب روایتست که رسول خدا علیه السلام فرمود که هر که سوره مریم بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد هر که تکذیب و تصدیق یحیی
و مریم و عیسی و ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و هارون و ادریس علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام کرده و هر که دعوی ولد بر خدا
بسته کرده و هر که نکرده و از صادق علیه السلام مرویست که هر که بر قرائت این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنکه همه مراد او باشد از دنیا در نفس و مال
و ولد بیابد و در آخرت از اصحاب عیسی بن مریم باشد و مقابل پادشاهی سلیمان بن داود در جنت باو دهند

بسم الله الرحمن الرحیم

کهیعص عبدالله بن عباس فرموده که کهیعص نامیست از نامهای الهی و مرویست که امیر
المومنین علیه السلام فرمود که یا کهیعص یا حم عسق و از عطا نقلست که سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح اسم کافی و کبیر
و کریم است و ها اشارتست باسم هادی و یا بحکیم و حلیم و رحیم و مجید و حمید و عین اشارت بعلیم و عزیز و عظیم و صاد بما
یصدق و در باب آورده و نزد بعضی تعبیر اسم الهیست و گویند که اسم سوره است یعنی این سوره ذکر رحمت ربک یاد
کردن پروردگار تست و بنابر اقوال دیگر معنی آنست که این که خوانده میشود یا نوشته میشود ذکر بخشش پروردگار تست عبده زکریا [illegible] بنده خود
زکریا را و آن بخشش او سبحانه بود دعاء زکریا را در طلب ولد و او از انبیای بنی اسرائیل بود و نسب پدر او [illegible]
رحبعم بن سلیمان بن داود میرسد از احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود و نسب مادر او [illegible] اذ نادی ربه
چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب قربان نداء خفیا خواندنی پنهان چه اخفاء آن بجهت
آن بود که از بنی اعمام خود شرم میداشت که در نود سالگی یا هفتاد و نه یا نود و هشت سال نازاینده طلب فرزند کند و دعاء او این
بود قال رب گفت ای پروردگار انی وهن العظم بدرستی که سست شده است استخوان که از اصل اعضاست سست شدن
باشد اعضای دیگر بطریق اولی واشتعل الرأس شیبا و افروخته گشت سر از پیری چنانکه تاریکی و سیاهی نبود منتفی میشود
سیاهی موی من به پیری و چنانکه آتش در جای افتد و همه را فرا گیرد و سرایت کند سفیدی موی من که در یکجا واقع شده بود منتشر
کرده همه را سفید کرده ولم اکن و نبوده ام بدعائک رب بخواندن من ترا ای پروردگار من شقیا بی بهره و ناامید یعنی هر گاه که دعا کرده

امر با جابت رسید

اجابت رسانیده و حالا مروم نکرده است بعد از این حق تعالی شرح حال خود را که باعث دعاست بیان میکند و میگوید وَاِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ

و بدرستیکه من میترسم از اولیا که خویشان باشند بعد از امام که بنی اسرائیل اند و ترکه مرا که غیر رضا باشد ضایع کنند مِنْ وَرَائِي

از پس من وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و بوده است زن من نازاینده است و هیچ فرزند نزاده فَهَبْ لِي پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا از نزد خود فرزند

که ولی باشد بعد از من در امر دین و متولی امور من باشد که ولی از اولیا و دوستان تو باشد از روی استحقاق يَرِثُنِي

میراث برد از من وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ و میراث گیرد از آل یعقوب بن ماثان که پدر مریم بوده و زن زکریا خواهر مریم بوده و گویند

یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است و زکریا از اولاد او بوده است و گویند که ختم نسل او بود نسب او متصل بود به یعقوب و فرزندی

نداشت از اولاد سلیمان بن داود بود و از اولاد یعقوب و زکریا از نسل هارون و هارون از اولاد لاوی بن یعقوب و جمیع

اصحاب ما بر این استدلال کرده اند که انبیا مال را میراث میگذارند که اصحاب ما خود را اصحاب میکرده اند که مراد از وراثت مذکوره مال است

نه علم و نبوت چه لفظ میراث در لغت و شریعت اطلاق نکنند مگر بر آنچه نقل کرده میشود از مورث بوارث از اموال و غیر اموال

استعمال میکنند مگر بطریق مجاز و از حقیقت بمجاز نقل کردن بدون دلیل جایز نبود و دیگر آنکه زکریا فرموده وَاجْعَلْهُ

رَبِّ رَضِيًّا یعنی بگردان فرزند مرا ای پروردگار من شایسته و پسندیده که از قول و عمل او راضی باشی و همیشه مطیع و فرمانبردار

تو باشد پس اگر مراد وارث نبوت است چنانکه مخالف میگوید ذکر این سخن بی معنی بود و لغو و عبث باشد چه آنکه نیکو نیست که کسی گوید

خدایا پیغمبری را مبعوث گردان و او را مطیع و فرمانبردار گردان چه هر که منصب نبوت داشته باشد البته متصف باین صفات بود و اعظم

دلالت و بیان است که زکریا خوف فرموده باشد از بنی اعمام خود در حیات بعد از فوت خود پس طلب وارث کرده چه خوف او بوده

که او سبحانه نبوت باشد از بنی اعمام و این خوف معقول نیست مگر بمال چه نبوت و علم آنکه زکریا اعلم از آن بود که او سبحانه نبوت و علم

بکسی دهد که اهل آن نبود پس اینکه مخالفان بزعم خود نقل کرده اند که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة محض افترا باشد و چگونه

عاد و طغیان و اصحاب ایشان تکذیب این معنی کرده و قرآن تنها مردود و یرثنی و یرث من آل یعقوب حاصل کلام زکریا خوف

آنکه بعد از او بنی اعمام مستقل شوند و آن را در فسق و فجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسق و معصیت ایشان شود

از حق تعالی طلب فرزندی صالح کرد که مرضی او سبحانه باشد و مأمور امر او و بعد از دعا سر بسجده نهاد و تضرع میفرمود و منادی ندا

کرد و حق تعالی دعای او را اجابت فرمود و ندا داد يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا بدرستیکه ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى به پسری که

نام او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ پیش از وی سَمِيًّا همنامی یعنی هیچکس قبل از وی باین اسم مسمی نبوده و این

موجب شرف اوست و نزد ابن جبیر سمی بمعنی مثل است یعنی هیچکس را پیش از وی بصورت و هیئت او خلق نکرده بودیم و دلالت

میکند بر آنکه از مادر در وجود آمد و هیچ گناه نکرده و در عبادت و کثرت حکمت و فضیلت ابی عبدالله روایت

کرده که یحیی آنکه اسمی بود از اسماء سبحانه و تعالی یعنی پیش از یحیی هیچکس بنام او نبود و آسمان بر هیچکس گریه نکرد مگر بر یحیی و حسین

که آسمان چهل روز بر ایشان گریست و آن گریستن آسمان بطریقی بود در وقت طلوع و غروب سرخ میشود و قاتل یحیی ولد الزنا بود

و قاتل امام حسین علی بن ابی طالب ولد الزنا بوده که خوف و بیم از آن در نبوده که از ایشان نقل کرده بودیم که جمله ایشان اکثر ایشان از اولاد الحرام نامه و

فضائل او را در حیات خود نیافته ظاهر که هیچکس پیش از وی به ... نسبت باشد و نرسد و اسم سامی او را ...

... قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ ای پروردگار من

چگونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ و بدرستیکه رسیده ام

مِنَ الْكِبَرِ از بزرگ سالی و غایت پیری عِتِيًّا تجاوز و خشکی اعصاب و عظام و ضعف قوی از حس منقول است
که این سخن بر طریق استعلام است از کیفیت ولادت یعنی یا خدایا مارا چون فرزند خواهی ساخت تا همدرین پیری و بدین سالی فرزند
خواهی داشت قَالَ كَذَٰلِكَ گفت فرشته بامر خدای در جواب او که ای زکریا كذلك همچنین است که تو گفتی یعنی درین پیری ولد موجود
موجود خواهد شد قَالَ رَبُّكَ گفت پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ این کار فرزند دادن فرزند درین سن آسانست این دو شخص فانی
هیّن که بوجود آوردن ازیشان است در توقف کنم تا بمباشرت قدرت بازپس در رحم زن تو گشاده کردانم تا مظهر اجنه کند و از العقیم ولد بستاند
وَقَدْ خَلَقْتُكَ و بدرستی که آفریدم مِنْ قَبْلُ پیش ازین یحیی را بوجود آوردم وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و حال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم محض بودی
تو از عدم بوجود آوردم پس قادر خواهم بود از آفریدن فرزند اندو بهیچه نامها خلق مانع ولد کان عقم و جهه نسبت آسان تر است
از ابتدای آفریدن از ابو جعفر مرویست که یحیی بعد از بشارت پنج سال متولد شد القصه زکریا ع از غایت سرور هشتاد ما نگفت که عنقریب
وجود خواهد گرفت یا بعد از مدتی دیگر بظهور خواهد رسید و چه این قَالَ گفت رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً ای پروردگار من بگردان برای من
یعنی بنمای مرا آیتی علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم کردد و بدان استدلال کنم بر رسیدن زمان وجود ولد قَالَ گفت ای
زکریا آيَتُكَ نشانه تو برین أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نتوانی کرد با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سه شب و روز سَوِيًّا پی
در پی و بهم پیوسته یعنی سه شبانروز نزد اکثر مفسران سویا صحیح و سلیمست یعنی سه شبانروز تمام [illegible] اکثر مفسران مراد سویا
قادر باشی بر سخن کردن و حال آنکه سوی الخلق و تندرست باشی نه آنکه بجهة علتی باشد القصه بعد از بشارت [illegible] وقت
قرائت زبور میکرد و بتسبیح مشغول بود که ناگاه یکبار زبان او بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند و مردمان بنابر عادت
خود منتظر شدند تا زکریا بیاید و در مسجد بکشاید تا نماز کنند فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود صباح
آن روز که در شب زن او حامله شده بود مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلای خود و ایشان بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع پیدا کردند بدانستند
که اثر اجابت دعای وی بفعل آمده خوشحال گشتند فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس بشارت کرد بدست خود أَن سَبِّحُوا آنکه نماز کنید یا تسبیح
گوئید خدای خود را و شکر او قیام نمائید بُكْرَةً در بامداد که پیش از طلوع آفتاب است وَعَشِيًّا و در شبانگاه که بعد از غروب آفتاب است
و بعد از سه شبانه روز که برین سوال گذشت زکریا بحال خود آمد و یحیی ع بعد از مدت حمل متولد شد و کودکی بلاسی پوشیده بود
و با احبار بطریق و طاعت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرو فرستادند و آنحضرت با وی خطاب رسید يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ ای یحیی فرا گیر
کتاب توریت را بِقُوَّةٍ بقوتی که ترا دادیم بر اخذ آن و عمل بدان وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ و دادیم یحیی را حکمت که آن فهم توریت بود و دانستن
احکام آن صَبِيًّا در حالتی که کودک بود در سه سالگی ابن عباس فرموده که معنی آنست که او را پیغمبری دادیم در حالت سه سالگی ابن عباس
باسناد از علی بن اسباط روایت کرده که او گفته روزی نزد ابو جعفر بن محمد بن علی الرضا ع رفتم و او در سن پنج سالگی بود و در حسن اخلاق
و فهم و ذکای او تامل میکردم فرمود که حق تعالی اخذ امامت میکند بر همان طریق که اخذ نبوت کند و بعد از آن هر دو آیه تلاوت فرمود که
فَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ وآتیناه الحکم صبیا بعد از آن فرمود که جایز است که حق تعالی اعطای نبوت کند در چهل سالگی و جایز است
که از اکرامات کند در سن کودکی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از مظاهر فضل است که یحیی در وقت سه سالگی کودکان همراهان
او را گفتند بیا تا بازی کنیم فرمود ما از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن پندی عظیم است مر غافلان بازیچه غفلت را که عمر عزیز را ببازی و لهو
لعب مشغول مینمایند القصه حق تعالی میفرماید که ما دادیم او را حکمت و فهم توریت را در حین کودکی وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا و رحمت و عطوفت را مهربانی
لَدُنَّا از نزد خود تا مردمان را بطاعت خدا میخواند و از معصیت دور میکرد و گویند مراد حنانا خوف و خشیت که غایت نهایت است گاهی

انبیا بودند که [illegible] و نیکوکار ... و علی پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال شده از اول عمر تا زمان انقضاء اجل پاکیزه بود از جمیع خطایات

و معاصی یعنی از [illegible] زیاده ... و کان تقیاً و بود پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع امر در جمیع حالات که هرگز هیچ خطیه و گناهی

از او صادر نشد ... و برّاً بوالدیه یعنی نیکوکار به پدر و مادر خود و مهربان و فرمان بردار ایشان بود و لم یکن جبّاراً و نبود

گردن کش ... و نیکوکار بندگان عصیاً و نبود عاصی پروردگار خود را و سلام علیه و سلام از ما بر یحیی است یوم ولد روزی

که متولد شده و یوم یموت و روزی که میمیرد و یوم یبعث و روزی که مبعوث شود حیّاً زنده ... سلام ... رحمت و تحیات سبحانه

است ... تخصیص این سه موضع بذکر آنست که وحشت ... در این سه مقام ... که در آن مطیع بوده

... چیزها را مشاهده میکند که هرگز ندیده ... که مبعوث گرده ... بعد ... روایت کرده اند از ... که یحیی

بیرون بود که چون احوال قیامت شنیدی ... [illegible] ... در اضطراب افتادی و از لباسهای پلاسی ... کردی

و از طعامها بنان ... اکتفا کردی ... چهار ساله ... روایت ... کرده بود ... ساله ... احکام شرع واقف شده با چنین

... چندان گریسته بود که گوشت ... از ... رفته و ... مانند ... و مادرش دو پاره ... بر

چشم او نهاده بود ... و ... زکریا گفت الهی ... که ... سینه من باشد

و راحت جان من بود این فرزند ... سینه من بیرون ... بود ... نهاده ... که او را خطاب رسید که ای ... زکریا

... در ... اولیا ... کشیده ... محبت ... و ... غذاء ... جهان ...

... مجلس ... زکریا از عقوبت الهی ... نکردی ... آیات ... استماع

آیات خوف و وعید ... شنودی ... رسیدی ... زکریا بر بالای منبر آمد ... و از جیب و راست

نگریست یحیی را ندید ... در ... شنیده ... یحیی ... زکریا ... از وعید الهی ... میکند

و گفت در دوزخ کوهی است از آتش نام او غضبان ... ازین ... کلام شنید ... و

... اندوه ... از مسجد بیرون ... مادر ... که غضبان جای ... و این کوه ... باشد ...

... شهر ... زکریا از منبر فرود آمد و به خانه رفت و مادر یحیی را گفت ... در مسجد است ...

... بیان کردم ... از مسجد بیرون رفت ... بیرون ... یحیی ...

... بیرون شد ... در صحرا و دشت ... یحیی ... و خبر او نشنیدند تا

... روز ... نکشتند که یحیی ... خبر ... ندیدیم ... کوه ... و زاری ...

... بسیار ... ناله ... ناله ... زکریا گفت ای ...

... است ... مادر ... طرف ... یحیی ... در گریه افتاده و چندان گریست که جای ...

... چشم او ... مادرش ... از میان ... خود ... و یحیی ... داشت خیال کرد که

... است ... گفت ای ... مادر ... چندان ... که ... بیرون آمد

و گفت ای جان مادر ... بیست ... مادر ... خواست ... بستان ...

گفت ای جان مادر ... بستان ... زکریا ... یحیی ... آورد

و ... بود که یحیی ... در خواب دید که شخصی ...

کرای یحیی مکر غضبان را فراموش کردی که سر خونریز یحیی بغتی هیچ ساکن نشد و بجوشید و بر روی هم افزا داری بالا میرفت و بیان بلا ایست
و محنت متعلق ارباب محبت هرجا که بنای محبت نهاده اند در آن محنت در رکشاده اند هر کرا حق سبحانه و تعالی دوست دارد او را بلا بسیار
سازد و قتل یحیی و زکریا را سبب آن بود که ملک آن زمان را زنی بود و او را از شوهر دیگر دختری داشت بغایت جمیله و خوب چون شوهرش
میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک درین باب با یحیی مشورت کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرام است ملک میل دختر
فسخ کرد و زن عاجز آمد ازین بر هم شد و صبر کرد تا دید که ملک مست بود و دختر را بیاراست و بنظر او جلوه داد چون ملک قصد مقاربت کرد دختر
گفت این صورت میسر نشود تا که یحیی را نکشی چه شیربهای دختر من قتل یحیی است ملک بکشتن یحیی امر کرد کسی از مقربان ملک گفت پیغمبر ما
اول باید کشت تا بر کشتن پسر خود دعای بد نکند ملک گفت چنین باشد پس بخانه زکریا آمدند و او با پسر خود در نهان بود یحیی
را از پهلوی پدر بکشیدند و بر بستند و قصد زکریا کردند وی بگریخت و همی در عقب وی روان شدند چون نزدیک بوی
رسیدند زکریا اشارت کرد بدرختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد زکریا بدرون در آمد ابلیس گوشه ردای زکریا را گرفت و
بیرون درخت بداشت درخت فراهم آمد و کفار در رسیدند ابلیس را دیدند بصورت پیری از وی پرسیدند که بدین صورت مردی
در پیش ما میرفت کجا باشد ابلیس ایشان را دلالت کرد بوی که آن در درون این درخت است و گوشه ردا بنشان بدیشان نمود گفتند
ای پیر هم تدبیر او را از میان درخت بیرون آریم گفت چو او را بیرون می آرید بکشند تا او را بکشیم شیطان گفت هم اینجا نیز او را
میتوان کشت پس ایشان را تعلیم کرد که اره در سر نهادند و بر سر درخت نهاده خواستند که ببرند نیم بیرون انعام بالا آمد که ای زکریا
ما دا کرنا له کنی و نهی کشتی که نامت از جریده صابران محو کنم پس چون اره بفرق زکریا رسید گفت خدایا هزار شکر که خون مرا
بر سر کوی محبت تو میریزند آنکه صبر کرد و آهی نکرد تا بدو نیمش کردند و جمعی که یحیی را بدرگاه ملک بردند فرمان داد که هم در پیش وی او را بقتل
رسانند و سر او را پیش او بردند آن کافران بیرحم سر مبارک یحیی را در طشتی نهادند بجهت آنکه علما آن روز نگاه کنند بودند که اگر خون یحیی بزمین
آید دیگر باران و گیاه رسته نشود پس آن خون را در چاه ریختند آن خون در چاه میجوشید تا حق تعالی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا هفتاد
هزار کس را از بنی اسرائیل بکشت تا خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس از پیغمبر روایت کند که آنحضرت فرمود که خدای بجهت
قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشت و برای فرزندم حسین را هفتاد هزار و هفتاد هزار کس خواهم کشت و خونخواه نیز
اذکر قصه یحیی بیان قصه مریم و عیسی مینماید وَاذْكُرْ یاد کن ای محمد فِی الْكِتَابِ در قرآن مَرْيَمَ بنت عمران بن ماثان را او پیوسته در
مسجد قدس بعبادت مشغول بودی و در وقت عذر بخانه خاله خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی روزی در خانه خاله خود بغسل
محتاج شد طلب موضعی کرد از اهل خانه که خالی باشد تا آنجا غسل کند إِذِ انْتَبَذَتْ چون بگوشه رفت و منفرد شد مِنْ أَهْلِهَا
از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود مَكَانًا شَرْقِيًّا در جایی در جانب مشرق بود یعنی مطلوف اسمان بر آمد و بیت المقدس از سرای خاله
فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان حِجَابًا پرده یعنی از پیش نظر اهل خود پرده ببست تا مانع دیدن ایشان شود
بعد از آنکه غسل کرد و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا پس فرستادیم بسوی او رُوحَنَا روح خود یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی او زنده
او باز بنیان شد همچنانکه بدن بروح حیات یافته فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متصور شد برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا آدمی تمام خلقت یعنی بصورت
آدمی خلقت تمام بر مریم نمود و در کشانا فرموده که جبرئیل بصورت امرد صبیح الوجه جعد موی بر آمده نزد مریم آمد و دل بکمال عفت
و ورع او ازین چنین صورت بخدا استعاذه کرد قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت بدرستی که من پناه میگیرم بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ بخدای
بسیار بخشش از آنکه تو میخواهی بمن رسانی پس از نزد من بیرون رو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی پرهیزکار و ترسکار آنکه

اگر بصفت تقوی و ورع آراسته اند من دور شو و کرد من مگرد و یا اگر متورعی و متقی ازو بر هیز کنم و پناه بحق میبرم چه جای آنکه چنین

نباشی و گویند تقی نام شریری و فاسقی بود در آن زمان که معروف زنان میشدند و بعکس این نام نهاده بودند و مریم قصه او استماع نموده بود

کمان برد که مگر اوست و از و پناه برد بخدای تعالی جبرئیل چون اضطراب او دید قَالَ گفت إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستاده

از پروردگار توام لِأَهَبَ لَكِ تا ببخشم ترا یا امر او غُلَامًا زَكِيًّا پسری پاکیزه از ادناس عصیان و ترقی نماینده در افعال خیر و بر هیزکار

قَالَتْ گفت مریم از روی تعجب أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ چگونه بود مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه نسوده است مرا آدمی و مس درین

کنایت است از نکاح صحیح یعنی هیچکس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا و نبوده ام زناکار و جوینده فجور و کننده

از حد شرع بسبب زنا پس چگونه مرا فرزند باشد قَالَ گفت جبرئیل كَذَٰلِكِ امر چنین است که تو گفتی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده

قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ این کار کردن و فرزند دادن بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد او بدون والد

جهت آنست که نشان کنیم و اشکار سازیم قدرت خود را وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً و تا بگردانیم او را آیَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که بدان

کمال قدرت ما را بدانند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا بگردانیم او را سبب بخشش از برای آنکه بگروند و راه یابند بدو وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا و هست کاری که

حکم کرده شده و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ هر چه حکم الهی بر وقوع آن تعلق گیرد البته واقع شود پس البته ای مریم منقاد و مطیع امر باش

چون مناظره و مباحثه میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم بقضا و قضاء اله خاموش شد جبرئیل نزدیک وی آمد فَحَمَلَتْهُ پس بار گرفت

عیسی را روایت از امام محمد باقر کرد که گریبان جامه مریم است و باد در آن دمید و در همان شب در رحم او در آمد و بعد کمال رسید بجنانکه

چهارماه و صد شبانه روز در رحم ماند پس از موضع غسل خود بیرون آمد و چهره کرانی حمل بر زمین میکشید و خاله وی چون

بدوی نگاه کرد و آن حال را بدید بسیار پریشان گشت مریم جهت حیای شرمندگی از آن منزل بیرون گشت فَانْتَبَذَتْ پس بکو

رفت بِهِ یعنی با حمل و منزوی شد مَكَانًا قَصِيًّا در جایی که دور بود از شهر ایلیا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زادن إِلَىٰ

جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که مریم از سر ریرود و آمد و در تنه خرما خشک شده

که شاخهای آن را بریده بودند و تنه خشک مانده و سالها خورده و این در فصل زمستان بود و سرما سخت بنا بر آن درخت

را بدو گشت باوی بالیداد آن درخت فی الحال سبز گشت و برگ آورد و خوشهای خرما از وی آویخته شد و چون مریم بپای آن درخت

رسید طلب سر لشکر و شرم ساری از آن قوم و شنیدن سخنان نالایق از ایشان نه جهت کراهت حکم خدا قَالَتْ يَا لَيْتَنِي

مِتُّ کاشکی من مردمی قَبْلَ هَٰذَا پیش از این حال وَكُنْتُ و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی حقیر و ناشناخته و فراموش شده

که هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که موهبت اللهی مرا بشناسند و دانستند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده

و هنوز بکارت من زایل نشده از جهالت ایشان حکم و چه جا ه سازم جبرئیل این سخن را از و بشنید و جزع و فزع او مشاهده

کرد فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا از زیر قدم او یا فرشته دیگر او را بخواند و نزد اکثر مفسران عیسی در شکم مادر ندا کرد

و بکرمن تحتها بخوانند بفتح میم یعنی آنکه بود زیر مریم یعنی کسی که در پایین او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیگر یا عیسی أَلَّا تَحْزَنِي که اندوه

مخور و مستای بر له مکن و غم مخور از سخنان بی ادبانه مردمان اندیشه مکن و راه مده قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که کرد است یعنی

آفریده مرا نه سلف از بدکاری تَحْتَكِ در زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آبی که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی از ابن جبیر مرویست

که چون مریم نزدیک بود که آب ازان منقطع شده بود خشک گشته چون مریم ببستان جای آن جاری کردانید از ابی جعفر مرویست

که جبرئیل پای بر زمین زد چشمه آب پدید آمد و آن چشمه تا اکنون هست وَهُزِّي إِلَيْكِ و بجنبان بسوی خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ که تا بیفتد

تا نخرما سخت شده و بعضی تساقط بضم تا و کسر قاف خوانده اند تا بیندازد آن درخت عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر از باز چیده شده پس بخور از آن خرما
وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را یعنی خاطر خود را خوش دار بفرزند و تسبیح شدن درخت و خرمای تازه دادن او که مناسب
حال تو دار آورده اند که مریم چون کلمه طیبه و قرّی العین را بخطاب کشت گفت یا حبذا پیش از این تنها مستور بودم و رنجور بودم [illegible]
انکه مرا سعی با نسبی [illegible] مخاطبه کرده [illegible] که درخت [illegible] تا خرما بفشاند [illegible] حکمت است خطاب رسید بوی که پیش از این
مجرد بودی بالکلیه متوجه ما واکنون بکوشی [illegible] بعیسی تعلق پیدا کرده القصه حق تعالی جمیع ملائکه فرستاد تا گرد مریم درآمدند و آن هنگام که عیسی
متولد شد او را [illegible] دو نشستند با آن چشمه آب و درخت بهشت [illegible] و گرد مریم نهادند بوی [illegible] رسید که ای مریم [illegible] که امروز روزه
صمت بدار یعنی فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی از آدمیان مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان کسی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس بگوی إِنِّي نَذَرْتُ
بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای خدای روزه که بند روزه ایشان ترک کلام و طعام بود و معنای اینجا روزه صمت گویند [illegible]
فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم با حق تعالی مناجات میکنم آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در
محراب نیافتند بتجسس او مشغول شده از هر جا و از هر کس میجستند تا آنکه کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم مبادرت نموده مریم چون
ایشان را بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد و عیسی هم در راه با مادر در سخن در آمد و گفت ای مادر مژده بنده خدا و مسیح او [illegible]
خود اندیشه مکن و در سخن گفتن مرا با ایشان واگذار فَأَتَتْ بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا نزد قوم خود تَحْمِلُهُ در حالتی که برداشته
بود او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد و گرد او در آمدند و بروی دیدند بگریستند چه قوم خاندان نبوت و طهارت بودند [illegible]
و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عصمت و طهارت بود مشهور بود چون این حال از او مشاهده کردند [illegible] غمگین [illegible]
قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آمدی شَيْئًا فَرِيًّا با چیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو مانند این نبوده و از نقل [illegible]
منصوب نبوده پس از تو این کار بس عجیب و غریب است يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او برادر پدر مریم بود [illegible] صلاح و
زهد معروف و مشهور بود ابن جبیر گفته که او مردی فاسق بود و مشهور [illegible] مریم را تشبیه باو کردند و بروایتی [illegible] قتاده
و کعب و ابن زید و مغیره بن شعبه از پیغمبر نقل کرده اند که مراد بهارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزگاری مشهور بود
هر که بصلاحیت شهرت می یافت ویرا بهارون تشبیه میدادند میگویند که چون وفات کرد چهل هزار کس [illegible] جنازه او کردند و همه هارون
نام داشتند [illegible] اسم او پس معنی آنست که ای مانند هارون در صلاح و تقوی مَا كَانَ أَبُوكِ نبود پدر تو امْرَأَ سَوْءٍ مردی بد [illegible]
که عمل بد کرده باشد وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ و نبود مادر تو [illegible] بَغِيًّا زناکار و فاجره یعنی از خانواده تو که هرگز مثل این عمل از ایشان صادر
نشده پس این امر عجیب و غریب است که از تو بظهور رسید فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گوئید جواب از وی
بشنوید غضب ایشان زیاده شده قَالُوا گفتند با وی كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوئیم مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ با آنکه در گهواره است که بمثابه کودک
است صَبِيًّا در حالتی که کودک است که اصلا فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد آورده اند که چون مریم گفت جواب از این کودک بشنوید گفتند
ای مریم بر این عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر شده اکتفا نکرده که با ما سخریت و استهزا میکنی [illegible]
آن شدند که او را رجم کنند ناگاه عیسی بفرمان حق تعالی دهن از پستان برداشته رو بایشان کرده بزبان فصیح قَالَ گفت ای قوم إِنِّي عَبْدُ
اللَّهِ بدرستی که من بنده خدایم تقریر اقرار بعبودیت خدای [illegible] بطلان قول کسانیست که دعوی [illegible]
چه دانست که جماعت حساده در حق او گویند [illegible] درباره عیسی گفتند همیشه [illegible] انا عبد الله [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]

از نسبت بجهت عناد و حسد و از بر تحالف تشنیع کرده اند بعد از آن فرمود که این کلام را بکسی دیگر بعد از من بگوی و مگو و دروغ گوئی که دعوی رسالت نمود
خود کند و اداء جای بنات بنا حق و معنی خلافت رسول نکرده اند و ادعاء رحمن را کیج نشانیده اند و باتفاق چنانکه عیسی را پیش از بلوغ و وقت تکلیف کمال
عقل داده اند تا اقرار کرد به عبودیت خدا و گفت او عبد الله و امیر المؤمنین را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل داده اند تا رسول خدا او را دعوت کرد و محل
مرتبه او قابل دعوت آمد با مر او بی بر غوغا حضرت رسالت پناه القصه چون قوم از گفتار عیسی انی عبد الله شنیدند از آن متعجب شدند و
گفتند این امر عجیب و غریب است پس متوجه شدند تا دیگر از وی چه صادر شود فرمود آتانی الکتاب داده است مرا خدای کتاب یعنی حکم کرده در ازل
که انجیل بمن دهد و در تفسیر ثعلبی مذکور است که معنی آتانی آنست که مرا تعلیم داده است تورات را در شکم مادر وجعلنی نبیا و گردانیده است مرا پیغمبر
و بروایت ابن عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شد دعوی پیغمبری کرده تلاوت انجیل میفرمود و باین معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود
و منقولست که وجعلنی مبارکا و ساخت مرا با برکت و نفع اینما کنت هر جا که باشم و در هر موضع که توجه نمایم و در روایت صحیح آمده که عیسی
در هر جا که بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات شفا یافتندی و بهر موضع که رسیدی اگر جائی که قحط شدی و باران نیامدی چون او
با برکت قدم وی باران بیامدی و جوع و امساک از ایشان مرتفع شدی واوصانی و وصیت کرد مرا یعنی امر فرمود مرا خدای بالصلوة باقامت نماز والزکوة
و بدادن زکوة اگر مالدار شوم ما دمت حیا مادام که باشم زنده و مخفی نیست که امیر المؤمنین نیز باین صفات موصوف بود اما اول چنانکه گذشت
که عیسی گفت انی عبد الله و او هم در حالت طفولیت گفت انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا چنانچه در حدیثی دیگر آمده و ابن یوسف بیان میکنند و حضرت
امیر نیز فرمود که انا عبد الله واخو رسول الله چنانچه در خطابت وی اصحاب اما ثانی چنانکه حق تعالی عیسی را در زمان صغر او را بر خواندن انجیل
و تورات قدرت داد امیر المؤمنین را در زمان صغر توفیق شد بدانستن علوم شریعت مصطفوی و فطنت او بر وجهی بود که هر چه از حضرت
رسول میشنید حفظ میکرد و هر که از آن بلوغ او سؤال میکرد تا در حق او امده کرد او در لوح و اما ثالث چنانکه ببرکت عیسی اهل مرض شفا می یافتند
ببرکت شاه اولیا اکثر اهل شرک از مرض کفر و جهالت خلاص یافتند و بنور هدایت مستعد شدند اما رابع چنانکه عیسی فرمود که اوصانی
بالصلوة والزکوة ما دمت حیا امیر المؤمنین در عبادت بدنی و مالی تا غایتی بود که در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و حرص وی بزکوة
دادن بر وجهی بود که در میان نماز زکوة ادا کرد و در حق او آیت انما ولیکم الله تا آخر نازل شد القصه عیسی بعد از آن جهت تعلیم بندگان
خدا لطف ورفق و حسن سیرت خود به بندگان خبر داد و گفت وبرا بوالدتی و گردانید مرا نیکوکار به مادر و مهربان که رضای او حاصل کنم و از فرمان
او سر نپیچم ولم یجعلنی و نگردانیده مرا جبارا گردنکش که بر بندگان تکبر کنم شقیا بدبخت که بجهت تکبر فرمان او ببرم یعنی از جباران جبابره و
اشقیا نیستم بلکه از مطیعان خود مانند بطولت تواضع سلوک میکنم و دایم منقاد او سبحانه ام والسلام علی و سلام خدای بر منست چنانکه
بر یحیی علیه السلام یوم ولدت روزی که بزادم ویوم اموت و روزی که بمیرم ویوم ابعث حیا و روزی که بر انگیخته شوم در حالت زنده
کرده زنده یعنی همه بمانند تو بعد از آن هر سه شیخ من باشی نزد خدا در طلب مرتبه باشد و در جواب چند عیسی گفت تو به از منی نیز اگر من
سلام بر خود کردم و خدای سلام بر تو کرده کرد حق تعالی بعد از ذکر عیسی و قصه او رد قول جماعتی که در باره او افراط و تفریط نمودند و باطل بودن
تمام نهاده میفرماید که ذلک عیسی ابن مریم آنکس که او گذشت وصفت او مذکور شده و بعضی از ایشان او را مسیح ابن الله میگویند و
چون ابن یوسف دانند قول الحق میگوئیم سخن درست و راست یعنی در باب عیسی گفتار درست و راست است الذی فیه یمترون آن قول حق و صدق فیه
یمترون در او شک میبرند و مناقشت میکنند با یکدیگر و امر او نمیبینند که ساحر و کذابست و برخی او را از یوسف نجار و نصاری
میگویند که ابن الله است و بعضی ازین جهت مگوید نصاری و کتب نجوان از بهتان ایشان میفرماید ما کان نیست و نشاید لله ان یتخذ من ولد
ان یتخذ من ولد مر خدای را که فرزندی گیرد سبحانه منزه است او از آن چه ولد از جنس والد باشد و او سبحانه از جنس ممکنات منزه است

الزام ایشان میکند بقوله إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند خدا چیزی یعنی اراده ایجاد چیزی کند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که بگوید مر آن چیز را که
كُن فَيَكُونُ پس باشد بی تاخیر و کسی که قدرت او باین وجه باشد که بلفظ ایجاد هستی غلبه منه خواهد بود از مشابهت او بخلق و مبرا از احتیاج
بغیر او که فرزند ماند بآبستن اذات بعد از آن حبیب خود را بدعوت بندگان امر میکند بقوله وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای بحق رَبِّي وَرَبُّكُمْ
پروردگار ما و شما ست فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را به پرستش غیر او مشغول مشوید هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ اینست راه راست
که موصل است بروضه رضوان فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کرد جمعی یهود و نصاری مِن بَيْنِهِمْ از میان یکدیگر در باب عیسی چه
یهودان طریق تفریط گرفتند و اورا دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیت کردند بانکه ترسایان یکردند بانکه در حق
ترسایان مختلف شدند و سه فرقه گشتند نسطوریه اورا ابن الله گفتند و یعقوبیه بالوهیه او قایل شدند و ملکانیه گفتند او بنده است و پیغمبر او
فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای بر آنان که کافر شدند و بوحدانیت خدا منکر بودند مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از وقت حاضر شدن در روز بزرگ
قیامت و یا از مشاهده اهوال آن روز یا از شهادت آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملائکه و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال
ایشان گواهی دهند أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما یعنی بحشر قیامت حاضر
شوند و لیکن سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بیان متیقن کردند اما نفع نرساند ایشان را
لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ ستمکاران امروز یعنی در دنیا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی اند هویدا که جه اختیار هوا کرده ماند و از حق
عدول نموده ملخص سخن آنست که کافران در دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف باشند و این عرفان در آن روز فایده ایشان ندهد
وَأَنذِرْهُمْ و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ در روز ندامت که بدکاران حسرت خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت
خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وقتی که ساخته شود کار یعنی در آن حساب همه خلایق کنند و حکم صادر کرد فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ
فِي السَّعِيرِ بعضی را به بهشت و جمعی را بدوزخ در آورند وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و کفار در غفلت و بیخبری اند از احوال قیامت وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
و ایشان منکرند باخرت و متعلقات آن و بصحت پیوسته که طریق ما و اهل سنت که پیغمبر فرمود که چون روز قیامت شود و همه
مردمان از حساب بپردازند الله تع مرگ را بصورت گوسفندی سفید مصور ساخته بیارند تا آنرا در میان اهل بهشت و دوزخ بدارند
و ندا در رسد که مر این را میشناسید همه گویند مرگ اینست پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از آن ندا کنند که ای بهشت و دوزخ جاوید
باشید که هرگز مرگ بشما نرسد و بعد از آن حضرت این آیه تلاوت فرمود وأنذرهم يوم الحسرة إذ قضي الأمر أي ذبح الموت یعنی در آن وقت که این گوسفند
بصورت مرگ بکشند اهل دوزخ حسرت خورند بعد از آن فرمود که بهشتیان چندان شادمان شوند که اگر
مرگ بودی هر آینه از شادی هلاک شدندی و دوزخیان چندان غمگین شوند که اگر مرگ بودی هر آینه از حزن و الم هلاک شدندی إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْأَرْضَ
میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و هر کسی که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم پس هیچکس باقی نماند بر زمین که مالک و متصرف باشد
آنها و ملکیت همه بما راجع شود و هیچ کس نماند که دعوی ملکی کند چنانکه حالا دعوی میکنند وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بسوی ما بازگردانیده
شوند بعد از زوال یعنی جایی که غیر ما مالک و نهی نباشد و ایشان را جزا دهیم موافق اعمال ایشان رسانیم مروی است که چون سطوات تجلی ذات
هیبت همه مکونات را فنا سازند ندای کبریا در رسد لمن الملك اليوم و چون غیر او سبحانه معدوم باشند جلال احدیت و جمال
صمدیت و کمال قدوسی و عزت سبوحی خود را جواب دهد که لله الواحد القهار و بعد از ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصه ابراهیم علیه السلام
بیان میفرماید که تا بندگان باو اقتدا کنند و در طریق نجات سلوک نمایند وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد برای قوم خود فِي الْكِتَابِ در قرآن إِبْرَاهِيمَ
قصه ابراهیم را که همه اهل ملت بفضل او معترف اند و مشرکان عرب بنسبت او مفاخرت میکنند پس ایشان را إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا او خبر داده بکن

ابراهیم را یاد کن إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ صِدِّيقًا بود بسیار راست‌گو که این صفت اصلست در نبوت یعنی در اقوال و افعال و امور اعتقاد و صادق
و مصدق بود نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده بود با بلندی مرتبه إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را یا عم او که آزر است و چون بر طغوایت مرتبه او
بود او را پیغمبر گفت و نیستی اند بود که مراد به او بت‌پرستی بود هر آنکه باید که تا بشمرد که آبا و اجداد انبیا مسلمانند و این سوره انعام مبین
شده بیعت عطوفت و مهربانی بر وجه کرد يَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می‌پرستی مَا لَا يَسْمَعُ چیزی را که نمی‌شنود دعا و نیاز ترا وَلَا
يُبْصِرُ و نمی‌بیند خضوع و خشوع ترا که تذلل و بجا می‌آوری وَلَا يُغْنِي عَنْكَ و دفع نمی‌کند از تو شَيْئًا چیزی را که از ضرر و مکروه طبیعت
و منفعتی نمی‌رساند تا موقع مطلب و حقیقت منافع پس کسی را پرستش کن که عطاهای کثیره به تو می‌رساند و دفع مضار و مکاره از تو می‌کند
و منفعت رب الارباب است که خالق همه اشیاست يَا أَبَتِ ای پدر من إِنِّي قَدْ جَاءَنِي بدرستی که آمده است مرا از طریق وحی مِنَ الْعِلْمِ
از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِي پس پیروی کن مرا أَهْدِكَ تا بنمایم ترا صِرَاطًا سَوِيًّا راهی راست که طالب خود را زود
بمطالب دینیه و مقاصد اخروی رساند و او را از مهالک دنیا و آخرت محفوظ کرداند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر من مپرست
دیو را یعنی فرمان او مبر در اغوا که شیطان ترا بر آن می‌دارد إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ هست مر خدای را عَصِيًّا فرمان نه
برنده جمله عصیان او است که آدم را سجده نکرد و او را و اولاد او را بر شر داشت يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ ای پدر من می‌ترسم أَنْ يَمَسَّكَ اگر برسد
بتو عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ عذابی از جانب خدای تعالی بسبب متابعت شیطان و چون عذاب الهی برسد فَتَكُونَ پس تو باشی لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا
مر دیو را دوست یعنی همنشین و قرین او در عذاب و لعن قَالَ گفت آزر یا ابراهیم أَرَاغِبٌ أَنْتَ آیا روی کردانی تو عَنْ آلِهَتِي از پرستش
خدایان من و ترک کننده ایشان يَا إِبْرَاهِيمُ ای ابراهیم لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نایستی از مقاله خود در مذمت بتان و رغبت نکردانیدن
ایشان لَأَرْجُمَنَّكَ هر آینه دشنام دهم ترا یا سنگسار کنم تا هلاک شوی یا از من دور شوی و گفته‌اند اگر نکردی وجوب با من در طریق
مخالفت سلوک میکنی پس حذر کن از من وَاهْجُرْنِي و دور شو از من مَلِيًّا زمانی دور و دراز پیش از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک
گردانم ابراهیم چون از آزر نا امید شد و این کلمات با تهدید از او بشنید بطریق وداع و مقابله بحسنه قَالَ گفت سَلَامٌ عَلَيْكَ
سلام بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده که چون ابراهیم با ایمان او امیدوار شد بر او سلام کرد و گفت سَأَسْتَغْفِرُ
زود باشد که آمرزش خواهم بایتو رَبِّي از پروردگار تو تا شاید توفیق دهد ترا در تو بر ایمان حقیقت آنست که استغفار ابراهیم
بر او بوعده او بود بر ایمان آوردن چنانکه در سوره توبه مذکور شد إِنَّهُ كَانَ بِي بدرستی که هست خدای من حَفِيًّا بغایت مهربان
وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره میکنم از شما و از اماده است و امثال او از بت پرستان یعنی از هر شما دوری میجویم وَمَا تَدْعُونَ و از آنچه می‌خوانید
شد و می‌پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی بتان و هجرت او است از دین ایشان و از دیار ایشان وَأَدْعُو رَبِّي و میخوانم
پروردگار خود را یعنی می‌پرستم او را بیکانگی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید یعنی امیدوارم که نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن پروردگار
از پی کار خود شَقِيًّا نا امید و بی بهره و ضایع در کرد او و من امیدوارم که از حق سبحانه و تعالی بعضی تمام کریم و در سلک مقربان
درآیم آورده‌اند که ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان فارس آمده هفت روز در اطراف کوه سیر میفرمود و بعد از آن بیابان آمد و مذمت
بتان آغاز کرد و هر بار نوبت بتان را بشکست و آتش بر وی سرد شد چنانکه تفصیل این در سوره انبیا بیاید و بعد از آن با ساره و لوط
بر عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این هجرت خبر میدهد فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و متوجه شام
شد و بگذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُونَ و آنچه ایشان می‌پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَهَبْنَا لَهُ ببخشیدیم مر او را
از ساره إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی اسحق نام از ساره و پسر از و نبیره او اسحق که یعقوب نام داشت وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر کدام را

نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده با رفعت و قرب قضیه اسحق و یعقوب ذکر اسمعیل میکند بعد از این وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم ایشان را
مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود سوای اولاد نبوت از نعم دینی و دنیاوی و گویند مراد نبوت اولاد و اموال است که با ایشان ارزانی داشت وَ
جَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم ایشان را لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست عَلِيًّا در حالی که بلند بود لسان صدق در بیان مردمان مدح و ثنا و نیکوست که جمیع اهل ادیان
یهود و ترسا و نصاری و مسلمانان ایشان را بآن ستایش میکنند و با ایشان مفاخرت مینمایند و هر دعوی میکنند که ما بر دین ایشانیم
و ما بلند کردانیم ذکر ایشان را در میان امت محمد که بر صفحه جلد ذکر ایشان خواهند کرد تا روز قیامت در بیان قصه موسی میفرماید وَاذْكُرْ
و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ در قرآن مُوسَى قصه موسی را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که بود او مُخْلَصًا پاک کرده شده از نفی و عیب و ریا
که عبادت او از شرک و ریا پاک بود و یا من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس او ماسوای او پاک بود وَكَانَ رَسُولًا و
بود فرستاده از نزد حضرت عزت نَبِيًّا خبر دهنده خلق از جانب جناب احدیت و بلند قدر و عالی مرتبه وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم
موسی را بگفتن یا موسی انی انا الله رب العالمین مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از ناحیه کوه طور الْأَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا جانب میمونه
و مبارک وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب خود نَجِيًّا در حالی که راز گوینده بود با ما مروی است که موسی را بلند
گردانیدند و بالا بردند تا آسمانی تا اسمانی و از حجابی تا حجابی دیگر تا بجایی رسید که آواز قلم که بر تختها بآن نوشته میشد بشنید
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم او را و عطا فرمودیم مِنْ رَحْمَتِنَا از جانب رحمت و مهربانی خود أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هارون را تا معین او باشد
و نیز معاون او گردانید در تدبیر امور دینیه نَبِيًّا در حالی که پیغمبر بود باتفاق العلماء بعد از آن در بیان حال اسمعیل میفرماید وَاذْكُرْ
فِي الْكِتَابِ و یاد کن در قرآن صفت إِسْمَاعِيلَ را إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فر
ستاده بخدا بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق و ذکر او بصدق او در وعده بسبب او بود با این صفت چنانچه [illegible] است که با کسی وعده
داده کرد در مکانی تا آن یار آید سه شبانه روز و بقولی اشهر یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و در این مدت جز پوست درخت از خوردنی
هیچ چیزی نداشت و نیز در صفت او میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ و بود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات
بدنیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ و بود نزد آفریدگار خود مَرْضِيًّا پسندیده جهة رسوخ
او در استقامت افعال و اقوال و بعد از ان سیرت ادریس را بیاد پیغمبر خود میدهد تا امت مرحومه بآن اقتدا کنند و میگوید وَ
اذْكُرْ یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ در قرآن قصه ادریس را که پسر نبیره شیث و جد پدر نوح است و وی اول کسی است که صحیفه باو نازل
شد و اول کسی که خط نوشت و از علم نجوم و حساب سخن گفت و وضع ترازو کرد و اسلحه بساخت و خیاطی کرد او بود و در جامع الاصول
آورده که ادریس صد سال بعد از وفات آدم م متولد شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست گوینده در جمیع اقوال نَبِيًّا
خبر دهنده از حق یا بلند مقدار وَرَفَعْنَاهُ و بر داشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا بمکانی بلند که شرف نبوت او درجه قربت و ولا او را بهشت
رسانیدیم و یا باسمان هفتم و یا چهارم و در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت ص فرمود که در آسمان چهارم با ادریس ملاقات
کردم سبب رفع او باسمان بروایت ابن عباس آن بود که روزی ادریس حرارت آفتاب دریافت مناجات الهی که حال جمعی که این بعد کرده
و آفتابست از حرارت آفتاب متاذی شدم آیا آن فرشته که حامل آفتابست چه حال باشد خداوندا بار آفتاب را بر وی سبک گردان
و او را از تاب آفتاب در سایه حمایت خود محفوظ دار حق تع دعاء او را اجابت کرد و فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل آفتابست خود را
سبکبار یافت و از حرارت آزاد بسبب آن از حضرت عزت پرسید خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرده بود
من اجابت کردم آن فرشته بالجانب او بعد از تیسیر بزیارت ادریس آمد و بعد از ملاقات ادریس با او گفت که چون ملک الموت رهی مکرم را جلد

سر تا خیر کند تا از وظایف طاعات الهی را بجا آورده کنم آن فرشته گفت هرچه دهی باب ملک باشد سعی نمایم پس ادریس را بر
پر خود نشانده باسمان برد و نزد مطلع آفتاب رسانید و باستدعاء ادریس کیفیت امر پس ... کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید
جواب داد که حکم الهی در باب او آنست که میگویی آنست که حالی در مطلع آفتاب متوفی شود و چون فرشته بازآمد دید که جان وی قبض ارواح
... بان حق سبحانه جان وی را ... در آن موضع با ملایکه در آن موضع بعبادت مشغول است أُولَٰئِكَ آن گروه که مذکور شدند
... ذکریا و ادریس ... الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنانند که حق تعالی انعام کرده بر ایشان بانواع دینیه و اصناف موهبت معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ
پیغمبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم وَمِمَّنْ حَمَلْنَا و از ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح ع و آنها
... وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهیم ع وَإِسْرَائِيلَ از ذریه یعقوب وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از آنها که راه نمودیم ایشان را
... بنبوت و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ هرگاه که خوانده میشود بر ایشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیتهای
خدای بخشنده در کتابهای که بر ایشان فرود آمده بود خَرُّوا بر رو افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را وَبُكِيًّا
و گریستندگان از خوف ... و بعضی مراد ... و احتیاجا مومنان اهل کتاب اند چون عبد الله سلام و قوم او که چون قرآن بر ایشان خوانده
میشد بسجده در افتادند و میگریستند و از عبد الله علی بن الحسین زین العابدین مرویست که فرمود که آیة در حق ما نازل شده
... مرویست از حضرت رسالت ص فرمود قرآن که قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلیف گریه آرید
... حضرت رسول ... فرمود ای صالح این قرآنست ... شبهه نیست ... در کلام
... پس هرگاه قراءت این کتب خود را بر حزن دارید بلکه گریه میکنید و بعد
... فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان
... أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند ... نفس
از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن ابن عباس فرموده که ایشان یهود اند که صلوة مفروضه ترک کردند و شرب خمر نمودند و نکاح
... بروایت مجاهد و قتاده مراد ... امیرالمومنین ع فرمود که در وقت که بناهای بلند
... منظور نشینند و جامهای ... بپوشند فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشد که برسند غَيًّا
... از ابن مسعود ... وادی ... در جهنم ...
... در دوزخ که اهل دوزخ از فرط
... باشند و گواهی دهند
... إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه بازگشته باشد از معاصی وَآمَنَ و ایمان آورده
... وَعَمِلَ صَالِحًا و کردن کار شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تائبین يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند ...
... بهشت ... وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم کرده نشوند شَيْئًا چیزی از پاداش خود ...
... جَنَّاتِ عَدْنٍ ... بهشتها با قامت وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ که وعده داده است خدا
... عِبَادَهُ بندگان خود را بِالْغَيْبِ در حالتی که آن بهشتها غایب اند از ایشان ... تصدیق آن کرده اند
... إِنَّهُ كَانَ ... وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده ... آینده و محقق ...
... لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا ... لَغْوًا سخنی بیهوده ...

یا باطلی إِلَّا سَلَامًا لیکن بشنوند سلام را از جانب خدای عز یا از ملائکه بر وجه تعظیم و مکرمت یا از یکدیگر از روی تحیت و اکرام
وَلَهُمْ و مر ایشانراست رِزْقُهُمْ روزی از نعمتهای عظیم فِيهَا در آن بهشت بُكْرَةً وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی بر طرفین روز ایشانرا نعمتها
خواهند چنانچه عادت متقیانست و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکره و عشیا مقدار این دو زمانست یعنی
این دو زمان که در دنیا شناخته باشند روزی بایشان دهند و گویا اگرچه شب و روز نخواهد اما علامات باشد که بدان مقدار لیل
و نهار بشناسند و در بعضی تفاسیر آورده که زمان لیل و نهار بفرو گذاشتن پردها و فرو بستن درها معلوم شود و زمان نهار برداشتن
رفع و گشودن درها باشد و در تبیان آورده که زمان شب که زنان بهشت خدمت مهمانان کنند و در زمان روز غلمان بهشت و گویند
مراد که چنانست که شام طعام مخصوص نهاد او را نعیم خوانند مراد آنست که اهل بهشت متقیان باشند و نزد بعضی مراد از بکره و عشی دوام
روزیست در جمیع زمانه این هر دو وقت یعنی تِلْكَ آن بهشت است که ذکر کردیم الْجَنَّةُ الَّتِي بهشتی است که نُورِثُ میراث میدهیم
مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم از اعمال ایشان همچنانکه بر وارث مال مورث باقی
و در روایت صحیح آمده که حق تعالی برای هر بنده جای مکلف تعیین نموده در بهشت و دوزخ چون مکلف ایمان آرد و اختیار طاعت
کند جایی که در دوزخ نام زد او باشد بکافران دهد و چون کافر شود و معصیت کند جایی که در بهشت برای او معد بوده باشد
نصیب دیگری شود نقلست که جمعی از مشرکان عرب آمده سوالی چند کرده اند گفت فردا بیایید تا جواب دهم و کلمه ان شاء الله نگفت
پانزده روز یا دوازده یا بیست و پنج و اشهر چهل روز جبرئیل بوی نازل نشد مشرکان گفتند که خدای محمد او را گذاشت و او را دشمن
گرفت آنحضرت رسالت پناه ازین سبب مغموم بود و چون جبرئیل فرود آمد با او گفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل
من مشتاق ملازمت تو بودم اما در این مدت از حضرت عزت مرخص نبودم که نزد تو آیم بعد از آن حق تعالی بزبان ملائکه حبیب خود را ازین خبر داد
وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا مر او راست
آنچه در پیش ماست از امکنه و ازمنه گذشته وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ و آنچه در میان ماست که زمان حالست مراد آنست که در قبضه قدرت
اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات ما از مکانی بمکانی و از زمانی بزمانی منتقل نمیتوانیم شد مگر بامر او و اراده او و بعضی برآنند که
در ابتدا از پیش و آنچه از پس آنست ایام ما و آنچه در مدت حیات ماست وَمَا كَانَ و نیست و نبود و نخواهد بود رَبُّكَ پروردگار تو نَسِيًّا
فراموشکار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه مصلحت او تقاضا کند ملائکه را بتو فرستد پس فرو نیامدن بتو بجهت عدم مشیت اوست نه
بجهت نسیان او و چگونه نسیان بوی روا باشد و حال آنکه او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آفریدگار آسمانها و زمینها
و آنچه میان آنهاست و آفریننده ارض و سما و پرورنده ایشان نشاید که فراموشکار باشد فَاعْبُدْهُ پس او را بپرست و بنده او باش
وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بعبادت خود ثابت قدم باش و بتعب
و استهزاء کافران دلتنگ مباش پس جهت تقریر امر بعبادت خود و اثبات وحدانیت خود میفرماید هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا آیا میدانی مر او را همنام
خدا یا مانندی که او را الله توان گفت یا همتایی که مسمی بنام او باشد یعنی هیچکس بغیر او الله نام نبوده باشد و این از جمله آثار سطوت الهی
که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده اند بلکه اله گفته و چون دانسته که هیچ مثل او نیست و هیچ
مستحق عبادت نیست غیر او پس هیچ چاره نیست از تسلیم شدن مر امر او را و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر کردن بر مشقت
آنکه ابی بن خلف نزد رسول آمده بر سبیل انکار و استهزا گفت ای محمد بیم میدهی ما را که زنده کنند و بعد از آنکه استخوانهای ما
پوسیده گردد نزد رسول آمده بدست مالید [illegible]

بر ایشان ملکه ابو فرستاده وَيَقُولُ الْإِنسَانُ و میکوید آدمی یعنی ابی بن خلف که انکار بعث میکرد است میکوید أَإِذَا مَا مِتُّ آیا آنگاه که بمیرم لَسَوْفَ أُخْرَجُ
حَيًّا هر آینه زود باشد که بیرون آورده شوم از خاک در حالتی که زنده باشم یعنی چگونه ممکن باشد که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید أَوَلَا يَذْكُرُ
الْإِنسَانُ آیا یاد نمیکند و یاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ که ما آفریدیم او را مِن قَبْلُ پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه معدوم صرف
بود بس باید که بداند که اعاده معدوم عجیب تر است از جمیع مواد ابتدا نمیرود آن و اعاده از مثل ایجاد بود از هر ابتدا بس چون که او
ابتدا قادر است بر اعاده بی تکلف خواهد بود بسیار آن جهت تحقیق امر اعاده اجسام میفرماید که فَوَرَبِّكَ پس سوگند به پروردگار تو که
لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم او را وَالشَّيَاطِينَ و همه آنها که گمراه کنندگان ایشانند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کنیم هم ایشان را
حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ تا سعداء اهل تقوی و سعداء ببینند نجات یابند ایشان انتظار را بر ایشان آماده است در دوزخ از
انواع عذاب بیشتر گرداند جهنم را بی کفار و شیاطین در گرد جهنم حشر کنیم جِثِيًّا در حالتی که بر زانوها در آمده باشند و از هول
بر ایشان ظاهر شود ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ پس بیرون آریم مِن كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کدام از ایشان أَشَدُّ که او سخت تر
باشد عَلَى الرَّحْمَٰنِ بر خدای عِتِيًّا از روی سرکشی یعنی از هر امتی که ایشان سرکش‌تر و نافرمان تر بودند جدا کنیم و بدوزخ
اندازیم علامه میگوید که اول رؤسای ایشان را بدوزخ بریم جهت آنکه هم گمراه بودند و گمراه کننده بعد از آن تابعان ایشان را
ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما داناتریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنکه ایشان أَوْلَىٰ بِهَا سزاوارترند بدوزخ صِلِيًّا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزاوار
افکندن او اول باید کرد و در آتش افکندن و بشدت عذاب او را مخصوص سازد وَإِن مِّنكُمْ و نیست از شما ای آدمیان هیچ کس
إِلَّا وَارِدُهَا مگر که رسنده و گذرنده بدوزخ اما مومنان گذرند آتش سرد و افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم سرد شد جابر از پیغمبر
روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که حق تعالی وعده فرموده که وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چگونه بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان
گویند که شما گذر کردید در دوزخ پس آتش آن سبب نور ایمان شما فرو مرده کان هست و رود مومنان بدوزخ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو
حَتْمًا مَّقْضِيًّا جزم و قطع که ناگزیر است او را حکم کرده شده یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم
الَّذِينَ اتَّقَوا آنان را که پرهیزکاری کردند از شرک یعنی بیرون آریم ایشان را از دوزخ وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را که اهل شرک و کفرند
فِيهَا در آتش جِثِيًّا در حالتی که بر زانو در آمده باشند از شدت هول آن جابر بن عبدالله انصاری گفته که این هر دو گوش من کر باد
اگر از رسول صلعم نشنیده باشم که ورود یعنی دخول است و هیچ بر فاجر نماند مگر که در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مومنان سرد شود
چنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از آن مومنان را بیرون آرند و کافران را در آن بگذارند علی بن منبه از رسول صلعم روایت کند که روز قیامت
دوزخ فریاد و ناله کند و گوید هر مومن را که بگذرد من که نور تو آتش مرا می فرو نشاند عبدالله بن مسعود از رسول صلعم روایت
کرده که گذر مومنان بر صراط اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند و طایفه چون باد و گروهی چون اسپان روند و بعضی
پیاده و بعضی افتان و خیزان و فرشتگان گویند که بار خدایا ایشان را بسلامت دار و ابو سعید از حضرت رسالت صلعم نقل کرده
که بعضی را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه از سوختگی چون انگشت شده باشند بعد از آن فرموده که خلایق در قیامت بر طبقات
مختلف باشند یعنی بی حساب به بهشت روند و آنها پیغمبران باشند و دیگران را حساب کنند اگر حسنات ایشان بیش از سیئات
باشد ایشان را به بهشت برند و اگر حسنات و سیئات برابر باشد حق تعالی بر ایشان نیز رحمت کند و عفو فرماید و اگر هیچکدام از ایشان
نباشد ایشان را بدوزخ برند و بقدر سیئات عقوبت بکشند و به بهشت در آیند چون اراده الهی تعلق گیرد که ایشان را از دوزخ
بیرون آورد یا آنکه امر کند تا هر کجا که دوزخ را صاف کنند و از کدورات دود پاک کرداند منافقان اند که در اسفل نگاه کشنده

کاملست فانما یسرناه بلسانک بزبان تو که لغت عربیست یعنی بهای لسانی تو ان قرآن را کردیم لتبشر به تا مژده دهی از آن المتقین پرهیزکاران را
که از شرک و عصیان اجتناب نموده اند بدرجه ایمان در آمده و تنذر به و بیم کنی بان قوما لدا گروه ستیزنده کنند که از کبر و عناد خصومت
و جدال باطل کنند و کم اهلکنا و بسا که هلاک کردیم قبلهم پیش از اهل مکه من قرن از اهل زمانی یعنی هر قرنی از قرون [illegible]
هل تحس منهم آیا می یابی و می بینی منهم از ان هلاک شدگان من احد یکی را او تسمع لهم یا می شنوی از ایشان رکزا آواز پوشیده یعنی چون
عذاب بر ایشان فرود آمد هلاک شدند به ایشان مخفی ماندند که کسی را به بینند و نه آوازی که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی
با هیچکدام در انتساخ و هر بدست فنا در دام هلاک در کنج خمول و نسیان انداخت به وجهی که گویا هرگز نبوده اند یا ذکر ایشان
بالمره منال و عده و وعید و حنم و حشم از اهل مکه بمراتب در پیش بودند و خصومت ایشان بیش و چون حال ایشان باین
طور بود پس حال ایشان نیز خواهد بود ه سوره طه ابی بن کعب از سید عالم صلعم روایت کرده که
هر که این سوره را بخواند حق تع ثواب مهاجر و انصار در قیامت باو عطا نماید و ابو هریره از آن حضرت نقل کرده که حضرت حق تع
سوره طه و یس را قراءة فرمود پیش از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملائکه ان سبحانه این را استماع کردند گفتند خوشحال
امتی که این دو سوره نازل شود و خوشا سینهای که حامل این باشند و خوشا زبانهایی که بان تکلم کنند و حسن بصری نیز
از آن حضرت روایت کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره طه و یس اسحاق بن عمار از ابی عبدالله ع روایت کرده
که آن حضرت فرمود که ترک مکنید تلاوت قرائت طه و یس را به درستی که حق تع دوست میدارد این دو سوره را و هر کسی که قرائت آن کند
و بان مداومت نماید و نامه عمل او در قیامت بدست راست او دهد و اجر در حین اسلام او و مادر بشن بلند محاسبه
نماید و در قیامت چندان ثواب باو دهد که خشنود گردد ه بسم الله الرحمن الرحیم
طه و این اسم سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و یا اسمی است از اسمای خاتم
الانبیاء ع چنانچه مزمل و مدثر و حرف نداء محذوف یعنی یا طاها و یا اشاد است به دو صفت آن حضرت که طالب است و هادی یعنی
ای طالب شفاعت و هادی بشریعت و یا طاهر از ذنوب و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت و هادی بهدایت
بترجیح یا طالع شفاعت و هادی بشریعت و در تبیان گفته که طه قسم است بطول و هدایت الهی و یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت
پناهی و در تفسیر اهل البیت مذکور است که از امام جعفر صادق ع مرویست که طه سوگند است بطهارت اهل البیت رسول لقوله
تع و یطهرکم تطهیرا و گویند که اشارتست بطوبی و هاویه که حق تع این هر دو سوگند یاد کرده و بروایت دیگر از صادق ع معنی طه
لمن هدی یعنی خوشا حال کسی که راه یافته و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است که مکه است و ها مدینه و حق تع باین دو حرم محترم
سوگند یاد کرده و در بعضی تفاسیر آورده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و ماه در شب چهاردهم
منیر بلند باشد به هیئت پس معنی انست که ای ماه شب چهارده بدرستی اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آن حضرت و نزد بعضی
از علماء اشارتست بعدد اسامی اثنا عشر حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم که هادیان صراط مستقیم اند و گویند که طاها
در اصل طا و ها بوده که امر است از وطا یطا و ها [illegible] بالف گشته یعنی ای محمد بنه هر دو قدم
خود را بر زمین در وقت ادای نماز و صورت آن برین حال و وجه بوده که در اول اسلام چون آن حضرت در شب بتهجد برخاستی بر یکپای
بایستادی تا ریاضت او بیشتر شود و سبب زیادتی مثوبت او گردد و منزلت قرب او بحضرت عزت و بدین سبب پشت پاهای آن
حضرت ورم کرده حق تع این سوره را فرستاده و امر کرد او را بطاها یعنی بنه هر دو کف پای خود را بر زمین و بروایت ابن عباس طه

آنحضرت را حمل بجنت بر یعنی ای مرد می روایت که چون ابوجهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت آنحضرت را بدیدند و کثرت ریاضت

و مشقت او را مشاهده کردند گفتند شقی شده محمد شقی بود و بدبخت گشته بسبب ترک دین ما و ترک دین پدران خود را در رنج انداخته

خدای تعالی این آیه فرستاد و قرآن بر محمد فرو نیامد مگر برای آنکه او را در رنج و تعب انداخته یعنی ای مرد یکه همچو کس چون تو ندیدم در میان

مردم ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نفرستادیم ما بر تو قرآن را تا در رنج افتی و بسبب آن شب خواب نکنی و همه قیام در نماز

الوده و ورم پای مبارک ... ابو عبد الله روایت که حضرت رسول یکبار و اشتی همه شب ... در تکلیف و مشقت حق تعالی این آیه فرستاد

و در تفسیر ... روایت کرده که آنحضرت چندان بپای ایستاده که هر دو پای او ورم کرد و گفتند یا رسول الله خدای تعالی

آمرزیده است این همه رنج چرا بر خود می نهی ... بنده شاکر نباشم حق تعالی آیه فرستاد

و مشقت ... یعنی ما انزلنا القرآن ... تا در رنج

و تعب افتی ... الا تذکرة لمن یخشی لیکن فرستادیم

... پند دادن ... آن کس که بترسد یعنی ... باشد تا به بیم ... فرستاده

شده است ... تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی ... الرحمن

... علی العرش استوی ... مستولی است یعنی بر عرش ... مستولی است ... و در

... له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری ... اصناف ملائکه و طبقات ... و هوا ... و ما تحت الثری

... و در تفسیر ... آن تا اسفل

... وهب بن منبه ... زمین ... و ... اسب ... و ... تا ...

... ماهی ... زمین ... تا ... نیست و ما

... خدا ... ابن عباس روایت کرده ... بر پشت ماهی ... ماهی ... در زیر ... سنگ

... ماهی ... سنگی است سبز ... و آن سنگ بر گاو ... کس ... حق تعالی

... و در وقت قیام قیامت ... آب ... گاو ... حاصل ... تعالی

جمیع ممکنات ... کمال قدرت و ارادت او سبحانه ... در بیان علم

وان تجهر بالقول ... فانه یعلم السر ... پوشیده و اخفی ... پوشیده

است ... و اخفی ... پوشیده تر ... است که میکند

... یا ... در وجودات

... امام جعفر ... روایت ... آنست ... سر آنست که اخفی ... در نفس خود ... کنند ... که اشکال

... و ... اخفی ... و ... مدحت

... الله ... یعنی لا اله الا هو نیست معبودی سزاوار

... صفات مذکوره است له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو با صفات ... پسندیده علی بن موسی الرضا

از آبا ... علیهم السلام روایت کرده ... شنیدم ... حق تعالی ... نام ...

... و ... تعالی ...

تعظیم و اجلال الهی بر زبان راند در بهشت داخل شود و شبهه نیست که این مشروط است بولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین و حدیث مشهور حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و البغض سیئة لا ینفع معها حسنة و نیز از امام رضا مرویست که حق تعالی فرمود
لا اله الا الله حصن من است هر که در حصن من درآید از عذاب من ایمن باشد یکی از مجلس برخاست و گفت بنا برین هر که در عمر خود یکبار قائل
این کلمه شود از عذاب خدای ایمن گردد حضرت فرمود بشروطها و انا من شروطها یعنی سه بار تکرار فرموده که مشروط است بشرطی چند و من یکی از
شرطها آنست بعد از آن حق تعالی قصه موسی را متضمن تحمل مشقت و ریاضت و تکالیف رسالت است برای رسالت حضرت خاتم الانبیاء بیان میکند
تا در تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید که هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ آیا آمده است بتو خبر موسی بن
عمران استفهام برای تقریر کلام یعنی بتحقیق موسی إِذْ رَأَىٰ نَارًا چون بدید موسی آتشی را مراد از آتش نور است و آن در وقتی بود که از شعیب دستوری
خواست که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب او را اجازت داده و اهل او را با جمعی رفقا روان کرد و صفورا که دختر شعیب بود و زن
او بود بره انگوش نشسته [illegible] تا نظر اهل قافله برو نیفتند و در شب جمعه که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید راه گم کردند و چون
نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را وضع حمل پدید آمد باتش محتاج شد موسی چندان سعی فرمود که از سنگ و آهن آتش ظاهر نگشت
موسی در غضب شد آتش زنه را از دست بینداخت و آن سنگ و آهن باواز آمد که ای موسی ما مامور خداوندیم و بما حکم شده که امشب آتش ندهیم
و در اثنای که در آن حیرت و اضطراب فرو مانده اند موسی در این امر متحیر مانده که ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل و عیال خود را که
درنگ کنید در همین موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من دیدم بی شبهه نَارًا آتشی که مانوس و مرغوب منست لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا شاید که من بیارم برای شما
از آن آتش قدری بِقَبَسٍ شعله سر چوب یا فتیله که من بیارم أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى راه نمائی که ما را
براه رساند چه غالب است که کسی نزد آن خواهد بود پس کسان خود را گذاشت و تنها متوجه آن آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آنگاه که
آمد بدان آتش آتشی سفید دید که سر تا پای درختی سبز عناب بود یا عوسج فرا گرفته در حالیکه هیچکس متوجه شده از روشنی آتش و سبزی
درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ندا کرده شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستیکه منم پروردگار تو شک مکن و متیقن شو و انکار مکن
تو را [illegible] برده اند که چون بموسی ندا رسید که یا موسی مجوع گفت ایا سخن گوینده چه کس باشد او را آمد که انی انا ربک منم آفریدگار
تو شیطان بوسوسه او در آمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت من میدانم که این کلام خداست چه او را از جمیع جهات و جمیع اعضا
می شنوم مرویست که چون موسی نزدیک شجره درختی سبز دید که از بن تا بر او آتشی سفید برافروخته و آواز ملایکه شنید که زبان
به تسبیح گشوده بودند نوری عظیم از آنجا باسمان متصل بسته نه سبزی درخت آتش فرو می نشاند و نه آتش سبزی درخت را میسوخت
موسی چون این بدید بیهوش شد حق تعالی دل او را قوی گردانید تا آن مشاهده غرایب و عجایب چنان تاب نشود و بعد از آن ندا رسید که ای موسی
چون باین موضع رسیده فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ پس بیرون کن از پای خود نعلین خود را تا تمام قدم تو این مقدس مس کند و برکت این بیابان بتو رسد و بعضی
گفته اند که بتعظیم طوی تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت إِنَّكَ بدرستیکه تو رسیده بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
طوی [illegible]
یاد دل خود از [illegible] چون موسی خلع نعلین نمود و هر دو قدم خود را در آن وادی مقدس نهاد [illegible]
لله آمده وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا ای موسی از برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَىٰ بانچه وحی کرده شود [illegible]
بتو از وحی اینست إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستیکه منم خدای بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدایی جز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ
و برپای دار نماز لِذِكْرِي برای یاد کردن من یعنی تا ذکر مرا یاد کنی [illegible]

میفرماید موسی را با مبدا ومعاد قیامت بقوله اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بدرستی که ساعت رستخیز آینده است لا محاله و واقع شدنی أَكَادُ أُخْفِيهَا
نزدیکم که پنهان دارم وقت آنرا از بندگان و با آنکه نزدیک است که اخفای قیامت کنم ونکردم که آینده است یعنی اگر نه اخبار بآمدن آن متضمن لطف
مکلفان بودی اخبار نکردمی و لیکن قیامت البته آینده است لِتُجْزَىٰ تا پاداش داده شود یا مزد یکیست که از ظاهر سازم تا جزا داده شود كُلُّ نَفْسٍ
هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ با انچه میشتابد از عملهای نیک و بد فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که باز ندارد ترا عَنْهَا از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن آن مَنْ لَا يُؤْمِنُ
بِهَا انکس که منکر بود بوقوع آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرده است از پی نفس خود را و میل از ملذات حسیه دنیوی یعنی از اخبار آخرت باز
مانده یعنی منع انکس از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی مراد آنست که توجیه کن تا اعداء و اموال و نعم ایشان از راه بروی و تابع هوای نفس
نشوی و بجهة آن در رسوخ و صلابت فرمود بعث بجز امتی و قصور راه ننماید چه اهل انکار اگرچه بکثرت و فزون در صفا است ایشان
پیروی نفس است نه برهان و تا آنچه خطاب اگرچه با موسی است اما مراد امت و بیدن اگر انبیا از لغزش صلابت ایشان در مصاحبت
معصوم و محفوظ و بعد از آن تمهید مقدمه می نماید بر دیدن معجزه و از راه خطاب مخاطب میسازد وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ و چیست
انکه بدست راست تست ای موسی یعنی حاضر باش تا از عجایب مشاهده کنی قَالَ گفت موسی در جواب که هِيَ عَصَايَ این عصای
منست و این عصا از چوب بود از درخت مورد بهشت و طول آن ده گز بقد موسی و سر او دو شاخ بود و در زیر او سنانی نشانه
و ناسوتی علی بود از آدم میراث بشعیب رسیده بود و از وی بموسی انتقال یافته و بعد از آن جهة تعداد نعم ربانی که او سبحانه از برای
در آن تعبیه کرده بود و فرمود که أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بر این عصا چون ماندہ میشوم در راه رفتن یا وقتی که بر سر رمه می باشم
که می چیند وَأَهُشُّ بِهَا و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدین عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مراست دران عصا مَآرِبُ
أُخْرَىٰ حاجتهای دیگر است از انواع منافع و روایت که منافع دیگر از آن عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی و اسباع و هوام ا
را نگاه داشتی وقت خواب و بیداری از وی بگردی و چون در خواب بودی محافظت رمه نمودی و معارضه سباع شدی و بسر چاهی که رسیدی
سر وی بریسمان گشتی و دراز بچاه رسیدی و دلو شدی و چون بزمین زدی درختی گشتی و هر میوه که مرغوب موسی بود
پدید آمدی و در شبهای تیره چو شمع و چراغ نور دادی و در وقت مسافرت زاد و متاع خود را بران نهادی و بر دوش افکندی و چون بهمان شبها
بر زمین نشستی و در زیر او چون اسپ رهوار رفتی و اگر طعام نداشتی بر زمین زدی و فی الحال از وی طعام او بودی بران پدید آمدی القصه چون موسی
بر سبیل تفصیل و اجمال ذکر منافع عصا کرد قَالَ گفت حق تعالی با او که أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن از آن ای موسی که مانند بود که او را بینی و از آن بگریزی دره
باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال او را نیز عظیم و مهیب بکوش او رسید بلند کرد بیست فَإِذَا هِيَ پس آن عصا
حَيَّةٌ ماری شد تَسْعَىٰ که میشتافت هر جانب آمده آمد که اول ماری بود بر دو مفته عصا بعد از آن بتدریج بزرگ شد مانند شتر نجفی
و در آن گشت بر چهار قایم سطبر و کوتاه رفتن آغاز کرد میان کنارهای دهن او هفتاد گز با چهل گز و در دهن او دندانهای بزرگ
بود و چشمش چون برق میدرخشید و هر جا از موی کرد بود او ماند بینه چون موسی ویرا بدید ترسان گشته روی بگریز نهاد
قَالَ خُذْهَا گفت حق تعالی که بگیر دیوا وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیات و حالت نخستین یعنی همان
عصا کردانیم او را او رده اند که چون این خطاب بموسی رسید روی بازد و دست نهاد دست خود در دهن او کرد ولحیین او را بگرفت همان
عصا شد و لحیین او همان دو شعبه عصا گشت چون لث دها بلد اول نمود بان بار بلند رسید که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و با هم آور دست
خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بازو تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ از بی عیبی و علتی یعنی سفید
برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع بود آيَةً أُخْرَىٰ در حالتی که آن سفیدی علامتی دیگر است بر نبوة لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا

الکبری تا بنمایم تو را بعضی از علامات بزرگ خود را. از ابن عباس مرویست که موسی گندم گون بود چون دست از زیر مدرعه خود بیرون
آوردی چندان نور ساطع شد و روشنی لامع گشت که شب تاریک چون روز روشن گشت و چون باز بزیر مدرعه بردی بحال اول خود باز
آمدی و بهوا کرده بودند اظهار این معجزه موسی نور آن بر آفتاب غلبه کردی و روشنی چشم از کثرت درخشندگی این معجزه مانده
العصا. حق تعالی او را منصب نبوت داد و این معجزه باهره باو کرامت فرمود گفت او را اذْهَبْ برو باین دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون و دعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد درگذشته و طغیان او بر وجهی رسیده که دعوی الوهیت
میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود اندیشید که من با این لکنت زبان و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر او چگونه
مقاومت توانم کرد پس اول سوال از شرح صدر میکند تا تحمل مشاق تبلیغ تواند شد و صبر بر آزار و ایذاء اقوام تواند کرد و از روی
بیان قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی گنجد ابحر علم و وحی و یکی را از هر
سخن تنگ دل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان کن برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي و بگشای گره را
از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ رسالت از تبلیغ احسنست و تاثیر آن در نفوس بیشتر و سبب عقده
زبان آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت در کنار خود داشت موسی دست خود از ریش پر جواهر او دراز کرد و قدری از آن
بکرفت و برکند فرعون از آن خشم کرفته بقتل او حکم شده آسیه خاتون عذر خواهی آغاز کرد فرمود کاین کودکست جوهر درخشان دید با
متوجه شد اگر جمرات آتش و یاقوت پیش نهند هم دست بآتش خواهد رسانید نه بیاقوت جهت تجربه درخشنده طشت آتش پیش طشتی
آتش و طشتی از یاقوت نزد موسی آوردند جبرئیل دست او را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره از آن برداشته بر دهن نهاد و دست
و زبانش بسوخت و گرهی بر سر زبان او مانده سخنش نیک مفهوم نمیشد و اینجا درخواست کرد تا آن گره گشوده شود بعد از این
التماس معاونی و ظهیری کرده فرمود که وَاجْعَل لِّي و بگردان برای من وَزِيرًا یاری دهنده در تحمل تبلیغ مِّنْ أَهْلِي
از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون که برادر منست اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي محکم گردان بوی پشت مرا و او را یار من گردان وَأَشْرِكْهُ و انباز
کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک ساز او را با من در نبوت كَيْ نُسَبِّحَكَ تا بپاکی یاد کنیم ترا یا نماز گذاریم برای تو كَثِيرًا بسیار
وَنَذْكُرَكَ و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا كَثِيرًا یاد کردنی در زمان بسیار إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بدرستی که تو هستی بما و باحوال ما بَصِيرًا بینا یعنی
میدانی ایشان را که صلاح ما در آنست از معاونت و حالی با اینکه هارون نیکو معین و ناصر نیست مرا و او را بهتر فرموده مرویست که هارون
برادر بزرگ مادری موسی بود و بسه سال از موسی بزرگتر بود و پیش از موسی بسه سال فوت شد و در آن وقت که موسی در مناجات
بود از ما یحتاج خود سوال میکرد وی در شهر مصر بود الغصه حق تعالی دعاء وی را اجابت کرده قَالَ گفت قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ
بتحقیق که داده شدی ای موسی طلبیدی از مطلوب خود ای موسی وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ بدرستی که منت نهادیم بر تو یعنی نعمت دادیم ترا مَرَّةً
أُخْرَىٰ در وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا وقتی که وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه نتوان دانست
مگر بوحی مراد بوحی الهام است یعنی در دل مادر تو افکندیم و یا در خواب باو نمودیم در آن وقت که ترا متولد ساخته بود و کسان فرعون
طلب قتل پسران بودند و بکار تو درمانده بود منشاء این آن بود که فرعون در خواب دیده بود که آتشی از بیت المقدس بر آمده
گرد سرای او در آمده او را گرفته و سرای او بسوخت معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی متولد شود که هلاک تو و ملک تو بدست وی
بود فرعون بفرمود تا هر پسری که متولد میشد از بنی اسرائیل میکشتند حق تعالی موسی را از آن نجات بخشید که چون متولد شد چاره
عاجز بود و مادر او الهام کردیم که أَنِ اقْذِفِيهِ انکه بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه در وی نهاده باشی

بدهان تا انچه حکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن موسی را که در تابوت فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند موسی را
دریا بالساحل بکنار پس تو در این باب اندیشه مکن که صندوق که منبری واسپی بوسی فرو اهد رسید چه البته دریا موسی را بکنار اندازد
یاخذه فراگیرد او را عدو لی دشمنی که مراست وعدو له ودشمنی که او راست یعنی فرعون یکی دشمن خدا ورسول او بود واورده اند که مادر
موسی بامر حق تع موسی را در صندوق نهاده از اندرون بیندود و قفلی بران نهاده بدریای نیل افکند نهری عظیم از ان در بستان فرعون میرفت
صندوق از ان جوی بباغ فرعون درامد فرعون با زن خود آسیه در کنار جوی نشسته بود که صندوق را دید مران جوی نشسته بود چون صندوق را بدید
از ان متعجب شده بگرفتند و سران بگشودند کودکی ماهروی سیاه چشم بنظر ایشان درامد از ان متعجب شدند و مرویست از قتاده
که در چشمهای موسی ملاحتی تمام بود هر که او را بدیدی دوست داشتی فرعون وآسیه که چشم او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان
بدید امد چنانکه میفرماید والقیت علیک افکندیم بر تو ای موسی محبة دوستی ثابت و واقع منی از من یعنی تخم محبت ترا در سینه‌ها
کاشتیم بجهتی که هر که ترا بدیدی بصبر میداشت بر مفارقت تو و این بود که فرعون ترا دوست میداشت و نمیخواست که از نزد وی غایب
شوی و آسیه زن او در کنار خود پرورش داد پس ما محبت ترا در دلها افکندیم تا عطوفت و لطف کنند بر تو ولتصنع علی عینی تا پرورده
شوی پرورده شدن من یعنی منظور نظر تربیت من باشی و پرورده شوی بر نگهداشت و محافظت من اورده اند که فرعون و آسیه
او را بفرزندی برداشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه از حوالی خانه فرعون اوردند موسی
شیر ایشان نگرفتی مادر موسی بخواهر خود که مریم نام داشت گفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که بکجا
میرود چون صندوق بباغ فرعون درامد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال را که موسی شیر هیچکس نمی ستاند
خود را نزد آسیه رسانید باو گفت که من دایه پیدا کنم شیرش بستاند کما قال الله تع اذ تمشی اختک ترا در نظر عاطفت خود پرورده بودیم
در وقتی که خواهر تو نزد آسیه میرفت فتقول پس میگفت باو و اتباع او هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی من یکفله بر کسی که
تکفل این طفل کند در شیر دادن و پرورش چون آسیه این سخن از مریم بشنید گفت آن چنین کسی را نزد ما احسان نمایم پس بیرون
امد و فی الحال مادر را اگاه گردانید او را حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او نهاد فرجعناک پس باز گردانیدیم ترا الی امک بسوی
مادر تو بجهت وفا نمودن بوعده یعنی ما وعده خود وفا کردیم کی تقر تا روشن شود عینها چشم مادر بدیدار تو ولا تحزن
و غمناک نشود و ملال نکند بفراق تو پس ترا برداشت و بخانه خود اورد و مع ذلک انواع هدایا و عطا از فرعون باو رسید بجهت تربیت
تو و این یکی از نعمتهای او سبحانه است که بموسی کرامت کرد و یکی دیگر از ان نعم اینست که وی را گفت وقتلت نفسا بکشتی نفسی
یعنی از قبطی کافر را که اسرائیلی مومن با تو استغاثه کرده اند و فرعونیان این را دانسته قصد کشتن تو کردند بجهت قصاص فنجیناک پس
برهانیدیم ترا من الغم از اندوه کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کن وفتناک و بیازمودیم ترا فتونا آزمودنی یعنی با تو معامله
آزماینده کان کردیم و ترا در بوته بلا افکندیم و بال و خالص از ان بیرون امدی و تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت او بمدین
در سورة القصص مشروح خواهد شد انشاء الله تع القصه حق تع میفرماید که ما ترا امر کردیم بهجرت بمدین فلبثت پس درنگ
کردی سنین سالهای متعدده فی اهل مدین در میان اهل مدینه که آن ده سال بود بجهت وفا کردن بوعده مدت اجیر شدن
که عوض صداق دختر شعیب بود ده سال یا هشت بود و از زن فرزند آورد ابن عباس گفته که معنی فتنال فتونا آنست که ما باکینه
گردانیدیم ترا از جزع و فزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آن در سالی متولد شدن که پسران را میکشتند و مادر را وادر
دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد و جمره آتش در دهن گرفت بدل یاقوت و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل

اویرا کرد ند و بفتن خود ده سال اجرت داد بعد از ان حق تع ذکر نعمتی دیگر میکند بر موسی و میگوید ثُمَّ جِئْتَ پس امدی بدین وادی
عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی که اینجا با تو سخن کنیم در همین وقت و ترا پیغمبری دهیم نه بوقتی دیگر از اوقات
ماضی و مستقبل وَاصْطَنَعْتُكَ و برگزیدیم و خالص ساختیم لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست خود کنیم و بالطاف خود
مخصوص ساختیم و یا برای ادای رسالت ترا برگزیدیم و مطلوب ترا باجابت مقرون گردانیدیم اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ برو تو و برادر تو هارون بآیاتی
بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که در سوره اعراف گذشت وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید و تقصیر منمائید فِي ذِكْرِي در رسانیدن پیغام من و
دعوت کردن ایشان را بمن و یا سست مشوید در یاد کردن من هرجا که روید یا باشید مرا فراموش مکنید و در طاعت من ثابت قدم
باشید اورده اند که موسی با اهل خود برفت و متوجه مصر شد و حق تع وحی کرد که برادرت منصب نبوت و رسالت داده ام و ترا اکنون در نبوت باو شریک و
معاون گردانیده ام و وی متوجه این صوب است باید که باستقبال او بیرون روی پس هارون استقبال موسی کرده یکدیگر را در برگرفتند و با ایشان
ندا رسید که اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که فرعون در کفر و عصیان از حد درگذشته و تمرد و طغیان
او بنهایت رسیده فَقُولَا لَهُ پس سخن گوئید باو قَوْلًا لَّيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید بروجه ملاطفت و حسن خلق
باو بگوئید که ایا هیچ رغبت داری که از شرک پاکیزه شوی و از کفر بیرون ایی و ما ترا راه نمائیم به پروردگار خود تا از وی بترسی لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید که
او پند گیرد بجلال شما و بگرود بوحدانیت حق أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدای تعالی یعنی متبدل نگردد دل سوالا اثر منع هم خواهد رسید اورده اند
که یحیی بن معاذ چون این ایه بخواند بگریست و گفت این رفق و لطف تست با آنکس که دعوی الوهیت کرد پس لطف و رفق تو چگونه باشد
در حق کسی که بغیر از تو خدائی نپرستیده باشد در تیسیر آورده که چون موسی متوجه مصر شد و اهل خود را با گوسفندان بگذاشت ایشان در ان
شب انتظار بردند و نیامدند و در روز دیگر اثری بظهور نرسیده و خبری نیافتند در ان صحرا متحیر بماندند تا قضا را جمعی از اهل مدین ایشانرا
برسیدند و صفورا را بمنزل شعیب بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه
نمود و هارون باستقبال او بیرون امده و در راه بایکدیگر ملاقات کردند موسی شرح حال بتمامی با هارون باز گفت هارون گفت ای برادر شرح
شوکت و سطوت فرعون از انچه تو دیدی زیاده شده و باندک سببی حکم میکند بریدن و کشتن و بردار اویختن میکند ابتدا که طبع بشریت موسی
متوهم شد و باتفاق برادر زبان نیاز بدرگاه بی نیاز گشوده قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا
از انکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که ما دعوت را تمام کنیم و معجزه باو نمائیم أَوْ أَن يَطْغَىٰ یا انکه زیاده کند طغیان
و کفر خود را و دلیری کرده با حضرت مقدس سخن بی ادبانه گوید قَالَ گفت حق تع بموسی و هارون لَا تَخَافَا مترسید از طغیان او إِنَّنِي
مَعَكُمَا بدرستی که من با شما ام بحفظ و نصرت أَسْمَعُ میشنوم دعای شما را با انچه او گوید نسبت با شما و من وَأَرَىٰ و می بینم انچه کند با شما
یعنی انچه میان او و شما جاری شود از قول و فعل من ان را شنوا و بینا ام و نگذارم که او امری کند که بان شر وی از شما دفع کرده و موجب نصرت
شما شود و چون بدانستید که از حال شما غافل نیستم و شما را از انکه او مغلوب و مخذول گردانم فَأْتِيَاهُ پس بروید باو فَقُولَا
إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ پس بگوئید بدرستی که ما فرستاده پروردگار توایم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ اولاد یعقوب را تا بزمین مقدس
که مسکن اباء و اجداد ما بوده یعنی رها کن ایشان را از بند بندگی و خدمت خلاص ساز وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه
و گرفتن مقاطعه و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشان را بکارهای صعب از کندن چاهها و عمارت کردن و سنگهای
عظیم بردوش کشیدن قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بتحقیق که اورده ایم علامتی و نشانه یعنی معجزه مِّن رَّبِّكَ از نزد پروردگار تو یعنی سخن ما محض دعوی
نیست بدون اقامت بینه و معجزه واضح باشد وَالسَّلَامُ و سلام همه ملایکه و خزنه بهشت و سلامتی هر دو سرا عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ یعنی بر کسی

ابدي و يكي ... است و ... ايمان است بر وحدانيت الهي انا قد اوحي الينا بدرستي كه وحي كرده شد بما يعني پروردگار ما حكم فرموده ان العذاب
على من كذب و تولى بر آنكس است كه تكذيب كرده پيغمبران خدا او پشت كرد بدان و اعراض نمود ... الله پس موسى
و هارون بحكم الهي با نكا فرعون آمدند و بعد از ... كه ملاقات ميسر شد گفتند ما رسولان پروردگار توايم و ترا بپرستش او ميخوانيم
... كه حق ... تعليم ايشان كرده بود ادا كردند قال گفت فرعون فمن ربكما پس كيست پروردگار شما يا موسى اي موسى
... او ... ميكند و تخصيص خطاب با موسى با آنكه هارون نيز با او بود دانست كه موسى اصل بود در تبليغ و هارون تابع او
يا آنكه ... دانست كه در زبان موسى ... است و سخن او نيك فهم نميشود ... خواست كه او را ... مجلس انفعال
... ندانست پس موسى بزبان فصيح و بيان بليغ قال گفت ربنا الذي پروردگار ما آنكسي است كه از محض رحمت و عين
... اعطى داده است كل شيء هر چيزي را از مخلوقات خلقه صورتي كه لايق حال و شكلي كه موافق كمال آن بود و با عطا فرموده ...
بعضي ... از مخلوقات ... ثم هدى پس راه نمود يعني بشناسانيد او را كيفيت انتفاع
بآنچه عطا فرموده بود ... اختياري ... طبيعي ... فرعون چون اين بشنيد در برابر آن
نتوانست گفت ... و اگر ... بجانب خداي ميل كنند ... سخن را بجاي ديگر كشيد
... موسى قال گفت اي موسى فما بال القرون الاولى پس چيست حال اهل قرنهاي گذشته چون قوم نوح و عاد
و ... ايشان ... سعادت و دولت يا در شقاوت و نكبت قال گفت موسى علمها ... حال و مال ايشان ...
... في كتاب لا يضل ربي خطا نميكند پروردگار من ... مهتدي ... بد بلحوال ...
ولا ينسى و فراموش نميكند هيچ چيز ... بعالم بالذات محالست يعني علم او بهمه اشياء رسيده ... مثل شما ...
... ابن عباس ... كسي ... اشتغال ... نكند
... موسى ... وصف حق سبحانه ميكرد و گفت پروردگار من الذي جعل
... لكم الارض براي شما زمين را مهدا فرش گسترده ... بر آن مي نشيند و مسكن ميسازد يعني مانند گهواره اطفال
... وسلك لكم و پيدا كرد براي شما فيها در زمين سبلا راهها در ميان كوهها ... بلاد ... زمين ...
... وانزل من السماء ماء و فرو فرستاد از آسمان آبي كه باران است فاخرجنا به پس بيرون آورديم ... التفات از غيبت بتكلم
... قدرت و حكمت او سبحانه يعني هيچكس جز ما قادر نيست بر اخراج ... كامل ...
... ازواجا من نبات شتى ... مختلفه در كيفيت از لون و طعم و رايحه و طبع و جنس و نفع و ...
... كلوا ... ميوه و دانه وارعوا انعامكم و بچرانيد چهارپايان خود
... ان في ذلك ... لآيات ... لاولي النهى
... ميكنند ... منها خلقناكم از زمين
... شما ... زمين است ... سبحانه ... از خاك ...
... ماده ... نطفه ... مخلوق ميشود و همان خاك
... وفيها نعيدكم و در زمين باز بريم بعد از مرگ ...
... ومنها نخرجكم ... تارة اخرى بار ديگر ... و جواب ... فرعون ...

معجزه طلبید حضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد و دست بگرفت عصا شد و ید بیضا بنمود و غیر این آیات معجزات که در
سوره اعراف گذشت مذکور شده بهیچکدام نگروید چنانکه میفرماید وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما نمودیم بفرعون آيَاتِنَا كُلَّهَا
همه معجزهای خود که بموسی داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی را از غایت عناد و طغیان وَأَبَى و سر باز زد از انکه ایمان آرد و
فرمان برداری کند از روی جحود و عصیان قَالَ گفت بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین
ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى بجادویی خود ای موسی و خود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن بسحر فَلَنَأْتِيَنَّكَ پس هر اینه بیاریم ما
برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ جادویی مانند جادوی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبری نیستی بلکه ساحری فَاجْعَلْ پس بگردان
یعنی مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده جهت معارضه یعنی معارضه که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را
نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن و یا مستوی
و یا مستوی و هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ گفت موسی بفرعون که وعده
شما روز آرایش قبطیانست و آن روز عید ایشان بود که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی و تعیین این روز بجهت آن
بود تا ظهور حق و زوال باطل بر همه مردمان واضح شود و خبر آن باطراف عالم رسد وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و موعد شما آنست که جمع کرده شوند
مردمان در وقت چاشتگاه یار مان وعده نهاده روز زینتست که فراهم آورده شوند مردمان در وقت چاشت که جهت کمال نور اینست روشنی
تا هر کس آنچه بیند تحقیق تواند نمود به بیند حاصل که موسی گفت موعد ما روز اجتماع ادمیانست تا وقت چاشت فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس برگشت
فرعون از مجلس بخلوت بجهت جمع کردن ساحری برای او و کسان را باطراف و جوانب و ولایت مصر فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد
اهل مکر یعنی کید و مکر کنند یعنی ساحران و آلات سحر ثُمَّ أَتَى پس آمد بوعده گاه با ساحران از ابن عباس روایتست که ساحران هفتاد
و دو مرد بودند و در روایتی دیگر چهار صد با هر یکی خرواری از چوب و رسن و در بعضی روایت آمده که ایشان سی هزار بودند و بعضی
گفته‌اند هفتاد هزار با هر یک عصا و ریسمان و اول اصح است و چون فرعون و سایر قبطیان که تابع او بودند با جمیع ساحران در روز
میعاد در آن مکان جمع شدند قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی مر جادوان را بعد از ملاقات از روی نصیحت و مواعظه که ای قوم وَيْلَكُمْ
وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا دروغ که آیات او را سحر گویید و خواهید که بآن معارضه
کنید یا دروغ بخدای مبندید بشرکت باو دیگری را فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل کرداند و از بیخ بر کند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کند
بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره و نومید ماند مَنِ افْتَرَى هر که افترا کرد بر خدا و امر باطل را باو نسبت داد چون ساحران این شنیدند
فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود کردند أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر و با یکدیگر گفتند این از کلام ساحران نمی‌نماید وَأَسَرُّوا
النَّجْوَى و پنهان داشتند راز خود را از ملازمان فرعون و گفته بدین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم و بخدای
او بگرویم و اگر بر ما مغلوب شود او ساحر است و در دست فرعون هلاک شده آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیگر
سخن میگویند نه بنهانی پرسید این ساحران چه میگویند ایشان از بیم فرعون قَالُوا گفتند که إِنْ هَذَانِ بدرستی که شان
و حقیقت کار اینست که این هر دو یعنی موسی و هارون لَسَاحِرَانِ هر اینه جادوانند و گویند اختلاف ایشان در این بود هر نوع با موسی معارضه
کنند و بعضی خوانند بسکون نون و آن را نافیه میگیرند و لام بمعنی الا یعنی نیستند موسی و هارون مگر جادوان يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ
میخواهند که بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادویی خود و مملکت مصر را بتصرف خود در آرند وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ
الْمُثْلَى و ببرند مذهب شما را که بهترین مذهبهاست و دین و مذهب خود را ظاهر سازند فرعون چون از ساحران شنید که موسی و هارون

خواستند ماهیت آن بدل کنند و شما را از مصر بیرون کنند در غضب شد و گفت چون چنین است فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس جمع کنید ادوات کید
خود یعنی ادوات سحر را و هیچ چیز از آن فرو گذاشت مکنید ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیائید صف زدگان در عرصهٔ میدان تا هیبت شما در دل
بینندگان افتد و چشم نکشید تا بر ایشان غالب شوید یا ساحران بهم میگفتند که اسباب فراهم آرید و متوجه میقات شوید و یکبار
بیائید تا مضطرب و عاجز شده کاری نتوانند ساخت و غلبه ما را باشد وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستی که رستگار شد و
فیروزی یافت امروز مَنِ اسْتَعْلَىٰ هر که برآمد در غلبه پس جادوان کشیدند در میقات و موسی و هارون در برابر ایشان ایستادند
ساحران بقول بعضی هفتاد هزار بودند و رسن میان تهی کرده و پر از زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَىٰ
گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو بیفکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ اول کسی که بیفکند
چوب و رسن را یعنی اختیار بتو دادیم که دو کار یکی کن که آن نخست انداختن تو باشد یا انداختن ما موسی نیز بوجه ادب یا از روی بی اعتنا
بدیشان مسامحت با ایشان قَالَ گفت که بَلْ أَلْقُوا بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند و بسبب حرارت
آفتاب زیبق در چوبها و رسنها در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ پس ناگاه رسنهای ایشان وَعِصِيُّهُمْ و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ
نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوئی و کید ایشان که گوئیا أَنَّهَا تَسْعَىٰ بدرستی که آن شتاب میکند و میرود یعنی توهم
خیال کرد که آن رسنها و عصاها ماران گشته‌اند و بطرف او جوانب می‌شتابند فَأَوْجَسَ مُوسَىٰ پس دریافت موسی فِي نَفْسِهِ
خِيفَةً در دل خوفی و ترسی یعنی خوف او بدید بمقتضای طبیعت بشریت است و اگر چه شکی در بطلان آن نداشت
اما از آن ترسید که مبادا التباسی میان سحر و معجزه فرق نکنند چون این وهم بر موسی طاری شد قُلْنَا لَا تَخَفْ گفتیم با او که مترس
از افکندن ادوات هم از اینکه کار بر ساحران مبهم خواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان
یعنی البته غلبه ترا خواهد بود و هم ایشان مغلوب خواهند گشت وَأَلْقِ و بیفکن مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ آنچه در دست راست است
یعنی با آن عصا بلکه بزرگتر رسن و عصای ایشان و این چوبی که در دست داری بیندازد تلقف تا فرو برد بقدرت ما مَا صَنَعُوا آنچه
ساختند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساختند کید ساحر مکر و فریب جادوست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد و پیروز
نشود ساحر حَيْثُ أَتَىٰ هر جا که آمد یعنی هر جا که او آید و در هر موضع که باشد ظفر و فلاح نیابد القصه حضرت موسی عصا بیفکند
فی الحال بقدرت ذو الجلال اژدها شده دهان خود گشاده روی بساحران و ادوات ایشان آورد و در یکساعت تمام آن آلات و ادوات
ایشان را که صد چهار صد شتر بار آن چوب و رسن بود فرو برد و بر او اثری از آن پیدا نشد و جسم او چنانچه بود زیاد نگشت مردمان
از ترس روی بگریز نهادند و موسی بیامد و او را بگرفت همان عصا شد ساحران دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را
باطل نکند بلکه بقدرت خدا و معجزه موسی است و دیگر آنکه انواع سحر بر ایشان ظاهر شود و یقین دانستند که آن آیات الهی است
یا معجزات نبوی فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس بر افکنده شدند آن ساحران یعنی ایشان در حقیقت ایشان را و روی افکندند سُجَّدًا در حالتی که
سجده کنندگان بودند مر خدای را از سر صدق و انابت و توبه از کرده خود و تعظیم این معجزه قَالُوا گفتند که آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ
گرویدیم به پروردگار هارون و موسی روایت است که چون ایشان در سجود افتادند حق تعالی روضهٔ جنان و منازلی که نامزد ایشان بود
بدیشان نمود تا منازل خود را ببینند یکبار متفق الکلمه شده گفتند ما پروردگار موسی و هارون را گرویدیم و تصدیق بوحدانیت
او نمودیم فرعون که این صورت مشاهده کرد از روی انکار قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا ایمان آوردید و بعضی آمنتم بخوانند و چون همزه
استفهام یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید لَهُ مر موسی را یعنی بپیغمبری او قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم

ایشان بیامده ام مگر بگامی چند پس تقدم من مثل درمیان من و مال وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ و شتافتم بسوی تو
رَبِّ ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود گردی چه مسارعت در امتثال امر موجب رضای تو است یعنی
پیش آمدن من از قوم بجهت تعظیم بوده بر ایشان بلکه محض طلب خشنودی تو کردم قَالَ گفت حق تعالی موسی را فَإِنَّا
بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشان را بپرستش گوساله مِنْ بَعْدِكَ
از پس بیرون رفتن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم بتشدید تکلیف بر ایشان و با ایشان معامله ممتحنان کردیم
تا جدا میان ایشان پیدا شد دوستی گوساله تا متمیز شود مخلص از منافق و بر عالمیان ظاهر گردد که مؤمن مخلص کدام است و منافق
مداهن کدام وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه گردانید ایشان را سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره از قبائل بنی اسرائیل
و گویند کافری بود از کرمان نه از اقوام بنی اسرائیل بلکه جهودی از گوساله پرستان بوده و اظهار اسلام کرده بود و در باطن کافر بود
و اصح آنست که بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون ابنای ایشان را میکشت او متولد شده بود و مادر بعد از تولد او را بکنار
در حفره بیفکند حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش دهد ماکول و مشروب وی مهیا کرد [illegible]ین سبب او جبرئیل را
می شناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاک برداشته محافظت نموده و از موسی شنیده بود که خاک
اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم اسب او را بر جسد زنند از او زندگی بیرون آید و این از امور عادیه است که حق تعالی در ان ودیعت نهاده بود
و در هنگامی که موسی بطور رفت سامری نزد هارون آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریت گرفته ایم با ما است و ما را در ان تصرف کردن روا نیست
و می بینم که بنی اسرائیل از ان متغیر شوند و بهتر آنست حکم فرمائی تا همه را جمع کنند و بسوزند هارون امر فرمود تا همه را جمع کردند و او را دادند تا
هیچ آتش در ان زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت قالبی ساخت و آن زر گداخته را در ان قالب ریخت و بشکل
گوساله چیزی بیرون آمد و قدری از ان خاک زیر سم اسب جبرئیل که در حفره نگاه میداشت در روی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت
و پوست برو پیدا شد و با آواز بلند آمد و گویند که زنده نشده لیکن بهمان موضع که حفره بود بانگی کرد چهار ... از قوم بنی اسرائیل که در ایمان
مستضعف بودند و متقن الاعتقاد نبودند وی را سجده کردند و در جامع البیان آورده و در روایتی واقع شد که قوم بنی اسرائیل شش صد
هزار مرد بودند همه گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار که بجهت رسوخ ایمان ثابت قدم شدند بر نگشتند حق تعالی موسی را خبر داد
که قوم تو بعد از خروج تو از میان گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس بازگشت موسی از مناجات حق و بعد از چهل روز
و الواح تورات را فرا گرفته توجه نمود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که سخت خشمناک بود أَسِفًا اندوه
گین بر ایشان یا جزع کنندی یا متحیر یا انکه مبادا تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از ان تدارک نکردند و بان حالت بمانند لذا روی بایشان
قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداد شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو یعنی مقرون بصدق
و اعطای کتاب تورات که بشما دهد و من بجهت این با جباد قوم شما بطلب ان رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت
من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ آیا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ فرود آید بر شما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی
از خدای بسبب پرستیدن گوساله مستوجب عذاب الهی شدید فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي وعده مرا که کرده بودید با من
از ثبات قدم شما بر ایمان و قیام بر اوامر و نواهی من کردید و عده که کرده بودید با من از ثبات قدم شما بر ان و قیام بر اوامر و نواهی من الی وقت مراجعت
شدن بطور و هرون و اطاعت امر او تا حین رجوع من بشما از میقات قَالُوا گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم
وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوة و اختیار خود یعنی اگر ما امر خود بجا بودیم و سامری ما را باعمال خود میگذاشت ما این وعده را خلاف نکردیم و ما را با جهاد

بدان مینماسته

... و ثابت قدم میبودیم ولکنا حملنا و لیکن ما بر داشتیم ... بارهائی تحمیل کرده شدیم
... آنست که ما ... بر داشتیم اوزارا من زینة القوم بارهای که از پیرایهای آن گروه قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان
... و ... نکرده بودیم بهنگام بیرون آمدن از مصر ایشان را واقف نشوند بر خروج ما شهر
... فقذفناها پس بر انداختیم آن پیرایها را در آتش فکذلک القی السامری پس همچنین انداخت سامری
... آن پیرایها را ... فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا جسدا له خوار گوساله جسد ... کالبد ... حلی کرده آتش
... له خوار مر او را بانک گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباع او هذا الهکم این گوساله الهٔ شماست و اله موسی
... فنسی پس فراموش کرد موسی خدای خود را ... الهی جستن ... گوساله پرستان بقوله
افلا یرون آیا پس نمی‌بینند ... گوساله پرستان الا یرجع الیهم قولا که گوساله باز نمیگرداند بسوی ایشان قول لا سخن را ...
... و لا یملک لهم و نمیتواند ایشان را ضرا و لا نفعا ... نه سود ...
... ولقد قال و بتحقیق که گفت لهم هارون مر ایشانرا هارون من قبل ...
... یا قوم ای گروه من انما فتنتم جز این نیست که ... تکلیف و محنت کشته
... با شما ... ظاهر کردن بر ایشان ... روشن شود و
... و ان ربکم الرحمن ... فاتبعونی ... و اطیعوا امری
... فاتبعونی پس پیروی کنید مرا ... عبادت
... قالوا گفتند گوساله پرستان در جواب هارون لن
نبرح علیه عاکفین ... گوساله ... حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی
... سامری گفت که این خدای موسی است ... گفت ... هارون با آن
... بایشان ... ثابت قدم بودند با ایشان اعتزال کرده تا موسی باز آمده اول با قوم عتاب آغاز کرد چنانکه گذشت انکه
... با ایمان ثابت قدم بودند ... در کار الهی خود نتوانست نگاه دارد و چنانچه عادت جبلهٔ بشریه است و طبیعت
... از غایت غضب و ... خشم در کار الهی ... و روی عتاب قال یا هرون
انسانیت ... الواح توریت را انداخت و موسی ... برادر هرون را گرفت و بسوی خود کشید و از روی عتاب قال یا هرون
گفت ای هرون ما منعک چه چیز بازداشت ترا اذ رأیتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت کنی
مرا و پیروی من ... غضب و زجر کردن بر ایشان ... با ایشان برای حمایت و عصبیت دین و رضای خدای و آنکه از پی من در آئی
و خود را بمن رسانی ... افعصیت امری آیا سرکشیدی از فرمان من که آن تصلب است در دین ...
... خود ... بفرمان الهی و امتثال ... باشی ... که این صورت واقع شود و ...
چون ... غضب موسی ... او را ... بمقام ملاطفه در آمده قال گفت بموسی یا ابن ام ای پسر مادر من لا تأخذ
بلحیتی ... و لا برأسی ... تفصیل و تبیین این ... وجوه و اقوال متعدده ... و بطلان
... مذکور شده است و بعضی از ... کشته است ... الاعراف ... زبان ...
... غضب ... بزبان ... انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که اگر
... با ایشان ... ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی و نگاه

انتی گفتار موسی که گفته اند واخلفني في قومي واصلح ولا تتبع سبيل المفسدين ومقرر است که اصلاح نگاه داشت قوم است ومنع کردن
ایشان پس بجهت خوف آنکه تو گوئی که من گفتم که میان قوم باصلاح آی وتفرقه وفساد در میان ایشان انداختی جنگ وجدال وبا
ایشان بجنگ وحرب مشغول شدن ایشانرا با سامری بگذاشتن پس من بتلطف وملاطفت ونرمی با ایشان سلوک میکردم وبیان صبر میبودم تا تو
باز آئی وتدارک این کار بکنی چون موسی با خود آمد وبراءت ساحت هارون برادر خود ظاهر شد این معنی را انفس ... است وروی بسامری آورد
از روی انکار وغضب قال گفت فما خطبک یا سامری پس چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی وچه چیز ترا برین
داشت که گوساله بساختی وبنی اسرائیل را بجهت آن اندر عبادت داشتی قال گفت سامری بصرت بینا شدم بما لم یبصروا به بآنچه
بینا نبودند بنی اسرائیل بآن وعلم نبودند وازان چیزی ندانستند وآن این بود که رسول آمد وبر عقب وقت عزیمت فرعون
رو بدریا محض بود ودانستم که اثر قدم اسب او بهیچ چیز نرسد مگر که زنده میشود فقبضت پس کردم وگرفتم بکف قبضة
مقداری یک قبضه من اثر الرسول از نشانه آن رسول که من ودیدم بعضی از خاک قدم اسب جبرئیل فنبذتها پس در افکندم آنرا در دهن
گوساله که از حلی بود وبعد از آن دارم بجهت بودم وبجهت این گوساله زنده شد وبآواز آمد وبنی اسرائیل را بعبادت خواندم وایشان اطاعت
قول من کردند وکذلک سولت لی وهمچنین که گفتیم سولت لی بیاراست برای من ودر نظر من نیکو ساخت نفسی نفس من از امام جعفر صادق
منقول است ودرین باب نیز منقول است که موسی قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که او را مکش که سخی بود ... عادت بود فالبسته
چون موسی از قتل او ممنوع شد قال گفت سامری را فاذهب پس برو از میان ما فان لک پس بدرستی که هست ترا عقوبت
في الحيوة در زندگانی دنیا ان تقول که گوئی هر کس که نزد تو آید لا مساس نیست مس کردن من وترا ومس من نکنیم جا
الهی وغضب ربانی مقتضی این بود که هر که او را مس کند هر دو را تب گیرد پس مردمان بجهت این خوف ازو متنفر شدند وترک اختلاط
او کردند واو تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میگشت وهر کرا از دور میدید بمبالغه میگفت که نزد من میا ودر بعضی تفاسیر آمده
که اولاد سامری نیز چنین بودند ودرین زمان نیز ایشان هستند واین حال دارند واین الحق عقوبت بود مر سامری را در دنیا
وان لک وبدرستی که عذاب مر تراست موعدا وعده در آخرت که بهیچ وجه لن تخلفه خلاف نکند با تو در آن بلکه از او وفا سازند
عذاب معقوب در دنیا پس تو زیان کار دنیا وآخرت باشی وذلک هو الخسران المبين وانظر الى الهك الذي ونگاه کن بسوی معبودی که
ظلت علیه بودی همه روز بر پرستش او عاکفا مقیم ومجاور آن لنحرقنه هر آینه بسوزانیم او را بآتش واین معنی بنا بر قولی است که
میگوید که این گوساله گوشت وپوست بود وبا سوهان آن را ریزه ریزه کنیم واین گفتار انکر است که گوید آن جسدی بود بی حیات
ثم لننسفنه پس پراکنده سازیم خاکستر او را فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانید که او قوت ساخت صفات او هست
بر اطلاق کردن مین جهالتست ومحض ضلالت پس بگوساله پرستان خطاب کرد که انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق
عبادتست الله الذی آن خدائیست که لا اله الا هو نیست معبودی بحق جز او وسع فرا رسیده است کل شیء بهمه چیزها علما
از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او احاطه کرده باشد بهمه اشیا نه قالبی که اگر نزد مثلست در عبادت وبلادت پس موسی
بفرمود تا آن گوساله را بسوختند وخاکستر او در دریا ریختند بعد از آن حق سبحانه حبیب خود را خطاب میکند کذلک نقص علیک
مانند این قصه موسی را که بر تو خواندیم میخوانیم بر تو من انباء ما قد سبق از خبرها آنچه پیش گذشته از قرون سابقه وقصص وا
اخبار ایشان تا معجزه نبوت تو بود وزیادتی در علم تو وقد آتیناک وبدرستی که داده ایم ترا من لدنا از نزد خود ذکرا یادی که
موجب شرف تو وسائر عالمیانست یعنی قرآن که مشتملست بر قصه ها وخبرها که سزاوار است که در آن تفکر کنند وآن ...

شکر ذکر جهت تعظیم است یعنی ذکری بزرگوار روشن که ما الهیم دادیم که موجب نجات و سعادت دارین است و کسی را که روی با او آورده
باشد به نیکی مدد و مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ و هر که روی بگرداند از آن ذکر که جامع وجوه سعادتست فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن اعراض کننده و
روی گرداننده از آن يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بار بردارد روز رستخیز وِزْرًا باری گران یعنی گران که آن عقوبت عظیم است بر وی پس آن اعراض کننده
در روز قیامت حامل عقوبت گناه خود باشد و بر دارنده پاداش کردار خود خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که جاوید باشد او و امثال او
در آن وزر یعنی در عقوبت دایمی و عذاب ابدی گرفتار گردد و هرگز از آن خلاصی نیابد وَسَاءَ لَهُمْ و بد است مر ایشانرا يَوْمَ
الْقِيَامَةِ حِمْلًا در روز قیامت بار ایشان که جزای کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ یاد کن روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل
در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم ما گنهکاران را که سر از طاعت برآورده‌اند و به نبوت پیغمبر ما انکار نموده‌اند يَوْمَئِذٍ در آن روز زُرْقًا در حالتی
که کبود چشمان باشند که بدترین رنگ چشم است نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن‌ترین ایشانند این صفت دارند و لهذا در صفت
عدو میگویند که فلان کس جگر سیاه دارد و شارب زرد و سرخ و چشم کبود و این همه از صفت رومیان است و همچنانکه زرقه
یعنی علامت دوزخیان است سواد وجه علامت ایشان خواهد بود کقوله تعالی وجوههم مسودة و گویند مراد بزرقه عمی نابینا است
یعنی ایشان در قیامت نابینا محشور شوند کقوله تعالی و نحشرهم یوم القیامة اعمی يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته گویند در میان یکدیگر
یعنی از جهت فرط شدت در دیدن اهوال آن روز زهره آن نداشته باشند که آواز برآرند بلکه باهستگی بایکدیگر گویند که إِنْ
لَبِثْتُمْ درنگ نکرده‌اید در دنیا إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی لبث ایشان در دوزخ
کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهت شدت هول و غلبهٔ خوف مدت دنیا را فراموش کرده باشند و گویند مراد بعشر
از نفخهٔ اولی است تا ثانیه چهل سالست بجهت آنکه درین مدت معذب نبوده باشند بر ایشان آسان گذشته باشد و پنداشته
باشند که ده روز بیش نبوده همچنانکه کسی به تنعم میگذراند روزگار بدو اندک مینماید و یا مراد مکث ایشان است در قبر که عذاب
قبر را نسبت بعذاب آخرت سهل و آسان یافته باشند بر وجهی که گوئیا در خواب بوده‌اند و بهر تقدیر حق تعالی میفرماید نَحْنُ أَعْلَمُ
ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه گویند بایکدیگر از تعیین مدت لبث إِذْ يَقُولُ وقتی که گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمام‌ترین ایشان از روی
رای و عقل که إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکرده‌اید در دنیا یا در قبر إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت شما در دنیا یا در قبر مقدار یک روز بیش
نبوده زیرا که یوم واحد و عشر را هرگاه قیاس کنند بروز قیامت و اقرب ایشان است از عذاب دایمی یوم واحد نسبت بآن اقرب از عشر باشد
و مثل این نسبت قوله تعالی قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فاسأل العادین آورده‌اند که مشرکان قریش از حضرت رسالت پرسیدند که حال کوهها
با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود که آیه آمد وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ و میپرسند از تو از کوهها یعنی از حال آنها
فَقُلْ پس بگوی تو در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنها را رَبِّي پروردگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی
یعنی مانند ریگ روان از اجزاء اقطار و عالم پراکنده سازد و در روایت آمده که اول از بیخ بر کند پس اجزاء آن را ریزه ریزه کند تا چون ریگ
شود بعد از آن باد دبور را بفرستد تا آنها متفرق سازد و در بیابان اندازد که گویا آنها کوه نبوده‌اند و در دریا اندازد فَيَذَرُهَا پس بگذارد
قرارگاه آنرا که زمین است قَاعًا در حالتی که یکتا باشد و خالی از کوهها و بناها صَفْصَفًا هموار که اصلا نشیب و فراز نداشته باشد لَا
تَرَى فِيهَا عِوَجًا نه بینی در آن هیچ اعوجاجی و کجی وَلَا أَمْتًا و نه اندک بلندی چه جای بلندی بسیار يَوْمَئِذٍ در آن روز که برکنده و پراکنده
کرده‌اند يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل را که بآواز او مردمان را بحشرگاه قیامت خوانند و در خبر آمده
که چون وقت نشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخرهٔ بیت المقدس بایستد و ندا کند و آواز بلند ... که باشد

وبینها لا عِوَجَ لَهُ هیچ میلی و کجی نباشد مر آن داعی را یعنی هیچکس از دل عدول نکند و منحرف نشود از خواندن او و بجانب او بیاید بلکه
از انقیاد نموده بصوب او نمایند همه با سرعت تمام و کافران بدان نه تند و یا اسرافیل عدول نکنند از خدای بلکه همه را بمحشر قیاماً ستخواند
وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ از برای خدای یعنی بجهة عظمت و مهابت او و یا بجهة سخن گفتن او فَلَا تَسْمَعُ پس
نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آوازی نرم یعنی آهسته بجهة هول و هیبت ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز که لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
سود ندارد باشند شفاعت کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی را که دستوری دهد مر او را بشفاعت کردن الرَّحْمَٰنُ خداوند بخشاینده وَ
رَضِيَ لَهُ و پسندیده باشد برای او قَوْلًا سخنی را در باب شفاعت يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ایشان است از امور آخرت وَ
مَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشان است از کارهای دنیا و یا از ماضیه و احوال مستقبله و یا جمیع احوال و افعال ایشان از قبل از خلق ایشان و بعد
از خلق ایشان و یا در زمان حیوة و یا در ممات وَلَا يُحِيطُونَ و احاطه نمی توانند کرد عالمیان بِهِ بعلم خدای عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچکدام
از مخلوقات علم ندارد بذات او سبحانه و یا علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات او سبحانه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و ذلیل
باشند رویها مراد اصحاب رویهاست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خوار باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده و پاینده را همچو اسیران در دست
پادشاه قهار و قضیه بجهة آنست که اثر ذلت و خشیت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است و مخصوص است بمشرکان و مجرمان
یا بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند بودند در آخرت ذلیل و خوار باشند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت از رحمت خدا
مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت بار ظلم را در حشر مراد کفر و شرک و سایر عصیان وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصَّالِحَاتِ از کارهای ستوده
و شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرونده باشد بوحدانیت خدا و به نبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان
شرطست فَلَا يَخَافُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا از ستم و سپاه کردن بر وی که از منع ثواب او باشد بر آن بلکه ثواب او را
و جهی که موافق اعمال او باشد و فراخور افعال او باشد بار رساند بکمی و نقصی و بروایت ابن عباس نترسد که از حسنات او چیزی کم کند
و در ستانیش بیفزایند و یا او بعملی که نکرده باشد مطالبه سازند بکمی و نقصی و بروایت وَكَذَٰلِكَ یعنی مثل انزال این آیات و وعید أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآن است بلغت عربی یعنی همه از اعراب بین و بیره از لغز بوده ایم وَصَرَّفْنَا فِيهِ و مکرر
گردانیدیم در او مِنَ الْوَعِيدِ از آیات وعید بوجوه مختلفه چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
شاید که بپرهیزند مشرکان و عاصیان و بترسند از آنکه این نوع عذابها بدیشان نازل شود و بجهة آن از کفر و عصیان مجتنب
شوند أَوْ يُحْدِثُ یا احداث نماید یعنی تجدید کرده اند قرآن لَهُمْ برای ایشان ذِكْرًا پندی و عبرتی چون استماع آن کنند یعنی اگر
از عصیان باز نه ایستند پس لااقل از آن عبرت گرفته بترسند و شوری در طغیان ایشان پدید آید فَتَعَالَى اللَّهُ پس بلند مرتبه است
خدای متعالی و متعال از صفت مخلوقات و جود ذات و صفات او از همه الملک مخلوقات متعالی است پس آن کلام اوست مماثل کلام ممکنات
نباشد الْمَلِكُ پادشاه دنیا و آخرت که نافذ است در همه چیز امر کند و همه چیز از آن نهی نماید الْحَقُّ ثابت در ذات و ثبات متحقق بوده اند
که چون جبرئیل نازل شدی و آیتی از قرآن بر حضرت خواندی آن حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن فوت گردد بنا بر
قرائت شروع نمودی آیه آمد وَلَا تَعْجَلْ و شتاب مکن بِالْقُرْآنِ بقرائت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ پیش از آنکه ادا کرده شود بسوی تو
وحی آن گویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بر تو نازل آید وَقُلْ رَبِّ و بگو ای پروردگار من زِدْنِي
عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع بنزول سور قرآن بعد از سوری و آیتی بعد از آیتی و زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم اهل بعث
و چون مکی بعد از آن بجهة تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایت آدم علیه السلام برای او بیان میفرماید بقوله وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ بدرستی که

ما عهد کردیم بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش از این زمان عهد بمعنی امر است یعنی عهد کردیم که گرد درخت منهی نگردد یعنی الشجره درخت گندم را
نگردد و از آن نخورد فَنَسِیَ پس فراموش کرد یعنی ترک آن امر او نمود و از آن درخت وَلَمْ نَجِدْ لَهُ و نیافتیم او را عَزْمًا عزیمتی در التزام امر
و ثباتی بر آن تا داخل اولوا العزم بشود و چون بدلائل عقلیه ثابت شده است که انبیا معصومند از جمیع گناهان صغیره و کبیره و سهو و خطا و
نسیان پس مراد بآن عهد نهی تنزیهی است و ترک اولی و نسیان و عدم عزم او بوده بر سبیل عهد یعنی آدم ترک اولی نمود و عزم را جزم
نکرد بلیغم امر نهی بود ملکه عدل از آن اشارات بود وَاِذْ قُلْنَا و یاد آور این را یعنی که چون گفتیم لِلْمَلٰئِکَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا لِاٰدَمَ سجده
کنید آدم را سجده تحیت و کرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان اِلَّا اِبْلِیسَ مگر ابلیس که دور مانده از رحمت اَبٰی سر باز زد از سجده
فَقُلْنَا پس گفتیم یَا آدَمُ اِنَّ هٰذَا ای آدم بدرستی که این دیو ملبس که ابلیس است عَدُوٌّ لَکَ دشمنیست مر ترا وَلِزَوْجِکَ و مر زن ترا
که حواست فَلَا یُخْرِجَنَّکُمَا پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون آمدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت بسبب فتور عزم
که در شما باید فَتَشْقٰی پس تو در رنج افتی هنگام یعنی چون از بهشت بیرون روی گرفتار شوی بانواع محنت و بلیت و مصیبت و
آفت لازم مهیاست اِنَّ لَکَ بدرستی که مر تراست در بهشت اَلَّا تَجُوْعَ فِیْهَا آنکه گرسنه نشوی در وی زیرا که جمیع نعم مرغوبه مهیاست
وَلَا تَعْرٰی و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات آنچه باید و شاید در وی موجود است وَاَنَّکَ لَا تَظْمَؤُا فِیْهَا و بدرستی که تو تشنه
نشوی و چه آن مشتمل است بر جاری دایم وَلَا تَضْحٰی و در آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد و آفتاب در آن راه نیابد و در بیرون
بهشت این نعمت میسر نیست ابن جبیر روایت کند که چون آدم بزمین آمد جبرئیل بفرمان الهی گاوی سرخ برای کشت کردن او بیاورد
از بهشت آدم بآن گاو کشت میکرد و زمین میشکافت و عرق از پیشانی او میریخت و میگفت که شقاوت که حق فرمود این است خلاصه
جنکما من الجنة فتشقی آن بوده اند که چون ابلیس بجهت امتناع او از سجود آدم ملعون شد و غضب ربانی برو نازل گشت در اندیشه آن
بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند آخر بوسیله مار و طاوس چنانکه در سوره البقره و اعراف گذشت و در بهشت در آمد
فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ پس وسوسه کرد بسوی آدم باین وجه که با حوا ملاقات کرد اول از میوه بهشت نشانید و حوا آنرا با آدم بازگفت و آدم
از مرگ بسیار ترسان شده چون ابلیس یافت که آدم از این خایف گشت بصورت پیری برآمد خود را باو نمود و آدم بطریق تضرع و
زاری علاج مرگ طلبید قَالَ یٰۤاٰدَمُ گفت ابلیس که ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است که آن درخت گندم است
بعد از آنکه هَلْ اَدُلُّکَ آیا دلالت کنم ترا عَلٰی شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد وَمُلْکٍ لَّا یَبْلٰی و دلالت کنم
بپادشاهی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد در روایت آمده که ابلیس آدم را گفت که در بهشت احوال تو چیست گفت هر نعمت
مرا مباح است از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و نشستن و هیچ مرا از آن منع نکرده مگر یک جنس درخت را که مرا گفته اند که آن
نخورم ابلیس در حال گفت که من ترا راه نمایم بدرخت خلد که از آن هر که بخورد جاوید در بهشت بماند و هرگز فنا و زوال بدان او نرسد و بباید
ترا دلالت کنم که هرگز کهنه نشود و آدم گفت مرا از آن منع کرده اند و هرگز از آن نخورم ابلیس سوگند خورد که بحق انی لکما نصیحت من آنست که من بغیر
از نیکخواهی تو چیزی دیگر نخواهم ظن آدم آن بود که هیچکس سوگند بدروغ بنام الله نخورد و بجهت این از سوگند او فریب خورد فَاَکَلَا
پس خوردند آدم و حوا مِنْهَا از آن درخت یعنی از میوه آن فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکار شد ایشان را سَوْاٰتُهُمَا عورات ایشان آورده
اند که بعد از خوردن آن بادی برآمد و تاج را از سر ایشان ببرد و حلهٔ بهشت ایشان برکند و ایشان برهنه ماندند وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ
و ایستادند و بچسبانیدند عَلَیْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت تا پوشیده شود و چشم ایشان بر عورات
یکدیگر نیفتد و آن برگ انجیر بود وَعَصٰۤی اٰدَمُ و خلاف کرد رَبَّهُ پروردگار خود را یعنی امر سبحانه را که آن خوردن میوه آن درخت

کفتوی نیست پس بهر معنا که آن مطلوبات از عمر جاودانی باوجود منع که آن امتثال امر مندوب بود نه معصیت بمعنی مخالفت امر است مطلقا
خواه واجب و خواه سنت پس مستلزم ترک واجب باشد که منافی عصمت است و بادله عقلیه معلوم است که انبیا مخالفت امر واجب
نکنند و همه زمانها ایشان معصوم اند پس مراد بعصیان اینجا مخالفت است در امر سنت و مزید تفصیل این بحث در منهج الصادقین
الصادقین مسطور است و در سوره الم مذکور شد که چون آدم ترک مندوب نمود حق سبحانه امر فرمود تا از بهشت بیرون رفته بزمین رود
آدم در دست هوا که وقت وارد بهشت بیرون آمد و بدان لا ابتلای دنیا هبوط کرد و مدت دویست سال تضرع و زاری میکرد و توبه و انابت میکرد
تا حضرت رسالت و آل اطهار او را شفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را پروردگار او یعنی نزدیک گردانید او را بجهت توسل
خود بوسیله توفیق توبه و شفاعت حضرت خاتم صلوات الله علیه فَتَابَ عَلَيْهِ پس قبول کرد توبه او را وَهَدَى و راه نمود یعنی
یعنی توفیق داد او را ثبات توبه از قول اولی یا دلالت کرد او را بکلماتی که سبب آن توبه او قبول شد که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا گفت حق سبحانه مر آدم و حوا را بعد از خوردن درخت گندم که فرو روید از بهشت بزمین جَمِيعًا همه با هم گویند
با آدم و حوا و ابلیس و مار طاوس است و تفصیل این حکایت در سوره البقره گذشته و در جمع بسیط دلیلی بر سمت جمیع بود و چون
و چون آدم و حوا اصل ذریه بودند همه ایشان را نازل منزله جمیع آدمیان گردانید خطاب فرمود که بَعْضُكُمْ بعضی از شما ای آدمیان لِبَعْضٍ
مر بعضی دیگر را عَدُوٌّ دشمنید همه این چنانکه حالا بر اسند انواع و خلاف گویند خطاب با آدم و ذریه ابلیس است که دشمن یکدیگر
اند و موید قول اول است قوله فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزد من هُدًى راه نماینده کتاب و رسول
فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدی را فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى پس گمراه نشود بلکه مهتدی و ... باشد ابن
عباس نقل کرده که حق تعالی ضامن شده مر کسی را که قرآن بخواند و بدان عمل نماید هرگز در دنیا گمراه نشود و بمقصود برسد و در آخرت
بشقاوت گرفتار نگردد و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی بگرداند
عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کردن منست و داعی بعبادت من اعراض کند از ذکر من که در قرآنست فَإِنَّ لَهُ پس بدرستیکه
مر او راست مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستنی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که همت او مصروف خواهد بود بر ازدیاد و خایف بر نقص
و تلف آن متاسف و مغموم بر فوت و نقص آن بخلاف مومن که طالب آخرتست چه او همه انگه بر نیو رضای تسلیم و صبر و قناعت و توکل
بر او سبحانه از اسیر است پس حق تعالی اسباب رزق را با سانی و سهولت باو میرساند و توفیق میدهد او را در معیشت ... که
جعل الله مرجاو ... من حیث لا یحتسب حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب بدنیا کرد که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من
میکند و در رنج انداز کسی را که خدمت تو میکند و بروایت ماثوره از پیغمبر مراد بمعیشت ضنک عذاب قبر است و فشار قبر تا آنکه
که همه استخوانهای پهلوان یکدیگر بدر روند و نود و نه اژدها بر وی مسلط گردانند که هر یکی را هفت سر باشد تا او را بگزند و میدمند
و مجروح کنند و بانها نه میشود تا روز حشر و اگر از آن اژدها یکدم در زمین دمد هرگز زمین نبات نروید وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم آن
کسی را که از ذکر ما اعراض کرده يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز أَعْمَى در حالتی که نابینا باشد و هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبات
او را قَالَ گوید رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي ای پروردگار من چرا حشر کردی مرا أَعْمَى نابینا وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا یا آنکه چون
سر از قبر بر داشتم بینا بودم و معاویه بن عمار از ابو عبد الله علیه السلام پرسید که میفرمایی در حق مردی که حج نکرده باشد یا آنکه استطاعت داشته
باشد فرمود او از جمله کسانی باشد که حق تعالی در باره او میفرماید که و نحشره یوم القیمة اعمی گفتم سبحان الله او کور محشور شود
فرمود حق تعالی او را نابینا سازد تا راه نبرد بطریق بهشت همچنانکه در دنیا بطریق حق راه نیافته و چون او گوید که چرا بدین محشور شوم

اکنون کور محشور کردی در جواب او گوید کذلک همچنین بود مثل این بود که گفتی در دنیا چشم از طریق حق و رشد پوشیدی مانند امروز که راه راست کوری و نابینا
ست چه حشر تو بر مثال آن است بیان آن گوید که أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد ترا آیتهای کتاب ما و دلایل قدرت ما و وحدت فَنَسِيتَهَا کردی فراموش از ایمان ترک آن
آیتها و از آن چشم پوشیدی و نظر در آن نکردی وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ و همچنین ترک ایمان ظاهر و امروز تُنْسَى امروز ترک کرده شدی در عذاب ماندی و کرامت
رحمت از تو بازداشتیم و مثل این جزا که گفتیم وَكَذَلِكَ نَجْزِي ما جزا میدهیم کسی را که اعراض کند از ایمان و پیش ما مَنْ أَسْرَفَ
در آخرت هر کرا که در دنیا گذشته بحد کفر و در پی شهوات باطل و لَمْ يُؤْمِنْ و نگرویده بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار خود
وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ و بهر حال عذاب آخرت سخت تر است وَأَبْقَى و پاینده تر است سخت تر است
از ضیق معیشت دنیا و عذاب قبر و پاینده تر از آن جهت عدم انقطاع أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر کافران قریش و مطلوبی اعتبار
با ایشان و پیش بیان نکرد کَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهای گذشته چون عاد
و ثمود و قوم لوط به تکذیب پیغمبران ایشان يَمْشُونَ میروند کفار مکه یعنی تاجران ایشان به وقت تجارت بشام میگذرند فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای
ایشان یعنی از احوال ایشان دیار خراب و علامات هلاک و عذاب می بینند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این هلاک به عذاب لَآيَاتٍ هر آینه نشانها
یعنی عبرت گرفتن برین نمان مِنْ رَبِّكَ آن بنده که از عذاب منکران این امت ما بلحوق افکندیم تا از نسل ایشان مومنان پدید آید لکان
یعنی چون سبقت آن در حکم بود و لَوْلَا كَلِمَةٌ لازم این است که بهیچ وجه مفارقت نکرد از ایشان تا هر اسما صل پاشی وَأَجَلٌ
مُسَمًّى و اگر نه بودی حکم برینت تمام بر وعده و مقرر شده که قیامت روز قرب است میان بر هر آینه قبل از آن وقت معین بر کفار نازل شدی مجموع
و پس بعاد و ثمود نازل شد لیکن چون حکم ما تعلق گرفته که قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود از این جهت عذاب از ایشان متاخر شده
ببال و مال کفار عذاب و نکالت فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب و طعن بر
و تا وقتی که حکم الهی به عقوبت ایشان در رسد و گویند که این به آیة السیف منسوخ است وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالی که از نماز مقرر
باشد ای پیغمبر که اینقدر یعنی هر وقت نماز حد گویی مر بنده که از خود را بر توفیق و هدایت بامتثال اوامر و اداء سپاس آن چه کفار نسبت با و
میکنند و عیب و مالی که حامد او با شد بر صفات کردن او تا واقع و اکر است که معنی این است که نماز بگذار مقرون به حمد قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ
پیش از برآمدن آفتاب یعنی صبح وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر و نماز ظهر و عصر در نصف اخیر نهار است و یا وقت عصر
و نماز مغرب و عشا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ از ساعات به شب یعنی ساعات شب فَسَبِّحْ پس نماز کن یعنی نماز مغرب و عشا
و با این حدیث مراد با آناء اللیل جمیع نماز های شب است اندر من و صفت وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی وقت نماز صبح و
نماز ظهر و عصر تفضیل است بدان که نماز عصر و جمیع اطراف ظهر و سمت نماز است و طرف اول و آن در جزئی از اجزای این مال حاصل
کرد لَعَلَّكَ تَرْضَى شاید که خشنود شوی یعنی خوش تر از خشنود ساز ند به ثوابات جلیله و حفص بفتح تا میخواند
یعنی تا خشنود شوی به کرامتی که حق تو کرامت کرده و فر موده که شفاعت امت و نکته و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول
میکند و بعضی که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند میگویند مراد مداومت است بر تسبیح و تحمید بر عموم اوقات از ابو رافع رضی نقل است
که مهمانی نزد پیغمبر آمد و در خانه چیزی نبود که بدان صلاح مهمان کنند مرا نزد یک یهودی فرستاد که او را بگوی که محمد میگوید که مهمان
بنزد ما نزول کرده و در خانه چیزی نمی یابم که بدان شرایط مهمان داری بتقدیم رسانم تو بدین آرد بما فروش تا هلال رجب چون برسد
بها بفرستم چون پیغام به یهودی رسانیدم از من بی رهن آرد بمن نداد گفت بر او بمن معامله کردی حق او را الا اگر رهنی پس زره خود را به وی داد
و این آیه جهة تسلیه دل مبارک پیغمبر نازل شد که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و میفکن نظر خود و چشم خود را إِلَى مَا مَتَّعْنَا

بسوی انفیر بکر بر خوردار گردانیدیم با غیر آنچه ازواجا منهم مستمتعان از کفار چون یهود و نصاری و مجوس که غیر ایمان و با منکران بلغیر
که بر خوردار گردانیدیم بان برخی مردان از ایشان اصناف انواع نعم است که آن نعمت زهرة الحیوة الدنیا است ای مستمتعیم و بالانس مشغول شده
نفسها ما ایشان چه ما عطا نمودیم با ایشان زهرة الحیوة الدنیا زینت و بهجت زندگانی دنیا لنفتنهم فیه تا آزمایش کنیم ایشان را و نام ایشان را
نمود را یعنی بواسطه آن با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بشکر گذاری آن قیام مینمایند یا نه اگر شکر گویند
و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را بر ایشان زیاده کنیم و اگر کفران نمایند نعمت را از ایشان بگردانیم و بعذاب آخرت ایشان را معذب گردانیم ابو
عبد الله مروی است که چون این آیه فرود آمد آنحضرت رسالت مرد فرمود که هر که تعزیت دار حد بندگی خدای متعزی نشود از حسرت نیلستد بلکه خواهد که در نفس
متمسک بحبل وی شود و آن بر یعنی بواسطه از حد بندگی خود گردانید بلحسرت و ندامت از دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را بر نعمتی دارد
که در دست مردم است و تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه باشد و لاینال غم او را شفایی نرسد و هر که نعمت ندید نشود نعمتی که حق تعالی او را عطا
نموده است مگر در حال خوردن و آشامیدن حرص ناقص باشد در کردار خود و مشرف بر عذاب که آن زوال نعمت است در دنیا و عقوبت عظمی
و نیز از آن حضرت مرویست که آنکس را شکر نیست که در نعمت و طعام دنیا ناداده است بلکه در شخصی نگر بیکه در نعمت و وسعت رزق کمتر از شما است
تا نعمت خدایرا بر خود حقیر ندانید و بشکر گذاری آن قیام نمائید ورزق ربک و روزی پروردگار تو بر آن بعضی که بحساب نرسانید با غیر روزی داده
ترا از نبوت و هدایت و معرفت وجه بر تو بر جمیع اینها خیر بهتر است از ما لهای دنیا با عتبار ایشان کرد آن منتهی شود وابقی و باینده
تر از آن چه حلال و برکت آن بیشتر است از بقاء مال حرام و با خیر و بقای آن با اعتبار آنست که سؤال ضمنی در معرض فناست و نعمت
آخرت متصف ببقاء است پس کشفکه زهد و در اصل شکر نعمت است پس حق تعالی دنیا را شکوفه گفته زیرا که نعمتی و تازگی دو سه روزی بیش
نباشد و در اندک زمانی پژمرده شود و نیست کرد ... مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست که یکهفته
نکنند و کز دو برد از درختی برخاک ره شود چو خس و خار پایمال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند از اکرم بدیم زبیست آن
زوال پس چونکه نعمت دنیوی با وجود زوال و فنا آمیخته است با نواع غصه و مستلزم اصناف بلیه و با وجود این مانع بودن است
توشه آخرت که موجب وصول نعم دایمه و سعادات سرمدیه از آن جهت حضرت عزت حبیب خود را نهی فرموده از نظر بامتاع دنیا
اشکال نموده الله بان ایشان و برای رفعت و قرب متقی نموده و پسندیده جنت که مشتملست بر جمیع لذات ابدیه و بواسطه همین
ابدا با اهل البیت الامجاد بطاعت و عبادت که سرمایه نعم سرمدیه است امر کرده فرمود که وامر اهلک و امر کن اهل بیت خود را
بالصلوة بنماز یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز در آیت فسبح بحمد ربک اهل خود را با نماز امر کن از ابو سعید خدری روایتست که چون
این آیت نازل شد حضرت رسالت تا نه ماه هر وقت نماز به در خانه فاطمه زهرا و امیر المومنین علیه السلام آمدی و بآواز بلند الصلوة رحمکم
الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از ابو جعفر مرویست که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرد و مخصوص گردانید
اهل بیت خود را بنماز دون سایر مردمان بر عالمیان واضح شود که اهل بیت او را نزد خدای منزلتیست که کسی از مردمان را
منزلت ندارد پس بعد از این امر که اهل بیت خود را با مردمان علی العموم در آیه کریمه واقیموا الصلوة و بعد از آن امر فرمود باهل بیت
علی الخصوص به برادران و دوستان اقتدا که هر گاه آنحضرت با هالی خود رسیدی ایشان را بنماز فرمودی و این آیه بر ایشان خواندی
که وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نما بر آن بنماز و مداومت آن از بکر بن عبد الله منقولست که
هر گاه فقر و احتیاج باهل بیت پیغمبر رسیدی آنحضرت با ایشان میگفت که برخیزید و نماز کنید که حق تعالی امر کرده است رسول خود را
حاصل که سجاده رسول خود را فرموده که اهل خود را امر کن بنماز که معظم عبادات است و اسباب غنی و وسیله آن استغناء

باشند بر شما و ننشستند بر فرشی و مشکین ساخته باشد بدنت و معیشت لا نسئلك رزقا نحن نرزقك ما از تو روزی نمی خواهیم ما روزی دادیم ترا و تو را نیکو تر بود
ایشان صورت و نیکو تر بکار خود مشغول بود و العاقبة للتقوی پس عاقبت نیکو مر پرهیزگاران راست از ایشان و سبب اسباب نماز فارغ البال باش و قالوا
لولا یأتینا بآیة من ربه مشرکان گفتند چرا نمی آورد محمد آیتی از پروردگار خود همچنانکه موسی و عیسی آوردند کما قال الله تعالی و من
یقول چنین گفتند از روی عناد و تعنت با آنکه معجزه بسیار دیدند و ایشان را بس نبود از فرط عناد از اعتبار کردن آنکه
ببینند و منتظر آیات مقترحه بودند از آن حضرت میکردند حق سبحانه فرمود که أولم تأتهم بینة ما فی الصحف الأولی آیا نیامد بدیشان
بینه معجزه روشن یعنی قرآن که مشتمل است بر آنچه در صحف اولی است از اخبار امم ماضیه و در آن اطلاع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که منکر معجزات
ایشان بودند و در کتابهای پیشین است که توریت و انجیل است از عقاید و شرایع و تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات
ایشان بودند ولو أنا أهلكناهم بعذاب من قبله و اگر ما هلاک کردیمی مشرکان را بعذابی پیش از بعثت محمد یا قبل از نزول قرآن لقالوا هر اینه گفتندی
روز قیامت ربنا لولا أرسلت إلینا رسولا ای پروردگار ما چرا نفرستادی بسوی ما رسولی از نزد خود تا ما اطاعت او کردندی
فنتبع آیاتك پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که بآن پیغمبر فرستادی من قبل أن نذل ونخزی پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت و رسوا گردیم
در قیامت در آتش دوزخ [illegible] عقوبت پس قطع حجت ایشان را به پیغمبر فرستادیم و قرآن و ایشان عناد ورزیدند
قل کل متربص بگو ای محمد ایشان را هر یک از ما و شما منتظر است مآل حال یکدیگر را یعنی شما منتظر مرگ ما و ظفر خود را و ما
منتظر میکشیم عقوبت شما و فتح و نجات خود را فتربصوا پس انتظار برید هر دو و صورت امر است و مراد تهدید و وعید است یعنی
منتظر باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کردد من أصحاب الصراط السوی که کیستند اهل راه راست ما یا شما
یعنی راه راست و دین مستقیم و من اهتدی و کیست راه یافته بحق و رسنده بمطلب و مقصد خود که آن درجه علیا و جنت
فضل است نزد حق سبحانه و تعالی سورة الانبیاء ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده که هر که این
سوره را تلاوت کند حق تعالی روز قیامت حساب را بر او آسان کرداند و هر پیغمبری که در قرآن اسم او مذکور است در آن روز با او مصافحه
و سلام کنند و ابو عبدالله صلوات الله علیه فرمود که هر که این سوره را از روی محبت بخواند از روی شوق و محبت در تن جمیع پیغمبران باشد
در جنات نعیم و تا در دنیا باشد در چشم مردمان عزیز و موقر باشد و با هیبت و شوکت بانواع مکی است
بسم الله الرحمن الرحیم اقترب للناس حسابهم
نزدیک شد مر مردمان وقت حساب اعمال ایشان که روز قیامت است و هر چند که مدت آن محقق و متیقن است و واقع شدن محتوم
و لازم در حکم آنست که گویا واقع شده و بعض اندر آن یعنی گذشته و آن را بصیغه ماضی ادا نمود و از ابن عباس مرویست که مراد بناس
کفار مکه و مرویست که آن را تعیین نمیفرماید وهم فی غفلة معرضون و ایشان در غفلت یعنی از آنکه حساب اعمال خود منکر حشر و نشر
گشته اند از ایمان آوردن و تصدیق نمودن بآن و تأملی در آن روز و ملاحظه ای نمیکنند و اندیشه در احوال آخرت نمی نمایند
بیکبار در عاقبت خود متنبه نمیشوند از مال و فرزند خود ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث نمی آید بدیشان هیچ پندی از پروردگار ایشان
تازه و نو که از نو فرستاده شده است جهت تنبیه بر غفلت و جهالت ایشان إلا استمعوه مگر که بشنوند آن را و هم یلعبون
در حالتی که بازی کنند یعنی باستهزا و افسانه می انگارند جهت فرط غفلت و اعراض ایشان از نظر کردن در آن و تفکر نمودن در عواقب خود لاهیة
قلوبهم در حالتی که مشغول است دلهای ایشان بلهو یعنی دلهای ایشان مشغول است بدنیا و غافل اند از معانی

اندیشه نکنند تا بدانند که آن معجز است و بآن هدایت شوند پس دل ایشان مشغول بود باموال دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا
النَّجْوَى و پوشیده داشتند از کفار خود را یعنی مبالغه کردند در اخفاء آن الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت یعنی
اهل شرک و کفر و طغیان پنهان از مسلمانان با یکدیگر میگفتند که هَلْ هَذَا نیست محمد إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و ولادت
و رفتن و آمدن بر زمین چون شما اند و این جهت را گفتند که معتقد ایشان آن بود که رسول نمی باشد مگر فرشته و جهت این التزام کردند که معجز
آنحضرت را بعلیه از انواع معجزات از قسم سحر است همچنانکه حق تعالی از قول ایشان خبر میدهد که ایشان با یکدیگر میگفتند أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ
آیا می آیید شما بجادو یعنی در سحر و با یکدیگر میگفتند که شما می بینید هر چه او میخواند و می نماید سحر است پس چرا می آیید و میشنوید
وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و حال آنکه شما می بینید که او آدمی است مانند ما و شما و فرشته نیست و سخن او سحر است حق تعالی پیغمبر خود را از آن نجوی خبر داده
فرمود که در جواب ایشان قُلْ بگو و حفص قال میخوانند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت رَبِّي پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده را
فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین از آنها است اگر جهر گویند و اگر سر پس میداند گفتار سر شما را و شما را بآن جزا میدهد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست
شنوا گفتار کفار را الْعَلِيمُ دانا باسرار ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا این اعراض ایشان است از قول اول یعنی اول نسبت سحر بقرآن دادند و بعد از
آن از آن اعراض کرده گفتند که قرآن أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان پراکنده است و پریشان مانند خوابهای شوریده که از اصلی نباشد پس از این اعراض
کرده گفتند بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بر بافته است از نزد خود و بر خدا افترا کرده و از این نیز اعراض کرده بَلْ هُوَ شَاعِرٌ که او شاعر است کلام
شعری میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد و این همه جهت عجز و تحیر میگفتند و از سر جهل و سفاهت چه
بتبه مقال حکم میکنند که این احوال منافی یکدیگر اند و بتتبع اسلوب قرآن چه آن مشتمل است بر معانی صحیحه و اخبار صادقه و تذکیر مواعظ حکم
کرده اند بدانکه آن است از جهت حصول خوف و رسانندن ایشان بدرجات جنت و دعوی افترای ایشان امری میکنند ممکن است از هر فردی
از افراد انسانی و حال آنکه هیچکس قادر نیست که سوره بلکه آیتی از آن بگوید همچنانکه حق تعالی ایشان را از آوردن مثل آن عاجز کرده اند بقوله فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ و غیر آن و اسناد شعر نیز باطل است چه شعر کلام موزون است و قرآن نه بر آن اسلوب است حاصل
کلام ایشان در باره حضرت رسالت متحیر گشته گاهی او را ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی بر ایشان سخن میخوانند و بعد از آن
از روی عناد و اضلال قوم خود گفتند که اگر چنین که ما میگوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیاورد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنانکه معجزه
که فرستاده شده بودند پیغمبران پیشین مانند عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویدند بآیات ظاهر ... الاقتراح
قَبْلَهُمْ پیش از آنکه کفار مکه مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته این مطالب کردند و بعد از ظهور آن ایمان نیا
وردند و جهت انکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا صنادید قریش يُؤْمِنُونَ ایمان آرند اگر اینها را با ایشان بنماییم یعنی ایشان نیز
از آن بواسطه عتو و عناد و استکبار ایشان از مشرکان گذشته بیشتر است بعد از آن در جواب ایشان که میگفتند هَلْ هَذَا
إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده میشد حفص
نوحی میخوانند بصیغه متکلم یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری فرشته نبوده بلکه همه بشر بوده اند تا میان ایشان
دائم بسبب افاده و استفاده بر وجه تمام وجود گیرد فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید از اهل کتاب که عالم اند باخبار انبیا
و میدانند که پیغمبران بشر بوده اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر باید که فرشته
باشد ... در تفسیر اهل البیت علیهم السلام و جامع البیان و ابو الفتوح مذکور است که حضرت امیر المومنین علی صلوات الله
علیه فرمود که نحن اهل الذکر ... و این روایت از صادقین نیز مرویست ...

نکردانیم پیغمبران را جسدی که طعام نخورند بلکه بدنی لا یَأْکُلُونَ الطَّعامَ بلکه می خوردند وَما کانُوا خالِدِینَ و نبودند جاوید ماندگان در دنیا که هرگز نمیرند چه
ایشان بشر بودند مانند شما ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم ایشان را آن وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت و هلاک معاندان
فَأَنْجَیْناهُمْ پس نجات دادیم ایشان را از عذاب وَمَنْ نَشاءُ و هر که خواستیم از مومنان و آنهم که در کذاشتن او حکمتی بود بآنکه بعد از این
ایمان آورد و یا از ذریه او کسی قبول ایمان کند و لهذا از عذاب استیصال ایمن شدند وَأَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِینَ و هلاک کردیم اسراف کنند
کان را در کفر و طغیان و شرک و معصیت بعد از آن ذکر نعمت خود میکند بر ایشان با نزال قرآن بقوله لَقَدْ أَنْزَلْنا هر آینه فرستادیم إِلَیْکُمْ بسوی شما
قرآنی کِتاباً فِیهِ ذِکْرُکُمْ که در وی ذکر شرف و بزرگواری که موجب نیکنامی و آوازه شما باشد و یا موعظه و پند شما در امر دین و دنیا أَفَلا تَعْقِلُونَ
آیا پس نمی یابید و تعقل نمیکنید در این تا شما را ایمان دارد که بدان مکرم و ... از اخلاق از اشرف و تکریم تمام است و خبر خیر الانام
علیه السلام که اشراف امت من حاملان قرآنند ... آورده اند که در ولایت یمن دهی بود که از احضور یا کفتند که حق سبحانه
و تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظله بن صفوان را بسمع نشنیدند و چشم از معجزهای او بپوشیدند و در آخر او را بتمام بکشتند
بغضب بلی بخت النصر بابلی را بر ایشان کماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندائی از آسمان برآمد که یا لثارات الانبیا یعنی ای اهل
انتقام پیغمبران بیائید که وقت شمار اهل ایشان انکرده خود نادم شدند و آن ندامت در آن وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک شدند حق تعالی از این
خبر میدهد وَکَمْ قَصَمْنا و بسیار بشکستیم مِنْ قَرْیَةٍ کانَتْ از دهی که بودند ظالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم اهل آن ده را که بکفر و شرک
و طغیان متصف بودند وَأَنْشَأْنا و پدید کردیم و آفریدیم بَعْدَها پس از هلاک آن ده یعنی صفوی را دریافتند بَأْسَنا عذاب ما را مشاهده کردند
که لشکر بخت النصر کرد ایشان فرو کرفت إِذا هُمْ ناگاه ایشان مِنْها یَرْکُضُونَ از آن ده بسرعت تمام هزیمت میکردند و می تاختند و
ستوران را بسرعت میراندند و میدوانیدند و در این وقت ملایکه بطریق استهزا با ایشان میکفتند لا تَرْکُضُوا متازید و بسرعت
مکریزید وَارْجِعُوا و بازگردید إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِیهِ بسوی آنچه که متنعم شده بودید در آن از مال و ملک و منال و انواع تلذذات خود که
باز می نازیدند وَمَساکِنِکُمْ و بسوی مسکنهای خود لَعَلَّکُمْ تُسْأَلُونَ شاید که شما پرسیده شوید از نعمتهای خود چه شما
اهل نعمتید یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند همچنانکه قبل از این شما را دعوت میکرد و یا از شما پرسند که پیغمبران را کشته اید
و ایمان شما پرسند از کیفیت این بلیت را و در دفع آن کوشند و بر هر تقدیر چون ایشان مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی از آن وجهی
نیافتند ... حسرت قالُوا یا وَیْلَنا کفتند که ای وای بر ما إِنَّا کُنَّا بدرستی که بودیم ظالِمِینَ ستمکار بر نفس خود که پیغمبر خود را کشتیم
و این کلمات ... که در حین نزول عذاب و عقوبت و هلاک میکویند فَما زالَتْ پس همیشه بود تِلْکَ این کلمه یا ویلنا دَعْواهُمْ خواندن ایشان
یعنی همیشه این کلمه را تکرار میکردند حَتَّى جَعَلْناهُمْ تا وقتی که کردانیدیم ایشان را حَصِیداً کیاهی درو شده یعنی همچنانکه کیاه را بداس درو کنند ایشان را
بشمشیر درو کردند و هلاک کردند خامِدِینَ در حالتی که افسرده کان و مرده کان بودند همچنانکه آتش فرو میرد و بنشیند و بعضی مراد بآیت جمیع قری
اهل کفر و شرک دانند که بعذاب استیصال گرفتار شده بودند بعد از آن در بیان تنبیه بر آفریدن عباد بقصد عبادت و معرفت میفرماید که وَما
خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَما بَیْنَهُما و آنچه در میان آنهاست لاعِبِینَ در حالتی که بازی کنند کان باشیم یعنی
اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اصحاب بینش و تذکیر ارباب دانش از اصناف عجایب و انواع غرایب آفریده ایم تا بجهة
معرفت ما را حاصل کنند و بمعاش و معاد خود راه برند لَوْ أَرَدْنا اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ که فرا کیریم لَهْواً چیزی که بآن مشغول
شوند و بازی کنند لَاتَّخَذْناهُ هر آینه فرا میکرفتیم آن را مِنْ لَدُنَّا از نزد خود إِنْ کُنَّا فاعِلِینَ اگر بودیم کننده آن یعنی بر وجهی که لایق
حضرت ما بودی فرا میکرفتیم که آن از قسم مجردات باشد نه از نوع مادیات مانند اجسام و جواهر و اجرام مبسوطه چنانکه ... است

وافراشتن سقف و زینت دادن آن یعنی اینکه آسمان را بلند افراشته و زمین ساخته و زمین را گسترده ام و زینت داده ام نه بیهوده لهو و لعب ما باشد
بل بلکه شأن ما آنست که نقذف بالحق بیفکنیم حق را که حجت است علی الباطل بر باطل که لهو و لعب است فیدمغه پس فرو شکند او را فاذا هو
زاهق پس آن هنگام آن لهو یا کفر محو شده باشد و نابود گشته مراد بحق حجت بالغه است یعنی حجت ما بر شبهه مبطلان بر وجهی غالب و قاهر است
که آنکه حکم نبودی بر معرض هویدا بود مانند آن بر آوردیم و معدوم ساختیم بعد از آن از روی تهدید خطاب میکند با کفار و لکم الویل و مر شما
راست وای که هم کفر و عناد و ویل کلمه حسرت و ندامت است بنزد دیدن عذاب و یا شما راست شدت عذاب مما تصفون از آنچه وصف میکنید
خدای را بوصفهای نالایق و ناروا از اتخاذ لهو و امثال آن از جمله آن زن و فرزند است بعد از آن الوهیت را استغنا ذات مقدسه او وحدانیت مطلقه
میفرماید که وله و مر خدای راست من فی السموات هر چه در آسمانهاست از روحانیان والارض و هر که در زمین است از جسمانیان یعنی ما سوای
او از علویات و سفلیات مخلوق وی اند و در بند عبودیت و مملوکیت وی ومن عنده و هر که نزدیک است از ملائکه مقربان درگاه الوهیت وی اند
لا یستکبرون سرکشی نمیکنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده نمیشوند و ملال نمیگیرند در عبادت او [illegible]
طاعت ایشان بقوت [illegible] یسبحون تنزیه میکنند حق سبحانه را از آنچه لایق حضرت وی نباشد اللیل والنهار شب و روز
پیوسته تنزیه میکنند و بتعظیم حق تع مشغولند لا یفترون سست نمیشوند بعد از آن بوجه انکار میفرماید که ام اتخذوا
آلهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل من الارض از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ
هم ینشرون ایشان زنده میکنند مرده ها را این کلام بتهدید مشرکانست با آنکه الهه میگویند که از خالق [illegible] مخلوق شده اند
و حال آنکه از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات [illegible] ایشان [illegible] نیست و با وجود این عجز دست از عبادت ایشان
باز نمیدارند لو کان فیهما الهة الا الله اگر بودی در آسمان و زمین آلهه خدایانی که متدبر امور گشتند الا الله غیر از خدای حق که مستحق عبادت
اوست نه غیر او لفسدتا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و نظام کارهای آن در هم شکستی یعنی فاسد و باطل گشتی [illegible] معبود
حق تعالی باشد نه غیر او و این برهان نه مانع است که بنای برهان توحید است [illegible] آنست که اگر دو خدا باشند البته باید
که قدیم باشند زیرا که موجد شیء می باید که واجب الوجود بالذات باشد و قدم از اشرف و اخص صفاتست پس اشتراک در آن موجب
تماثل خواهد بود و این هنگام واجبست که هر دو قادر و عالم و حی باشند و حق هر یک از این دو قادر آنست که صحیح باشد که خدا هر یک
ضد دیگری باشد که دیگری میدانست از اماتت و احیا یا حرکت و سکون و امثال آن پس حال هر دو نیست که [illegible] حاصل شود
و این محال است جهت اجتماع نقیضین و یا آنست که مراد احدهما حاصل شود دون دیگری و این موجب عجز دیگریست که مستلزم خدایی [illegible] نفی
ماست و اگر مراد هیچکدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم آید و این نیز محال است پس خدای حق یکی باشد فسبحان الله پس تنزیه
کن خدای را رب العرش که او [illegible] است که محیط است بجمیع اجسام و محل تدابیر و منشاء تقادیر است عما یصفون از آنچه وصف
میکنند او را از فرا گرفتن شریک و زن و فرزند لا یسئل پرسیده نشود او سبحانه عما یفعل از آنچه میکند جهت [illegible] معقول که
که هر چه کند عین حکمت و صواب باشد وهم یسئلون و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک اند
که حساب گفتار و کردار با مالک [illegible] ام اتخذوا من دونه آلهة آیا فرا گرفتند من دونه بجز از خدای حق الهه
خدایانی یعنی آیا صفت الهیت را ایشان یافته اند [illegible] ایشان واقع شده جهت این پرستیدن [illegible]
[illegible] قل بگو با ایشان که هاتوا برهانکم بیارید دلیل بر دعوی خود را در اینجا [illegible]
[illegible]

بکتب مذکوره شده بیان امتناع و تعدد آلهه و عدم جواز آن و فرو نفرستاد سبحانه هَٰذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانیست که با من اند از امت من یعنی
آنچه وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و یاد کردن آنکه پیش از من بوده اند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماوی پس نظر کنید در آن و تامل نمائید که هیچ یک از
متضمن حجیه بیعنی این شرک چیزی باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشترین بندگان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را و میان آن و باطل تمیز نمیکنند فَهُمْ
مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند از خدای و از متابعت رسول و نفی حجت تقریر ما سبق میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و
نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا يُوحَىٰ إِلَيْهِ مگر که وحی کرده شده باو و حفص نوحی میخواند بصیغه متکلم یعنی
مگر که وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس بپرستید مرا و کفار از غایت عناد و انکار
بوحدانیت من منکر شدند قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ و گفتند که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزند را از ملیکه و این زعم بنی خزاعه است سُبْحَانَهُ
پاکست او و منزه از آن بَلْ بلکه فرشتگان عِبَادٌ مُكْرَمُونَ بندگانی اند گرامی کرده شدگان یعنی ایشان مخلوق او سبحانه اند و متصف
بعبودیت که منافی ولادتست الا آنست که مقرب بارگاه احدیت و صمدیت اند و مکرم درگاه الوهیت انکه بزینت صفات حسنی متسم اند
بعون نعم خزاعه و سایر مشرکان آن بود که ملیکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت از بن جهت حق تعالی ایشانرا میفرماید
بقوله لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند ملائکه بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی پیش از سخن وی سخن نکنند پس بی اذن او بر
شفاعت کسی اقدام نتوانند نمود وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان
بهیچ عملی اقدام نمینمایند يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ آنچه پیش از ایشانست و آنچه فرشتگان مقدم کرده
باشند از افعال و اقوال بدیشان پوشیده نیست علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان وَلَا يَشْفَعُونَ و درخواست نمیکنند
إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر کسی را که خدای به پسندد و درخور شفاعت کنند از اهل توحید چنانکه ابن عباس رضی الله عنه فرموده که شفاعت
نکنند مگر کسی را که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَهُمْ و ایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب و منزلت و عدم تصور
طاعت مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب و عقوبت او سبحانه مُشْفِقُونَ ترسانند از آنکه مبادا تقصیری در عبادت ایشان واقع شود و
بالین مهابت و عظمت او لرزانند از حضرت رسالت صلعم منقولست که جبرئیل را در شب معراج دیدم مانند گلیم منبسط افتاده بود
از هیبت خوف و خشیت حضرت عزت و بعد از وصف کرامت و قرب منزلت ایشان و مدحت ایشان بدین صفات مرضیه تهدید و وعید شدید
بر اهل شرک ... ایشان بعذاب جهنم در روز معاد میفرماید که وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از فرشتگان یا از سایر مخلوقات إِنِّي
إِلَٰهٌ بدرستیکه من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز از خدا فَذَٰلِكَ همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا دهیم كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ جزا دهیم
ما ستمکاران را که باشراک و کفر و ادعای ربوبیت ستم بر خود میکنند أَوَلَمْ يَرَ آیا ندیدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند أَنَّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها و زمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته و بهم باز داده و پیوسته بهم و گشادگی در میان آنها فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم
آنها را از یکدیگر و با دخال هوا و باد در میان آنها از کعب الاحبار روایتست که حق تعالی زمین و آسمانرا که هوا و باد در میان آنها است هم جمله
آفریده بود متصل بیکدیگر بودند و اصلا فرجه در میان آنها نبود پس بادی را بفرستاد تا در میان هر دو آمد و آنها را از یکدیگر جدا کرد و یا آسمان
بسته بود و از وی باران نمی آمد و زمین نیز بسته بود و از وی گیاه نمیرست پس ما آنرا بباران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم و این قول
ابی جعفر و عطیه و ابن زید و عکرمه منقولست و مؤید اینست آنکه بعد از این میفرماید که وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم یعنی آفریدیم از آب
كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی زنده است یعنی حیوانات و نباتات و اشجار أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا تصدیق نمیکنند و منکر میشوند و مشرکان با وجود
این آیات و ظهور وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و گردانیدیم یعنی آفریدیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند و استوار أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا جنبانیده نشود

سپر عذابی از رهی قدرت و توانائی تمنعهم باز دارنده ایشان را از عذاب ما من دوننا بجز ما بدیشان رسد و چگونه مر دفع عذاب از الهه

قادر باشند و حال آنکه لا یستطیعون نمی توانند خدایان ایشان نصر انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی در صدد شکستن

بتان شود ایشان از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه بدیشان رسد کار خود را نگاه نتوانند داشت از عذاب و نگاه دارد لا هم و نه ایشان

منا از جانب ما یصحبون مصحوب باشند بنصرت یعنی نصرت ما مصاحب ایشان نیست تا نگاه داشته شوند و یاری داده شوند از

عذاب ما حاصل معنی آنست که هر که قادر نباشد بر نصرت نفس خود و دفع مکاره از او مصحوب نباشد بنصرت و تائید ما بل متعنا

پس چگونه وجه دفع عذاب غیر خود نماید و ناصر و معین او باشد در حدوث عذاب بر وی بلکه نه چنانست که ایشان توهم

کرده اند حفظ بتان ایشان را منع عذاب از ایشان به جهت حسن اعمال و بجهت عبادت اصنام بلکه متعنا بهره ور ساختیم

هؤلاء این گروه مکیان را بسبب عیش دنیوی و سلامتی بر وجه استدراج وآباءهم و پدران ایشان را حتی طال تا دراز شد

علیهم العمر بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شدند و امهال و امن پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند

که آخر دست اجل بنای بدن ایشان را که بر افراشته است بر زمین اندازد و ایشان را بعذاب ابدی گرفتار گرداند افلا یرون آیا نمی بینند

یعنی البته مشاهده میکنند کفار مکه انا نأتی الارض اهل کفر ما می آئیم یعنی فرمان ما می آید بر زمین ایشان ننقصها که کم میکنیم ویسکانها آن

زمین را من اطرافها از اطراف آن یعنی بتسلیط اهل اسلام بر ایشان از ان ایشان کم میکنیم و بتصرف مسلمانان ... میدهیم تا لشکر منصور فتح

ما پیوسته قلعه و قریه از ایشان میگیرند و ان خراب میکنند و یا بر میسانند افهم الغالبون آیا ایشانند غلبه کنندگان بر اهل اسلام

یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد بر پیغمبر ما و اتباع او بلکه او بعکس است حاصل که او سبحانه میفرماید که جمیع خلایق

در قبضه اقتدار ما اند و مقید فرمان ما در هر ادای که خواهیم باقی میگذاریم ایشان را و ممتنع میسازیم بنعم خود و اگر خواهیم سلب

نعمت خود از ایشان میکنیم و ایشان را فانی میسازیم بر وفق حکمت و مصلحت خود و غیر از ما هیچکس دیگر نیست که مبقی و مفنی ایشان

باشد و قابض و باسط ارزاق ایشان قل بگو ای محمد بکفار قریش انما انذرکم جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی

باخبر وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیکنم بلکه از جانب او سبحانه بطریق وحی شما را بیم میکنم و بر صدق قول من

آن معجزات میدهم و شما از ان متاثر نمیشوید و بر هدی منکر وید ولا یسمع الصم الدعاء و نمیشنوند کران خواندن را اذا ما

ینذرون چون بیم کرده شوند یعنی کافران در عدم اشغال بقرآن می شنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند نه مسموع

ایشان نمی شوند و لئن مستهم اگر برسد بکفرو نفحة اگر اثری و بوئی من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو ... ایشان را

از ان هم کمی لیقولن هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستم کنندگان بر خود ... و تکذیب

عیهم این بعذاب گرفتار شدیم یعنی اعتراف کنند که بر نفسهای خود ظلم کرده ایم و نضع الموازین القسط و بنهیم ترازو

ترازوهای عدل و راستی لیوم القیمة برای روز قیامت یا برای اهل آن روز نا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی سنجیده

شود مرویست از حضرت رسالت ص که در شب معراج ترازوی دیدم آویخته فراخی هر کفه از ان مانند فراخی مشرق تا مغرب گفتم

بار خدایا این ترازو چه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که چون یک مثقال از نیم خرما باشد سر در آورد و پر شود اگر بنده ملتزم اخلاص

کرده باشد و در خبر است که داود ع از خدای تع درخواست کرد که میزان اعمال را باو بنماید چون باو نمود از هول آن غشی کرد و چون افاقت یافت

گفت الهی که تواند که کفه آن را از حسنات ممتلی کند خطاب رسید که ای داود اگر بنده خود را راضی باشم آن کفه را بیک خرما بر سازم ایراد میزان بلفظ

جمع ممکن که یکی میزان ... بجهت تعظیم شان اوست چنانکه یا ایها الرسل کلوا نسبت بحضرت پیغمبر ص و یا آنکه جهت اعمال ... کل عمل

[illegible] بر [illegible] عیان [illegible] علیهم [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] که [illegible] ایشان [illegible] احسان [illegible]
[illegible] نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ [illegible] شب [illegible] خود یعنی [illegible]
[illegible] مطیع [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] کاری که باشد [illegible] مِنْ صَنْعَةِ لَبُوسٍ لَكُمْ [illegible] اغنیا [illegible]
[illegible] وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا [illegible] که [illegible]
[illegible] باشیم [illegible] که [illegible] و [illegible] حق [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] در عقب آن ذکر [illegible] میفرماید [illegible]
وهارون [illegible] میفرماید [illegible]
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ [illegible] موسی و هارون [illegible] میان حق و باطل [illegible] وَضِيَاءً روشنی
[illegible] روشن [illegible] از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده [illegible] هدایت [illegible] وَذِكْرًا
لِلْمُتَّقِينَ [illegible] و این هر سه صفت از توریت است وقوله الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ صفت متقیانست یعنی [illegible] از عذاب [illegible] بِالْغَيْبِ در حالتی که [illegible]
[illegible] در حالتی که [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] ایمان [illegible] بوحدانیت حق و
[illegible] بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بتحقیق [illegible] وَهُمْ و ایشان یعنی متقیان مِنَ السَّاعَةِ
از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگانند و بعد از وصف توریت در صفت قرآن میفرماید وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ و این قرآن سخنی
مبارکست [illegible] بسیار منفعت در دنیا و آخرت أَنْزَلْنَاهُ که فرستادیم بحضرت خاتم ص أَفَأَنْتُمْ آیا پس شما لَهُ مُنْكِرُونَ مر آن
[illegible] انکار [illegible] بیناست که حقیقت [illegible] بیان قصه ابراهیم ع میفرماید [illegible]
[illegible] و تبیین رشد و صلاح او میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ و بتحقیق که دادیم بابراهیم ع رُشْدَهُ
[illegible] و صلاح دین و مصالح دنیا [illegible] دلیل [illegible] ظاهر است [illegible]
[illegible] و معرفت [illegible] و براهین عقلیه و گویند مراد [illegible] نبوتست
یعنی [illegible] دادیم مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هارون ع یا قبل از محمد صلی الله علیه و یا قبل از بلوغ [illegible] معرفت
[illegible] وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم [illegible] باستحقاق او [illegible]
[illegible] إِذْ قَالَ و یاد کن وقتی که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را یا عم خود [illegible] وَقَوْمِهِ
و مر قوم خود را [illegible] مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي [illegible] أَنْتُمْ لَهَا شما مر او را [illegible] عَاكِفُونَ
[illegible] اصنام است [illegible]
[illegible]
[illegible]

و کوهانیکه بر صورت ملایک خود ساخته بودند و از اصبغ بن نباته روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علی ع بر جماعتی بگذشت که شطرنج
بازی میکردند فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون لقد عصیتم الله و رسوله چیست این صورتها که بر آن قیام نموده اید جهت
خدای و رسول کرده اید القصه ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام چون فرمود این صورتها است که می پرستید قالوا گفتند در جواب او که وجدنا آباءنا ما
یافته ایم پدران خود را لها عابدین مر آنها را پرستندگان که ما نیز تقلید ایشان کرده بعبادت این بتان مشغول شده ایم و به پرستش اینها اقدام
نموده و رویت که معظم کسد کرده مارا بر تقلید داشته و بوسیله آن ایشان از وادی ضلالت در آیند و لضلالتی از ابراهیم
این جواب را از ایشان شنید استیحاش کرد قال گفت لقد کنتم انتم بدرستی که بودید شما و آباؤکم و پدران شما فی ضلال مبین در گمراهی روشن
که هیچ عاقلی انکار آن نتواند کرد یعنی ضلالت پوشیده نیست به جهت عدم استناد شما و پدران شما بدلیل و حجتی بلکه
خود قالوا گفتند او را اجئتنا بالحق آیا آورده ای با ما سخن راست و جد بلکه این سخن را به جد میگوئی ام انت من اللاعبین یا تو
از بازی کنندگانی این سخن را بطریق لعب و بازی و مطایبه با ما میگوئی قال گفت ابراهیم ع که نیستم بازی کننده در این قول بل ربکم بلکه
پروردگار شما رب السموات والارض آفریدگار زمینها و آسمانها است الذی فطرهن آنکه پدید کرد و بیافرید طبقات آسمان و زمین
و انا علی ذلکم و من بر این که گفتم بشما که او سبحانه خالق جمیع عالم است من الشاهدین از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای این شهادت
میکنم و از سر برهان و حجت گواهی میدهم نه آنکه مثل شما باشم در تقلید آورده اند که روزی که بعد از این مناظره بود عید
نمرودیان بود که در آن روز بصحرا رفتندی و در آن روز بگشت و سیر و تفرج اشجار و نباتات و غیر آن مشغول بودندی و قبل از
رفتن بتان را بیاراستندی و طعامهای ملون آوردندی و نزد بتان نهادندی تا برکت ایشان بآن طعام رسد و در وقت گشتن به بتخانه
آمدندی و بتان را زیارت کردندی و بعد از آن سر بر زمین نهاده رسم پرستش بجای آوردندی و آن طعامها خوردندی آنگاه
طعامها را برگستندی چون ابراهیم ع با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا روز عید ماست با ما بیرون
آی تا به بینی که دین و آئین ما چه زیبا است و یقین میدانیم که اگر او ابا ما به بینی و زیب و زینت بتان و عبادت ما مشاهده میکنی زبان
از سرزنش ما به بندی و ببینی ما را ابراهیم ع بلا و نعم ایشان جواب نگفت روز دیگر که میرفتند خواستند که او را ببرند ابراهیم
بهانه بیماری به پیش آورد که انی سقیم چنانچه تفصیل آن در سوره الصافات مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی ایشان دست از
او باز داشتند و بعد از رفتن ایشان ابراهیم که پنهان از قوم خود فرمود که و تالله و بخدای سوگند که من لاکیدن هر آینه حیله کنم و تدبیر
خفی نمایم در شکستن اصنامکم بتان شما بعد ان تولوا مدبرین در حالتی که پشت کنندگان باشید بر ایشان و ایشان را گذارید
بتماشای خود رفته مرویست که یکی از آن قوم این سخن را بشنید و با کسی نگفت تا همین برگشتن ایشان از عید به بتخانه آمدند فلما قدم بر
حضرت خلیل تبری بر داشته به بتخانه آن قوم در آمد فجعلهم پس گردانید آن بتان را بزخم آن تبر جذاذا پاره پاره و خورد خورد الا
کبیرا لهم مگر بت بزرگ که مر ایشان را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد لعلهم شاید که قوم
نمرودیان الیه بسوی آن بت بزرگتر یرجعون باز گردند یعنی مدد رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه آن
شان معبود ایشانست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم از این عمل الزام قوم بود القصه چون نمرودیان از عید
به بتخانه در آمدند و وقوع آن صورت مشاهده کرده قالوا گفتند بر وجه تعجب که من فعل هذا بآلهتنا کیست که کرده است این عمل
را بخدایان ما یعنی ایشان را بدین طریق در هم شکسته انه بدرستیکه او لمن الظالمین هر آینه از ستمکارانست برانکه ما چه اینها
سزاوار آنند که تعظیم ایشان بجای آرند و پرستش اینها کنند و او اهانت ایشان کرده و این عمل قبیح با ایشان کرده و پایمال ایشان ساخته

بعد از آنکه بیرون روند خود را در حال [illegible] انکس که تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم شنیده
بود او را بدیگری گفته و زبان بزبان بکاشکان بنمرود رسانیدند قالوا گفتند که از قومی شنیدیم که میگفتند سمعنا فتی شنیدیم
جوانی را که بدی یذکرهم یاد میکرد بتان را که یقال له ابراهیم میگویندش ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است علی اعین الناس بر چشمهای مردمان
یعنی ظاهر کنید که مردمان صورت او را ببینند لعلهم یشهدون شاید که گواهی دهند که بعضی که بتان را نکوهش کرده و یا حاضر شوند
بعقوبت او تا از ان عبرت گیرند پس ابراهیم را گرفته بنمرود حاضر کردند قالوا گفتند باو که ءانت فعلت هذا آیا تو کرده این را که
بشکستن بتان و بی بار مکردن بالهتنا یا ابراهیم بخدایان مای ابراهیم قال گفت ابراهیم که بل فعله بلکه کرده است این عمل
کبیرهم هذا بزرگ ایشان که این بت است بجهت خشم ایشان که با وجود وی چرا او را پرستید فاسئلوهم پس بپرسید از ایشان
که چه کس است که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند یعنی این عمل از فعل بت بزرگ است اگر ناطق شوند
بپرسید از ایشان سوال کنید و جواب تعلیق کلام بشرط محالست پس موجب کذب نباشد که منافی عصمت و این مثل آنست که شخصی گوید
که فلان کس راست گوست در اخبار میگوید اگر آسمان بر بالای سرها باشد پس خلاصه معنی آنست که ایشان از بت بزرگ شکسته اگر جماعت
بپرسی در اینه و جواب شما بدهند لیکن جواب گفتن ایشان محالست پس انکه کبیر ایشان شکسته باشد ایشان را محال باشد و چون ابراهیم
این را بگفت فرجعوا الی انفسهم پس باز گشتند بنزدیان بسوی خود یعنی رجوع بیکدیگر کردند فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی
دیگر انکم انتم الظالمون بدرستی که شما ستمکارانید بر خود باین سوالی که کردید از وجه شما بجهت این سوال الزام کرد و ما جواب ساخت
ثم نکسوا پس نگون سار کرده شدند علی رؤسهم بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بجادله بعد از آنکه طریق مطلان
بر ایشان روشن شد پس گفتند یا ابراهیم انه وی جدال و مکابره لقد علمت بدرستی که تو دانسته که با ما هؤلاء ینطقون این
بتان سخن نگویند پس چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و گویند معنی نکسوا علی رؤسهم باین معنی است که ایشان بجهت جواب
و حیرت و الزام ابراهیم علیه السلام ایشان بر وجهی سر در پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعلای ایشان و بجهت عجز گفتند که
لقد علمت ما هؤلاء ینطقون و چون ابراهیم علیه السلام اعتراف ایشان از عجز الهه خود شان استماع نمود قال گفت از روی تقریع
و انکار عبادت ایشان که أفتعبدون آیا پرستش میکنید من دون الله بجز از خدای تعالی ما لا ینفعکم شیئا از اگر سود نرساند
بشما چیزی اگر پرستش او کنید و لا یضرکم و زیان نمیکند شما را اگر ترک پرستش او کنید پس بجهت چه پرستش آنها میکنید و
ترک میکنید عبادت معبود حقیقی را که معطی اصول نعم است بشما از حیوة و قدرت و شهوت و حواس ظاهره و باطنه و عنوان و توانا
بعقاب و ثواب أف لکم زشتی و ناخوشی باد بر شما در پرستش خود و لما تعبدون و بر آنچه را که میپرستید من دون الله
بجز از خدای أفلا تعقلون آیا در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل ندارید تا بدی کردار خود را ببینید و بدانید و از آن بتان
اعراض کنید و بعبادت معبود یکتا مشغول شوید و چون ایشان از محاجه عاجز شدند بجهت و استکبار و فرط عناد ایشان در آن
مضاره داشت و همه متفق الکلمه شده قالوا گفتند با یکدیگر که حرقوه بسوزانید او را عقوبت آتش صعب تر است وانصروا
آلهتکم و یاری دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی ان کنتم فاعلین اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری دهند
گان مر الهه خود را و گویند قایل این قول مردی بود از کردهای فارس نام او هیزن و بجهت این قول حق تعالی او را تا روز قیامت بزمین فرو میبرد
و گویند نمرود و خادم خود را به جمع آوری هیزم امر کرد و او حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کرده اند از ارتفاع دیوار آن سی ذرع و چوب بسیار هیزم
جمع کرده از آن پس سالخشند و روغن فراوان بر آن هیزم ریختند و آتش در آن زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در آتش اندازند

بیکبار فرشتگان بخاست زمین و آسمان و وحوش و طیور بیکبار بر آمدند و جمله عرش و ساکنان ملکوت فغان کردند که الهی خلیل تو
خلیل از مشرق تا مغرب عالم هیچ بنده‌ای نیست که ترا پرستد مگر ابراهیم اکنون میخواهند که ویرا بسوزانند ایزد سبحانه و تعالی فرمود
که ابراهیم خلیل منست اگر از شما مدد طلبد مدد و معاون وی باشید ابو ملک الریاح بیامد و بر خلیل
سلام کرد و ابراهیم ع جواب داد گفت تو چه کسی گفت بر پیکسان سلام تحیت میگوید گفت من فرشته‌ام موکل بادها و آمده‌ام که ترا مدد کنم اگر فرمائی
مائی این آتش را بادها را امر کنم تا تمام حرارت آتش بیفشانند و در خانهای نمرودیان افکنند و همه را بسوزانند ابراهیم ع گفت نمیخواهم که در این حال
پناه بغیر او برم و همچنین فرشته که موکل ابر است بیامد و گفت اگر امر کنی لشکر ابر را بگویم تا قطرات باران بر جوانب آتش افشانند و باران
آتش را فرو نشانند ابراهیم فرمود که بهم خود را بخود واگذاشته‌ام و چشم از مدد کاری این و آن بر داشته‌ام فرشته که
بر کوهها موکل است پیش آمد و گفت یا خلیل الله حکم فرمائی تا کوههای بابل را بر سر نمرودیان فرود آرم و همه را در زیر کوه مهابت کنم
ابراهیم ع گفت نمیخواهم که غیر حق تعالی در بهم من دخلی باشد فرشته که موکل است بر زمین بیامد و گفت ای خلیل الله فرمان بده تا زمین مامور
و منسند اجازت ده تا زمین را بگویم که همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم ع فرمود که بگذار ایشان را حبیب من تا هر چه خواهد کند در آخر جبرئیل
آمد و وقتی که ابراهیم ع از منجنیق جدا شده بود و در هوا میان آتش و منجنیق رسیده نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت داری گفت حاجت دارم اما
بتو نه جبرئیل گفت بآنکس که حاجت داری بخواه ابراهیم گفت علمه بحالی حسبی من سوالی دانستن او حال مرا بس سوال باز میدارد مرویست
که چون جبرئیل هم باری گفت چرا بآنکس که حاجت داری نمیگوئی گفت چون اراده دوست سوختن دوست باشد نیستی نروا باشد
عالمان لحظه خطاب در رسید که چون مراد دوست خواهد سوختن سزاوار نیست پس زمهریر قهر الهی باتش نمرود رسید و
حواس آن را بیکبار فرو نشاند و آن موضع را سرد و خنک گردانید چنانکه میفرماید قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي گفتیم ای آتش چون خلیل
ما بالکلیه توجه بما نموده و از طبیعت خود بیرون آمده تو هم طبع خود را بالکلیه بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ باش خداوند برودت
و سلامت بر ابراهیم ع یعنی برودتی که ضرر باو نرساند و بحد اعتدال باشد از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که اگر سلاما در عقب
برد نگفتی ممکن بودی که ابراهیم ع از شدت سردی بیفسردی القصه چون ابراهیم ع بمیان آتش رسید آتش فی الحال فرو مرد و غل
و بند ابراهیم ع از وی جدا شد و گویند آتش بند و غل را بسوخت و اصلا متعرض او نشد و در حوالی او گل و نرگس بدمید و چشمه
آب شیرین پدید آمد و جبرئیل پیراهنی و بالشی از بهشت بیرون آورد و پیراهن در وی پوشانید و بالش در زیر او نهاد و او را بر بالای
بالش بنشاند و هفت روز با ابراهیم دران حظیره بسر برد و انیس وی بود و چون نمرود بالای قصر برامد دید که ابراهیم در میان
بوستان خوش و گلستان بغایت دلکش نشسته و با ملکی سخن میگوید و بر گرداگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که
ای ابراهیم خدای تو قدرتی دارد بس مرتبه است که بس بزرگ خدا نیست میخواهم که برای او قربانی کنیم ابراهیم گفت خدای من قربانی
از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذاء ابراهیم نمود مرویست
که نمرود بر بالای قصر ابراهیم را گفت که هیچ میتوانی که قدم در میان این آتش نهاده بیرون آئی گفت میتوانم گفت بیا ای ابراهیم تا به بینم
ابراهیم ع از آن آتش برون کرده بیرون آمد و هیچ ضرری بوی نرسیده و بصحت رسید که ابراهیم ع در آن روز شانزده ساله بود و بعضی
که اسمعیل را قربان میکرد نود ساله بود و اسمعیل ع هفت ساله القصه ابراهیم ع بصحت و سلامت از میان آتش بیرون آمد
وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا و خواستند نمرودیان با ابراهیم ع کیدا مکری و تدبیری کنند در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس کردانیدیم
ایشان را زیانکاران یعنی زیان کارهای ایشان میسر داشت بر جمیع زیان کاران چه سعی ایشان برهانی واضح شد بر حقیقت قول ابراهیم

و السلام و جماعتی بعضی ایشان در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده ایشان را پشه کرد و حق تعالی لشکر پشه را بر ایشان بگماشت تا گوشهای ایشان

بخوردند و مغزهای ایشان بیاشامیدند یکی از ایشان در دماغ نمرود رفت تا که او را هلاک گردانید وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را ازین عراق که منزل نمرود

بود وَلُوطًا و بجای رسانیدیم لوط را او برادرزاده او بود پسر هاران بن تارخ و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بزمینی که با برکت کرده ایم در آنجا

برکتها برای جهانیان یعنی زمین شام و در آن زمان اهل توحید هیچکس نبودند مگر ابراهیم و لوط و ساره که دختر عم ابراهیم بود و زن وی او بوده

و برکت زمین شام از وی حیثیت بود که تمام انبیاء درین ولایت مبعوث شده بودند و از آن حیثیت کثرت آبها و ثمار و اشجار در آنجا بسیار بود و نعمت و فراخی

بسیار آنجا آمد و که ابراهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرموده و لوط بمؤتفکات و میان این هر دو مسافت یک شبانه روزه بوده و خبر آمده که هیچ آبی

شیرین نیست مگر اصلش از زیر صخره بیت المقدس است وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری را إِسْحَاقَ

را اسحق وَيَعْقُوبَ و دادیم او را نبیره یعقوب نام نَافِلَةً مر حالتی که عطیه بودند از ما بدو یا زیاده بر خبر اسحق وَكُلًّا و هر یک ازین پیغمبران

ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب را جَعَلْنَا صَالِحِينَ گردانیدیم نیکان و شایستگان یعنی توفیق ایشان دادیم تا صلاحیت و نیکوکاری و ملاطفت

ایشان را هدایت دادیم تا در صلاح بحد کمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و گردانیدیم ایشان را پیشوایانی که بدیشان اقتدا کنند مر احوال

ایشان یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا راه نمایند مردمان را بحق بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشان را که هدایت بندگان کنند وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان

فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکیها یعنی [illegible] اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص

نمودن زکوة از خیرات و حسنات جهت تفضیل است وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند مر ما را پرستندگان نه غیر ما را یعنی موحدان بودند باخلاص عبادت

پرستندگان وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت که آن مرتبت واجب العمل یا نبوت وَعِلْمًا و دانستی که پیغمبران را باید از قواعد شریعت

وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ یعنی آن دهی که میکردند اهل آن عملهای ناپاک یعنی سدوم بود از مؤتفکات

که اهل آن بلواطه مشغول بودند و راه میزدند و غیر آن از قبایح إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ بدرستی که بودند ایشان گروهی بدکار و بدکردار

فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی مشرک بودند از توحید امتناع میکردند و با وجود این مرتکب انواع قبایح و فحش بودند وَ

أَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود در اهل رحمت خود داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است در آوردیم و در حدیث

قدسی وارد شده که در بهشت رحمتی از رحمت خاص اشاره یعنی بهشت رحمت منست رحم کنم بآن هر کرا خواهیم إِنَّهُ بدرستی که لوط از مِنَ الصَّالِحِينَ

از جمله شایستگان و ستوده کاران است و گویند مراد بصالحین انبیااند و قصه لوط قبل ازین بر سبیل تفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح علیه السلام

إِذْ نَادَى وقتی که بخواند پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهم السلام و دعا کرد بهلاک قوم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای او را

فَنَجَّيْنَاهُ پس رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از زن و فرزند و نیز هر که در دایره ایمان در آمده بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ

یعنی از طوفان یا از اذیت قوم و تکذیب ایشان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را در انتقام کشیدن مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

از گروهی که تکذیب کردند آیات و معجزات ما را و او را بدروغ داشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد

یعنی اهل شرک سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیم همه ایشان را از ذکور و اناث وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود

و پسر او سلیمان را إِذْ يَحْكُمَانِ وقتی که حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت یا در تاک انگور که خوشهای آن آویخته بود و بر بعضی نزدیک

بتمام رسیده و این قول ابن عباس است إِذْ نَفَشَتْ وقتی که در شب پراکنده شده بودند و چرا کردند بدون شبان فِيهِ در آن کشت یا در بوستان

غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفندان آن گروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ و بودیم مر حکم هر دو حاکم را که داود و سلیمان بودند مدعی و مدعی علیه را شَاهِدِينَ

دانایان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بمدعی که صاحب زرع بود و مدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند میان این قصه چه وجه بود که

بودند دو کس بحکم داود علی نبینا و علیه السلام آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و دیگری گوسفند دار بود و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت
یا خلیفة الله گوسفندان این یوحنا رمه خود را بچرا بیرون برده در شب او بکشت زار من در آمدند و تمام خورده اند و بقول ابن عباس به بوستان رفته اند
و خوشها و انگور را خورده اند داود از یوحنا پرسید تو چه میگوئی گفت آری من در خواب بودم و صورت چنین روی نموده فرمود که حساب
کنید که بهاء زرع و گوسفندان خود را با ایلیا ده تا صاحب کشت و عادت سلیمان چنان قرار یافته بود که چون داود بحکم بنشستی وی بر در
محکمه بنشستی و هر که بیرون آمدی از مهام وی و محاکمه پدر استفسار کردی چون ایلیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه را
اعلام سلیمان کردند سلیمان [illegible] در آن وقت ابن یازده سالکی بود با پدر گفت که اگر حکمی غیر از این بودی بصلاح اقرب بودی
داود گفت چه نوع توان کرد سلیمان علیه السلام جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از آن نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و در زرع او سعی نماید
تا که آن زرع بمرتبه رسانند که اول بود و چون کشت بان درجه رسید که بود تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را بستانند تا هیچکدام [illegible]
داود بدین منوال حکم فرمود حق سبحانه و تعالی حضرت رسالت را از این قضیه خبر داد فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تفهیم و تعلیم دادیم ان حکومت را
سلیمان را یعنی بطریق وحی فهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب زرع یا باغ دهند تا از آن نفع گیرد و بدان تلافی بعضی [illegible] کند
زرع یا باغ را صاحب گوسفند عمارت کند تا بمرتبه نخستین رساند و تسلیم او کند تا هر یک بعد از رمه خود غافل نشوند و حقیقت آنست که
در آن زمان حکم چنین بود که بدل [illegible] در کشته [illegible] و حق تعالی وحی کرد بسلیمان بنصی که ناسخ آن حکم شد و داود بعد از اطلاع منسوخ حکم
سابق بقول ناسخ حکم فرموده و کسانی که قایلند بر جواز اجتهاد بر انبیا [illegible] داود و سلیمان چنین حکم نکرده و جواب آن است که لا نسلم که سلیمان
حکم را باجتهاد کرده باشد بلکه حکم هر دو از نزول وحی بود و ثانی ناسخ حکم اول و این قول باجماع علمای ملت که منافی اجتهاد انبیااند باقی وجوه در ابطال
اجتهاد انبیا در منهج الصادقین مسطور است و در روایت آمده که داود علیه السلام را پسران متعدد بودند میخواست که بدانند خلافت و نیابت او بکدام
از ایشان خواهد بود از حق تعالی درخواست تا او را بیان نماید که کدام یک از اینها خلیفه او خواهد بود حق تعالی [illegible] اعلام او کرد تا بدانند که شایسته
وحی الهی است بآنکه حکم این مسئله در شرع ما ضمانت بر صاحب غنم اگر در حفظ آن تقصیر کرده باشد خواه در روز خواه در شب و دال بر حکم داود و سلیمان است
بطریق وحی قوله تعالی وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یکی از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن وَعِلْمًا و دانش با مور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ
با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را بموافقت او وَالطَّيْرَ و مسخر مرغان او کردانیدیم مرغان اکر موافقت او تسبیح و تقدیس خدا میکردند
وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کار کنندگان مر امثال اینها را در حیطه قدرت ما مانند این بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب است و در تبیان آورده که تسبیح
کوهها بر وجهی بود که هر گاه داود ع تسبیح میکرد از کوهها نیز مثل آن شنوده میشد و این معجزه آنحضرت بود و بعد از آن بیان [illegible] میفرماید
بر داود ع و میگوید وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما و بعضی [illegible] یعنی تا نگاه دارد زره شما را لِتُحْصِنَكُمْ
مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ سپاس گویندگان برین نعمت آورده اند که اول کسیکه زره ساخت
داود بود حق تعالی آهن را در دست او موم کردانید تا صفحهای آهن را بی مدد آتش حلقهای زره میساخت و در هم میبافت و سبب
نرم شدن آهن در دست داود ع آن بود که حق تعالی نبوت و پادشاهی باو داده بود و در شب بتجرد بمحلات شهر میکشت بر وجهی که مردم او را نمی شناختند
و احوال اعمال خود را از ایشان استفسار میکرد تا معلوم کند که سلوک او در اعمال و بارها چون است یکشب جبرئیل ع بصورت آدمی بر وظاهر شد
و سلام کرد داود ع جواب سلام باو باز داد و از وی پرسید که سیرت داود ع چگونه است جبرئیل گفت سیرت او بغایت نیکوست اما اگر از بیت المال مسلمانان
نخوردی بهتر بودی چون داود این سخن بشنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال نخورد و از حق تعالی طلب کسبی کرد تا از آن معیشت کند از حق تعالی
آهن را در دست او نرم کردانید که وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ تا زره میساخت و میفروخت و خرج معاش کرد و بعد از آنکه [illegible] نعم خود میکند

سلیمان را حدیث ... که سلیمان را باد تیز رو مسخر کردیم برای سلیمان باد را عاصفه در حالی که سخت وزنده بود ... که هفت ماه راه بود باشتی وراه یک
... علیه السلام میرفت بامر او و میرفت بنرمی آن باد که سلیمان ... او را و رمیدان ... و جهت ... میرفت و رفتن او
... بساختی و قطع سیر میکرد الی الارض التی بارکنا فیها بسوی زمینی که برکت کردیم در آن ... و مقام و شبانگاه بعد از
... میکرد و بولایت ... که ... تدمر نام کنیدند برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا ... و ...
... که ... الفصص ... مذکور است که باد ... و قبول ... کردی و شبانگاه
... و ... بود ... آمدی ... و شام ... منکور است که سلیمان را
بساطی بود ... فرسخ در فرسخ و چون ... آن بساط نهادی لشکر جن وانس بالای آن نشاندی ...
... آن صف زدندی ... مساط ... بامداد ... و شبانگاه ... که سلیمان در بعلبک متوطن بود و دیوان را امر کرده بود که تا ابنیة المقدس
... میساختند و هر روز باد بساط او را ... میبرد و کیفیت بنا را بدیوان تعلیم میکرد و ... آن
... میکرد ... بیان حکمت و مصلحت ... میفرمایید که وکنا وهستیم ما بکل شیء عالمین بهر چیزی دانا
... سلیمان ... [illegible] ... جهت علما ... و حکمت ... ومن الشیاطین و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان من یغوصون له
... میکردند در دریاها ویعملون و میکردند عملا دون ذلک عمل دیگر جز غواصی مثل بنای ... و ... صنعتهای عجیبه وکنا لهم
و بودیم مر دیوان را حافظین نگاهدارنده ... تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و نگریزند و ... مقتضای طبیعت خود فساد نکنند و ضرر
... وایوب و یاد کن قصه ایوب را ... بن نارخ بن رزم بن عیص بن اسماعیل بن ابراهیم بود ...
... حق ... اموال بسیار داده بود و خلعت نبوت در وی پوشانیده و بولایت ... فرستاده بود وهب بن منبه ...
که ... آن روزگار ... ایوب نبود و تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را ... وکوسفند ...
و ... اصناف اشجار ... بود ... کا وکشت داشت و بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهار
صد غلام ... و شبان بودند و با هر غلامی ... و مال ... داشت و با هر کاو و گوسفند و شتر و اسب ...
... بودند او رحمه بنت افرائیم ابن یوسف بود یا ماخیر بنت میشا ابن یوسف و ازو هفت پسر و هفت دختر داشت ...
... پسر هفت دختر داشت و در حسن و خلق ... کمال ... و ... و ... و ... از هر در بیش ...
... بغایت مشفق و مهربان و هر سال ... وقف یتیمان و فقیران کرده بود و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود ...
... سال در فراخی نعمت و طیب معیشت و صحت ... بود ... مدت عمر خود ... طاعت ... ومراسم
... کما ینبغی بتقدیم رسانیده بود و اصلا ... در وظایف عبادات ... بود ... روزی جبرئیل امین ...
... ایوب ... که در نعمت میکذارانی ... شدن ... و منقلب کردد و نعمت محنت مبدل شود و توانگری
... بیماری ... که ... رضای دوست چنین است بلکه بود و هر چه از دوست رسد
... نهایت ... و در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین هر چند خواست که ایوب را وسوسه دهد
... عاجز ... وظایف عبادات ... گفت بار خدایا ... هیچ ... عاجز ... شاکر ...
... که ... و ... است ... مال بسیار ...

بزرگوار را در رنج و گرفتاری با انواع اموال و اولاد و سلامتی انسانی که حق تعالی به او کرامت کرده و هر گاه نعمتی بر او تازه می‌شد حق تعالی را شکر می‌کرد و چنین نیست که تو گمان کردی فاما
بنده ایست پسندیده که او را هر چه داده‌ام به او کرم کرده‌ام ابتلا بکنم تا ایام ابتلا بعد امتحان و امتنان بمقام عباد آید پس حق تعالی بجهت اکبر البلیتین و بلایا
واقع شود که ایوب بنده صادق الاخلاص و محب خالص است و از مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه او را بر بوته امتحان و ابتلا نهاده و حق تعالی
با فرستاد تا در تغییر دادن احوالی ایوب ثابت است و تبدیل حق تعالی بحسن ایوب توکل بر حق تعالی عزت کرده و به صبر و رضا او منتظر بلا بود
تا روزی از نماز بامداد فارغ شده بود و نشسته بود بر جای خود و بانجا ده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناگاه آوازی از مسجد آمد که
کرده در هر شبانه از دم می‌رسد باز گشت گفت ای ایوب سیل عظیم از کوه در آمد و تمامی مهلکه به باد رفته همه شبانان و در میان
حکایت که یکی از ساربانان او رسید و گفت یا نبی الله سموم پیدا شد که اگر بر کوه زدی بسوختی و اکثر به جهت آن شیر هر که بود
شتران و رمه و هر چه از اهل الاکرد یا غلامان بیامد جامه حال کرده که ای پیغمبر خدا صاعقه پدید آمد و تمام درختان و باغ‌ها را بسوخت
ایوب همه این سخنان می‌شنید و به ذکر حق مشغول میبود که ناگاه مربی فرزندان در آمد و سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان گفت
ای فرستاده خدای بیا که پسران و دختران تو در مهمانی بودند سقف بر ایشان فرود آمد بعضی را گرد و هر و بعضی را دست
در کاسه و هر را آرد و کوفت و بعضی را بحجره حیات هر نشست لشکر کریه و ناله خواست که بر ایوب ناید و او را عفو طلب برجوع رجع فی تاب لها
که ایوب به خود باز یافت و سجده در افتاد و گفت باکی نیست چون او را دادم چون فرزندان تمامی از معرض فنا درو ماند انواع بیماری بر وی بود
اکثر تمام اعضای او مکام شد بغیر از دل و زبان و هیچ عضوی دیگر سلامت نماند و ابن بابویه از وهب نقل کرده اند که ابلیس لعین در خواست تا بر مال
و فرزندان او حسد برد تا حقیقت حال وی ظاهر کرده و حق تعالی ابلیس عنود را بر او مسلط گردانید و وی دیو را از بر کماشت تا جمیع
اموال و اولاد ایوب را ساختند پس قصد بدن کردند و او را بانواع امراض مبتلا کردانیدند تا آنکه چهار هزار کرم در بدن مبارک او افتادند
و اعضای او را متعفن و مجروح گردانیده مهجور شدند و او را هفت سال بر کناسه‌ای از کناسهای بنی اسرائیل انداخته بودند و هم وصحان انا هم
و باجابت بجهت کثرت تن عفونت و حرکت و خون اعضا او برمیخاست بغیر از رحیمه زوجه او بود سخن است در روایت منعوت و روایت ضعاف
و در کاف چه از جمله بدیهیاست که هرگز حق تعالی ابلیس را که دشمن ترین دشمنانست بر انبیا و اولیا خود مسلط نگردانیده که تمام ما قل قوی
قوا انکرد که حق تعالی نقص غرض خود کند که آن ارسال انبیاست برای هدایت بندگان و ایشان را امری مستحق سازند که طبایع مردم بان
نمیل شود بجهت آن بر ایشان و مجالست مکالمت نتوان کرد بلکه بر او سبحانه واجب است که هرچه از منفرات باشد ایشان را از آن نگاه
دارد تا بندگان بصحبت ایشان مایل شده هدایت شوند چنانکه در کتب کلام مبرهن و مبین شده و در حق انبیا آورده که روایت وهب
اخبار رهبانست و موثوق نیست و حقیقت آنست که حق تعالی اقسام امراض شدیده که مشعر طبیعت و زمان بود از وی کماشت بجهت امتحان
با سپاه شیطان چنانچه رحم مجوز است تا بلای صابر و شاکر شده اعراض مضاعف دنیا و اخروی با مر سانند و به بندگان ظاهر گردد
کاو از جمله محبان مخلص و مخلصان ملیت در کاه حضرت عزت است و در مدت بیماری او خلافست و وهب گفت که سه سال بود و در
کعب هفده سال و بروایت عبدالله بن عباس ره و اکثر مفسران هفت سال و بروایت مرویه از ابو عبدالله ع نیز هفت سال بود و در حدیث آمده
که در مدت بیماری او سه کس از اهل ایمان نزد وی نزد و بیشتر کس نبودی یکی از اهل یمن بود که او را یمنی گفتندی و دو مرد دیگر از ولایت
آن یکی بلدم نام داشت و دیگری صافر و این هر سه هر روز آمدندی و تغیر در خدمت او مشرف گشتندی چون اتفاقا روزی بیامدند
و او را اسباب بیماری در هجوم یافتند با یکدیگر میگفتند ما نا از ایوب چیزی عظیم صادر شده که مرضی الهی نبوده که خدا ببغض بلای او رحم میکند
جوانی گفت بنما کنید مانند که او پیغمبر خداست و بیکری دیده و حق تعالی دوستان خود را بجهت امتحان بانواع مصیبت کرفتار میکند

ایشان از برهان حق خواستند که چه جهت مصیبت وعظیم این بلا بیکتی گفت قصه آنکه ... بالبلیت تحقیق ساخت تا شکر و صبر او در حالت
نعمت وبلیت برهان نماید از خلق بحق سید انبیا که گفتند ... و بعد حق ... بیدا کنند است کفتی وچون ایوب این را
بشنید دست بدعا برداشت وگفت بار خدایا تو عالمی که من هرگز شب خواب نکرده ام که سیر باشم ... و جواب من که سزا بوده
کدام طعام باو ننهاده باشم و هرگز ... بپوشیده ام بانکه دانسته ... و ... هستند مگر که اول ایشان را پوشانیده ام واگر
... خصومت کرده ... غضب ... سوگند خود ... مکافات سوگند او ... تا اگر بدروغ خود ... شد
... سوگند او باشد ... بر حضرت تو عصیان ... عمر خود ... و زبان ... بر
میان جان بسته ام و همیشه در میدان مجاهده و ریاضت بر توسن عبادت و طاعت سوار شده با نفس شیطان در مقام محاربه در آمده ام
اگر ... باشد وامتثال امر ... معلل باغراض دیگر ... که شاهد من باشد ...
بر ... گفتند ای ایوب ... تا ان دار الشفاء ... ایوب دست بدعا
داشته طلب شفا نمود چنانکه حق سبحانه و تعالی ... قصه ایوب را اذ نادی ربه چون ... دکان
انی مسنی الضر ... وانت ارحم الراحمین و ... کفته اند
حق سبحانه [illegible] ایوب ... انا وجدناه صابرا ... مسنی الضر ... شکایت از رنج نشان بی
صبری ... زبان طعن ... نسبت اذیت باو ... کذشت ...
... شیطان ... کفت ای ایوب
دیدی که چندین سال عبادت خدای خود کردی ... ایوب از ضرر
شکایت کرد ... ایوب ... اشتداد ... میشد
ایوب در صبر و شکر ... و رحیمه ... در خدمت او هیچ دقیقه فرو نمیکذاشت ابلیس چندانکه خواست که بحیله وتلبیس در
تصبر و شکر او ... نتوانست ... در این باب مشورت ... از اسباب اضلال و مکر
... علیم ... حیله ... میکنی ... ادم ... او بود حیله
... ایوب ... رحیمه آمد ... ایوب ...
... کفت فلان جای ... افتاده است و مدت مدیدست که مریضست و ... شفا باو ...
... رحیمه ... کفت ... مال وجمال ... هیچ نماند
... و ... کار او ... حالت ... رحیمه ... در آمد و
... کفت ای رحیمه ... اکر
... رحیمه کفت آن چیست کفت ... من بستان ... عافیت دهد ...
... رحیمه ... ایوب آمد و کفت یا نبی الله ... طبیب
آمده ... ایوب ... ابلیس است که دشمن خداست ... او
... کفت ... خداست ... مبتلا کرده ابلیس
... ایوب ... بادشاه ... رحیمه ... کفت حال

[illegible] مسنی الشیطان بنصب وعذاب [illegible] ما اشتغال
از استکفت بعذاب [illegible] است گفت [illegible] اکم [illegible] اعلام [illegible]
انوالی پر بکو کر اکرتو مرا طلب [illegible] کنی من آن هم رنج والم [illegible] و مال و فرزند [illegible] کفت در [illegible] مشورت نکنم [illegible]
[illegible] این کار میکنی با ایوب بکو که طعام خورده است و بسم الله و مر احامد الحمد لله نکوید تا از خشم [illegible] و مرا شفا دهم رحیمه نزد ایوب
[illegible] وکفت ایوب بر وخشم کرفته کفت [illegible] از ابلیس که [illegible] است در سخن بوده و کوش سخن او داشته [illegible] کاکر او
[illegible] از این بیماری شفا دهد [illegible] از نزد ایوب [illegible] رحیمه از نزد ایوب [illegible]
[illegible] وکفت رب انی مسنی الضر و کفته اند که [illegible] بیماری [illegible] ضعیف شده بود
وی طعام [illegible] بیمار [illegible] [illegible] وکفت رب انی مسنی الضر [illegible] سطر [illegible] مرض [illegible]
که [illegible] قیام [illegible] انی مسنی الضر [illegible] بکشود نه با سطر [illegible]
[illegible] انکه چون بیماری او [illegible] زبان او اثر کرده بود [illegible] صبر [illegible] آن هنکام [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] رب انی مسنی الضر و نزد بعضی [illegible] از غایت [illegible] خود [illegible]
و [illegible] سخنان [illegible] از امام جعفر صادق [illegible] نقل میکند که [illegible]
[illegible] ایوب [illegible] مطلع شد او انی مسنی الضر برکشید و در حقایق سلمی [illegible] ایوب [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] کرده چنین کفته اند که [illegible] بواسطه ملکی و بشری [illegible] کبریا این خطاب مستطاب با ایوب بکو [illegible] رسید [illegible]
[illegible] ایوب بذوق [illegible] بلا [illegible] میکشید و بان بیماری خوش بود [illegible] رسید [illegible]
[illegible] انی مسنی الضر و در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بروجه اعتراض است بحکم قضا [illegible]
ضعف و عجز بشریت چه منقولست که جبرئیل به وی آمد و کفت [illegible] کفت بلا [illegible]
[illegible] ایوب [illegible] انی مسنی الضر [illegible] بعضی روایت آمده که در زمان بیماری [illegible]
در [illegible] شفا [illegible] یا نبی الله [illegible] مانع میشود از انکه مدت هشتاد سال [illegible]
[illegible] اکنون [illegible] دفع [illegible] رب انی مسنی الضر
انت ارحم الراحمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای او را فکشفنا پس بردیم ما مابه من ضر آنچه باو رسیده بود [illegible]
دادیم او را [illegible] ایوب در وقت [illegible] بیماری چون خواستی که بقضا حاجت رود رحیمه دست وی [illegible] و بان موضع [illegible]
[illegible] و دست [illegible] و بان موضع [illegible] آن [illegible]
[illegible] منتظر [illegible] حق تعالی [illegible] ایوب [illegible] هذا مغتسل بارد و شراب [illegible]
[illegible] چون پای [illegible] چشمه آب خوش روان شد [illegible] غسل کرد و جمیع امراض ظاهری او [illegible] و بار دیکر [illegible]
رسید که پای [illegible] چون پای [illegible] چشمه دیکر ظاهر شد چون [illegible] امراض باطنی او بالکلیه زایل کشت [illegible]
[illegible] جوانی باز آمد [illegible] جبرئیل [illegible] از بهشت آورد [illegible]
[illegible] چون وقت [illegible] رحیمه پریشان شد که مبادا [illegible] او را دست داده باشد پس [illegible] و بان موضع [illegible]
[illegible] بالای [illegible] نکاه کرد [illegible] دید [illegible] تمام [illegible] رسید که [illegible] کفت [illegible]
[illegible] کفت شوهر من [illegible] کفت او را چکونه [illegible] که سالها است که با هم مصاحبت [illegible]
[illegible] شوهر [illegible] کفت [illegible]
[illegible] از غایت [illegible] افتادند [illegible] دست [illegible]

[illegible] وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ و عطا کردیم او را اهل او [illegible] رحمة منا [illegible] انرا [illegible] زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان
[illegible] بود که [illegible] و دو چندان اولاد او [illegible] و آورده اند در روایت آمده که رحیمه زن او [illegible] عوض جوانی [illegible] او بزای او بیست و شش پسر
[illegible] اولاد او را زنده کردانید و مثل ایشان [illegible] و هر چه از [illegible] مواشی و اموال او [illegible] دو چندان [illegible]
[illegible] است و در روایتی از عبدالله بن عباس [illegible] جمیع اموال [illegible] و مواشی [illegible] مضاعف [illegible] سرخ یا سفید فرستاد
[illegible] آمده که [illegible] ملخ زرین [illegible] باریدن [illegible] آمد که هر قطره [illegible] که از ان [illegible] چکید [illegible]
[illegible] جمع میکرد [illegible] جمیع اموالها از فضل [illegible] آدم [illegible] چه این جمع میکنی
[illegible] پس [illegible] دیگر خواهد [illegible] که [illegible] خواهد داشت بر اموال بکر
[illegible] جمیع [illegible] اضعاف [illegible] آیات [illegible] خورده [illegible] که رحیمه را صد چوب
[illegible] حق تعالی [illegible] بر رحیمه [illegible] فرستاد که [illegible] ضغثا [illegible] دسته از شاخ خرما
[illegible] بزن یکبار [illegible] سوگند راست شود [illegible] رحیمه [illegible] تفصیل [illegible] خواهد شد
[illegible] ذکری [illegible] اموال [illegible] رحمة من عندنا [illegible] بخشش و انعام از نزد ما
[illegible] لاولی الالباب [illegible] تا صبر [illegible] وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ
[illegible] اسمعیل [illegible] و ذو الکفل [illegible] یوشع است [illegible] یا الیاس یا الیسع ذو الکفل یعنی خداوند نصیب است [illegible]
[illegible] است [illegible] ایشان [illegible] ثواب [illegible] بود و [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] خود شده بود که [illegible] اسلام آورند [illegible] ایشان را [illegible] بهشت [illegible] است که متکفل [illegible]
[illegible] پادشاه کسا بود [illegible] معصوم [illegible] القصص آورده که ذو الکفل
[illegible] الیاس [illegible] متکفل [illegible] بقیام [illegible] مفارقت الیاس از وی و بدین جهت بذو الکفل مسمی شد و صاحب تبیان و محیی السنة
آورده اند که [illegible] بنی اسرائیل [illegible] بنی اسرائیل [illegible] هر که متکفل شود [illegible] شب نماز [illegible]
[illegible] روز روزه دارد [illegible] افطار نکند و در میان مردمان بحق حکم کند و خشم نگیرد [illegible] پادشاهی خود [illegible] تسلیم کن
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] از میان قوم برخاست و گفت انا اکفل [illegible] متکفل این میشوم [illegible] دوم و سیم [illegible]
[illegible] تسلیم کرد [illegible] خود وفا کرد [illegible] حق تعالی او را ذو الکفل لقب نهاد و فرو خوردن خشم [illegible]
[illegible] ثبات قدم [illegible] روزی شیطان لعین [illegible] ثبات قدم [illegible] سرای او
[illegible] ذو الکفل کفت چه کسی کفت [illegible] تا [illegible] کفت [illegible] تا کسی دیکر [illegible]
[illegible] جواب کفت ذو الکفل [illegible] امد و کفت [illegible] کفت [illegible] دست [illegible]
لست
[illegible] ذو الکفل [illegible] کشت با سکینه و وقار [illegible] امد و هیچ اثر خشم پدید نیامد [illegible]
[illegible] ذو الکفل هر شب [illegible] مشغول [illegible] جمیع اوقات روز در میان مردمان حکم میفرمود و غیر از یکساعت چاشت که بقیلوله
مشغول [illegible] ابلیس [illegible] کفت من [illegible]
[illegible] ذو الکفل [illegible] است که بقیلوله مشغول شود بصورت پیری [illegible] خانه وی آمد [illegible] کفت کیست جواب داد [illegible] مظلوم
[illegible] ذو الکفل [illegible] ابلیس [illegible] ظلم کرده است و چندان [illegible]

نکفت که وقت قیلوله است و کس را نمیگذاشت که در آن وقت نزد او آید پس قیلوله نکذشت و بر گفت بروی خصومات حاکم رکن که وقت گذشته بود هم بحکم و چون در محکمه بنشست بیامد
مردمان حکم میکرد و انتظار او میکشید و نیامد و روز دیگر در وقت قیلوله ذوالکفل ابلیس بیامد و حلقه در بزد و گفت کیست گفت فلان بن مظلوم
گفت نه ترا گفتم که بمحکمه آی گفت خصمان من بگریختند و ایشان مردمان ظالم اند چنین و چنین تعدی میکنند و قصه را ابتدا کرد و میگفت تا امروز
وقت قیلوله بگذشت و پیش او رسید ذوالکفل گفت من حالی بمحکمه میروم ایشان را بدین حاضر کن تا داد او از ایشان بستانم وی برفت و باز نیامد و سیم
روز هم در همان وقت بیامد ذوالکفل کسی را بر در سرای خود نشانده بود که اگر کسی بیاید و خواهد که در بزند بگوی که یکساعت صبر کن که سه شبانه
روز است که ذوالکفل خواب نکرده است و اکنون در خوابست تا اندکی خواب کند و هر چه گفت و شنود ابلیس بیامد خواست که در بزند آن مرد
در بان گوید در خوابست و صبر کن حال بلو باز گفت ابلیس اعتنا بسیار کرد و گفت البته در را می بینم که پیش از این باب تعدی و ظلم ایشان آن مرد
مانع شد و نگذاشت و او خواست سوراخ در را باز کند و رفت و در را بزد ذوالکفل بیدار شد و گفت کیست گفت فلان بن مظلوم و در او را نه
گفته ترا گفتم که کسی را مگذار که در بزند گفت عجب حالی مشاهده کردم وی را که در خانه آمد بی آنکه در گشوده شود و در اندرون ای او رفت
بود و ذوالکفل گفت کمان من آنستکه تو ابلیسی و دشمن خدای گفت آری خواستم که ترا بخشم آرم گفت شکر خدای را که مرا از شر تو نگاه داشت
پس ابلیس ناامید باز گشت و قصه اسمعیل بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تفصیل حکایت ادریس قبل از این گذشت بعد
از آن در بیان صبر ایشان میفرماید که كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ هر سه پیغمبر از صابران بودند بر مشقت و تکلیف اسمعیل
بر اقامت در مکه که وادی غیر ذی زرع است صبر فرمود و در حالت ذبح نیز صبر بر سر کشید و ادریس در مدت سبعی بر بلای قوم و اذیت
ایشان صبر بود و ذوالکفل شکیبا بود بر انجام متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشش خود
که نبوت است یا در نعمت عالیه در جنت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگان و نیز از نیکان اند چه انبیا معصوم
اند از شایبه فساد وَذَا النُّونِ یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون برفت از میان قوم خود مُغَاضِبًا در حالتی که بود
خشمناک از ایشان چه مدت مدید و عهد بعید در میان ایشان بود و هر چند که دعوت میکرد و معجزه مینمود قبول نمیکردند و بر اصرار
و عناد و انکار می افزودند نزد اکثر مفسرین است که یونس ایشان را وعده عذاب داده بود چون عذاب دیر آمد پنداشت که او را
دروغگوی خواهند ساخت غضبان از میان امت بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس و قوم او در زمین فلسطین
بودند پادشاهی بجنگ بر ایشان آمد و ایشان چهار سبط بودند و نه سبط و نیم بغارت برد و دو سبط و نیم بماند حق تعالی وحی کرد
بشعیای پیغمبر که بنزد ملک حزقیا رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگوی تا پیغمبری قوی با سبط و شوکت با ایشان فرستد که مدد
کند ملک که بنی اسرائیل را باو فرستاد تا آن جماعت را که بغارت برده اند باز ستانند و چون شعیا نزد حزقیا آمد و احوال را عرض کرد و گفت
سمعا و طاعة کیست که این کار را آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردمان گفتند که شایسته این کار یونس است پادشاه یونس را گفت
که جمعی از بنی اسرائیل را بر دار بجان بجوی دیگر را که ابنای جنس ما را بغارت برده اند یونس گفت حق تعالی مرا تعیین کرده یا حکم مطلق
فرموده گفت حکم مطلق حکم کرده گفت دیگری را بفرست پادشاه گفت البته تو را باید رفت گفت نمیتوانم پادشاه در این باب مبالغه
بسیار کرد پس یونس از روی غیظ و خشم از پادشاه و از آنکه در مبالغه شریک پادشاه بودند از آنجا بیرون آمد و ذلک قوله و ذا
النون اذ ذهب مغاضبا و بعضی از مخالفین معنی این آیت بروی نهج کرده اند که خارج عقل و شرع است و با قاعده عصمت انبیا و بیان آن وجوه
از آن بوجهی و لبیبی در منهج الصادقین مذکور است و صحیح آنست که یونس از قوم خود که در غایت عناد و انکار بود خشمناک شد
بیرون آمد فَظَنَّ پس گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نگیریم بروی و او را بستد اید تکلیف و مشقت مبتلا نکردانیم

وذا النون گفت يعني آنست كه گمان برد كه ما بر او حكم نكنيم و اول ما اصابت بشتاب از ميان قوم بيرون آمد بدون اذن ما بالرسالة تمام و
چنانكه گمان برده بود كه ما تنگ نخواهيم ساخت بر وى راه رفتن و او را مبتلا نخواهيم ساخت بكشتى نشستن و بشكم ماهى در آمدن و اكثر
مفسّرين تفسير آيه باين آورده كه يونس را گمان بود كه ما قادر نيستيم بر ابتلاء او و عالم جزم ان معتقد بآن كلام نيست فاسد و باطل چه اين
مستلزم ظن بعجز خدا و موجب كفر انبيا نعوذ بالله من القول الفاسد والكلام الباطل و در عيون الرضا از امام ابو الحسن على بن موسى
الرضا عليه التحية والثنا نقل شده كه ظن بمعنى يقين است و قدر بمعنى تنگى روزى كما قال الله تعالى يبسط الرزق لمن يشاء و يقدر يعنى
آنست كه يونس يقين ميدانست كه ما روزى را بر او تنگ نخواهيم كرد بلكه هر جا كه خواهد رفت ما روزى او را خواهيم رسانيد و نيست كه روزى
ابن عباس نزد معاويه رفت معاويه گفت كه من دوش در ميان امواج معانى اين آيات قرآنى افتاده و در آن غرق شدم و شنا نتوانستم كه گوهر معانى
مقصود را از آن بساحل مراد آورم كه تشفى خاطر من شود گفت آيه فظن ان لن نقدر عليه كه ظاهر معنى وى آنست كه ظن يونس آن بود كه خداى
قادر نباشد بر مواخذه او و چگونه پيغمبر خداى اين نوع گمان بخداى داشته باشد ابن عباس گفت كه نقدر مشتق است از قدر بمعنى تنگى نه از قدرت
بمعنى توانائى و معنى آنست كه يونس گمان برد كه ما بتكاليف شديده بر وى تنگى نكنيم بيرون آمدن وى از ميان قوم بدون اذن ما بر وى عتابى
نمائيم و حال آنكه خلاف ظن وى بوقوع پيوست چه از موضع نينوى چون بيرون آمد بكنار دريا رسيد كشتى را روانه ميساختند با جماعتى
بسيار و مال بيشمار و يونس [illegible] كشتى نشست و چون كشتى بميان دريا رسيد دريا بموج آمد نزديك بآن رسيد كه كشتى غرق شود و اهل
كشتى گفتند در ميان ما بنده گريخته يا مرد عاصى است و عادت ايشان در آن روزگار آن بود كه در چنين حالت قرعه مى زدند و بنام هر كس كه مى آمد حكم
عصيان يا گريختن او ميكردند و بدريا مى انداختند يونس گفت منم آن بنده گريخته مرا بدريا اندازيد تا كشتى بسلامت ماند گفتند معاذ
الله تو سيماى صالحان دارى و اين معنى از تو دور است و ما هرگز اين كار نكنيم پس قرعه زدند و بنام يونس بر آمد و بآن اكتفا نكردند و دو بار
ديگر قرعه زدند و بنام يونس بر آمد يونس برخاست و بكنار كشتى آمد كه خود را بدريا اندازد كه ماهى آمد و دهن بگشاد و گفتند [illegible]
نيست كه او طعمه ماهى گردانيم پس بآن كنار ديگر رفت آن ماهى از آنجا برگشت و بدان موضع آمد و دهن باز كرد و حاصل كه هر طرف كه ميرفت ماهى
مى آمد و دهن ميگشاد پس يونس سپر توكل بر سر كشيده خود را در دريا انداخت على الفور ماهى او را فرو برد و حق تعالى بآن ماهى
الهام فرمود كه اين بنده را طعمه تو نگردانيده ام بلكه جهت امتحان چند روزى شكم ترا محبوس او گردانيم بايد كه پوست او را نخراشى و اعضاى
او را اذيت نرسانى و مجموع آنكه مادر تو بيت المقدس خود كرد پس ماهى ديگر آمد و آن ماهى را فرو برد و ديگرى آمد آن ديگر را فرو برد و در
اكثر تفاسير مذكور است كه يونس چهل روز در شكم ماهى بماند و هفت روز و سه روز نيز گفته اند و حق تعالى شكم ماهى را چون آبگينه
گردانيد تا جميع عجايب دريا ميديد و چون ماهى او را بقعر دريا برد و بقعر دريا رسيد آوازى شنيد يونس با خود گفت اين چه
آواز باشد وحى آمد كه اين آواز تسبيح حيوانات درياست يونس هم در تسبيح موافقت ايشان كرد فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا كرد
در تاريكيها يعنى در ميان تاريكى شكم ماهى و تاريكى دريا و تاريكى شب و تاريكى بطن ماهى بخواند خداى خود را لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ هيچ معبودى
نيست مستحق عبادت مگر تو سُبْحَانَكَ تسبيح ميكنم ترا و ترا از نقص و عيب منزه ميگردانم إِنِّي كُنْتُ بدرستى كه من بودم مِنَ الظَّالِمِينَ
از ستمكاران بر نفس خود كه بغير رضاى تو از ميان قوم خود بى اذن تو هجرت كردم و از ثواب آن محروم شدم يعنى
از تقصير نقص ثواب خود كرده ام القصه چون يونس بعجز و كسر نفس و انقطاع از غير بخضوع و خشوع گفت انى كنت من الظالمين فَاسْتَجَبْنَا
له پس اجابت كرديم دعاى يونس را وَنَجَّيْنَاهُ و رهانيديم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دريا و از زندان شكم ماهى و ماهى را امر كرديم تا او را از شكم بكنار
انداخت و تفصيل اين قصه در سوره والصافات مذكور خواهد شد بتوفيق الله تعالى وَكَذَٰلِكَ [illegible]

یاجوج و ماجوج اند و تفصیل این در سورة الکهف مذکور شده وَهُمْ و هم یاجوج و ماجوج بعد از خروج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی از زمین
يَنْسِلُونَ شتابند یعنی همه ایشان در روی زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه از زمین نباشد که با ایشان مسارعت نکنند و در روایت آمده که ایشان
همه عالم را فرا گیرند و آبهای دریاها تمام بیاشامند و از حشرات هر چه یابند بخورند و در احادیث آمده که یاجوج و ماجوج بروند تا به کوه بیت المقدس
و با هم گویند که اهل زمین را بکشتیم بیایید تا اهل آسمان را بکشیم پس تیرها به طرف آسمان اندازند تیرها خون آلوده فرود آید که با عیسی و اصحاب او
بلا آید دعا کند حق تعالی همه را هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامت است فَإِذَا هِيَ پس ناگاه امر که
واقع شود و قصه شان این است که شَاخِصَةٌ چشم خیره و باز مانده باشد از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیده های آنکه کافر شده اند گویند
يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا به درستی که ما بودیم در دنیا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا در بیخبری از این روز و از این حال بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ بلکه بودیم ما ستمکاران
بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و اخبار ایشان را [illegible] قبول نکردیم و تکذیب ایشان کردیم و به عناد و لجاج در معجزات ایشان قبول نکردیم
بعد از انکار کفار خطاب میفرماید که إِنَّكُمْ به درستی که شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان و ابلیس و اعوان
حَصَبُ جَهَنَّمَ آن چیزی هستید که انداخته شوید در آتش دوزخ همچنانکه حصبا که سنگ ریزه است در چاه اندازند أَنْتُمْ شما معبودان لَهَا وَارِدُونَ
به دوزخ در آیندگان یعنی در آیندگان در آن و در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان در دوزخ زیادتی تعذیب بت پرستان است که بدانها آتش
افروخته گردد و دیگر هر گاه که معبودان خود را ببینند که بتان در آتش دوزخ میسوزند موجب زیادتی خواری ایشان شود و دیگر تصور ایشان آن است
که بتان شفیعان ایشان باشند چون امر بر عکس این ببینند هیچ چیزی در نظر ایشان دشمن تر از ایشان نباشد و نظر بر وجه الزام و تبکیت
از عذاب بر سبیل احتجاج بر کافران و تنبیه ایشان بر خطا و عصیان میفرماید که لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ بتان و شیاطین آلِهَةً خدایان چنانچه گمان
میبرند مَا وَرَدُوهَا نیامدندی به دوزخ چه خدای عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَكُلٌّ و همه بتان و دیوان و بت پرستان فِيهَا خَالِدُونَ
در دوزخ جاویدانند که به هیچ وجه ایشان را خلاصی نیست و دایم در آن معذب باشند به انواع عقوبت لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ مر ایشان راست در دوزخ
ناله زار زفیر ناله غمگین باشد که از غم او عظیمتر غمی نباشد و چون غم عظیم باشد ناله آن نیز عظیم خواهد بود و لهذا تفسیر زفیر با وازی که چون کشیده اند
تا آنکه شده نفس کشیدن است از سوختن ایشان به آتش دوزخ وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دوزخ لَا يَسْمَعُونَ نشنوند یعنی را که ایشان کر
شوند و در حق ایشان رسد به جهت هول و شدت عذاب هیچ آوازی نتوانند شنید و از عبدالله مسعود مرویست که به جهت آن نشنوند که تابوتهای
آتشین که باشند از مسمارهای آتشین محکم کرده باشند و در قعر دوزخ انداخته و هر یکی از ایشان گمان برند که غیر از او معذب نیست آورده اند که روزی
رسول در مسجد الحرام در آمد که دید صنادید قریش در حطیم سیصد و شصت بت نهاده اند و از سجود میکنند آنحضرت نزدیک ایشان آمده است بنشست
و با ایشان سخن آغاز کرد و نضر بن حارث با آنحضرت در مقام مجادله در آمد و آنحضرت سخن را به جایی رسانید که بر همه ایشان حجت لازم آمد و چون ملزم
شدند و جوابی نداشتند به عناد در شدند گفتند ما بر دین آبا و اجداد خودیم و از آن برنمیگردیم حضرت این آیت إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
حَصَبُ جَهَنَّمَ بر ایشان خواند آتش غضب در سینه ایشان بر افروخته برخاستند و نزد ابن زبعری که از رؤسای ایشان بود آمدند و شکایت آنحضرت
بدو کردند گفت هیچ غم مخورید که من با وی مباحثه کنم و او را ملزم سازم پس نزد آنحضرت آمد و گفت ای محمد سوگند که امروز با تو مخاصمت کنم
تو میگویی که هر چه از دون الله میپرستند همه در دوزخ خواهند بود و حال آنکه عزیر و ملایکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند پس که این
معبودان حصب جهنم باشند که بتان ما این باشند حضرت فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را بدان امر میکردند و عزیر
و عیسی و ملایکه این پرستندگان خود بیزارند حق تعالی تصدیق حضرت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ به درستی که آنانکه پیشی کرده است از ما برای
ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ از جانب ما سابقه نیکوی که سعادت دنیا و عقبا است یعنی توفیق طاعت و رسیدن به جهت آن ماننده عزیر و عیسی و ملایکه اند أُولَٰئِكَ

گروه مخصوص ما بسبق عنایت حَتّیٰ أُولٰئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ آنها از دوزخ دور کرده شدگان اند چه ایشان در اعلی علیین باشند و دوزخ در اسفل السافلین
است و روایتست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میفرمود بعد از آن این آیت تلاوت فرمود و میگفت انا منهم و ازین جماعتم که عنایت
الهی بدیشان سبقت گرفته لَا یَسْمَعُونَ نشنوند دوستان حَسِیسَهَا آواز آتش را چه دوری مسافت میان ایشان و دوزخ
بحدیست که حسیس آن شنوده نشود وَهُمْ و ایشان فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ در آنچه آرزو کنند نفسهای ایشان خَالِدُونَ جاوید
مانده باشند یعنی مشتهای خود را دائم مانده باشند لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ اندوهناک نکند ایشان را ترسی که بزرگترین ترسهاست
و آن کلمه [illegible] است که ملائکه با اهل شقاوت گویند [illegible] هرگز ایشان این کلمه را نخواهند شنید بلکه اهل سعادتند و مقربان درگاه
عزت یاد فرمود که ملکی ندا کند که وامتازوا الیوم [illegible] ایشان غمگین خواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد
[illegible] فزع اکبر نفخه اخیره است زیرا که حق تع فرموده که یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات والارض الا من شاء الله وَتَتَلَقَّاهُمُ
الْمَلَائِکَةُ و پیش باز آیند و استقبال نمایند آن بهشتیان را در وقت بیرون آمدن از قبور و ایشان را تهنیه گفته گویند که هٰذَا
اینست یَوْمُکُمُ الَّذِی روز ثواب شماست که بودید کُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بدین [illegible] وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت
شما [illegible] ابو سعید خدری از حضرت نبوی صلعم روایت کرده که فردای روز قیامت سه کس اند که از فزع اکبر ایمن و از حساب
[illegible] باشند یکی [illegible] که تلاوت قرآن نماید برای خوشنودی رب العالمین [illegible] باشد و موذنی را بقراءت امر کند
[illegible] حساب و جزای که از خود متیقن باشند دوم مردی که اذان گوید [illegible] معروف بود سیم بنده که ادای حق خدا
[illegible] یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ یاد کن روزی را که در هم پیچیم آسمانها را [illegible]
[illegible] كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ همچنین پیچیدن طومار که برای چیزی
نوشته شود [illegible] معانی مقصود و خلاصه معنی آنست که آسمانها را در هم پیچیم مانند در هم پیچیدن صحیفه پس از آنکه گشاده شده باشد
برای نوشتن ابن عباس رض گفته که سجل نام کاتب حضرت رسالتست صلعم یعنی مانند پیچیدن آنحضرت که صحیفه را در هم می پیچید ما آسما
نرا در هم پیچیم و بروایت سدی سجل نام ملکیست که اعمال بندگان را می نویسد [illegible] بعد از آن در بیان اعاده میفرماید
كَمَا بَدَأْنَا چنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ نخست آفریدن را [illegible] باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اول بار [illegible]
[illegible] است وَعْدًا عَلَيْنَا وعده دادیم باعاده وعده دادنی که بر ماست وفا کردن بآن وعده إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ما کننده
ایم [illegible] چنانچه اول بوجود آوردیم [illegible] بار دیگر بآن موجود خواهیم ساخت [illegible] و یا همچنانکه آفریده ایم خلایق
[illegible] پابرهنه و ختنه ناکرده [illegible] روز قیامت ایشان را [illegible] پیغمبر صلعم فرموده که مردمانرا
برهنه سر برهنه و ختنه ناکرده محشور سازند و اول کسی را که جامه بپوشانند ابراهیم [illegible] عایشه گفت یا رسول الله زنان هم برهنه
محشور شوند فرمود [illegible] گفت چه رسوائی باشد [illegible] کدام است [illegible] پس این آیه
[illegible] وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم فِي الزَّبُورِ در کتاب زبور داود مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ
از پیش [illegible] یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم [illegible] أَنَّ الْأَرْضَ [illegible] آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ بندگان من که شایسته و ستوده اند بصلاح و تقوی [illegible] و نظیر اینست قوله تع واورثنا الارض و قوله
یرثون الفردوس [illegible] بعضی مفسران [illegible] زمین دنیاست و صالحان امت [illegible] حکم کردیم که زمین دنیا را بندگان صالح
[illegible] امت [illegible] لیظهره علی الدین کله و آنحضرت رسالت صلعم [illegible] فرمود فراهم آورده شود

است برای بن از زمین و از ابو جعفر مرویست که فرموده هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان یعنی صلحای که وارثان زمین اند اصحاب صاحب
الزمان اند که در آخر الزمان مشارق و مغارب زمین متصرف شوند و بیهقی در کتاب بعث و نشور اخبار بسیار درین معنی ذکر کرده و احادیث صحیح
در خروج مهدی علیه السلام بسیار است و از اخبار بیهقی باسانید صحیح از آنحضرت نقل کرده که آنحضرت فرموده لو لم یبق من الدنیا الا یوم
واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یعنی باقی نماند از دنیا مگر یک
روز هر آینه دراز گرداند خدای تعالی آن روز را تا برانگیزد در آن روز مردی را از اهل بیت من که نام او نام من باشد پر سازد زمین را از داد و عدل
چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و [illegible] جمع البیان باسانید صحیح از آنحضرت رسالت پناهی نقل کرده که المهدی حق من ولد فاطمة یعنی
مهدی [illegible] حق است [illegible] از فرزندان فاطمه ان فی هذا بدرستی که درین مذکور شد از احوال کافران و دولت صلحای اهل ایمان یا
از اخبار و مواعظ این سوره لبلاغا هر آینه کفایتیست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را که ایشان در عبادت خود کوشیده باشند و از
و هر چه اندر [illegible] و مواعظ قرآنی ایشان را کافیست در رسیدن مطلوب وما ارسلناک ونفرستادیم ترا الا رحمة للعالمین مگر بخشایش
جهانیان را که [illegible] سبب هدایت و سعادت ایشانست و موجب صلاح و معاش و معاد ایشان که رحمت اوست بر کفار
[illegible] از عذابهای که برای امم سابقه واقع شد کقوله تعالی وما کان الله معذبهم وانت فیهم بلکه معظم رحمت او بر اهل ایمان که
ایمان و ثواب دایمی ایشان عرض کرده و اگرچه ایشان بآن مهتدی شده اند چنانکه کسی طعام بسیار حاضر ساخت و برای گرسنه [illegible] تقصیر
نموده از آن نخورد را منعم میگویند آنکه گرسنه را منعم علیه بانکه قبول آن نکرده باشد و مانند شخصی که چشمه عظیم را جاری کرده از جهت صلای
عام در دهد که هر که هست بیاید و از آن بخورد و مواشی و مزارع خود را از آن آب دهد و جمعی بجهة تقصیر خود از نفع آن محروم مانند
همچنین کافر بجهة تقصیر خود از نعمت هدایت محروم گشته و در وادی ضلالت بکوشند [illegible] هلاک گشته و در حدیث صحیح در روایتست
که حضرت رسالت از جبرئیل پرسید که از این رحمت تو چیزی رسید گفت آری من از عاقبت کار خود میترسیدم پس ایمن شدم
بآنچه بجهة آنکه حق تعالی ثنای من فرموده در آیه ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و در کشف الاسرار آورده که از جمله حضرت رسالت
[illegible] کرامت را در هیچ مقامی فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه مشرفه و اگر در مسجد مکرم بود و اگر در حجره و همچنین چون
بدرجه عروج و مقام قاب قوسین برآمد ایشان را یاد نمود و فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا در مقام محمود و بساط
شفاعت گسترده گوید امتی امتی تا همه را شفاعت فرموده در جنات عدن در آورد قل بگوای محمد کافران را انما یوحی الی جز این
نیست بدرستی که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم اله واحد که خدای شما اله واحد است خدای یگانه است و یکتا
فهل انتم مسلمون پس آیا هستید گردن نهادگان و باخلاص عبادت نمایندگان مر او را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل
پس بگوی بایشان آذنتکم علی سواء آگاه کردم شما را بر طریق سویت اخبر کرد بانچه مامور شدم از توحید یعنی همه آنرا بهمه شما بر
رسانیدم و همه را در این خبر یکسان کردانیدم و قومی را دون قومی تخصیص نکردم و در موضح آورده که اعلام کردم شما را اخبر بمن وحی کرده
و بر شما روشن شد کافر و مومن در علم بآن مساوی شدند وان ادری و نمیدانم من اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور است
ما توعدون آنچه وعده داده میشوید بدان از حشر و نشر یا غلبه مسلمانان لیکن بیقین میدانم که محقق الوقوع است و بی شک
و شبهه واقع خواهد شد و مراد عدم علم است بوقت معین و مقرر آن و تعیین بودن وقوع آن لا محاله انه بدرستی که خدای تعالی یعلم الجهر
میداند آشکار را من القول از سخن کفار در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون و میداند آنچه میپوشند از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان
و همه را بجزا خواهد داد وان ادری و نمیدانم حکمت در تاخیر عقوبت شما لعله فتنة لکم شاید که آن تاخیر امتحانی باشد مر شما را

مگر بخشایش

آگهی دادم

چون با بطهٔ آن نماینده کان که دهم کیفیت حال کما قال لتنظر کیف تعملون مرا معلوم است که با اهل عالم واضح شود کدام از شما هدایت یافته و برینه مرکوز

شد راسخ شد و کدام از شما بوسیلهٔ معجزه ظاهر و اثار رجوع نموده باسلام و طاعت توجه مینماید و متاع الی حین و بهره مندی تا آنکه بر خورد از ریحه

ملاذ الی حین تا هنگامی که وقت حضر و اجل معمر است و بعضی این متاع بعمت بر شما الزام کرده از شعبی مرویست که چون امام حسن بن علی

رضی الله عنهما مصالحت نمود با معاویه معاویه گفت که خطبه بخوان و بعد ما از آن بر جبر ده الحضرت برخاست و ما لا بلند خطبه خواند

مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلعم و بعد از آن فرمود که عاقلترین مردمان مرد پرهیزکار است و نادانترین کالایشان مرد بدکار

ابد بدانکه جایید کار این کار که من و معاویه در آن اختلاف کردیم یا حق وی است که باین کار سزاوارتر است و یا حق من بود که از وی و از برای آن کردم

صلاح امت پس این آیت تلاوت فرمود و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین قل رب احکم بگو ای محمد که ای پروردگار من حکم کن و حفص قال

خواند یعنی گفت پیغمبر صلعم که ای پروردگار من حکم کن در میان من و اهل مکه بالحق براستی یعنی بعدلی که مقتضی وقوع عذاب و عقابست بر ایشان

چنانکه مستحق آن شده اند و چون آنحضرت با مر الهی این دعا فرمود حق تعالی اهل مکه را معذب گردانید بشمشیر ابطال حیدر کرار و سایر

شجاعان ابطال و ایشان را هلاک ساخته بدار البوار رسانید و از قتاده مرویست که هرگاه حضرت رسالت صلعم بمعرکه جهاد حاضر شدی قبل از شروع

در قتال این دعا فرمودی رب احکم بالحق و ربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت بر بندگان خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری

خواهم از او علی ما تصفون بدانچه وصف میکنید از حالی که بر خلاف حق است که آن شوکت و تسلط

مشرکان باشد بر ما و نگونسار شدن رایات اسلام در اندک زمانی و تکذیب عذاب موعود و واقع شدن آن و غیر آن از صفات باطله چون گفتند

هل هذا الا بشر مثلکم و اتخذ الرحمن ولدا و امثال آن که شما سخن ناسزا و ناروا میگوئید و ما از حق سبحانه یاری میخواهیم و امیدواری از درگاه

حضرت باری تعالی آنست که حق را بر باطل غالب کرداند و امور باطله را برهم شکند پس حق تعالی اجابت دعوات آنحضرت نموده همه اهل کفر را

مقهور و منکوب گردانید و وعده لیظهره علی الدین کله را بظهور آورده همه را مغلوب ساخت و همه ایشان که بر وعده پیمبر نداشتند

پیمانکه شد و آنچه طمع از داشتند فیحول آن مشاهده کرده خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین ٥٥٥

سورة الحج ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلعم روایت کرده که هر که سوره الحج بخواند حق تعالی ثواب آن از کسانی که حج کرده

و عمره گذارده اند و کسانی که تا روز قیامت کرامت فرماید و از ابی عبد الله عم مرویست که هر که این سوره را در سه روز یکبار تلاوت کند آن

سال بیرون نیاید که بزیارت بیت الحرام مشرف گردد و اگر در سفر فوت شده باشد حق تعالی او را بجنت نعیم رساند و اگر از وی او باشد و بی

عطا فرماید بدین جهت حق تعالی ختم سوره انبیا نمود بامر بندگان بتوحید و اعلام ایشان بانکه پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره که بامر

تکلیف است

کرد بفرمود بندگان را بتقوی فرمود بسم الله الرحمن الرحیم ٥

یا ایها الناس ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد و زن و مومن و کافر و بنده و آزاد تا ما کودکان و دیوانگان

که اهل تکلیف بیرون اند در تحت این خطاب داخل نیست پس میفرماید که ای مردمان که از اهل تکلیف اید و قابل خطاب اتقوا ربکم

بترسید از عذاب پروردگار خود یعنی از آن از کفر و معصیت اجتناب نمائید ان زلزلة الساعة شیء عظیم بدرستی که جنبانیدن

قیامت چیزی است عظیم بزرگ و پر هول و هیبتست و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب و در زلزلة الساعة آورده

که قبل از قیام اول منزل نازل شود و منادی از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله ای مردمان حکم خدای تعالی بوقوع قیامت در رسید پس

نوع عظیم از خلائق بیاید یوم ترونها تذهل روزیکه به بینید آن زلزله را تذهل غافل و بیخبر گردد از دهشت آن کل مرضعة هر زن

شیر دهنده عما ارضعت از آن فرزند که شیر داده باشد با وجود شدت شفقت و رحمت مادر بر فرزند شیر خوار چه جهت از او ای مادر

تهیست شیر کرده و از دهشت و هول آن ساعت از انچه شیر میدهد و طفل را رها میکند و از وی غافل میشود و از او فراموش کند و یاد نیارد وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ
و بنهد هر زنی که خداوند بار است یعنی هر زن آبستن بار بیفکند حَمْلَهَا بار خود را یعنی از غلبه دهشت از دل فرزندان شکم بنهند
وَتَرَى النَّاسَ و بینی ای بیننده همه مردمان از شدت هول آن روز سُكَارَىٰ در حالتی که مستان باشند یعنی مانند مستان که عقل و تمیز از ایشان
زایل شده باشد وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ و حال آنکه ایشان نباشند مستان از روی حقیقت و اگرچه در رای العین مست نمایند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
شَدِيدٌ و لیکن عذاب خدای سخت است و غلبه هول و دهشت آن مست نماید از عمران بن حصین و ابو سعید خدری مرویست که این هر دو آیه در شب
نازل شد در غزوه بنی المصطلق و ایشان در قبل امده بودند و مردمان در آن شب همه میرفتند چون این هر دو آیه نازل گشت رسول خدا
صلعم فرمود تا توقف کردند و گرد آمدند گرد آنحضرت و حضرت این هر دو آیه با آواز بلند بر ایشان خواند همه بگریه افتادند و در هیچ وقت اینقدر گریه نکرده
بودند که آن شب و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسپان فرو نگرفت و خیمه نزد و طعام نه پخت و بعضی گریه میکردند و جمعی
حزین و غمگین متفکر بودند رسول صلعم فرمود میدانید که این روز چه روز خواهد بود گفتند الله و رسوله اعلم خدا و رسول میدانند
فرمود آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز و بعضی از فرزندان خود را بدوزخ فرست و گوید چند کس را بدوزخ فرستم ملک گوید از هزار
نهصد و نود و نه را بدوزخ فرست یکی را ببهشت اصحاب چون این بشنیدند صدای الله اکبر از ایشان برخاست و های های بگریستند
و گفتند یا رسول الله آن نجات یابنده که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس شما دو خلق هستند که ایشانرا یاجوج و ماجوج
میگویند و از جانب کثرت از حد و حصر متجاوزند و نهایت ایشان جز خدا نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با سایر کافران دیگر و عدد
شما در جنب عدد ایشان مانند یک موی سفید است در گاو سیاه امید میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند بعد
فرمود امید دارم که ثلث اهل جنت شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید بگشودند پس گفت امید من چنانست که شما دو ثلث اهل
بهشت باشید و بباید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن صف امت من باشند و بعد از آن فرمود که از امت
من هفتاد هزار کس باشند که بیحساب ببهشت روند عمر خطاب برخاست و گفت یا رسول الله هفتاد هزار بیحساب ببهشت روند
فرمود نعم با هر صنفی از آن هشتاد صنف هفتاد هزار باشند که ببهشت روند عکاشه بن حصین برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من
از جمله ایشان باشم فرمود خدایا او را از ایشان گردان مردی انصاری برخاست و همین التماس کرد فرمود عکاشه بدین بر تو سبقت گرفت
از ابن عباس منقولست که آن انصاری منافق بود و حضرت برای او دعا نفرمود آورده اند که نضر بن حارث پیوسته با حضرت مجادله کردی
و گفتی که فرشتگان دختران خدااند و قرآن افسانهای پیشینیانست و خدای تعالی قادر نیست بر آنکه مرده ریزیده و پوسیده را زنده سازد
باشد و خلق کثیر بدین گمراه بود حق تعالی در باره او و هر که تابع او بود در این گفتار فرمود وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ و از مردمان کسی هست که
از غایت کفر و عناد و جدال نزاع میکند فِي اللَّهِ در کتاب خدای و در آنچه حق تعالی از آن منزه است از نسبت دادن ولد با او و عدم قدرت او
بر زنده کردن مردگان بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بدون برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی میکند در جدال کردن خود كُلَّ
شَيْطَانٍ مَرِيدٍ هر دیو سرکش را که متمرد کننده و سرکش است از فرمان خدای و عاری است از صلاح و اصلاح كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است
بران دیو یعنی بر لوح محفوظ ثبت شده أَنَّهُ آنکه شان اینست که مَنْ تَوَلَّاهُ هر که آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند فَأَنَّهُ پس بدرستی
که آن دیو يُضِلُّهُ گمراه کرداند تابع خود را از راه راست که طریق نجاتست بر شقاوت ابدیه موصل بسعادت سرمدی وَيَهْدِيهِ و راه نماید
او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست تابع خود را بکاری دارد که مکافات آتش دوزخ باشد و شبه هم نیست
در آنکه هر که تابع اضلال و رؤسای بدعت شود و پیروی کسانی میکند که دور اند از جاده الهدایت اتباع حضرت رسالت پناهی که مصباح

که ... ثابت ... و مانند این از شیاطین و روسای کفار که جدال باطل میکردند باشد و بعد از این فرموده
... نمیکنند در بعث و نشور اما اهل حق با دلیل و حجت بیان تحقیق و تقریع آن میفرماید یا ایها الناس ای مردمان
ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از آنکه حق تعالی مردگان را زنده میکند که اعاده مقدور و ممکن نیست
پس نظر کنید در اول حال خود که فانا خلقناکم پس بدرستی که ما آفریدیم شما را من تراب از خاک و هر شما فرع او شده
که قادر باشد که در تمام خلقت و صورت از خاک ... خواهد بود که اجزای خاک شده را جمع کرده اند پس تفکر کنید
... ثم من نطفة پس از آبی که از پشت مرد و از سینه زن به رحم ... میرود
جمع میگردد ثم من علقة پس از مقدار خون بسته ثم من مضغة پس از پاره گوشت که مقدار یک بخاییدن مخلقة تمام خلقت که
... آن انفصالی باشد ... که ... از شکم افتاده است که ... صورت نیافته حاصل که شما را ...
... لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ... قدرت و حکمت خود را ... تا استدلال کنید
... و تامل نمایید که ... است ... که قادر باشد بر ...
... ونقر و قرار میدهیم و باقی میگذاریم فی الارحام در رحمهای مادران ما نشاء آنچه ما خواهیم که
... [illegible] ... از شکم نیفتد و در رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده و مقرر گشته
... است و آن شش ماه است ... از ابن مسعود مرویست که چون نطفه در رحم قرار گیرد حق تعالی فرشته بران موکل
... فرشته گوید ... این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه اگر ... غیر مخلقه ... و اگر خطاب
... ذکر خواهد بود یا اناث و رزق او ... خواهد بود و اجلش چیست و سعید است یا شقی ... در لوح
... بعد از آن ... و بعد از آن ... از شکم مادر بیرون آورد
... ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آوریم شما را از شکمهای مادران طفلا در حالتی که کودک باشید و ... ضعف و
... قیام نتوانند نمود تا شیر خورید ... و بس جوانی ... ثم لتبلغوا اشدکم پس ...
... قوت و ... عقل ... ومنکم من یتوفی و
بعضی از شما کسی باشد که ... بلوغ ... ومنکم من یرد و بعضی
دیگر از شما کسی باشد که ... الی ارذل العمر ... لکیلا یعلم
من بعد علم تا ... شیئا ... پس هرچه دانسته شود فراموش کند ...
باشد ... ارذل العمر ...
و ضعف ... و ضعف ... تمام قوت
و کمال عقل است و ... منقول است که هر که تلاوت قرآن کند ... بدلیل قوله تعالی ثم رددناه
اسفل السافلین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات ... تلاوت قرآن ... استدلال دیگر میفرماید بر بعث
... وتری الارض ... زمین را هامدة در حالتی که خشک ... فاذا انزلنا پس
چون فرو فرستیم ... علیها الماء بر آن زمین آب باران اهتزت جنبش کند ...
وربت ... وانبتت ... من کل زوج ... بهیج که تازه و نیکو باشد ...

پس فادری که زمین مرده باب زندگانی که عبارتست از آنکه زمین اجزای مرده که ازاجع بهما خشن بهمان حال که بوده بان بود پس آنکه اجزای و کمال
بوده باشد و خالی شده مانند زمین مرده و افسرده و بعضی بستان که بهیج وجه نباتات نروئید نشود چون فصل بهار آید اورا حیات
مزهره و انواع نباتات از وی برویاند پس الاستفاده باشد که همه مخلوقاند دانند که تا پس از بودن و خالی شدن ذَٰلِكَ اشاره به مذکور شد از احیای
ادمی از اطوار مختلفه و تحویل ایشان با قوال متنوعه و احیای زمین مرده بعد بودی بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدایتعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت
در ان خود که موجود و ثابت او همه اشیا محقق گشته وَأَنَّهُ و بجهة آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکرداند مرده که از احیه نطفه و زمین خشک
بدون مرده که و مو زنده و تازه می تواند شد وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و برای آنست که همه چیزها توانا است از سر ایشان و زنده
گردانیدن تغیرات از هم مقدور است چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا و بسبب
آنست که قیامت آینده است تا بان دلایل عالم مشغول بوقوع قیامت که هیچ شک نیست در ان چه تغیرات مقدمات اعلام است وَأَنَّ
اللَّهَ و برای آنکه خدایتعالی يَبْعَثُ بر انگیزاند مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند برای جزای کردارهای وعده خود که قایل خلف نیست و
لا محاله وفا بان خواهد نمود وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی است که از روی عناد جدال میکند فِي اللَّهِ در کلام خود ای در توحید
او مراد ابو جهل است یا ابی بن خلف یا نضر بن حارث یا مراد از او رؤسای کفار اند و ارشان تابعان ایشان و سایر معتلان که میگویند انا طرح حبل الحی
الکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی دلیلی راه نماینده بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بی کتابی روشن کننده ثواب از خطا ممتاز کرده
ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچیده است جانب دوش و گردن خود را بجهة تکبر و اعراض از هر چه می شنوند و گردن و روی خود را از هر چه میخورد
میگرداند مراد اعراض است و روی گردانیدن او از حق تعالی و بر هر تقدیر این متعلق جدال میکند حالتی که متحیر و متکبر است لِيُضِلَّ عَنْ
لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کرداند مردمان را از راه خدای یعنی از زمان بجهادی لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او را است در دنیا خِزْيٌ رسوائی در روز
بدر و فضیحت و نکوهش بر زبان اهل اسلام وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان
و او را گوئیم در روز قیامت ذَٰلِكَ این رسوائی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آن چیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی کسب کرده از
کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدایتعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستم کننده مر بندگان را بلکه جزای نیست که جزاء
ایشانست بر وفق اعمال ایشان نه زیاده بران و ذکر ظلم بصیغه مبالغه بجهة کثرة بندگانست یعنی ظلم میکند بر هیچ و ذی ان افراد ان بن عباس
رض مرویست که جمعی از اعراب بمدینه آمده قبول اسلام کردند پس هر که از ایشان مرضی علاج شد و تندرست بود و زنش پسر آورد
و اسب خوب فرزند آورد و مواشی نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینست و مرا بسبب آن نیکوئیها پیش آمد و دل او بر اسلام آرمیده شد
و هر کرا قضیه بر عکس این دست داد از دین برگشت و گفت ایمان بر من میمون نیست و بروایت ابن مسعود یکی از یهودان ایمان آورد و آنگاه
بعد از بن در چشم او علاقه شد و نور باصره او تاریک شد و بلاهای دیگر او را پیش آمد با حضرت رسالت صم گفت من اسلام آوردم
شوم گرفتم مرا از ان معاف دار تا بکیش خود باز گردم حضرت جواب داد که دین اسلام را بفال بد نتوان گرفت و بعضی دیگر جمع شواهد کرد
بهشان یهودی این آیت آمد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کسی هست که پرستد خدا را بوحدانیت عَلَىٰ حَرْفٍ بر طرفی و
کناره از آن نه در وسط حقیقی از این مامتلیست برای عدم ثبات در دین بدون سکون و طمانینه در ان همچنانکه کسی بر کناره لشکر
ایستاده باشد و منتظر اینکه اگر فتح و ظفر ایشان را در یابد مطمئن شده و دل او آرمیده گشته در میان آن لشکر آید و با ایشان در
غنیمت دست یکی دارد و شریک ایشان گردد و اگر در ان قضیه بر عکس این دهد قرار بر فرار دهد و از ایشان بگریزد چنانکه میفرماید که فَإِنْ
أَصَابَهُ پس اگر باشد او را خَيْرٌ نیکوئی چون صحت و توانگری اطْمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد بدین ثابت شود بسبب نعمت وَإِنْ أَصَابَتْهُ

فِتْنَةٌ اگر برسد او را بلائی و آزمایشی چون بیماری و فقر و غیر آن انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ برگردد بر روی خود یعنی از آن رنجیده شده باشد باسلام
گرگراست یا بزبان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و ترک اسلام را از دست بدهد و از حسن نقلست که مراد بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار
عبادت خدا کند و انقیاد باسلام نماید و بدل بکفر عود راسخ باشد خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید و از اجر مدعا او بود از محبت بلا
و ملائکه محروم ماند وَالْآخِرَةَ و زیان کرد در آخرت که بسبب مرتد شدن بعذاب ابدی گرفتار شد ذَٰلِكَ این زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
آنست زیان هویدا و پیدا چه زیانی از این عظیم‌تر نیست که مقتضی انتفاء دنیا محروم ماند و در آخرت از نعیم جنت نعیم باز آمد و بعذاب جحیم معذب
گردد بیت ـ نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین ـ نه لاف صدق و نه انوار یقین ـ در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین
آن شهر یاری بود بدین آئین ـ يَدْعُوا میخواند و میپرستد آن مرتد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مَا لَا يَضُرُّهُ چیزی را که ضرر نرساند اگر نه پرستد
او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ و آنچه سود ندهد او را اگر پرستش کند زیرا که جمادات تا عاجزند و نفع نمیتوانند بود ذَٰلِكَ این خواندن و پرستیدن
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور از مقصد فوز و صلاح مانند کسی که در بیابان بی آب سلوک کند و هر چند بیشتر رود از آبادی دورتر شود
تا آنکه مآل کار او هلاکت کشد يَدْعُوا میخواند لَمَنْ ضَرُّهُ آنکه ضرر پرستیدن او کند که آن قتل دنیا و عذاب آخرت است أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ نزدیکتر است
از سود او که توقع شفاعتست از او لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه بد یاریست او والبته بد یاریست وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ و بد معاشری و مصاحبی
که با او معاشرت کنند [illegible] چه از آن بعیشه از صنم ابدی چیزی حاصل نشود و بعد از کرجزای کسانی که ثبات کرده‌اند در دین اسلام و صبر نمودند
بر مقتضیات بیان ثواب اهل ایمان میکند که ثابت و راسخ اند در آن و میگوید که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آرد آنانرا که تصدیق
کردند خدا و رسول را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا قصرها
آن جویهای آب چه نزهت باغ و بستان بآبست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه خواهد از مکافات موحد و مشرک
بر وجه حکمت و مصلحت و هیچکس نیست که دافع اثابت و عقوبت او شود آورده‌اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند که ظن ما
آنست که محمد را نصرت نبود پس اگر امروز اسلام آریم دوستی که در میان ما و یهود بوده است منقطع گردد و با وجود آن مدد اهل اسلام
بما نرسد حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ که هرگز نصرت ندهد
خدا پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلاء کلمه اسلام و اظهار حجت و تغلیب او بر دشمنان وَالْآخِرَةِ و در آخرت باعلاء درجه شفاعت و قرب کرامت
و نعم جمیع مومنان اینست که او را بی‌بدل قدرت حاصل است و آن هیچ کس نرسد مگر بمشیت او و چون این ناچار است که بقسمت او راضی شود پس
هر که گمان برد که حق تعالی رازق او نیست و بصبر و تسلیم راضی نمیشود فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که بکشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ
از سقف خانه یعنی ریسمانی از سقف خانه خود بیاویزد و بر خود ببندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس باید که ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد
و آن رسن در گردن افکند و راه نفس خود را تنگ کند و خود را هلاک کرده اند همچنانکه کسی خشم بر او مستولی شود چنین فَلْيَنْظُرْ پس باید که
تفکر در تامل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا میبرد كَيْدُهُ این فعل حیله انگیزی که نهایت کیدی است که بر او قادر است مَا يَغِيظُ آنچه خشم
میدارد او از آن کار پیغمبر که مظفر و منصور بودن آنست که آنحضرت منصور نشود و مظفر نگردد بر دشمنان یا از عدم روزی خود كَذَٰلِكَ همچنانکه این
آیات مذکوره را فرستادیم أَنْزَلْنَاهُ انزال میکنیم همه قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ در حالتی که آیتها روشن اند در احکام و اخبار و مواعظ و مانند آن بر
معانی واضح کرده وَأَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا يَهْدِي راه مینماید بدلائل این آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر کرا خواهد هدایت او را و اطلاق
الهدی او را نفع خواهد بود و ایشان کسانی اند که طالب حق اند و تفکر در آیات و معجزات میکنند نه جماعتی که بجهت عناد و جحود نظر در دلایل
و امعان نکنند و استماع آیات ننمایند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود

نسزدید نموده کردرین کلام نظر کردم هیچ راه بحق نبردم مگر از بنا نزدیکیم و هیچ حجابی صعب‌تر از دعوی نیافتم وَهُدُوْا و راه یافته شوند از اهل ایمان
اِلٰی صِرَاطِ الْحَمِیْدِ براه خداوند ستوده که مستحق حمد است مراد طریق بهشت است یا مراد بصراط مستقیم دین اسلام است بعد از آن احوال
صفات ذمیمه کفار خبر میدهد اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی که آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَیَصُدُّوْنَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ
از راه خدا که ایمانست و طاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام و بقول اشهر روز حدیبیه است که حضرت پیغمبر را از طواف خانه و مسجد منع
ساختند الَّذِیْ جَعَلْنٰهُ آن مسجدی که ساختیم لِلنَّاسِ برای همه مردمان و مخصوص نیست ببعضی بدون بعضی سَوَآءَ ِالْعَاکِفُ فِیْهِ یکسانست
مقیم در وی وَالْبَادِ و آینده از بادیه یعنی شهری و بیابانی در ادای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم چنانکه خانه کعبه مساوی اند و گویند مراد آنست که قبله‌گاه آنانی
که مقیم اند در آن و جماعتی که از اطراف و جوانب عالم اند کعبه است و همه در این حکم مساوی اند در ایمن بودن از قتل و غارت در آن وَمَنْ یُّرِدْ فِیْهِ بِاِلْحَادٍ
بِظُلْمٍ و هر که اراده کند در حرم کاری که مقارن باشد بمیل کردن از راه حق و پیوسته بستمکاری که آن شرک و کسب معصیت باشد که
خواهد در زمین که میل از راه راست بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ از عذاب دردناک در دنیا و آخرت
از ابن عباس و ضحاک و مجاهد و ابن زید مرویست که مراد بالحاد و ظلم استحلال حرام است و گویند مراد هر چیزیست که منهیست حتی دشنام دادن
خادم چه ذنب عظیم است نسبت بمواضع دیگر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما برانند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و
هر که قصد گناهی کند بی آنکه بر وی نویسند و عبدالله مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بی آنکه قصد کند که بکشد کسی را
بکشد او را عذاب الیم بچشانند و علم الهدی رح فرموده که چون مکه حرم مخصوص است بتضاعف ثواب حسنات چه نماز در وی چندین برابر ثواب
آن طاعاتست پس جزای سیئات نیز در آن مضاعف باشد از سایر مواضع و نیز وجهی دیگر الحاد و ظلم قصد کشتن کسی است که وی قصد کشتن
کسی نکند و ظلم کند بر کسی که وی قصد ظلم او نکند و ممکنست استدلال کردن باین آیت بآنکه هر که در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر
باشد عقوبت او را زیاده کردانند چه حق تعالی فرموده که نذقه من عذاب الیم وَاِذْ بَوَّاْنَا و یاد کن ای محمد که چون تعیین و مرجع کردیم لِاِبْرٰهِیْمَ برای ابراهیم ع
مَکَانَ الْبَیْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن یعنی آن مکان را مرجع وی کردانیدیم تا رجوع بآن نموده و این خانه بنا کند و عبادت نماید و در
روایت آمده که حق تعالی رفع خانه کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح و آن از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی بابراهیم امر کرد تا موضع آن خانه
بسازد بادی وزید که ابری بهم رسانید تا سایه افکند بر آن مقدار که زمین خانه بود و حضرت ابراهیم ع بر آن خانه کعبه بنا کرد و گویند بادی را ابن الخجوج
تا بنیان آنرا از زمین برفت و باحضرت جبرئیل ع بیامد و گرداگرد آن مکان خطی بکشید و ابراهیم بر اساس قدیم بنا فرمود و گفتیم او را اَنْ لَّا
تُشْرِكْ بِیْ شَیْئًا بمن چیزی را که من از شرک منزه ام پس مرا بوحدانیت پرستش کن وَطَهِّرْ بَیْتِیَ و پاک ساز خانه مرا از بتان و از جمیع چیزهای نا
شایسته مانند بتها لِلطَّآئِفِیْنَ برای طواف کنندگان که گرداگرد آن خانه‌اند وَالْقَآئِمِیْنَ و برای ایستادگان در نماز وَالرُّکَّعِ السُّجُوْدِ و
رکوع کنندگان مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نماز کذارندگانند و اکثر مفسران برانند که مراد بطائفین اهل آفاق‌اند که بطواف
خانه کعبه توجه نموده باشند و قائمین کسانی که مقیم آن بلده‌اند و متوطن در آن و راکعین و ساجدین نماز کذارندگان و بعضی از علما
در اینجا طواف کردن افضل است از نماز کردن و مقیمان را نماز کردن افضلست از طواف خانه کردن حاصل که میفرماید ای ابراهیم خانه کعبه
را از اصنام و انجاس پاک ساز تا آنرا طواف کنند و در آن نماز کذارند و این قول بزبان اهل علم است اما بزبان اشارت میفرماید که ای ابراهیم
دل خود را که دار الملک کبریای منست از هر چیزی پاک کن و غیر را بر آن راه مده که آن پیمانه محبت ماست در خبر است که حق تعالی بداود ع
که ای داود برای خانه ما پاک ساز که نظر عظمت من بآن فرود آید داود ع گفت کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده
مومن است داود ع گفت او را چگونه پاک دارم خطاب آمد که آتش محبت ما در آن زن تا آنچه غیر ماست همه را بسوزد امر پرداختگی چون حضرت

ابراهیم علیه السلام کعبه را تمام کرد وحی رسید که اعلام کن مردمان را بحج این خانه آواز ده ابراهیم علیه السلام فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید
که تو ندا کن و از من رسانیدن پس خلیل بر زبان ملک جلیل بر مقام خانه و بروایت اشهر در کوه ابو قبیس رفت و دو انگشت بر گوش نهاد و ندا
در داد و مبالغه کرد که یا ایها الناس هلموا بیت ربکم ای مردمان حق تعالی حج خانه خود را بر شما نوشته و شما را میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را
بجمیع مردمان اهل عالم رسانید که از اصلاب پدران و ارحام مادران بودند از مشرق تا مغرب رسانید و هر که در علم الله بود که حج کند او جواب لبیک
اللهم لبیک بزبان بگشاد و حق تعالی این قصه را با پیغمبر حبیب خود محمد اخبار میفرماید وَأَذِّن فِي النَّاسِ و ندا در ده ای ابراهیم در میان
مردمان بِالْحَجِّ بدعوت حج و امر بان یعنی بخوان ایشانرا بطواف خانه خدا و باید که ندای تو مناسب این بود يَأْتُوكَ تا بیایند بسوی تو رِجَالًا در حالی که
پیادگان باشند وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و در حالتی که سواران باشند بر هر شتری لاغر شده از رنج کشیدن بجهت بعد سفر بعد تمام يَأْتِينَ آیند آن شتران
مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راه فراخ که دور باشد مراد آنست که مردمان بر وجوب حج دعوت کن که سواره و پیاده نزد تو آیند و روایت از سعید
بن جبیر که ابن عباس رض پسران خود را گفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت آمدن و باز گشتن که من از حضرت رسول صلعم شنیدم
که فرمود که هر که سواره حج آمده هر گامی که راحله بردارد هفتاد حسنه است و هر شخصی که آمدن پیاده باشد پیاده حج گذارد هفتصد حسنات
حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود هر حسنه آن مقابل صد حسنه است در کشف الغمه علی بن زید بن
جدعان نقل کرده که حضرت امام حسین عم پانزده حج گذارد پیاده و هر چند مسافت دور تر باشد ثواب بیشتر خواهد بود و انس از
سید عالم صلعم نقل کرده که شنیدم از آن حضرت که فرمود که حق تعالی با فرشتگان مباهات میکند باهل عرفات و میگوید ای فرشتگان من نظر
کنید بو بندگان من که هر یک ژولیده موی و گرد آلوده توجه نموده اند بجانب من از راه دور پس گواه میگیرم شما را بتحقیق من اجابت دعای
ایشان کردم و شفاعت ایشان دادم در هر که راغب باشند و بخشیدم بدکاران ایشانرا به نیکوکاران ایشان و عطا فرمودم نیکوکاران ایشانرا
جمیع آنچه از من طلبیده اند مگر آن حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی مظالم چیزی که در ذمت یکدیگر داشته باشند یا بطریق امانت
نزد یکدیگر گذاشته پس چون حاجیان از عرفات بمشعر روانه شوند و وقوف کنند در مطالب مقاصد خود یعنی اظهار آنچه حق تعالی رفع نموده طلب
الحاح کنند حق تعالی بملایکه گوید ای فرشتگان من وقوف نموده اند بمشعر و در مطلوب خود عود کرده از من طلب آن کنند پس من گواه
میگیرم شما را که من اجابت نمودم دعای ایشانرا و تمام شفاعت بدست ایشان دادم تا در حق هر که رغبت داشته باشند شفاعت
نمایند و بدکاران ایشانرا به نیکوکاران ایشان بخشیدم و جمیع آنچه طلب کرده اند با ایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوقی
را که در ذمت یکدیگر دارند تا اگر در کف کفایت خود نهادم و روز قیامت خصمان ایشانرا خشنود گردانم بر وجهی که هیچکس با ایشان
دعوی نداشته باشد و نزد بعضی خطاب متوجه بحضرت رسالت است صلعم و مصداق این قول است آنچه از صادق عم ماثور است که حضرت پیغمبر صلعم
قبل از حج الوداع ده سال در مدینه طیبه اقامت فرمود در این مدت بحج نرفت و چون این آیه نازل شد منادی خود را امر کرد که ندا در دهد در میان مردمان
که بحج رفتن پس در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آنحضرت در بیست و ششم ذی القعده
بیرون رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود همانجا غسل کرد و نیت حج قران فرمود بعد از آنکه ظهر را ادا کرده بود متوجه مکه شد
و این حج را حج الوداع بجای الوداع نامند پس میفرماید که ای محمد ندا کن مردمانرا بطواف خانه خدا تا پیاده و سواره بیایند نزد تو لِيَشْهَدُوا تا حاضر
گردند بجهت آنکه حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ بمنفعتهای که ایشانراست یعنی بمنافع دینیه یا دنیویه خود برسند که آن اباحت تجارت است در ایام
[illegible] ابن عباس مرویست دوم قول سعید بن مسیب و عتبه و ماثور از ابو جعفر و ابو عبدالله عم و نزد
[illegible] ثواب مر آخرت و صاحب کنز العرفان و کشاف نیز گفته که مراد از منافع دینیه [illegible] عبادت [illegible]

از انواع عبادات چون نماز و روزه و زکوة یافت نمیشود و این منافی قول من مذکور نیست وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و تا بجهة ذکر یاد کنند نام خدا را و اهلیت و تکبیر
فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده نزد مردمان و معلوم و معهود در میان ایشان که آن دهه ذو الحجه است و بعضی برآنند که مراد از ایام معلومات و
و اذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریق است که روز عید و سه روز بعد از آن باشد و ابن عباس ایام معلومات ایام تشریق است و معدودات
ایام عشر است و این قول از ابو جعفر هم منقول است و معنی قول ثابت است که میفرماید بعد از این عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ یعنی ذکر خدا کنند بر ذبح آنچه روزی
داده است ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بستهایان چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست که در حین ذبح و نحر نام خدا برند و باسم او بکشند
نه باسم بتان چنانکه شیوه کفار است و از امام جعفر صادق هم منقول است که مراد تکبیر است در منا در عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است و این
نیز مؤید قول ثانیست و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد و الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا و الله
اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام آورده اند که کفار اسم بتان خود بر زبان میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی رسوم باطله ایشان را در هم شکسته
با اهل ایمان میفرماید که بنام من قربانی کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده
محتاج شکسته و بدانکه اگر مذبوح هدی است امر باکل و اطعام برای وجوب است و اگر قربانی است امر برای ندب و اگر ذبح از برای کفاره باشد
یا نذر کرده باشد مانند کرده بشد و صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن از آن چنانچه در احادیث صحیحه اهل البیت ثابت گشته و بائس کسی که اثر شدت
و محنت فقر بر او ظاهر باشد از جوع و برهنگی و یا آنست که دست خود را برای سوال دراز کند و کف دست برای طلب نماید و یا کسی است که
مردمان از او اشتر باشند از مجالست او بجهت نهایت پریشانی و خواری و فقر زمان مرتبه است که و لهذا حق تعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر ثُمَّ لْيَقْضُوا
تَفَثَهُمْ و بعد از آنکه بگذارند هم مناسک حج را از مرد استره و ناخن چیدن و موی حجامه ثلثه کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذبح است وَلْيُوفُوا
نُذُورَهُمْ و باید که وفا کنند بنذرهای خود یعنی بانچه نذر کرده باشند از حج و غیر آن از طاعات که در این ایام در مکه بجای آرند وَلْيَطَّوَّفُوا و باید که طواف
زیارت کنند و طواف نساء و طواف عمره بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد شده از غرق در روز طوفان یا از غلبه مردمان یا از تسلط جباران و از سعید جبیر
مرویست که تبع متوجه مکه شد بقصد خراب کردن خانه کعبه چون بقدید رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجه او کوشیدند فایده نداد
پس بعضی از اهل اسلام نزد او آمدند و گفتند ای ملک این خانه را خدائی هست که هر که قصد او کند و یا ملالی بدان رساند و او را از آن باز دارد
و اگر خواهی که بمکه روی عزم را جزم کن که تعرض بان خانه نرسانی تا خدای تعالی ترا شفا دهد وی بدین عزم متوجه مکه شد حق تعالی او را از آن
مرض شفا داد وی بمکه آمد و طواف نمود تا خانه را کسوتی فاخر پوشانید و اول کسی که خانه کعبه را کسوت پوشانید او بود و هزار شتر قربانی
کرد و اهل حرم را بصله و عطا نوازش نمود و در آن موضع که فرود آمده بود آنرا مطابخ نام نهادند زیرا که طبخ بسیار آنجا کرده بمردمان مکه طعام بخورانید
و اینکه حجاج حرب کرد با اهل مکه حق تعالی او را هلاک نکردانید بنزول عذاب بر وجهی آن بود که مقصود او گرفتن عبد الله زبیر بود که بان پناه
برده بودند قصد تخریب خانه و لهذا بعد از آنکه ابن زبیر را از آنجا بیرون آورد تعمیر آن نموده و بطریق اول بنا کرده و یا بجهت برکت و میمنت حضرت
رسالت و بوجه او محفوظ مانده از استیصال در دنیا و این وجه اوجه است چه اعلام او بطل نمل نتیج مخالفت کرده و من دخله کان امنا بود و نزد
بعضی عتیق اینجا بمعنی قدیم است زیرا که بالای خانه کعبه حضرت آدم بود که حق تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة و بعد از طوفان ابراهیم
تجدید آن نموده بعد از آن عمالقه و در بعضی روایات آمده که بنای این خانه قبل از آدم بوده و هزار سال و از اصلاح میکنند ذَٰلِكَ امر حج
و مناسک آن اینست که مذکور شد وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ و هر که بزرگ دارد حرمتهای خدای را یعنی حرمت احکام حج و آنکه در آن دهه
نکند فَهُوَ پس این تعظیم که حفظ احکام او سبحانه است و امتثال آن نمودن خَيْرٌ لَهُ بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او در دنیا
باولی و جزا وَأُحِلَّتْ لَكُمُ و حلال کرده شد مر شما را در حال احرام الْأَنْعَامُ هر چهارپایان و حکم آنها حکم صید نیست که بر محرم حرام است إِلَّا مَا

يُتْلى عَلَيْكُمْ مگر آنچه خوانده میشود بر شما تحریم آن که آن میت است و آنچه بنام بت حلال کشته باشند کقوله تعالی حرمت علیکم المیتة الخ و چون حق تعالی ترغیب
بمحافظت بر تعظیم حرمات خود نموده عقیب آن امر کرد که باجتناب از اوثان و قول زور چه توحید خدا و نفی شرکاء او و صدق قول از اعظم حرمات و فرموده
فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس دور باشید از پلید مِنَ الْأَوْثانِ که آن بتانند یعنی بتان را شریک خدا مسازید بلکه مطیع توحید خدای را بپسندید
وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ اجتناب کنید که از گفتار دروغ که دعوی شریک ثابت است خدای را و افترا و اطلاق کذب و بهتانست حاصل که میفرماید
که از عبادت اوثان و قول زور دور شوید حُنَفاءَ لِلَّهِ در حالتی که میل کنندگان باشید از هر باطل بدین اسلام از برای خدای غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه
شریک آرنده مر او را آنکه تا اینها را ملتبس کنید در حج یعنی خالص از برای او که مخلص باشید برای خدا در خلوت و عادت که تلبیه حج غیر او
را بهمراه او سبحانه مکنید و یا آنکه مراد اخلاص است در همه عبادت جمیع طاعات را خاص و خالص گردانید از برای او وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که
شریک آرد بخدا فَكَأَنَّما خَرَّ پس گویا که افتاده مِنَ السَّماءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شد چه از اوج عزت ایمان بحضیض ذلت کفر افتاده
فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در ربایند او را مرغان مرده خوار دران روی زمین و اجزای او را متفرق میسازند و میان خود أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا آنکه می
افکند او را باد از آن موضع بلند فِي مَكانٍ سَحِيقٍ در جای دور [illegible] چه شیطان او را در چاه عمیق ضلالت افکنده است
که هر که شرک آرد بخدا پس بتحقیق که نفس او هلاک گشته مانند هلاکت کسی که از آسمان بر زمین افتاده و یا باد او را از جای بلند بیرون افکند و هلاک
ساخته چه هر که از اوج ایمان [illegible] کند از هواهای نفس او را برایشان و پامال سازد یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالات افکند
مخلد و معذب شود ذلِكَ حقیقت امر اینست که مذکور شد پس ابتدا بکلام دیگر کرده میفرماید که وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که تعظیم شَعائِرَ اللَّهِ نشانها اعلام دین
که مناسک حج است و اعتقاد حقیقت آن نماید و بوجه اخلاص از آنها بجای آرد فَإِنَّها پس بدرستی که بزرگ داشتن آن شعائر مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ
از پرهیزکاری دلهاست یعنی تعظیم شعائر خدای از افعال کسانیست که قلوب ایشان [illegible] از موجبات غضب الهی و پاکیزه است از
شائبه اعتقاد فاسد و معصیت است [illegible] لَكُمْ فِيها مر شما راست در مناسک حج مَنافِعُ منفعتهایی که از کسب تجارتست [illegible]
[illegible] یا تقلید کرده باشند پس معنی آنکه مر شما راست در شتران منفعتها از
شیر و پشم و سواری و حمل [illegible] بار إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که زمان کشتن آنست یا تا قیامت این منافع
[illegible] ثُمَّ مَحِلُّها پس جای مناسک حج یا موضع کشتن شتران منتهی است إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ
[illegible] از تسلط جباران یا خانه قدیم مراد خانه کعبه است [illegible] اخذ منافع مذکوره از شتران و اگر چه بعد
از اشعار و تقلید باشد وقتی [illegible] از امام جعفر صادق ع نقل کرده اند که محل کشتن شتران در مکه است [illegible]
[illegible] حج باشد وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و هر گروهی را از اهل ادیان که از پیش از شما بوده جَعَلْنا مَنْسَكاً گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کشته [illegible]
[illegible] لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدای را عَلى ما رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داد ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ از بسته زبانان چهار
پایان [illegible] بجای می آوردند [illegible] ایشان کرده بودیم از چهار پایان
[illegible] فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ [illegible] فَلَهُ أَسْلِمُوا پس او را [illegible] باخلاص
[illegible] وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ آنانکه یاد کرده شود نام خدای نزد ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ و بترسد
دلهای ایشان از هیبت جلال [illegible] عظمت سبحانی و یا هر گاه که تخویف کرده شوند بعذاب و عقاب الهی دلهای ایشان خائف و هراسان
شود وَالصَّابِرِينَ [illegible] کنندگان را عَلى ما أَصابَهُمْ بر آنچه رسیده بدیشان و میرسد از تکالیف و محنتها وَالْمُقِيمِي الصَّلاةِ بر پای
دارندگان [illegible] وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه

خیرات از مصارف واجبه و مندوبه و بیان بهتر معنی را بذکر بایع سبب میفرماید وَالْبُدْنَ و شتران فربه را جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ
گردانیده‌ایم یعنی مقرر ساخته‌ایم برای شما از نشانهای دین خدا باشند و از علامت مناسک حج خانه که آن اشعار و تقلید و اطعام از هاست لَكُمْ فِيهَا
خَيْرٌ مر شما را در آنها نیکوئی بسیار است از منافع دنیویه و مثوبه اخرویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن یعنی در حین کشتن آن تکبیر
گوئید که الله اکبر است و طلوه کرده اند صَوَافَّ در حالتی که صف زده‌گان باشند یعنی بر پای ایستاده و چهار دست و پا را بهم پیوسته و این مطابق مذهب اصحاب است
کیفیت آن چنان است که نحر بوده است از ان نحرها که بر پای می‌بندند و تیغ در گوسفند ... و این طریق از ابی عبدالله علیه السلام روایت است و معمول اکثر فقهای
ماست و در گاو چهار دست و پای از آن ببندند و ... رها کنند و در گوسفند دو دست و یک پای برهم ببندند فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون ساقط
در زمین جُنُوبُهَا پهلوهای ایشان و روح از آن مفارقت کند فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از آن یعنی از گوشتهای آن وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ
و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ و سوال کننده خواهنده را و بدانکه ظاهر روایات اهل البیت و فتوای مجتهدان امامیه
بر قسمت هدی است بسه قسم و خلاف در وجوب و ندب تثلیث است و اصح و اشهر وجوب تصدق ثلث است و اهدای ثلث دیگر و اکل
از آن ثلث دیگر اما خوردن ثلث از آن واجب نیست بلکه مسمی کافیست و اولی آنست که هدی واجب تمام از صدقه باشد و لازم نباشد
كَذَٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شد یعنی مثل آنچه وصف کردیم از امر بکشتن شتران که ایستاده باشند سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم آنها را با وجود قوت
و عظمت جثه لَكُمْ برای شما تا که بی تعب و مشقت آنها را میگیرید و می بندید و میکشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما سپاس
داری کنید مر خدای را بر نعمتهای او و بتقرب و اخلاص مر او را و اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بدیوار خانه کعبه میمالیدند و از اسباب تقرب می‌پنداشتند
در اول زمان اسلام مومنان نیز همان قاعده را و دیوار محترم معظم داشتند حق تعالی نهی کرد و فرمود که لَنْ يَنَالَ اللَّهَ هرگز نرسد
بخدای تعالی یعنی بمحل رضا و قبول او لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهند وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان که وقت قربانی میریزند وَلَٰكِنْ
يَنَالُهُ و لیکن میرسد بمحل قبول و رضای او التَّقْوَىٰ اجتناب و پرهیزکاری مِنْكُمْ از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که داعی شماست بتعظیم
امر خدای و تقرب و اخلاص او بقربانی کردن كَذَٰلِكَ همچنانکه مذکور شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد و مسخر گردانید انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا
اللَّهَ تا بزرگی یاد کنید خدای را و بشناسید عظمت و اقتدار او را بر چیزی که غیر او بر آن قادر نیست و در کبریا و جبروت و یگانه متوحد است
عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق تسخیر و معرفة بآنها و کیفیات تقرب بآن و گویند مراد تکبیر است در حالت ذبح وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ
و مژده ده ای محمد نیکوکاران مخلص را ببهشت یا بقبول طاعت یا بوعده نصرت همچنانکه میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدای تعالی دفع کند و باز
دارد فتنه مشرکان را عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند و مومنان را بر ایشان نصرت دهد إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ
خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانات دین خیانت کنند بجهت شرک آوردن كَفُورٍ ناسپاس بر نعمت او که بعض انعام او را بر ایشان میفرستد
بنام بتان قربان میکنند یعنی چون حق تعالی راضی بفعل ایشان نیست پس هرگز نصرت ایشان ندهد و مغلوب گرداند و انکه کفار مکه بسیار
و زبان دراز ... مومنان میکوشیدند و هر ساعت از اصحاب بعضی سر شکسته و مجروح دست بسته بحضرت نبوت آمده شکایت میفرمودند حضرت
میفرمود که صبر کنید که من بقتال امر نرسیده ام و اول آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد که جنگ کرده لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ
مر آنانکه خواهند که کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شدند و جفاهای بسیار از دشمنان کشیده بعضی نسخ
نامیخوانند یعنی آنانکه کافران با ایشان میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان
که مومنانند لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست پس مرخص شدند در قتال الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که
در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و ناروا که اصلا مستوجب اخراج نبودند و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود

يعني كه بيرون كرده شدند مگر بگفتن آنكه پروردگار ما خداي يگانه است و از ابو جعفر صلوات الله عليه منقولست كه اين آيه نازل شده در مهاجرين
و جاري شده در شأن علي و جعفر و حمزه كه از ديار خود بيرون كردند و ستم بر ايشان روا داشتند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع كردن خداي بودي مردمان
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعض ايشان را به بعضي به تسليط مومنان بر مشركان لَهُدِّمَتْ هر آينه ويران كرده شدي باستيلاء كافران منزل بر اهل مشركان
صَوَامِعُ صومعه‌هاي راهبان در زمان عيسى وَبِيَعٌ كليساهاي ترسايان در زمان در صحراها و در كوهها وَصَلَوَاتٌ
كنشتهاي يهودان در زمان موسى وَمَسَاجِدُ و مسجدهاي مسلمانان در زمان پيغمبر آخر الزمان ص يُذْكَرُ فِيهَا كه هميشه ياد كرده مي‌شود در آنها
بتسبيح و تهليل اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خداي بسيار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و هر آينه ياري دهد خداي مَنْ يَنْصُرُهُ كسي را كه دين او را ياري
دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ به درستي كه خداي توانا است بر نصرت مومنان عَزِيزٌ غالب است بر همه كس و بر همه چيز هر كرا خواهد غلبه دهد و بدين
آيه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت و وفا نمود بوعده خود به تسليط مهاجر و انصار بر صناديد عرب و اكاسره عجم و
قياصره روم ايشان و ديار و زمين ايشان را بمسلمانان تفويض فرمود پس اين آيت اخبار است از غيب چه اين صفت بعد از [illegible] هجرت بوده پس ديگر
در صفت مومنان بقتال ميفرمايد كه الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ يعني آن جماعت ما دوستان اند اگر جاي دهيم ايشان را و تمكين و اقتدار بخشيم ايشان را
فِي الْأَرْضِ در زمين و زمام حكومت بكف كفايت ايشان دهيم أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپاي دارند نماز را جهت تعظيم ما وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند
زكوة را جهت ياري دادن [illegible] ما وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و امر نمايند به نيكويي يعني آنچه در شرع و عقل نيكو باشد وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز
دارند مردمان را از زشتي يعني آنچه در شرع و عقل منكر و قبيح شمرند وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ و مر خداي راست سرانجام همه كارها و همه چيزها بيد قدرت
اوست اين تاكيد وعده نصرت است از امام نقلست كه اين متمكنان ائمه معصومه اند ابو جعفر ع فرموده كه سخن نيم اينها ماييم چه منصب
امامت و ولايت و عصمت نامزد ماست و رتبه علم و فضل و طهارت و تقوي و ساير صفات كمال لازم احوال ماست بعد از آن بجهت تسليه
خاطر عاطر سيد عالم ص كه پيوسته تكذيب ميكردند و تهديد مكذبان ميفرمايد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تكذيب ميكنند ترا مشركان قريش
انده مخور و از مكذبان تكذيب مخصوص بتو نيست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بتحقيق كه تكذيب كردند قَبْلَهُمْ پيش از صناديد مكه كه تكذيب تو ميكنند
قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهيم مر ابراهيم را وَقَوْمُ لُوطٍ
و گروه لوط مر لوط را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدين شعيب را وَكُذِّبَ مُوسَى و تكذيب كرده شد موسى يعني فرعونيان او را تكذيب كردند نه
قوم او كه بني اسرائيل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر اين ناگرويدگان را تا وقتي كه آجال مقدره ايشان در رسيد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم
ايشان را بعذاب طوفان و صيحه و صرصر و سجيل و لشكر پشه و خسف و حجاره و عذاب يوم الظله و غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود ناپسند
داشتن من ايشان را چه نعمت ايشان بمحنت بدل ساختيم و حيات را بهلاكت و عمارت را بخرابي فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ پس بسا از شهر و ده كه أَهْلَكْنَاهَا
هلاك كرديم اهل آن را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنكه آن ده يعني مردمان آن ده و آن موضع ظالمه ستمكار بودند بر خود يعني مشرك فَهِيَ پس آن ده خَاوِيَةٌ
عَلَى عُرُوشِهَا افتاده است بر سقفهاي خود يعني اول سقفهاي آن بناها ساقط شده و بعد از آن ديوارهاي آن بناها بالاي آن فرود آمده وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ و بسا
آن چاه معمور پر آب در باديه كه آن را گذاشته و دست باز داشته شده است اهل آن بهلاك شده اند و كسي نيست كه از آن چاه آب بكشد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ
و بسا كوشك بلند افراشته با گچ كاري كرده شده مستحكم گشته شده كه از ساكنان خاليست بجهة استيصال ايشان در اكثر تفاسير آورده كه اين چاه در پايين
كوهيست نزديك حضرموت و قصر مشيد بر قله آن كوه و در آن ... كه كشته‌اند آن قصر را [illegible] و [illegible] منظر كويند و در اشهر روايات واقع شده كه چون
قوم هود هلاك شدند صالح ع با چهار هزار كس از مومنان بديار يمن آمد و در بعضي از منازل آن ولايت موت بر او حاضر شد آن منزل را حضرموت
موت نام نهادند يعني جائي كه در آن موت بر صالح حاضر شد و در آنجا متوفي گشت و آنجا بلده ساختند و حضور [illegible] نام نهادند و اصحاب [illegible] بن سويد

بر روی بنی جلیس بن خلاص بود ابو ساختند در آنجا آن را از آب تها است بن سوا دادند و بر سر آن چاه کوشک معطله اشارت است بدان قرار کرد شد که
مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کردند و آن پیغمبر خود بکشتند و حنظله بن صفوان که مرد پیشتر بدان بود
پیغمبری بدایشان آمد و ایشان را دعوت کرد بانا ر کشتند بخواری و زاری تمام حق تعالی ایشان را مستاصل ساخت و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند
و لیکن این ایشان مانده کاندان آبکشند نه قصر نشیند و تفسیر آورده که با آشامی کافر بود و بر مسلمانان غضب کرده خواست که او را بکشد
و زن بی بکلی بیخ با چهار هزار کس از اهل ایمان در کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت و هر چند چاه میکند آب تلخ بیرون می آمد تا از عالم
الغیب بدایشان رسیده و موضعی چهار چاه نشان کرده چون بکندند آبی در غایت لطافت و شیرینی بیرون آمد ایشان آن چاه را کشاده
ساختند و آن ما بین تا بالا خشتهای زر و نقره و طلاحه و بیست و ... بکار مشغول شدند بعد از مدتی شیطان بصورت زنی بر ایشان
ظاهر شد ... که در وقت غایب شدن شوهران بعضی مشغول شوند و دیگر باره ببتکاری بر ایشان ظاهر گشت و مردان را بر
دیگر آن زمان بر وطی بهایم داشت و چون این عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله بن صفوان را بالهام فرمود که صفوان را سبب
پیغمبری بدیشان فرستادیم بدو منکر شدند اب چاه ایشان بزمین فرو رفت و بعد از وعده ایمان آن پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد دیگر باره انکار
و تکذیب او نمودند حق تعالی بان پیغمبر خبر داد که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان خواهم
فرستاد ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع کردانیدند و بر حسب اقتضای زمان مهلت در
جمیع بلاد قصر کرده در هایان آن فرو کشته جبرئیل فرود آمده ایشان را با او بزمین فرو برد و اکنون چاه ایشان مانده است و آن
سیاه و متعفن از آنجا بوی آمد و دران نواحی ندایی نالها از آن کان میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نمی روند کفار مکه و منکران
فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام یعنی بدان موضع میرسند در وقت تجارت و مشاهده آن میکنند پس چرا از آن عبرت نمیگیرند تا از شرک
و کفر باز ایستند و از عذاب گرفتار نشوند همچنانکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد مر ایشان را قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلهای که
تعقل کنند بان چیزی که سبب عبرت ایشان شود أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشان را گوشها بشنوند بدان آنچه واجبست شنیدن
آن از وحی که آن خبر دادن حق تعالی است از استیصال جماعت مذکوره فَإِنَّهَا پس بدرستی که شان اینست لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور و نابینا نیست دیدهای
ظاهر ایشان چه همه چیزها را می بینند وَلَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ولیکن نابیناست از مشاهده اعتبار دلهای که هست در سینهای
ایشان یعنی چشم دل پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان و بی بصیرت اند دیدن وقایع ایشان که نزول عقوبات است بر ایشان
و بجهت این بدان عبرت میگیرند و ذکر صدور جهت مبالغه و تاکید است مرویست که چون این آیت مَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ
نازل شد ابن مکتوم مغموم شده بحضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرت نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیت را
نازل کردانید و چون ابن مکتوم این آیت بشنید شادمان شد و چون کفار قریش چون نضر بن حارث و امثال او بر سبیل تعجیل عذاب سبک میکردند
و با پیغمبر میگفتند که اگر دعوی نبوت و انزال عذاب صادقی از خدای خود درخواه تا عذاب بر ما نازل سازد وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب
میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب او بید و تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ
و هرگز خلاف نکند خدای وعده خود را که انزال عذاب ایشان نموده و اگرچه بعد از مدت متطاوله باشد لیکن او سبحانه صبور است و حکمت او مقتضی
آنست که عقوبت تعجیل نفرماید وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزد یک پروردگار كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است
مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید و ایمان غایت صبر او سبحانه است بر تبه که زمانهای دور و دراز را زمان کوتاه میشمرد و او را حقیر و صغیر
میداند و چون علم هزار سال هر دو علی السویه آمد نزد او سبحانه قلت و کثرت نزد او یکسانست پس هرگاه خواهد عذاب جاری ساخته اند ...

از روزهای عذاب ایشان در آخرت همچو هزار سال است و نزد جماعتی معنی آنست که یک روز نزد خدا سبحانه در حکم هزار سال عذاب غلبه است بجهة شدت
وصعوبت عقاب او وکاین من قریة وچند قریه‌ها که بودند بهمای قبلی کسان آنکه بعضی هم رحمانیت خود واملیت لها مهلت دادیم مر اهل آن را للبنا
وهی ظالمة وحال آنکه مردمان آن درو ستمکار بودند بواسطه جهة شرک و معصیت و مستوجب عقوبت و مهلت من بجهة آن بود که توبه
کنند و بازگردند ثم اخذتها پس گرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا والی المصیر و بسوی منست رجوع
همه بآخرت جهة ضربت بندگان میفرماید که قل بگوای محمد باهل روزگار خود که یا ایها الناس ای مردمان انما انا لکم جز این
نیست که من شما را نذیر مبین بیم کننده ام هویدا یعنی هوش کننده ام بجهة شما از عذاب الهی میبایم پس بجهة زیادتی خشم کافران
حال مومنان بیان میفرماید که فالذین امنوا پس آنانکه گرویدند برسول او وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته از انواع
طاعات لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان گذشته ورزق کریم و روزی بزرگوار یعنی نیکو که نعیم بهشت است و نزد بعضی مراد
بمنفعت کریم روزیست که بی تعب و رنج و منت باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی والذین سعوا و آنانکه شتافتند از روی عناد لسعی فی
شنافتند دم
آیاتنا در آیتهای ما بعد و ابطال یعنی سعی نمودند که آیات قرآنی را باطل کرده‌اند و بجهة آن زبان طعن گشوده نسبت شعر و سحر
واساطیر الاولین بدان دادن معاجزین در حالتیکه پیشی گیرند گمان برند عاجز کنانیده‌اند ما یعنی از ما ایشان آنست که ما پیشی گیرند
و بما فایت شوند ما عاجز کنانیدن و بجهة این عذاب ما از ایشان فوت نمود اولئک آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان درکه جحیم
ساکنان درکات اسفل دوزخ است والتش آن فروخته شده و معنی آنست که کفار در ابطال باخدا و سعی در باب ابطال آیات قرآن
مانند کسانی اند که معارضه کنند با شخصی تا برو عاجز کرده اند برو عاجز شوند از ابن عباس نقل کرده اند که چون سوره والنجم نازل
گشت سید عالم صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیها توقف میفرمود تا مردم یاد گیرند پس چون بتلاوت
مبارک رسید افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری توقف نمود شیطان در این مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلك
الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی یعنی این بتان بزرگان قوم اند با حسن و طراوت اند و امید شفاعت ایشان میتوان داشت
پس کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که این را حضرت رسالت می خواند بتان و ایشان را ستایش کرد و آخر
سوره آنحضرت و مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند در سجده و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و صورت حال
بعرض آنحضرت رسانید دل مبارک آنحضرت بسیار آزرده و ملول شد حقتعالی بجهة تسلیه خاطر سید عالم این آیه فرستاد وما
ارسلنا و نفرستادیم من قبلك پیش از فرستادن تو من رسول هیچ رسول و نبی تابع او در آن شریعت چون لوط که بشریعت
ابراهیم علیه السلام دعوت میکرد و یوشع و شمعون که بشریعت موسی و عیسی دعوت میکردند یا رسول آنست که جامع معجزه و کتاب
باشد که بوی نازل شده و نبی صاحب کتاب نباشد و بمعجزه و معجزه دعوت کند یا رسول اعم از ملائکه و بشر است و نبی مخصوص
بشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آورد و نبی آنکه آواز شنود یا ملهم کرده یا خواب بیند ابوذر غفاری از حضرت نبوی
حیاد
پرسید که انبیا چند کس بوده اند فرمود که مایة الف واربعة وعشرون الف صد هزار و بیست و چهار هزار گفت رسولان چند کس بودند ثلثمائة
ثلاثة عشر سیصد و سیزده حاصل که حقتعالی میفرماید که هیچ نبی و رسول نفرستادیم الا اذا تمنی مگر که چون تلاوت کرد القی الشیطان
بیفکند شیطان فی امنیته در تلاوت او آنچه خواست چنانکه بوقت تلاوت تو شیطان کلمه را بعضی گویند بیخبر از آن نقل از کلمات
بر خواند و مشرکان گمان بردند که آن تلاوت تست و بجهة آن خوشحال شده بسجده افتادند و تمنی بمعنی تلاوت شایع است و گفته اند
بمعنی ظاهر خود شیخ کنانی فرستادیم هیچ رسول و نبی را مگر چون دل و آرزوی امری از امور دینی میکرد شیطان وسوسه در آن

را به باطل و از بر خلاف میخواند فَيَنْسَخُ اللّٰهُ پس باطل و زایل میگرداند مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در می افکند شیطان از کلمات
کفریات و وساوس ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ پس ثابت میکرد خدای آيَاتِهِ آیتهای خود را اگر پیغمبر میخواهد یا علامات امر حق را ثابت میکرداند
در دلهای او و وساوس باطل را دفع میکند وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ محکم کار در افعال کند یعنی هر فعلی که کند بروجهی
حکمت و مصلحت باشد و بعضی از اهل خلاف قصه القای شیطان در تلاوت پیغمبر بر وجهی ایراد کرده اند که موافق اهل حق نیست و از ایشان
گفته اند که چون رسول صلعم دید که مردمان از وی متفرق و هر چند ایشان را دعوت میکند از وی دور تر میشوند تمنا کرد در نفس خود که چه
بودی که خدای آیاتی فرستادی که موافق خاطر ایشان بودی و ملایم طبیعت ایشان تا با ایمان نزدیکتر شدندی و بعد از آنکه پیغمبر صلعم
افرایتم اللات والعزی تا آخر تلاوت نمود شیطان بجهت آنکه محبت کفار را در نفس پیغمبر صلعم متمکن یافت بر زبان او القا کرد تلک الغرانیق
العلی و ان شفاعتهن لترتجی و کافران از آن پیغمبر بشنیدند خوشدل شده و همه سجده کردند و در آخر سوره مکی ولید بن مغیره که بجهت
کبر سن و ضعف نتوانست سجده کند دو امر سنگی چند بر بالای یکدیگر نهاده و بران سجده کرد و جبرئیل آمد و آن دو کلمه بر پیغمبر
خطاب کرد که این چه سخنی بود که گفتی و چیزی که ما بر تو نخوانده بودیم بمشرکان خواندی رسول از این حالت ملول شد حق تعالی
تعالی او را این آیه فرستاد علم الهدی رحمه الله در تنزیه الانبیا بطلان این قول کرده و بعد از آن گفته که این سخنیست باطل و منافی
عصمت انبیا و از کلمات مزخرف حشویه است و ظاهر آیه اصلا دلالتی ندارد بر این ظاهر او یکی از دو امر بیشتر نیست یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوت
باشد و هیچ پیغمبری پیش از تو نفرستادیم مگر چون میخواندند بقوم با آنچه مامور بودند ایشان بوسوسه شیطان و القا کلام خود بر
زبان ایشان تحریف و تغییر آن میکردند و مراد خود چیزی را از آن می افزودند یا کم میکردند همچنانکه یهود که چیزی که پیغمبر ایشان گفته
بود و بوی نسبت میکردند و بعد از آنکه حق تعالی ابطال میکرد بظهور حجج بینه و رفع آن شبهه میفرمود بآیات واضحه و دوم آنکه بمعنی
آرزو باشد و معنی آنکه ما ارسال هیچ نبی و رسول نکردیم مگر که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را وسوسه میداد
باطل پس حق تعالی نسخ آن مینمود و ارشاد او میفرمود بمخالفت شیطان و ذکر تاویل دیگر و در این آیه حواله بمنهج الصادقین کرده
است حاصل که سبحانه تمکین شیطان را در القاء کلام باطل بطریقی که گذشت لِيَجْعَلَ تا گرداند او سبحانه مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه را
که القا میکند شیطان فِتْنَةً مر آنرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که تا منافقان معاند و مشرکان جاهد که امید
ایمان مسلوبست از القای ایشان شک و تردد ایشان بیشتر گردد و در کفر خود بیفزایند بجهت عدم تامل و تفکر در فرق میان حق و
باطل از غایت عناد و لجاج وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران این گروه لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلاف و نزاع دور
در افتاده در ستیزه و عناد بجهت کثرت عناد و جحود دور افتاده را افتاده از طریق ثواب که متابعت سید انام است صلعم وَلِيَعْلَمَ
الَّذِينَ و دیگر حکمت در تمکین شیطان از القا آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان که
عالم اند بطریق ثواب و منهج حق بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطان را در تغییر آن مجال تصرف نیست
فَيُؤْمِنُوا پس بگروند بدان بقرآن یعنی ثابت و راسخ شوند در ایمان فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود و بیارامد برای قرآن با خدا قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان بانقیاد و خشیت بجهت قوت ایمان و احکام آنرا قبول کنند و گویند معنی آنست تا آنانکه بحکمت و مصلحت حق
عزت بدانند که تمکین شیطان از القا محض حکمت است از نزد خدای بر ساختن امتیاز اهل کفر و نفاق و اهل ایمان وَإِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق
که خدای لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا هر آینه راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هر چه بر ایشان
مشکل و مشتبه گردد در وی حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم و بتاویلات صحیحه که از مقتضای قوانین حق است تا منهج

صوابه سند

صواب بسته‌اند و تجبر از ایشان زایل کرده و اهل علم که ایشان را در مهمات براه راست هدایت است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند
آنانکه نگرویده‌اند در شک از قرآن یا از رسول حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ بَغْتَةً ناگاهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ
تا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان برافتد مراد روز بدر است که همه کشته شدند
و هیچ یکی از ایشان نماند تا فرزندی از وی بوجود آید تا روزی که بریده شدند از خیر و هیچ نفعی بدیشان نرسد بلکه همه بشر عذاب
که قتل بود و هلاک کشته شدند و شبهه نیست که این آیه خاص است بکفاری که در علم الهی تعلق گرفته بود بانکه بوصف کفر بمیرند و بدانکه بنا بر قول کسانی
که مراد بالقای شیطان حدیث نفس است نه آنکه شیطان بقلوب انبیا اندازد تا کسانی که منافق و کافرند در وقت استماع آن موهنان را مرتد شده
بقوی خطا و عصیان نمایند و رجحان ایشان و بجهت آن شک و کفر را زیاده کرده‌اند و جمعی که صادق الایمانند اعتقاد نمایند که حق تعالی عاصم
و حافظ پیغمبران خود است از آن [illegible] و وسوسه از همه محترز شوند و حقانیت را انکار ظاهر [illegible] معنی اول است که آن
تمکین شیطان است از القای کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقائق الأمور و بعد از آن در احوال قیامت میفرماید الْمُلْكُ پادشاهی
و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ در آن روز مر خدایراست یعنی پادشاهی در روز قیامت مثل کفار اهل نفاق در آن روز زایل کرده مر خدا راست
و معنی مناسب مراد آنست که در آن روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مالداری هست در آن روز که تکبر از میان متکبران
بکشایند و تاج غرور از سر [illegible] وان بر یابند و دعویهای منقطع و دعویها مرتفع کرد و رسالت ملک رخت خلافت و تصورات ملوک
باد بر [illegible] رسوم [illegible] و تنکرات سلاطین [illegible] لمن الملك در هم شکنند همه [illegible] دعوت و اقرار
بعجز و بیچارگی [illegible] باشد و ملکیت و مالکیت مخصوص گردد باو سبحانه يَحْكُمُ حکم کنند بجمال ذات بدون شرکت کسی بَيْنَهُمْ
میان بندگان از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانها و بر نعمت اند بی رنج و تعب و محنت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
و تکذیب کردند علامتهای ما را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مر ایشانراست عذابی خوار کننده
[illegible] بعضی روایت آمده که این آیت در باره جماعتی آمد از کفار که رسول ایشان را بگرفت و [illegible] عقوبت کرد
بجهت [illegible] مسلمانان [illegible] بودند وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار
خود [illegible] فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در طاعت او برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد
[illegible] أَوْ مَاتُوا یا مردند [illegible] شهادت [illegible] لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد ایشان را رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو که نعیم بهشت است [illegible] ایشان در تفصیل آن [illegible] انقطاع باشند
[illegible] اصحاب سید عالم ص [illegible] رسانیدند که یا رسول الله ما با جمعی از برادران بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و
[illegible] با ما [illegible] جهاد [illegible] چون باشد این آیه فرود آمد چون [illegible] در نیت جهاد
[illegible] ایشان روزی حسن که جنت نعیم است [illegible] رسانید و گویند [illegible] آنست که چون [illegible] غایت النام
[illegible] دیگر نکردند و این [illegible] نیست و [illegible] وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان چه حساب [illegible] روزی میدهد
[illegible] بن عامر روایتست [illegible] جنازه از معرکه جهاد بیاوردند یکی کشته دیگری مرده مردمان تشییع جنازه کشته
بیشتر کردند و [illegible] جنازه [illegible] نکردند [illegible] جنازه کشته [illegible]

بند سوکند که من باک ندارم در این که بجهان تهم کشته را بعوده و هر دو را علی السویه دانیم نزول کرد که حق تعالی فرمود والذین هاجروا فی سبیل الله
وقتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لَیُدْخِلَنَّهُمْ هر اینه در آرد ایشان را خواه کشته و خواه مرده بهشت
مُدْخَلًا یَرْضَوْنَهُ در آوردنی که بپسندند دانند چه ملایکه را باستقبال ایشان فرستد و تعظیم هر چه تمامتر بهشت در آورده مومنی
که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَلِیْمٌ و بدرستی
که خدای تعالی داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان حَلِیْمٌ بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند چه شتابکاری کسی کند که
از فوت بترسد و هیچکس نتواند که از قبضه قدرت او بجهد ذٰلِكَ امر خدا اینست که مذکور شد در باب مومن و کافر
در تبیان آورده که قومی از مشرکان در دو شب آخر ماه محرم خواستند که با اهل اسلام قتال کنند و اهل اسلام در قتال ایشان از ماه حرام
اجتناب نموده گفتند که صبر کنید تا شهر محرم بگذرد و کافران بدین راضی نشدند و در مقام محاربه در آمدند و مسلمانان مضطر شده
کارزار نموده مظفر و منصور گشتند حق تعالی این آیه فرستاد و از نصرت خبر داد وَمَنْ عَاقَبَ
هر که عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوْقِبَ بمانند آنکه با او عقوبت کرده شوند یعنی هر که از اهل اسلام با مشرکان مقاتله کند
بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ پس ستم کرده شود بر وی یعنی مشرکان باز بوی
نمایند تا عقوبت کنند که جزا دهنده شده اند لَیَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر اینه نصرت دهد خدای او را اِنَّ اللّٰهَ و بدرستی
که خدای تعالی لَعَفُوٌّ هر اینه عفو کننده است مر اعفو را غَفُوْرٌ آمرزنده مر منتقم را که در هجوم مقاتله نموده چه عزم
اول مقاتله مقابله شرکت در قصاص نه زیاده بران و این جا بی نیست در شرع و در موضح آورده که این آیه در بیان حکم جراحت است یعنی
هر شخصی را که مجروح سازد و آن مجروح مقابل جراحت کننده خود را مجروح کرداند و دیگر باره آن شخص مجروح اول را اراده کند جراحت
کند حق تعالی شخص ثانی را نصرت و مدد دهد ذٰلِكَ این نصرت و یاری خدای تعالی مظلوم را بِاَنَّ اللّٰهَ
بسبب آنست که خدای تعالی قادر مطلق است بر آنکه بعضی را بر بعضی غالب کرداند و عادت او جاریست بر آنکه استثنای معامله متبدله
سازد و از جمله اینست که یُوْلِجُ الَّیْلَ در می آرد شب را فِی النَّهَارِ در روز باین وجه که ساعت
او را در افزاید در روز یا ظلمت شب را بجای روشنی روز بیفکند وَیُوْلِجُ النَّهَارَ و در می آرد روز را فِی الَّیْلِ در شب
یعنی ساعتهای او را زیاده میسازد در شب و ضوء روز را بجای ظلمت شب می آرد یعنی بعض قدرت کامله آن شب کم کند و بکاهد
و در روز بیفزاید وَاَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنست که خدای سَمِیْعٌ شنواست قول و عقوبه را دعای او
بَصِیْرٌ بینا باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند ذٰلِكَ این صفت حق تعالی بکمال قدرت
قدرت و علم در خلق لیل و نهار و ملاحظه او باحوال و اقوال و احوال مظلومان بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ
اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود لذاته مقتضی آنست که مبدأ وجود ماسوای خود باشد و عالم بالذات
بالعوارض خود با آنکه اوست ثابت در الهیت عنوان پس او قادر و عالم باشد بر جمیع مکونات وَاَنَّ مَا یَدْعُوْنَ و بسبب
آنست که آنچه شما پرستید ای مشرکان و بعضی ما یعبدون یعنی بغیر میخوانند و میپرستند مشرکان مِنْ دُوْنِهٖ بجز
او خدای از اصنام هُوَ الْبَاطِلُ آن باطل و معدوم است در حد ذات خود یا باطل در الوهیت وَاَنَّ اللّٰهَ
و بسبب آنکه خدای تعالی هُوَ الْعَلِیُّ اوست برتر از اشیاء و متعالی از اشباه و امثال الْکَبِیْرُ بزرگوار
از آنکه او را شریکی باشد شان او اعلی است از آن ماسوی و اکبر از آنکه اعدا او جمیع ممکنات ... اوست در حقایق

صفات آيد و در غايت اختصار و منزلت الم تر آيا نمي بيني و نمي دانستي يعني البته دانستي ان الله انزل كه خداي
انزل من السماء فرو فرستاده از بالا يعني از جانب آسمان ماء آبي فتصبح الارض پس گشت زمين مخضرة سبز و خرم بعد از
پژمردگي و خشكي ان الله بدرستي كه خداي لطيف لطف كننده است و فضل او بجميع آفريدگان كه از جمله آن رويانيدن
گياه است تا ايشان را روزي دهد خبير دانا است بكمال رزق و مرزوق و رسيده است علم او بدقايق همه اشيا كه بر غير
او متعذر است علم آن و آگاه است بمصالح و منافع همه بندگان يا لطيف است بارزاق بندگان كه روزي دهد بوجهي كه بايشان ميرساند
كه از آن گمان نداشته‌اند و خبير است بانچه در قلوب ايشانست له ما في السموات و مر او راست آنچه در آسمانها است وما في الارض
و آنچه در زمين است يعني خالق و مالك همه علويات و سفليات است وان الله و بدرستي كه خداي لهو الغني هر آينه اوست بي نيا(ز)
در ذات خود الحميد ستوده شده يعني مستوجب ستايش بصفات و افعال خود سزاوار آنكه هر كس او را ستايد الم تر آيا نمي بيني
يعني هر آينه ميدانستي ان الله آنكه خداي سخر لكم مسخر گردانيد و رام ساخت براي شما ما في الارض آنچه در زمين است از حيوانات
و غير آن يعني همه بجهت آن منتفع شويد والفلك و رام گردانيد براي شما كشتيها و گويند عطف بر ما في الارض مركب است بجهت آن يعني
مسخر گردانيد چهارپايان را براي سواري و كشتيها را كه مركب … است تا بر آن نشينند تجري في البحر در حالي كه آن كشتيها
ميروند در دريا بامره بفرمان او ويمسك السماء و نگاه ميدارد آسمان را از آنكه ميل دارد آسمانها ان تقع از آنكه بيفتد
علي الارض الا باذنه بر زمين مگر بمشيت و خواست او كه در آن زمان الا حفظ آن از آن نوع نمايد و بر زمين افتد و اين در روز قيامت باشد
واضح آنست كه آسمان بالذات نگه دارنده خود نيست بتقدير الا باذنه وليكن حق تعالي بمحض قدرت كامله خود آنرا نگه داشته از سقوط و روز
قيامت كه اراده افتادن داشته باشد البته بيفتد ان الله بالناس بدرستي كه خداي بمردمان لرءوف رحيم هر آينه مهربانست
و بخشاينده كه اسباب استدلال بر وحدانيت و قدرت باهره خود بر ايشان مينمايد و ابواب منافع بر روي مقاصد ايشان ميگشايد
و انواع مضار ايشان دفع مينمايد وهو الذي و اوست آنكه احياكم زنده كرد شما را پس از آنكه نطفه بوديد كه قسم
جماد است ثم يميتكم پس ميراند شما را چون اجل در رسد ثم يحييكم پس زنده گرداند در روز قيامت شما را براي جزاء
كردار ان الانسان لكفور بدرستي كه آدمي ناسپاس است كه با وجود چندين نعمت كه او سبحانه بانسان عطا فرموده پرستش
غير او ميكند و منعم حقيقي خود را از ياد ميگذارد و منكر بعث ميشود لكل امة مر هر گروهي از اهل ملت ماضيه و حاضره
جعلنا منسكا معين و مقرر گردانيديم ديني و شريعتي كه بامر ما هم ناسكوه ايشان بدو گرونده‌اند و عمل نمايند كه
بآن بر وجه الفت و رغبت و اصل منسك جائيست كه مردم الفت گرفته باشند بان براي عبادت يا امري از امور خير و شر و …
بعضي منسك عبادت است يعني براي هر امتي تعيين كرده ايم كه نگهدارنده آنند و بجاي آرنده كه آن مراسم آن فلا ينازعنك پس بايد
كه نزاع نكنند ارباب اديان با تو في الامر در كار دين يعني التفات مكن بقول ايشان و ايشان را تمكين مده از آنكه با تو منازعه
كنند كه موردي بمنازعت شود چه مناظره نفع ندهد مگر بطالب حق و ايشان اهل عناد و لجاج مراد كفار خزاعه بودند كه جهال
آن قوم بودند و بهيچ وجه طريق حق را نميدانستند و جز آن كيش خود نداشتند و در نهايت عناد و جحود بودند وادع
و بخوان مردمان را الي ربك بتوحيد و عبادت آفريدگار خود لعلي بدرستي كه تو هدي مستقيم هر آينه
بر راه راستي كه موصلست بحق يعني چون شريعت تو ناسخ جميع شرايعست همه را بشريعت خود دعوت كن كه منهج مستقيم است
و هادي مردمان بجنت نعيم وان جادلوك و اگر جدال كنند با تو و خصومت ورزند از روي عناد و لجاج و نزاع و ممتنع نشود

با تو جدال کنند بعد از آنکه حق ظاهر شده و حجت بر ایشان لازم گشته فَقُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ پس بگو که خدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عناد
و جدال باطل و بران شما را جزا خواهد داد و زاد المسیر آورده که این آیه بآیة السیف منسوخ است اللّٰهُ يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ
میان شما ای مومنان و کافران يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ بآنچه هستید دران تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید
از امور دین و آن حکم خدای تعالی نه از روی مرتبه باشد که مومنان را بدرجات ثواب برد و کافران را در درکات عقاب افکند همچنانکه
در دنیا حکم کرده میان حق و باطل و اشیاء را جدا نموده از یکدیگر بدلایل واضحه حق تعالی درین آیه طریق ادب را با اهل ایمان آموخته که اگر کسی از منکران
حق با ایشان جدال کنند از استماع حجج بینه نکنند بجهت عناد و لجاج ایشان با او منازعت بیهوده نکنند حواله او را با حکم خدا کنند و باو کذا
کنند تا به قیامت اظهار کند که محق و مبطل از ما و شما کیست پس بجهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم میفرماید که أَلَمْ تَعْلَمْ
آیا ندیده شما یعنی البته دانسته ای أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ که خدای تعالی میداند مَا فِي السَّمَاءِ آنچه در آسمانهاست از عجایب علویه وَالْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که همه اینها پیش از زمین نوشته شده است
فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ که نوشته است پیش از آنکه حادث شود و هرگاه که ما عالم باشیم بهمه اشیا حافظ آن نهاده و نشان هر کتابی
زرینی است پس غمگین و اندوهناک مشو از قول و فعل ایشان که ما عالم بان و حفظ آن نموده بان جزا خواهیم داد إِنَّ ذٰلِكَ بدرستی
که علم بهمه اشیا عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ برخدای آسانست چه علم او که کفار دانند مقتضای ذات او سبحانه متعلق است بهمه
معلومات علی السویه یا بدرستی که حکم کردن میان مومنان و کافران در روز قیامت برخدای آسانست وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
و می پرستند کفار مکه بجز از خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ الخ بوا که نفرستاده حق بپرستش آن بِهِ عِلْمٌ حجتی و برهانی که دلالت
بر جواز عبادت آن وَمَا لِلظَّالِمِينَ الخ و کرنیست و ایشان را لِلظَّالِمِينَ باعتقاد انسی یعنی نه علم ضروری دارند و نه علم استدلال
عقلی و نقلی بر پرستیدن الخ که از محض جهل و تقلید می پرستند آنرا مِنْ نَصِيرٍ و نیست بر مشرکان را که در گذشته اند از طریق
حق و مرتکب ظلم عظیم شده اند که شرک است مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری که مذهب ایشانرا بثواب برد یا دفع عذاب کند از ایشان بعد از آن
از شدت عناد انکار خبر دهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ چون خوانده میشود بر ایشان عَلَيْهِمْ آیتهای ما که قرآنست بَيِّنَاتٍ
در حالتی که آن آیتها روشن اند و هویدا یعنی دلالت واضحه دارند بر عقاید حقه و احکام الهیه بی تناقض و اختلاف تَعْرِفُ فِي
شناسی ای محمد فِي وُجُوهِ در رویهای آنانکه نگرویدند الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ انکار و ناشناخت یعنی چون خبران بر کافران خوانی
الکراهت و نفرت در رویهای ایشان به بینی از غایت خشم و عناد و لجاج که با حق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک باشند که از فرط
غضب و غیظ بر جهند و حمله کنند بشدت هر چه تمامتر بِالَّذِينَ يَتْلُونَ از آنکه میخوانند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را و
برنجند و هر نوع اذیت و بدی که توانند بایشان رسانند قُلْ بگوی ای محمد ایشانرا أَفَأُنَبِّئُكُمْ آیا خبر میدهم شما را بِشَرٍّ مِنْ
ذٰلِكُمْ بدتر از آنکه میخواهید بخوانند کان قرآن النَّارُ آن آتش دوزخ است که سخت تر و مکروه تر از غیظ و لجه شما وَعَدَهَا
اللّٰهُ وعده داده است آن آتش را خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد موضع بازگشتنی است آتش
خلاصه معنی آنست که ای کافران شما بجهت آنکه مومنان بر شما آیات قرآنی میخوانند بر ایشان خشمناک و غضبناک میشوید که میخواهید
دست بر ایشان بگشایید و انواع ضرر و آزار بایشان رسانید پس حال شما در شدت غضب و غیظ چگونه باشد در وقتی که آتش
دوزخ را ببینید که بمراتب بدتر و سخت تر است از آن و بعد از آن خطاب بایشان کرده میفرماید يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
ضُرِبَ زده شده است مثلی برای عبادت شما بتان را فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید و گوش فرا دارید مر آن

تامل کنید و ملاحظه نمائید که این قصه عجیب است و آن اینست که إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستیکه آنانکه میخوانید ایشان را یعنی بتان و آن سیصد و
شصت بت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده یعنی همه بتان که میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی لَنْ يَخْلُقُوا هرگز نیافرینند
ذُبَابًا مگسی را با وجود حقیری وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ واگر اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن آن وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ و اگر برباید مگس
از ایشان شَيْئًا چیزی را از طیب و عسل و غیر آن که بدانها آلوده باشند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ نتوانند باز ستانند آنرا یعنی باز نتوانند
ستد [illegible] از مگس [illegible] مشرکان بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند
مگسان از روزن در آمده آنرا [illegible] و بعد از چند روز که از طیب و عسل بر بتان نبودی [illegible] میکردند که خدایان ما از آن خورده الله
[illegible] از ضعف و عجز بتان خبر داد که ایشان بر آفریدن قادر نه و نه بر دفع ایذای او از خود و حکم بجهالت ایشان کرد که ایشان را ساختند
[illegible] که قادر است بر جمیع مخلوقات و منفرد بایجاد همه موجودات [illegible] عاجزترین همه اشیا اند و بجهت غایت عجز قادر
[illegible] از ایشان از خود [illegible] ضَعُفَ الطَّالِبُ
یعنی مگس که ربا [illegible] طیب و عسل است وَالْمَطْلُوبُ و ضعیف است طلب کرده شده یعنی بت و در کمال عجز
[illegible] مشرکست [illegible] حقیقت معبود [illegible] از ضعف از دست مگس چه بتان از متم جاد
[illegible] مگس [illegible] مَا قَدَرُوا اللَّهَ تعظیم نکردند خدای را حَقَّ قَدْرِهِ سزای تعظیم اوست یا او را نشناختند چنانچه حق
شناختن او باشد [illegible] وصف او [illegible] لایق او باشد [illegible] استغنا [illegible] عظمت [illegible]
[illegible] مالک بن ضیف و کعب بن اشرف یا جمعی از یهود کفتند
که خدای تعالی عالم را در شش روز [illegible] شنبه [illegible] که حق تعالی این آیت فرستاد که [illegible] تعظیم خدا نکردند چنانکه تعظیم
حق است که رنج و تعب [illegible] و ضعف و تعب [illegible] اهل علم [illegible] حقیقت
[illegible] لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا کسی را در حوالی بارگاه کبریا راه نمیدهد [illegible] هویت و حقیقت خود هیچ
[illegible] لا هو [illegible]
[illegible] چه نسبت
خاک را با عالم پاک [illegible] تفکروا فی الله ولا تتفکروا فی ذات الله دلالتی واضحست بر این [illegible] عقلها عاجز اند [illegible]
[illegible] جلت عظمته وعظم شانه إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَقَوِيٌّ هر آینه تواناست بر خلق همه
اشیا عَزِيزٌ غالبست بر همه چیزها که هیچ [illegible] غالب نتواند شد و خدایان شما ای مشرکان [illegible] ممکنات و مغلوب
و مقهور [illegible] کاینات [illegible] ایشان [illegible] و نام خدا بر ایشان می نهید اللَّهُ يَصْطَفِي
خدای [illegible] مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا [illegible] واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی و برسانند وحی
جبرئیل و میکائیل وَمِنَ النَّاسِ [illegible] پیغمبران [illegible] إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدا شنواست
[illegible] تبلیغ رسالت بَصِيرٌ بیناست [illegible] دعوت [illegible]
رسول خدا [illegible] ملایکه [illegible] مذکور است که
مشرکان [illegible] انکار میکردند [illegible] ابو طالب است [illegible]
[illegible] انکار [illegible] جبرئیل و میکائیل و از آدمیان

چون نوح و ابراهیم و محمد و غیر ایشان یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ میداند آنچه در پیش او میان است از عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ
و آنچه پس ایشان است از کارها که خواهند کرد وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ باز گردانیده میشود همه کارها و کسی که
باین صفات متصف باشد کسی را نرسد که در حکمتها و مصلحتهاء او تدابیر و اختیار رسولان از میان آدمیان و فرشتگان اعتراض
کند و بعد از اثبات وحدانیت خود و نفی شرکت از خود بندگان را بعبادت خود امر میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید
اِرْکَعُوْا وَاسْجُدُوْا رکوع و سجود کنید در نماز گذارید که از اعظم ارکان ایمانست مرویست که در اول اسلام در نماز نه سجود
بود و برخاستن بدین آیه رکوع و سجود داخل شد و از جمله مواضعی که قاری را سنت است سجده کردن نزد تلاوت این آیه
و باتفاق ما آن سجده واجب نیست در حین تلاوت این چه امر است در رکوع و سجود در نماز نه مطلقا وَاعْبُدُوْا رَبَّکُمْ
و بپرستید خدای را در جمیع آنچه بدان متعبد بداد مانند روزه و حج و جهاد وَافْعَلُوا الْخَیْرَ و بکنید نیکوئی را یعنی عملی
که در شرع پسندیده باشد بر افعال سایر چون نوافل طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن چون حق تعالی مومنانرا
بصلوات دعوت کرد که ذکر خاص است و اعظم عبادات و بعد از آن بمطلق عبادات امر فرمود و اگرچه امر بعبادات شامل آن نیز
هست اما بجهة شرافت و مزیت فضیلت نماز را جدا ذکر فرمود و مقدم داشت و بعد از آن بر سبیل عموم ترغیب بندگان کرده
بر سایر خیرات و انکه بجهة آن بندگان تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات مغرور نشوند میفرماید لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ
شاید که شما رستگار شوید و این آیه مذکوره اگرچه امر بجهاد نیز بود اما چونکه جهاد موجب هدم بنیان کفر و شرکست و سبب
اعلای کلمه اسلام که توحیدست و باعث متضمن اظهار اشعار ایمان از بجهة آن بذکر مستانف کرده از آن همچنانکه نماز را ذکر
موده وَجَاهِدُوْا و جهاد کنید با دشمنان خدای اگرچه پیران و پدران شما باشند فِی اللّٰهِ در راه خدا و محض فرمان بردار او
وَحَقَّ جِهَادِهٖ چنانچه سزاوار جهاد او باشید یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا و امتثال امر او و اصلا اورا
بغرض دیگر آلوده نسازید و کمال جد و جهد در آن مرعی دارید و اکثر مفسران حمل جهاد کرده اند درین مقام بر جمیع طاعات
و حق جهاد یعنی نیت صادق و خالص در جمیع عبادات جد و جهد نمودند و مبادرت کرده اند در اقسام طاعت و از عبدالله مبارک
مرویست که مراد جهاد است با نفس اماره که دشمن باطن است همچنانکه کفار که دشمنان ظاهرند چنانچه حضرت رسول صلعم بعد
از جنگ تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفار بسوی
جهاد اکبر که مجاهده است با نفس و قشیری گفته که حق جهاد آنست که ملاحظه بچشم ندیدن از مجاهده [illegible]
[illegible] بود هُوَ اجْتَبٰکُمْ او سبحانه برگزید شما را برای نصرت دین خود پس بر جهاد اصغر و اکبر ثابت
قدم باشید وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ و نساخت و مقرر نکرد برای شما در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین را بر
شما تنگ نکرد و بتکلیف ما لا یطاق امر نفرمود شما را در آن بلکه بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون دفع تکلیف جهاد در
حالت مرض و رخصت افطار روزه و قصر نماز در سفر و جواز تیمم در وقت نیافتن آب و خوردن میته در خوف تلف نفس در
نیافتن طعام حلال و غیر آن و مثل اینست آیه یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر از ابن عباس معنی این آیه پرسیدند
فرمود مراد آنست که خدای تعالی دین اسلام برای امت مرحومه سهل و آسان کرده اند و ایشانرا از گناه خلاصی داد بکفارات بخلاف
بنی اسرائیل که کفارات ایشان دفع گناهان ایشان نمیکرد و شدائد تکلیف ایشان بمراتب زیادت از این امت بوده پس حق تعالی
دین اسلام ملکی همچنانکه برامت موسی تنگ کرد وسیع فرمود مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرَاهِیْمَ [illegible] واسع کرده اید کیش پدر شما ابراهیم

[illegible] تکرون در آن [illegible] که [illegible] است که بجوی [illegible] کنید و لازم خود کیرید ملت پدر خود را که ابراهیم
است [illegible] ابراهیم را پدر ایشان خواند و [illegible] پدر [illegible] است در حکم پدر امت حکم پدر دارد و [illegible] نسبت با
امت [illegible] که [illegible] سبب حیات ابدی ایشان است [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] مستعمل [illegible] و ملت ابراهیم احکام
[illegible] است [illegible] چه [illegible] جمع [illegible] ان [illegible] که [illegible] مان بان شریعت
[illegible] موافقت [illegible] هُوَ سَمَّاكُمُ خدای نام نهاده شمارا مسلمان مِن قَبلُ پیش از قرآن در کتب
[illegible] وَفِي هَٰذَا و در قرآن [illegible] ابراهیم [illegible] مسلمانان نام نهاده [illegible] که ابراهیم
[illegible] لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد
[illegible] شَهِيدًا عَلَيكُم [illegible] متابعت [illegible] ابراهیم [illegible] تبلیغ کواهی دهد بر شما بانکه احکام
[illegible] اسلام [illegible] عصیان [illegible] وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و تا باشید شما کواهان
[illegible] ایمان [illegible] و طاعت شما کواهی [illegible] پس کواهی دهد بر وجه علانیت
[illegible] ایمان [illegible] مستوجب [illegible] شما المسلمین [illegible]
[illegible] فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ [illegible] تعظیم [illegible] سپاس [illegible]
[illegible] وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای [illegible] انواع طاعات [illegible]
[illegible] خدای شما [illegible] فضل و کرامت وَاعتَصِمُوا بِاللَّهِ [illegible] بفضل خدای [illegible] اعتماد
[illegible] جمیع حالات [illegible] بکتاب [illegible]
[illegible] استقامت [illegible] هُوَ مَولَاكُم اوست یار [illegible] کار [illegible] جمیع [illegible]
فَنِعمَ المَولَىٰ [illegible] وَنِعمَ النَّصِيرُ [illegible]
[illegible] عصیان [illegible] محتاجان [illegible]
[illegible] ولایت و حکومت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] کاری [illegible] توانند [illegible]
[illegible] سورة المؤمنین [illegible] نقل کرده که هر که سورة المؤمنین
[illegible] بشارت [illegible] روح [illegible] ملک الموت بقبض روح او [illegible]
[illegible] روشن [illegible] تمام روح [illegible] مفارقت نماید و [illegible]
[illegible] ابو عبد الله [illegible] که هر که سورة المؤمنین بخواند [illegible] ختم [illegible] سعادت مقرون دارد و هر که [illegible]
[illegible] ملاومت [illegible] فردوس [illegible] باشد و [illegible] حضرت رسالت [illegible] که ده ایه [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] این سوره [illegible] تا ده ایت را تمام کرد [illegible] حضرت منقول است که این سوره
[illegible] این سوره [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] این سوره [illegible] محمد [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند و [illegible]

دینی و اخروی رسیده‌اند کی ایشان گرویدگان بخدا و رسول‌اند الَّذِينَ هُمْ آنانند که ایشان فِي صَلَاتِهِمْ در نماز خود ترسکارند و بر حالت خود خاشعانند
از خدای و متذلل و متواضع در آن و چشم بر موضع سجده‌گاه و بدل بر درگاه مناجات حاضر شدگان آورده‌اند که پیغمبر صلعم در
ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجود گماشت و بهیچ جهه دیگر نظر نینداخت و
در باب گفته‌اند که حالت قیام دیده بر سجده‌گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در مسجد معظم نگریستن بجهه نظر و این عبادتست
و گفته‌اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست وی کیست و بر چپ او کیست و در بحر الحقائق مذکور است که خشوع در نماز آنست که سر
پیش افکند و دیده از التفات چپ و راست منع کند و قرائت او از حضور قلب بود و باندیشه آنکه خواطر و هواجس را منع کند و تمام
سوی بالکلیه توجه نماید بحق و در بحر شهود مستغرق گشته از شعار آثار ظاهر احوال و جلال بکناره و محققی گفته که در نماز او
از خود بیخبر باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت چنانچه در احوال حضرت مرتضی آمده که پیکان تیری که در بدن
اطهر مبارک امیر المؤمنین ع نشسته و از غایت وجع نتوانستند که از بدن بیرون آرند و حضرت رسالت
پناهی فرمودند وقتی که او در نماز باشد پیکان از بدن او بکشید چه در آن حال توجه او بحضرت عزت بر وجهیست که خود
فراموش میکند پس در آن حال که بنماز مشغول شد جراح را آوردند و پیکان از بدن اطهر او بیرون آوردند و خون بسیار
بر سجاده آن حضرت ریخته شد و چون از نماز فارغ شد و آن خون را مشاهده فرمود پرسید که این چیست گفتند در حینی که
پیکان از بدن اطهر تو بیرون آوردیم این خون آمد حضرت امیر فرمود که بخدای که جان علی در قبضه اقتدار اوست که
در نیافتم و واقف نشدم که در چه وقت پیکان را کشیدند و پیکان را بیرون آورده‌اند از رسول ص روایتست که چون بنده در نماز
بایستد خدای تعالی بنظر رحمت در وی نگرد و چون بجای دیگر نظر کند حق تعالی گوید که ای بنده من بسوی تو مینگرم تو بکه مینگری بسوی
بهتر کی از من بهتر نیست عطا کننده و خشوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح خود بازی نکند و خود را بان نکشد و بروی
دره نکند و انگشتان باز نشکند و در خبر آمده که رسول خدا ص مردی را دید که نماز میگذارد و دست بمحاسن خود فرو میبرد
فرمود اگر دل این مرد خاشع بودی اعضاء وی نیز باخشوع بودی ابوذر غفاری رحمه الله ع از پیغمبر خدا ص روایت کرده که چون
یکی از شما روی بنماز آورد رحمت خدا روی بوی آورد پس باید که بسنگریزه مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری مردی را دید
که بسنگریزه مسجد بازی میکرد و در تعقیب نماز میگفت بار خدایا حور العین را جفت من کن حسن گفت بد خواستگاری
میکنی از خدا طلب الحور میکنی و بدست بازی میکنی و اسطی گفته که خشوع در نماز خالص و بی‌التفات گردانیدن نماز است برای
حق بی‌ملاحظه طمع ثواب و خوف عقاب چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله ع فرموده که پرستش ترا نه بجهه ترس از آتش دوزخ
و طمع ثواب میکنم بلکه ترا اهل عبادت و پرستش یافتیم و بجهه آن پرستش تو کردیم و نیز در صفت ایشان میفرماید
وَالَّذِينَ هُمْ و مومنان آنانند که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از هر بیهوده و بیفایده است که گفتار کرد ان
مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند و روی گردانندگانند از ابن عباس و نزد حسن مراد بلغو جمیع معاصیست و این در تحت
قول ابن عباس داخلست و از ابو عبد الله ع منقولست که اعراض از لغو آنست که شخصی از روی باطل بتو نسبت دهد
و چیزی که در تو نباشد بتو بندد و خالصاً لله و قربة الی الله التفات نکنی و از آن اعراض نمائی و بعضی گفته که هر چه برای خدا
نیست حشوست و آنچه از خدا باز دارد سهوست و آنچه بنده را از آن حظی باشد لهوست و آنچه از خدا نبود لغوست
و حقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کاری نیاید و فایده بر آن مترتب نشود از اقوال و افعال چنانچه در اول مذکور شد

وَالَّذِينَ هُمْ و دیگر مومنان آنانند که ایشان لِلزَّكَوٰةِ مر دادن زکوة واجبی از اموال خود فَاعِلُونَ
کنندگانند یعنی ادا نمایندگان دیگر مومنانند و گویند مراد بزکوة اعم از آنست که زکوة مال باشد یا فطره یا تصدقات مندوبه امام
عباس تفسیر آن بزکوة واجبه مالیه کرده وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگان
اند یعنی ضبط نمایندگان و منع کنندگان آنرا از مباشرت و مواقعه إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان منکوحه خود أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
یا بر آنکه مالک شده است ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزکان فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان اقدام نمایند کانند بر زوجات
و کنیزان خود غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده نشدند بسبب ذات مگر بجهة امر عرضی که آن حیض است و نفاس و روزه و احرام و امثال آن
و غیر آن از امور یعنی موانع شرعیه فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که جوید برای مباشرت وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر زنان و کنیزان خود فَأُولَٰئِكَ
پس این گروه جویندگان هُمُ الْعَادُونَ ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام و استمنا بید و اتیان بهایم نیز ازین گروه اند
لِأَمَانَاتِهِمْ وآنانکه ایشان وَعَهْدِهِمْ مر امانتهاء خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع و
شهادات از خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت و امثال آن رَاعُونَ و مر عهد خود را با خلق یا با حق بسته اند
از نذور و عهود وَالَّذِينَ هُمْ رعایت کنندگانند یعنی نگهداشت آن میکنند و شبههٔ نیست در وجوب وفا نمودن بان بجمیع
ضروب و امانات و عهود عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ وآنانکه ایشان بر نمازهای خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بدان
مداومت نموده بشرایط و ادای ارکان آن در اوقات ادا میکنند و محافظت غیر خشوع است پس موجب تکرار نباشد
أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان که جامع شش صفت اند هُمُ الْوَارِثُونَ ایشان اند میراث برندگان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث بر ایشان
اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در بیان آنچه میراث برند میفرماید که الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روی استحقاق میراث برند
فردوس را که بلندترین جایهاست بهشت است هم و استحقاق وارث بمیراث بجهة نسب و گویند مراد آنست که ایشان منازل
اهل دوزخ را در جنت بمیراث گیرند چنانکه در حدیث نبوی آمده که هیچکس از شما نباشد که او را دو منزل باشد یکی در بهشت
و یکی در دوزخ پس اگر بمیرد به دوزخ در آید بجهة عصیان اهل بهشت منزل او را بمیراث گیرند و در روضه جنان و در زاد
المسیر آورده اند که بهشت را بنظر کفار در آورند و مقامهای ایشان را که اگر ایمان آوردندی نامزد ایشان شدی نمایند و در منازل هم
ایشان از باهل بهشت دهند تا حسرت ایشان زیاده گردد هُمْ وایشان که وارثان فردوس اند فِيهَا خَالِدُونَ در آن
جاوید مانندگانند که هرگز از آن موضع با کرامت بیرون نیایند و در روایت آمده که حق تع فردوس را بنا کرد از خشت طلا و خشت
نقره و خلال آن خشتها بجای گل مشک اذفر نهاده و فواکه لذیذ و ریاحین طیبه را در اعراس فرمود چون بیان نعمت جنت نموده
بر اهل ایمان بنه ایشان نمود بر نعمت دینویه بر ایشان و فرمود وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که آفریدیم آدم را مِنْ سُلَالَةٍ
از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از گل مراد آدم است که ابو البشر است و یا مراد اسم جنس است زیرا که هم
آدمیان مخلوق شده اند از سلالهٔ که نطفه شده اند چه نطفه از نباتات حاصل شده اند بواسطه چون لحوم حیوانات و گویند
مراد بطین آدم است زیرا که وی از آن مخلوق و سلاله نطفه او یعنی بیافریدیم آدمیان از منی که بیرون آمده و آنکه که آدم است
ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه یعنی ذریت او را از آب منی و پاک گردانیدیم سلاله را بنطفه بنا بر تفسیر ثانی
فِي قَرَارٍ مَكِينٍ نطفه قرار گرفته در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ است از ضعف ما سکه حاصل که میفرماید که ما نطفه را در رحم
جای دادیم تا چهل روز ... پس آنکه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس گردانیدیم آن نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته چهل

روز دیگر خلقنا العلقة پس گردانیدیم آن خون بسته را مضغة پاره از گوشتی که یکبار بخایند تا چهل روز دیگر فخلقنا
المضغة پس ساختیم آن گوشت پاره را عظاما استخوان تا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از چهل فکسونا العظام پس پوشانیدیم
آن استخوان را لحما گوشتی یعنی گوشتی بر آن استخوان رویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب بر آن ثم انشاناه پس
بیافریدیم او را خلقا آخر آفرینش دیگر در شکم مادر یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود یا مور فی انسان بود
دانش کرامت کردیم و یا بعد از خروج نکم از مادر دندان و موی دادیم و ان مقام شیرخوارگی بنده ضرب و نمودیم بعد های گوناگون
و بر اشجوانی و دو موی و پیری رسانیدیم و شرح ایجاد آدمی از ابتدای نطفه تا نفخ روح و تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است و
بدانکه مخلوقات بر سه قسم اند یا همه روحانی محض اند و یا جسمانی و روحانی آن آنانی که روحانی محض اند ملایکه اند که محض نور اند و بیزار
صفات شهوت و غضب و مطبوعات از صفاتی که لازم جسمیه اند و آنانکه جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن و قسم سیم که مرکب آن
جسمانی محض اند و روحانیت و اگر روحانیه غالبست بر جسمانیه جنیان اند و بعکس آدمیان اند حاصل که حقتعالی آدمی را از هفت مرتبه بجای
انسانیت رسانیده اول سلاله دوم نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحم و این شش تعلق بجسد دارد و مرتبه هفتم تعلق
بروح است در آن کما قال الله تع ثم انشانا خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين پس بزرگست و بلند شان و عظمت و قدرت
و حکمت خدای که نیکوترین تقدیر کنندگانست و اندازه نمایندگان چه انسان را از سلاله تا انسان [illegible] نماید و ترکیب دادن
میان روح و تن از عجیب ترین امور غریبه و غریب ترین اشیای عجیبه است و مقرر است که روح نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی
و روح لطیفست و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد غریب محالات است پس این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرت
و جلال عظمت صانع و لهذا حقتعالی بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم و سموات و ارضین ذات اقدس خود را
این نوع ثنا و ستایش نفرموده بعد از پیدایش انسان ذکر کرده و این کلام تفضیل و تکریم انسان بر غیر او مشتمل میباشد کرده اند
اند که عبدالله بن ابی السرح کاتب وحی بود چون این آیت حضرت او را گفت بنویس چون ثم انشاناه خلقا آخر رسید تعجب بر زبانش
جاری گشت که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود که این را بنویس که جبرئیل از ملک جلیل اینرا آورده عبدالله با خود گفت اگر
محمد پیغمبر است و قرآن بر وی وحی میکنند من نیز پیغمبرم که آیات قرآنی در دل من القا میکنند پس مرتد شد و از مدینه بمکه رفت و بکفار ملحق
شد و این آیه درباره او فرود آمد و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال اوحی الی و لم یوح الیه شیئ و بنا بر صحت این روایت القدر از کلام
معجزه و ممتنع نیست که موافق گفتار بکی از ما باشد لیکن ابن ابهم بن عبدالله مشتبه شد و یا بجهت فرط اتفاق او بر خود مشتبه ساخت
و مرویست که وی روز فتح مکه باز باسلام رجوع کرد و او از اهل ایمان شد و آیات مذکوره از آیات احکام که گفته اند چنانکه در العرفان
تصریح بیان شده و تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است بیت گر تو خواهی کز این بری بوئی رو تماشای آن گلستان
کن از حضرت رسالت منقولست که نطفه که در رحم در آمد حقتعالی او را تا چهل روز بحالت نطفه میگذارد و بعد از آن علقه میگرداند
و تا چهل روز بر آن وضع میباشد و پس او را مضغه میسازد تا چهل روز و بعد از آن فرشته را میفرستد تا نفخ روح میکند در آن و
پس میفرماید تا می نویسد و روزی او را و مدت عمر او را و کرده او را و شقاوت یا سعادت او را و این حدیث مشعر است بر آنکه کمال اعضا
و تمامیت آن رومیده شدن روح در آن و دلوج روح در آن بعد از مضی صد و بیست ثم انکم پس بدرستی شما بعد ذلك بعد از ورود
هیئت اعضا و زنده و ولوج روح لمیتون هر آینه مردگانید که انند نزد انقضای اجل پس البته مآل حال شما بدان خواهد کشید و بلا شبهه
ساعتی فنا بدست ساقی اجل خواهد چشید ثم انکم پس بدرستی که شما یوم القیمة در روز رستخیز تبعثون بر انگیخته خواهید شد

فوقکم

ای محاسبه و مجازات و نیز بیان مقادیر نعمتهای خود بر بندگان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا بتحقیق که آفریدیم بر زبر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان
برطبق یکدیگر که بر یکدیگر طبقه بطبقه بالای یکدیگرند و جای گشتن ملکها یا راههای فرشتگانست و محل امور و سیر ملایکه با آنکه طرائق کواکب است و مراد
با اعتبار آنکه هر طبقه مطابق طبقه دیگر است یا آنکه ما بین افلاک راههای دورانست و مسافت دراز بی‌شمار است که ما بین آسمانی تا آسمانی پانصد
سال راهست و بعضی گفته‌اند و مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نبودیم ما از این مخلوق که آسمانهاست غَافِلِينَ بیخبر که او را
مهمل بگذاریم بلکه از زوال نگاه میداریم و تدبیرات میکنیم تا بوقتی که حکمت ما تعلق گیرد بزوال آن و یا معنی اینست که ما از همه
بندگان خود غافل نیستیم و بر همه خیر و شر و کفر و ذنوب و شکر و کفران ایشان مطلعیم و همه را بر وفق آن جزا خواهیم داد و یا مراد جمیع
مخلوق است یعنی ما از این که او را تدبیر هیچ چیز از مصلحات و عطایای غافل نیستیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
از آسمان یعنی آب باران بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ پس ساکن گردانیدیم آن آب را یعنی
مستقر ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین تا بتدریج از چشمه و کاریز بیرون آید و از بعضی علوم مستفاد میشود که جمیع آبهای زمین از عیون
و انهار نشئت از آسمانست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر فرمود که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمه‌های بهشت
بر بال جبرئیل نهاده فرود آورد از آسمان بزمین و ستاد یکی سیحون که نهر هنداست و دوم جیحون که نهر بلخ است سیم فرات چهارم دجله و آن
مرد و طرف ... نیل که از [illegible] است و آنها را ودیعت بکوهها داده بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند از پنج نهر است که
... وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ و بدرستی که ما بر بردن آب و زایل ساختن آن ببالا بردن و یا بر زمین
فرو بردن بر وجهی که متعذر باشد استنباط آن لَقَادِرُونَ توانا ایم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس بر بقای آن شکر گذاری کنید تا
... و بگذاریم و در اخبار است که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل بر زمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم ع
و تابوت سکینه و پنج نهر که مذکور شدند باسمان برد و بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و نیکوئی نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ
برای شما بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرماستان وَأَعْنَابٍ و از تاکستان و چون نخل و عنب در زمین حجاز ... بیشتر
تخصیص بآن دو نمود بعد از آن ... لَكُمْ فِيهَا شما راست در بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوه‌های بسیار است و غیر آن — فواکه
... وَمِنْهَا و از آن بوستانها یعنی از ثمرهای آن تَأْكُلُونَ میخورید ... خورما وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و بیافریدیم
برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون می‌آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوهستان که کوه موسی است میان مصر و ایله و بر آن مناجات
موسی ... که این کوه در فلسطین است و از طور سینین میگویند واضح آنست که سینا اسم مکانیست که این کوه در آن
واقع است ... جهت آنست که اول کوهی که زیتون در آن روییده شد و بعد از طوفان در حق که زمین بوست
... تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید این درخت بالدهن در حالتی که بار روغن است وَصِبْغٍ و نان خورش لِلْآكِلِينَ
مر خورندگان ... که جامع دهنیه و صبغیه است و هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نان خورش
کنند ... روایت که روغن زیت مرخوبی با برکت است بان نان خورش سازید و بخود مالید ... در وصف برکت
آن ... مبارکة زیتونة پس در بیان نعمت دیگر میفرماید وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ
در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند لَعِبْرَةً عبرتی که بدان اعتبار کنید بان بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید و از جمله
... نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست
در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ منفعتهای بسیار ... شما ...

ازها منتفع شوند و غیر آن وَمِنْهَا و از ایشان یعنی از گوشت و چربی انها میخورید و از سبب معیشت خود میسازید وَعَلَيْهَا و بر آنها

یعنی بر بعضی از انها که شتر و گاو است واکثر بر آنکه مراد شتر است یعنی بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ بر داشته

میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند پس بر این نعمتها شکر منعم بجا آرید تا آن بر شما علی الدوام بماند و موجب

مزید آن گردد و به پرستش غیر آن مشغول مشوید که سبب زوال نعمت گردد و باعث عذاب استیصال چنانکه بر امم ماضیه واقع شد کما قال

الله تعالی وَلَقَدْ و بتحقیق که فرستادیم قبل از تو نُوحًا نوح را بسوی قوم وی یَا قَوْمِ پس گفت از روی دعوت اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم من بپرستید

خدای را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد أَفَلَا بجز او تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب وی که غالب

و دانا است بر شما یعنی البته از وی بترسید تا بجهت کفر و کفران شما نعمت را از شما زایل نگرداند و بعذاب مستاصل سازد فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ

پس گفتند گروهی از اشراف بزرگان که نگرویدند مِنْ قَوْمِهِ از قوم وی یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بعد از دعوت نوح عم مایل دیدند

گفتند مَا هَٰذَا نیست اینکه میخواند بتوحید خدا یعنی نوح إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و راه رفتن و غیر آن

يُرِيدُ میخواهد که از روی جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر شما گردد و شما را محکوم خود سازد بجهت این دعوت چنین میکند و اگر نه چگونه

پیغمبر خدا از جنس بشر باشد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا که رسول فرستد بر بنی آدم لَأَنْزَلَ هر آینه فرو فرستادی ملائکه را مَا سَمِعْنَا

نشنیدیم این را که آدمی رسول خدا تواند بود بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران گذشته بود تا ایام پدران خود نشنیدیم که نوح

پیغمبر خداست و یا میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود که از اولاد آدم پیغمبری بوده و یا عبادت خدای باید کرد إِنْ هُوَ

إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ نیست نوح مگر مردی با او نوعی از دیوانگی هست چه اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت الله ندارد

یا آنکه این کلمات که نفی الصانع است از و صادر نشدی فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید و چشم دل بدو بدارید حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر

کنید تا آنکه بمیرد و از وی برهیم و یا از جنونش بهوش آید و ترک این سخنان کند بکار خود رود و چون نوح عم از ایمان ایشان

نا امید شد بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من انْصُرْنِي یاری ده مرا و انتقام من از ایشان بکش تا هلاک ایشان بِمَا كَذَّبُونِ

بسبب آنچه تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح عم أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ که بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاهداشت ما یعنی با محافظت

و حکم تا خطا نکنی در ساختن یا معدی از آنرو پناه بسازد مانند کسانی که بچشمهای خود حفظ چیزی نمایند وَوَحْيِنَا و بامر

ما در تعلیم ما یعنی ترا می نمائیم که چگونه بسازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن یا نزول عذاب بر ایشان

وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی در وقتی که زنان نان بپزند از میان تنور آب برآید مرویست که وحی بنوح آمد که کشتی را بطول

سینه مرغ بساز و چون بدان توجه تمام بکرد بوی خطاب رسید که چون آب از تنور بر جوشد در کشتی بنشین و کسان خود را

همراه بر نوح بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا آنکه روزی زن او نان می پخت و تنور پر آتش بود ما بآن آب بجوشید وی

بیامد و شوهر را این خبر داد نوح اتباع خود را جمع کرده همه در کشتی نشستند و موضع در مسجد کوفه بود از جانب راست

باب کنده نوح کشتی را در وسط مسجد ساخته بود و یا مرده که در ولایت شام و در هند و بر هر تقدیر میفرماید که چون آب در تنور

بر جوشید فَاسْلُكْ پس در آور در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف حیوانات اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده و در روایت

آمده که نوح علیه السلام بکشتی در نیاورد مگر آنها که میزایند و بیضه مینهند وَأَهْلَكَ و دیگر در کشتی داخل ساز کسان خود را

از اهل بیت و مومنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آن کسی که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وی گفتار عذاب از ما بجهة کفر و عناد یعنی زن

نوح بود که با وجود آنکه مشاهده معجزات ظاهر میکرد از نوح و بوی نمیگروید وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من بدعا کردن

فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک و کفر إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان غرق شدگان اند بلا شک بجهت
طغیان و عصیان فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ پس چون وقت ظهور عذاب شده باشد و بر وجه استوا نشسته باشی وَمَنْ مَعَكَ و هر که با تست عَلَى الْفُلْكِ
بر کشتی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگو که همه سپاس و ستایش مر خدایراست الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از جفای گروه ستمکار یعنی
مشرکان وَقُلْ و بگو ای نوح در وقت کشتی نشستن رَبِّ أَنْزِلْنِي ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا منزلی با برکت در کشتی یا در
زمین پس از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت و نجات مومنان باشد و کلبی گفته که فرود آر مرا بمنزلی که اشجار و میاه با برکت باشد مقاتل
بر آنست که معنی برکت در کثرت ذریت یعنی فرزندان بسیار از ایشان در وجود آید و حفص مُنْزَلًا بضم میم و فتح زا خوانده یعنی فرود
آوردنی مبارک وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک چه قادری که خود را از آفات و بلیات و حوادث و مهمات
منزل نگاه داری و کفایت جمیع مایحتاج او کنی و مبرا از نقص و عجز و اشهر آنست که نوح در وقت دخول و خروج این دعا فرموده و
سلمی از ابن عطا نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در ورود آن هواجس نفسانی و وساوس ایمن باشند و آثار قرب آن محال قدس
مبین نازل جهه هرجا که پرتو انوار جمال بیشتر باشد برکت آن منزل از همه مومنان فزونتر بود و از حسن مرویست که در سفینه با نوح
بیش از هفت کس از اهل ایمان نبودند و نزد بعضی دیگر هشتاد کس بودند و باقی در امواج طوفان غوطه خورده بآتش دوزخ پیوستند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصه نوح و انجاء با اهل او و غرق لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست مر اهل عبرت را که تا با دیده تامل و تفکر کشتی
نجات از امواج هلاکت بساحل هدایت رسانند وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم لَمُبْتَلِينَ هرآینه رسانندگان بلاء عظیم
و عذاب الیم بقوم نوح یا امتحان کنندگان بندگان خود بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان بر اهل عالم ظاهر گردد و یا امتحان نماید
کنندگان قوم نوح بودیم بارسال نوح و وعظ و تذکیر او تا معلوم شود که کدام تابع میشود و کدام پیروی او نماید ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس پیدا کردیم
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح قَرْنًا آخَرِينَ گروه دیگر یعنی قوم عاد یا ثمود فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ پس فرستادیم در میان ایشان
رَسُولًا مِنْهُمْ پیغمبری از انواع ایشان که هود بود یا صالح و گفتیم مر آن قوم را بزبان آن رسول أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدایرا مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ
نیست مر شما را هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر او أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پس نمی‌ترسید یعنی از عقوبت او بپرهیزید
و عبادت غیر او میکنید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروه اشراف مِنْ قَوْمِهِ از گروه آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر گردیدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ
و دروغ می‌شمردند برسیدن قیامت یعنی بعث و حشر و ثواب و عقاب ایمان نیاوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمت بسیار دادیم ایشانرا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی کشتند کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و نعمت بودند بعضی دیگران قول باطل
مَا هَٰذَا نیست این رسول که شما را دعوت بخدا میکند و منع از دیگر مینماید إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال
بشریت يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ میخورد از آنچه میخورید وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ و می‌آشامد از آنچه شما می‌آشامید یعنی بغذا محتاج است همچو شما
اگر پیغمبر بودی بایستی که صفات ملایکه داشتی نخوردی و نیاشامیدی وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا و اگر فرمان برید آدمیرا مانند شما
شلک
إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که شما آنهنگام که تابع او شوید و منقاد او گردید لَخَاسِرُونَ هرآینه زیانکاران باشید
چه خود را ذلیل و خوار ساخته باشید مثل خودی شوید هرآینه پس از روی انکار با ایشان گفتند أَيَعِدُكُمْ آیا وعده میدهد
شما را أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ آنکه شما بمیرید و در زمین پوسیده گردید وَكُنْتُمْ تُرَابًا و باشید خاک وَعِظَامًا و استخوان مجرد از
گوشت و پوست أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ بدرستی که شما بیرون آورده شده باشید از گورها یعنی زنده خواهید شد هَيْهَاتَ
هَيْهَاتَ دور است و دور لِمَا تُوعَدُونَ مر آنچه را که وعده داده میشود ... که این صورت نه بندد و بفعل

نباشد اِنْ هِيَ نیست زندگی اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست مگر همین زندگی دنیا نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم
و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و دیگری میزاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نیستیم ما برانگیخته شدگان یعنی زنده شدگان بعد از مرگ
اِنْ هُوَ نیست هود یا صالح اِلَّا رَجُلٌ مگر مردی اِفْتَرَى که افترا کرد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدا دروغ را در این قول که خدا مرا بشما فرستاده
و بعد از مرگ زنده خواهد ساخت وَمَا نَحْنُ لَهُ و نیستیم ما مر این مرد را بِمُؤْمِنِينَ گرویدگان با خبر و خبر میدهد و دعوی میکند قَالَ
گفت هود یا صالح بعد از نشنودن این قول و نا امید از ایمان قوم رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را
بعذاب و عقاب مغلوب گردانیدن بِمَا كَذَّبُونِ و بسبب آنچه تکذیب کرده‌اند مرا و بدروغ داشته‌اند مرا قَالَ گفت خدای عَمَّا قَلِيلٍ
از پس اندک زمانی لَيُصْبِحُنَّ هر اینه گردند کافران و گویندگان نَادِمِينَ پشیمان از تکذیب قول خود هنگامی که عذاب را معاینه ببینند
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را بانگ عظیم جبرئیل که دلهای ایشان بسبب آن بشکافت و یا مراد بصیحه هر عذابیست
که سبب استیصال باشد و بر هر تقدیر فرا گرفت ایشان را عقوبت سخت و عذاب شدید بِالْحَقِّ بوجهی ثابت که هیچ دافعی
نبود مر آنها را از جانب خدا فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً پس گردانیدیم ایشان را خاشاک آب آورده یعنی دمار از ایشان بر آوردیم و همه را
هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و هیزم که سیل آنرا باطراف افکند و سیاه و پوسیده و ریزه ریزه و کهنه گردد
فَبُعْدًا پس دوریست از رحمت لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس آفریدیم مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا از پس ایشان
آخَرِينَ قرنهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ از گروهی أَجَلَهَا بر وقتی که عذاب بر
ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نمانند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاک ایشان در آن وقت معین و مقرر شده
بود هیچ وجه سمت تقدم و تاخر نه پذیرفت و هیچکس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاک نگشت بلکه در همان وقت معذب گشته
و گویند مراد از این اجل وقتیست که مرگ هر کس در آن وقت مقرر شده یعنی هیچکس از امم قبل از اجل معین خود نمیرد بلکه در همان
وقت مقرر سمت فوت و موت پذیرد ثُمَّ أَرْسَلْنَا پس فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را تَتْرَا در حالتی که متواتر
بودند و پی در پی یعنی یکی بعد از دیگری كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً هرگاه آمد بگروهی رَسُولُهَا پیغمبر آن كَذَّبُوهُ تکذیب کردند او را اکثر
گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر بدروغ پنداشتند و تقلید پدران خود کرده از دولت تصدیق محروم ماندند فَأَتْبَعْنَا
پس از پی در آوردیم بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضی ایشان را ببعضی در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم و لاحقین را مانند اولین
مستاصل گردانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ و ساختیم ایشان را أَحَادِيثَ احادیث سخنان یعنی ایشان را عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب
ایشان را یاد کنند و بدان اعتبار گیرند یا از ایشان غیر حکایتی و افسانه که بافواه گویند باقی نماند فَبُعْدًا پس دوری باد
از رحمت حق لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که منکر وند با نبیا و تصدیق نمیکنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ پس فرستادیم
موسی را علیه السلام و برادر او هارون را بِآيَاتِنَا بمعجزهای نه گانه وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی هویدا و برهان آشکار که الزام کننده
خصم بود یعنی عصا تخصیص آن جهت آنست که اول معجزات موسی بود چند معجزه دیگر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن حبا
درها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ و پاسبانی موسی و افروختن آن مانند شمع و درخت سبز شده و
میوه آوردن و دلو و ریسمان شدن جهت این او را از میان معجزات ممتاز گردانیده حاصل که میفرماید یا موسی و هارون را
با معجزات روشن فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و بزرگان قوم او و ایشان پیغام ما را بایشان رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا
پس سرکشی کردند از قبول ایمان و متابعت موسی و هارون وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ و بودند گروهی

تکبر و گردن کشی و بجهة این خود را از آن لایق تر که تصدیق آن کنند که تابع موسی و هارون شوند و بعبادت ایشان بگروند فقالوا
پس گفتند از روی انکار و استکبار أنؤمن آیا ایمان آوریم یعنی تصدیق نکنیم و نگرویم لبشرین مثلنا مر دو آدمی را که
مانند ما اند در صفات بشریت وقومهما وحال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیل اند لنا عابدون ما را پرستندگان
اند از روی فرمان برداری یعنی خدمتکاران و فرمان برداران ما اند مانند بندگان که ذلیل و خوار نزد خواجگان اند و در بعضی تفاسیر آمده
آمده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یا گوساله القصه قبطیان بجهة فرط تکبر و سوق حمق
موسی و هارون را گرویدند فکذبوهما پس تکذیب ایشان در دعوت نبوت فکانوا پس گشتند بسبب این تکذیب من المهلکین
از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر سلوک ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی را کتاب توریت بعد از هلاک فرعون
و قوم او موسی الکتاب تا بگروند بنی اسرائیل بوی آن لعلهم راه یابند باحکام شریعت و طرق عبادت و مواعظ یهتدون وگردانیدیم
ما پسر مریم یعنی عیسی را ابن مریم وامه و مادر او را مریم آیة حجتی و برهانی بر قدرت کامله خود که از ولادت مریم بود بعیسی بدون اب — وجعلنا
و بشری اما عیسی بجهة آنکه بی پدر مخلوق گشته و یا عیسی آیتی ساختیم بآنکه در مهد سخن گفت و معجزات دیگر ازو ظاهر شد و مادر
او را آیتی گردانیدیم بآنکه بدون مس فرزند آورد وآویناهما وجای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار نمودند الی ربوة
بلندی از زمین بیت المقدس [illegible] از زمینها بسبب [illegible] میل باسمان نزدیکتر است و در صفت آن میفرماید که ذات
قرار یعنی [illegible] زمین مستوی که بر وی آرام توان گرفت بجهة انبساط و استوای آن و گویند ذات قرار بمعنی ذات زروع و ثمار است
چه ساکنان آن بجهة کثرت زراعت و میوه در آن قرار گرفته اند ومعین [illegible] که بر روی زمین میگذشت نه در تحت آن از ابو جعفر
و ابو عبدالله مرویست که مراد بربوه سواد کوفه است و قرار مسجد کوفه و معین آب فرات آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود
[illegible] دوازده سال درین موضع بسر بردند و طعام عیسی از ریسمانی بود که مادرش میرشت و میفروخت یا ایها الرسل
خطاب بجمیع پیغمبرانست نه یکدفعه چه ایشان در ازمنه مختلف بوده اند بلکه باین معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بوده
باین خطاب یعنی ای پیغمبران فرستاده شدگان به بندگان کلوا من الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال
واعملوا صالحا و بکنید کارهای ستوده چه غرض از آفرینش شما عبادتست و عمل صالح نه غیر آن چه اغذیه نفع آن خواهد
داد بشما در دنیا و در معاد هیچ خواهد بود و در موضعی آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست و معنی آنکه ای صاحب رسالت
[illegible] تعالی مر خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید و بنابرین او را بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که سید همه انبیاست
و لهذا [illegible] او جامع جمیع فضایل و کمالات که باهم بوده بافراد خوبان همه دارند تو تنها داری و مراد بطیبات هر چیز
است که طبع [illegible] لذیذ [illegible] شمرد بجهة [illegible] و در وجیز آورده صحیح آنست که طیبات شامل جمیع
حلالهاست و در روضة القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشته زیرا که ثانی نتیجه اولست و بعضی عرفا گفته اند که
[illegible] و عمل بر هر چند [illegible] باکثر [illegible] البته [illegible] منافع آورده که هر غذایی که شرع آن را حلال داشته حکم عدالت را
[illegible] نفس [illegible] و بجهة این [illegible] عبادت [illegible] منقاد شوند و هر چه شرع آن را حرام کرده باشد [illegible]
از [illegible] حکم [illegible] و مخالفت شرع بآن غذا [illegible] و اگر چه [illegible] باشد [illegible] نفس
[illegible] بکند [illegible] معصیت و ارتکاب مناهی [illegible] رسانند حاصل که [illegible] کلام حلال خوریه
[illegible] انی بما تعملون علیم [illegible] بصلاح عمل

بهمه کاه عمل کند برای کسی که عمل او را میبیند و بحسب آنچه میکند جزا میدهد هر بنده را باستحقاق او پس وعده کرامت میکند البته در اصلاح
عمل خود میکوشد و از آن بد فرمان دیگر بجای آید وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستی که این ملت شماست ای رسولان ای محمد أُمَّةً وَاحِدَةً
در حالتی که ملت یکتاست در عقاید حسنه و اصول شرایع یا جماعت شما جماعتی متحد اند و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من
از بدیکار شما ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید و عصیان فَتَقَطَّعُوا پس منقطع ساختند اهل ملل أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ
کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا در حالتی که پاره پاره و فرقه فرقه بودند در کیش خود مخالف فرقه دیگر شدند در کیش و مذهب و با
این برکت است هر گروهی دینی از برای خود اختیار نمودند و کتاب غیر خود را بگذاشتند چون یهود که متمسک بتوریت شدند
و توریت را فرو گذاشتند و هر دو بقرآن نگرویدند و آن را قطع نظر کردند كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی از این گروهان مختلفه و متفرقه
بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزد ایشانست از دین باطل و شبهه فَرِحُونَ شادان و نازان اند و معتقد اینکه دین ایشان برحق است نه دین غیر ایشان
و چون همه ایشان بجهت تقلید و عناد و عصبیت جاهلیت تابع دین خود اند و جاحد و منکر غیر دین خود در جمیع دینی
و بهانی فَذَرْهُمْ پس بگذار ای محمد کافران مقلد معاند را فِي غَمْرَتِهِمْ در گرداب و غرقاب جهالت و ضلالت خود شان حَتَّىٰ
حِينٍ تا هنگامی که کشته شوند در معرکه قتال و جدال یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ آیا می پندارند کافران که أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بدرستی که آنچه
مدد ایشان و مداومت میکنیم بِهِ با چیزی نُسَارِعُ لَهُمْ از مال و پسران می شتابیم برای ایشان با چیزی فِي الْخَيْرَاتِ
در نیکوئیها یعنی گمان میبرند که آنکه ما مدد ایشان میکنیم در مال و فرزند مسارعت است از جانب ما برای ایشان در نیکوئی فی الحال
ایشان را استحقاق آن هست که ما باداش ایشان در نیکوئی مسارعت کنیم بمال و فرزند بَلْ [illegible] که می پندارند
بلکه لَا يَشْعُرُونَ درنمی یابند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر مانند بهایم که هیچ شعور ندارند تا تامل کنند
در هیچ باب و علما ایشان را بدو رش میدهند برای کشتن آنحضرت رسالت مروی است که حق تعالی میفرماید که بنده کس که مومن است
غمگین میشود هر گاه که چیزی را بروی تنگ میکنیم از مال دنیا و حال آنکه او نزدیکتر میگردد بمن بجهت این و خوشحال میشود که اگر
کرده باشد بر وی فراخ میسازیم و حال آنکه از من دور تر میگردد و بعد از این آیه تلاوت فرمود قوله تعالی بل لا یشعرون و بعد از ذکر حال
کفار و فجار بیان حال اخیار و ابرار میکند که إِنَّ الَّذِينَ هُمْ بدرستی که آنانکه ایشان مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ از خوف عذاب
پروردگار خود ترسانند وَالَّذِينَ هُمْ و حال آنکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ حذر کننده اند و از عذاب پروردگار خود يُؤْمِنُونَ
بایتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت که معجزاتست و مانند آن از آثار رحمت وَالَّذِينَ هُمْ میگروند و آنانکه ایشان
ان عمل میکنند بِرَبِّهِمْ و آنانکه ایشان يُشْرِكُونَ باز پروردگار خود لَا يُشْرِكُونَ شرک نمی آرند نه شرک جلی که عبادت
غیر او است و نه خفی که ریاست و سمعه وَالَّذِينَ و آنانکه میدهند مَا آتَوْا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و کفارات و غیر آن
از انواع خیرات و مبرات در راه خدای وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ در حالتی که دلهای ایشان ترسانست أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ بانکه ایشان بسوی
پروردگار خود باز گردنده اند یعنی در رعایت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه نشود و بر وجهی که باید
باشد و بیان مواخذه کرده اند چنانکه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین ع سه شبانه روز روزه داشتند و
طعام بمستحق دادند و بآن افطار نکردند و میفرمودند که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا انا نخاف من ربنا یوما
عبوسا قمطریرا أُولَٰئِكَ آن گروه که باین صفات موصوفند يُسَارِعُونَ می شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوئیها یعنی رغبت تمام در طلب
مینمایند و طاعات و عبادات وَهُمْ لَهَا و ایشان بجهت خیرات و طاعات سَابِقُونَ پیشی گیرنده اند کانند [illegible]

نماینکان

قانع کنندکان بعد از تمام یا جنعی کویند کانند بر هر ومان بونهر خیرات و عبادات بان سبقت کانند بپاداش کردار کر فاتاهم الله ثواب الدنیا
و حسن ثواب الآخرة وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت طاعت را بر انسان
وَلَدَيْنَا
امر نموده‌ایم پس تکلیف ما لا یطاق مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح مبرائیم وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزد ما کتابیست یعنی لوح محفوظ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ
سخن کوید براستی یعنی مخالف واقع در آن نوشته نیست یعنی هرچه بندکان را تکلیف کرده‌ایم و اقرار کرده اند در آن مثبت است نیز
زیاده و نقصان یا آنچه ماست نامه عمل هر کس که کواهی دهد بر کردار او بصدق وَهُمْ و ایشان که ما ملائکه‌ایم لَا يُظْلَمُونَ ستم کرده
نخواهند شد بزیادتی عقاب و نقص ثواب بَلْ بلکه نه چنانست که کفار اعتقاد دارند بر خلاف امر مذکور شد بلکه قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ
دلهای ایشان در غفلت و حیرتیست که از او فرو کرفته یعنی فرو رفته اند در نهایت غفلت مِنْ هَٰذَا از این سخن که کفته شد از وعد
و وعید یا از کتاب حفظه یا از قرآن یا از صفاتی که سابقان بآن موصوفند وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشان راست عملهای ناپسندیده
مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ بجز آنچه خلاف عظیم یعنی شرک مولد آنست که غیر آن شرک کناهان دیکر دارند که هُمْ لَهَا ایشان مر آن را عَامِلُونَ
کنندکانند و معتاد بفعل وجه آن باشی تا اسید حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِيهِمْ منعمان ایشان را بِالْعَذَابِ
بعذاب یعنی قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر بر ایشان دعا کرد که بار خدایا سخت بگیر قبیله مضر را و ایشان را بمانند سالهای
قحطی زمان یوسف مبتلا ساز [illegible] قحط ایشان واقع شد تا آنکه کوشت سگ و مردار را ... سوخته را میخوردند إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ
ناگاه ایشان بفریاد آیند و باواز بلند استغاثت کنند پس ملائکه از جانب خدا با ایشان کویند لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید
امروز و طمع فریادرسی ندارید إِنَّكُمْ مِنَّا بدرستی که شما از جانب ما لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یعنی از طرف ما نصرت
و معونت بشما نخواهد رسید یا از ما ممنوع نخواهید کشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که بود آیتهای من یعنی قرآن که در هر وقت تُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ پس بودید عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنْكِصُونَ باز میکشتید بطریق قهقری و این
اشتکال اعراض میکردید از سماع قرآن از تصدیق و عمل بآن و از حق بباطل رجوع میکردند مُسْتَكْبِرِينَ در حالتی که طلب رفعت
کنندکان بودید بر مومنان و فخر میکردید بر ایشان بِهِ بحرم مکه یعنی میکفتید که ما اهل حرمیم هیچکس بر ما غلبه نتواند کرد و بجهت آن
بر همه مومنان تعظیم میخواستید و عدم ذکر حرم قبل از این که مرجع ضمیر بِهِ است بجهت یکتاست با استکبار و افتخار به بیت الحرام یا
حرم و المضار متعین و ایشان در مکه بیان حرم اند و قیام نمایندکان بآن مقیمان در آن و توان بود که ضمیر راجع بقرآن باشد باعتبار
آیات که مذکور شد یعنی استکبار نمایندکان بودند بقرآن سَامِرًا در حالتی که بذکر قرآن و طعن در آن حدیث کنندکان بودند در شب
و مرویست که ایشان در شب حوالی خانه نشستندی بهانه افسانه میکفتند و اکثر افسانه ایشان ذکر قرآن بود و طعن در آن و آنرا
کاهی سحر و زمانی شعر میکفتند و وقتی اساطیر الاولین پیغمبر را سب میکردند تَهْجُرُونَ اعراض میکردید [illegible] آن یا از پیغمبر و بیهوده
هذیان میکفتند و پیوسته او را دشنام میدادند پس از خطاب التفات کرده میفرماید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا پس تفکر نکردند
در قرآن یا اعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حقست أَمْ جَاءَهُمْ آیا آمد بایشان از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود
آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ به پدران پیشین ایشان تا عذر بکویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانکه ما نوح و ابراهیم را بپدران ایشان
فرستادیم و همچنین محمد را نیز برای ایشان مبعوث کردیم تا عذر نیارند با آنکه همچنانکه امای سابقه ایشان از عذاب ترسانیده بودیم
و ایشان بجهت آن ایمان آورده بودند و همچنین ایشان را از آن وعید نمودیم و با وجود این نکرویدند پس مدار ایشان انکار و عدم
ایمان نیست که بر عدم وعید عذاب خبر داده شده اند أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا یا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بحسب نسب و امانت و...

از حکم و وفا و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال علم با عدم تعلم و غیر آن از صفات انبیا فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ انکار کنندگان
باشند در دعوت نبوت بجهت عدم معرفت باو و باحوال او یعنی نه آنست که حضرت پیغمبر را باین عنوان نشناخته بودند تا انکار او
کنند و گویند ما نمیدانیم صفات ذات او را و امینی او را و احوال او را نمیشناسیم لم نقبل قوله أَمْ يَقُولُونَ یا میگویند که بِهِ جِنَّةٌ باو رسیده دیوانگی یعنی
مجنون است و سخن او اعتباری ندارد یا آنکه میدانستند که در عقل او خللی واقع نیست و افضل و اتقن از همه است بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه جَاءَهُمْ
آمد پیغمبر بایشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهانند چه آن
مخالف طبع و آرزوی ایشانست وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر تابع شدی حق أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را بآنکه بالهه متعدده واقع بودی و حسب غرض
در حسب کلام خدایان وجود داشتندی چنانچه زعم مشرکانست لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ هر آینه تباه شدی و ناچیز گشتی آسمان
و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هر که در آسمان و زمینست از ملائکه و جن و انس و غیر آن چنانکه در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
گذشت و گفته‌اند مراد بحق دین اسلامست و معنی آنکه اگر اسلام متابعت کردی و آرزوهای اهل شرک را یعنی بشرک منقلب شدی
منتقم بجهت فرط غضب. و غیظ قیامت ظاهر ساختی و همه آسمان و زمین و اهالی آن را هلاک کردانیدی و نزد قتاده مراد بحق حق
سبحانه است یعنی اگر پیروی کردی حق از آرزوهای کافران باین وجه که امر و نهی فرمودی بآنکه موافق اهوای کفار است از شرک و معاصی
الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی بر امساک آسمانها و زمینها و بر هلاک شدی پس چنا
نست که حق تعالی تابع اهوای ایشان کردی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بلکه دادیم بدیشان بِذِكْرِهِمْ کتابی که وعظ و پند ایشانست یا دیده عزت
و شرف ایشان در آنست یا ذکری که تمنا کرده بودند بقول خود که لو ان عندنا ذکرا من الاولین لکنا عباد الله المخلصین فَهُمْ عَنْ
ذِكْرِهِمْ پس ایشان از مواعظ خود یا از آنچه سبب نیکی دنیا و آخرت ایشانست یا از ذکری که درخواسته بودند مُعْرِضُونَ
روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خَرْجًا مزدی یا بسبب طمع تو در اموال ایشان تو را متهم دارند برسالت
دنیا بجهت مزد دادن بر ایشان سنگین و گران آید و قبول آن نکنند فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا یا ثواب عقباست خَيْرٌ که
بهتر است تو را از مزد ایشان بجهت سعت و دوام آن و عدم لحوق منت بدان وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدا بهترین روزی دهندگانست
وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و هر آینه تو میخوانی ایشان را إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی یعنی دین اسلام که عقول سلیمه شاهدند بر استقامت
آن که اصلا شائبه کجی در آن نیست تا موجب تهمت شود حاصل که حق تعالی درین آیات حجت فرموده بر کافران و قطع عذر ایشان نموده در
عدم قبول ایمان و فرموده که مردی که برسالت مبعوث شده امر و حال او معروف و مشهور ایشانست و همه میدانند که وی جمیع اخلاق
ستوده است و مع آن همه صفات ستوده بجهت این ممتاز است در میان ایشان و شایسته آن هست که رتبه نبوة و منصب رسالت باو
و ورا احتیاجی نیست بحطام دنیویه تا بر وجه بطلان چنین دعوی عظیم اقدام نماید و آن را بوسیله طمع در اموال ایشان کرده معیشت
نا بفراخی بر وجه دلخواه گذرانند و مع ذلک بمدد دعوی خود معجزه روشن ظاهر میکند و ایشان این را میپسندند بجهت عناد و استکبار
طایفه او میخواهند چون چنین است پس سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانکه میفرماید وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و بدرستی که آنانکه
نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن از حساب و میزان و بهشت و دوزخ عَنِ الصِّرَاطِ از این راه راست که
دین اسلامست و متضمن اعتقاد باین امور مذکوره لَنَاكِبُونَ عدول کنندگانند و میل نمایندگان به بیابان ضلالت و گمراهی
خود و یا کردیکانند و منحرف از طریق جنت بطریق شمال که دوزخ است وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اگر ما ببخشائیم بر ایشان وَكَشَفْنَا و برداریم
مَا بِهِمْ آنچه بایشان واجباست مِنْ ضُرٍّ از سختی یعنی قحطی که برایشان رسید و همه را خوار و ذلیل کردانید و بهلاکت رسید

لَلَجُّوا هر اینه لجاج نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند فی طغیانهم در سرکشی خود و افراط نمودن در کفر و استکبار از طریق
حق یعمهون متحیر و سرگردان مانند اهل ایمان یعمهون که نفاق کنحیران و سرگشته باشند و تردد نمایند در امر خود و طریق هدایت یعنی اگر بلای
قحط را از ایشان دفع کنیم همچنان بر ستیزه و عناد و تکذیب خود ثابت خواهند بود یا اگر در آخرت عذاب آخرت را از ایشان بر
داریم و بدنیا باز گردانیم همچنان بر طریق اهل عناد و طغیان و عصیان لجاج ورزند و منقاد نشوند و قول اول اکثر است
زیرا که بعد از هجرت قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و علهز مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمد و با حضرت
رسالت ص گفت نه تو دعوی میکنی که من رحمت عالمیانم فرموده بلی گفت پس این چیست که اهل مکه را هدف تیر دعا کردی و ابنا
ایشان را بساختی و پدران ایشان را بشمشیر بکشتی و نعوذ بالله تا باشی که گرسنگی سوختی آیة آمد که و لقد اخذناهم
بعد سوگند که گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار
خود را و ما یتضرعون و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی خود بایستادند از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که
استکانت خواری است و تضرع دست برداشتن است بدعا یعنی ایشان خدای خود را نخواندند و هرگز تضرع نکردند بدرگاه
او بلکه بر طریق کفر و استکبار خود ثابت بودند و اصلا قدم در طریق تذلل و تضرع و عبودیت پروردگار خود ننهادند
حتی اذا فتحنا تا چون بگشاییم علیهم بابا بر ایشان دری ذا عذاب شدید که خداوند عذاب سخت بود یعنی رجوع که شدت
آن از قتل و اسیر بیشتر است اذا هم ناگاه ایشان فیه مبلسون در آن عذاب نا امید بودند از همه چیز و یاس کردند و فرو ماندگان
و اندوهناک تا حدی که اغنیاء ایشان از تو طلب عافیت و رحمت مینمایند و از امام باقر روایت است که مراد بعذاب اول قحط
است و عذاب روز جهنم و ابو جعفر فرموده که عذاب شدید در روز رجعت باشد و بعد از آنکه تذکیر نعمت خود میکند بر
ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب میفرماید و هو الذی انشأ اوست آنکسی که بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما گوش را
تا بشنوید بآن آیات و بیاورد الابصار و دیده‌ها را تا به بیند بآن معجزات را و الافئدة و دلها را تا تفکر کنید بآن در آیات و
معجزات حق و استدلال بآن کنید بر وجود صانع قدیم و وحدت و قدرت وی و غیر آن منافع دینیه و دنیویه قلیلا ما تشکرون
اندکی شکر میکنید که عهده در شکر کنار این است که استعمال کنید این حواس را در امر موذی بشناخت خالق آن باشد و شما این
میکنید و هو الذی ذرأکم که بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین به بسیاری فرزندان و الیه تحشرون و
بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت از آنکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشد در زمین و هو الذی یحیی و اوست
آنکسی که زنده میگرداند در رحمهای مادران و یمیت و میمیراند نزد انقضای اجل و له اختلاف اللیل و النهار و مر او راست یعنی
بامر اوست آمد شد روز و شب تعاقب آن و یا مخالفت شب و روز در آن و یا آن و اسماء و هیچکس دیگر را قدرت بر
اختلاف آن نیست افلا تعقلون آیا پس تعقل نمیکنید بنظر تامل که همه مکونات از ما صادر شده و قدرت ما شامل جمیع ممکنات
و از جمله آن بعث و نشور است پس انکار آن چرا میکنید کفار مکه تعقل در یعنی نکردند بل قالوا بلکه گفتند بدون تفکر و تامل
مثل ما قال الاولون مانند آنچه گفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در باب حشر که قالوا ءاذا متنا گفتند آیا چون بمیریم
و کنا ترابا و عظاما و باشیم خاک و استخوان خالی از گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا بر انگیخته شدگانیم مراد انکار آنهاست
یعنی چون خاک گردیم هرگز بعث و حشر ما را نباید لقد وعدنا نحن هر آینه وعده داده شده‌ایم ما و آباؤنا و پدران ما
هذا این بعث را من قبل پیش از آمدن محمد یعنی پدران سابق ما را نیز وعده داده بودند بانبیاء ما او وعده دادند از وقوع حشر

إِنْ هَذَا نیست این گفتار إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانه‌های پیشینیان وافسانهای ایشان که در کتابها نوشته‌اند و هیچ
حقیقتی ندارد و بعد از آن بر منکران بعث احتجاج فی الجمله در دو باب وقوع حشر میکوید قُلْ بگوی ای محمد این منکران را که کیست
لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا وآنکه در زمین است از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق ومالک زمین واهل زمین کیست
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید یعنی اگر از اهل علمید پس خبر دهید این از اهانت ایشانست و تقریر جهل ایشان بر
وجهی که این امر جلی و واضح را میدانستند الزام ایشان باظهر ممکن نیست که هر که بوئی از علم داشته باشد اظهار آن بکند و اصلا
قبل از آنکه جواب دهند اخبار فرموده و گفته سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و هر چه در وست مر خدا راست
چه عقل باولی نظری اقرار کننده است بآنکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون چنین ترا جواب دهند قُلْ بگو ایشانرا
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن زمین واهل آن ثانیا نیز بر اعاده و اعاده آن قادر
خواهد بود چه ابتدای آفریدن آسانتر نیست از اعاده آن بلکه امر بعکس است بعد از آن بجهت زیادتی حجت فرماید که قُلْ
بگو ایشان را دیگر که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار هفت آسمانها با عظمت و رفعت وشکل عجیب و هیات غریب
از کیست سَيَقُولُونَ و کیست پروردگار عرش بزرگ که عظم مخلوقاتست لِلَّهِ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش
عظیم ووسیع لِلَّهِ مر خدا راست پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او بر جحود توحید و قدرت او و شرک آوردن در عبادت
وانکار قدرت او کردن در بعث که آسانتر است از آفریدن آسمانها و عرش و نیز بجهت زیادتی حجت بر ایشان میگوید قُلْ مَنْ
بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار او مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی هر چیزی
که در حیز امکان است و در مجمع از مجاهد نقل کرده که مراد بملکوت خزاین است یعنی خزینهای دنیا و آخرت در دست قدرت اوست
و در موضع گفته که معنی آنست که جمیع منافع و مضار در کف قدرت اوست وَهُوَ يُجِيرُ و او زنهار دهد و بفریاد رسد و ایمن گرداند
از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده نشود برو یعنی هیچکس نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و پناه
خود گیرد و زنهار دهد یعنی بالکفار بگوید کیست که متصف باین صفات مذکوره است إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید
که بدانید و دریابید چیزیرا یعنی اگر عقل دارید جواب دهید سَيَقُولُونَ زود باشد که بگویند این صفات لِلَّهِ
مر خدا راست قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب داده میشوید و چگونه از صواب برمیگردید یعنی با وجود ظهور و تظاهر
ادله بر وحدت طریق حق از کجا سرگشته میروید و بجه وجه از شیطان و هوا فریب میخورید و کفار با وجود این دلایل واضحه
نگرویدند بوحدت و قدرت او سبحانه و تصدیق ننمودند بعث بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان امر درست و راست
را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغگویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا
در آنکه نسبت اتخاذ ولد و شریک باو میدهند مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی بجهت تقدس ذات
او از مثل و مانند وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ و نیست با او هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بودی در خدائی و خدایی با اینکه اگر چنین بود
پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند بودی إِذًا لَذَهَبَ آنهنگام ببردی هر خدایی آفرینش را که آفریده بود و بدان مستقل
شدی و ملک او از ملک این ممتاز گشتی بجهت عدم رضای ایشان بعدم امتیاز پس هر آینه تنازع در میان ایشان واقع شدی
چنانچه از حال ملوک دنیا مشاهده میشود وَلَعَلَا وهر آینه برتری جستی و غلبه خواستی بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
بعضی از آلهه بر بعضی و بدیهی است نزد عقل که این موجب فساد نظام عالم شدی و چون نظام عالم بر حال خود است پس تعدد

بلند شدی و برخی بر بعضی غلبه جستندی سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند او را بآن از اتخاذ شریک و ولد
بیلی منکر یعنی بلیغ جمیع مکلفان و استغراق علوم است که حق تعالی جمیع ممکنات و مقدورات بی خلل لحظه دیگر
نگشته باشد و مطلب باشند از وی و آنچه در او پدید عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا و معنی جمع عالم
خوانده یعنی یکی ست که دانای نهان و آشکاراست فَتَعَالَى پس برتر و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میکنند
بایشان بجهت تعلیم دعا میکند محفوظ بودن از عذاب اگر بر کفار واقع شود قُلْ بگوای محمد رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي
ای پروردگار من اگر بنمایی مرا مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشود کافران یعنی البته عذاب کفر بنمایی مرا در دنیا
یا در آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای پروردگار من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان
مگردان و مطلب این معنی یا بجهة تواضع و مسکنت و یا بجهة تعبد و یا تنبیه بر آنکه ستوده که هست که پیغمبر بسبب آنکه
مسلمانان را خبر داده بودکه در حال حیوة او باشد یا بعد از ممات پس بجهة این رسول را فرمود باین دعا که اگر در حال حیوة او باشد
وی در میان ایشان نباشد وَإِنَّا و بدرستی که ما خداوندیم عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده میدهیم
ایشان را از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیری که میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد و یا بجهة
آنکه مادام که تو در میان ایشانی نازل نخواهد شد پس بعد از آن حضرت را از مکارم اخلاق امر میفرماید
بخطاب که إِدْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ خصلت بد را و عفوست از
گناه و احسان در مقابل آن کاری که موجب ضعف دین نشود پس بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان در گذر باید و در کن جهل سفها
از ایشان بحلم خود پاداش ده و مردم را از معاصی باز نمودن بطاعات یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه یا بحق مسیحان منکر را بامر معروف
و در حق بیهوده کوی بر ایشان سلام کن و شر جهل ایشان را بان دفع کن و بعد از آن در تخویف کفار میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم
بِمَا يَصِفُونَ بآنچه میکنند تو را از شعر و سحر یا ما را از اتخاذ ولد و شرکا پس ایشان را بما واگذار که جزاء ایشان خواهیم داد وَقُلْ
و بگو بوجه تضرع رَبِّ أَعُوذُ بِكَ ای پروردگار من پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وسواس دیوان سرکش که مردمان را از مکارم اخلاق
گردانیده و باخلاق سیه میخوانند و بمناهی تحریص میکنند وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای پروردگار من أَنْ يَحْضُرُونِ
از آنکه حاضر شوند دیوان حوالی من و مرا از عبادت و طاعت تو و خلق حسن تو منع میکنند یا در وقت نماز یا در زمان تلاوت مرا وسوسه
دهند و یا در حین حضور موت مرا اغوا کنند چه شیاطین در بیشتر وقت بیشتر دست می یابد و حمل ایه بر عموم اولیست حَتَّىٰ إِذَا
جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ غایت بصفوتست یعنی کفار مترادف در میان واقع شدن جمله معترضه پیوسته ببدی وصف میکنند و بر انکار
و بر استهزاء ... اوقتی که بیاید یکی از ایشان را مرگ و بزد موت از آن عذاب مشاهده کند و بگمراهی خود عارف شود قَالَ گوید
از روی حسرت بر تقصیر خود در ایمان و طاعت رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا تا تدارک تقصیر کنم کرکرهم
تعلیم ... بر اینست که کفار خطاب کنند با حضرت عزت بعد از آنکه رجوع بملائکه نمایند که ملک الموت و اعوان او یعنی
اول بکلمه استغاثه کنند بخدا و بعد از آن بکلمه ارجعون رجوع نمایند بملائکه که باز گردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید که بکنم
عملی شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچه بگذاشتم که آن ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آرم و در طاعت و عبادت اقدام نمایم یا مراد
از مال که در او حقوق ... کَلَّا حاشا که او باز گردد إِنَّهَا بدرستی که کلمه رب ارجعون تا آخر كَلِمَةٌ سخنیست
که ... بر ... و ندامت هُوَ قَائِلُهَا گوینده آنست یعنی بجهة غلبه حسرت قائل این کلام شده و از آن ساکت نمیشود و مجرد

و سوالست و از عمل باز ماند و اجابت برآن مترتب نشود وَمِن وَرَائِهِم و از پیش مشرکان بَرْزَخٌ مانعیست میان ایشان و بازگشتن
بدنیا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند ابن عباس و مجاهد گفته اند که مراد حاجبست میان ایشان و رجوع بدنیا و
وایشان در آن حجاب باشند تا روز قیامت و یا آنکه مراد قبر باشد تا روز رستخیز پس مراد واگذاشتن ایشانست در آن تا روز قیام
و هر چیزی که میانه دو چیز فاصله باشد آنرا برزخ گویند بر هر تقدیر این کلام نومید ساختن کفار است از رجوع بدنیا الی
تلافی ما فات فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس هرگاه که دمیده شود در صور مراد نفخه ایست که بان زنده شوند و بقیامت بلند قیام
شوند فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علاقه نسب ندهد هیچ خویشی بر خویشی خود رحم
نکند جهت آنکه بخود مشغول باشد و درمانده که يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ تا آخر آیة و یا هیچ نسبتی میان اهل دوزخ و اهل
بهشت نباشد چه اهل دوزخ معاقب باشند و اهل بهشت مثاب وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از حال خود
خود مشغول هر یک بخود و این پیش از محاسبه باشد اما بعد از حساب از حال یکدیگر سوال کنند کقوله تع وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
يَتَسَاءَلُونَ فَمَن ثَقُلَتْ پس هر که را باشد مَوَازِينُهُ ترازوی کردار او بایمان و عمل صالح که از نزد خدای وزنی و قدری باشد
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس ایشان فایزانند و رستگاران و رسندگان بحضرت رضوان وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ترازوی کردار
او جهت آنکه عمل صالح نکرده چون مشرکان و منافقان و یا اورا عقیده و عمل خوب نباشد که وزنی بود نزد خدای فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند و تابع آرزوهای نفس
شدند فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ جاوید مانندگانند تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ میسوزاند رویهای ایشانرا آتش دوزخ
وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آتش كَالِحُونَ زشت رویها باشند از شدت سوختن و کلوح بهم جستن لبهاست از
دندانها جدا کرده اند از بهم چنانچه هیئتی که دندانها نمایان شوند مانند سر گوسفند بریان کرده از مالک بن دینار مرویست که عتبه
غلام از اول حال فساق و خمار از مان بود روزی در بازار میگذشت دید که سر گوسفند بریان از تنور بیرون می آوردند که لبهای
او جدا شده بودند و دندانهای وی ظاهر گشته در فکر رویهای اهل دوزخ افتاد که باین مشابه باشد نعره زد و سه شبانروز
بیهوش بود و بعد از آنکه بهوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد مشهور و معروف گشت و غلام لقب او بود و ابوسعید خدری
نیز از حضرت نبوی صلعم در تفسیر این آیه روایت میکند که آتش دوزخ بریان سازد و درهشت گرداند روی کافر را پس بر جهد لب
زیرین او تا بمیان سرش فرو افتد و تا لب زیرین او بیفتد تا بناف وی در موضع آورده که مسافت میان هر دو لب او چهل گز باشد بعد از آن
جمع تبرا فرشتگان بایشان گوید أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنتُم بِهَا
پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و بجهت این مستحق عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا
غالب شد بر ما بدبختی یعنی گناهان ما بر ما غلبه شد و بسیار گشت و موجب بدبختی ابدی گشت وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ
گمراهان از طریق حق شناخت مضر نیست که در عاقبت باعکس رسد و سعادت منفعتی که در آخرت بحال لاحق شود پس از روی تضرع
و زاری گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا بدنیا رجوع کنیم تا اعمال صالح خود بکنیم فَإِنْ عُدْنَا تا پس
آن باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ستمکاران باشیم بر نفس خود این آخر کلام دوزخیان باشد و بعد از
این ایشانرا بر سخن کردن تمکین ندهند بلکه قَالَ گوید خدای بایشان بر وجه اهانت و خواری اخْسَئُوا فِيهَا خاموش باشید و
فرو روید در دوزخ که اینجا مقام سوال نیست و این مأخوذ است حسبا الکلب یعنی مانند سگان که ایشانرا از نزد میرانند

ونتسويه و لا تکلمون یعنی سخن مگویید با من در رفع عذاب و خروج از آتش که شما را اهل کرده ازین عذاب بیرون نیاریم
پس ایشان را ازان شفقت و رفق و ازان انس طمع منقطع شود از ابن عباس نقلست که کفار شش نوبت دعا کنند و استغاثه نمایند اول
[illegible] هزار سال قایل این قول باشند که ربنا ابصرنا و سمعنا جواب داده شوند باین وجه که حق القول منی بعد ازان هزار سال دیگر
گویند ربنا امتنا اثنتین پس جواب ایشان گویند که ذلکم بانه اذا دعی الله وحده بعد ازان هزار دیگر باین قول تکلم نمایند یا مالك لیقض علینا ربك
جواب داده شوند که انکم ماکثون بعد ازان هزار سال دیگر گویند ربنا اخرنا پس جواب داده شوند که اولم تکونوا الآیة و بعد ازان هزار سال
دیگر گویند ربنا اخرجنا نعمل صالحا پس در جواب ایشان گویند اولم نعمرکم بعد ازان هزار سال این سخن را گویند که ربنا غلبت علینا شقوتنا پس
جواب داده شوند که اخسئوا فیها و لا تکلمون انه کان فریق بدرستی که قصه اینست که گروهی بودند من عبادی از بندگان من
انبیا و سابقان [illegible] و اهل صفه چون عمار و بلال و صهیب و امثال ایشان که پیوسته یقولون ربنا میگفتند
[illegible] آمنا گرویدیم بتو فاغفر لنا پس بیامرز مارا وارحمنا و ببخشا ما را و انت خیر الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی
فاتخذتموهم پس فرا گرفتید ایشان را سخریا بسخریه یعنی با ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون
تا وقتی که از یاد ببرد شما را [illegible] مشغول شدید بسخریت و استهزای ایشان [illegible] فراموش کردید و بودید که بایشان
میخندید انی جزیتهم الیوم بدرستی که من میدهم جزا ایشان را درین روز بما صبروا باجر صبری که کردند بایذا و آزار و سخریت شما انهم
هم الفائزون که ایشانند رستگاران یعنی امروز بپاداش میدهیم با نعمای رستگاری بر سبیل توبیخ خطاب با ایشان کرده قال گوید
[illegible] کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین زندگان یا مردگان در قبور روایت که کافران از روی غفلت و طول امل
میگفتند زنده خواهیم بود [illegible] حق تعالی [illegible] عدد سنین از روی شمار سالهای
قالوا لبثنا گویند درنگ کردیم یوما او بعض یوم یك روزه یا پاره از روز یعنی لبث دنیا را کوتاه شمرند نسبت بخلود در دوزخ یا
از هول [illegible] مدت لبث خود را در دنیا فراموش کرده باشند و اگر مراد لبث در قبور باشد چون در حالت موت علم نداشته باشند
[illegible] گویند [illegible] فسئل العادین پس بپرس از شمارندگان [illegible] یعنی ملائکه
حفظه اعمال و انفاس [illegible] مگر [illegible]
[illegible] توبیخ [illegible] ایشان [illegible] قال گوید ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر
اندکی لو انکم اگر بودید کنتم تعلمون [illegible] که تمام دنیا در جنب آخرت حقیر است و ایام زندگانی [illegible]
افحسبتم آیا پنداشتید [illegible] انما خلقناکم که شما را آفریدیم عبثا [illegible] از برای بازی نه برای غرضی
و حکمتی و انکم و گمان بردید شما الینا لا ترجعون بسوی ما باز گردانیده نشوید برای جزای کردار [illegible] گمان شماست بلکه شما
برای عبادت [illegible] در لطایف قشیری مذکور است که عبث [illegible] مشغول باشد [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] حلق [illegible] بلکه سبب [illegible] ایشان را
[illegible] مصنوعات [illegible] کمالیه [illegible] شما را برای بازی نیافریده ایم بلکه برای [illegible]
[illegible] آن گوهر تابان [illegible] شما [illegible]
[illegible] باشند [illegible] در بعضی کتب سماوی مذکور است که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم
[illegible] و شما را برای خود [illegible] فرشته [illegible] میگوید کاش

خلقتان را بی فایده کردیم و چون اندیشه شدند که سر دانستید که برای چه کار آفریده شده‌اند تا اندیشه کنند که چه کنند و مرجع
خود را معرفی نمایند و آنچه ما نعم بم رسیدند که مقتنع خلقان را برای آن به تا نعمتهای که ادراک ما بیک معلومات و مقدور او بوده
بر خلقان عرض نماید و اقامت و احسان خود کند با ایشان و بعد از آن فرمود عرض خلق نه تنها مکلفانست بلکه عرض وجوب آنست
که این عبادت بمنزلتی عظیم رسید که حکمت مقتضی آنست که بدون آن ایشان را از منزل برسند پس ایشان را تکلیف کرد بتحمل مشقت
عبادت تا بجهه آن مستحق ثواب دایمی جنت شوند و این غایت کرم او سبحانه است فَتَعَالَى اللهُ پس برتر است و بزرگتر از آنکه بعبث
آفریند از آنکه در او شبهه کرده الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاهی که سزاوار است که ملک مطلق باشد و ما عدای او مملوک بالذات و مالک
بالعرض یعنی پادشاه حقیقت و سزاوار اوست نه غیر او لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او چه ما عدای او
عبیدند رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ آفریدگار عرش بزرگ که محیط است جمیع کاینات و نازلست از آن قضا و احکام و منبع است وجود
کاینات علی الوجه التام و لهذا وصف آن نکرده بکرم و کوینده کریم هرگاه صفت جاد باشد یعنی حسن است یعنی عرش نیکو چه
اکثر الخیرات وَمَن يَدْعُ و هر که بخواند یعنی بپرستد مَعَ اللهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را لَا بُرْهَانَ لَهُ هیچ
حجتی نیست مر پرستش را فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جزای نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عِندَ رَبِّهِ نزد پروردگار
اوست یعنی معرفت مقدار عذاب که وی مستحق آنست نزد او سبحانه است پس او را بر آن عمل شنیع پاداش خواهد داد و بسزا
خواهد رسانید إِنَّهُ بدرستی که شان قصه اینست لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگار نشوند کافران یکان افتتاح این سوره
بتقریر فلاح مومنان است و ختم آن بنفی فلاح از کافران پس رسول خدا میفرماید که با ستغفار و استرحام بر این وجه
که وَقُل و بگوای محمد رَّبِّ اغْفِرْ ای پروردگار من بیامرز مرا در ترک مندوب یا امت مرا در ارتکاب معصیت وَارْحَمْ
و به بخشای بر من یا بر بندگان مومن برحمت واسعه خود وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحمت کنندگانی آورده‌اند
که عبدالرحمن مسعود روزی نزد مبتلا شده وایه افحسبتم تا آخر سوره در گوش او خواند فی الحال از آن بلا و مرض شفا یافت
و بصحت سلامت از جای خود برخاست این خبر برسول صلعم رسید عبدالله را طلبید و گفت چه در گوش او خواندی
گفت این آیها سوره فرمود بخدا که جان من با مر اوست که اگر بنده با نیت یقین این آیات بر کوه خواند از جای برود سوره
نور ابی بن کعب از حضرت نبوی صلعم روایت کرده که هر که سوره النور بخواند حق تع بعدد هر مومنی که بود و خواهد
بود تا بقیامت ده حسنه برای او بنویسد و نیز حاکم ابو عبدالله در صحیح خود با سناد از رسول صلعم نقل کرده که افضل کاک
زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را نوشتن میاموزید بلکه چرخ رشتن و سوره النور تعلیم ایشان کنید و عبدالله
سنان از ابو عبدالله ع روایت کرده که مالهای زنان خود را در حصن درآرید بقرائة این سوره در هر روز یا هر شب که هر کس
از اهل بیت او زنا صادر نشود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند و از برای او دعا و استغفار نمایند
تا بقبر در آیند و روز قیامت مغفور و محشور گردد و بدانکه چون حق تع ختم سوره المومنین نمود بانکه نیند که از برای عبث
نیافرید بلکه بجهه امر و نهی خلق فرمود افتتاح این سوره کرد که امر و نهی و بیان شرایع فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم بالا أَنزَلْنَاهَا فرو فرستادیم از او بواسطه جبریل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم
از او یعنی احکام را که در وست از احکام وَأَنزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و واضح الدلالت بر مقصود

کران نعدود احکام است ببیان حلال و حرام لعلکم تذکرون شاید کرشما پند بذیرید و از محارم بپرهیزید و از جملهٔ ان
احکام اینست که الزانیة زن زناکننده و الزانی و مرد زانی غیر محصن باشد فاجلدوا پس بزنید ای حکام شرع کل واحد
منهما هر یکی از ان دو را مائة جلدة صد تازیانه و این مخصوص است بانکه محصن باشد چه حد محصن رجم است
باجماع فقها و جلد عبارتست از ضرب جلد بتازیانه بر وجهی که الم بلحم تعدی نکند و مراد بمحصن مردیست که او را زوجهٔ
بعقد دایم یا بملک یمین صبح و شام باو مباشرت تواند کرد بدون مانعی و محصنه زنیست که او را زوجی باشد منعقد بعقد که صبح
و شام بوی اتیان نماید و زنا که موجب حد است عبارتست از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون عقد و ملک و شبهه با علم
بتحریم یا ظن و حکم زنا ثابت میشود باقرار کردن چهار بار در چهار مجلس و یا بشهادت چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن
بر معاینه ایلاج ذکر در فرج یا دبر زن کالمیل فی المکحلة و اگر نه بینند و چون گواهی دهند هر یک را هشتاد تازیانه بباید زد و شهادت
زنان بدون رجال ثابت نمیشود و اگر چه زیاده از هشت زن باشد و نه بشهادت مردی و شش زن و شرط است توارد شهادت
شهود بر فعل واحد و زمان واحد و مکان واحد و باقی احکام و متفرعات ان در باب حد زنا در کتب فقهیه مذکور است و اکثر ان
در منهج الصادقین مذکور اما مروی است اند که در ایام عمر پنج کس را نزد امیر المومنین صلوات الله ع اوردند و بزنای ایشان گواهی
داده بودند فرمود تا یکی را رجم کنند و دیگری را حد زدند و شخص دیگر را نیم حد زدند و کس دیگر را تعزیر کردند و شخص دیگر را رها
کردند گفتند یا امیر المومنین قضیه یکیست و پنج حکم مختلف کردی جواب داد که اگر قضیه یکیست اما احوال مختلفست اما اول
بجهت انکه رجم مرد محصن بود و بر محصن رجم است باجماع و سنت و اما انکه حد زدم محصن نبود و بر غیر محصن جلد است نه
رجم و اما انکه نیم حد زدم بنده بود و بر بنده نیم حد لازم است و اما تعزیر بجهت انکه دوم کودک بود و بر او حد نیست بلکه ادب کردنست
تا دیگر مرتکب این امر نشود و اما رها کردم دیوانه است و بر دیوانه تکلیف نیست بعد از ان حق تعالی بجهت مبالغه در اقامت حد بر زنا
و نهی میفرماید و لا تاخذکم و باید که فرا نگیرد شما را ای حکام شرع بهما بمرد و زن زناکار رأفة فی دین الله مهربانی و
شفقت در حفظ دین خدا و یا در طاعت او یا در حکم او که لزوم اقامت حد است بر وجه مامور یعنی بجهت رأفت و رحمت شما بر زانیه
و زانی تعطیل حدود الهی میکنید و در ضرب حد مساهله و مسامحه مینمائید ان کنتم تؤمنون اگر هستید که گرویده اید
بالله و الیوم الآخر بخدا و بروز قیامت چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی جد است در طاعت خدا و اجتهاد در احکام
اقامت حدود او و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود ان از لوازم ایمانست و این مبالغه بجهت انست
است و هم چنین مرویست از حضرت رسالت پناه ص فرمود که ای گروه مومنان از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت است
سه در دنیا و سه در اخرت اما ان سه که در دنیاست انست که ابروی ببرد و درویشی ارد و عمر را کم کند و ان سه که در اخرت
است انست که موجب شدن خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ بانواع عذاب و از حضرت
مرویست که روز قیامت حاکمی را بیاورند که یک تازیانه از حد کم کرده باشد او را گویند که چرا حد الهی را ناقص کردی گوید
بجهت شفقت و رحمت بندگان تو پس او را گوید تو رحیم تر بودی از من انگاه او را بدوزخ امر نماید بعد از ان بجهت زیادتی رسوا
ساختن زانیان امر میکند و لیشهد و باید که حاضر شوند عذابهما در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در اقامت حد
بر ایشان طائفة من المؤمنین گروهی از مومنان تا تشهیر یابند باین عمل شنیع و ذکر مرتکب این عمل فضیح شوند و تنبیه
بجهت انست تا اقامت حد مانع کفار نشود از اسلام اوردن و فقها را در عدد طایفه خلافست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام

روایتست که اقلهما واحد کمترین طایفه یکیست ولن مجاهد وابراهیم نخعی بر نیت و در مجمع آورده که ابن عباس نیز بر این قولست و نزد عکرمه اقل آن دو است و بمذهب زهری سه و نزد حسن ده و بروایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهل کس جایز نیست که حد زنا را بآن کس جاری میشود و نقل از امام محمد باقر علیه السلام نیز جمع اسناد آن و مروی اینست که فرقه جمیع است واقل او سه است و طایفه بمعنی اینجا فرقه است پس یکی کافی باشد امر حرمه الله کرام مشهور نزد یکی از صاحب روایات و در طرایف نسفی نقل میکرد که مرد کذاب را بعنوانند مومنانکس را که تمام کفایت کنند مومنی خواست که بعض طمع نان خود را ضمه سازد قصد نکاح وی بود عمرت حضرت جهت انکه مسلمانی بدنام نگردد آیه فرستاد اَلزَّانِي مرد زناکننده لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً نکاح نمیکند مگر زن زناکننده را اَوْ مُشْرِكَةً یا زن مشرک را مشرکه کان اَلزَّانِيَةُ وزن زناکار لَا يَنْكِحُهَا بنکاح نیاورد او را اِلَّا زَانٍ مگر مرد زناکننده اَوْ مُشْرِكٌ یا مرد مشرک از انده و غالب آنست که مایل بزنا رغبت ندارد در نکاح زن صالح و صالحه رغبت نمیکند در فاحشه جنسیه علت الفت دانسته است و مخالفه صفت موجب نفرت و در بنیان آورده که زنا و زانیه از یهود یا مشرکه در خانه خرابات نشسته هر یک بر خانه خود رایتی نصب کرده بودند و مردم بجود که عوض بوده اجرت گرفتندی ضعفاء مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتند و از تنگدستی اوقات به پریشانی گذرانیدندی داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده و کرایه نفس از ایشان گرفته بر عادت جاهلیت معاش کنند از حق تعالی بآن آیه منع ایشان فرمود وَحُرِّمَ ذٰلِكَ و حرام کرده شد تزوج بزنا کار حرام بود و خواهد عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان جهت تشبه بفساد و تعرض بتهمت طعن در نسب و در مسبب بیدی گفته بود مان حق ایشان و محول از مفاسد و اصح آنست که این نهی تنزیهی است نه حتمی پس نکاح زانی و زانیه مکروه باشد نه حرام مکروه کاهی که مراد تزوج زانی باشد بلکه مراد بزنا منزوجه بوده باشد و یا انکه حکم این آیه منسوخ باشد و گویند معنی آنست که مرد مومن واجبست که نفس خود را نگهدارد از انکه عادت او باین باشد که همیشه زنان زانیه رغبت کند و بنکاح زنان صالحه اقدام نماید و بعد از ذکر حد زانیان حد قذف میفرماید که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را از نامی بر محصنی نیز مرین حکم داخلست و مراد باحصان اینجا بکورت و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرطست [تشبیه] معنی آنست که هر مکلف مردی یا زنی که آنچه عفت داشته باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیاورند بنزد حکام شرع اَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه عادل بر اثبات آنچه میگفتند فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ای حکام شرع ایشان را ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و قذفی که غیر زنا باشد چون بفاسق یا قذف بزنا نسبت بغیر محصن باشد تعزیر است نه حد وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول میکنید مر ایشان را که قذف کرده و گواه نیاورند و بعد این هشتاد تازیانه خورند شَهَادَةً اَبَدًا گواهی را که هرگز در هیچ باب مگر که تایب شود از آن و عدالت را ملکه خود سازند اُولٰئِكَ و این گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقان و در شهادت عدالت شرط او فسق منافی آنست و بانکه قاذف را هشتاد تازیانه بایدخورد حر باشد یا عبد و خواه مرد یا زن و نصف در عبد جایز نیست مگر در زنا پس بر قاذفان هشتاد تازیانه بایدزد و شهادت ایشان قبول نباید کرد اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این قذف که دیگر قذف نکنند خواه حد خورده باشد یا نه وَاَصْلَحُوا و بصلاح اندیشند خود را در ترک قذف و عزم نمایند بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول شهادت شود فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناه بندگان را رَحِيمٌ مهربان بر توبه کنندگان و باقی احکام قذف و مسایل متفرقه در کتب فقه مذکورست و بعضی از آن در منهج الصادقین مذکوراست عکرمه از ابن عباس روایت کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله

القيتكم من بينها الحكم كه ندا نند خود بيند اگر بطلب گواه مشغول گردد و تا جمع كردن آن كس از حاجت خود فارغ شده
بود وگر اين كار ببيند هتك عرض خود نمايد بانه بمحض چه فاسق است در دعوى الشهادت ميكشد و اين حال چگونه باشد حضرت فرمود اي
عاصم متابع جز اين حكم نه فرموده عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس بيرون آمد گفت بار خدايا در اين باب حكمي
فرود فرست عويمر گفت عاصم او بود بر عاصم گفت اي عاصم شر ما اين است كه سي از شما تنگ نه ندا خود و حوله بينم
عاصم گفت آياتك الله في مثلك بسيم كه بر نشستيم پس ما مي گفتيم حالت مرد حضرت سيد عالم بسانيد حضرت حوله را
طلبيد و از وي پرسيد كه اين سخن عاصم راست است و آياتي تعليم قرآن ميكرد بسيار بود و گفت عويمر زوج من از مادر خانه ميكرد است و
بعوض صفيه آمده عويمر او را بر سرد پيش و بدا من بطعام فضل كرد عويمر گفت بخدا سوگند كه من شريك بن سحماء را ديدم
در خلوت با تو هم بستر آيه فرستاد و نقلي ميكنند از ابن عباس روايت است كه سعد بن عباده بعد از نزول آيه قذف گفت يا رسول الله اگر
من مردي را به خانه خود مراهم بسه بيايد ما نگاه شد زنه خفته بايم و امداد ندهم تا چهار گواه بدوم اين امري عجيب است چه اگر ما دادم وي
فارغ شده باشند و اگر ايشان را بزنم ميكشم بالله يا فعلا عموما از حضرت فرموده اي معشر انصار مي شنويد كه مهتر شما چه ميگويد
گفتند يا رسول الله او مردي غيور است و هرگز نكاح نكرده مگر باكره و هرگز زني را طلاق نداده و هيچ يك از ما جرات نكرده
كه مطلقه وي را نكاح كند سعد گفت يا رسول الله فدايت شوم من ميدانم كه اين حكم خداست و از نزد خدا است ولكن
از اين جهت تعجب كردم حضرت فرمود كه حكم خدا اينست و چنين فرموده گفت صدق الله و صدق رسول الله از اين قضيه بسي نگذشت
كه پسر عم وي هلال بن اميه از مزرعه خود ميآمد فكر ده بامداد بازگشت و در خانه رفت مردي را ديد كه با زن وي خفته و زنا ميكند هيچ نگفت
و نزد رسول الله آمد و آنحضرت با اصحاب نشسته بود گفت يا رسول الله چنين حالتي واقع شد و من اين را بچشم خود ديدم
رسول الله را حال متغير شد و آثار كراهت بر جبين مبارك او ظاهر گشت هلال گفت يا رسول الله من ميدانم كه ترا اين صورت خوش نيامد اما خدا ميداند
كه من راستگو هستم و حق ميگويم و اميدوارم كه خداي تعالي اين فرجي دهد آنحضرت قصد كرد كه ويرا حد زند انصار جمع شدند و گفتند
كه ما مبتلا شديم به آنچه سعد گفت اكنون هلال را حد زنند گواهي او مقبول نشود و موجب بدنامي گردد و اين محنتي عظيم است آنحضرت
همين بودند كه اثر وحي ظاهر شد چون از غشي وحي باز آمد فرمود هلال را فرجي داد و شما را از اين حادثه خلاصي است فيزوا في زنه
پس اين آيه تلاوت فرمود وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ و آنانكه مي كنند بر زنان خود زنا وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ايشان را
گواهان إِلَّا أَنفُسُهُمْ مگر نفسهاي ايشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهي دادن يكي از ايشان يا بر ايشان است گواهي دادن ايشان
أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهي بنام خدا بر وجهي كه إِنَّهُ بدرستي كه وي يعني شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگويانست در نسبت
دادن زنا بزن خود يعني چهار گواهي بدهد بر آنكه او از صادقانست در قذف زن بزنا و هر گواهي اين كه ميگويد بسوگند است يكي
از گواهانست وَالْخَامِسَةُ و گواهي پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنست كه لعنت خداي بر وي باد إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اگر باشد از دروغ گويان
در آنچه نسبت كرده زن را بآن يعني نوبت پنجم بر خود لعن كند بر اين وجه كه لعنت خداي بر من اگر دروغ گويم در اين رميكه كردم مراين زن
با و هر نوبت اشارة بآن زن كند و اين لعان موجب رفع ايدا از سقوط قذف است و حصول مفارقت بينهما بر تابيد يعني حرام ابدي شوند
و نفي ولد از و شود اگر قذف از براي نفي ولد بوده باشد و ثبوت حد زنا بر زن واگر از لعان امتناع كند چه ميفرمايد وَيَدْرَأُ و دفع
كند و بازدارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن عذاب حد را أَن تَشْهَدَ آنكه گواهي دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهي بخداي بر مضمون آنكه
إِنَّهُ بدرستي كه شوهر او لَمِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گويانست در آنچه نسبت كرده مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهي پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا

انکه غضب خدای تعالی بر وی باد إن كَانَ اگر باشد مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در دعوی خود معنی همه دو آیه آنست که لعان مرد
که چهار بار گواهی میدهم بخدا که او راست گویم در آنچه رمی کردم بدان زن خود و در بار پنجم بگوید که لعنت خدای تعالی بر من اگر از دروغ
گویان باشم ولعان زن آنکه چهار نوبت بگوید که گواهی میدهم بخدای که او از دروغ گویانست در آنچه مرا بدان رمی کرده و نوبت
پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر یک از این اختصار بر هم کند و بغیر از این صیغه جایز نیست پیش
علما سعی پس واجبست ایقاع لعان بالفاظ مذکوره بدون تغیر و تبدیل با رعایت اعراب و تبدیل و نقیض زن تمامی با استعمال
مرتکب بودن باقی احکام لعان حواله بمنهج الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم بعد از نزول آیه لعان عزیمه ما عود
را المردود اسمه هلال طلبید زن او را و فرمود ملاعنه کنید مرد که اول گفت یا رسول الله بزمای که چه طریق صنعم
لعان بکویم حضرت هر دو را نزد خود نشست و روی ایشان را بقبله کرد و فرمود چهار بار بگو اشهد بالله انی لمن الصادقین
فیما رمیتها به چون چهار بار این آیه را مکرر کرد پس حضرت روی بوی کرد و گفت از خدای بترس که عذاب دنیا یعنی حد از عذاب آخرت
سهل تر است و عقوبت وی از عقوبت مخلوق صعبتر اگر درین باب یقین نیستی توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب لعنت خواهد بود
بود دروغ گوی فادن گفت والله که من راست میگویم و خدا مرا بدین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشارت بنفس کن و بگو
که لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین فیما رمیتها به آن مرد این کلمه را بگفت بعد از آن رسول متوجه زن شد و فرمود صنیم لعان
میکنی یا تصدیق شوهر خود میکنی گفت لعان میکنم رسول فرمود که چهار بار بگوای اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما
رمانی به پس رسول بعد از این موعظه فرمود و تخویف نمود او را و گفت ای زن از خدا بترس که رسوائی دنیا اسانتر است از رسوائی
آخرت و عذاب اصعب از عذاب دیگران و باز پنجم موجب غضب و خشم خداست زن ساعتی تامل کرد و پس سر باورد و گفت
شوهر دروغ میگوید رسول فرمود بگوی غضب الله علی ان کان من الصادقین فیما رمانی و بعد از گفتن میان ایشان تفریق کرد و حکم
کرد که فرزند اگر متولد شود بشوهر نسبت ندهند و زن را بدین سبب نفی نکنند و در اکثر روایات آمده که رسول صلعم فرمود که اگر
فرزندی بیاورد که سرخ باشد و بسیاهی مایل و میان او بزرگ بود پس آن شریکست و اگر خاکستر رنگ باشد و جعد موی و بزرگ
ساق پس از غیر کسی است که بدو رمی واقع شده ابن عباس گفت که چون فرزند متولد شد مشابهت تمام داشت بشریک پیغمبر فرمود که
اگر این سوگندها ثابت نمیشود من این زن را و آنچی که دانستم و او را بتبلیغ توجهی سیاست میکردم وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
و اگر نه فضل خدای بودی بر شما بنهی از زنا و فوا حش و اقامه حدود وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بر شما بوضع احکام وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه
خدای تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی وفی
کوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل خدای بودی بر شما بقبول توبه در وادی ناامیدی سرگردان میشدید پس شما را
ببدل توفیق توبه نیز منزل رجا رسانند بعد از این آیات بیان طهارت و برائت دامن عائشه است از تهمت اهل جهل منافقان و سبب
آنچنین [illegible] رسول امر ملوث آن بود که چون بسفر رفتی قرعه زدی میان زنان هر کدام که قرعه بر آمدی او را با خود ببردی بود که رسول
مانیغر گوید که در غزوه بنی المصطلق قرعه بنام من بر آمد و این بعد از آن بود که آیه حجاب واقع شده بود حقتع امر کرده بود که زنان
روی از مردان بپوشند پس رسول فرمود تا برای من هودجی ترتیب کردند و مرا در آن نشانید و چون فتح واقع شده و
مراجعت نمودند مدینه رسیدیم و در شب فرود آمدیم من برخاستم بجانبی دیگر و از لشکرگاه دور رفتم بقضای حاجت و چون
باز آمدم عقدی از من که از جزع و مهره یمانی بود برکردن داشتم گم شد و گمان بردم که در آن موضع که بقضای حاجت نشسته بودم

گذاشته باشم چون بموضع آمدم هرچند جستم ایشان را ندیدم یافت وایشان همه این زمان بی مکث افتاد از رفتن من بیخبر
بوده بودند تا بار مرکب خادمان محمل هودج مرا که تخفیف انگشتری در او بود باشتر بار کرده کوچ کرده بودند چون باز آمدم در آن منزل هیچکس
ندیدم در جای خود نشستم و چون دست بمالیدم عقد من پیدا شد بگریستم و بامید آنکه کسی بطلب من خواهد آمد آنجا بنشستم خوابم
غلبه کرد و بخفتم تا آنکه بیدار شدم صبح شده بود صفوان بن معطل سلمی که او آنکه در خواب مانده بود و از لشکر باز مانده بی آمد
بر قضیه من نشسته چون مرا دید بشناخت بجهت آنکه پیش از آیه حجاب مرا دیده بود و من چادر در سر کشیدم و وی لاحول کنان و
استرجاع گویان بیامد و با من هیچ نگفت و شتر خود را بخوابانید تا من سوار شدم پس زمام شتر بدست گرفت و میرفت تا بنزدیک
رسیدیم باین منزل رسید که رسول فرود آمده بود و مردمان از من بیخبر بودند چون شتر من از دور پدید آمد عبدالله بن ابی سلول
منافق با جمعی دیگر از اهل نفاق در حق من بسبیل طعن گفتند که می نگرید که زن محمد با مردی بیگانه تنها از بیابان می آمد تا
بجای ایشان البتان واقع شده باشد من از این سخن بیخبر بودم و حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش و مسطح بن سامه نیز درین
سخن غرض ایشان بودند و از رسول هم التفاتی نمی یافتم و سبب آن نمیدانم و چون بمدینه رسیدیم بیمار شدم و تا یکماه
بیماری کشیدم و هر گاه رسول بخانه من در آمدی از اهل خانه پرسیدی که بیمار چونست و نزد من نیامدی و چون از بیماری
بهتر شدم شبی با ام مسطح بقضای حاجت بیرون آمدم بجهت آنکه در خانها طهارت خانه نبود و بصحرا رفتیم که من حیله بود و از جمله
زنان ام مسطح با ما بود دامن او در پای او پیچید و بر آمد و بسر در آمد و گفت تعس مسطح بروی افتاده با او من گفتم چرا او مسلمانی را دشنام
میدهی که مردی بدری حاضر بود و این مسطح از خویشان مسطح بود و از جمله اصحاب افک پس مادر او جواب داد که نمیدانی که وی
در حق تو چنین و چنین گفته من دلتنگ شدم و دانستم که عدم التفات رسول خدا بجهت همین بوده پس از حضرت دستوری
خواستم و بخانه پدر و مادر خود رفتم گفتم که مردمان در حق من چه میگویند گفت سخن چنین بر زبان جا شتشان میرانند و
رسول بجهت این دلتنگ شد لیکن از این مقوله هیچ با تو نمیگوید من بگریه افتادم و شب و روز میگریستم و آن شب خواب نمیکردم تا
روز شد و بجهت این بیماری من و درد کرد پس رسول خدا صلعم اسامه بن زید و علی بن ابیطالب علیه السلام را طلبید و در باب من با ایشان
مشورت فرمود اسامه گفت سخن اصحاب عرض بنده شنید و علی ابن ابیطالب علیه السلام گفت یا رسول الله از این دلتنگی مشو
علیه قوی واسع است بهر چه رای حکم میکنی جائز باشد و اگر خواهی حقیقت حال از بریره کنیز او پرس معلوم کن حضرت
بریره را بطلبید و او را گفت ای بریره در حق عایشه چه میگوئی و او را چگونه میدانی و چیزی که موجب شک و تهمت باشد از
وی دیدی گفت جز آنکه وی نه سال است و بجهت آن روزی آرد خمیر کرده بود از آن غافل شد و گوسفندان بیامدند و پاره از آن بخوردند
از وی هیچ ندیدم عیبی تا غایت ازو ندیدم و از وجهت خود سایر زنان اهل زمان و اکابر زمانه تفحص حال او کردند
همه بپاکدامنی او گواهی دادند پس رسول خدا صلعم از روی غیرت و دلتنگی بر بالای منبر برآمد و خطبه فرمود و گفت که ای گروه مسلمانان
کیست که معذور دارد مرا در حق کسی که آزار می رساند بمن از اهل من مراد حضرت عبدالله بن ابی سلول بود سعد معاذ بر پای خاست و گفت یا رسول
الله من ترا معذور دارم اگر از قبیله اوس است بفرمای تا گردن بزنم و اگر از خزرج است و از برادران ما است حکم کن تا امر تو
بجای آریم سعد عباده که پیشوای خزرج بود بر پای خاست و با سعد گفت دروغ میگوئی با او نکر که عبدالله ابی سلول از خزرجیست نه
از اوسی رسول صلعم ایشان را خاموش کرد اندند و از منبر فرو آمد و هر روز من در آمد از انصار بنزد من آمد و من میگریستم
چنین گفت اگر از تو فعلی سرزده حق تعالی سمیع علیم است و اگر تو تحمل کنی توبه کن که خدای توبه تو بپذیرد من گفتم یا رسول الله خدای

میان تلک من این حدیث برالم واز من چیزی صادر نشده که مرا از خدای بشرم بلیه باشد و لیکن دشمنان او اتکیره الله ومن قرم
میگویم از من باور نمیکنند پس چیزی میگویم مگر آنچه یعقوب گفت که فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون این بگفتم
و روی بدیوار کردم و بازنگریستم اغاز کردم رسول را خاموش بود که ناگاه او را بوحی جبرئیل برآمد و چون رسول صلی الله علیه فارغ شد
فرمود که ای عایشه بشارت باد ترا که حق تعالی تنزیه تو کرد پس آیات برات و پاکدامنی من تلاوت نمود که اِنَّ الَّذِینَ جَاءُو بِالْإِفْكِ
بدرستی که آنکه آوردند دروغ بزرگ را در حق عایشه عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما ای اهل اسلام و آنها عبدالله بن ابی و زید بن رفاعه
و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابوبکر بن ابی قحافه و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب لَا تَحْسَبُوهُ
مپندارید بهتان دروغ را شَرًّا لَكُمْ بدی برای شما خطاب بحضرت رسالت ص و عایشه و صفوان و هر که از این مغموم شده بود است که
دروغ را بدی مپندارید بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بلکه آن بهتر است مر شما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در روایت شما این هفده آیت
نازل شد که متضمن واعده بینه و احکام شرعیه است کرامت و تعظیم شما بهر کس ظاهر گشت و وعید و تهدید بسیار در باب
دروغ گویان وقوع یافت چنانکه فرمود لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر کس را از اهل بهتان مَا اكْتَسَبَ جزای آن چیزی است
که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناهان بقدر آنکه شروع کرده در آن بعضی سخن ناحق گفته بودند و بعضی بدو خندیده و جمعی
و جمعی خاموش شده و هیچ منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّىٰ و آنکس که فرا گرفت کِبْرَهُ معظم آن را بتشنیع مِنْهُمْ از ایشان از جماعت مراد عبد
الله ابی سلول است که سر منافقان است لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر او راست عذابی بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد زدند و مشهور
گشت بنفاق و گویند حسان بود که در آخر عمر نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشت و در روایت که چون صفوان بن
این بشنید در سر راه حسان آمده و برا جراحت رسانید و مردمان جمع شدند و حسان را نجات دادند و حسان بنزد پیغمبر
طلب دیت کرد آنحضرت علیه و بر حسان باغی داد به جای آن صفوان سیرین دادی او و حسان از خویشاوندان معاویه در وقت
در زمان حکومت او بمالی عظیم رسید و بعد از آن احادیث در حق عایشه و پاکدامنی او چند بیت گفت و عایشه از او خشنود شد شعبی
گفته که از عایشه شنیدند که گفت من اشعار هیچ خوش نمی آید قول حسان که در جواب ابو سفیان گفته و بعضی گفته اند که از آن
که حق تعالی در حق او فرمود وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ در جواب گفت و این عذاب کشید چه کور شد و زخم تیغ
خورد و چون بعضی از اهل ایمان بجهت بهتان بدگمان شده بودند در حق عایشه اگرچه اظهار نمیکردند حق تعالی ایشان را از آن
پشیمان کرداند و فرمود لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا هنگامی که شنیدید این سخن باطل و غیر واقع را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ گمان نبردند
یعنی چرا در وقت شنیدن این افک گمان نبردند مردان گرونده وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان ایمان آورنده بِأَنْفُسِهِمْ بنفسهای خود
و یاران خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفس خویش برند یعنی بایستی که مؤمنان میان آن سماع دروغ گمان نیک بردندی بعایشه
و صفوان که هَٰذَا إِفْكٌ مُبِينٌ این سخن دروغ روشن است چه آنکه مردمی متقی که بر حال مطلع باشد ایشان را حق تعالی از
بعضی آن نگاه داشته از مثل این حالها بجهت تعظیم ایشان و بیان کنند که لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ چرا نیاوردند بر این سخن بِأَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ چهار گواه را که گواهی دهند بر آنچه تهمت کنند ایشان بدان مثال فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس این گروه نزد خدای
در حکم هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در حکم کاذب [illegible] در باطن
کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا محال است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ و اگر نه کرم خدا بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ

البته رسیدی بشما لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آنچه خوض کردید در حدیث افک عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که قذف و ملامت است
ستیزه حد و عقوبت باشد اما ابن عباس گفته این عذاب دنیا است إِذْ تَلَقَّوْنَهُ چون فرا گرفتید این سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود
یعنی بعضی از بعضی میپرسیدند و میگفتند که چه شنیده اید و تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میگفتند بدهنهای خود
مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست شما را بدان دانشی یعنی این سخن را بی حقیقتی میگفتند و اصلا علم بدان نداشتند وَتَحْسَبُونَهُ
هَيِّنًا و می پنداشتید این سخن را سهل و آسان که هیچ عقوبتی بدان مترتب نشود وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللَّهِ
نزد خدای عَظِيمٌ بزرگست و عقوبت بسیار بران مترتب چه این سخن موجب عیب و عار و استحقاق است بسبب نبوت و کامل
آنحضرت که عالم بالغ است بسیار که موجب عذاب عظیم است یکی تلقی افک بالسنه دوم تکلم بان بدون تحقق سیم استصغار
جنین منکر فحش از که گفته اند آنحضرت را سهل و سیر منکر است که مادر ابو ایوب که زن و ام ابو ایوب انصاری بود رضی الله عنه با او گفت
ای ابو ایوب آیا شنیدی که مردم چه میگویند در حق عایشه گفت آری ام ایوب گفت لا والله ابوایوب گفت والله عایشه بهتر از تست پس
فلست بلی نهی کرد است و از ین سخن خود به بلکه این سخن افک و بهتانست و حق تعالی فرموده وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا هنگامیکه
شنیدید این سخن را قُلْتُمْ گفتید یعنی چون شنیدید چرا نگفتید مَا يَكُونُ لَنَا نباشد یعنی سزاوار نیست ما را أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا
باین سخن یکی بیم بلیغ که سُبْحَانَكَ پاکی تراست از آنکه در حرم محترم پیغمبر تو مثل این توان کرد هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افترائیست
عظیم يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای کراهت أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا مثل این سخن را هرگز یعنی مادام که زنده باشید
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن و پاره مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان
میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهایی که دلالت دارند بر احکام شرعیت و محاسن آداب تا بندگان بطریقت ادب مهذب شوند
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بجمیع که علم اوست بپاکدامنی عایشه حَكِيمٌ حکم کننده در تمهید حکم بندگان پس هیچ نکس بغیر
نکنند حق انبیا و ازواج ایشان از لوث فجور که حفاظه بعنایت او بید تا ذنا میکنند وَإِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ آنانکه دوست دارند أَنْ
تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش شود خصلت ناشایسته کان زناست و انواع قبایح فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنکه ایمان آورده اند و ایشان
بمنافق که دانم لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا حد قذف و بدنامی وَالْآخِرَةِ و در آن سرای
آتش دوزخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند ضمیرهای مردم را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید از ایشان تا عقوبت نماید بواجب حسب
الاخبر بر شما علم کرده اند تنزیه و عقوبت خواهد کرد بر اظهار آنچه است اندرون فاش شدن قبایح و فواحش وَلَوْلَا فَضْلُ
اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی بر شما بر عیبها وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بمهلت دادن بر انابت وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه
خدای مهربانست بهدایت و رحمت داده رَحِيمٌ بخشاینده است بعفو جنایت فاقدان را در لطف از تعجیل کرده بفضل
رحمت جزای عقوبت شما را بیان نکرد از آنجه که مبتلا بعقوبت گردید و شیطان کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه گرویده اید
لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ پیروی مکنید گامهای ابلیس را که مراد بخواهشهای او است و قبایح و فواحش قذف عایشه و سایر اهل ایمان
وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که پیروی کند گامهای ابلیس را پیروی نماید او نماید فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید
ابلیس بِالْفَحْشَاءِ بکار زشت در نظر عقل وَالْمُنْكَرِ و کار ناپسندیده بحکم شرع و کوبند فحشا زناست و منکر سایر قبایح
و کوبند الفحشاء کبایر است و منکر صغایر و کوبند منکر آنست که حرام بود و فحشا آنچه منکران باشد و تنفر از آن و غیر اینجا
فحشای مرید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل و کرم الهی بودی بر شما بتوفیق توبه بالعفو و اصلاح کلیه است وَرَحْمَتُهُ و بخشایش

او مطهر شما نبود با خدا ما زکی منکم پاک نگشتی از شما من احد از هیچ یکی ابدا هرگز یعنی تا آخر عمر از دنس ذنب و سایر معاصی وَلَکِنَّ اللَّهَ یُزَکِّی
ولیکن خدای پاک میسازد مَن یَشَاءُ هر کرا میخواهد یعنی هر کرا توفیق توبه دهد و او باخلاص توبه کند وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ و خدا به نیات
و ضمایر و اخلاص ایشان دانا بوده از سید انبیا صلی الله علیه وآله نقل کرده که هیچکس نباشد که او عصمت کسبی قدرت یابد و در خصوصیت عطا
که او ابوالعلی نبود مگر که از بیم خشم خدا باشد تا الفت تمام کوی باز ایستد اللهم حضرت و هیچکس نباشد که او بشفاعت
تحدی از حدود حدا دامنایع کرده اند مگر که با خدای حضور متکرده باشد و اعنت خدا بر وی الحاق گردد تا قیامت و هیچکس نبود که
بد بر وی غاش کرده اند و او را بدان دو میان مردمان اشکارا کرده اند الا که واجب باشد بر خدای که او را در دوزخ بگذارد و بعد از آن
فرموده که اصل این کلام در کتاب فرموده که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة تا آخر در بعضی تفاسیر مذکور است که این بکر سوگند
خورده بود که پسر خاله خود یعنی مسطح که از فقرای مهاجرین بوده و اهل بدر نفقه نکند و مطلق با او نیکوئی نکند بدین که او سخن
اند بوده حق تعالی این آیه فرستاد وَلَا یَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ مِنکُمْ و خداوندان افزونی حسب و نسب از شما وَالسَّعَةِ
و خداوندان دستگاه و فراخی و غنا و توانگری أَن یُؤْتُوا برانکه ندهند نفقه را أُولِی الْقُرْبَیٰ خویشان را وَالْمَسَاکِینَ و درویشان و
محتاجان را وَالْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ و مهاجران را در راه خدای بر مانند مسطح که هم خویشست و هم مسکین و هم مهاجر و هر که باین صفات
موصوف باشد وَلْیَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه ایشان را که از ایشان صادر شده وَلْیَصْفَحُوا و درگذرند از انتقام و ایشان
کنند نیست بخطاب النفات فرموده بر سبیل تعجب و غفران میفرماید أَلَا تُحِبُّونَ ایا دوست نمیدارید أَن یَغْفِرَ اللَّهُ
لَکُمْ انکه بیامرزد خدای مر شما را پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای امرزنده است با وجود کمال قدرت
بر انتقام رَّحِیمٌ مهربان بر اصحاب جرایم و اثام پس شما نیز باخلاق خدا متخلق شوید مرویست که چون ابو بکر این آیه شنید گفت
بخدا سوگند که هر که نفقه را بر مسطح قطع نکنم و از ابن عباس و غیر منقولست که آیه در جمعی از صحابه نازل شد که سوگند خورده بودند
که تصدق نکنند بر هیچ مردی از اصحاب افک و مرویست از معزم که هر که بیامرزد یعنی از گناه کسی درگذرد خدای وی را بیامرزد یعنی
از گناه کسی درگذرد خدای وی را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدا او را عفو کند و بعد از آن تهدید بندگان از افک و قذف فرموده
إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ که بیخبر اند از فاحشه و تهمت میکنند ایشان را
الْمُؤْمِنَاتِ زنان گرویده که از خدا و رسول از ابو حمزه یمانی مرویست که این آیه در شان زنان مهاجرانست که چون بمدینه هجرت کردند
بد بر مشرکان مکه گفتند که ایشان بفجور رفتند و قول اصح آنست که بر سبیل عموم است نسبت به همه زنان مومنه و وجه تهدید میفر
ماید که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان میکنند لُعِنُوا دور کرده شدند فِی الدُّنْیَا در دنیا از نام و ننگ وَالْآخِرَةِ و در آخرت از رحمت حق
در دنیا مطرود و مردود بندگان و در عقبا ملعون و مبغوض حق تعالی بر سرای عقوبت حد و جلد و رد شهادت مبتلا اند و در آن سرای بانواع
عقوبت معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ و مر ایشانراست عذابی بزرگ بجهت عظم ذنب ایشان او مستحق است این عذاب عظیم را ایشانرا
یَوْمَ تَشْهَدُ روزی که گواهی دهد عَلَیْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبانهای خود اعتراف کنند وَ
أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ و گواهی دهد دستهای ایشان و پاهای ایشان بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند از جرایم و مآثم تا دانند
و بیان یَوْمَئِذٍ امروز یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ بدهد خدای ایشانرا دِینَهُمُ الْحَقَّ جزای ایشان که سزاوار و در خور ایشان باشد وَیَعْلَمُونَ
و بدانند در امروز بمعاینه أَنَّ اللَّهَ انکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت
بر وجهی که هیچکس را این صفات نرسد و نیست بدانکه آیات مذکوره اغلظ آیات قرآنست در رمی ساحت عایشه...

بمقصود آنکه کسی جمیع کلمات قرآنی و آیات مواعید را تتبع کند و تفتیش نماید هیچ آیتی به تغلیظ تا این آیات مذکوره نخواهد بود که در باب افک
اهل صلوات حکم الهی را در وعید مشرکان و وعید اوثان ذکر نکرده و هیچ جهة مبالغه و تعظیم امر افک است و تنزیه عایشه من وجه ابلغ چه
مخفی نیست که مبالغه در باب الصمه علیه به حضرت رسالت است صلعم و منزلة سید ولد آدم و هر که خواهد که محقق شود بر تعظیم
شان حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام و تقدم و تعظیم شان او نسبت به انبیاء سابق باید که در آیات الله تامل کند تا او سبحانه جه وجه
غضب خود بر اهل الاجرام بحترم الفضیحة و مبالغه در عقوبت [illegible] روایت است که ابن عباس رضی الله عنه در بصره جون ازین آیات سوال کردند فرمود
که کتاب خدای تعالی فرو نگرید او معصوم است مگر آنکه در امر عایشه خوض کرده و بر وی افک نموده و بدانکه حق تعالی تنزیه سه کس نموده بسه چیز
یوسف علیه السلام نموده بلسان شاهد و شهد شاهد من اهلها و تنزیه مریم بانطاق ولد که در حجر او بود که انی عبدالله و تنزیه عایشه
که باین آیات عظیم جهة تعظیم سید انام علیه الصلوة والسلام و بعضی از مردم اهل فسق و افک مدح اهل صلاح و تقوی میفرماید الخبیثات
سخنان ناشایست و ناپاک سزاوار اند [illegible] للخبیثین مر ناپاکانراست از مردان و زنان یعنی سخن بد لائق پلیدان میگوید
چنانکه والخبیثون للخبیثات و پلیدان را نیز ناشایسته اند یعنی پلیدان بطبایع ایشان در بی [illegible] خبیثان متعرض سخن ناپا
کیها و الطیبات و کلمات پاکیزه شایسته است پاکان میشود للطیبین برای مردمان پاک یعنی آن ایشان مراعات کنند والطیبون للطیبات
و پاکیزگان نیز شایسته اند [illegible] زنان پاک را و پاکیزگان متعرض اند کلمات طیبه را و جایی گفته اند که مراد آنست که ناپاک راغب بد
ایشان و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مایل بدیشان و این قول از ابو عبدالله و ابو جعفر صلوات الله علیه و علی آبائهما نیز ماثور است
حاصل آیه آنست که جنسیت سبب الفت و صحبت است جون سید عالم صلعم پاکترین موجودات است پس ازواج او نیز پاک و پاکیزه اند از
ناشایستها اولئک آن گروه یعنی حضرت رسالت صلعم و صفوان و سایر طیبین مبرؤن بیزارند و پاکانند یعنی منزه و مبرا اند
مما یقولون از آنچه میگویند اهل افک [illegible] منصب رسالت عالیتر است که ذیل عصمت زوجات طاهرات او بچنین شرکی آلوده
گردد و صفوان مردی پاکیزه است و از اولیای صحابه او نیز ازین تهمت بریست و همچنین جمیع طیبین لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش
و نعمانی و رزق کریم و روزی نیکو یعنی بهشت و چون [illegible] مراد تهمت است پس خطاب با اهل ایمان میکند که یا ایها الذین
آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول لا تدخلوا بیوتا در میایید بخانهای که غیر بیوتکم غیر خانهای باشند که مسکن
شما بود یعنی هیچ خانه بیگانه داخل مشوید حتی تستأنسوا تا وقتیکه اعلام کنید و دستوری طلبید و تسلموا علی اهلها
و سلام کنید بر اهل آن خانها [illegible] جناب نبوة مآب آمده عرض رسانید که مادر خانهای
خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهیم که هیچ کس ما را بدان حالت ببیند و ناگاه یکی از کسان ما بخانه ما در می آید و ما را بر آن هیئت
که نشاید می بیند حق تعالی این آیه فرستاد که [illegible] کسان بی اذن ایشان در میایید ذلکم این شنیدن و استعلام [illegible] بهتر است مر شما را
[illegible] اجازت [illegible] و در حدیث آمده که کسی که در خانه عیال خود در آید باید که بتکلم یا باواز پای یا به تنحنح اعلام کند تا اهل خانه
ستر عورت و مکروهات اعلام نمایند و این حکم بر شما انزال کردیم لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید و روایت است که مردی
پیغمبر را صلعم گفت یا رسول الله دستوری میخواهم با آنکه داخل شوم در خانه که مادر من در اینجا باشد فرمود نعم گفت مادر مرا غیر از
من خادمی نیست بر هر وقتی که در روم دستوری طلبم فرمود آیا دوست میداری که مادر خود را برهنه بینی گفت نه فرمود پس طلب
اذن کن و در روایت آمده که عادت جاهلیت آن بود که جون شخصی خواستی که بخانه دیگری در آید گفتی حییتم صباحا و بی اجازت در آ
مدی پس بسا بود که مرد با زن خود مباشرت کردی و وی بر ایشان در آمدی حق تعالی [illegible] پیغمبر امر کرد که اذن طلبید در وقت دخول

وبهای تحیت که اداب جاهلیات است سلام کنید که این شما را بهتر است از عادت جاهلیت ونیکی تر وچاپ نیست که مرای مالکه
تا باشند که کسی در سرای هست تا دستوری خواهند واکی تکلیف استیذان نکشند زیراکه حضرت رسالت مر فرموده که هرکه در
سرای نگرد پیش دستوری ایشان اگر چیزی بچشمش زنند هر دو چشم را کور کنند ایشان قصاص نباشد سهل بن سعد روایت کند
که مردی خواست که در بعضی از حجرهای رسول نگرد حضرت رسول بیرون امد ومهرست در دست بود کیان حک راس فرمودی گفت
اگر دانستمی که تو در حجره مکی نگری این را در هر دو چشم تو زدمی پس جزای نیست که طلب اذن از جهة نظر کرد لشهت وبدانکه باتفاق
علمای ما طلب اذن واجبست وسلام کردن سنت ودر خانه را بجنبانیدن وصاحب خانه را باواز بلند خواندن مکروه فَإِنْ
لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا پس اگر نیابید در خانهای مردم کسی را که دستوری خواهید فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید حَتَّىٰ يُؤْذَنَ
لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی صاحب خانه بیاید و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن صاحب خانه
تهمتست ودیگر نظر در متاع خانه کردن بی اذن صاحبش جایز نیست ونیز تصرف در مال غیر بدون اذن حرامست وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ
ارْجِعُوا پس باز گردید پی توقف ودر این باب الحاح مکنید فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ باز گردیدن پاک تر و پسندیده تر است مر شما را
از مبالغه کردن ویا بر در خانه ایستادن با کراهت صاحب وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ وخدای تعالی بانچه میکنید از استیذان وعدم آن
داناست و بر آن مکافات خواهد داد امده اند که چون این آیت نازل شد بعضی از اصحاب بعرض رسالت صلی الله علیه وآله رسانیدند
که یا رسول الله در راه شام وعراق اهل تجارت اتفاق می افتد که در خانه ورباط ابساط اقامت بکسترانند وچون کسی در آنجا
مقام نیست از که دستوری طلبند آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَدْخُلُوا انکه در آیید بی استیذان
بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که کسی در وی ساکن نباشد چون خانه وحمامات وخرابات مغلطه وسرحولی وامثال آن فِيهَا
مَتَاعٌ لَكُمْ در آن خانها بهره داری ونفع است مر شما را که از سرما وگرما بدان پناه میگیرید ودر خلوت وامتعه واقمشه شما در آن
محفوظ میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وغیر آن وَمَا تَكْتُمُونَ وانچه میپوشید
از نیت خود در خانهای ومیان کردید این وعیدیست مر کسی را که بجهة فساد یا اطلاع بر عورات در خانه غیر در آید یا در آن نگرد
وبعد از آن بیان حلال وحرام میفرماید بقوله قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بگوای محمد مر مردان گرونده را که چشم فرو خوابانند مِنْ أَبْصَارِهِمْ
از دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است وباعث گناه در زخیرة الملوك آورده که نظر رو ترین بکی مر شیطان را
در وجود ایشان چشمست زیرا که حواس دیگر مر ساکن خود ساکن اند وتا خبری بایشان نمیرسد باستدراك آن مشغول نمیتوانند
شد اما دیده جاسوسیست که از دور ونزدیک بلا واثام را صید میکند ونعم ما قیل بیت این همه آفت که بتن میرسد ۵
از نظر تو به شکن میرسد ۵ دیده فرو پوش چو در در صدف ۵ تا نشوی بلا را هدف ۵ وسیلی فرموده که مامور شده اند
مر از محارم ودیده را از ماسوی وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ونگهدارند فرجهای خود را از حرام وکویند مراد از حفظ فروج اینجاستر
انست از ابصار نامحرم واین قول از ابو عبد الله صلوات الله علیه منقولست وبعد از تفسیر حفظ ستر فرموده که جایز
نیست برادر را نظر بر فرج برادر خود کند ونه زن را که نظر بر عورت خواهر خود کند وابن زید گفت که در جمیع مواضع
قرآن که در آن ذکر حفظ فروج شده بمعنی زناست مگر درینجا که ستر است ذَٰلِكَ این پوشیدن چشم وحفظ فرج
أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه تر است وسودمندتر مر شما را بجهة دوری آن از زینت در دنیا وعقوبت در عقبی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ
باخبر میکند از نظر حلال وحرام واستعمال جوارح در طاعات واثام عباده بن صامت از رسول روایت کرده که حضرت فرموده که

... چیزی را از من پنهان کنید تا من برای شما بهشت را ضمان کنم اول چون سخن کنید راست گویید دوم چون وعده دهید وفا کنید
سیم چون امانت بشما دهند ادا نمایید چهارم فرجهای خود را نگاه دارید پنجم چشم خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست
خود را از حرام کشیده دارید تا من بهشت را برای شما ضمان کنم و امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده که نگاه کردن در محاسن زنان
تیریست زهر داده از تیرهای ابلیس هر که چشم خود نگاه دارد از ایشان بجهة امتثال امر الهی حق تع برکت آن توفیق دهد در عبادتی که
حلاوت آن فرحان و شادمان گردد و ابو هریره از رسول صلعم روایت کرده که هر گاه مردی در زمانی بوده و زنی [illegible] نزدیک وی بگذرد و او چشم از وی
بخواباند و حفظ چنان باشد که [illegible] خدا عبادتی کرده وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ
أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و مکشایند بر مردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا بپوشند از
نظر نامحرم از ام سلمه روایتست که گفت نزد آن حضرت بودم و میمونه نیز در خدمت بودیم عبدالله مکتوم در آمد پیغمبر ما را گفت پنهان شوید
گفتیم یا رسول الله عبدالله مکتوم اعمی است و چیزی نمی بیند و در بعضی تفاسیر آمده که روزی عبدالله امن در رسول خدا محرم
فاطمه زهرا با بود در نزد رسول صلعم گفت در آید بعد فاطمه برخواست و پنهان شد چون ابن مکتوم از نزد آنحضرت بیرون
آمد فاطمه نزد پدر بزرگوار خود آمد آنحضرت بر سبیل امتحان گفت ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی وی چشم ندارد
گفت یا رسول الله اگر چشم ندارد [illegible] من چشم دارم [illegible] حق تع فرمود قل للمومنات یغضضن من ابصارهن
[illegible] اهل بیت من [illegible] حاصل که حق تع همچنانکه امر فرموده که چشم خود را
نگاه دارند از دیدن زنان نامحرم زنان را نیز فرموده که حفظ چشم خود کنند از دیدن مردان نامحرم وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و ظاهر
نسازند زینت خود را از پیرایها و جامهای رنگین و غیر آن چه جای آنکه مواضع آن را بنمایند إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مگر آنچه ظاهر
شده از آن زینت بوقت قیام نمودن بحوایج چون اطراف جامه چه اخفای آن موجب حرج است و در مجمع البیان آورده که ظاهر نکنند
مواضع زینت را برای غیر محرم و هر که در حکم آنست چون اطفال غیر ممیز و غیر آن و مراد بنفس زینت نیست زیرا که دیدن زینت حلال
است صاحب کنز العرفان نیز فرموده نه نفس زینت زیرا که نفس دخلی ثیاب جایز است و نزد بعضی مراد نفس زینت است و اظهر
نزد من آنست که مراد نفس زینت است و نظر بر آن حرام است زیرا که نظر بر آن وسیله نظر است بمواضع آن و اما آنچه ظاهر باشد حرام
نیست [illegible] حرج که منفعت [illegible] و مراد بظاهر [illegible] فقط و این اصح است نزد من بجهة اتفاق فقها بر آنکه همه بدن
عورتست [illegible] و دست و جمیع آنچه ملاحق بدنست که نظر بآن مستلزم نظر نباشد ببدن و اما باقی
[illegible] کان [illegible] و کفین یا کحل یا خضاب یا خاتم ضعیف است و بتحقیق نرسیده وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ باید
که فرو گیرند زنان مقنعهای خود را عَلَى جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن
و سینه ایشان پوشیده باشد وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و آشکارا نکنند زینت باطنه خود را یا مواضع زینت خود را چون سرها و سینه
و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخالست إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر بر شوهران خویش که زینت برای ایشانست و مر
ایشانراست که نظر در جمیع بدن زوجات خود کنند حتی فرج بر کراهت أَوْ آبَائِهِنَّ یا اظهار زینت خود نمایند بر پدران خود و پدر پدر
هرچند بالا رود و در حکم پدرست جد مادر أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم ابدا رند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هر
چند پائین رود و در حکم پسر دخترست أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران
خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود که حکم پسران دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود را و اینها همه آنند که نکاح زن

که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است أَوْ نِسَائِهِنَّ یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مومنه نه کافره
از وثنیه و یهودیه و مجوسیه و نصرانیه و در بیان آورده که مطلق زنان کافره در حکم مردان بیگانه اند و جایز نیست که زنان مومنه نزد ایشان برهنه
شوند و مواضع زینت خفیه بر ایشان ننمایند بجهة آنکه حکم اجنبیه میان اهل اسلام و کفر بهم اشنائی بر انداخته و نزد بعضی مراد زنان اند یعنی
از هیچ کدام پرهیز نباید کرد و صواب آنست که زنان مومنه نزد هیچ کافره برهنه نشوند مگر کافره که کنیزه باشد زیرا که حق تعالی میفرماید
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است از دستهای ایشان یعنی زنان بر بندگان زنان خواه کنیزان مومنه و خواه کافره نزد امامیه جایز نیست
نظر او بر موی سر و عضوی که زینت در وی اند أَوِ التَّابِعِينَ یا پیروندگان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ که نه خداوندان حاجت اند بزنان دیگر بسبب غیر خواهند
یعنی در حالتی که غیر ارباب حاجت باشند بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی آنها متابعت مردان کنند برای طمع طعام و بجهة خوردنی بخانها آیند
و بزنان هیچ حاجتی نداشته باشند بسبب آنکه ایشان را عنه شهوت نیست و ایشان پیران سالخورده اند یا ابلهان که مطلقا از مباشرت زنان خبر ندارند
و همه ایشان مقصور است بر طعام قول اول از موسی کاظم است و ثانی از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد عنین و مخنث و مجبوب باشند که
قادر بر جماع نیستند چه اینها در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان از روی مباشرت لیکن بر وقوف نداشته باشند أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ
یا اطفالان که لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ مطلع نیستند بر عورتهای زنان یعنی بحد شهوت نرسیده اند و از حال مباشرت با ایشان بیخبرند و ندانند
که عورت چه باشد وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و باید که نزنند زنان پایهای خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه پنهان میکنند
مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال باشد یعنی باید که آواز خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چنانکه عادت جاهلیت است تا موجب میل
مردان بدیشان نشود و این ابلغ است از نهی اظهار زینت و رفع صوت وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و بازگردید بخدای جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای
گروندگان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بتوبه و برسید بسعادت دارین رسیدن امر او سبحانه است جمیع بندگان را از ذکور و اناث
بتوبه و انابت چه هیچکس از جرم تقصیر و طاعت خالی نیست خواه مرد و خواه زن قشیری گفته که محتاج ترین بتوبه کسی است که خود را محتاج بتوبه
نداند در کشف الاسرار آورده که حق تعالی همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر فرمود تا زنان عاصی خجل زده نشوند چه اگر فرمودی ای گناهکاران توبه کنید
موجب رسوائی ایشان شدی و چون در دنیا رسوائی ایشان نمیخواهد امید هست که در عقبا نیز رسوا نکند و بعد از نهی از نظر و اسباب
باعث بر آن ترغیب بندگان میکند بنکاح و میفرماید وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ و در نکاح در آرید ای اولیاء عقد زنان بی شوهر را و مردان بی زن مِنْكُمْ
از شما یعنی مرد بی زن را زن بهم رسانید و زنی که بی شوهر است او را بعقد کسی در آرید وَالصَّالِحِينَ و بنکاح و شایستگان را مِنْ عِبَادِكُمْ از
بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان جهة اهتمام است تا تزوج بر صلاحیت و عفت خود نمایند و صاحب کنز العرفان گفته که
ذکر صلاحیت جهة ترغیب است در صلاح زیرا که هرگاه بندگان و کنیزان را بدانند در صلاح رغبت کنند و یا بجهة آنکه فاسق چون متزوج شد مستغنی
شد از حرام و بعد صلاح رسید و مال او بصلاح کشید و چون توهم میشود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن زن را و اداء
مسکن جای دادن و غیر آن مانع نکاح باشد از بجهة حق تعالی رد این توهم کرد که إِنْ يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صالحان عبید و اما فُقَرَاءَ درویشان
و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی کرداند خدا ایشان را بعد از نکاح مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بقناعت یا باجماع دو رزق در یک
منزل یا بتوسیع رزق بر ایشان مراد آنست که باید که منع نکند فقر بر خطبه کننده یا در زن خطبه کرده شده از مناکحت زیرا که فضل خدا
مغنی است از کثرت مال چه او سبحانه صبح و شام روزی و لحم مرغان را میرساند کما قال و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و در حدیث
آمده که طلب رزق کنید در نکاح و مرویست که مردی از فقر و حاجت شکایت با حضرت کرد فرمود نکاح کن وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ
بخشش است بر بسط بساط روزی لوگها بر مقتضای حکمت و احادیث بسیار در ترغیب نکاح از پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام ماثور است

الا بجهة حضرت رسالت صلعم فرمود که نکاح سنت و طریق منست هر که از سنت من روی بگرداند پس او از من نیست و نیز فرموده که هر که دوست دارد ملت مرا باید که سنت مرا نگاه دارد که آن نکاح است و دیگر فرموده که بدترین شما عزبانند و بروایت دیگر بدترین مردان شما عزبانند و نیز فرموده که هر که زن کرد تحقیق نیمه ایمان خود را نگهداشت از وسواس شیطان پس بروست که حفظ نصف دیگر نماید و دیگر از و منقولست که چون یکی از شما زن کند شیطان از و فریاد برآید و گوید وای وای بر من فرزند آدم چهار دانگ دین خود را از من نگاه داشت و ابو امامه از آنحضرت روایت کرده که حق تع چهار کس را لعنت کرده و ملائکه عرش و فرشتگان آمین گفتند یکی آنکه زن نکند و با آنکه عزبت او را فرزند نباشد دوم مردی که خود را بزنان مانند کند و حال آنکه خدا او را مرد آفریده باشد سیم زنی که خود را بمردان مانند نماید که خدا او را زن آفریده باشد چهارم آنکه معلم طفلان را فرو گذارد و حق ایشان را ادا نکند و با وجود مالیشان استهزا کند عکاشه روایت کرده که نزد رسول صلعم رفتم فرمود زن داری گفتم نه گفت کنیز داری گفتم نه گفتم فرمود تندرستی و توانگر گفتم آری الحمد لله فرمود پس این هنگام تو از برادران شیاطینی یا رهبان و یا آنکه آن کی که مسلمانی میکنند چه سنت ما نکاح است و بدترین مردان شما آنکه عزب میرند بعد از آن فرمود که شیطان را هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از زنان تا آنکه زن دارند بپاکان الله از ناشایست و علیک یا عکاشه هر آنکه زن دارد مصاحبان داوودند و مصاحبان ایوب و مصاحبان یوسف و صاحب کرسف گفتم کرسف کیست فرمود مردی بود که خدا را سیصد سال بر کنار دریا بسی در روز روزه داشتی و در شب بعبادت گذرانیدی [illegible] بسبب زنی نامحرم کافر او را شد دست از عبادت بداشت حق تع ببرکت عبادت روزگار گذشته او را دریافت و از شر زن او را نگاه داشت ای عکاشه زن کن که تو از جمله گناهکارانی گفتم یا رسول الله از این مجلس برنخیزم تا از برای من زنی معین نکنی حضرت کریم بنت کلثوم حمیری را بتزویج او در آورد و نیز حضرت فرموده که ای گروه جوانان هر که از شما قوت جماع داشته باشد باید که متزوج شود که تزویج بهترین چیزیست که چشم را از نامحرم بپوشد و فرج را احسان نماید و هر که توانائی نکاح نداشته باشد پس بروست که روزه بدارد چه آن کسر شهوت میکند از ابو هریره روایت کرده اند که گفت اگر یک روز مانده باشد از عمر من و عزب بوده باشم البته زن کنم زیرا که از پیغمبر صلعم شنیدم که فرمود بدترین شما عزبانند و نیز فرموده که نکاح کنید تا بسیار شوید که من روز قیامت به بسیاری شما فخر خواهم کرد و اگر چه بچه از شکم افتاده باشد و نیز فرموده که چه منع میکند مرد را که فرا گیرد زن را شاید که حق تع فرزندی روزی او کند که روی زمین را بگفتن کلمه لا اله الا الله گران کرداند و نیز گفته که هیچ بنائی بهتر و دوستر در اسلام از تزویج نیست نزد حق تعالی و از امام جعفر صادق ع فرموده که دو رکعت نماز که متزوج بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بگذارد و نیز فرموده که هر که بجهة ترس درویشی زن نکند پس بد گمان شده بخدای تع زیرا که فرموده که ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم باید دانست که مراد از این آیت آنست که هر گاه شما فقرا باشید حق تع شما را بجهة تزویج غنی گرداند بر وفق مشیت و حکمت و مصلحت بر خلاف این باشد و لهذا در عقب این میفرماید و لیستعفف الذین در باید که جد و جهد نمایند در عقب و بلند باشند از حرام آنانکه لا یجدون نکاحا یعنی نیابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حتی یغنیهم الله تا وقتی که توانگر گرداند خدای تع ایشان را من فضله از افزونی و کرم خود و بیابند با غیر که کد خدا قوت لایموت شد و بعضی گفته که معنی آنست که اگر شخصی فقیر باشد و خوف زیاد فقر داشته بنکاح پس باید که اجتهاد نماید در عقب بر ریاضت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که قامع شهوتست چنانچه در حدیث سابق مذکور شد بعد از آن گفته که این آیه دلالت دارد بر نهی مومنان از عدم قبول تزویج بجهة حذر از فقر و ترک تزویج زن بواسطه فقر و ثانیه وارد شدن برای امر فقیر بصبر بر ترک نکاح بجهة حذر از تعسر حالات نکاح و خوف مرتب فقر پس بینهما تناقض نباشد بعد از آن حق تع بیان امر دیگر فرموده که موجب سهولت نکاح است والذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را مما ملکت ایمانکم از غیر مال الاسا آزاد سهای

شما از بندگان شما که در وقت قدرت شما انخواه مملوکان خواه کنیزان نکاتبوهم پس مکاتب سازید ایشانرا مکاتبة آنست که مولی مملوک خود را
کوید که مکاتبه ساختم ترا بر بیمه قدرا از مال در مدت و دفعه پس چون مملوک آن مال را ادا کند آزاد شود و امر بکتابت برای ندب است نزد جمیع امامیه کی نقله
شیخ غلام خود بطلب ... بن عبد العزیز از وطلب مکاتبت کرد حویطب ابا نمود آیة آمد که لکنین یا غلام مکاتبه طلبند ایشانرا مکاتب سازید ان
علمتم اگر دانسته باید فیهم خیرا در ایشان نیکی را از صلاحیت و امانت و یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال تا که مال کتابت را از مردم سوال نکنند
چه مکروه است که بنده بر ادای مال کتابت باز دهد در خبر است که سلمان رضی الله عنه را بندهٔ بود و مکاتبه طلبید سلمان گفت مال داری
گفت نه گفت اکسبی هست گفت نه گفت قوتی هست گفت نه پس [...] خواهی که مرا از اوساخ مردمان بخورانی و هر که ترا مکاتبت نسازم
و ابوهریره از حضرت رسالت روایت کرده که سه کس اند که بر خدایتع واجبست که ایشانرا یاری کند مردی که فی سبیل الله از منزل خود بیرون
الله یعنی هجرت کند از دشمن و متوجه جهاد شود یا حج رود بنا بر تحصیل تیمیز هم یا بر زیارت ائمه علیهم السلم و مردی که زن کند
بقصد انکه خدایتع او را مستغنی کرداند و غلامی که خود را مکاتب خواهد و قدرت بر ادای مال کتاب داشته باشد و چون اعلب عبید و اما
از ادای مال کتابت عاجز اند فقهه به بندگان منعم امر نموده که وآتوهم من مال الله یعنی از مال خدای الذی اتیکم که داده است بشما
بشما روایتست که حویطب مذکور را با صد دینار مکاتبه ساخته بود و بعد از نزول این آیه بیست دینار باو بخشید و سهل بن حنیف از حضرت
رسول روایت کرده که هر که او مکاتبی را یاری دهد در فک رقبه او یا رماهی در حضرت او یا مجاهدی را در جهاد او حقتع در روز
سایه عرش خود او را جای دهد در روزی که هیچکس را سایه نباشد مگر سایه او و او درایت برای بذل عقیده اصالت علم
ربانی احکام کتابت و مسایل متفرقه در کتب فقه مذکور است و اکثر در منهج الصادقین مسطور او ره الله که عبد الله ابی منافق
شش کنیز داشت و ایشانرا بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت و انها معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروی
و قتیله بودند روزی معاذه و مسیکه با یکدیگر گفتند اگر این کار که ما میکنیم خیر است و خود بسیار است و اکر شر است وقت آن
آمد که ترک کنیم پس بخدمت جناب نبوة مآب آمدند و صورت حال معروض داشتند این آیه آمد و لا تکرهوا و اکراه و الجاء
مکنید فتیاتکم کنیزان خود را علی البغاء بر زنا و پلیدکاری ان اردن تحصنا اگر خواهند تعفف و پرهیزکاری و ذکر اراده
تحصن مقتضای حالست و اکراه در همه حال ممنوع و وجه انست که اکراه متصور نیست مگر نزد تحصن پس این بجهة تحصن شرط
اکراه واقع شد نه بر سبیل شرط پس میفرماید شما اکراه مکنید فتیات خود را بر بغا لتبتغوا تا طلب کنید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا
را از کسب و فرج ایشان و فروختن اولاد ایشان و من یکرههن و هر که اکراه کند کنیزان خود را بر زنا فان الله پس بدرستی
که خدایتع من بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا غفور آمرزنده است گناهان کنیزان مکره را رحیم
مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست مگر بر کردن اکراه کنندگان و لقد انزلنا و بتحقیق که فرستادیم ما بر ایشان الیکم
بسوی شما آیات مبینات آیتهای روشن یعنی حدودی که توضیح یافته در سوره و جمعی بکسر یا خوانده یعنی روشن کننده
حلال و حرام و حدود و احکام و مثلا و مثلی از برای امثال من الذین خلوا من قبلکم از انکه گذشته اند پیش از شما و موعظة
للمتقین و پندی برای پرهیزکاران یعنی ایشان که بان متعظ شود معاد و پند گیرند از آیات مذکوره تخصیص متقیان بجهة
انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح الله نور السموات و الارض خدای نور آسمانها و زمینهاست مفسران از نوری تعبیر
این آیه چند قول است یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدای راه نماینده آسمان و زمین است با هر یکی در آن مصلحت و این
ایشان باشد بتوفیق و لطف و معونت مانند نور ماه که بان بمقصد راه بند یعنی همگنان که در تاریکی شب بر شناسی...

مکاتبه ام

نور مکلفان یعنی بحق ولطف او سبحانه بطریق نجاة راه می‌برند واین قول از ابن عباس است رضی الله عنه دوم آنکه روشن سازنده
سموات والارض است بآفتاب وماهتاب وستارگان واین قول حسن است وضحاک سیم آنکه نور بمعنی مزین است یعنی خدای زینت
دهندهٔ آسمانها است بمزینان ومزین سازنده زمین به پیغمبران وعالمان واین قول ابی بن کعب است رضی الله عنه واز حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت که معنی اینست که حق تعالی نشر نور حق کرده در آسمانها و زمین وما بینهما تا بنور حق روشن گشتند ویا اهل آسمان و زمین
بدلایل حق تمیز ساختند تا بحق راه یافتند واین قول [illegible] است ودر انوار آمده که نور السموات در تقدیر ذو نور السموات است
یعنی خداوند نور آسمان و زمین ویا نور اهل آن بجهت آنکه جمیع اجزای عالم مظاهر [illegible] ومعانی نسبی نور [illegible]
الله تعالی فضل اوست واین بمعنی دوم است که مذکور شد ویا خدای روشنی بخش آینه دلهای ساکنان سما والارض است یا نور معرفت
توحید در تفسیر گفته که ان الله خالق السموات والارض یعنی خدای آفریننده زمین وآسمانست وصاحب تبیان گفته که ان الله
خالق السموات والارض خدای آفریننده زمین وآسمانست وصاحب تبیان گفته الله منور السموات والارض یعنی خالق
آسمان و زمین که دلالت میکند بر وجوب وجود وصفات کمال او چه هر دو دلیلی اند از دلایل قدرت وبدایع حکمت که در دایره سپهر برین
ومرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت وعلم وحکمت او ووجود جمله اشیاء دلیل قدرت اوست مَثَلُ نُورِهِ
صفت نوری که منسوب بدوست كَمِشْكَاةٍ مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد مانند طره ایست فِيهَا
مِصْبَاحٌ که در آن چراغی افروخته است وبغایت روشن وگویند که مشکوة نور بینوی است که در وسط قندیل باشد وبنابرین
مصباح فتیله مشتعل باشد واثر بر ابی بن کعب وسعید بن جبیر آنند که معنی آنست که صفت نور خدای یعنی محمد صلعم که
با نور او موجود بایمان ونزد ابن عباس رضی الله عنه وزید بن اسلم معنی آنست که مثل نور خدای که قرآنست در قلب مومنان و
بر آنکه مراد نور محمد است اضافه بذات احدیت جهة تعظیم آنحضرت باشد یعنی مثل نور محمد علیه السلام چون مشکوة است که در وی مصباح
مشتعل است الْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلیست از زجاج یعنی از آبگینه که مصباح در آن نورانی‌تر است وصافی
تر و بلند مانع آن میشود الزُّجَاجَةُ آن آبگینه از غایت صفا ولطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گویا ستاره ایست بزرگ دُرِّيٌّ که مانند در
درخشنده که دفع ظلام میکند يُوقَدُ افروخته میشود آن چراغ که در آبگینه است افروخته شد در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن
درخت با برکت بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن زیتونست که در زمین مقدسه بسیار است وهفتاد پیغمبر صلوات الله علیه دعا برکت
خوانده اند [illegible] حضرت پیغمبر صلعم آن زیتون [illegible] که است که لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ نه در طرف غرب از معموره چون خراسان
وقیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی وجبال ولایت شام است که زیتون آن حدود زیتونست ماکه نه در شرق
وغرب است که آفتاب بران در بعضی از اوقات رسد باشد که آن وقت شروق وغروب است بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بران می
تابد مانند زیتونی که در قله کوه یا در صحراء واسع وهامون است آن نجیب‌تر است وروغن او صافی‌تر که مدار آفتابست ونه دایم در
سایه بلکه هم از شعاع آفتاب بهره مند است وهم از حمایت سایه محفوظ واز حسن روایتست که اصل این شجره را از بهشت آورده
الدنیا لیس از اشجار این عالم نیست که در وصف شرقی وغربی باو اطلاق توان کرد پس وصف زیت میفرماید بکمال صفا ودرخشندگی
که میفرماید يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیک است که روغن آن درخت یعنی که روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ واگرچه نرسیده باشد
بآن آتشی یعنی از غایت صفا ودرخشندگی بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی ضیاء زیت
با نور چراغ ولطافت زجاجه افزوده گشته بر نور مشکوة که ضابط اشعه وجامع انوار است [illegible] مرتبه اعلی رسید که

در اسرار التنزیل و کشاف مذکور است که مراد باین چراغ ایمانست و هدایت حق سبحانه و تعالی تشبیه کرده سینهٔ مومن را بمشکوة
و دل او را در سینهٔ مومن بمشکوة و دل او را بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان و هدایت را بچراغی افروخته در قندیل بکوکبی درخشنده
و کلمهٔ توحید را بشجرهٔ مبارکه که زیتون باشد افتاب چون خلال او در زجاجه بعمود دل در دو نزدیکست که فیض این کلمه چنانکه بزبان مومن
کذرد عالم را منور کند و چون اقرار بزبان جاری شد و تصدیق جنان بان پیوسته گشت نور دل او و نور بظهور رسید و نیز در اسرار
آورده که نور ایمان را بچراغ نسبت کرده بجهت انکه در هر جا که چراغ بود دزد بپیرامن او نگردد و همچنین در هر دلی که ایمان بود شیطان
بران راه نبود و دیگر انکه چون چراغ اندرون خانه روشن میشود از ضیاء آن بیرون نیز خانه منور میشود و همچنین چون دل از نور
ایمان روشن میگردد شعاع بیرون از راه حواس می افتد و انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید می آید پس سیماء مومن از دل
او خبر میدهد سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در مجمع البیان از محمد بن کعب نقل کرده که مثلی است که حق تعالی زده برای
مومن مشکوة نفس است و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قران در قلب آن مومن که متوقد است یعنی افروخته است
از شجر مبارک که کلمهٔ طیبه اخلاص است و این شجره در قلب مومن سبز است و با نضارت و طراوت محفوظ از افات و حوادث شیطانی
و وسواس او همچنانکه شجره زیتونی که در وسط ارض واقع است نه از تاب آفتاب محترق است و نه از سورت برودت پژمرده و مومن
بجهت این نور جامع چهار خصلت است اگر نعمت یابد شکر کند و اگر بلیت باو رسد صبر کند و اگر حکم کند عدل فرماید و اگر سخن کوید
راست کوید و نور علی نور باین معنی است کلام او نور است و عمل او نور و مدخل او نور و مصیر او در قیامت بنور و از حسن بن زیاد
نقلست که این نور مثل نور است قرانست در قلب مومن پس مصباح قرانست و زجاجه قلب مومن و مشکوة لسان و فم او و شجره
مبارکه وحی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که حجج قران متضح شود و اگرچه خوانده نشود نور علی نور یعنی قران نور است با سایر کتب که
قبل از وست پس مومن کسب نور قران کرده با سایر کتب سابقه که آن اعتقاد اصول دینست و تصدیق جمیع کتب و رسل یا نور معرفت الهیست
یعنی چراغ معرفت او ست و زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او که افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی که نه
شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه میان عالم است و از نور کرفتن عارف اسرار الهی بر سبیل ان سید ابرار نور علی نور معلوم
توان کرد و جمعی دیکر از مفسران بر انند که این مثلی است از برای نور محمدی ص پس مشکوة نور آنحضرت است و زجاجه قلب او و مصباح
نبوة او ست که نه شرقیست یعنی نصاری چه مشرق قبلهٔ ایشانست و نه غربی یعنی یهودی چه مغرب قبلهٔ ایشانست و متوقد است
این مصباح از شجره مبارکه یعنی شجره که آن ابراهیم خلیلست که جد آنحضرت و نزدیکست نبوت محمدی [illegible] مبین شود از برای مردمان و اگرچه
آتش بان نرسد یا مشکات ابراهیم است و زجاجه اسمعیل ع و مصباح حضرت محمد ص همچنانکه در موضعی او را سراج خوانده که سراجا منیرا
شجره مبارکه اشارت بابراهیم است چه اکثر انبیا از اصلاب او بظهور آمده اند نزدیکست که محاسن اخلاق محمدی و محامد خصال احمدی
ظاهر کرد در بر مردمان که قبل از وحی بوی فرود اید نور علی نور یعنی آنحضرت پیغمبر است و از نسل پیغمبر و از ضحاک منقولست که
مشکوة عبدالمطلب است و زجاجه عبدالله و مصباح حضرت رسالت پناه محمدی ص که نه از مشرقیست و نه از غربی بلکه
مکیست و مکه در وسط دنیاست و از حضرت امام ع منقولست که فرمود مائیم مشکوة که در وی مصباح است و مصباح محمد است
که [illegible] نماید بخدا و بولایت ما که دو سکاره است و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که مراد بمشکوة نور علم است در سینه
حضرت رسالت پناهی ص و المصباح فی زجاجة صدر حضرت امیرالمومنین علی است که تعلیم داد آنحضرت او را علوم و معارف و توقد
من شجرة مبارکة که نور علم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی که نه یهودیاست و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی

است که نور میگشت عالم از آل محمد متکلم شود و معلم پیغمبر از ایشان و سؤال کنند علی نور یعنی امام موید بنور علم و حکمت در عقب امام دیگر
[illegible] از ایشان تا قیامت شود و بعضی گفته اند که حق سبحانه و تعالی ایشان را خلفای خود کرد و ایشان در زمین و حجج خود ساخته
جمله ... احقیق این جمله آنست که ... مبارک ... است و وجه تقوی و رضوان و عنه و تمره هدی
و ایمانست و اصل ... و باقی وجوه در این آیت
... یهدی الله لنوره راه مینماید خدای بنور خود من یشاء هر کرا میخواهد
از بندگان ... ویضرب الله الامثال و بیان میکند خدا مثلها یعنی معقولات را بصورت محسوسات بیان میکند للناس
برای مردمان تا ... و مقصود ... والله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات
و حقایق جلیات و خفیات علیم داناست ... است هر کسی را که ... مذکوره ... اعراض
کند از ... قوله فی بیوت متعلق است بمشکوة مذکوره ... یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة مذکوره است در خانهایی از روی حرمت
است ... التی اذن الله دستوری داد خدای یعنی امر کرد ان ترفع انکه برداشته شود ... او ... در حوائج و یذکر فیها
اسمه و یاد کرده شود در آن خانها نام او ... مساجد است ... که در آنها بذکر و نماز و تلاوت قرآن اشتغال باید نمود و ...
... حضرت ... که مسجدها در زمین ... اهل آسمان ... چنانکه ستارکان ...
... برای اهل زمین ... مسجد ... کعبه معظمه
که ... خلیل و ... اسمعیل تمام شد و بیت المقدس که ... در ایام خلافت داود ... و اتمام آن بدست سلیمان ع اتفاق
افتاد و مسجد قبا و مسجد مدینه که ... با اشارت حضرت خاتم الانبیا بوده و نزد بعضی مراد بیوت انبیاست و ثعلبی که از مشاهیر اهل
سنت است در تفسیر خود از انس بن مالک و بریده روایت کرده که روزی حضرت رسول الله ص این آیت میخواندم ... یا رسول الله خانه
حضرت امیرالمؤمنین علی و حضرت فاطمه از افضلست فرمود نعم من افضلها کفتند که خانه علی و فاطمه از فاضلترین آن خانهاست و ...
... و این روایت واضح ... تعظیم ... ابن ابی طالب ... او ... رسول ... چگونه قیاس او ...
... یعنی گفته اند که ذکر اسم او سبحانه ... مذکوره شامل هر چیزیست که متضمن او سبحانه است ...
... و ... احکام شرعیه یسبح له تسبیح گفته میشود برای خدا از هر چه شایسته ذات احدیت او نباشد و بروایت ابن عباس
... تسبیحی که در قرآن واقع است نماز است معنی آنست که نماز کنارده میشود برای خدا فیها در این بیوت بالغدو والاصال
... و شبانگاه یعنی در اوقات صبح و شام و بعضی ... تسبیح میکنند در این بیوت رجال مردانی که از غایت استغراق
... و ... او سبحانه لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا تجارة بازرگانی یعنی ... سود ...
... و لا بیع ونه فروختن ... و خریدن ... ایشانرا مانع نمیشود عن ذکر الله از یاد کردن خدای
و اقام الصلوة و بپای داشتن نماز واجب و ... و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة مفروضه ... کفته اند که ...
... اعظم اشتغال دنیوی ... ایشان از ذکر مانع ... پس ... اشتغال بطریق اولی مانع باشند ... ابو جعفر و ابو عبدالله
صلوات الله علیهما ... که ایشان کسانی ... وقت نماز ... ترک تجارت کنند و متوجه نماز شوند و اجر ایشان نزد
خدای عظیم تر ... یخافون یوما ... باوجود مبادرت بطاعت و استغراق عبادت یوما تتقلب ... که ...
فیه القلوب والابصار ... یعنی ... ولا ... بکر ... عمل ...

و باز طرف مینگرند تا ببینند که نامه ایشان از کجا پدید می آید و این روزی که موصوف شد بدو صفت ستایش هذه لکون لیجزیهم
الله تا جزا دهد خدا ایشان را بسبب آن بیش احسن ما عملوا به نیکوترین جزا آنچه کرده اند یعنی بهشت که مشتمل است بر انواع نعمتها
و یزیدهم و هم مزید دهد ایشان را من فضله از فضل وافر و فیض خود چیزهای که نداده باشند ایشان را الّا علی الّا عمال و بر خاطر ایشان نگذشته
باشد و الله یرزق من یشاء و خدای روزی میدهد هر که را میخواهد بغیر حساب بی شمار و اندازه چنانکه اندر نتوان کرد
و بدان حساب نکنند و از دین روز کرامت فرمایند بعضی ازکار فهم و شمار و در روایت آمده که نزد بعضی از مفسران مراد به تسبیح رجال بعد
از اصل صلوة بومیه است زیرا که غدو وقت نماز صبح است و آصال جمع ظهر و عشا این است و سؤالی باشد یعنی در این نماز بود و در روایت کرده
که هر که با مداد و شبانگاه بمسجد رود و بقصد فریضه او کلام خدا بگوید با تعلیم کند و اکسی یا کسی را علم بیاموزد ثواب او ثواب مجاهدان باشد
که در راه خدا جهاد کند و اخذ غنیمت کنند و هر کس که نه برای این رود چنان باشد که بنظاره کاری رفته باشد که او را از آن نفعی نباشد
و از وی هیچ نصیبی برندارد و بسی ثمارانکار رهند که نیابند و لابس ایشان ذاکر الهی بینند و در حال ایشان بوده و علمای و متوسلان باشند
و داخل ایشان نباشد و نیز از آن حضرت مرویست که مسجدها از میهمانست یعنی از نماز بالا نمازی بینند در بهشت که این مسجد نشینان
ایشانند و اگر ایشان را نیابند بطلب ایشان مشتابند و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی داشته باشند ایشان را
یاری دهند و حضرت امام جعفر صادق فرموده که هر که بمسجد رود پای بر هیچ خشکی و تری ننهد مگر که تسبیح کنند از برای او تا
بهفتم زمین و نیز فرموده که هر که قرآن همراه او باشد و مسجد خانه او حق تعالی از برای او خانه در بهشت بنا کند و نیز فرموده که یک نماز
در مسجد بیت الحرام مقابل صد هزار نماز است در غیر آن و در بیت المقدس برابر هزار نماز و در مسجد اعظم مقابل صد نماز و در مسجد
قبیله برابر بیست نماز و در مسجد بازار برابر دوازده نماز و در خانه خود همان یک نماز است اما اهل این بیوت مذکوره خانه های رسول
است و اهل بیت او علیهم السلام و هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از سیرت ایشان بوده چنانکه در خبر آمده که حضرت امیر المؤمنین
علی در شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی غیر از نماز فریضه و نوافل مرتبه و همچنین امام زین العابدین ع بکثرت صلوة و انفاق
ایشان که مشهور و معروفست و تسمیه او بامام زین العابدین بجهت اینست و مع ذلک خوف و خشیت ایشان بنهایت و غایت
بود چنانچه ضرار بن ضمره لیثی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین را دیدم در بعضی از مواقف در حینی که شب پرده ظلمانی فرو کشیده
بود و ستارها فرو رفته یعنی در نیمه شب آن حضرت را دیدم در محراب ایستاده و محاسن مبارک خود را بدست مبارک گرفته می
گریست مانند مار گزیده و گریه میکرد مانند مغموم و محزون از جهت ترس خدای و میگفت ای دنیا از من دور شو که ترا
طلاق داده ام و مرا بتو احتیاجی نیست و هر که بتو رجوع نکند ننگی از تو که عمر تو کوتاه است و خطر تو حقیر است آه آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت
راه و بزرگی امور و هول موضع ورود حق تعالی بیان خشیت اهل بیت بر سبیل حکایت برین وجه کرده که انا نخاف من ربنا یوما عبوسا
قمطریرا و بعد از آنکه ذکر صفات اهل ایمان بیان فرمود حالات کفار میفرماید که و الذین کفروا و آنانکه گرویده نشدند بدین
اسلام است اعمالهم عملهای ایشان که بحسب ظاهر نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب بقیعة
مانند سراب است بر زمین هموار سراب آنست که در شعاع آفتاب در نصف روز بر زمین مستوی مانند آب روان در نظر آید
چون آب موج زند پس گمان برده شود که آن آبست که بر زمین جاری میشود و قیعه و قاع زمین مستوی و هموار
است حاصل آنکه چون حضرت اعمال در بیت موالیان ایشان است که آب خواهد بود گفتند سراب است در بیابان یحسبه الظمآن
که پندارد آنرا تشنه ماء آبی پس روی آرد بآن حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده لم یجده شیئا نیابد

... حساب و يعني يعني نيابد هيچ يعني نيابد هيچ وَوَجَدَ اللَّهَ و يابد خدا را عِنْدَهُ نزد كردار خود حساب كننده يا با
... فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ پس تمام بدهد او را خداي حساب او يعني جزاي كردار او را بر وجهي كه حساب اقتضاي آن كرده باشد و جزاي
... كردار خود بچشد وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خداي زود حساب كند همه را يعني بيك دفعه حساب كند و او را از حساب
ديگري مشغله نبود تفسير ... تشبيه كافرانست بلوه تشنه ... از حاجت خود يعني ... جگر تشنه سراب اندوه ...
كافرانست و ... او آب را ... بيشتر نااميد شده ... چون از اميد او از عمل خود مايوس شود ... ميدي
... از حضرت امير المومنين ... پرسيدند كه يا امير المومنين ... ... كه در اين حال كند فرمود همچنانكه
... سراب ... تمثيل ميكند ... اَوْ كَظُلُمَاتٍ يا كردار كفار همچون تاريكيها
... است فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ در درياي عميق ... كنار ... يَغْشَاهُ مَوْجٌ ... در درياي موجي مِنْ
فَوْقِهِ مَوْجٌ ... از بالاي موج ... مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ از بالاي موج ... كه ... ستارها ... ظُلُمَاتٌ اين تاريكيها
كه بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضي بالاي بعضي ... يعني ظلمت دريا و ظلمت موج ثاني و ظلمت ابر إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا
چون بيرون آرد كسي كه در ميان ظلمات مذكوره باشد دست خود را كه اقرب اعضاي مرئيه است بجسد نزديك نباشد كه ببيند از
... باشد ... يعني ... نزديك ... باشد كه ببيند وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا و هر كه مقرر
نسازد خداي ... و روشني هدايت و ايمان ... لطف و توفيق ... بجهة عناد و جحود و استكبار او با وجود ... امانت
... فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ پس نيست مر او را هيچ نوري ... بر خلاف كسي كه توفيق يافته باشد با ايمان در هدايت و ...
... باشد ... طالب حق بود و پيوسته جوياي هدايت خلاصه معني تمثيل ثاني است كه
... اعمال ... كافر است ... دل او و موج ... باشد از جهل و ... و سراب ... و خذلان ... از
... روايت كه كافر منقلب است در پنج ظلمت ... است ... و مدخل ... ظلمت و رجوع او بسوي قيامت
... است بر عكس مومن كه ... نور على نور ... بر نور است ... ما قبل مومنان ... لاجرم
... و نور ... كافر ... دل را ... حال ... ظلمات ... است در خبر است كه از حضرت
رسول ... پرسيدند ... قيامت بر صراط ... است ... كنند ... فرمود ... بر صراط بنور علي كنند و امير المومنين
... بنور ... هر كه ... او را نور نباشد ... اين آيه ... وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا
فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ أَلَمْ تَرَ آيا نديده يعني ندانسته ... كه ... باشد ... قلبي با استدلال أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ
آنكه خداي تسبيح ميكند ... يعني بپاكي ياد ميكنند ... از هر نقص و عيب و زوال ... و منزه
است و فعل تسبيح مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر كه در آسمانها و زمينهاي ... و انس بزبان مقال و غير ايشان
از مصنوعات بزبان حال وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ و نيز تسبيح ميكنند ... در حالتي كه بالها گشاده اند در هوا و صف كشيده
و تخصيص طير بذكر ... است كه ... از صنع ... با ... اجرام ثقيله ... مركز زمين قوت
و قدرت داده ... در هوا ... بر ... ميكشند ... و قبض و بسط ... پس ... بر حالت
روشن بر كمال قدرت صانع و لطف تدبير او كُلٌّ هر يكي از اهل آسمان و زمين قَدْ عَلِمَ بتحقيق كه دانسته اند صَلَاتَهُ نماز
خود را وَتَسْبِيحَهُ و تسبيح خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خداي دانا است بِمَا يَفْعَلُونَ بانچه ميكنند ... طاعات و عبادات و ...

نقلست که صلوة مر ایشان راست و تسبیح مر هر شیء را و صحیح نماید که خدا بتع طیور را دعا و تسبیح خود را الهام نموده باشد همچنانکه سایر
علوم دقیقه را در اسباب معیشت که زنبور و عنکبوت که عقلا و حکما از ادراک آن مهتدی نشوند وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست همه خالق همه اوست وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خداست بازگشت همه در روز معاد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی
بینی که خدای يُزْجِي سَحَابًا میراند ابر را و بعضی ابرها را اندک قطعه قطعه آن را در اطراف عالم ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تالیف میکند
میان آن یعنی انضمام میدهد بعضی از ابر ببعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس میگرداند آن را متراکم و بهم رفته و بر هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ
پس می‌بینی باران را که يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان او وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو میفرستد از بلندی واقع است مِنْ جِبَالٍ
فِيهَا از کوههایی که در آنست یعنی قطعه‌های ابر بزرگ که مانند کوههاست در عظمت که در آنست مِنْ بَرَدٍ از تگرگ که این بیان جبال
است یعنی از تگرگ که در آن ابر است و گویند مراد بسما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ که نازل میگرداند و جبلی
عقلی قایم شدن بر منع آن و اما مشهور آنست که بخار چون متصاعد شد و بطبقه بارده رسید که در حدود هواست برودت
آن را مجمع ساخته بر کرد آیند و این هنگام اگر برودت اشتداد ندارد باران متقاطر میشود و اگر بوصف اشتداد است آن
اجتماع اجزای برودت با آن رسیده برف میشود و اگر نه تگرگ یعنی اگر بعد از اجتماع رسیدن تگرگ میشود و هر سه
باراده حکیم تع جلت قدرته و عظمته فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند آن تگرگ را بوسیله عذاب مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد
زرع و ثمره انکس را ضایع میسازد وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ و میگرداند از او از هرکه میخواهد یعنی از آن مزارع و اشجار او باو
میرسد تا همه بسلامت میماید يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیکست که روشنی برق آن يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ و نور دیدها را
از غایت روشنی و شدت درخشنده کی و این قوی ترین دلیلی است بر کمال قدرت الهی که شعله آتش را از میان ابر
بیرون می آرد يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ میگرداند خدای شب و روز را بر فتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی
دیگری إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست و دلالتی است لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصیرت
را یعنی در آن دلالت ظاهر است بر وجود صانع حکیم و کمال قدرت و نفاذ مشیت موقتیه او و حاجت هر کسی را که ببصیرت
خود رجوع کند از بعض خواص روایتست که حق تع میفرماید که فرزند آدم را میرنجانند حوادث روزگار او و دشنام میدهد
و نمیداند که حوادث روزگار از منست و همه امور بید قدرت و فرمان منست و روز و شب را من گردش میدهم وَاللَّهُ خَلَقَ و
خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده را که در زمینست مِنْ مَاءٍ از آب که جزء ماده اوست یا از آبیکه مخصوص است یعنی نطفه
و این بر صفت تغلیبست چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نباشند و در تبیان از ابن عیسی نقل کرده که حق تع در هر ماده
از زمین جوهری پیافرید منظوم هیئت در رو نگریست بگداخت و آب گشت و بعضی را باتش تقلیب کرد و از آن جن افرید
و از آب آدمی و حیوانات خلق پس اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس بعضی از جنبندگان مَنْ يَمْشِي است که میرود عَلَى بَطْنِهِ بر شکم
خود چون مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از دواب مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ هست که میرود بر دو پای چون آدمی
و طیور وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و بعضی دیگر از دواب هست که میرود عَلَى أَرْبَعٍ بر چهار پای مانند بهایم و وحوش چون عنکبوت و هزار
پای که از اربع متجاوز است داخلست درین جهت اعتماد او بر مشی اربع است يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ می‌آفریند خدای آنچه یاد کرده
و آنچه ذکر نکرده همه از بسیط و مرکب بر اختلاف صور و اعضاء و هیئات و حرکت و قوی با وجود اتحاد عنصری بر وفق مقتضای
مشیت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها تواناست پس هرچه خواهد میافریند و اختلاف حیوانات

الفساد اصلاً کلامی تمام و ارجمند که از بسیاری که خالق و قادر است و غالب و حکیم لَقَدْ أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرو فرستادیم آیَاتٍ مُبَیِّنَاتٍ
آیتها پیدا بیّن کرده شده یا مبیّن کننده از حقایق اشیاء بانواع دلایل وَاللّٰهُ یَهْدِی و خدای راه مینماید بوجه توفیق
و الطاف مَنْ یَشَاءُ هر که را خواهد بسبب تفکر و تدبر در آن إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ راه راست و درست که دین اسلام است و مواصلت بنعیم
بهشت و سبب نزول این آیه آنست که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی میگفت بیا تا این محاکمه را بمحمد بریم و منافق میگفت
کعب بن اشرف را بحکم سازیم آیت آمد که وَیَقُولُونَ و میگویند منافقان آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدا وَبِالرَّسُولِ و برسول
وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم ایشانرا ثُمَّ یَتَوَلَّىٰ فَرِیقٌ مِنْهُمْ پس میگردند گروهی از ایشان و امتناع میکنند از قبول حکم مِنْ
بَعْدِ ذٰلِكَ از پس اقرار کردن بایمان و طاعت وَمَا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِینَ و نیستند آن گروه که روی گردان کاملان مخلص ثابت قدم بایمان
یعنی و ایشان اگرچه بلسان معترفند بایمان لیکن بقلوب منکر وی اند و تصدیق نکرده اند از حضرت ابی جعفر صلوات الله
علیه و ابو القاسم بلخی مرویست که میان حضرت امیر المؤمنین علی ع و عثمان بن عفان مخاصمی واقع شد در باب زمینی که از آنحضرت
خریده بود و در آن سنگ بسیار بود خواست که از او بغصب برد حضرت امیر المؤمنین ع گفت حضرت امیر فرمود که نزد رسول خدا رویم
هرچه آنحضرت حکم کند بدان عمل نمایم حکم بن ابی العاص عثمان را گفت اگر نزد او روی بیاورد رعایت علی خواهد کرد که عم زاده اوست نه برای تو حق
فی آیة نازل شد و گویند این آیة ما بین بشر و اهل بود و حضرت امیر المؤمنین ع در باب زمینی که از آنحضرت خریده بود و آنحضرت
چند تنگ خواست که ویران آنحضرت برد میسر نشد و میگفت محمد او دشمن و میترسم که در این باب بر من ستمی کند حق تعالی این آیه فرستاد
که آنان رسول و فرمان بردار او گشته و لیکن حکم خدا و رسول او سر نمی پیچند و روی برنتابند وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ و چون
خوانده شوند بکتاب خدا و رسول لِیَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَیْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ آنهنگام گروهی از ایشان که
از بشر است یا حکم مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کننده کانند از محاکمه علیه بنویه و کراهت دارند کانند انلک وَإِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ و اگر باشد مر ایشانرا
یعنی حق اگر حکم برای ایشان بوده باشد یَأْتُوا إِلَیْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِینَ در حالتی که فرمان برندگان و انقیاد کنندگان باشند یعنی اگر دانند
که حکم او برای ایشان خواهد بود بسوی او میروند و قبول امر او بکنند پس بسبیل توبیخ و سرزنش میفرماید أَفِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ آیا در دلهای
ایشان بیماریست أَمِ ارْتَابُوا یا آنکه شک دارند در ما جاء علی أَمْ یَخَافُونَ یا آنکه میترسند أَنْ یَحِیفَ اللّٰهُ آنکه در نزول حکمی ستمی نماید بر ایشان خدای
عَلَیْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ و میل کند رسول در حکومت از حق بباطل و از عدل بظلم که او ستم کند بر کسی بَلْ بلکه أُولٰئِكَ این گروه
هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند آن ستمکاران بر خصوم یا نفسهای خود یا امتناع از حکم خدا و رسول إِنَّمَا کَانَ جز این نیست که هست گفتار
گرویدگان بخدا و رسول او وَإِذَا دُعُوا چون خوانده شوند إِلَى اللّٰهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهِ و پیغمبر او لِیَحْكُمَ بَیْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت
مخاصمت أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنَا آنکه گویند شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم امر ترا و اگرچه حکم بر ما باشد نه برای ما وَأُولٰئِكَ و آن
گروه مؤمنان حقیقی که قایل این گفتار اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضاء
سبحانی و از حضرت ابو جعفر ع که مراد از این آیه حضرت ابو جعفر ع امیر المؤمنین علی است وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد
خدایرا در فرایض و احکام وَرَسُولَهُ و رسول او را در هر چه فرماید وَیَخْشَ اللّٰهَ و بترسد از عذاب خدا از آنکه کرده
وَیَتَّقْهِ و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران
و ظفر یابندگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک از علماء طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی شود محتاج بآیتی دیگر نباشد
ایشان بر این آیه اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیت و تقوی متصور نیست مرویست که

چون پیغمبر بیان کراهت ایشان کرد بحکم و اوامر ایشان انکار این کرده بیامده دفع تهمت خود بسوگند بغلاظ شداد خوردند
که اگر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل و اموال خود ما انقیاد او امر تو نموده همه دیار و اموال خود را بگذاریم و قرار بر فرار ا
ختیار کنیم حق تع تکذیب ایشان فرموده که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند منافقان جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگند
ان خود یعنی بغلاظ و شداد بر بیرون آمدن از دیار و اموال خود و از گذاشتن لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ هر اینه اگر امر کنی تو ایشان را
به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر اینه بیرون آیند و لحظه توقف نکنند قُلْ بگو ای محمد با ایشان لَا تُقْسِمُوا
سوگند مخورید بدروغ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ مطلوب از شما فرمان برداریست شناخته و دانسته شده باخلاص و صدق
نیت که اصلا آمیخته باشبه نباشد و ریب مانند فرمان برداری مومنان مخلص که باطن ایشان مطابق است با ظاهر و سوگند نه
بر طاعت از روی نفاق است که قلوب بر خلاف افواه باشد چه این مکریست و ناروا است و عقلا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که
خدای آگاه است و دانا بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از نفاق و غیر آن پس هیچ چیز از عمل شما بر شما پوشیده و پنهان نیست
پس ایشان را باطاعت و حسنه سیرها باید که قُلْ بگو ای محمد با ایشان که أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را باخلاص تمام وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را بصفای دل فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای بندگان از فرمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ پس جز
این نیست که بر پیغمبر است آنچه حمل کرده شده از طبع تبلیغ رسالت وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد
و امتثال پس اعراض شما از حکم او ضرری باو نمیرساند بلکه آن ضرر راجع بنفس شماست چه آن تکلیفی که بر اوست از عهده آن
بیرون آید که تبلیغ رسالت است وَإِنْ تُطِيعُوا الرَّسُولَ و اگر فرمان برید رسول را در حکم تَهْتَدُوا راه یابید بحق که آن رشد
و صلاح است و رسیدن به بهشت وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر پیغمبر که فرستاده شده است إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن
آشکارا مقرون معجزات و با دعوتی که روشن کننده آنچه است که بان مکلفید و پیغمبر ادای آن کرده و آنچه بر شماست باقی مانده و
ادای آن کنید و بان قیام نمائید و ثواب آن مر شما راست و اگر از آن اباکنید عقاب آن بر شماست از ابی بن کعب مرویست که فقرای
مهاجرین بعد از هجرت از مکه و مدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربه
ایشان اتفاق نمودند و همه روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند و مهاجران اکثر اوقات سلاح بلخود
داشتندی و روزگاری بخوف و هراس گذرانیدندی روزی با یکدیگر میگفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن
بینیم و بفراغ خاطر بنشینیم آیه آمد که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داد خدا آنان را که گرویده اند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر اینه خلیفه کرداند البته ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه کرد آنان شده اند و حفص استخلف بفعل معلوم خوانده یعنی همچنانکه خلیفه کرد آنان را که
بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد بعد از هلاک جبابره تا در آن تصرف کردند
مانند ملوک در ممالک خود در آن زمانی حق سبحانه و تع بوعده مومنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم را بدیشان
ارزانی داشت و امید هست که جمیع بلاد و نواحی مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله در تصرف ملازمان
شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی در آید وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ آن دینی که پسندیده و برگزیده است برای ایشان یعنی
دین اسلام مراد آنست که دین اسلام را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و هر اینه بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس
ترس ایشان از دشمنان آمنا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي در حالتی که بپرستند مرا یعنی حق تع این وعده باستخلاف او اهل ایمان را

که پرستند مرا لا یشرکون بی شیئا شریک نسازند بمن چیزی را یعنی خلافت و حکومت و جاه ایشان از عبادت و توحید باز ندارد
و من کفر و هر که منکر شود و کفران ورزد درین نعمت بعد ذلک فاولئک بعد ازین پس آن گروه مرتد و کافر نعمت هم الفاسقون
ایشانند فاسقان یعنی کاملان در فسق چه مرتد شدند بعد از وضوح این آیات یا کفران ورزیدند باین نعمت عظیمه بدانکه علما را
اختلافاتست در آیه مذکوره بعضی برانند وارد است در باب اصحاب پیغمبر ص و بعضی برانکه عام است در حق جمیع امت ص و این قول ابن
عباس است و مجاهد و از اهل بیت صلوات الله علیهم منقولست که این آیه در حق مهدی ع وارد شده و عیاشی باسناد خود از علی بن
الحسین ع روایت کرده که این آیه را تلاوت نمود و فرمود بخدا سوگند که ایشان شیعیان ما اند که اهل بیتیم حق تع ایشان را این انعام فرموده
بدست مردی از ما که مهدی امتست و این آنکسیست که رسول خدا ص در حق او فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه که خدا
تع آن روز را دراز گرداند تا که دلالت و حکومت کند مردی از عترت من که اسم او اسم من باشد و کنیت او کنیت من و پر کند زمین را
از عدل و داد همچنانکه پر کنند از ظلم و جور و مثل این از ابو جعفر و ابو عبد الله ع مرویست که پس بنابرین روایات صحیحه مراد الذین امنوا
و عملوا الصالحات پیغمبر است ص و اهل او جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که چون آیت یا ایها الذین امنوا اطیعوا الرسول و اولی
الامر نازل شد گفتم یا رسول الله خدای و رسول او را میشناسیم و اطاعت ایشان میکنیم اولو الامر کیانند که خدای اطاعت خود و طاعت
تو قرین کرده فرمود که اولو الامر ائمه خلفا منند و ائمه مسلمانان از پس من اول ایشان علی ابن ابی طالب است و بعد از آن حسن و انکه حسین
بعد پس از آن علی ابن الحسین و از عقب او محمد بن علی که معروفست بباقر و تو او را بیابی ای جابر چون او را به بینی سلام من بوی برسان بعد از آن
صادق جعفر بن محمد آنکه موسی ابن جعفر پس علی ابن موسی الرضا آنکه محمد بن علی بعد از آن علی ابن محمد و از عقب او حسن بن علی و بعد از وی
پسر حسن عسکری محمد مهدی که هم نام منست و هم کنیت من حق تع مشارق و مغارب را بدست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد
در غیبتی طویل و بسبب طول غیبت او مردمان بر امامت او ثبوت نورزند و اعتقاد نکنند مگر آنکه خدای دل او را بایمان امتحان کرده
باشد جابر گفت که من گفتم یا رسول الله در غیبت او شیعه او را انتفاع باشد فرمود بخدائی که مرا به نبوت فرستاده که ایشان بنور
او مستضیء باشند و بولایت او منتفع و اگرچه در غیبت باشد همچنانکه بافتاب منتفع شوند اگرچه ابر وی را پوشیده باشد
بعد از آن فرمود ای جابر این مکنون سر خداست و از مخزن علم او پس او را بپوشان الا از اهلش جابر گفت چون مدت مدید برین
بگذشت و من منتظر این وعده بودم تا یک روز نزد حضرت امام زین العابدین علی ابن الحسین صلوات الله علیه رفتم و آنحضرت
با من حدیث میکرد نگاه کردم محمد بن علی از حجره زنان بیرون آمد و بر سر مبارک او دو گیسو داشت چون بیامد در وی نگریستم پهلوی من
بلرزید و موی بر اعضای من راست شد نیکو علامتی که رسول ص گفته بود مشاهده کردم گفتم یا غلام اقبل یعنی ای کودک روی
بمن آور روی بمن آورد گفتم شمایل رسول الله است بخدای کعبه و گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پسر کیستی گفت پسر زین
العابدین علی ابن الحسین گفتم همانا تو باقری گفت آری ای جابر پیغام رسول بمن برسان گفتم رسول مرا بشارت داد که تو چندان
در دنیا بمانی که باقر را دریابی و فرمود چون او را دریابی سلام من برسان اکنون گفت یا محمد بن علی رسول خدا ترا سلام میرساند گفت
علی رسول الله السلام ما دامت السموات و الارض یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت بعد از آن من نزد او آمدم و شاگردی کردمی و از او
مسایل پرسیدمی و آموختمی یک روز از من مسئله پرسید گفتم والله لا ادخل فی نهی رسول الله بخدای که داخل نشوم در نهی رسول خدا
و از آن نهی کرده چه مرا خبر کرده که اهل بیت عالمترین مردمان چون خورد باشند و عالمترین ایشان چون بزرگ شوند ایشانرا
میاموزید که ایشان عالمترین از شما باشند گفت صدق رسول الله بخدا که من باین مسئله عالمترم در کودکی علوم را بمن دادند این بفضل

خدا بندست ورحمت او لزبرای ما گرامی‌تر وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ و بگزارید ای بندگان که بپای دارید نماز مفروضه را وَآتُوا
الزَّكَوٰةَ وبدهید زکوة واجبه را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را بهرچه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ که
رحمت کرده شوید بعد از آن در عجز کفار ودر دفع عذاب از خود فرماید وَلَا تَحْسَبَنَّ نه پنداری ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند خدا و رسول را مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مرخدا را در دفع عذاب از آنان خود فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَأْوَاهُمُ
النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و هرآینه بدبازگشتی است آتش دوزخ مر ایشان را از جهت
سبب نزول آیه از مقاتل روایتست که اسما بنت ابی مرثد را غلامی بود وبی‌وقت در خانه درآمد که اسما در حالتی بود که نخواست که غلام او را
چنان بیند پس از آمدن کراهیت یافته برسول عرض داشت که این غلامان و خدمتکاران در سرایهای ما می‌آیند در اوقاتی که
ما از ایشان کراهت است این آیه آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروندگان از مردان و زنان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ باید که
دستوری طلبند از شما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور فقط و یا ذکور و اناث نزد بعضی
وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنانکه نرسیده‌اند بحد احتلام مِنْكُمْ از شما یعنی کودکان آزادگان باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن
بجاهای شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در هر شبانروزی مِنْ قَبْلِ صَلَوٰةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که او از خواب برخیزد
وجامه خلوت در برکرده میخواهد که لباس صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ ویکبار هنگامی که بنهید ثِيَابَكُمْ جامه‌های خود را
مِنَ الظَّهِيرَةِ از وقت نیم روز بجهت قیلوله واستراحت وَمِنْ بَعْدِ صَلَوٰةِ الْعِشَاءِ ویکبار دیگر پس از نماز خفتن که وقت بیرون
بودن ومتعینست از جامه و درآمدن درخوابگاه ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ این وقتها عورتست مر شما را چه در این سه وقت که تبدیل جامه
بجامه دیگر میکنند عورت شما در آن ظاهر میگردد لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ ونه بر بندگان و کودکان نارسیده
جُنَاحٌ گناهی در ترک اذن طلبیدن بَعْدَهُنَّ پس از این سه وقت طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ طواف کنندگانند بر شما بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
بعضی بر بعضی یعنی بر بندگان وخواجگان بخواجگان پس مرخصید بغیر این سه وقت در ترک طلب اذن جهت کثرت ملاحظه
ومخالطه شما بر یکدیگر وعدم مظنه کشف عورت در این وقت كَذَٰلِكَ مانند این تبیین وروشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ
الْآيَاتِ روشن میسازد و بیان میکند خدای تعالی برای شما دلایل حق واحکام شرع را وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بمصالح بندگان
حَكِيمٌ حکم کننده برعایت ادب بروجه حکمت و بدانکه این دستوری خواستن در این آیه نسبت بابالغین تکلیف است و به نسبت با
اطفال تنبیه و تمرین که اینان در این امر داخل باشند یا نه خلافست نزد بعضی داخلند و ذکر ذکور جهت تغلیب است ونزد بعضی
مامور نیستند و این قول از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع مرویست و نزد بعضی این آیه منسوخ است و بقول جمعی
محکم و صحیح و این قول ابن عباس است از ابن جبیر پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن میگویند گفت بخدا سوگند که منسوخ
نیست اما مردم در این تهاون میکنند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ و چون برسند اطفال شما الْحُلُمَ بحد خواب دیدن یعنی محتلم شدن
مراد آنست که بالغ گردند واحتلام روشن ترین دلیلیست بر بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات
از شما كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ چنانکه دستوری میطلبیدند مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سایر مردان بالغ دارند در دستوری خواستن پس باید که بالغ استیذان کند چنین مبین وروشن میکند خدای تعالی لَكُمُ الْآيَاتِ
برای شما دلایل حق واحکام شرع را وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدا داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده در تعیین اوضاع واحکام شریعت وَ
الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي واز زنانی که لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا امید ندارند نکاح خود را از آنکه کسی ایشان را بنکاح درآورد بجهت کمال

پیری وَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ آنکه بنهند جامه خود را چون چادر و سر انداز که بالای
مقنعه می‌پوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ در حالتی که غیر متکلف ظاهر کنندگان باشند مواضع زینت را یعنی غرض از نهادن چادر اظهار
زینت نباشد یا اظهار مواضع آن از سر و گردن و گوش و گردن و موی و امثال آن بلکه مقصود ایشان از آن تخفیف باشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ
و اگر آنکه طلب عفت کنند و وضع چادر نکنند بلکه خود را بان بپوشند خَيْرٌ لَهُنَّ بهتر است مر ایشان را جهت این از تهمت دورتر است وَ
اللّٰهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مقالات ایشان را با مردان عَلِيمٌ دانا بمقصود ایشان از ابن عباس روایت کرده‌اند مستان صحابه با اعمی
و مریض طعام نمی‌خوردند که گفتندی چون طعام نیک می‌بینیم می‌خوریم و اعمی از آن نمی‌بیند تا بخورد و لنگ را قدرت بر نشستن نیست
تا بفراغت طعام خورند و مریض قدرت بر اکل ندارد و از سعید بن مسیب و زهری منقولست که بعضی اصحاب چون بسفر رفتندی کلیدهای
خانه و ابنان بدست معاهات و زمینی دادندی تا بوقت حاجت طعام ایشان تناول کنند و ایشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز
کردندی مجاهد گفته که اگر کسی یکی ازین جماعت را با خود بخانه بردی و اقارب فراهم و حی بتکبر کرده بودند عوض کردی اجابت
کردندی حق تعالی این آیه فرستاد لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ نیست بر نابینا بزه و گناهی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ وبالی
وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار اثمی وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما و بزهی أَن تَأْكُلُوا از آنکه بخورید شما و اهل
شما مِن بُيُوتِكُمْ از طعامهای خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهاء فرزندان نیز درین حکم داخلست بحکم خبر
صحیح است و ما لك لابيك ان اطيب ما ياكل المرء من كسبه وان ولده كسبه یعنی تو و آنچه داری مر پدر تراست بدرستی که پاکیزه‌ترین
آنچه مرد خورد از کسب اوست و بدرستی که ولد او کسب اوست و لهذا میان ولد و والد بام نفع است پس بجهت این
درین آیه ذکر اولاد نشد أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران ابای خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ
یا خانهای خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران امهات خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای خواهران مادران
خود أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ یا جائی که مالک شدید مفاتح خزاین او را از نفقه و اسعار ابن خطاب بوکیلان و اولیای خانه نا
گویند و مراد خانه بندگانست و اصح قول اولست که غیر از خانه عبید رضای صاحب ملک در اکل طعام شرطست یا صریحا یا بقرینه
ظاهره پس رضای صاحب بیت شرط اباحت اکلست در اقسام مذکوره و درین قسم نیز که أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان خود
و شبهه نیست در آنکه صدیق حقیقی خوشحال میکند از آنکه مصاحب او از خانه وی طعام خورد چنانکه آورده‌اند که فتح موصلی بخانه
دوستی درآمد او در خانه نیافت کیسه او را از کنیز او بگرفت و دو درم برداشت و باقی را بان کنیز داد و رفت خواجه چون بخانه آمد و صورت
واقعه را از کنیز شنید خوشحال شد و بشکرانه آن کنیز را آزاد کرد و بنواخت و در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید
از مال خودت پس عطا کن و او در جواب گوید که چند میخواهی دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از کمیت
نپرسد و چنین بکنار دو جهه دوست جائی بهتر است از مال قانی آورده‌اند که بنی لیث بن عمرو از قبیله کنانه بودند طعام
خوردن را حرام دانستندی و از صبح و شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی
آنگاه چیزی خوردندی و نیز بعضی از انصار مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و گفته‌اند جماعتی از
اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی و ابن عباس گفته که توانگران با درویشان طعام نخوردندی این آیه آمد لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
نیست بر شما گناهی أَن تَأْكُلُوا از آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا در حالتی که با هم مجتمع باشید أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده یعنی متفرق

ومنها از یکدیگر یا فَاِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُيُوتًا بخانهای که بیوت مذکوره باشند و یا بخانهای خود و یا بیوت مطلق و یا مساجد
و ابهم بیوت عموم است فَسَلِّمُوا پس سلام کنید عَلٰى اَنْفُسِكُمْ بر نفسهای خود یعنی بر مردمان که نفسها و شما اند کما لمومنون
کنفس واحدة و یا با اهل خود که از شما اند در دین و قرابت ابن عباس گفته که اگر مسجد یا خانقاه باشد بگوید السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین و از حضرت امام جعفر صادق ع روایت که مراد بسلام دادن مرد است بر اهل بیت خود که در آید در خانه و بعد از آن
اهل خانه نیز بر وی سلام کنند پس این سلام شما است بر نفسهای خود و بر هر تقدیری سلام کنید تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
از نزد خدای یعنی ثابت بامر او و شرع از نزد او مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت و گویند وصف سلام بمبرکت بجهت آنست که آن موجب
محبت میگردد در قلوب و موجب حسن خلقست و مشعر بامن از شر ملاقی و با برکت از آن حیثیت آنست که متضمن دعاست به سلامت
از آفات دنیا و آخرت طَيِّبَةً پاکیزه و خوش که نفس باستماع آن تحصیل حال زهد و یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم از عبد الله بن مسعود
روایتست که رسول فرمود که نامیست از نامهای حق تعالی پس فاش کنید او را در میان خود که مرد مسلمان چون بگذرد بقومی و سلام کند بر ایشان
و جواب او دهند بر ایشان زیادتی درجه داشته باشد و اگر ایشان جواب بدهند از آنکه از ایشان بهتر اند و فاضلتر و پاکیزه تر یعنی
فرشتگان جواب دهند و در خبر آمده که میان سلام کنندن و جواب دهندن صد حسنه و ثواب است نود و نه از آن که سلام کند و یکی از آن
که جواب دهد برای آنکه او ابتدا سلام کرده است و باعث این شده که فعل خیری از کسی صادر شده که آن جواب سلام است انس بن
مالک روایت کرده که روزی من از پس پشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میرفتم مرا گفت ای انس حضرت صلی الله علیه و سلم گریبان گیری گفتم بلی یا رسول
فرمود که هر کرا به بینی بر وی سلام کن تا عمرت زیاده شود و چون بخانه خود در آیی سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر خانه ات بسیار شود
و نماز شب بگذار که آن شعار صلحا و ابرار است كَذٰلِكَ همچنانکه بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰيَاتِ برای شما
آیتهای خود حکم خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید که تعقل کنید در معالم دین خود و حق ثواب آن را دریابید و شبهه نیست که امر بسلام در آیه
مذکوره بر سبیل ندبیست نه وجوب باجماع امامیه اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گروندگان الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ آنانکه گرویدند
بخدا وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او از صمیم قلب وَاِذَا كَانُوْا و چون باشند مَعَهٗ با رسول خدای عَلٰى اَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی
مهمی که در شریعت مطهره جمع شده باشند در آن چون روزهای جمعه و عید و در وقت مشاورت و در زمان استسقا و غیر آن
لَمْ يَذْهَبُوْا نروند از نزد رسول خدای حَتّٰى يَسْتَاْذِنُوْهُ تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او دستوری ایشان اذن دهد و در چه این
مصدق صحت ایمانست و ممیز مخلص از منافق در ایمان چه عادت اهل نفاق فرار است از صحبت آن خلاصه ابرار و بجهت تعظیم
گناهست از مجلس رسول بدون اذن رفتن که اعاده این کلام نموده بر اسلوب ابلغ برای تاکید و فرموده که اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَاْذِنُوْنَكَ
بدرستی آنانکه دستوری میطلبند از تو اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آنانند که از روی صدق تمام يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ میگروند بخدا
و رسول و از ابو حمزه ثمالی مرویست که مراد امر جمیع روز جمعه است که چون رسول خدا بر منبر شدی مرد را مهمی پیش آمدی از تجدید
وضو و قضاء حوائج و می خواست از مسجد بیرون نشدی تا آنکه در برابر حضرت آمدی به اشارت از آن حضرت دستوری خواستی و
رسول او را دستوری دادی بجهت مبالغه و تصدیق امر اذن دادن فرمودی فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ پس چون طلب اذن کنند از تو مو
منان مخلص از تو لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ برای صلاح و انجاح بعضی از کارهای خود فَاْذَنْ پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ هر که را خواهی
از ایشان که دانسته باشی که عذر واضح دارند نه مطلق وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لَهُمُ اللّٰهَ برای ایشان از
خدا چه تقدیم امر دنیا بر مهم دین اگر چه بعذر باشد که گویا خالی از خللی نیست و در مظهر این جهت آمده است که بر ایشان استغفار کن

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ به درستی که خدای آمرزنده است معصیات بندگان را و مهربان با ایشان به تخفیف تکلیف برای ایشان وگویند
نزول آیهٔ استیذان در حفر خندق بود که قومی به خفیه فرار میکردند بدون اذن پیغمبر صلی الله علیه وآله و یا در غزوه تبوک که بتخلف
از جهاد استیذان میجستند بعد از آن جمیع بندگان را امر میفرماید لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ مگردانید خواندن رسول من شما را
بَيْنَكُمْ در میان خودتان كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن او را بر خواندن یکدیگر که لازم
تواند کرد از عدم جواب و مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب و لازم است و مراجعت بدون اذن او حرام و یا دعای او را
بر شما برای شما چون دعای یکدیگر مدانید چه میدانید که آن دعای مستجابست و مقبول رب الارباب و یا ندا کردن مر رسول را
بایکدیگر چون ندا کردن یکدیگر مباشد که مجرد نام باشد چون یا محمد یا عبد الله بلکه باید که از روی تعظیم باشد و تواضع و فروتنی با
بلند آواز چه حضرت مر انبیا را بنام ندا کرده مانند یا ابراهیم و یا نوح و یا موسی یا عیسی و حضرت را بندای کرامت چون یا ایها النبی و یا ایها الرسول
فرموده اند که چون حضرت خطبه خواندی منافقان به شتاب میرفتند با یکدیگر ملتجی شدندی و یکدیگر را از نظر پیغمبر پوشیدندی از مسجد
بیرون رفتندی ندا آمد که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بتحقیق که میداند خدای آنانرا که از روی کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک اندک
مِنْكُمْ از میان شما لِوَاذًا در حالتی که پوشیده شوند یکدیگر را از پیغمبر از شما و از پس یکدیگر پنهان میشوند در وقت بیرون
رفتن فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عَنْ أَمْرِهِ از فرمان خدا تعالی مقتضای
آن و بسمتی که میروند که خلاف سمت اوست حاصل کرده حق تعالی تخفیف اهل نفاق میکند از امر الهی أَنْ تُصِيبَهُمْ برسد بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ
عذابی دردناک در آخرت و اصناف بلیت در دنیا یا قتلست یا فوت اموال و یا فوت اموال و یا موت اولاد و از حضرت
امام جعفر صادق مرویست که بلیت دنیا آنست که پادشاه ظالم را بر ایشان مسلط کرداند أَلَا بدانید ای بندگان که إِنَّ اللَّهِ
به درستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی مکونات علوی و سفلی ملک اوست و او
مالک همه است چه خالق جمیع ممکنات است قَدْ يَعْلَمُ به درستی که میداند خدای مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت
و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ و میداند روزی را که باز گردانیده میشوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزا
او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر میدهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند از عملهای سیئه و عقیده فاسد و بران مکافات میدهد وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدا بهمه چیزها داناست و هیچ چیز برو پوشیده نیست سورة الفرقان ابی بن کعب از حضرت
رسالت صلعم روایت کرده که هر که سوره فرقان بخواند حق تعالی روز قیامت او را برانگیزاند در حالتی که مومن و موحد باشد مصدقا
ببعث و نشور و او را بی حساب بهشت برند محمد بن الحسن بن عمار از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت کرده که
آنحضرت فرمود که ای پسر عمار ترک عادت کن و قرائت بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی نزل الفرقان هر که این سوره را بخواند حق سبحانه
هرگز او را عذاب نکند و حساب او ننماید و منزل او در فردوس اعلی باشد و بدانکه چون در سوره النور اختتام فرموده بقوله الا
ان لله ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم جهت اتصال نظم بنظر افتتاح این سوره نیز بنظر ثبوت ملکیت سموات و ارض نمود
بر آیه خدا والله اعلم بالصواب و فرموده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَارَكَ در کشف الاسرار در این لفظ سه معنی اختیار افتاده از جمله معانی که مفسران در آن گفته اند یکی برکت از دوست و این
اشارت بکمال صانعی و نیکو نوازی او سبحانه است دویم بزرگوار و برتر است و این بیان صفت مهتری و نشان عزت ازلی
و ابدی او سیم آنکه دایم و ثابتست و این عبارت از دوام ذات اوست که لم یزل و لا یزال است پس حاصل معنی آنست که بزرگوار

وکثیر الخیر و برتر و برو دوام است الذی نزّل الفرقان آن خدائی که فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل یا تقریر تمام
وتمیز کننده میان حق و باطل باعجاز تمام و یا معروف و لایات و السور و انزال علی عبده بر بنده خود که محمد است صلعم لیکون للعالمین
تا باشد بنده و آیات قرآن مر اهل جهان را بیم کننده از عذاب خدای و عقاب پادشاهی الذی له ملک السموات والارض
آن خدائی که او راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه متفرد است با فریدن هر ممکنات بی تصرف دیگران او را در آنها و لم یتخذ
ولدا و نگرفته است فرزندی چنانچه یهود و نصاری پنداشته اند ولم یکن له شریک فی الملک و نبوده مر او را شریکی در پادشاهی چنانکه در
ثنویه میگویند یعنی مر او را ثابت است پادشاهی مطلق بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد پس
بجهة تنبیه بر این میفرماید که وخلق کل شیء و بیافرید هر چیزها از مواد مخصوص بهیئات مختلفه و صور متنوعه و غیر آن از مکونات
حیوانیه و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فقدّره تقدیرا پس اندازه کرد او را اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعال
که از وی مطلوبست مثل مهیا ساختن انسان مثلا از برای ادراک و فهم و نظر و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن بعد از آن از حال کفار خبر میدهد
که واتخذوا و فرا گرفتند کافران من دونه از غیر خدای آفریدگار حقیقی آلهة لا یخلقون شیئا خدایانی که نمیتوانند آفرید چیزی و
بنا کرد شد بخلق چیزی وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالق و محتاج
خدائی را نشاید پس بیان کرد عبده ایشان را مقرر است و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه [illegible] برای پرستش باشد ولا
یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند لانفسهم ضرا برای نفسهای خود باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی
سودی بخود نمیتوانند رسانید و نه زیان از خود باز میتوانند داشت و این صفات الوهیت است چه خدای ضار و نافع است ولا
یملکون و نمیتوانند الهه باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی یا بر بقای حیوة کسی ولا نشورا
و نه بر بعث نشور و احیا و اموات و بعث لازم خداست پس هر که این صفات مذکوره و مسلوب باشد خدائی را نشاید و بعد از آن از کلام
مشرکان خبر میدهد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این قرآن که محمد آورده الا افک افتریه
مگر دروغی که یافته است او از نزد خود واعانه علیه و یاری داده اند او را بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروه دیگر چون غلام
عامر و یسار و فقیه رومی با جبر و یکی از یهود یعنی اخبار سابقه بر او میخوانند بعبارت عربی بر ما القا میکند و تفصیل این در آیه
لطهر [illegible] مذکور است فقد جاؤ پس بتحقیق که مشرکان آمدند یعنی کرده اند ظلما ستم و تعدی از آنجه کلام معجز نشان بر یافته بشر
میدانند وزورا و بهتان چه نسبت افترا و بر یافته قرآن بکسی میدهند که از آن بریست وقالوا و گفتند این کلام اساطیر الاولین
افسانهای پیشینیان است که او در کتابها نوشته اند اکتتبها نوشته است آنرا محمد یعنی فرو گرفته از کتب متقدمه برای خود یا نویسانیده
چه خود نمیتواند نوشتن فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده شود بروی بکرة واصیلا در بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف
روز یا در شب و روز آنها بر او میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و بر ما میخواند که وحی است قل بگوای محمد صلعم در جواب
ایشان که انزله الذی فرو فرستاده است قرآن را آنکس که بلا شبهه یعلم السر میداند هر پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها
و زمینها بآن دلیل که کلامیست مشتمل بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاص خداست و دیگر آنکه همه فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجز
ند پس جز از ملک علام نباشد پس چگونه اساطیر الاولین باشد انه بدرستی که او سبحانه کان غفورا هست آمرزنده که پرده عفو و کرم
بر جرایم بندگان می پوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نکند و لهذا در عقوبت شما تعجیل نمیفرماید با اینکه میگوئید
با وجود قوت اوبان یا استحقاق شما بنزول عذاب وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و ولید و عاص و اتباع ایشان

بر سبیل تهکم گفتند مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ چیست این مدعی رسالت را و چه بوده است او را که دعوی پیغمبری میکند و مانند مردمان دیگر یَأْکُلُ الطَّعَامَ میخورد طعام و خوردنی
زیستی میخورد برای طلب معیشت چون دیگران وَیَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ و میرود در بازارها اگر دعوی او راست بودی حال او مخالف حال دیگران بودی
ایشان بجهت قصور نظر و وقوف در مرتبه محسوسات کرده و از حال انبیا غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان
بامور جسمانی باشد نه [illegible] ثبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس سبب افاده و استفاده است حصول
پیوندد و نعم ما قیل بیت جنس را با جنس [illegible] انس [illegible] با جنس [illegible] کان گفته اند بایستی که او را
فرشته بودی چه او فرشته نیست لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ چرا فرو فرستاده نشد بسوی او فرشته فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیرًا تا باشد با وی بیم کننده و
یاری دهنده مر او را بجهت آنکه صدق مدعی بنبوت بتصدیق او معلوم شدی أَوْ یُلْقَىٰ إِلَیْهِ کَنْزٌ یا افکنده شود بسوی او گنجی از آسمان
تا بدان قوی پشت شده از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یا باشد مر او را بوستانی یَأْکُلُ مِنْهَا که بخورد از میوه
آن بدان معیشت وی بگذرد یعنی اگر فرشته نیست بایستی که قرین فرشته بودی و اگر این نیز نیست بایستی که او را مالی بودی چنانکه دهقانان و اهل
تا بحاصل آن از طلب معیشت مستغنی گشتی وَقَالَ الظَّالِمُونَ و گفتند ظالمان یعنی نضر بن حارث و عبد الله بن ابی و امثال ایشان إِنْ
تَتَّبِعُونَ اگر پیروی میکنید شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی را که او را سحر کرده اند و بدان جهت
عقلش پوشیده شده [illegible] باوردی منکر است که مسحور بمعنی ساحر است یعنی متابعت ساحری میکنید که شما را مسحور شده
بسحر [illegible] تسلیط خاطر [illegible] سید عالم [illegible] انْظُرْ درنگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی آن معاندان جاحد را
کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ چگونه زدند ترا الْأَمْثَالَ مثلها را یعنی سخنان ناشایست و ناخوش میگفتند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از
طریقی که موصلست بمعرفت خواص انبیا و تمیز ایشان و در بادیه غرور خبط نمودند فَلَا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا پس توانائی ندارند برای
آنکه قدح نبوت تو کنند یا نمی یابند طریقی بحجت و برهان [illegible] میگویند یعنی قدرت ندارند بالزام نمودن تو بحجت و ابطال امر تو کردن
ببرهان و یا راه [illegible] می برند از پس حیرت و سرگشته اند و بر هیچ سخن قرار نمیگیرند تَبَارَکَ الَّذِی بزرگوارست آنکس که بحسب
فضل [illegible] إِنْ شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ لَکَ بخشد و بسازد مر ترا خَیْرًا مِنْ ذَٰلِکَ بهتر از گنج و بوستان دنیا که ایشان میگویند جَنَّاتٍ بو
ستانها که تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ روان باشد [illegible] آن جویها وَیَجْعَلْ لَکَ و بسازد ترا در آن بوستانها قُصُورًا
کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع و کوشک [illegible] جهت آنکه علو رفعت آن [illegible] قاصر است و بیان [illegible]
از عبد الله عباس رضی الله عنه روایتست که چون مشرکان بجهت طعنه زدند بفقر و فاقه آنحضرت دلتنگ شدند جبرئیل آمد و گفت
یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید [illegible] یاکل الطعام الآیه پس از جهت تسلیط خاطر آن این آیه بر آن
حضرت خواند که وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَیَأْکُلُونَ الطَّعَامَ وَیَمْشُونَ فِی الْأَسْوَاقِ آنحضرت [illegible] چون جبرئیل این آیه
خواند دیدم که یکبار [illegible] حرکت و مانند [illegible] شده [illegible] جبرئیل گفت یا رسول الله دری از درهای
آسمان بگشادند که پیش ازین هرگز نگشوده بودند نمیدانم که برحمت مفتوح شده یا بعذاب و من از خوف آنکه مبادا عذاب خدا
بر [illegible] نازل شود چنین شدم در اثنای این حال جبرئیل [illegible] ساکن شد و خوشحال گردید و گفت یا رسول الله بشارت باد
ترا که در آسمان برای نزول رحمت بر تو گشادند و آن فرشته رحمت که می آید رضوان است خازن بهشت و او رسیده [illegible]
بشارت آورده از جانب [illegible] است پس رضوان آمد و سلام کرد و این آیت تَبَارَکَ الَّذِی إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْرًا
مِنْ ذَٰلِکَ الی آخرها بر آن حضرت خواند [illegible] مفاتیح خزائن دنیا [illegible]

بصورت تو سلیم فی الکمال از کرامت و نعمتی که نام نه تو کردم در اخرت معتاد رو بیشتر که نکنم رسول ص روی بجبرئیل کرد چون کسی که با کسی مشورت
کند جبرئیل اشارت بتواضع کرد و گفت تواضع الله طریق عجز و افتقار تواضع از برای خدای اختیار کن حضرت فرمود ای رضوان مرا این
حاجت نیست نقره را دوست دارم و میخواهم که بنده صبور و شاکر باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بك الرشاد صواب گفتی که خدای
ترا بر این ... سازد و از اسمان ندای آمد که ای جبرئیل سر برداشت در های اسمان دید گشاده تا بزیر عرش خلایق و وحی کرد به بهشت عدن
که شاخهای خود فرو آرد و بهشت شاخها فرو گذاشت و اینها خوشه بودند بر چه سبز که در ان هفتاد هزار درج بود و هر یک از یاقوت سرخ
جبرئیل گفت یا رسول الله سر بردار تا ببینی حضرت سر برداشت و چشم بگشاد منازل انبیا را دید و منزل خود بر بالای همه مشاهده کرد
منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمد رسول الله ص فرمود که راضی شدم ای پروردگار من ... سیادی از دنیا شفاعت امت من کرامت
کن حق تع اجابت دعای وی فرمود ... شفاعت امت را دیگر ... و نشانه علو همت او همین است که با وجود شکر سعی و احتیاج
گوشه چشم التفات بخزاین روی زمین نیفکند بلکه در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب
عرصه جبروت التفات ننمود و بر جمیع این ایت که ما زاغ البصر و ما طغی نازل گشت بعد از ان حق تع تبیین بی اعتقاد اهل ترك و ضلال
میکند و بیان آنچه معذب بان خواهند شد از قبایح اعمال و میگوید بل نه چنانست که فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان
اوردن به تنها بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب کردند بقیامت یعنی داعی ایشان بانکار نبوت تو تکذیب سابق است بجهت انکه طعام میخوری
و در راه میرفتی چون نظر و فکر ایشان قاصر است بر حطام دنیویه غیر ناظر در مقام اخرویه و مظنه ایشان این که کرامت منحصر است
بمال این جهان از جهت ... میکنند ترا بفقر و تکذیب مینمایند از غیر محال دانسته اند از مطعن فاسد وَأَعْتَدْنَا و اماده
کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ از برای کسی که تکذیب نموده ساعت قیامت را سَعِيرًا آتشی افروخته از حسن مرویست که سعیر نامیست از
نامهای دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ چون ببیند آتش ایشان را یعنی منکران قیامت یعنی امامنند کسی باشد که بنظر شدت و غضب و خشم با ایشان نگرد
و یا به بیند زبانیه دوزخ ایشان را مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور که صد ساله راه باشد و بروایتی منقول از حضرت ابو عبد الله صلوات الله
من مسیرة سنة یعنی یکساله راه سَمِعُوا لَهَا بشنوند آن آتش را یا مر زبانیه را تَغَيُّظًا آوازی جوشیدن از خط خشم وَزَفِيرًا
و بانکی چنانکه از درون خشمناك باشد یعنی ... و ممکن است که حق تع مر آتش را زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و مرویست
که از رسول ص مرویست که هر که دروغ بر من بندد و خویشتن را بر بهشت خشمهای دوزخ جای بسازد گفتند یا رسول الله
دوزخ را خشم باشد فرمود که نشنوی که حق تع میفرماید که اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا وَإِذَا أُلْقُوا و
چون در انداخته شوند مشرکان مِنْهَا در دوزخ ضَيِّقًا در جای تنگ بجهت زیادتی عذاب چه اندوه با ضیق است و روح با وسعت و
لهذا حق تع در وصف جنت میفرماید که عرضها کعرض السماء والارض و در حدیث امده که سعت خانه موجب برکت و تنگی خانه
باعث شامت ابن عباس فرموده که جهنم را بر کافران تنگ سازند که اهن بر نیزه و از حضرت رسالت ص مرویست که بحق انکه نفس من
در فرمان اوست که دوزخ را چنان تنگ کرده اند بر کافران و مشرکان که میخ در دیوار مُقَرَّنِينَ در حالتی که بهم بسته شده باشند یعنی
بزنجیرهای آتش دستهای ایشان را بر گردنهای ایشان بندند و با هر یک ... باقرین او در زنجیر متصل او بوده بسلسلة الشیاطین یکدیگر
باز بندند دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا بخوانند بر خود در ان مقام هلاك را یعنی نفرین کنند بر خود بهلاك یا گویند واثبورا و این کلمه
کسی گوید که از رو ... هلاك باشد و از انس بن مالك روایت کرده اند که اول کسی را که ... اول اهل دوزخ جامه آتش پوشانند
ابلیس باشد و ان جامه از ... تا بقدم ... باشد چنانکه بر زمین کشد و در عقب او ذریات او واثبورا واه بر کشیده و ندا بکنا

دوزخ حق تعالی ملک را فرماید تا ایشان را گوید لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ مخوانید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا یک ثبور را وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا
ثبور بسیار را یعنی یکبار نفرین بر خود میکنید بلکه نفرین بسیار زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و هر نوع بواسطه آتش از
ثبور واقع خواهد شد یا آنکه هر چند هلاک خواهید شد باز مخلوق شوید و ایشان هر نوبت که زنده شوند اعاده لفظ ثبور
کنند که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و هلاک و زندگی ایشان را نهایتی نباشد قُلْ بگو ای محمد ایشان را
که منکر قیامت سرزنش میکنند أَذَٰلِكَ آیا گنج و بوستان دنیا خَيْرٌ بهتر است أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران بداخل شدن در آن و نزد اکثر مفسران معنی آیت اینست که بگو ای محمد مشرکان بر سبیل تهکم
و سرزنش که آیا آنکه وصف کرده شده از انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب از بهتر است یا بهشت خلد که موعد است برای متقیان
كَانَتْ هست این بهشت خلد در علم خدای لَهُمْ برای متقیان جَزَاءً پاداش کردار ایشان وَمَصِيرًا و بازگشتی که بدان رجوع نمایند
در آخرت و بدان قرار گیرند لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمتها فراخور استحقاق
ایشان چه ضعفاء مومنان را با آرزوی ایشان از مرتبه اهل کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند یابند خَالِدِينَ
در حالتی که جاوید مانندگان باشند در بهشت كَانَ هست آنچه خواهند و آرزو کنند و از و طلبند و یا آنکه مومنان از آن از خدای در خواسته
اند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه در میخواهند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن ای محمد روزی
که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی روزی که خدا تع حشر کند مشرکان را برای جزا وَمَا يَعْبُدُونَ و آنرا نیز که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
از خدای مراد معبود نیست که او سبحانه باشد از ملائکه و عزیر و مسیح کواکب و اصنام و نزد کلبی مراد اصنام اند که حق تع ایشان را بنطق
در آورد و بلسان حال تکلم کنند همچنانکه در نطق آیند دست و پای فَيَقُولُ پس گوید بایشان أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ آیا شما گمراه کردید
عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ بندگان مرا که این گروهند أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گم شدند از راه بجهة عدم نظر صحیح و اعراض از قول مرشد
نصیح و این کلام بر سبیل تقریع عبده ایشان است تا مبهوت و مخذول شوند و ندامت و حسرت ایشان بیشتر گردد و خوشحال اهل ایمان گردد
نظر بر حال مشرکان و چون حق تع این خطاب کند بایشان بزبان حال قَالُوا گویند از روی تعجب از آنچه گفتند در حق ایشان گفته باشند
که سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی تراست و شاید و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نیست و نمی
باید ما را و نسزد و روا نباشد أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ از غیر تو دوستان یعنی دوست ترا میگیریم نه غیر ترا
بعبودیت کز غیر ترا بخدائی میگیریم پس چگونه از ما سزد که اضلال غیر کنیم و راضی باشیم از آنکه ما را پرستند و ترا وا گذارند وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ
و لیکن برخوردار کردی ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای دیگر پس ایشان مستغرق شدند در شهوات
خود و بآن مغرور شدند حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا آنکه فراموش کردند یعنی غافل شدند از یاد کردن تو یا از تدبر در آیات معجزات تو که انبیا
بوسیله آن ایشان را بتو دعوت میکردند وَكَانُوا و بودند قَوْمًا بُورًا گروهی هلاک شده یا تباه گشته فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ
این خطاب است بمعبودان از عبده ایشان بجهة الزام حجت بر ایشان یعنی پس گوئیم بعبده ایشان که بتحقیق تکذیب کردند خدایان
شما شما را بِمَا تَقُولُونَ بآنچه میگوئید که ایشان شریک خدایند و ایشان مرا از شریک منزه دانسته اند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند
معبودان شما صَرْفًا گردانیدن عقاب و دفع کردن عذاب از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما را بحجاب از عذاب و عقاب و حفص
بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری کردن و از عقوبت رهانیدن وَمَنْ يَظْلِمْ و هر که ستم
کند یا شرک آرد یا مشغول شود در معصیت مِنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا عذابی عظیم که آتش دوزخ است بعید

از جواب کفار رجوع بخاطر ما بجانب سید ابرار صم در تعقیب کفار و ما لهذا الرسول یأکل الطعام تا آخر میگوید وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ و نفرستادیم
پیش از تو کسی را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر آن پیغمبران لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هر آینه میخوردند وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ و میرفتند به بازارها
بجهت مهمات خود وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ و گردانیدیم بعضی از شما را برای بعضی دیگر فِتْنَةً آزمایشی و از جمله این ابتلای فقراست با غنیا
پیغمبران با امم ایشان در معاندت و از مجاهد نقلست که معاندت ایشان با انبیا ابتلای ایشان بود و از اقدام سرزنش بفقر و درویشی
و مریض بصحیح و اعمی به بصیر و خلاصه سخن آنکه بنیاد ابتلاست پس از مخالفت احوال مردمان جاری میباشد و ما ابتلای شما بایشان
تا اهل شکر و صبر از اهل جزع و کفران ممتاز گردند در این کلام تسلیه حضرت رسول الله صم برابر کفار در حق او میگفتند و تغیر فقرای
مؤمنان مستهزئین که ابو جهل و ولید بن عتبه و نضر بن حارث و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را با
یکدیگر دیدندی میگفتند ایا اینها امام ما ایم تا محجوب ایشان شویم حق تع این آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته فرمود که ای
ما یم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمایید تا بر عالمیان ظاهر گردد که شما صبر میکنید
یا جزع مینمایید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا بینا بصبر کننده و جزع نماینده یا داناست بحکمت و مصلحت آنکه بعضی را
بفنا و برخی را بفقر ابتلا نماید و ابو درداء از حضرت رسول صم روایت کرده که وای مر عالم را از دست جاهل و جاهل را از دست ظالم و مالک
را از دست مملوک و ضعیف را از قوی و رعیت را از سلطان و سلطان را از رعیت و اینان هر بعضی فتنه بعضی اند و بعضی از اهل این آیت
تلاوت فرمود که وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون وکان ربک بصیرا و بعضی در تفسیر این گفته اند که گردانیدیم برای محمد فتنه
و آزمایش بندگان زیرا که اگر صاحب کنوز و بساتین پر میوه میبودی میل ایشان بمتابعت از جهة دنیا میبود یا اختلاط ایشان بنوع
آمیخته میبود بغرض دنیوی میکردند پس ما ترا مبعوث گردانیدیم که طاعت آنکس که طاعت تو کند خالص از برای خدا باشد بدون شایبه
طمع دنیوی و بعد از آن از مقال کفار خبر میدهد وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بجزای
ما یعنی منکر حشر و بعث اند و یا نمیترسند از نزول عذاب ما و مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ چرا فرستاده
نمیشوند بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صم أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نمی بینیم پروردگار خود را تا با ما سخن کند
بتصدیق و اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا بخدای که سخت استکبار کردند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی اضمار استکبار از حق
کردند کفر و عناد است در قلوب ایشان و اعتقادات وَعَتَوْا و در گذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيرًا در گذشتنی بزرگ و باقصای مراتب
حسنه بعد از مشاهده معجزات ظاهره از آن اعراض کردند از برای نفسهای خبیثه خود که مصالح نفوس قدسیه از آن مسدود بود
يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ یاد کن ای محمد روزی را که ببینند مشرکان فرشتگان را و آن روز مرگ باشد یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ
هیچ مژده نباشد از آنکه کافران اگر پیوسته در کسب حرام و مآثم اند و ممنوع باشند از بشارت دنیا وَيَقُولُونَ و گویند ملائکه با
ایشان در آن روز که گردانیده است حق تع جنت را با بشارت بر شما حِجْرًا مَحْجُورًا حرامی که باز داشته شده است از شما وصف حجر
بمحجور جهة مبالغه است یعنی البته شما از آن محرومید و یا معنی آنست که کافران گویند در هنگام نومیدی از بشارت این کلمه را بجهة
استعاذه از حق تع و طلب اینکه منع کند و عقوبت کند از ایشان همچنانکه در وقت شدت و مکروهی پیش می آمد ایشان را در دنیا میگفتند
حجرا محجورا یعنی میبینیم سخن سخت و شکی نیست که این کلمه مشهور در آن وقت میگفتند که دشمن در مقابل ایشان می ایستاد و خلاصه سخن آنکه
کفار طلب نزول ملائکه میکنند و حال آنکه چون نزد مرگ یا روز ملیکه را به بینند از لقای ایشان کراهت داشته باشند و ایشان خایف
و ترسان باشند از آنکه از ایشان بغیر آثار کراهت و علامت عقوبت مشاهده نکنند و گویند نزد روایات کلمه حجرا محجورا را بانده های شدت

تا آنرا میکویند وَقَدِمْنَا و قصد کردیم اِلٰی مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از آنکه داری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ
رحم و مهمانداری و اطعام کرسنکان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال ایشان فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم آن
عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده یعنی ثوابی بران مترتب نسازند
بی آنکه شرط در قبول اعمال ایمانست و ایمان ایشان مفقود است و اعمال مومنان چون مقارن شرط واقع شده کرا ایمان
است البته بمحل قبول رسد اَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت و مجاوران یَوْمَئِذٍ در روز قیامت خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا بهترند از روی
قرارکاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بمراتب به از منازل کافران باشد که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِیلًا و نیکوترند از روی
مکان استراحت و آرام کرفتن یعنی جایی که با آنجا آیند برای استراحت یا ازواج و تمتع از ایشان یابند و در حدیث آمده که روز
قیامت به نیمه روز نرسیده باشد که اهل بهشت قیلوله کنند یعنی آرام کیرند در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ وَیَوْمَ تَشَقَّقُ
السَّمَاءُ و یاد کن روزی را که در آن روز شکافته شود آسمان بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظت
آن ابر هم سموات کران تواست و حق تعالی او را بقدرت کامله خود نکاه داشته چون روز قیامت رسد آن ابر بر آسمان افکند
و بسبب آن آسمان شکافته شود وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرستاده شوند فرشتکان که در آن غمام باشند با صحیفهای اعمال بندکان
تَنْزِیلًا فرو فرستادنی نازل کشتن بر زمین بکرد و از ابن عباس مرویست که آسمان دنیا شکافته شود و اهل آن نازل شوند و
ایشان بیشتر از اهل زمین باشند از جن و انس و همچنین آسمان دوم و سیم تا هفتم منشق شود و اهالی هر یک از آن کی
که اکثر اهل زمین باشند نزول کنند در موقف او هده که ملایکه آسمان هفت صف شده بکرد عالم در آیند الْمُلْكُ یَوْمَئِذٍ
پادشاهی در آن روز الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ ثابت مر خدای بخشنده را چه مدعیان در آن روز در دعوی مالکیه در سدند و همه
پادشاهی ملوک باطل کردد بغیر از پادشاهی او هیچ پادشاهی باقی نماند کویند ملک بر سه قسم است ملک عظمت و آن مخصوص
است بخدای تعالی و ملک دیانت و او تملیک او سبحانه است و ملک جبروت و آن بغلبت دست میدهد و همه از او سبحانه است
وَكَانَ و باشد آن روز یَوْمًا عَلَى الْكَافِرِینَ بر کافران عَسِیرًا دشوار از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود در
نهایت کلفتی و مشقتی که بر ایشان باشد در آن روز بمقدار زمان ادای نماز ایشان خواهد بود در دنیا وَیَوْمَ و یاد کن
روزی را که از فرط حسرت و ندامت که یَعَضُّ الظَّالِمُ بخاید ستمکار بدکردار عَلَى یَدَیْهِ بر دستهای خود یعنی دستهای
خود را بدندان کزد چنانکه اثر از فرط حسرت و از ابن عباس مرویست که این آیت درباره عقبه بن ابی معیط و ابی بن خلف که بایکدیکر
دوستی کردندی نازل شده عقبه را عادت بودی که چون از سفر باز آمدی طعامی مهیا کردی و اشراف قوم را حاضر کرده
ضیافتی نمودی روزی بعادت خود از سفر باز آمده مردم را بضیافت طلبید و بسبب مجالست قدیمی که با حضرت رسید
او را رسول صلی الله علیه و آله طلبید چون طعام حاضر ساختند حضرت فرمود تا کلمه شهادت نکویی از طعام تو نخورم عقبه
کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس رسول طعام او را بخورد و این سخن بابی بن خلف رسید
بنزد وی آمد و کفت مکر از دین خود برکشته که سخن محمدی میشنوی و کلمه میکویی کفت من از دین خود برنکشتم اما مردی مهمان
در سرای من آمد و کفت هیچ وجه طعام ترا نخورم تا این کلمه را نکویی مرا عار آمد که مهمان طعام مرا نخورد و از خانه بیرون آید
پس برای خاطر او این کلمه بکفتم تا طعام بخورد ابی بن خلف کفت از تو راضی نشوم تا کرا او را تکذیب نکنی و آب دهن بروی او نیندازی
عقبه علیه اللعنه کفت چنین کنم پس نزد پیغمبر آمد و آن حضرت در دار الندوه در سجود بود و آن لعین آب دهن حواله روی آن ملکی

آنحضرت کرد و آن خیو را نقلست که آب دهن او بر وی شعله باز سوزان گشت و بعد از حضرت نرسید و بر روی او باز آمد و هر دو طرف
روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغها مینمود آنحضرت او را گفت ای عقبه ترا نه بینم که از مکه بیرون بروی مگر آنکه
سر ترا بشمشیر بردارم و در روز بدر عقبه را اسیر کردند بعد از انقضای حرب بحکم حضرت رسالت صلعم بقتل او رسید و بجهنم
پیوست اما ابی بن خلف را حضرت رسول صلعم بدست مبارک خود بکشت در حین مصاف و این آیت در شان عقبه نازل شد مضمون
آنکه ظالم در روز قیامت [illegible] بسیار بخاید سر انگشت ندامت و در تفسیر اهل البیت واقع شده که این آیت درباره یکی از دشمنان
اهل بیت نازل شده و صاحب اعتقاد آورده که هزار بار اطراف اصابع خود را تا بمرفق بخاید و هر بار حق تع گوشت او را برو
باز دیگر باره بخاید و این خاییدن هیچ نایستد یَقُولُ گوید آن ظالم از روی حسرت یٰلَیْتَنِی اتَّخَذْتُ ای کاشکی فرا گرفتمی
مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر خدا سَبِیلًا راهی که وی فرا گرفته که راه نجاتست و طریق حق یٰوَیْلَتیٰ ای وای بر من لَیْتَنِی لَمْ اَتَّخِذْ کاشکی
نمیگرفتم فُلَانًا فلان را یعنی ابی بن خلف را خَلِیلًا دوستی و یار دوستی یا بیگانه و نزد مجاهد مراد بفلان شیطانست و یا مراد هر جاهلی
که از راه حق بطریق هدی منع کند و اغوای صاحب خود نماید لَقَدْ اَضَلَّنِی بدرستی که گمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ الذِّکْرِ
از یاد کردن خدای یعنی کلمه شهادت و یا موعظه پیغمبر یا کتاب خدای بَعْدَ اِذْ جَآءَنِی بعد از آنکه آمده بود بمن و متمکن بودم
از آنکه متعظ شوم وَکَانَ الشَّیْطٰنُ و هست دیو یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را خَذُوْلًا
فرو گذارنده در وادی ضلالت و هلاکت یعنی دوستی میکند با آدمی که او را بهلاکت رساند و بعد از آن او را فرو گذارد و هیچ نفع
باو نرساند و یا مراد شیطان الجن است که ابلیس است که پیوسته وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول الله تا او را
در دوزخ هلاکت اندازد فرو میگذارد و نفع نمیرساند بلکه از وی تبرا میکند کقوله تع کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر
قال انی بریء منک و شبهه نیست در آنکه مصاحبت اخیار و اشرار تاثیری تمام دارد در هدایت و ضلالت چنانکه مرویست از
حضرت صلعم که مثل همنشین نیک مثل عطار است که چون با او بنشینی اگرچه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر او بهره مند شوی
و نمانی بوی او بتو نماید و مثل همنشین بد مانند کوره آتش است که اگرچه ترا بشرار آتش نسوزد اما گند او در جامه تو
بماند بعد از آن حکایت شکایت سید ابرار صلعم میکند از مصاحبت قوم کفار از دار القرار و میفرماید وَقَالَ الرَّسُوْلُ و گفت
رسول صلعم در دنیا یا در آخرت یٰرَبِّ ای آفریدگار من اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوْا بدرستی که قوم من قریش فرا گرفتند هٰذَا الْقُرْاٰنَ
این قرآن را مَهْجُوْرًا منسوب بهذیان یعنی سخن بیهوده و بمعنی با فرو گذاشته شده که بدان ایمان نیاورده اند و از شنیدن
آن اعراض کردند از روی عناد و استکبار و مهجور انس بن مالک از رسول صلعم روایت کرده که هر که قرآن بیاموزد و مصحف خود را
آنجای بیاویزد و تعهد آن نکند و در وی ننگرد در روز قیامت بیاید و در صاحب خود آویزد و گوید بار خدایا این بنده مرا
مهجور کرد میان من و او حکم کن بعد از آن بجهت تسلیه حضرت رسالت صلعم میفرماید وَکَذٰلِکَ و همچنین که این کفره را
دشمن تو گردانید بانکه مخصوص ساختیم ترا بنعمت نبوت در میان ایشان بجهت این حقد و حسد و عداوت پیدا کردند با تو
جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ گردانیدیم هر پیغمبری را عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِیْنَ دشمنی از کافران باین معنی که تکبر و عصیان مانع ایشان شد که اقتدا
به پیغمبر خود کنند مامور و مطیع او شوند بجهت این با پیغمبران خود کمر عداوت بر میان بستند مانند نمرود مر ابراهیم را و فرعون
عوج مر موسی را و آن پیغمبران صبر کردند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده سپر صبر در روی خود کشیده وَکَفٰی بِرَبِّکَ و بسنده
است پروردگار تو هَادِیًا راه نماینده طریق حق و رستگاری وَّنَصِیْرًا و یاری دهنده تو بر دشمنان و از ابن عباس رضی الله عنه

عدوست که اسباب داعیه بر عداوت کفار نسبت بانبیای خود آن بود که حق تعالی انبیا را امر فرمود که ایشانرا بایمان دعوت کنند و ترک
دین خود طلبیده نمایند و ذم اصنام ایشان کنند و چون ایشان با بر اصرار نمودند لاجرم عداوت کردند و با ایشان در مقام
عناد و مجادله ایستادند پس گوییا که او سبحانه باعث عداوت ایشان شد نه آنکه معنی آیت آن باشد که حق تعالی خلق عداوت ایشان نمود
با ایشان دشمن شدند نه آنکه معنی آیت آن باشد که حق تعالی خلق عداوت انبیا نموده در ایشان چه او سبحانه خالق خیر است نه شر و
قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری و یا مشرکان عرب لولا نزل علیه چرا فرو فرستاده نمیشود
علیه القرآن بر محمد قرآن را جملة واحدة جمله یکانه یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل و زبور و اعتراض از روی مکابره
و مجادلت و نفور ایشان از حق چه قرآن را متصف بصفت اعجاز است و آن مختلف نمیشود بآنکه پراکنده و یا یکبار نازل
شود بلکه تفریق متضمن فوایدیست که در جمله نیست چنانکه میفرماید کذلک همچنین فرو فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت کنیم
یعنی قوت دهیم به سبب تفریق آن در اوقات متعدده فؤادک دل ترا و بتفریق وحی بر حفظ آن تلقین دهیم ورتلناه و بر تو خواندیم
آنرا بعضی از پی بعضی بر وجه تبیین و تفریق ترتیلا خواندنی بمهلت و تانی در مدت متباعده که بیست سال و یا بیست و
سه سال بود حاصل که حق تعالی در جواب اعتراض کفار میفرماید که تفریق قرآن بجهت آنست که متضمن فوایداست یکی سهولت حفظ
چه موسی و عیسی و داود علی نبینا و علیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و این پیغمبر
علیه السلام امی است پس اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بسبب وقایع موجب مزید بصیرتست
و سبب زیادتی غوص در معنی و دیگر آنکه هر نجمی که فرو می آید اعجاز قرآن و عجز ایشان روز بروز ظاهر میگردد و دیگر نزول
جبرئیل علیه السلام آنا فآنا موجب تسلی خاطر اقدس است و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید
و اجتماع ایشان در زمان واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اجوبه و اسوله و جواب در عقب سوال آید از حضرت
امیر المومنین علی ع معنی ترتیل را پرسیدند فرمود که حفظ الوقوف واداء الحروف و از ابن عباس رضی الله عنه معنی ترتیل
پرسیدند گفت ترتیل آنست که مبین سازی حروف و کلمات قرآنی را و پراکنده نسازی همچون پراکندگی خرمای بد و
حرکت نسپارندی و وقف کنی بجهت تامل باید که قصد هیچ کس از شما آن باشد که زود ختم سوره کند مراد آنست که قرآن
بر وجه تانی بدون سرعت و عجلت قرائت کن و در آن تامل نمای و در دل خود جای ده ولا یأتونک بمثل و نمی آرند مشرکان
با تو مثلی در قطع نبوت و طعن کتاب تو الا جئناک بالحق مگر می آریم بر اینجواب حق راست و درست که قول ایشان را رد کند واحسن
تفسیرا و می آریم آنچه بیان آن نیکوتر است از روی تلقین یعنی کافران هیچ مثلی نیارند تا کار تو را باطل کنند یا قدحی در آن پدید
آرند الا آنکه حق بیاریم که مثل ایشانرا باطل گرداند و بیانی نیکوتر آریم تا اعتراض ایشانرا درهم شکنند بعد از آن از مآل حال ایشان
خبر میدهد الذین یحشرون مشرکان آنانکه حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای ایشان یعنی بروی بر زمین
کشیده برده شوند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک شر مکانا گروهی که چنین هیات بدوزخ برند بدترند از روی
مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل فقرای مومنین که در دنیا داشتند و ایشان بران طعنه میزدند که ای الفریقین
خیر مقاما و احسن ندیا و اضل سبیلا و گمراه ترند از روی راه زیرا که مصفا با تش دوزخ است و در صحیح بخاری مذکور
است که از حضرت نبوی صلعم پرسیدند که چگونه کافر را بر روی حشر سازند فرمود با قدرتی که نفس من در قبضه قدرت
اوست که کسی که او را بر دو پای میبرد قادر است که او را بر روی براه برد و مبدا از برای تسلیه اقدس حکایات سابقه انبیا

یا سهو ماضیه میفرماید بقوله و لقد آتینا موسی الکتاب و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب توریت بعد از غرق شدن فرعون و اتباع او
وجعلنا و گردانیدیم قبل از غرق شدن معه با موسی اخاه هرون برادر او هارون را وزیرا یار دهنده که با او در حمل وحی
یعنی فقلنا اذهبا پس گفتیم هر دو را بروید الی القوم الذین بسوی گروه قبطی یعنی فرعون و اتباع او و اینها آنانند که کذبوا
تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که بایشان نمودیم از معجزات و دلایل عقلیه پس ایشان رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان
استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم و نیست گردانیدیم ایشان را تدمیرا هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریا وقوم
نوح و گروه نوح را لما کذبوا الرسل آنهنگام که تکذیب کردند پیغمبران یعنی نوح و آنانکه قبل از وی بودند چون شیث و ادریس
با همه این تکذیب نوح کردند لیکن تکذیب یک پیغمبر ملتزم تکذیب همه پیغمبرانست و یا مطلقا بعثت رسولان انکار کردند چون براهمه
اغرقناهم غرق ساختیم ایشان را بطوفان وجعلناهم و گردانیدیم قصه ایشان را للناس آیة برای مردمان نشانی تا از آن عبرت گیرند
واعتدنا و آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران عذابا الیما عذابی دردناک وورای آنچه بایشان در دنیا رسید وعادا و گردانیدیم
قصه عاد را و هلاک ایشان از جهت تکذیب نمودن ایشان هود را علامتی روشن از برای مردمان تا از آن اعتبار گیرند وثمود
و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند واصحاب الرس و اصحاب رس را که طغیان بغایت رسانیده بودند رس چاهیست
در یمامه یا در آذربایجان در انطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی برد یا چشمه بود در فلسطینی که آن نبی بوده یا هالک
اخدود است که بسوره بروج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند قریه بود در زیر زمین شیخ از ولایت یمن و اصحاب
آن از بقایای ثمود بودند پیغمبری برایشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از قتل گوشت او را
بخوردند عذابی بدیشان رسید و یا جمعی بت پرست بودند که شعیب بدیشان آمد تکذیب وی نمود ند روزی بر حوالی چاهی گرد
نشسته مجتمع شدند و بایذای شعیب مشغول گشتند ناگاه این چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو
رفتند یا قومی بودند که بجرم صنوبر را میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد او را تکذیب کردند و بکشتند
و در چاه افکندند ابری سیاه برایشان سایه افکند و از او صاعقه بیرون آمد همه را بسوخت یا اهل بیر معطله بودند که قصه ایشان گذشت
یا اصحاب حنظله بن صفوان بودند چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشان را مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اعظم از همه الوان ملون بود و او را
عنقا گفتندی و بر کوهی که آنرا فتح گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خورد ایشان را میبودی و بعد از آن بجهت
او را مغرب گفتندی یعنی فرو برنده و تا بدین کنند در عنقا مغرب را که مبلوغ رسیدن بود ان میل بر بود و ایشان شکایت از مرغ پیش
پیغمبر خود بردند و شرط کردند که اگر شر او کفایت کرده ایمان آورند پیغمبر دست بدعا برداشت و گفت اللهم خذها واقطع نسلها
بار خدایا او را بگیر و نسلش را منقطع کن دعای پیغمبر باجابت رسید آن مرغ غایب شد و دیگر از و خبر و اثری پیدا نیامد
جز نام نشان از و نماند و در جهای نایاب او را مثل میزنند کما قیل بیت مسنوع شد مروت و معدوم شد وفا
و زهر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا پس این قوم بعد از غیبت عنقا در عناد و لجاج افتادند و حنظله را شهید کردند حق تعالی
آتش را برایشان نازل ساخت و همه را بسوخت و حضرت امام زین العابدین در آنچه بن بابویه از او نقل کرده و بعضی روات از
حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که مردی از بنی تمیم بنزد ولی وی آمد و از وی پرسید که اصحاب الرس چه کسانند
و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که بوده و جای ایشان کجا بوده و بچه چیز هلاک شدند که در کتاب حق تعالی ذکر ایشان می یابم
و قصه ایشان مذکور نیست حضرت امیر المؤمنین فرمود که از من چیزی پرسیدی که هیچکس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از من نخواهد

و اما اصحاب رس [illegible] بدانکه ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر میپرستیدندی و آن درخت را شاه درخت میخواندندی
و آن را یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که آن را روشاب میگفتندی و حق تعالی آن چشمه را برای نوح گشاده بود پس از طوفان و
ایشان را اصحاب رس برای این میخوانند که پیغمبر خود را در زمین کردند و ایشان قبل از سلیمان بودند و دوازده درخت در حوالی
آن نهر داشتندی و جای آن موضع از بلاد مشرق بود و در آن روز نهری نبود که آب شیرین تر بوده باشد و هیچ شهر آبادان تر از آن
نبوده و آن شهرها نسبت ببلاد دیگر بوده و بزرگترین آن قریه‌ها قریه بود که آن را اسفندیار میگفتندی و مسکن ایشان بود و آن پاد
شاه ترکوذ بن عابود بن یافث بن ساذن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و درخت صنوبر در این ده بودند و هر یک از ایشان از این
درخت شاخه‌ها گرفته بودند و در منزل خود نشانده و درختان بسیار از آن صنوبر بهم رسیده و ایشان آب آن چشمه را بر خود حرام
کرده بودند و از آن آب نمیخوردندی و چهارپایان را از آن نمیدادندی و اگر کسی از آن چشمه آب بر میگرفتی او را میکشتندی و میگفتندی که این حیات
خدایان ماست سزاوار نباشد که از آن کم کنند و در هر عیدی ایشان بیامدندی و آن درخت را که در میان ده ایشان بود زینت دادندی
بانواع حلل و جواهر و جامه‌های حریر مصور بر او میپوشانیدندی و گاو و گوسفند میاوردندی و قربان کردندی و آتش برافروختندی
و آن ذبایح را در آن افکندندی تا دخان بلند شود و شیطان بیامدی و شاخ درخت بجنبانیدی و از ساق درخت آواز دادی مانند
آواز کودکی که ای بندگان من از شما خشنود شدم ایشان از این آواز خوشحال گشتندی و بنشاط تمام از زمین برخاستندی بخمر و طرب و ساير
لهو و لعب مشغول شدندی و بر سر جاهای درختهای که در ده ایشان بود توجه نمودند و باین طریق عمل کردندی و چون
عید آن بنزدیک رسیدندی که اصل آن شجره آنجا بود و همه اشجار دیگر را از آن گرفته بودند و در ده خود نشانده مردمان
آمده از نزدیک و دور باستقبال ایشان بیرون آمدندی و در آن موضع سراپرده بزدندی از دیبای که آن را بانواع صور مصور کرده
بودند و او را دوازده در بودی برای هر دهی دری و از بیرون سراپرده آن شجره را سجده کردندی و اضعاف قربانیها بنزد آن
درخت از دیگری کردندی و بتضرع بسیار مینمودندی ابلیس بیامدی و شاخهای آن درختها را بجنبانیدی و باواز بلند آواز دادی
و ایشان را وعده‌های بسیار کردی ایشان بیشتر از حاشیتی و نشاط کردندی و بلهو و لعب مشغول گشتندی و دوازده شبانه
روز بعیدهای که ایشان را بودی در هر سال بایستادندی [illegible] و بعد از آن بجاهای خود رجوع کردندی چون مدتی برین بگذ
شت حق تعالی پیغمبری بایشان فرستاد از بنی اسرائیل یهودا ابن یعقوب او مدتی مدید ایشان را دعوت میکرد بخدای اجابت نکردندی و در
کفر و عناد افزودندی پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که ایشان [illegible] بودند و از پرستش این درخت باز نمی ایستند آیتی با ایشان
بنمای و این درخت را خشک گردان حق تعالی آن درخت را خشک ساخت ایشان از آن حالت پریشان شدند و گفت و گوی در میان
ایشان افتاد و دو فرقه شدند گروهی گفتند که این از سحر این مردیست که پیغمبر خدای است و خواست که شما را از اطاعت خدای خود
گرداند باین درخت سحر کرده که خشک گشت و گروهی گفتند که این بجهت آنست که خدایان شما بر شما خشم کرده‌اند بجهت اینکه این مرد
اینها را دشنام میدهد و شما او را منع نمیکنید پس بر کشتن این پیغمبر اتفاق کردند تا رضای خدای ایشان حاصل شود پس
نزد این چشمه چاهی بکندند و اطراف آن را از زیر [illegible] کردند و این پیغمبر را در آن افکندند و بت مهین را که از سنگ تراشیده بودند
بر سر آن چاه نهادند و گفتند شاید که ناله و فریاد او را بشنود از ما راضی شود و معبودان خود را از ما خشنود گردانند پس آن
پیغمبر در آن چاه مینالید و خدا را بتضرع تمام میخواند تا قبض روح او شد بعد از آن حق تعالی جبرئیل را گفت که کثرت نعمت و انعام من این
بندگان کافر نعمت را مغرور گردانیده و سالهاست که بعبادت غیر من مشغول شده‌اند و مع ذلک پیغمبر مرا بکشتند اکنون انتقام ایشان

بکشتیم به زنهار و جلال لحوم که ایشان را عبرت جهانیان کردانیم پس چون نوبت عذاب ایشان در رسید بعادت خویش بعیدکاه رفته بودند
بسجده و قربان مشغول شدند حق تعالی باد صرصر فرستاد ایشان در یکدیگر میکوفتند پس زمین را امر کرد تا در زیر ایشان شکافته
شد و ابری سیاه و بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان باریدن گرفت و همه ایشان کداخته شدند مانند ارزیز در آتش این است قصه اصحاب
الرس که از من پرسیده و باقی احوال ایشان درین باب حواله بمنهج الصادقین است حاصل که حق تعالی میفرماید که اصحاب الرس را هلاک کردیم و قرونا
را هلاک کردیم بین ذلک میان این قبایل که عاد و ثمود و اهل الرس کثیرا قرنهای بسیار که جز خدای کسی ایشان را نداند و کویند
مراد میان نوح و اصحاب الرس است و قرن هفتاد سالست و نزد بعضی چهل سال و کلا و هر یک را ازین امتان را ضربنا له الامثال زدیم
از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای عجیب پیشینیان برای ایشان و بر ایشان حجت لازم کردانیدیم بفرستادن پیغمبران و نمودن
معجزات بایشان و چون موعظه ایشان نشنیدند بر ایشان عذاب نازل کردانیدیم و کلا و همه را تبرنا تتبیرا هلاک کردیم هلاک
کردنی یعنی نزول عذاب بر ایشان کردیم و همه را چون خاک و خاشاک خورد و مرد کردانیدیم و لقد اتوا و بتحقیق که آمدند یعنی کذشتند
قریش در وقت تجارت بشام علی القریة التی امطرت بر آن دیهی که باران آمده شد باران مطر السوء باران بد یعنی سنگ باران کرده
شده است از موتفکات و لوط علیه السلام نشسته و بعد از انقلاب زیر و زبر شدن حق تعالی سنگ باران بر اهل آن افلم یکونوا یرونها پس
نبودند قریش که در وقت مرور خود بدان ده یرونها دیدندی آثار بدیهای عذاب ما را مشاهده کردند تا از آن متعظ کردند بل [illegible]
کرند دیدند بلکه کانوا بودند که از روی کفر لا یرجون نشورا توقع نداشتند بر انگیختن را و عاقبت جزای خود را و از آن بجهت بدیده عبرة
در وی نکاه کردند مانند چهارپایان خود در آن مرور کردند و اذا راوک و هرگاه که می بینند ترا ای محمد صلعم مشرکان معاند و کافران جاحد
ان یتخذونک فرو نمیکیرند ترا الا هزوا مکر مثل کسی که بدان استهزا کنند و بر وجه سخریه میکویند که اهذا الذی آیا اینکس است
بعث الله رسولا بر انگیخته او را خدای فرستاده شدن ان کاد نزدیک شده بود که اینکس است یعنی محمد صلعم بسخن دلفریب و بسیاری
جهد در دعوت و کثرت ایراد دلایل بر مدعای خود لیضلنا گمراه کرداند و باز دارد ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا
اکر نه آن بودی که ما صبر کردیم علیها بر عبادت آنها و ثابت قدم شدیم در پرستش ایشان یعنی ملایان میلمث از آن بجهت کثرت دعوت
کردن او بتوحید و جهد نمودن او در آن بر وجه لزوم و استمرار تا بمرتبه که نزدیک بود که ما را بکرداند ازین آبای خود و سوف یعلمون
و زود باشد که بدانند این جماعت که قایل این قول اند حین یرون العذاب آنکاه که معاینه ببینند عذاب را من اضل سبیلا که کیست
از اهل ایمان و ایشان کمراه تر بدان طریق هدایت از سعید بن جبیر مرویست که مشرکان سنکی یا کلوخی یا چوبی را میپرستیدند و چون
سنکی نیکوتر یا کلوخی یا چوبی بهتر از آن می دیدند معبود خود را کذاشته به پرستش آن مشغول شدندی حق تعالی فرمود ارایت
آیا دیدی من اتخذ کسی را که فرا کرفت الهه هواه هوای خود را خدای خود هر چند که آرزوی او باشد ابن عباس فرموده که معنی آنست که آیا دیدی
آنرا که ترک عبادت خالق خود کرد و تابع آرزوی باطل خود شد و سنگ را پرستید و بران ثبات ورزید محققان کفته اند که هر که غیر خدا را
پرستید چیزی را که دوست دارد اکر چه خدا را پرستد در حقیقت هوای خود را پرستیده زیرا که هوای او او را بمحبت غیر خدای میدارد و
سید حسینی در طلب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس را بادنیا پیوسته شد و همچنانکه از امتزاج ایشان آدمی
وجود کرفت از وصلت ایشان هوا متولد شد در جسد طبیعت از جوشش اخلاط اثر تربیت یافت و جمله اوصاف ذمیمه
که بازار دینداران از آن رواج و رونق آنهاست از هوا مدد یابد و رسوم و عادت مردوده و مذاهب مختلفه باطله همه از نتایج آن ظهور
می پذیرد و قوت غلبه او تا بحدیست که حدیث ما عبد اله ابغض علی الله فی الارض هوا در شان او وارد شدن زبان قرآن در بیان آن وجمله فرموده

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ گويا كه اصل هوا است والمعابد فرع او بيند واز بجاست كه مخالفت هوا سبب وصول است بحق تع بعد از ان
مهات الطاعات وصول بمطلوب عبد و مولى ميرها يكه أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ آيا تو باشى بر انكس كه هواى خود را خداى خود ساخته
وَكِيلًا نگاهبان يكه باز دارى او را از متابعت ان منع كنى هوى قادر ميتوانى أَمْ تَحْسَبُ بلكه گمان مى برى أَنَّ أَكْثَرَهُمْ انكه بيشترين مشركان
يَسْمَعُونَ مى شنوند بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ يا تعقل ميكنند بدلائل توحيد او وحجج وايات هاديه واو بجهة اين پند را اهتمام
دانى وطمع ميكنى در ايمان ايشان نه چنين است اكثر بجهة انست كه بعضى از ايشان ايمان نه چنين است اكثر بجهة انست كه بعضى
از ايشان ايمان اورده [illegible] انرا تعقل كردند ودريافتند اما بجهة استكبار يا خوف فوت رياست مكابره مينمودند
إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ نيستند ايشان مگر مانند چهار پايان در عدم انتفاع بسماع كلام وعدم تدبر ادراك قدرت ملك علام وايات
ومعجزات سيد انام عليه السلام بَلْ هُمْ بلكه ايشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه ترند از انعام از روى راه رفتن چه ايشان انقياد متعهد خود ميكنند
[illegible] راه ماموريند منقاد اند [illegible] انرا عبادت ميدهد كار خود [illegible] وديگر چهار پايان طالب خيرى اند كه ايشانرا سود دارد
ومجتنب از ضرر ايشان از زيان رسانند ومشركان از ثواب كه اعظم منافع است ميگريزند ودر سيئات كه موجب اشد عذابست
[illegible] ونيز انعام اگرچه اعتقاد ندارند [illegible] وكسب خير نميكنند اما معتقد باطل نيز نيستند وكسب شر نميكنند بجهة
[illegible] ديگر چهار پايان انعام [illegible] بر نرسانند وجهالت كافران موجب ضلالت وفنا است ومنع مردمان
[illegible] نيست [illegible] طلب كمال پس تقصيرى از جانب انعام نيست وذم بايشان مترتب نگردد واين جماعت مقصرند مخفى
مقامات عظم [illegible] بعد از ان بيان دلائل قدرت خود ميكند تا بندگان دران تامل راه بوحدانيت او برند وميگويد أَلَمْ تَرَ
الا نمى بينى [illegible] إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود كه محض قدرت كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه كشيد وگسترانيد سايه را از
[illegible] صبح تا برآمدن افتاب وزمان ان ظل خوشترين از منه ان روزاست چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع است وانقباض نور
[illegible] شعاع شمس مسخن هوا [illegible] نور باصره ودران محل اين هر دو منفى است لهذا از جمله نعم اهل بهشت ظل ممدود خواهد
بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستى خداى لَجَعَلَهُ هر اينه گردانيدى ان سايه را سَاكِنًا ثابت ودائم يافته بر يك منوال ويا غير متقاص
بانكه شمس بوضع مستقيم باشد ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس گردانيديم افتاب را عَلَيْهِ بر شناختن ان سايه دَلِيلًا راه نماى چه سايه
بى افتاب شناخته نميشود ونيز اگر سايه نبود حسن [illegible] ظاهر نميشود تا انكه افتاب دور كند وصول ان بر بعضى واقع شود يا انكه سايه
[illegible] نميشود ومتفاوت نميگردد بسبب حركت افتاب واز ابن عباس منقولست كه دلالت شمس باين معنى است كه اگر شمس نبودى
سايه شناخته نشدى واگر نور نبودى ظلمت دانسته نشدى وهر چيزى شناخته ميشود باضداد ان ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس
فرا گرفتيم سايه را إِلَيْنَا بسوى خود يعنى زايل ساختيم انرا بارتفاع شمس در موضع ان چه هرچند افتاب بلند ميشود سايه كم ميشود
تا انكه چون افتاب طالع شد حق تع ظل ميكند [illegible] قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتنى آسان يعنى اندك اندك بشعاع شمس
[illegible] بسبب ارتفاع او بجاى سايه او ديم وانرا بتدريج قبض نموديم وزايل ساختيم چه اگر يكبار مقبوض شدى مضرت مردمان كه بسايه
باز بسته است معطل ماندى ووجه ديگر در معنى آنست كه نمى بينى كه حق تع چگونه بكشيد سايه را در وقتى كه بنا كرد آسمانرا همچو
قبه پس قبه سايه خود را بر زمين افكند واگر خواستى او را ساكن گردانيدى تا [illegible] حال بماندى پس افتاب را افريد وابرار
سايه دليل گردانيد كه [illegible] سايه از پس وى همچو كسى كه از پى دليل و راه نماى خود رود وبعد از ان قبض كرد سايه را قبضى بتدريج
تا منتهى شد بغايت نقصان [illegible] وبعضى مراد از ظل [illegible] يعنى ظلمت شب وضمير قبضنا راجع بدليل ومعنى انكه خداى در شب

بسط زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و از ادراک مانع نه بلکه آفتاب را طالع ساخت دلیل شناخت او کرد اینکه تبیین کنیم اشیا را باعث ظهور
او وقت روز هاین دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است بتعریف کرد یا قول تا آن شب در آمد و این هر دو زمان را که عبارت از شب
و روز است جهة تأمل و آرامش خلق معین فرمود و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارتست بزمان فترت که مردمان در ظلمت حیرت
بودند و شمس بنور اسلام که بطلوع حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی
غفلت ماندندی بروشنی آگاهی نرسیدندی ... گر نه خورشید جمالش باز گشتی رهنمون ... از شب تاریک غفلت
کس برون نامد برون ... صاحب کشف الاسرار گوید که این آیه از روی ظاهر معجزه مصطفی است و بفهم اهل حقیقت بزرگی و کرامت وی
بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلعم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار همراه بودند و سایه درخت اندک بود
حق تعالی بقدرت الهی کامله خود و اظهار معجزه پیغمبر سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانکه همه لشکر اسلام بجمله در سایه آسوده شدند و این آیة
نازل شد و نشان حضور و صحبت و قربت است که فرمود الم تر الی ربک موسی را بوقت رویت داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت
را که طلب نفرموده که بساحل بینی و در همی نگری دیگر چه خواهی وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آن کسی است که گردانید لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا برای شما
شب را پوشش تا در او آرام گیرید چنانکه در لباس آرام میگیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را آسایش تا بدان آسایش یابید بقطع شواغل
و صنایع وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُورًا خداوند انتشار و پراکنده شدن برای طلب معیشت و یا آنکه مقرر کرده روز
برانگیختن نفرمود یعنی شما را در روز از خواب برانگیخت مانند برانگیختن مردگان این اشارتست بآنکه خواب و بیداری نمونه موت و نشور
و نوم شبیه موتست در قطع حیات و نشور که برانگیخته شدنست از خواب مانند بعث اموات بعد از موت و از لقمان حکیم
که باین ارشاد پسر خود نموده ایضا که ای پسر من چنانکه بخواب میروی پس بیدار میشوی بهمین طور میخوابی و مبعوث خواهی
گشت وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و اوست آنکس که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بباران بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول
رحمت او که بارانست چه وزیدن بادها غالبا دلالت میکند بر وقوع باران در آن زمان وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ
از ابر یا از آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده که مزیل حدث و خبث است چنانکه در جای دیگر میفرماید که وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ و بیان مسایل متفرعه احکام طهارت بر این آیت در منهج الصادقین مذکور است
حاصل که حق تعالی میفرماید بر وجه انعام و امتنان که ما فرستادیم آب پاک کننده بلکه پاکی آنست لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن بَلْدَةً
مَيْتًا شهری مرده یعنی موضعی که در خشک سالی بوده باشد یا مکانی که در زمستان خشک و افسرده گشته زنده گردانیم وَ
نُسْقِيَهُ و بیاشامانیم آب را مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان بسیار را یعنی اهل بادیه ها
چه ارباب قری و بلاد نهرها و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که ما گردانیدیم
باران را بَيْنَهُمْ میان ایشان در شهرهای مختلف و اوقات متفاوت بصفتهای مختلف یعنی بزرگ قطره و ریزه و بفنون قلت و کثرت
بحسب حکمت و مصلحت از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت صلعم فرمود هیچ سالی نباشد که باران آن از سال دیگر بیشتر بود و لکن
ولیکن حق تعالی تقسیم آن فرمود میان بندگان خود بر هر تقدیر که خواهد باین وجه که بجهة معصیت بعضی باران شهر ایشان از آن بشهری
دیگر یا بیابانها و دریاها برد آن سازد پس این آیه تلاوت فرمود که وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ و گویند معنی آنست که ما مکرر کردیم سخن این
و باران را و سایر کتب لِيَذَّكَّرُوا تا بجهة تدبر کنند بندگان در آن تا بحق نعمت ما معرفت پیدا کنند و بقدرت ما عارف شوند و شکر
گذاری و قیام نمایند و عبرت گیرند بعضی از آن ایشان یا بسوی ایشان و [illegible] معصیت نمایند یا اساس ... کنند

فأبى أكثر الناس پس سرباز زدند اكثر مردمان و قبول نكردند إلا كفوراً مگر ناسپاسى و كفران نعمت را و يا جحود ورزيدن
و گفتند مطرنا باران داده شديم به نوء فلان و فلان ستاره و شبهه نيست كه هر كه عقيده اش اين باشد كه باران از ستاره كان و عمل ايشان
هبوط و صعود كواكب كافر است اما معتقد به چنين باشد كه انها خلق الله السموات و كواكب وسايط امارات اند كه حق براى اين مقدور را
نزود و مقرر ولو شئنا لبعثنا و اگر ميخواستيم هر اينه مى انگيختيم في كل قرية در هر ديهى نذيراً بيم كننده اما بجهت تعظيم شان و علو
مكانت و تفضيل تو بر ساير انبيا نبوت را بر تو ختم كرديم و ترا بكافه مردمان مبعوث ساختيم تا روز قيامت پس مقابل ساز اين نعمت را
بثبات و اجتهاد در دعوت و اظهار حق فلا تطع الكافرين پس فرمان مبر كافران را در انچه ترا بدين اباى خود دعوت ميكنند و جاهدهم
و جهاد كن با ايشان به برهان يا بترك اطاعت ايشان كه فلا تطع دال است بران پس مراد انست كه كفار اجتهاد ميكنند در ابطال
حق پس در مقابل ايشان ابطال باطل نماى و در مخالفت ايشان اجتهاد نما و مجاهده نما جهاداً كبيراً مجاهده كردنى بزرگ يعنى
سخت و بسيار با همه ايشان چه تو مبعوثى بر كافه عالميان پس بجميع [illegible] دفع و دفع شبهه نيست بالمثل ايشان كه اكبر انجهاد
نموده است بلعله اشتمالش بر جد و جهد تمام و حديث رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر اشارتست باين و در اين دلالت بران كه
مجاهده و اجتهاد در حل شبهه مبطلين و اعلاء دين از اجل جهاد است و اعظم ان و ميتواند بود كه مراد مقاتله باشد يعنى اى محمد
با همه كفار جهاد و قتال نماى [illegible] ابله بتاييد و توفيق حضرت پروردگار بعد از ان تعداد نعمت ديگر ميكند كه دلالت تامه دارد
بر قدرت كامله و ميفرمايد و هو الذي و اوست انكس كه بحكمت شامله مرج البحرين بهم گذاشت دو دريا را يعنى مجاور و ملاصق هم
ساخت بى انكه بهم اميزند هذا عذب فرات اين يكى اب است شيرين و بسيار خوش مزه كه از فرط عذوبت دافع تشنگيست
و هذا ملح اجاج و اين ديگر اب بسيار شور و تلخ يعنى هر دو فراهم شده و جعل بينهما و ساخت ميان اين دو دريا برزخاً حاجزى و ما
نعى از قدرت خود و حجراً محجوراً و حدايى محرم و ناروا كه يكى بر ديگرى غلبه كند يعنى ميان انها تنافرى بليغ پيدا كرديم بر وجهى
كه گويا يكى بديگرى ميگويد حجراً محجوراً يعنى از من دور شو و بمن مجتمع مشو همچنانكه كسى به دشمن خود ميگويد تا ان سخن او را اين كرد
و تحقيق اين كلمه در بالا معلوم شد كه تحقيق سخن در اين مقام انست كه حق تع بقدرت كامله خود حاجزى و مانعى در ميان اين هر دو
دريا پيدا كرده تا بهم مختلط نشوند و باقتضاء تمام منع بليغ فرموده كه انكه ملح اجاج است افساد كنند در عذب فرات و ازاله عذوبت
خوشى متغير كرداند و نزد بعضى حجراً محجوراً بمعنى محدود است يعنى بين البحرين حدى معين و مقرر كرديم مانند دجله كه ميان دو
دريا كشيده است و هيچ كناره كه بهم رسند و طعم يكديگر را فاسد كنند و گويند مراد بحر عظيم است مانند نيل و سيحون و دجله
و جيحون و بحر ملح و ساير درياها و برزخ ميان انها و بيابانها است و شهرها كه بينهما واقع شده اند بنابرين قدرت در فصلت
و اختلاف صفت بلكه مقتضى طبيعت اجزاى هر عنصرى انست كه متلاصق و متشابه يكديگر باشند در كيفيت و هو الذي خلق
و اوست انكسى كه افريد انحصر قدرت من الماء بشراً از اب ادم را يعنى انچه طينت و يا خلق كرد جنس ادمى را از اب منى فجعله پس
گردانيد او را نسباً و صهراً خداوند نسب يعنى انسان را دو قسم تقسيم فرمود و ذكور كه نسبت انست بديشان بود چنانكه ميگويند
فلان بن فلان و اناث كه مصاهرت و دامادى با ايشان وجود گيرد مانند انكشت قوله تع فجعل منه الزوجين الذكر و الانثى از
امير المؤمنين صلوات الله عليه مرويست كه نسب انست كه نكاح ان حرام باشد و صهر انكه مناكحه با ان حلال باشد چون دختران
عم و خال و از ضحاك مرويست كه نسب هفت صنف اند و صهر پنج صنف كه حق تع ذكر ايشان فرموده در كريمه حرمت عليكم امهاتكم تا اخر و
گويند نسب پسران و دختران اند و كان ربك قديراً و هست پروردگار تو قادر قوانا بر افريدن بنين و بنات و ذكور و اناث كه مقابل اند

بغذای مختلف از ماده واحده مخلوق و طباع متباعده و کما هیت قوامان کرد ذکر هیت و اثنای ایجاد صیغه مهابت جلت عظمته وقدرته از صدی
کرده بکو از معتبران و مشاهیر روات اهل سنت است روایتست که این آیه در شان عالیشان پیغمبر و علی ابن ابی طالب است نزول یافت و مبنی است
بر تزویج فاطمه بنت او علی را و امام ثعلبی در تفسیر آن حضرت پیغمبر و ابن قتیبه روایتست از ابن سیرین که یکی از روات معتبر اهل سنت است شنیدم
که گفت این آیه در شان امیر المومنین علیه السلام نازل شد که پیغمبر خدا صلعم تزویج کرد فاطمه را بوی پس آن حضرت جامع نسب و سبب بود لما
نسب بجهة آنکه پسر عم پیغمبر خدا بود و اما سبب زیرا که شوهر دختر او بود و هیچکس از صحابه جامع این صفت نبود مگر او و از حضرت رسالت
روایتست که حق تعالی خلق کرد ... در صلب آدم و از صلب شعیب رسانید و بعد از آن از صلب طاهرین بارحام طاهرات نقل میکرد تا بعبدالمطلب
نکرد از او دو نصف کرد یک نصف از او در صلب عبدالله نهاد و نصفی دیگر را در صلب ابوطالب ... پس از او را فرید که محمد را بنبوت و رسالت و کتاب کرامت
فرمود و از دوم علی را خلق کرد و ویرا ولایت و جهاد و شجاعت داد و ذلک قوله تعالی وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا فانا
و علی من نور واحد پس ماء علی از نور ایجاد فرمود و ابو احمد بن داود بن سلیمان از امام علی بن موسی الرضا ع روایت کرده که آن حضرت
فرمود که از آبای کرام خود شنیدم که امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که رسول خدا صلعم روزی مرا گفت ای علی ترا سه چیز داده اند که
مرا نداده اند یکی آنکه مثل زنی چون من ترا داده اند دوم جفتی چون فاطمه سیم فرزندانی چون حسن و حسین و از امام جعفر صادق ع
مرویست که امام حسین ع فرمود که روزی با برادرم امام حسن ع در بعضی از کوچه های مدینه میرفتم جابر بن عبدالله بن انصاری
و انس مالک ... چون جابر نزد ما رسید در دست و پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما میداد انس او را گفت ملامت کرد که تو مردی
بزرگ سالی و مکان و مرتبه که تراست از رسول این حال مناسب آن نیست جابر گفت ای انس ملامت مکن و خاموش شو که من از رسول
چیزی شنیدم در حق ایشان که گمان نداشتم که هیچ آدمی را آن باشد انس گفت آن چیست فرمود که شنیدم از رسول صلعم که چون خدای
خواست که مرا بیافریند نطفه بیافرید از نور سفید در صلب آدم نهاد و بعد از آن با صلاب طاهرین بارحام طاهرات منتقل میساخت
تا بصلب عبدالمطلب رسانید پس از ابد و نیم کرد یک نیم بعبدالله داد و یک نیم با بوطالب انگه نور من بفاطمه نقل کرد پس از علی و فاطمه
حسن و حسین بوجود آمدند و ایشان طاهرند و مطهرند از نطفه فاطمه حسین نقل کرد و نطفه علی بحسین و بعد از آن از صلب حسین
از نطفه منتقل خواهد شد بائمه هدی تا بقیامت و در خبر است که رسول صلعم فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که قبل از این نیامده بود و مرا
خطابی کرد که پیش از این نکرده بود و آن این بود که السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطابست گفت تو اول باین معنی
که اول کسی که سر از خاک بردارد روز قیامت تو باشی و آخری باین اعتبار که ختم پیغمبرانی و حاشری باین وجه که حشر در روز قیامت
بتو واقعست باشد گفتم چه نام داری گفت محمود گفتم ای محمود چه کار نزول کرده گفت جبرئیل النور بنور امده ام بتو تا بیع عالی ...
را بنور گفتم این دو نور کیست گفت که بهم تزویج نمایم گفت فاطمه و علی و حکم الهی چنانست که در زمین ایشان را عقد نکاح نمایی که حق تعالی در
آسمان عقد ایشان بسته من گفتم سمعا و طاعة و چون برخاست میان هر دو کتف او نوشته بود و آن این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی و نصرته به گفتم ای محمود چند گاهست که میان کتف تو این نوشته گفت قبل ان یخلق الله آدم باربعة و عشرین الف عام یعنی از آنکه
خدا تعالی آدم را بیافریند بیست و چهار هزار سال و چون این فرشته بوقت حضرت رسالت صلعم فاطمه را بعلی تزویج نمود و خوارزمی ابو العلاء
حافظ همدانی روایت کرده و او از حسین بن علی ع و او از پدر بزرگوار خود آن حضرت فرمود که در خانه ام سلمه نشسته بودم که ناگاه فرشته
بر آن حضرت نازل شد بیست سر داشت و بروایت کلبی بیست و سه سر داشت و در هر سری هزار زبان داشت و در هر زبانی بلغتی تسبیح
و تقدیس خدا میکرد که مشابه بلغتی دیگر نبود و کف دست او فراخ تر از هفت آسمان و هفت زمین بود پیغمبر ص پنداشت که جبرئیل است فرمود

ای جبرئیل هرگز بدین صورت نیامدی ای فرشته گفت من جبرئیل نیستم مرا صرصائیل میگویند حق تعالی مرا بسوی تو فرستاده تا تزویج کنی نور را
با نور گفتم من کرا بکه دهم گفت ابنتک فاطمة من علی ابن ابی طالب و بیان قصه تزویج فاطمه علیها بروایت امیر المؤمنین ع و عبد الله عباس و
عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و انس مالک و ام سلمه بطریقی که در مناقب خوارزمی و کتاب ذریة الطاهره و کشف و غیره باختلاف
الفاظ بدین وجه است که چون فاطمه علیها بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل شرف و مال بخواستگاری وی برخاستند رسول هر یکی
را عذری میداد و از جمله ابوبکر بخواستگاری آمد گفت یا رسول الله مرا رغبت است که فاطمه را بمن دهی چه حق سابقه اسلام و صحبت من میدانی
و این معنی را بسیار تکرار کرد و در مرتبه سیم حضرت فرمود که کار فاطمه نسبت بمن ندارد بلکه بمشیت الهی باز گشته است و هر که خواهد دهد
عمر نیز آمد خواستگاری نمود همین جواب شنید پس عمر با ابوبکر ملاقات کرد و گفت گمان من چنانست که رسول میخواهد که دختر خود را بکسی
بدهد از عرب دهد که او را مال و منال بسیار باشد و صاحب قبایل و عشایر باشد تا او را قوتی پیدا کنند درین بودند که عبد الرحمن رسید و گفت
چه میگویید ایشان او را برین قصه مطلع ساختند گفت من بروم و خواستگاری کنم و گمان من چنانست که اجابت کند چه مرا مال و ضیاع
و عقار بیشمار است رسول میدید درویش است ممکنست که بمال مایل شده دختر بمن دهد پس جامههای نیکو پوشید و بوی خوش
هم کرده نزد رسول آمد و خواستگاری کرد حضرت هیچ جواب نداد عبد الرحمن گمان برد که رسول بجهت تعیین صداق توقف کرده گفت یا ر
سول الله چندین شتر و گاو و [illegible]سفند و زر و سیم در صداق بدهم حضرت در غضب شده دست مبارک دراز کرد و کفی سنگ ریزه برداشت
و در کنار عبد الرحمن ریخت همه در و مرجان گشت گفت این را بردار تا مال تو بیشتر شود بعد از آن فرمود که نگفتم که کار فاطمه باراده الهی باز بسته
است تا بکسی که خواهد دهد والله که اگر بعد از این کسی دیگر خطبه بکند شکایت او را بخدا کنم و عبد الرحمن منفعل شده باز گشت پس درین
ابوبکر و عمر و سعد معاذ مجتمع شده گفتند که رسول خطبه سادات و اشراف قریش رد فرمود گمان ما آنست که رسول فاطمه را بعلی خواهد
داد پس بطلب امیر المؤمنین برخاستند و او را در نخلستان بعضی از انصار یافتند که از آب میداد باجرت چون ایشان را بدید رطبی
چند که حق وی بود حاضر ساخت تا بخوردند و ایشان صورت حال را بعرض رسانیدند ابوبکر گفت ای علی خدای مجامع فضل و شرف
در تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص ساخته و هیچ خصلتی از خصال پسندیده مگر که در تو موجود است و مکانت و مرتبت و قرابت
و صحبت و متابعت او با رسول بحدیست که بر هیچکس پوشیده نیست اشراف قریش همه خواستگاری فاطمه کردند ابا کرد و تو خطبه نکردی منشا
امتناع تو ازین چیست و تو میدانی که شرف دنیا و آخرت در نکاح او باز بسته و گمان من آنست که خدا و رسول او را برای تو باز گرفته اند حضرت
از استماع این آب در چشم بگردانید و فرمود مرا رغبت بسیار هست اما مانع خطبه درویشی است و تنگدستی و دیگر حیا از حضرت
رسالت که مواجه این را باو بگویم ایشان گفتند که تو این حال خطبه باید کرد و او را برین تحریص نمودند پس امیر المؤمنین ع بخانه آمد و تبدیل
جامه نمود و بدر حجره رسول خدا آمد و رسول در حجره ام سلمه بود پس در بزد و رسول در زدن او را بشناخت پیش از آنکه گوید منم علی فرمود
ای ام سلمه در بگشا که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام سلمه گفت این کیست که منزلتی چنین دارد و
تو اش میفرمایی که در بگشا تا او در آید و خدای ما را فرموده که از مردان پنهان شویم فرمود این مردیست که احمق و سبکسار نیست بلکه
برادر و پسر عم منست و دوستترین خلقان نزد من ام سلمه گفت من برفتم و در بگشادم و چندانکه در را نگهداشت تا من پنهان شدم و بعد از آن
در آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته و نزد رسول بنشست و سر در پیش افکند و میخواست که سخنی کند حیا مانع
او میشد رسول فرمود ما حاجتی و غرضی داری بگوی و خاموش شد حضرت فرمود شاید که تو بخطبه آمده باشی گفت بلی یا رسول الله
حضرت فرمود هر چه خواهی مقتضی روا است پس امیر المؤمنین فرمود که یا رسول الله تو دانی که در زمان طفولیت مرا از مادر و پدر بگرفتی

بجاي فرزندم داشته هميشه از مادر و پدر بر من مشفق تر بوده و اداب علوم و يقين تعليم داده تو دانسته که ذخيره من در دنيا و اخرت تو باشي
چون من قرابت سابقه بر اسلام بر تو پوشيده نيست و من شنيدم که تو گفتي هر سببي و نسبي منقطع شود مگر سبب و نسب
من بعد از ان گفت يا رسول الله من بخطبه فاطمه امده ام و طمع دارم که دست رد بر روي من نيفشاني و اميدوارم که حق تعالي بالطاف عميم خود
تمام شيب و طاهر ايجاد فرمايد رسول از اين سخن خندان شد و فرمود يا علي چه چيز داري که از براي صداق فاطمه دهي گفت از براي صرف زفاف
گفت يا رسول الله بر تو مخفي نيست که من غير از اسبي و شتري اب کش و تيغي و زرهي نيست رسول فرمود تيغ تو در جهاد بکار
ايد از ان نتوان فروخت و بشتر نيز احتياج داري که داشته باشي و زره را بفروش که چندان ضرور في بلاد ندارد جهادي ان بر دشمن
غالب تواني شد پس امير المومنين فرحان از نزد رسول خدا بيرون امد و بجاي خود رفت و بنماز مشغول شد رسول سلمان را گفت برو
و علي را بخوان سلمان بيامد گفت اجب رسول الله اجابت کن رسول خدا را امير المومنين نزد پيغمبر امد حضرت چون او را بديد گفت بشارت باد ترا اي علي
که خداي فاطمه را بتو تزويج فرمود در اسمان پيش از انکه من او را بتو دهم در زمين و در اين حال فرشته امد که پيش از اين نيامده بود و مرا گفت
مژده باد ترا اي محمد باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم نام تو چيست گفت سيطائيل يکي از موکلين بر قايمه از قوايم عرش و من از خداي
در خواستم تا اين بشارت از جانب او بتو رسانم و جبرئيل بر اثر من مي ايد تا تفصيل احوال بتو بيان کند پس در عقب او جبرئيل نازل شد
و مرا بشارت داد و گفت يا رسول الله حضرت امير فرمود بملايکه مقربين تا در اسمان عقد نکاح ببستند ميان فاطمه و علي پس حريري
سفيد از حريرهاي بهشت در دست من نهاد و انجا چيزي نوشته گفتم يا روح الامين اين نوشته چيست گفت برينجا نوشته که حق تعالي نظر
کرد بر زمين ترا برگزيد برسالت و باره ديگر اطلاع فرمود بران و براي تو برادري و مصاحبي و وزيري برگزيد و دختر ترا بوي داد گفتم
ان کيست گفت علي بن ابي طالب که برادر دنيا و برادر تو در نسبي و وزير و خليفه تست و حق تعالي امر فرمود خازنان بهشت را تا بهشت ها را استقلو
بقرات سوره يس و طه و طواسين مشغول شدند و بادهاي بهشت را فرمان رسيد تا انواع شجر عطر و طيب بر داشتند و در بهشت
پراکنده ساختند و فرشتگان همه اسمانها را گرد تا در اسمان چهارم حاضر امدند بنزديک بيت المعمور و منبري از نور نهادند و اين
ان منبر است که ادم بر ان خطبه خواند در وقتي که حق تعالي او را تعليم همه اسماها فرموده بود فرشته که نام او راحيل است و افصح ملايکه خطاب
ملکه بر بالاي منبر رفت و خطبه فصيحانه مشتمل بر حمد خدا ادا کرد بعد از ان گفت اي فرشتگان حق تعالي ميفرمايد که من کنيز خود را به بنده خود
دادم پس فرشتگان من همه برين گواه باشيد پس جبرئيل گفت که همه اسمان از اين خرمي بحرکت در امدند و خداي مرا فرمود تا عقد نکاح
بستم و فرشتگان را گواه گرفتم و اين نوشته گواهي فرشتگان است برين حرير و حق تعالي مرا فرموده تا انرا عرض کنم بر تو و مهر انرا مشک بران
بنهم و برضوان که خازن بهشت است سپارم و درخت طوبي را فرمود تا انچه داشت از حلي و حلل نثار کرد بعد از ان ابري فرستاد
تا در و ياقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرشتگان سنبل و قرنفل بر وي فشانند و حور العين بر چينند و بيکديگر ميدهند
و بان فخر ميکنند تا روز قيامت و ميگويند که اين نثار تزويج فاطمه است بعد از ان فرمود تا ان بر طورها نثار کردند فر
شتگان گفتند اين چيست گفت وديعتها شيعيان علي و فاطمه است بنزديک شما تا روز قيامت رسد بر صراط بايستي
و هر که بر شما بگذرد که يکمثقال حبه محبت علي در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندانش اين جواز که مضمونش بيزاري است از
اتش دوزخ و از نعيم بهشت بوي دهد و او را به بهشت رسانيد بي حساب و اين حکمي است که من کردم پيش از انکه خلقان را از بيم
پس جبرئيل گفت روز قيامت بر صراط بايستم و اين فرشتگان باشند و اين طورها در دست گرفته چون يکي از شيعيان و دو
ستان علي را و اولاد او بگذرند اين نامه بدست راست او دهند و نوشته باشند براءة من العلي الجبار بشيعة علي و فاطمة من النار

بیارند برای ایشان مرکبهایی از نور بالهای آن از یاقوت سرخ و فرش آن از حریر و دیبای سبز شیعیان علی بر آن نشسته و فرشتگان
در پیش و پس ایشان بهیچکس نرسند مگر آنکه از راه ایشان دور شوند و بتعظیم تمام ایشان را برند تا در بهشت و آن طوبی
ها بیرون آرند و گویند ای مهمان بیایید و جوار خدا را بر خوانید و رضوان و خازنان بهشت گویند که یا اولیاء الله ادخلوها بسلام
آمنین پس درهای هشت بهشت بروی ایشان گشوده شود و ایشان را باعلای درجات رسانند و در اعلای علیین ایشان را رفیق تو و علی و
اولاد او گردانند بعد از آن پیغمبر خدا فرمود که هر که خواهد حق تع او را چنان زنده دارد که ما را و چنان میراند که ما را روز قیامت او را
با ما حشر کنند و در درجه ما باشد که با تولا کند و از دشمنان ما تبرا نماید و دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را دشمن
دارد و لعنت کند ایشان را که حق تع دشمن ما را لعنت کرده بر زبان پیغمبران و فرشتگان و جمله خلقان پس فرمود که جبرئیل مرا گفت که
منادی ندا کرد از عرش که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت من برکت باد شما را بر تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکت کردم و راحیل
گفت خدایا کدام برکت باشد عظیم‌تر از کرامت تو ایشان را و بشارت تو ایشان را ببهشت و حال آنکه هنوز ایشان را در دنیا حق تع گفت
یا راحیل از برکت من بر ایشان آنست که ایشان را بر محبت خود جمع کردم و از فرزندان ایشان امامان بندگان گردانیدم تا ایشان را
بشرایع دین و احکام و آداب مرضیه تعلیم کنند و با ایشان محکم گردانیدم بر خلقان تا روز قیامت پس جبرئیل گفت خدای مرا
امر کرده که ترا بگویم تا فاطمه را بعلی دهی و ایشان را بشارت دهی بدو پسر زکی و نجیب و طاهر و فاضل در دنیا و آخرت ای علی فرشته حال
از نزد من رفت و من در حال کس فرستادم و عزم کردم که بامر خدای امتثال نمایم در باب تزویج تو بفاطمه پس امیرالمؤمنین سجده
شکر بجای آورد و حضرت وی را گفت که برخیز و بمسجد رو که بر عقب تو می‌آیم تا امر خدای گفته بجای آرم در حضور مهاجر
و انصار و ذکر فضیلت تو کنم آنقدر که چشم تو و دوستان تو بدان روشن گردد امیرالمؤمنین گفت که من از نزد رسول
بیرون آمدم و از خوشی نمیدانستم که چگونه میروم و در راه عمر ابوبکر بمن رسیدند و ایشان را گفتم که رسول فاطمه را بمن داد
و فرمود حق تع او را بتو داد و عقد شما را در آسمان بستند و رسول بر اثر من می‌آید تا این حدیث را بمهاجر و انصار رساند
ایشان باز گشتند و با من بمسجد آمدند و رسول ص خرم و شادمان در عقب ما برسید و بلال را گفت تا منادی کرد و مهاجر
و انصار در مسجد جمع کرد پس آنحضرت بنزدیک منبر بنشست تا همه مردمان بجای خود نشستند آنگاه بر منبر رفت و خطبه
فصیح ادا کرد و بعد از آن گفت ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که خدا تعالی فرشتگان را نزد بیت
المعمور جمع کرد و ایشان را گفت که گواه باشید که پرستار خود فاطمه را به بنده علی ابن ابی طالب دادم پس فرمود ای علی برخیز
و برای خود خطبه کن امیرالمؤمنین برخاست و خطبه فصیح مشتمل بر حمد الهی بخواند و بعد از آن گفت که بدانید ای معشر مردمان که
رسول خدا دختر خود را فاطمه را بمن داد پس از او بپرسید و گواه باشید که من راضی شدم همه مردمان گفتند یا رسول الله راضی شدی
گفت شدم نیکو داماد نیست او مرا نیکو برادر نیست مرا و او سید بهترین مردمانست در دنیا و آخرت و از جمله صالحانست پس امیرالمؤمنین
برخاست و سر بر زمین نهاد و شکر خدا را بتقدیم رسانید پس اصحاب مبارک باد گفتند و حضرت رسالت ص فرمود تا طبقی خرما بیاورند
و همه از آن بخوردند و بغنیمانه برچیدند رسول ص بحجره رفت و زنان را فرمود که بدین خوشی دف بزنید و آنگاه امیرالمؤمنین را گفت برو و زره
بفروش تا در این کار صرف کنیم امیرالمؤمنین گفت بردم زره را ببازار بردم اعرابی بمن رسید و گفت ای علی این زره را بچند میفروشی
گفتم بپانصد درهم دست در آستین کرد و صره که پانصد دینار زر در وی بود بمن داد من زره را باو دادم و درهم‌ها را نزد رسول آوردم
مرا گفت چه کردی گفتم بپانصد درهم فروختم و اینک درهم‌ها گفت بکه فروختی گفتم باعرابی گفت وی را شناختی گفتم نه فرمود آن

جبرئیل بود پیش از آنکه تعالی زره بان او به ربع داد پس هر بگو را بفروختند و شئ از آن زره باو داد و گفت از برای فاطمه جهیز
که ما یحتاج او باشد بخر و سلمان و بلال برفاقت او فرستاد و آن شصت و سه درهم بود بستری که حشو آن پشم بود چهار
درهم بخریدند و مقنعه چهار درهم و حصیر و آنچه بکار می بایست از بالش که از لطیف خود باو بود و کلیمی خیبری و مشکی و کوزه
چند و سبوی چند و مطهره و جامه از پشم بار بار بخریدند رسول به خانه ام سلمه بود که انصار از نزد وی بردند ام سلمه چون
در این نگریست بگریست و گفت بار خدایا برکت کن قومی را که بیشترین اثاث ایشان سفالست بار خدایا برکت کن الحمد [illegible] جهاز
شان و باقی درهم را به ام سلمه داده بود و نگهداشت تا وقت حاجت امیرالمومنین یکماه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار زفاف کند
هر وقت که رسول در خلوت دیدی گفتی یا علی بهترین زنان جهان را بتو دادم چه نیکوست جفت تو بعد از یکماه عقیل گفت ای
برادر چرا طلب زفاف نمیکنی تا با جماع شما چشم ما روشن گردد گفت ای برادر والله که رغبت من بنهایت رسیده لیکن حیا مانع میشود
گفت بیا تا برویم و این حدیث را به رسول عرض کنیم پس هر دو روان شدند و در راه ام ایمن خادمه رسول بایشان رسید و گفت کجا میروید
گفتند نزد رسول جهت طلب زفاف گفت شما باز گردید که این کار تعلق بزنان دارد و من ایشان را بگویم و تعیین وقت نمایم پس نزد
ام سلمه آمد و این حدیث باز گفت ام سلمه کس فرستاد و زنان رسول را حاضر کرد چون رسول بخانه آمد گفت سبب اجتماع
شما چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه بودی چشمش روشن شدی رسول چون نام خدیجه بشنید بگریست و گفت ما
مثل خدیجه کجا یافت شود تصدیق من کرد وقتی که قوم تکذیب من کردند و انیس من بود زمانی که مردمان مستوحش کردند
و قوت داد مرا بر دین خدا و مواسات کرد با من در نفس و مال و خان و مان و خدای مرا امر کرد تا بشارت دادم او را بخانه در بهشت از
زمرد سبز زنان گفتند یا رسول الله هر چه تو از خدیجه گویی حق از آن باشد خدای ما را باو حشر کناد یا رسول الله برادر و ابن عم
تو التماس زفاف دارد و منتظر اند تا چه جواب آید و حیا مانع او میشود که خود بعرض شما رساند گفت او را بطلبید ام ایمن او را طلبید
پس نزد رسول بنشست و سر در پیش افکند پس ام سلمه را گفت آن درمهای فاطمه را که بتو دادم بیار و ام سلمه از آن حاضر ساخت حضرت
از آنجا مشتی برگرفت و با امیر داد و گفت برو و روغن و خرما بخر امیرالمومنین آنچه رسول او را فرموده بود بخرید و مشتی دیگر بعمار
داد که جامه و طیب بخر عمار [illegible] انصار را بخرید و سعد بن معاذ بیامد و ده گوسفند و گاو و شتر هدیه آورد و همچنین سعد بن [illegible] و ابو
ایوب انصاری و عبدالرحمن عوف و یک یک از یاران می آمدند و شتر و گاو و گوسفند و گندم می آوردند تا هدایای بسیار جمع شد
پس رسول گندم بکسی داد تا آرد کند و از آن [illegible] پختند و امیرالمومنین را گفت مراوی این گوسفند و گاو بیا بکش پس
آن شب امیرالمومنین میکشت و پوست میکند و رسول پاره پاره میکرد و چون روز روشن شد طعام را پخته بودند پس
اصحاب را جمع کرد و فرمود امروز روز خدمت و یاری دهید تا ولیمه علی را بسازم صحابه برهنه شدند و یکبار [illegible]
و رسول خدای چون جدا ایشان [illegible] دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و چون دو ساعت از روز برآمد همه طعامها
را پخته بودند پس امیرالمومنین با پیغمبر جمله مهاجر و انصار را از ذکور و اناث و خرد و بزرگ حاضر کرد پس نطعها و حصیرها
بیفکندند و طعام بکشیدند و همه اهل مدینه از آن طعام بخوردند و سیر شدند و هر چه خواستند بخانه خود بردند و هنوز
طعام بسیار بماند ببرکت رسول سه روز دیگر آن حضرت مردم را بخواند تا بیامدند و از آن بخوردند و بغیر از گوسفند ابو ایوب
هیچ طعامی باقی نماند ابو ایوب گفت یا رسول الله [illegible] انکه این هدیه حقیر است من قبول نمیکنی بخدای که من غیر از این نداشتم
و الا فدایت و اهل بیت تو کردمی فرمود یا ابو ایوب [illegible] که علی خواست [illegible] جبرئیل گفت او را ذبح کن [illegible] و امری عجیبه

قصیر است پس جابر بن عبد الله انصاری را امر کرد تا آنرا بکشت و پوست بکند و بجنبت پس فرمود که استخوانهایش را مشکنید
چنان کرد پس میکوید اصحاب را جمع کرد و همه از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهایش جمع کردند و همه را در پوست
پیچیدند و حاضر نمود تا حق تعالی آنرا زنده ساخت و او را بالا برد تا حق تعالی از نسل آن گوسفند برکت بسیار داده و
بعد مهمانان متفرق شدند ام سلمه و سوده و عایشه و حفصه و سایر زنان مهاجر و انصار را جمع کرد بامر فاطمه تمام
قاسم پس فاطمه را از ایشان وا دید رسول خدا بدید فاطمه مسرور شد و فرمود که فاطمه من از میوه بهشت آفریده شده روزی
جبرئیل بر من آمد و سیبی از بهشت بیاورد و گفت این سیب بخور و اهل خود را مواقعه کن که خدای تعالی ببرکت این روزی تو گرداند
دختری که سیده زنان اولین و آخرین بود من چنان کردم و فاطمه از آن بوجود آمد و حورا انسیه است و اصل او از بهشت است
و مرجع او بهشت خواهد بود پس امیر المؤمنین را فرمود که یا علی آماده باش که امشب اهل ترا بخانه خواهند آورد پس امیر المؤمنین
فرمود که من بخانه رفتم و بدیوارها بند کردم تا جامه را بر افکنند و پوست گوسفندی بیفکندم و بالشی از لیف خرما
و اظهر خریده بود چند از جهاز فاطمه خبر نقل کردند پس دختران عبد المطلب و زنان حضرت رسالت با زنان مهاجر و انصار
فاطمه را آراسته و پیراسته چادر بر سرش افکندند و تکبیر و تحمید گویان او را از خانه بیرون آوردند و عینا و حور بگرد او در آمدند و
میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمد و اهل بیته صلی الله علیه و آله اکرم محمد و اهل بیت او بر خدای و جابر عبد الله انصاری روایت
کرده که رسول خدا فرمود تا اشتر شهبا که داشت زین کردند فاطمه را بر آن سوار کردند و سلمان را امر کرد تا عنان آن
بگرفت و رسول خدا با مردان اهل بیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر ایشان سلاح بسته بعقب وی میرفتند و در مناقب ابن عباس
نقل است که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل بادم آن
فاطمه بر بالای آن با سایش باشد و زنان رجز گویان در عقب میرفتند و ذکر خدا و حمد خدا میکردند تا بسرای امیر المؤمنین
رسیدند مردمان برگشتند غیر از حضرت رسالت و زنان اندرون رفتند و حضرت در خانه رفت و علی در مسجد بود
کس بطلب او فرستاد و او را حاضر گردانید و بنزد خود بنشاند و ام ایمن را امر نمود تا فاطمه را آورد و دست او را بدست امیر المؤمنین
داد و فرمود که بگیر که تو سزاوارتری بدختر نیکو و آماده براد مصاحبی ما بعد از آن فرمود مرحبا بحرین ملتقیان مرحبا بدو دریا
که بهم رسیدند و بدو ستاره که بهم پیوسته شدند پس فاطمه را گفت که پیش او مانند کنیزان باش تا او چون بنده باشد و علی را
را گفت نیکو زنیست زن تو فاطمه را گفت نیکو شوهریست شوهر تو آنگه بیرون آمد و عصای در دست گرفت و گفت خدای تعالی
پاک گرداناد شما را و نسل شما را من صلحم با آنکه با شما بصلحست و جنگم با آنکه با شما بجنگست شما را بخدای می سپارم پس زنان را امر کرد
تا باز گشتند پس امیر المؤمنین بفاطمه گفت که ای دختر رسول خدای مستوری باشد تا اراده ورد خود کنم گفت صواب باشد
او نیز برخواست و در پی او بایستاد و نماز میگذاردند تا صبح بر آمد رسول بیامد و ایشان بجهت سرمای بامداد در زیر گلیمی بودند
چون رسول را دیدند خواستند که برخیزند رسول سوگند داد ایشان را که بر حال خود باشید پس بیامد و بر سر بالین ایشان بنشست
و پاهای مبارک خود را در اندرون گلیم کرد یکپای او را امیر المؤمنین بر گرفت و پای دیگر فاطمه امیر المؤمنین را گفت که نیکو یار نیست
فاطمه بر طاعت خدا و فاطمه را نیز همین گفت پس کوزه آبی را طلبید و آیاتی از قرآن بر خواند و بآن دمید امیر المؤمنین را گفت بازخور
و نیم بکنار روی همچنان کرد رسول آن بقیه را بر روی و سینه امیر المؤمنین دمید و گفت اذهب الله عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا
و قبول آن باره آب دیگر طلبید و آیاتی چند از قرآن بر وی خواند فاطمه را گفت بازخور و پاره بکنار فاطمه نیز چنان کرد و رسول آنرا بر روی

فاطمه رفت و گفت اذهب الله عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و گمان بود که بهمین طریق هر
شب بایکدیگر خسپیده بودند جبرئیل آمده رسول الله را بحال ایشان خبر داد و این آیت آورد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر و روزی دیگر
رسول الله نزد ایشان آمده هر یکی را دید که بطاعت مشغول بودند و دست ایشانرا بگرفت و بر نعلی که از خدمه بود نشانید فرمود تا
کرباس بکرد که جا بلسند پس طعامی بساختند و یکجا با هم بخوردند رسول الله ایشانرا بخفتانید سحر بمسجد آمد و هر شب بهمان مشغول بود
و ایشانرا دعا میکرد روز سیم بعد از نماز صبح بخانه آمد ایشان در بعضی عبادت بودند حضرت امیرالمؤمنین را گفت یکساعت بمسجد رو
بعد از آن فاطمه را گفت ای دختر من اطعام باش که من ترا بمردی دادم که باسلام از همه پیشتر و بعلم از همه بیشتر و علم و زهد و سایر اخلاق
حسن او زیاده از همه و بدانکه خدا تعالی ترا در آسمان بعلی داده و من ترا در زمین باو دادم امر او سبحانه در زمین نظر فرمود مرا از اهل
آن برگزید یکی بمرتبت پدری و دیگری شوهری باید که در باره او عصیان و نافرمانی نکنی و اقرار ترا فرماید بان مبادرت کنی پس دست بر داشت و گفت
بار خدایا ایشانرا الفتی ده و فرزندان ایشانرا وارثان بهشت گردان و بر نسل ایشان برکت فرما و ایشانرا امامان بندگان خود گردان پس
بمسجد آمد و گفت یا ابا الحسن نیکو نیست زن تو او از حوران بهشت است چه او از بهشت است با او مدارا کن که او پاره ایست از من هر که
او را برنجاند مرا برنجانیده و هر که او را شاد کند مرا شاد کرده خدا از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیرالمؤمنین فرمود بخدا سوگند
که چون این سخن از پیغمبر شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی که موجب کراهت او باشد از من صادر نشد تا که برحمت خدا رفت
و وی نیز هرگز مرا بغضب نیاورد و نافرمانی من نکرد در هیچ کاری و هرگاه نظر بروی او میکردم غم و اندوه از دل من زایل میشدی و بعد از آن
فرمود که چون پیغمبر خواست که از نزد ما بیرون رود فاطمه گفت ای پدر بزرگوار خادمه از برای من بجو تا مرا یاری دهد حضرت فرمود آیا چیزی
بتو دهم که بهتر از خادمه باشد گفتم بلی یا رسول الله فرمود چیزی که بهتر از خادمه باشد آنست که هر روز سی و چهار بار تکبیر
گوئی خدا را و سی و سه بار حمد او گوئی و سی و سه بار تسبیح چه این صد است بر زبان و هزار حسنه در میزان اعمال ای فاطمه اگر تو در
صبح این را بگوئی حق تعالی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت ترا روا گرداند القصه فاطمه پیوسته از پدر بزرگوار به تسبیحات مذکوره مداومت مینمود
و خدمت خانه میکرد تا امام حسن بوجود آمد روزی حضرت فاطمه بواسطه بسیاری خدمت و بیداری شب استراحت فرموده بود امیر
المؤمنین در بزد جواب نشنید اما آواز آسیائی آمد که میگردید و گهواره امام حسن می جنبید از شکاف در نگاه کرد فاطمه را دید خفته
و آسیا میگردد و گهواره می جنبد از آن متعجب شد و بازگشت و بعرض حضرت رسالت معروض داشت فرمود ای علی هنوز ندانسته که خدا را
در زمین فرشتگانی اند موکل بمعونت و یاری آل محمد و باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت صلوات الله علیهم در کتب مبسوطه مذ
کور است و بعضی از آن در منهج الصادقین مذکور. بدانکه چون حق تعالی درین سوره بیان تعداد نعمت خود کرد بر بندگان تا شکر گذاری
آن کنند و کفار کفران نمودند بعبادت منعم حقیقی خود نشدند از بنجهت در صدد مذمت ایشان در آمده و اظهار عجز آلهه ایشان نموده
میفرماید وَيَعْبُدُونَ و میپرستند مشرکان مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مَا لَا يَنفَعُهُمْ آنچه را که نفع نمیرساند بایشان و
چون پرستش آن کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ و زیان نکند بایشان اگر او را نپرستند مراد بتان اند اما هر چیزی که بدون او سبحانه پرستش
هم هیچ مخلوقی مستقل نیست در نفع و ضر وَكَانَ الْكَافِرُ و هست ناگرونده بوحدانیت خدا عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود
ظَهِيرًا هم پشت شیطان و معاون او در عداوت حق وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا إِلَّا مُبَشِّرًا مگر در حالتی که مژده دهی
مومنانرا بمثوبت الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافرانرا بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو ای محمد ناگرویدگانرا که نمیخواهم از شما
عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَن شَاءَ مگر کردار آنکس را که خواهد أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا آنکه فرا گیرد بسوی

پیغمبر کلام خود را هیچ کس از مؤمنان بایمان و طاعت مؤمنان است نه آنکه مراد من دخول منزل است و بعثت پیوسته کم که پیغمبر را با بر عدالت مطلبان و
مطالبان مزد خواهند داد پس طاعت ایشان را منجر به بهشت است از حیثیت ترتب ثواب بر وجه صدور طاعت از ایشان بدلالت اوست والا لاجرم
پس کفایت کند و تَوَكَّلْ و توکل کن در دفع کفار از خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ بر زنده که هرگز نمیرد و چه متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان
ضایع میشود وَسَبِّحْ و پاکی و پاکیزگی یاد کن خدایرا از صفات و نقصان بِحَمْدِهِ در حالتی که آن تنزیه و تسبیح پیوسته باشد بثنا و ستایش
او بصفات کمال وَكَفَى بِهِ و بسند به است خدا بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکارا بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع بر آن
پس ایشان را بر آن جزا و سزا خواهد داد و ترا بر عدم ایمان ایشان مواخذه نماید الَّذِي خداییکه بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید
آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از ارکان موالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا یا آخرت ثُمَّ اسْتَوَى
پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش چنانکه بر کرسی بر مخلوقات است تحقیق معنی استوا در ما سبق مذکور شد و ذکر این کلام در مقام
وجه زیادتی تقریر است بوجود توکل بدون غیر او چه این دالست بر آنکه توکل بر او باید کرد چه خالق همه اوست و آفریدن آسمانها در مدت
شش روز نکه بود لو نشت که هر روزی هزار ساله دنیاست با وجود قدرت او بر آنکه در یک لمحه کند وجه آنست که آیندگان نظر کنند در آنکه حق تعا
با وجود کمال قدرت و تعلیم عوام او در هر مراد خلق اشیا نمود بر سبیل تدریج و بواسطه این کارها تعجیل نموده تا تانی را شعار خود سازند
کالاناة من الرحمن والعجلة من الشیطان الرجیم الرَّحْمَنُ آنکسی که خالق همه اشیاست قادر بر جمیع ممکناتست خداوند بخشنده است
فَاسْأَلْ بِهِ پس سوال کن تحقیقات آنچه مذکور شد از خلق سموات والارض واستوی بر عرش را از آنکه خبیر دهد بحقیقت آن و آن حق تعا
است یا جبرئیل یا کسی که دریافته است از کتب متقدمه از علما و احبار یهود تا تصدیق تو کند باین قول و بسته بود حکایت کرده‌اند
از ابتدای خلق اشیا قبل از آنکه حق تعا از آن خبر داده بود و حق تعا جبلت خود را ظهور کرد فسال به خبیرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ
و چون گفته شود مشرکان را که سجده کنید مر خدایرا قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ گویند چه چیز است رحمن یعنی اسم بیست که مسمای او معلوم نیست
و آنرا نمی‌شناسیم چه کافران اسم رحمن بر خدا اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن نمی‌شناسیم بر وجه
انکار گفتند که أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که میفرمایی ما را بسجده او بدون معرفت بآن وَزَادَهُمْ و زیاده کرد این ذکر
رحمن یا امر او مشرکان را نُفُورًا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق یعنی نفور ایشان از حق زیاده گشت در فتوحات
این سجده را سجده نفور و انکار میگویند و میفرماید بایکه چون مومن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز کرد از اهل انکار و نفور پس
پس این سجده امتیاز نیز توان گفت و سفیان ثوری چون این آیه خواندی سر باسمان برداشتی و گفتی بار خدایا آنچه دشمنان تو از نفور
افزودند مرا خضوع و فروتنی افزود و این سجده هفتم است از سجدات قرآن که سنت است نزد ما باتفاق نه واجب تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار
بسیار البرکت است خدایی که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا گردانید یعنی آفرید در آسمان برجهای دوازده گانه که آن حمل است
و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت تا بنها منازل کواکب سیاره است و آن زحل است و
مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه چه حمل و عقرب منزل مریخ است و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله از آن عطارد
و قوس و حوت جای مشتری و دلو خانه زحل و سرطان منزل قمر و اسد مکان آفتاب و عتبه و عوفی گفته مراد ببروج کوشکهای بلند آسمان
که حقیقت او جزاوند اند نگاهبانان و حارسان ملایکه در باشند و نزد ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده است ارکان بزرگ کنند
وَجَعَلَ فِيهَا و پیدا کرد در آسمان و یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتاب است لقوله وجعل الشمس سراجا وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی تابان و روشن
سازنده چون روشنی سراج از نور بیشتر است از این جهت او را برای شمس ذکر کرد و این را از برای قمر وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که

تا مر جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً دکرداینـد شب و روز را خدا وندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا متعاقب یکدیگر
در رفتن و آمدن چنانکه از ابن عباس مرویست که هر یکی را خلیفه دیگری کردانید یعنی روز را خلیفه شب و شب را خلیفه روز کردانید تا هر
کس که کاری دینوی یا دنیوی از وی فوت شود تلافی آن بروز کند و اگر بروز فوت کرده قضای آن بشب نماید حضرت شقیق فرموده که مردی پیش عمر آمد
یکی از اصحاب رفت و گفت دی شب نماز از من فوت شد گفت امروز قضا کن چه حق تعالی میفرماید که جعل اللیل والنهار خلفة یعنی حق
تعالی شب و روز را خلیفه یکدیگر کردانید لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یَذَّکَّرَ برای کسی که خواهد انکه یاد کند امر فایت خود را اَوْ اَرَادَ شُکُوْرًا یا خواهد
که سپاسداری نماید بنعمت خدای تا بوقت متذکری مرد باشد و قضا نماید کان امر فوت شده مراد آنست که هر که ورد یا شکران وی فوت
شود یکی از وقت روز و شب تدارک آن نماید در وقت دیگر و این معنی از ابن عباس و حسن منقولست و از ابو عبد الله علیه السلام
مانور روز و بعضی معنی آنست که اختلاف لیل و نهار نمودیم و متعاقب یکدیگر ایجاد کردیم برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرت و صنایع
فطرت را در ایجاد لیل و نهار تا بآن عالم شود بر آنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم واجب بالذات رحیم بر بندگان یا خواهد سپاسداری نماید
بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از آنجمله است چه روز سبب معاش است و شب وسیله آرامش و آسایش و بعد از آن صفت
بندگان منقاد خود میفرماید که وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ و بندگان و پرستندگان خدای بسیار رحمت کننده و اضافه برای تفضیل و تخصیص
است یعنی بندگان مخصوص خدای بخشنده اَلَّذِیْنَ یَمْشُوْنَ آنانند که میروند عَلَی الْاَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی
تواضع و افتادگی بالسکینه و وقار و خواری و شکستگی وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادان یعنی
بعنف سخنی بی ادبانه ایشان گویند قَالُوْا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی باسلامت یعنی سخنی که بدان سالم مانند از ایذا
و رضی ایشان مراد ترک تعرض است بسفها و اعراض از مجادله ایشان و تجاهل از قول ایشان و یا مراد از سلام توکلمست و وداع
یعنی ما شما را بشما گذاشتیم و در معرض خطاب شما نخواهیم و گویند مراد قول السلام علیکم است یعنی چون جاهلان و سفیهان را
ببینند بر ایشان سلام کنند تا از شر ایشان ایمن گردند ابو بردة سلمی روایت کند که رسول صلعم فرموده از امت من جمعی باشند
که من ایشان را دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند و ایشان هنوز بوجود نیامده اند و گویا من در ایشان می نگرم و بهم
نصیحت کننده یکدیگر باشند و اعجب دارند بیکدیگر بذل کنند و دایم از مردمان گریزان باشند و بصفت صبر و حلم آراسته
باشند و بر اصاغر رحیم باشند و با بزرگان حرمت و توانگران ایشان بر درویشان احسان و اقربای ایشان بر ضعیفان شفقت
ورزند و عیادت بیماران کنند و تشییع جنازه کنند و در طریق برفق و مدارا سلوک نمایند گفتند یا رسول الله بندگان رفق نمایند
فرمود نه ایشان را بنده نباشد بلکه خود خدمت نفس خود کنند و با جاهلان رفق و مدارا نمایند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود
که عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما وَالَّذِیْنَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که با وجود حسن
خلق با حق در خلوت باشند یَبِیْتُوْنَ شب بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای رضای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی
از اوقات آن وَقِیَامًا و بر پای ایستادگان در وقتی دیگر مراد بسجود و قیام نماز شب است تخصیص عبادت بشب از آنست که طاعت در آن
اسنواست و بعد از آن عبد الله عباس فرموده که هر که در شب دو رکعت نماز یا بیشتر بگزارد از جماعت باشد وَالَّذِیْنَ و دیگر
ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخضوع و خشوع تکیه بر عبادت خود نکرده یَقُوْلُوْنَ میگویند بر وجه
خشیت از عذاب رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا ای پروردگار ما بگردان از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ اِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب
دوزخ کَانَ غَرَامًا هست لازم و دایم جاوید از حسن مرویست که غرام آنچه اکا نماید و ملازم غریم دار باشد اما اعراب و مغاربت

عذاب الله در دوزخ که لازمیست لیست که بهیچ وجه از صاحب خود مفارقت نکند اِنَّهَا بدرستی که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد بست از روی آرام گا
وَمُقَامًا جای بودن وایستادن وَالَّذِينَ وایشان آنانند اِذَا اَنْفَقُوا چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف ننمودند از حد شرع در
گذشتند وانفاق بمعنی در معاصی ومحرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا ودست گیری نکردند مانند تنگ گیری بخیلان یعنی فرا نو
نه بیند وحق الله از مستحق باز نداشتند پس اسراف انفاق است در حرام وتقتیر منع حق واجب وَكَانَ وبود انفاق ایشان
بَيْنَ ذَلِكَ میان اسراف وتقتیر قَوَامًا راست ایستادن یعنی طریقه اعتدال که بنای احکام شرعست مرعی داشتند واز طرفین افراط و تفریط
که منکر است در عقل و شرع احتراز کردند مقاتل گفته ایشان جماعت آنانند که کسب حلال کنند ونفقه میانه نمایند بر عیال و اهل باشد
مر امر حق خدای تعالی بمستحق رسانند واز ابو عبدالله ع مرویست که خدای تعالی دعای چهار کس را اجابت نکند یکی آنکه مردی در خانه بنشیند
و گوید خداوندا مرا روزی ده حق تعالی میفرماید آیا من امر نکردم ترا بطلب معیشت دوم مردی که زن خود را دعای بد کند
حق تعالی میفرماید که ترا امر نکردم باقتصار ترک اسراف چهارم شخصی که مال را قرض بدهد وگواهی بر آن نگیرد ومدیون انکار کند وی
دعای بد کند او را حق تعالی گوید آیا ترا باشهادت امر نکرده بودم وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ ودیگر عباد الرحمن آنانند که نخوانند
بجز پرستش إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي ونکشند نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام گردانیده است خدای تعالی قتل آن
نفس یعنی نفس مومن ومعاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق بموجبات قتل که ارتداد حد وناحق سعی در زمین بفساد کاری و رهزنی و
وَلَا يَزْنُونَ وزنا نکنند چه اصل معاصی این سه گناهند واعظم ذنوب بعد از شرک قتل وزناست در صحیحین خود از عبدالله مسعود
روایت کرده که گفت از پیغمبر ص پرسیدم که ای الذنب اعظم کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه با خدای شریکی پیدا کند وحال آنکه او ترا
آفریده گفتم بعد از آن چه گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بترس آنکه با تو طعام خورد گفتم پس دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی با زن
همسایه خود حق تعالی برای تصدیق قول پیغمبر ص این آیه فرستاد بعد از آن فرمود وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وهر که بکند آنچه مذکور شد از این
کبایر يَلْقَ أَثَامًا برسد به پند جزای بزه کاری خود گویند که اثام در بن است وغی در آیه فسوف یلقون غیا دو چاه اند در دوزخ
که از ریگ آن گناهان در مکث در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ دو چندان کرده شود مر او را عذاب يَوْمَ
الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيهِ وجاوید باشد در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بیمقدار باشد وذلیل وبی اعتبار ونزد
قتاده مراد مضاعف عذاب دنیاست وعذاب آخرت خواهد بود یکی برای کفر ویکی برای معصیتی که در ایام کفر کرده إِلَّا مَنْ تَابَ مگر
آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ وبگرود بخدای وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا وبکند کاری شایسته یعنی بارکان اسلام عمل کند فَأُولَئِكَ پس
آنگروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل کند خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ بدیهای ایشان که گناهانند بنیکوئی یعنی معاصی سابقه را محو کند ودر
موضع آن طاعات ثبت نماید تا توفیق دهد او را با صلاح عمل ما سلف واز ابن عباس ومجاهد وسدی نقلست که حق تعالی مقابح اعمال
ایشان در شرک را تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا شرک را باسلام وقتل مومنین بقتل مشرکین وزنا را بعفت واحصان بدل نماید
وگفته اند محو سیئاتی کند که در اسلام کرده بحسناتی که در آن کرده چنانکه مسلم در صحیح خود آورده مرفوع با بوذر که حضرت رسالت ص فرمود
که روز قیامت بنده را در عرصه گاه حاضر گردانند وصحیفه او را بدست او دهند ودر آن صحیفه گناهان صغیره باشد و وی خواند
وگناهان کبیره غایب باشد چون همه بخواند کبایر را نه بیند گوید من گناهان کبیره کرده ام چون است که آنها در صحیفه نمی بینم وی را گویند
که گناهان مبدل گشته اند رسول ص [illegible] آمد واین حدیث میکرد واز خوشی تبسم میفرمود چنانچه دندانهای مبارک او میدیدند عبدالرحمن جبیر گفته
مخفی نبود رسول [illegible] باشد که ذکر کرده باشد واین امر حاجیان میبودند

نماکند ایا او را توبه باشد فرمود مومن کلمه شهادتین گفت بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از آن گناهان او بحسنات بدل کنند مرد شادمان
گشت و مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو رفت در خبر آمده که روزی سائلی نزد رسول خدا صلعم آمد و از وی چیزی خواست
فرمود بنشین تا خدا چیزی رساند و در این حال مردی آمد کیسه نزد آن حضرت بنهاد و گفت این چهار صد درم است بمستحق رسان حضرت
سائل را گفت بگیر که این چهار صد درم مرد گفت بلی یا رسول الله نیز درم است نه دینار حضرت فرمود مرا تکذیب مکن که خدا تعالی مرا راست گو کرده
پس سر کیسه بگشاد و بروایتی چهار صد دینار بود مرد متعجب شد و گفت یا رسول الله بخدای که تو را بحق فرستاد من چهار صد درم در این کیسه
کرده بودم فرمود تو راست گفتی اما چون بر زبان من چهار صد دینار جاری شد حق تعالی تبدیل درم بدینار کرد و در این حدیث اشارتی
عجیب و بشارتی غریب است و آن اینست که هرگاه خدای تعالی بجهت گفتار رسول درهم در کیسه بدینار تبدیل نموده باشد عجب نباشد
که برای موافقت گفتار خود فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات عباد الحسنات بدل فرماید وکان الله غفورا و هست آمرزنده گنا
هکاران رحیما مهربان بر ایشان و تبدیل سیات بحسنات بیمنت توبه ایشان از ابن عباس مرویست که گفت دو سال در عهد رسول
آیه والذین لا یدعون مع الله میخواندیم تا بقوله و یخلد فیه مهانا و بعد از دو سال این آیه آمد که الا من تاب و عمل صالحا ما رسول را بهیچ
چیز چنان خرم ندیدم که باین آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا ومن تاب و هرکه توبه کند از معاصی یعنی ترک آن نماید و از آن پشیمان گردد و عهد
شود که دیگر آن نکند وعمل صالحا و بکند کار ستوده بجهت تدارک ما فات و تلافی تقصیری که از او واقع شده فانه یتوب الی الله پس بدرستی
که او باز گردد بسوی ثواب خدای متابا بازگشتنی نیکو و پاینده یعنی که رجوع کرده بطاعات و مرضات الهی رجوعی که محو کننده عقاب باشد
و محصل او ثواب در خبر است که حق تعالی فرحناک تر میشود بتوبه بنده از گمراهی که راه بیابد و تشنه که بآب رسد و نازاینده که فرزند آرد
و دیگر صفت عباد الرحمن میفرماید والذین لا یشهدون الزور و دیگر بندگان برگزیده حق آنانند که حاضر نشوند در مجالس و شاهد
باطل نشوند مانند مجلس غنا و اهل عناد و بیع و سایر لهو و لعب و با قبایح و با گواهی ندهند بامر باطل و ناروا یعنی اقامت شهادت
کاذبه نکنند و قول اول از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما منقولست و گفته اند که نظر نکنند کان هر چه شریعت تجویز آن نکرده میاکن بکان
چه ایشان دلیل رضاست بآن حاصل که عباد الرحمن متنفرند از مجالس و محاضر اهل کذب و خطا و عصیان و سایر فسق و بطالت و
اذا مروا باللغو و چون بگذرند این بندگان حمیده خصال بچیزی که ناپسند است عقلا و شرعا مروا کراما بگذرند در حالتی
که گرامیان و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بآن و شروع کنند در آن و از افعال چشم فرو پوشیدن است
از فواحش و اعراض از ذنوب و کنایه از اغماض باشد و تصریح بآن و امثال آن و از ابو جعفر مرویست که مراد بلغو معاصی است یعنی چون
باهل لغو بگذرند دامن کرم برگیرند و برویند نفس خود را بزرگ دارند از آنکه توقف نمایند والذین و دیگر بندگان حق آنانند اذا ذکروا
چون پند داده شود بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود یعنی مواعظ قرآن لم یخروا علیها بروی نیفتند بر آن صما در حالتی که کران
باشند و نشنوند آنرا بسمع قبول و عمیانا و کوران که نه بینند انوار آنرا یعنی مانند کسان باشند که نشنوند و نه بینند آنرا و بآن
کار نکنند بلکه بروی در افتند از غایت کمال حرص بر استماع آن در حالتی که گوش گیرنده باشند آنرا و بینندگان بوجه حفظ و
نگهداشت بر خلاف اهل کفر و نفاق که بروی افتند مانند کوران و کران در شنیدن و دیدن آن بر وجه قبول و اعتبار حاصل ایشان این
آیات الهی تغافل نورزند و بسمع قبول آنرا شنیده اند و بدیده بصیرت دیده اند و از آن اعتبار گرفته و برو فق آن عمل نموده اند
والذین و دیگران آنانند که از روی نیاز یقولون ربنا میگویند که ای پروردگار ما هب لنا ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما وذریاتنا و فرزندان ما قرة
اعین کسی که روشنی دیدها بود یعنی مادر ایشان خوش دل و شادمان باشیم بسبب [illegible]

حتی پیوند دل او شاد و چشم او روشن گردد پس مراد ایشان از این قول آنست که اولاد و ازواج را توفیق طاعات و تقوی و صلاحیت از ما خواهند و از حق تعالی همین درخواست کنند بلکه قرة اعین ایشان همین باشد که ایشان را طاعت و تقوی بود و اولاد ایشان را نیز همین صفت باشد وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و گردان ما را از پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را پیشوا و مقتدای پرهیزکاران گردان یعنی ما را توفیق بر علم و عمل کرامت کن تا اهل تقوی بما اقتدا کنند در نماز و سایر امور دین با فاضه علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که معنی آنست که بگردان ما را از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوائی تا بوی اقتدا کنیم و متابعت او نمائیم قتاده و مجاهد در تفسیر این گفته که توفیق ده ما را که اقتدا کنیم بکسانی که پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا تا اقتدا کنند بما آنانی که بعد از ما باشند أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ آن گروه که مذکور شدند پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلند ترین منزل آن و ترین مواضع آن کما قال تعالى هم في الغرفات آمنون و در فصول آورده که غرفه کوشکهاست بر چهار قائمه از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و یا مراد درجات رفیعه و منازل عالیه است نزد حضرت واجب که مراد از آن منازل عالیه است در جنان علی ای تقدیر این نوع منازل بایشان دهند بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ابتلا یعنی بر ترک شهوت و تحمل مجاهدات و یا بر فقر و احتیاج و یا بر اداء فرائض و انواع طاعات وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا و پیش آرند ایشان را در آن و حفص یلقون خوانده بتشدید قاف و بضم یا یعنی عطا داده شوند فیها در بهشت تَحِيَّةً زندگانی باقی که هرگز فنا در عقب آن نباشد وَسَلَامًا و سلامتی از آفات و یا دعای زندگانی و سلامتی شنوند از جانب ملائکه و سلام از خدا شنوند و یا بعضی از دیگری تحیت و سلام شنوند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آنجا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو است بهشت از روی قرارگاه وَمُقَامًا و جای بودن و بعد از وصف عباد رحمن و عبادت ایشان و ذکر ایمان ایشان و بیان درجات ایشان بیان میکند که نعم عظمی و درجات علیا که موعود ایشان است در عقبی بجهت عبادت ایشان است نه بجهت ایشان چنانکه بر سبیل تنبیه بر بیغمبر میفرماید که قُلْ بگوای محمد مر بندگان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن و چه وجه بال داشته باشد شما را نزد پروردگار من یعنی چه قدر باشد شما را نزد او لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ واگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مراد آنکه شرف انسان و کرامت او بمعرفت و طاعتست و اگر نه او باشد سایر حیوانات برابر است پس آنچه شما را نزد او جای و مرتبه داده دعای شماست و عبادة شما او را و گویند معنی آنست که اگر نه خدا و ترا میخواند بایمان دیگر با او مراد نیکی در عیاشی باسناد خود از یزید بن معاویه عجلی روایت کرده که او گفت که من از ابو جعفر صلوات الله علیه پرسیدم که قراءة افضلست یا کثرت دعا فرمود کثرت دعا افضلست و بعد از آن این آیت خواند که قل ما يعبأ بكم ربي لولا دعاؤكم فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما ای اهل کفر تکذیب کرده اید وحدانیت مرا که موجب فوز و نجات شماست در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا پس زود باشد که جزای تکذیب شما لزاما ملازم شما که لا محاله بهمه شما رسد یا اثر این تکذیب لازم باشد تا آنکه شما را بدوزخ در آورد و گویند لزام قتل بدرست چه آن لازم کفار بود تا آنکه کشته شدند و بعذاب ابدی پیوستند

سوره الشعرا ابی بن کعب از رسول خدا روایت کرده که هر که سوره الشعرا بخواند و ی را ده حسنه باشد بعدد هر که تصدیق نوح نموده و تکذیب او و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و با تصدیق آنها نموده و بهر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد نموده و ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی مرا هفت سوره دراز داده بجای سوره البقرة و آل عمران و نسا و مائده و انعام و اعراف و انفال و طه و طواسین بجای زبور و فواتح قرآن و خواتیم سوره البقرة از تحت عرش بمن فرستاد و حوامیم را نیز بمن عطا فرموده که هیچ پیغمبر را نداده و سوره مفصل را زیاده بمن ارزانی فرموده ابی بصیر از ابی عبد الله ع روایت کرده که هر که قراءة طواسین ثلثه نماید در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار و کنف او در دنیا هرگز درویش نشود و در آخرت جنات نعیم جلیله بوی دهند که فوق رضای او باشد و او را بصد حور عین تزویج نمایند و بدانکه چون ختم سورة الفرقان نمودند ذکر تکذیب کفار بقرآن

افتتاح این سوره کرد بوصف قرآن و فرموده که

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم از قتاده نقلست که حروف مقطعه اسامی قرآنند و بعضا اغلب آنست که بعد از این حروف ذکر قرآن و در روایت والبی از
ابن عباس روایت است که اسمیست از اسمای الهی و گویند حروفی اشارتست باسمی چند طا بطاهر و سین بسامع و میم بمجید و از صادق ع مرویست که این لفظ
بطور و سینا و مدینه دانسته و قرطبی گوید که این قسم است بطور و سینا و ملک سبحانه و محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین ع روایت کرده که چون
طسم نازل شد پیغمبر ص فرمود الطا طور سینا و السین الاسکندریه و المیم مکه و بر هر تقدیر میفرماید که تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
آیتهای کتابیست هویدا یعنی قرآن که روشنست حلال و حرام او و یا ظاهرست اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است و باطل و چون قریش
ایمان بکتاب را انکار کردند و بیان نکردند حضرت رسالت ص بر ایمان ایشان بسیار حریص بود این صورت بر خاطر مبارک او شاق آمد
و بسیار ملول خاطر گشت حق تع جهة تسلیه دل مقدس او فرمود که ای محمد دل در ایمان کافران بسته و در غم ایشان فتاده تا بحدی که
لَعَلَّكَ شاید تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خود یعنی بیم آن هست و نزدیک بآن رسید که هلاک کنی خود را أَلَّا يَكُونُوا
جهة آنکه نمیشوند ایشان مُؤْمِنِينَ گروندگان بقرآن إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ آيَةً
از آسمان آیتی بعجبه ملجئه که ایمان ایشان را اکراه بر ایشان دارد فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان لَهَا مران آیت را خَاضِعِينَ
فروتنان و انقیاد کنندگان ابو حمزه ثمالی روایت کند که این آیتی باشد در نیمه ماه رمضان آوازی شنیده شود جهة آن هر خلایق
خاشع و منقاد شوند و در تفسیر اهل البیت آمده که این منادی باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کند که الا ان الحق مع علی و شیعته
بدانند که حق تع با علیست و شیعیان او و ابن عباس روایت کرده که آیه در حق ما آمده و بنی امیه و بعد از آن گفت که زود باشد که دولت
از بنی امیه باشد حقتعالی از ایشان بستاند و بما دهد بجهة آن گردنهای ایشان ذلیل و خاضع گردد بعد از آن در صفت منکران قرآن میفرماید
وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بایشان مِنْ ذِكْرٍ از هیچ موعظه و پندی مِنَ الرَّحْمَنِ از جانب خدای بخشنده مُحْدَثٍ که نو فرستاده شده است یعنی
هیچ آیتی و سوره از قرآن مجید فرو نیامد یکی بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مگر که باشند از آن مُعْرِضِينَ روی گردانندگان و امر ایشان
کان بر آنجا هستند از شرک و کفر و طغیان و عصیان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردن ایشان بوجهی
که استهزای آن کردند و سخریه کردند بآن فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بایشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز رسید
أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و باور نمیداشتند از بعث و نشور و عقاب یعنی در آن وقت
حقیقت این امور موعود بر ایشان ظاهر شود و بر صدق آن عارف گردند و آن هنگام حسرت و ندامت و پشیمانی ایشان را نفع ندهد و نعم ما قیل
امروز بدان مصلحت خویش که فردا آن پشیمان شوی و سود ندارد بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند مکذبان
بعث و نشور و هنگام نمیکنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا چندین گیاه برویانیدیم در آن بعد از مردن و افسردگی
مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاه كَرِيمٍ که نیکو و پسندیده و بسیار منفعت است چه هیچ نباتی نیست الا که در آن فایده منفعتیست
یا تنها او یا غیر خود چه فعل حکیم نیست مگر برای غرض صحیح و فایده بلیغ که بر بندگان عاقل باشد شعبی را از آن آیه پرسیدند فرمود آدمیان
از نبات زمین اند زیرا که اصل ایشان از زمین است کقوله تع والله انبتکم من الارض نباتا و در ایشان لئیم و کریم هست هر که با ایمان و عمل
صالح ببهشت رود کریم است و هر که بکفر و عمل بد بدوزخ رود لئیم است إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در رویانیدن هر یک از نباتات
لَآيَةً هر آینه دلیلیست بر کمال قدرت و حکمت رویاننده آن وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از ایشان مُؤْمِنِينَ گروندگان
با وجود مشاهده چنین آیات عظیم و علامات داله بر قدرت کامله حضرت عزت بجهة عناد و تقلید آباء خود و فرار از مشقت تکلیف و آن

بسيبدو سوكند ميخورد بعزت تو اي كه تويي الْعَزِيزُ هر آينه اوست غالب قادر بر انتقام كشيدن از كفار بانزال عذاب بر ايشان الرَّحِيمُ
مهربان بمهلت دادن ايشان تبسيط اسباب اعطا بايمان مومنان وبامنعم بانواع نعم بر جميع بندگان بعد از بيان قصص انبيا خود
ميفرمايد بجهت تسليه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله بر صبر واميد داده بمثوبات حضرت پس ابتدا بقصه موسى وفرعون نموده كه اعظم
واكمل قصص است ميفرمايد وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى وياد كن وقتي كه ندا كرد پروردگار تو موسى را وقتي كه از مدين بمصر ميرسيد و
درخت لامع گشت وندايي ... كه اني انا الله رب العالمين بعد از آن ندا كرد او را أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بيا بگروه ستمكاران
بنفس كفر وستم بر بنى اسرائيل بكشتن اولاد ايشان يعني ... قَوْمَ فِرْعَوْنَ بگروه فرعون كه بر خود ستم كردند بكفر و بنى اسرائيل
بجور أَلَا يَتَّقُونَ آيا نمي ترسند يعني ... از عذاب خداى ... باشد ... بترسند از عذاب الهي و دست
از كشتن بنى اسرائيل باز كشند قَالَ گفت موسى در جواب اين ندا رَبِّ اي پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستي كه من ميترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ
از آنكه تكذيب كنند مرا ... وَيَضِيقُ صَدْرِي وتنگ شود دل من از تكذيب ايشان وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي و نگشايد زبان من
... فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئيل را إِلَى هَارُونَ
بسوى برادر من ... وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ ومر ايشان راست بر من ذنبي
... فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ
... مراد استمداد است واستظهار ... دعوت
... قَالَ كَلَّا ... فَاذْهَبَا پس برويد شما هر دو يعنى تو و برادرت هارون بِآيَاتِنَا
... إِنَّا مَعَكُمْ بدرستى كه ما باشيم ... موسى وهارون وفرعون ... مُسْتَمِعُونَ
... ميان شما وفرعون ... پس شما هر دو ...
ايشان غالب مانيم فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بيائيد بفرعون فَقُولَا پس بگوييد با او إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستى كه ما فرستاده
... أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنى اسرائيل را يعنى دست از ايشان بدار تا با ما ...
... فلسطين توطن نمايند كه مسكن آباى ايشان ... چهار صد سال بود كه فرعون بنى اسرائيل را ... هزار بودند به
... موسى عليه السلام ... فرعون ... يكسال ... مقام كردند ... عدم اعتنا
... هارون وفرعون ... در ميان سخن ميگفت كه دو كس هستند كه
... فرعون اين را بشنيد ...
... ايشان ... موسى ... بود قَالَ گفت فرعون موسى را أَلَمْ نُرَبِّكَ
نه ترا پرورديم فِينَا در ميان خويش وَلِيدًا ... وَلَبِثْتَ فِينَا و درنگ كردى در ميان ما مِنْ عُمُرِكَ از عمر خود
... سِنِينَ سالها يعنى چندين سالها ... در ميان ايشان ... بود
دوازده سالگى قبطى را بكشت ... سال ... سى سال ديگر فرعون
دعوت ... ايشان پنجاه سال ... ابن عباس ... ده سال ... فرعون
... وَفَعَلْتَ [illegible] فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ ... يعنى قبطى را كه ... كشتى
وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ... قَالَ گفت موسى ...

مبادا متابعت کنند در جمیع سالها و بود در ایام لعلنا نتبع السحرة پیروی جادوان در دین ایشان نه موسی را در دین او
وان کانوا هم الغالبین اگر باشند ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هرون غرض ایشان ازین کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض کلی ایشان
آن بود که تابع موسی نشوند فلما جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان بمصر فرعون ایشان را نزد خود طلبید و انواع حرمت داری بود و نوازش
ایشان ارزانی داشت ایشان بجهت این گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را ائن لنا لاجرا آیا ما را باشد مزدی از نزد تو بلی ان کنا نحن الغالبین
اگر باشیم ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وانکم اذا آنگه که شما باشید لمن المقربین
از جمله نزدیکان من یعنی مقربان بارگاه و خاصان من باشید و معزز و مکرم نزد من پس سحرهای منتظم گشته و اسباب جادوئی
در میدان معین آورند و بوقت معلوم و موعود حاضر موسی هم ... کشتند اهل موسی اول تو می افکنی جادوئی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم
موسی گفت مر ایشان را موسی که القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنند کانید غرض موسی ازین قول امر ایشان نبود بسحر بلکه اذن بود
در تقدیم آنچه ایشان فاعل آن بودند که لا محاله بجهت توسل بان برای اظهار حق فالقوا حبالهم وعصیهم رسنها و عصاهای خود را که جوف
کرده بودند و بران سیماب ساخته و ان هفتاد هزار رسن بود و هفتاد هزار عصا بود وقالوا و گفتند آنگاه که رسنها و عصاها بحرکت آمدند
و آن مردمان غریو و غوغا برخاست بعزة فرعون سوگند میکنیم بجلال و قوت و غلبه فرعون که در علوم سحر است انا لنحن الغالبون بدرستی
که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون قسم یاد کردند بعزت فرعون بر آنکه غلبه مر ایشان راست بجهت علو اعتقاد ایشان بسحر فالقی
موسی عصاه پس بیفکند موسی بامر الهی عصای خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هی پس ناگاه آن عصا اژدها گشت تلقف فرو برد ما یافکون
آنچه تزویر میکردند و بصورت ماران بر مردمان مینمودند چون سحره دانستند که آنچه کرد از جنس سحر نیست چه ایشان اسرار وقایع سحر
را نیک دانسته بودند و یقین کردند که این فوق قوت بشریت نیست و از نزد حق تعالی صادر یافته نتوانستند که مالک خود شوند و خود را انکه در حال
فالقی السحرة پس بروی افکنده شدند آن ساحران ساجدین سجده کنندگان یعنی حق القا ایشان کرد با عطای توفیق و لطف
خود از روی صدق قالوا گفتند آمنا برب العالمین گرویدیم به پروردگار عالمیان رب موسی وهارون آنکه رب موسی و هرون است تخصیص
ربوبیت خدا نسبت بموسی و هرون جهت تعظیم ایشان است که دفع توهم ربوبیت فرعون کنند و اشعار بر آنکه موجب ایمان ایشان
معجزی بود که بر موسی و هرون جاری شده چون فرعون از ایمان ساحران با خبر باشد ایشان را طلبید قال آمنتم گفت تصدیق
کردید و حفص آمنتم میخواند بی همزه استفهام یعنی ایمان آوردید له موسی را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در ایمان آوردن
بموسی انه لکبیرکم الذی علمکم السحر آنکه ملوف شما را جادوئی یعنی استاد جادوئی خود تعلیم شما کرده و بجهت این بر شما غالب شده او
فرعون ازین قول تلبیس امر بود بر قوم خود تا اعتقاد نکنند بآنکه ساحران از روی بصیرت و ظهور حق بموسی گرویدند بلکه از
در تقلید ایشان کنند که چون دست کشیدند از عبادت من و تابع موسی گشتند فلسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید
که چه عقوبت خواهم کرد شما بر گشتن بخدای موسی آنگه بیان عقوبت کرد لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم ولارجلکم دستهای شما
و پاهای شما من خلاف از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا بعکس یا دستها و پاهای شما را ببرم جهت مخالفت که با من کردید
ولاصلبنکم اجمعین و هرآینه بردار کنم شما را تا اعتبار گیرند و هم مخالفان عبرت قالوا گفتند ساحران ایمان آورده لا ضیر هیچ ضرری
نه هیچ نیست برسانیدن این ضرر ... خود بمیرین سیم انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی ثواب پروردگار خود منقلبون بازگردندگانیم
جهت او ما را جزای عظیم خواهد داد بر ایمان و بر صبر ما بر عقوبت تو که آن جنت نعیم است که هرگز فانی نشود پس قطع دست ما منفعت
ابدی و سرور و بهجت سرمدی خواهد بود انا نطمع بدرستی که طمع داریم ان یغفر لنا آنکه بپوشاند برای ما ربنا پروردگار ما خطایانا

خَطَايَانَا تا گناهان ما را أَنْ كُنَّا بجهت آنكه بوديم از اهل اين محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول گرويدگان بوحدانيت خدا پس فرعون بفرمود تا
و پاي ايشانرا قطع كردند و از دارهاي بلند در آويختند و حضرت براي ايشان ميگريست حجاب از پيش نظر او برداشتند تا
قرب و منازل و مقامات انس ايشان منظور او در آمد تا تسلي يافت و مرويست كه اول كسي كه بقطع دست و پا امر كرد فرعون بود پس موسي بعد
اين صورت چند سال ديگر در ميان فرعونيان دعوت ميكرد و معجزات بديشان مينمود و روز بروز فساد و عناد بيشتر ميشد تا هلاك
ايشان نزديك رسيد بحكم الهي مأمور شد كه موسي با قوم خود از مصر بيرون رود چنانكه ميفرمايد وَأَوْحَيْنَا و وحي كرديم إِلَى مُوسَى
بسوي موسي أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنكه در شب ببر بندگان مرا يعني بني اسرائيل از شهر مصر كه غايت شما و هلاك كفره در رفتن است و نوعي كن كه
در وقت رفتن شما كسي از فرعونيان واقف نشود بجهت آنكه تا ايشان خبردار گردند شما قطع مسافت بسيار كرده باشيد و بشما نتوانند
رسيد تا ضرر رسانند إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستي كه شما در پي آمده شدگانيد يعني فرعون و قوم او از پي شما در آيند اما بشما نرسند بلكه ما شما را از دريا
بگذرانيم و ايشانرا غرق سازيم در كتاب القصص آورده كه موسي همه بني اسرائيل را امر كرد تا پيرايها و زيورها از قبطيان بهانه آنكه عيد ما نزديكست
و ميخواهيم كه اهالي خود را بآن بياراييم عاريه گرفتند و وعده فرمود كه در فلان شب تهيه اسباب نموده بوقت طلوع قمر بفلان موضع شوند ايشان
بهمين صورت اسباب سفر بتقديم رسانيدند و چون وقت رحيل شد و راه روانه بر ايشان مشتبه گشت معلوم كردند بجهت آن بود كه يوسف
صديق بر ايشان دعا كرده بود كه بني اسرائيل تا تابوت وي با خود بيرون نبرند از مصر بيرون نتوانند رفت و از آن قوم هيچكس را بر مدفن يوسف عليه السلام
اطلاع نبود و موسي خود ندا ميزد كه هر كه را بر صندوق يوسف خبر بود كه خود بدليم از تمام قوم عجوزه بغايت پير بشرط آنكه زن موسي باشد در بهشت
او را خبر داد كه يوسف در فلان موضع بقعر درياي نيل است پس او را بيرون آورد در وقتي كه قمر بميان آسمان آمد و هم ساخته و اسباب برداشته
روي براه نهادند و هر آينه خبر خروج ايشان بقبطيان رسيده چه ايشان پنداشته كه مقتضا آنكه بني اسرائيل بدان مشغولند اند كه بتهيه
اسباب مشغولند بود دوم خواستند كه در عقب ايشان بروند در خانه هر قبطي يكي از عزيزان قوم بمرد بتعزيت او مشغول شدند و بروايت
ابن جريج حق تعالي بموسي وحي كرد كه بني اسرائيل را امر كن تا چهار خانه بخانه روند و بعد از آن در هر سرايي كه ايشان باشند بره بكشند و در سراهاي
خود ... من فرستاده كه از اخراجيهم فرستاده تا كرده كه فرعون را هلاك كند و اين علامت براي آن باشد تا بخانه نروند در آن خون آلوده باشد
بعد از آن پاره پاره بسرشته و نعلين بپوشند و لباسها ساخته بكنار دريا روند كه از امر عجيب وحي خواهد نمود ايشان چنان كردند و روي
بكنار دريا نهادند و چون روز شد اثري از ايشان ظاهر نشد قبطيان خبر بفرعون رسانيدند كه فرزندان ما را بكشتند فرعون بفرمود
تا قبضه او را بيرون بردند و بنهادند پس بر بالاي آن بنشست و بر ايشان خود جمع كردن لشكر امر كرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِي
الْمَدَائِنِ در شهرها كه بپاي تخت نزديك بود حَاشِرِينَ جمع كنندگان لشكر را كه همه لشكر را جمع كردند إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستي كه گروه بني اسرائيل لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ هر آينه گروهي اند اندك ... اند در عين ايشان اند و حال آنكه عدد ايشان كه در سن از بيست در گذشته و بشصت نرسيده ششصد و هفتاد
هزار بوده اند و عدد مجموع قوم موسي از نسا و صبيان و كهول و شبان هزار هزار و دويست هزار كس بودند اما فرعون ايشان را نسبت
بلشكر خود اندك شمرده و بروايتي آمده كه فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت و هر يك ترجمه در زير بود و هر يكي از ايشان صاحب
هزار سوار جمع بود ... كه ايشان را انديش كرده بود بنابر آنكه بني اسرائيل بودند ساحت و بعد از آن بفرمود تا در شهرها ندا كردند و لشكر را جمع نمودند و ندا
دادند كه بني اسرائيل گروهي اندك اند وَإِنَّهُمْ لَنَا بدرستي كه ايشان لَغَائِظُونَ بخشم آرندگانند چه از ما گريخته اند و پيرايهاي قوم ما را با خود برده اند
او را هلاك كشته وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و بدرستي كه ما جمعي هستيم حَاذِرُونَ حذر كنندگان از ايشان و ملاحظه احتياط نمايندگان در امور بجهت
اين ما لشكري عظيم بر سر ايشان ميبريم و مكر نه معلوم است كه عشري از معشار عشر لشكر ايشان را كفايت ميتوانند كرد و گويند حادي معلي

سلاح دار یعنی ما از همه سلاح داران تمام و ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند بود و بروایت ابن عباس فرعون با هزار هزار سوار
دلیر که بر سر ایشان بیضه بود در عقب موسی روان کرد فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی در دل ایشان افکندیم تا بیرون
آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر الوان اشجار و انهار وَعُيُونٍ و از چشمهای لب ریز وَكُنُوزٍ و از گنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ
كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو [illegible] كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشان را و این نوع بیرون آمدند وَأَوْرَثْنَاهَا
و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و خانهای ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را چه قولی است که بنی اسرائیل بعد از هلاک فر
عون بمصر آمده همه اموال قبط را بتصرف در آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان بر ملک مصر استیلا یافته متصرف
جهات قبطیان شدند و در بعضی تفاسیر وارد شده که فرعون در وقت خروج ششصد هزار بر میمنه تعین فرمود و ششصد هزار
بر میسره نامزد کرد و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بیشمار در قلب قرار گرفت یکی لشکر سرا پا غرق چون
شده در موج خون دریای آهن فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ در حالتیکه قصد کنندگان بودند طلوع مشرق کان
چه لشکر بنی اسرائیل بران صوب رفته اند و اکثر علما گفته که معنی آنست که تا هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و هر آن
محل لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر عبور میکردند که ناگاه از فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس هنگام
که بدیدند هر دو گروه یکدیگر را قَالُوا يَا مُوسَىٰ کفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را
خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون راه خلاصی چگونه پوییم و طریق گریز از آنکه جوییم که در پیش دریاست و در
پس دشمن موسی چون اضطرار ایشان را بدید قَالَ كَلَّا گفت نه چنین است که ایشان شما را دریابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي بدرستی
که با منست پروردگار من بحفظ و نصرت سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا بطریق نجات بدیدار القصه چون لشکر فرعون
نزدیک بنی اسرائیل رسیدند [illegible] غبار میان هر دو گروه پدید آمد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود
آیید تا آفتاب بلند شود و غبار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاصی بر ایشان بسته است دریا در پیش و لشکر ما از عقب تواند
گریخت مومن آل فرعون در پیش موسی ایستاده بود گفت ای موسی بکجا مامور شده که دریا پیش تست و لشکر فرعون نزدیک رسیده اند
موسی هم جواب داد که مامور شده ام بدریا و متوقع که چگونه بگذشتن آن مامور شد و هر وجه [illegible] بکنم چون اثنا بنی اسرائیل
اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی بیطاقت شده بدرگاه الهی بنالید و از عبدالله بن سلام نقلست که موسی دست بمناجات برد
و گفت یا کائنا قبل کل شیء و یا مکون کل شیء و یا کائنا بعد کل شیء اجعل لنا فرجا و مخرجا حق تعالی بوی وحی فرستاد که ما دریا را بحکم
تو کردیم وی را بکنیت بخوان و عصا بران زن و حکم کن تا راه در وی پیدا شود چنانکه میفرماید فَأَوْحَيْنَا وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ
بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بزن عصای خود را بدریای که مابین ایله و مصر است و یا بدریای قلزم که میان یمن و مکه
ست تا بمصر موسی هم بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد مرا راه ده فَانْفَلَقَ پس در هم شکافت دریا و دوازده
راه پدید آمد فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ پس بود هر پاره که جدا شده بود از آن كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچو کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند برخاسته
و قرار گرفت وَأَزْلَفْنَا و نزدیک گردانیدیم آنجا که شکافته شده بود دریا ثَمَّ الْآخَرِينَ دیگران را یعنی قوم فرعونیان را بر لب دریای
نیل آوردیم که شکافته شده بود آورده اند که چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال را بدید خواست که [illegible] گفت
ای قوم چه میبینید که دریا از هیبت من شکافته شد هامان خفیه با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع
شده نه از آنکه مبادا در دریائی که خود را و کسان خود را هلاک کنی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادیانی نشسته خود

وایشان از عقب بدریا درآمدند و فرعون بر اسپی سوار بود مادیان مشتعله مستان مالان از دست داده روی بدریا نهاد لشکریان چون
دیدند که فرعون بدریا درآمد هر فوجی بدریا درآمدند و میکائیل بر عقب ان لشکر آمد لشکر را بیرانید تا تمام مردم بدریا درآ
مدند و بحکم الهی بدریا رسید که بحال خود باز رود یکبار افتاده بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرقه شد و بنی اسرائیل بسلامت
بگذشتند یاد آر که فرشته کمال قدرت و عظمت وَأَنْجَيْنَا مُوسَى و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ و هرکه با او بود أَجْمَعِينَ
همه ایشان یعنی آب دریا را چنان منع داشت تا همه ازان درآمدند و بسلامت گذشتند ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردیم دیگرانرا
یعنی جمیع قبطیانرا بدین وجه که چون میان دریا درآمدند راه رسیدند آبها بر سر ایشان فرو داوردیم و همه را هلاک گردانیدیم إِنَّ فِي
ذَلِكَ بدرستی که در نجات دادن موسی و قوم فرعون و اتباع لَآيَةً هر اینه علامتیست روشن و هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از انها فی قبطیان از مردان غیر حزقیل که مومن آل فرعون بود ند کسی
ایمان نیاورده بود او بحضرت موسی از مصر بیرون آمده بود و از زنان همین آسیه زن فرعون و زنیکه راه نمونی کرد بتابوت
یوسف وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب بر همه کس از روی غالبیت بر دشمن
الرَّحِيمُ مهربان که عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت با دلیل خود وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب را نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ
خبر ابراهیم که ایشان خود را بدو نسبت میکنند و بفرزندی او مفتخر مینمایند و در این خبر تسلیه تو و موعظه قوم تست إِذْ قَالَ
یاد کن چون گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود یعنی عم خود را که بمنزله پدر بود در تربیت و اشفاق وَقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی
اهل بابل و او دانست که آن عم و قوم خود بپرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست که میپرستید غرض وی ازین سوال آن بود که با ایشان نماید
انچه بعبادت آن مشغول اند از اصنام که مستحق عبادت نیستند قَالُوا گفتند در جواب ابراهیم عم نَعْبُدُ أَصْنَامًا می پرستیم بتانرا
فَنَظَلُّ لَهَا پس همیشه باشیم مر ایشانرا عَاكِفِينَ ملازمان و مجاوران در بیرون مراد با اصنام و صور تماثیل اند که ساخته بودند
از انواع فلزات بصور مختلفه و بعبادت ان مداومت مینمودند قَالَ گفت ابراهیم بر وجه الزام که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا می
شنوند خواندن شما را و اجابت دعای شما میکنند إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشانرا أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند
شما را اگر پرستش ایشان میکنید أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بکسی که اعراض کند از عبادت ایشان از جواب عاجز شده نتوا
نستند که جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آورده قَالُوا گفتند در جواب او نه چنانست که تو گفتی از حاجت دعا و نفع و ضرر
ایشان دیده باشیم بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا بلکه یافتیم پدران خود را كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ همچنین میکردند یعنی بتانرا پرستش
میکردند و بدان مقیم بودند و ما نیز اقتدا بایشان کرده بپرستش اینها قیام مینماییم بدانکه بت پرستانرا هیچ دلیلی نیست بر
صحت دین خود اما جمعی بشبهه باطله از مذهب حق برگشته روی در بادیه ضلالت نهاده اند یکی آنکه گفته اند که ما را حد نیست که
کنیم در عبادت خدا چه پرستش که لایق او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات چیزی اختیار کرده ایم تا ما را بخدا نزدیک گردانند
چنانکه گفته اند که مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى دوم آنکه هر چیزی را خاصیتی است خاصیت این بتان آنست که شفیعان
ما باشند نزد خدا که هؤلاء شفعاؤنا عند الله سیم آنکه اعظم شبهای ایشان تقلید است چنانکه در جواب ابراهیم گفتند که
بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون قَالَ گفت ابراهیم عم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیده اید و دانسته اید استفهام برای تقریر است یعنی بدانید که
مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که می پرستید أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ شما و پدران دیرینه شما نیز پرستیده
اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که معبودان شما و آبای شما عَدُوٌّ لِي دشمنان اند مرا ابراهیم ازان دانسته که اصنام اعدای پرستندگا

خود نشدندی اگر عبادت ایشان میکردند از جهت آنکه ایشان نتوانند که کسی را از عدوی خود مقرب گردانند و من بر حلول عذاب
الیم و عقاب جحیم که از عبادت ایشان حاصل میشود از هیچ دشمنی متصور نیست و یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا
هر که دشمن دارد ایشانرا دشمنند پس دشمن خود را بلباس دشمنی ایشان ظاهر کرده یعنی من مخالف و معادی ایشانم
إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیانست بعد از آن تعدید صفات کمالیه حضرت عزت میفرماید تا معلوم
شود که دست از عبادت اصنام که یضر و لا ینفع باز داشته بعبادت او سبحانه میل کنند و میگوید الَّذِي آفریدگار عالم آنکس است که
خَلَقَنِي آفریدن او از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل یا از پیدا کردن برای انا فاستحق و راه
مینماید مرا بعد از تخلیق با خلق که مرا بجهت طاعت و هدایت بخشید مرا بوسیله آن وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي و او آنکس است که میخوراند
مرا غذائی که قوام اجزای بدن است وَيَسْقِينِ و میآشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنگیست و سبب ترطیب اعضا و در کشف
الاسرار ذو النون مصری نقل است که این طعام طعام معرفتست و این شراب محبت که دلها بدان زنده میمانند و این بیت از آن منقول است
شراب المحبة خير شراب وكل شراب سواه سراب گویا آن خوان این کلمات از اسرار کلام حقایق نظام اینست که يطعمني و يسقيني
في مبيتي بود وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و چون بیمار شوم پس او شفا میدهد مرا از امام جعفر صادق ع منقولست که معنی
آیه آنست که چون بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه سلمی گفته که مرض برؤیت اغیار است و شفا مشاهده انوار و در بحر الحقایق آورده
که بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق از وابسته است بجذبه عنایت که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته
بیکی پیوندد یعنی بغیری بجز یاد مرض تعلق باز رهای بکی از اکابر دین روایت کرده که بیمارستانی دیدم طبیبی را دیدم نشسته
و جمعی بیماران برو جمع گشته و هر کسی شرح علت خود میداد و هر کسی را دوائی میفرمود که در خور او بود در آن اثنا جوانی نزد او
آمد گونه اش زرد گشته و آثار عبادت و تقوی و صلاحیت بر وی پیدا طبیب را گفت که تو حکیمی حاذق در ما بیماری هست دوائی ده که
گفت چه مرض داری جواب داد که علت گناه بر مزاج من مستولی گشته دیده من بجهت ثقل ذنوب گران گشته مرا درین باب علاجی
فرما که موجب صحت مزاج و سبب خفت بدن من گردد طبیب گفت هلیله صبر را ستان با بلیله و دهاون تواضع و ندم و
پشیمانی بکن و بدست فقر هوای نفس از اینها صلایه کن و در قابه صحت شرم انداز و آب حیا و شرم بر وی ریز و با آتش محبت
بجوشان و بکفچه عصمت بگردان تا حلاوت او پدید آید آنگاه بدرج صفا بپالای و بر وجه رضا یاد کن و در وقت سحر اندوه بنوش
کن تا درد گناه تو بجهت عزم بر طاعت مبدل گردد و علت یابی چون آن سخن و حیگر کرده مضمون این مقال بر زبان او جاری گشت
بیت چه گویمت که چه خوش گشته مسیح صفت بیکنفس همه درد مرا دوا کردی وَالَّذِي و دیگر پروردگار عالم آنکس است که يُمِيتُنِي
بمیراند مرا در وقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات ثعلبی نقل کرده که بمیراند
بعدل زنده گرداند بفضل و گویند بمیراند بمعصیت و زنده کند بتوفیق طاعت یا بمیراند بجهل و زنده کند بعقل و
محققان گفته اند که بامانت و احیا بخوف و رجا و یا بغفلت و ذکر و یا باستتار و تجلی و یا بوصف بشریت و اخلاق
روحانیت وَالَّذِي و وی آنکس است که أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي طمع دارم که بیامرزد برای من خَطِيئَتِي گناه مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا
اسناد گناه بخود با وجود عصمت یا بجهت کسر نفس است و انقطاع تمام باو سبحانه و یا مراد ترک اولیست و نکته حسنات
الابرار سیئات المقربین مشعر است برین حاصل که مقصود این کلام از حضرت خلیل بجهة احتجاج بود بر قوم و اخبار بانکه صلاحیت
الوهیت نیست مگر کسی که فاعل این افعال است و بعد از آن او سبحانه حکایت میفرماید از دعا ابراهیم ع از وی تعالی سوال نمود

بقوله رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن حُكْماً حکمی در علم و عمل تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم و نزد
کلی مراد بحکم نبوت است وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و برگزیدگان
درگاه یعنی در زمره انبیا که کامل‌اند در صلاحیت و اصل الصلاح ایشان عصمت نیست بشائبه کبیره و صغیره وَاجْعَلْ لِي و گردان برای من
مِن لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پس آیندگان یعنی ثنا و ذکر نیک نامی و آن مرا جاری گردان بر زبان
کسانی که ظاهر شوند بعد من یعنی ذکر آن مرا در دنیا تا بروز قیامت بماند و این دعا بر اجابت رسید چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری
و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند و محبت او دارند و ظاهر کن برای عهد بعد اجل من که توحید است کرتی در آخرین امتان که آخر
خاتمیت و اله وَاجْعَلْنِي و گردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت در آخرت یعنی مرا داخل کسانی گردان که در منازل
بهشت نزول کنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز برای مرا مراد عم اوست یعنی او را بامرز که ایمان ارزانی دار إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بدرستی که او هست
از گمراهان یعنی از طریق حق منحرف است و غافل از جاده ثواب در مجمع آورده که صفت او بضلال مشعر است بر آنکه عم از روی جهل کافر بوده نه
بر سبیل عناد و جحود و استغفار ابراهیم برای عم بوده در منهج الصادقین در سوره التوبه بشرح مبسوط بقلم بیان در آورده و آنکه
ملاحظه نموده میشود و آن اینست که طلب مغفرت برای او جهت آن بود که وعده ایمان داده بود مرا و امین ابراهیم جهت این طمع و
امید طلب از خدای او استغفار خواست و میتواند که در نبوت هنوز ابراهیم ممنوع نبوده باشد از استغفار برای کفار وَلَا تُخْزِنِي
و رسوا مساز و خوار مگردان مرا بجهت عتاب بر ترک اولی و نقص رتبه یعنی و زلت جهت جهره يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانگیخته شوند
همه مردمان و در مجمع آورده که این دعای او از وی بر وجه انقطاع بود و کسر نفس و تعلیم امتان و اگر نه انبیا بجهت عصمت از خزی آن بوده‌اند
مبرا اند و از فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان یوم یبعثون میگوید که يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و فایده نرساند مَالٌ که
وَلَا بَنُونَ مال و نه پسران هیچکس را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی که بیاید بجزای بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از کفر و معصیت چونکه اول
خود را صرف کرده باشد در راه حق و فرزند از ابراه حق ارشاد نموده و هر آینه از مال و فرزند او نفع رسانند از حضرت امام جعفر
صادق ع مرویست که قلب سلیم دلیست که سالم باشد از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از شرک و نفاق بر خلاف منافق و مراد
که دل او بنفاق و شرک مریض است کقوله فی قلوبهم مرض و یا سالم از فساد و معاصی و یا از حسد و خیانت و در تفسیر آورده که سلیم از
بعض اهل البیت ع و قشیری نموده که سلیم آنست که نه در او دات و بی بجد و منقطع عقیم از خلق بدعه و مطمئن نسبت وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
و نزدیک کرده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تا موقف در آیند و بمشاهده منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ
و ظاهر ساخته شود آتش دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم و حسرت ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ
و گفته شود مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق تع از ایشان پرسند بر وجه عتاب و سرزنش أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنها بودید که بپرستید تَعْبُدُونَ
میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بغیر از خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان را میبودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ آیا هیچ یاری میدهند
شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا انتقام میکشند برای شما از کسی که عذاب شما میکند گویند یعنی آنست که منع میشوند
از عذاب خود و دفع میکنند آنرا از خود جهت آنکه ایشان هم کفار با اصنام و وارثان خود در آتش دوزخ باشند کما قال فَكُبْكِبُوا فِيهَا پس بروی سر
در افکنده شوند بر روی در دوزخ هُمْ وَالْغَاوُونَ و گمراهان یعنی پرستندگان تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و ببعضی
انداخته شوند لشکرهای ابلیس که متابعان وی اند از عصاه جن و انس و یا اعوان و فرزندان او أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران
وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ و حال آنکه بدوزخ یختصمون دشمنی کنند با یکدیگر یعنی عبده اصنام با بتان گویند تَاللَّهِ بخدا سوگند إِنْ كُنَّا بدرستی که ما بودیم

لفي ضلال مبين هر اينه در گمراهي هويدا بوديم إذ نسويكم وقتي كه برابر ميكرديم شما را در استحقاق عبادت برب العالمين بپروردگار عالميان
وما أضلنا و گمراه نكرد ما را و بر ضلالت نداشت ما را إلا المجرمون مگر بدكاران از مهتران و پيشوايان ما كه بايشان اقتدا ميكرديم
و يا از ديوان گمراه كنند فما لنا و نيست ما را اكنون هيچكس من شافعين از شفاعت كنندگان چنانچه مومنان راهست از ملائكه و
انبياء ولا صديق ونه دوستي حميم مهربان و با شفقت چنانكه ايشان را هست و در بعضي تفاسير مذكور است حميم در اصل هم بود
كه ماء حار باشد گويند چه در مخرج و حميم از اهتمام ماخوذ است يعني ياري كه در آن روز اهتمام كند بامر كافران و شرط دوستي بجاي آورد
نخواهد بود چه تعلق مخصوص خواهد بود بمومنان چه ميان اهل تعادي و تباغض خواهد بود كالاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو
الا المتقين و يا نيست ما را شفعاء و صديق حميم از آنكه ما ايشان را شفعاء و اصدقاي خود ميدانستيم چه اعتقاد ايشان آن بود كه
اصنام شفعاي ايشان باشند نزد خداي و شياطين الانس اصدقاي ايشان باشند در آن روز عبد الله انصاري روايت كند كه رسول
فرمود كه چون اهل بهشت در بهشت قرار گيرند بعضي از ايشان گويند بار خدايا حال صديق من فلان چيست خطاب آيد كه وي در دوزخ
گرفتار است بجزاي گناه خود اين مومن زبان بشفاعت گشوده گويد بار خدايا چه شود اگر بكرم عميم خود او را بمن بخشي حق تع فرمايد
او را بتو بخشيدم پس ملائكه امر نمايند كه بيرون آريد براي او صديق او را از دوزخ و به بهشت رفتند و ايشان در دوزخ مانده گويند
فما لنا من شافعين ولا صديق حميم عياشي باسناد خود از حمران بن اعين نقل كرده از ابي عبد الله ع سوگند ياد كرده كه هر اينه
سوگند كه ما شفاعت كنيم با شيعيان خود را تا آنكه با دشمنان ما گويند كه ما را هيچ شفيعي و صديق حميم نيست و ابان بن تغلب روايت
كرده كه از ابي عبد الله عليه السلام شنيدم كه ميفرمود مومن در روز قيامت شفاعت اهل خود كند و حق تع شفاعت او را در حق
ايشان قبول نمايد هر دو انگشت مسابه خود را برد برد و گويد يا رب مرا از عذاب نجات ده كه او مرا از سرما و گرما نگاه داشته حق تع
اجابت شفاعت او كند و از ابو جعفر نقلست كه مومن همسايه خود را اگر هيچ حسنه از وي صادر نشده باشد شفاعت كند و گويد بار
خدايا دفع اذيه وي از من ميكرد حق تع شفاعت او را درباره او قبول كند و بعد از آن فرمود بدرستي كه كمترين اهل ايمان از روي شفاعت
شفاعت سي كس قبول كند و در اخبار آمده كه هيچ جائي نباشد كه جمعي از مومنان آنجا مجتمع شوند كه در ميان ايشان بنده باشد از اهل
ايمان و صلاح الا كه شفاعت او در حق همه ايشان قبول كنند و اهل كفر و شرك از اين سعادت محروم باشند و در عذابي ابدي گرفتار روايت روي
حسرت گويند فلو أن لنا كرة پس كاشكي ما را بودي بازگشتي بدنيا فنكون پس ميبوديم من المؤمنين از گروندگان تا شفاعت
ما ميكردند إن في ذلك بدرستي كه در اينچه مذكور شد از خبر ابراهيم و احتجاج او با قوم لآية هر اينه علامتي است كه عقلا بدان عبرت گيرند و
حجتي و موعظه مر كسي را كه اراده آن نمايد كه بنظر اعتبار در آن نگرد و يا مر اخرت برداند وما كان أكثرهم و نبودند بيشتر قوم ابراهيم مؤمنين
گرويدگان با وجود از اهل بابل جز دختر نمرود كسي ايمان نياورده بود وإن ربك و بدرستي كه آفريدگار تو لهو العزيز اوست غلبه كنندگان
بر مشركان و قادر بر تعجيل انتقام از ايشان الرحيم مهربان بمهلت دادن عذاب تا ايمان آرند با ايشان و بلوازيه ايشان و يا بخشنده
بر بندگان و نكند و با احتجاج بر ايشان عذاب نفرمايد كذبت قوم نوح المرسلين تكذيب كردند گروه نوح همه فرستادگان
را ادم و گفتند هيچ پيغمبري علقمان نيامده و يا مراد تكذيب نوح است چه تكذيب يك پيغمبر موجب تكذيب همه است زيرا كه همه داعي
خلقان اند بر توحيد و عدل و غير آن از اصول اسلام پس تكذيب يكي تكذيب جميع ايشان باشد و قولا و منقولست از ابو جعفر
ع إذ قال لهم ياد كن چون گفت مر ايشان را أخوهم نوح برادر ايشان نوح مراد اخوت نسبي است يعني نوح كه سلسله نسبت با
ايشان منتهي بود گفت مر ايشان را ألا تتقون آيا نميترسيد از خداي كه ترك عبادت او ميكنيد و بتان را مي پرستيد و تكذيب من ميكنيد

إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ رسولی امینم که امانت در رسالت و شهرت یافته‌ام بامانت در میان شما پیش از دعوی نبوت
چه وجه دیگران شاید که کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در ترک بت پرستیدن و پرستید خدای را وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول ایمان
و ولاء توحید خالص و عبادت او بر وجه اخلاص وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمی‌خواهم از شما عَلَيْهِ بر اداء رسالت و نصیحت مِنْ أَجْرٍ هیچ
مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدای
وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا تکرار این سخن بتقوی و طاعت جهت تأکید و مبالغه است در آن بر ایشان قَالُوا گفتند در جواب نوح ع
أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی کرده‌اند ترا سفلگان و بی‌قدران و فرومایگان
که نه حسب دارند و نه نسب کرده‌اند و اهل صنعتهای دنیه و خسیسه‌اند ابن عباس گوید که ایشان حجام بودند حاصل ایشان جهت قصور
فهم و عقل حطام دنیویه را منظور داشته و میگفتند که ایشان جهت طمع مال و حرمت با تو گرویده‌اند نه بر وجه اعتقاد و اخلاص
لاجرم نوح ع قَالَ گفت نوح در جواب ایشان وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ با آنچه هستند که میکنند از روی
اخلاص یا طمع در باطن یعنی حکم من بظاهر است و حوالت ایشان علی اهل ایمان میکنند بر من واجب است که حمل آن بر اخلاص
کنم إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب و تفحص باطن ایشان إِلَّا عَلَى رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید
که عالم الغیب اوست پس هر اینه تصدیق قول من کنید درین باب ولیکن جاهلید پس میگویید آنچه میگویید قریش نیز بهمین طریق
ضعفا و فقرا را که باصحاب حضرت رسالت ص طعن کردند بدین صفت چنانکه آورده‌اند که هرقل پادشاه روم از ابو سفیان از اتباع
رسول سوال کرد گفت ایشان از اراذل و ضعفا و فقرااند وی در جواب گفت مانند اتباع انبیا که همیشه اتباع پیغمبران
باشند چنین بودند حاصل که قوم نوح گفتند به نوح که این اراذل را از مجلس خود بیرون کن تا ما با تو نشینیم و سخن تو بشنویم
نوح فرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ و من نیستم راننده مومنان از پیش خود إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیستم من بیم
کننده آشکارا یعنی مبعوث شده‌ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا پس چگونه طرد و منع فقرا کنم از خود جهت آنکه
اغنیا تابع من شوند قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نایستی یَا نُوحُ ای نوح از آنچه میگویی یعنی از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ
مِنَ الْمَرْجُومِينَ هر اینه باشی از کشته شدگان بسنگ اندختن یا دشنام داده شدگان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که هر
موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مگر در سوره مریم که لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ بمعنی دشنام دادن است القصه
نوح ع چون این کلمات تهدید آمیز از قوم شنید و نومیدی از ایشان دریافت روی بدرگاه الهی آورد قَالَ رَبِّ گفت
ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ بدرستی که گروه من تکذیب کردند مرا از روی عناد و رد دعوی رسالت باور نداشتند
بر وجه لجاج فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ پس حکم کن میان من و میان ایشان فَتْحًا حکم کردنی براستی وَنَجِّنِي و برهان مرا از قصد
ایشان و یا از شامت عمل ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان غرض از این مناجات آن بود که من بر
ایشان دعا میکنم نه جهت آنکه مرا خشم در ایشان یا ایذای من کرده‌اند بلکه جهت آنست که تکذیب وحی کرده‌اند و انکار
وحدانیت و رسالت تو پس عذاب بر ایشان نازل گردان فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بودند از مومنان
فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمیان و امتعه و ماکولات و غیر آن از حیوانات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ بعد از رها
نیدن او و اتباع او الْبَاقِينَ بازماندگان از کشتی یعنی گروه کفار که بر ایشان مبعوث بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در حبس بر این
قوم و عناد و جحود ایشان و غرق شدن ایشان جهت آن و نجاة اهل ایمان در کشتی لَآيَةً هر اینه علامتیست شایع و متواتر

مر ایشان را اکثر بلکه کبر د الله داند که همه پیغمبران که شدند و صراط مستقیم سلوک نمایند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر
قوم نوح گروندگان وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست توانا بر عقوبت کافران و منعم بر ایشان الرَّحِيمُ
مهربان بمهلت عذاب دادن ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد یعنی قبل از الزام حجت بطریق حق انزال عذاب نفرماید و یا رحیمست
بر مومنان و نجات دادن نوح و اتباع او و یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر کافران كَذَّبَتْ عَادٌ بدروغ داشتند
قبیله عاد الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود أَلَا تَتَّقُونَ
آیا پرهیز نمی‌کنید از شرک یا نمی‌ترسید از عذاب خدا إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده‌ام امین بر وحی
و رسالت یعنی آنچه بر من نازل شد از نزد خدا بشما میرسانم بی زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر و یا آنکه چون امانت نزد شما پس
قول من حق و صدقست و مبرا از کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و ترک مخالفت من مکنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید
بانچه شما را بان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی‌طلبم از شما بتبلیغ رسالت و اداء دعوت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی از مال و متاع
دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان و چون قوم هود دائم بلهو و لعب مشغول
بودند از این جهت هود ع در انکار این نمود که أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آیا بنا میکنید بهر موضعی بلند آيَةً علامتی تماشای آینده و رونده
تَعْبَثُونَ بازی میکنید به بنیان ای آنکه شما را بان بنا احتیاج باشد و گویند که ایشان بر سر راهها کاخها میساختند و
در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست که بر طیران کبوتران بهر جائی بلند ساختند
و مقاتل گفته که ایشان در سفرهای بسیار رفتندی و راه بسیار راهها پیدا نبودی و در سر راهها بنای بلند و میلهای رفیع
بنا کردندی بعبث که اصلا احتیاج بان نداشتند و یا مراد قصور رفیع است که بنا کردندی و بان بر یکدیگر فخر نمودندی
از پیغمبر مرویست که هر که بنائی سازد آن بنا وبال او باشد در آخرت مگر که بان احتیاج داشته باشد القصه هود بر سبیل
انکار بقوم خود گفت که بناها میسازید بر مواضع بلند بجهت لعب و بازی بدون احتیاج بان وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ و فرا میگیرید
حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا قلعهای استوار لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا شما جاوید خواهید بود در آن و بجهت این بناهای عالیه
بگچ و آجر راست میکنید که مظنه خلود ست در آن وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت گیرید و مواخذه کنید مردمان را بَطَشْتُمْ
سخت گیری کرده جَبَّارِينَ در حالتی که متکبرانید و سرکشان بدون شفقت و مهربانی و قصد ادب کردن و عاقبت اندیشی
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی بترک این کارهای قبیح وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه میفرمایم که انفع است مر شما را
در دنیا و عقبی وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ و بترسید از آن خدائی که مدد کاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بانچه میدانید و میشناسید
از انواع نعمتهای و بعد از اجمال در صدد تفصیل آن برآمده فرمود أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و
گاو و گوسفند تا از ایشان انتفاع گیرید وَبَنِينَ و پسران تا در همه حال یاری و مددکار شما باشند وَجَنَّاتٍ و بوستانها پر
از میوه که میخورید وَعُيُونٍ و چشمهای آب که می‌آشامید و بر زراعات و اشجار میدهید و با وجود این نعمتهای گران و نا
سپاسی نعم او میکنید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما که بر شرک مصر یند عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ
در دنیا که بلای صرصر که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ یا پند دهی
أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ یا نباشی از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود از دست ندهیم خواه نصیحت کنی و خواه نه إِنْ هَٰذَا
نیست این کار که بر هیم از بت پرستی و تکبر و تجبر و عمارت بناهای بلند إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان ما و اقتدا کنیم

ايشان را نيست … كرده بود از توحيد و ترك امور مذكوره مگر عادت آنها كه پيش از ين بودند ايشان نيز دعوى پيغمبري ميكردند
و ما را تعليم نيكويي ميكردند وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نباشيم ما عذاب كنندگان برين عادتهاي قديمي فَكَذَّبُوهُ پس تكذيب كردند
رسالت هود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاك كرديم ايشان را بباد صرصر بسبب تكذيب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه در هلاك قوم عاد لَآيَةً هر آينه
نشانه ايست دلالت كننده بر آنكه عاقبت اهل تكذيب بعذاب استيصال و عقاب آخرت كشد وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بيشتر ايشان
مُؤْمِنِينَ گرويدگان چه … ازان قبيله با هود عليه السلام … بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستي كه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آينه او ست
الغالب كه … و هيچكس او را از انتقام از ايشان عاجز نسازد الرَّحِيمُ مهربان كه مومنان را … عقوبت بيرون
آورد كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ بدروغ نسبت دادن قبيله ثمود فرستادگان خدا را يعني صالح و انبياي سابق را إِذْ قَالَ لَهُمْ ياد كن
چون گفت مر ايشان را أَخُوهُمْ برادر ايشان از حيثيت قرابت و نسبت صَالِحٌ كه … عبيد … أَلَا تَتَّقُونَ آيا نمي ترسيد از عذاب خدا كه بدو
… عليه إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ كه فرستاده ام امين مشهور بامانت و راستي در كردار و گفتار فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد از عذاب
خداي وَأَطِيعُونِ و فرمان بريد مرا در امر و نهي وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمي طلبم شما را بر نصح و وعظ و بر تبليغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هيچ مزد بر …
… إِنْ أَجْرِيَ نيست مزد من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالميان و بعد از اظهار عدم طمع اجر كه
موجب … است زبان بنصيحت گشوده فرمود أَتُتْرَكُونَ آيا گذاشته خواهيد شد شما استفهام براي تقرير است يعني شما را فرو خواهند
گذاشت فِي مَا هَاهُنَا در آنچه هستيد اينجا يعني در نعم دنيا از منازل و مساكن تا ابد و بر نعت آمِنِينَ در حالتي كه ايمن باشيد از آفات و سالم
از … بعد از آن تقرير است اين نعت ميكند فِي جَنَّاتٍ در بوستانهاي پر از اشجار و اثمار وَعُيُونٍ و چشمه هاي آب … مراد چاهها
… چون قوم ثمود را چشمه نبوده وَزُرُوعٍ و كشتها وَنَخْلٍ و خرماستانها كه طَلْعُهَا هَضِيمٌ شكوفه درختان
لطيف و نازك و نرم بود … لطافت ميوه ابن ضحاك گفته كه رطب … است … ميشود بر وجهي كه چون بر هم
… بعضي بعضي را بشكند و مجاهد گفته كه از غايت لطافت چون مس كنند خرد و مرد گردد و … ابو العاليه
گفته كه چون در دهن نهاده … و ابن عباس تفسير هضيم بنضج كرده يعني خرماهاي پخته حاصل كه صالح فرموده كه اي قوم شما مرفه
ايد و متنعم … وَتَنْحِتُونَ و مي تراشيد براي مساكن خود مِنَ الْجِبَالِ از كوهها بُيُوتًا خانها فَارِهِينَ در حالتي
كه ماهر … سنگها … و چون … اين نعم مذكوره … شما را
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد … وَأَطِيعُونِ و فرمان بريد مرا در اوامر و نواهي وَلَا تُطِيعُوا و اطاعت
مكنيد أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان آن كسان را كه … بر نفس خود بكفر و طغيان … ايشانند كه نه رهط بودند …
… الَّذِينَ يُفْسِدُونَ … فِي الْأَرْضِ در زمين حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و صلاح … قَالُوا گفتند
ثمود … صالح را إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ … جادو كرده شدگاني … بسيار … عقل
… مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا و نيستي مگر آدمي مانند ما بصورت بشري چون
قوم صالح وابسته صورت بودند و صالح را بصورت خود ديدند از حقيقت حال او غافل شدند … و گفتند كه تو …
ما … اين دعوي رسالت چرا ميكني چون … اين دعوي … فَأْتِ بِآيَةٍ پس بيار نشانه از خلاف عادت إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستي از راستان … در دعوي خود صالح فرمود كه چه ميطلبيد تا بشما بنمايم گفتند ازين سنگ معين شتري
… ماده … بلند … صالح … ناقه … ايشان بود از سنگ …

اصلاح حال ایشان بعد از ان متولد نشد قال گفت صالح هذه ناقة این شتریست که شما از طلب کردید لها شرب مر او راست نصیبی از آب
و شما را شرب یوم معلوم آب خوردن روزی دانسته شده یعنی یک روز نوبت اوست و یک روز برای شما نوبت او مزاحم او نشوید
ولا تمسوها بسوء و مس نکنید او را ببدی یعنی قصد زدن و کشتن او نکنید که اگر کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم
عذاب روز بزرگ روز را عظیم باعتبار عظم عذابیست در ان و ایشان نصیحت صالح نشنیدند و گوش بوعظ او نکردند و مکر ورزیدند و قصد کشتن ناقه
کردند فعقروها پس پی کردند ناقه را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان از این فعل نزد نزول عذاب فأخذهم العذاب پس فرا گرفت
ایشان را عذاب روز موعد که آن صیحه جبرئیل بود و همه بسبب او مستاصل شدند و در روایت آمده که هر که بر کشتن ناقه اتفاق کرده مسطع
و قدار سالف ایشان داستند مسطع بعضی کوهی ملجاء ساخت که راه گریز نداشت که از دست ایشان بجهد پس تیری بپای او رسانید و
بعد از ان قدار شمشیر بپای او رسانید و بکشت و بروایتی صحیح عاقر آنکه گفت که من عقر آن نکنم تا همه راضی شوید همه را باین عمل رضا دادند حتی
دختری که پرده نشین بود بسرای وی آمد و گفتند رضا میدهی باین گفت نعم و همچنین کودکان ایشان باین رضا دادند پس عاقر عقر ناقه کرد
و عذاب نازل شد همه را فرو گرفت و هلاک کرد و تفصیل این حکایت در سوره الاعراف مذکور است ان فی ذلک بدرستی که در واقعه نازل شده بقوم ثمود
بجهت کفر و طغیان با وجود معجزه صریحه لآیة هر اینه دلالتیست مر اهل اعتبار را بر آنکه کفر بعد از ظهور معجزه موجب نزول عذابست
وما کان اکثرهم مؤمنین و نبودند بیشتر قوم ثمود گرویدگان در روایت آمده که از همه قبایل ثمود با وجود کثرت جماعت ایشان ایمان آوردند
و بس و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز هر اینه اوست غالب که در انتقام مغلوب نگردد الرحیم مهربان که بدون استحقاق
عذاب نفرماید کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل موتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابراهیم و لوط و غیر ایشان
از انبیا و ایشان اذ قال لهم چون گفت مر ایشان را اخوهم لوط برادر نسبی ایشان لوط علیه السلام و گویند مراد باخوة شفقت است نه آنکه
میان لوط و اهل موتفکه علاقه نسب بود حاصل که لوط ایشان را گفت الا تتقون آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی عظیم از خدای
انی لکم بتحقیق که من شما را رسول امین فرستاده ام که امینم در نصیحت یعنی خیرخواه شماام و غرض من از این هدایت شماست نه غیر آن
فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی در استماع نصیحت من و اطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظه وما اسئلکم علیه من اجر و نمیطلبم
از شما بر پند و نصیحت من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید و از استماع قبول نشوید ان اجری نیست مزد من بر پند من الا علی رب
العالمین مگر بر پروردگار عالمیان بعد از ان بر سبیل انکار و سرزنش گفت که اتاتون الذکران آیا می آیید بمردان من العالمین
از عالمیان که هیچکس پیش از شما نیست و عمل کرد بان زنان با یکدیگر با ایشان میکنید وتذرون و میگذارید و دست باز میدارید
ما خلق لکم آنچه آفریده است برای استمتاع شما ربکم پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم قوم عادون بلکه شما گروهی
هستید از حد در گذشتگان که با وجود زنان بمباشرت مردان میل میکنند قالوا گفتند قوم لوط در جواب او که لئن لم تنته یا لوط
اگر باز نایستی ای لوط از نهی ما از این عمل و از دعوت میکنی لتکونن من المخرجین هر اینه باشی از بیرون شدگان از میان ما یعنی ترا از
شهر خود اخراج میکنیم همچنانکه مردمانرا به بدترین احوال از شهر اخراج کنند قال گفت لوط انی لعملکم بدرستی که من کردار شما را من
القالین از دشمنانم بغایت دشمنی که توقف نمیکنم بر انکار کردن و از تهدید شما پس لوط روی از قوم گردانیده اعلان مناجات
کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا و اهلی و کسان مرا که مومنند مما یعملون از شآمت آنچه میکنند و از بدی عاقبت
ان فنجیناه و اهله پس نجات دادیم او را و اهل بیت او را که مومن بودند اجمعین همه ایشان و اهل او و فرزندان و دختران او ...
شهر رهائی یافتند الا عجوزا مگر زن پیری یعنی زن لوط که داخل بود من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب و روایتست که همراه او سنگی

[illegible] شدند و او را هلاک کرد بجهت آنکه مایل بود بقوم و راضی بفعل ایشان و گویند در شهر مانده بود و با لوط بیرون نیامد و گفت راضیم
[illegible] بقوم خواهد رسید ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران را بزمین فرو بردن و بانقلاب شهر بر ایشان
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَطَرًا بارانی یعنی سنگها از آسمان بر سر ایشان و بعد از انقلاب دیار ایشان [illegible] شهر
[illegible] و بر مسافران [illegible] سنگها [illegible] فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ پس بدست باران بیم کرده شدگان
[illegible] إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً بدرستی که در این [illegible] و مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر مِنْ
ایشان مُؤْمِنِينَ گرویدگان [illegible] وَإِنَّ
رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او [illegible] ذلیل نتوانند ساخت در انتقام کفار الرَّحِيمُ
مهربان [illegible] كَذَّبَ تکذیب کردند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ
[illegible] شعیب را [illegible] نزدیک مدین و در آن اشجار و اثمار بسیار بود
[illegible] شعیب را با ایشان فرستاد [illegible]
[illegible] مدین [illegible] شعیب [illegible] نسبت اخوت ایشان با او نداد
[illegible] إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ یاد کن چون گفت شعیب مر ایشان را ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی‌ترسید از عذاب
[illegible] إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده‌ام با امانت [illegible] رسالت و ارشاد
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید [illegible] وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ [illegible]
[illegible] إِنْ أَجْرِيَ نیست جزای من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان [illegible]
[illegible] دعوت [illegible] دعوت میکنند [illegible] معروف و نهی از منکر
[illegible] و اداء رسالت و انصاف
[illegible] شعیب [illegible] أَوْفُوا الْكَيْلَ تمام بپیمائید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ و مباشید از کم
[illegible] وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بترازو عدل راست
[illegible] وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ [illegible] ایشان را
[illegible] وَلَا تَعْثَوْا [illegible] فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ [illegible] بقتل و غارت و قطع طریق
[illegible] مُفْسِدِينَ در حالتی [illegible] انواع [illegible] ایشان را
[illegible] وَاتَّقُوا الَّذِي [illegible] خَلَقَكُمْ [illegible] وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و گروه پیشینیان را
[illegible] قَالُوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب که إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ [illegible]
[illegible] وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] رسالت الله وَإِنْ نَظُنُّكَ [illegible]
لَمِنَ الْكَاذِبِينَ [illegible] فَأَسْقِطْ [illegible] عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ
السَّمَاءِ [illegible] إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ [illegible]
[illegible]

طلب این کنید قال گفت شعیب ربی اعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون باعمال بد و سیئات و اعمال [illegible]
و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال قبیح باشد بشما خواهد رسانید در وقت مقرر معلوم [illegible] که چون قوم شعیب در انکار و استکبار افزودند
حق تعالی هفت شبانروز آفتاب گرم و هوا را در نهایت سوزش برایشان گماشت [illegible] و چشمهای ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در آمدند حرارت زیاده شده [illegible] نهاده اند و هر یک در پای درختی افتاده از تاب گرما [illegible] تا گاه ابری سیاه در هوا پدید آمد
و نسیم خنک از ان وزیدن گرفت همه [illegible] خوشدل شدند یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه این ابر آسایش کنیم همه جمع ایشان در زیر
ابر مجتمع شدند آتشی از آن بیرون آمد و همه را بسوخت چنانکه میفرماید فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را فاخذهم پس گرفت ایشانرا
عذاب یوم الظلة عذاب روز ظله بر وفق اقتراح ایشان و ظله در لغت عرب سایه بانست و آن ابر سیاه بود بشکل سایبان بر سر ایشان [illegible]
عذاب ظله آن بود که هفت شبانروز حق تعالی گرما بر ایشان گماشت تا نفس ایشان را بگرفت [illegible] در ولایت ایشان کوهی [illegible]
خود برخاست و چون سایه بر هوا ایستاد و در زیر آن هوا [illegible] خنک پدید آمد [illegible] سایه [illegible]
کوه چشمه سرد و [illegible] آب و میوه [illegible] خبر داد و ایشان [illegible] رفتند و [illegible]
اهل شهر برین واقف شدند بجماعت مجموع از شهر بیرون آمده بپای آن کوه جمع شدند [illegible] هیچکس در شهر و ولایت نماند [illegible]
آن کوه [illegible] آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد و از قتاده و غیره منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاده یکی اهل
مدین بود و دیگری اصحاب ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل هلاک شدند و اصحاب ایکه بعذاب ظله انه بدرستی که عذاب روز ظله کان عذاب
یوم عظیم بود عذاب روز بزرگ ان فی ذلک بدرستی که در عذاب ایشان [illegible] بیرون آمدن آتش سوزان بود از ابر سایبان لآیة هر آینه نشانه ایست
بر کمال قدرت منعم حقیقی و ما کان اکثرهم مؤمنین و نبودند بیشتر از اصحاب ایکه مومنان [illegible] چه هیچکس [illegible]
ایکه بشعیب نگرویدند [illegible] اهل مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده بودند و ذکر اکثر باعتبار [illegible] با امت سابقه [illegible]
شد و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز هر آینه اوست غالب قاهر بر اعدای خود [illegible] انتقام ایشان الرحیم مهربان بر انبیا و متابعان
ایشان [illegible] و عدم تعجیل در تعذیب ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد و این هفت قصص [illegible]
اختصار [illegible] و تکذیب مکذبان قریش [illegible] تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر
خود کردند معذب شدند [illegible] بتکذیب پیغمبر [illegible] خواهند رسید وانه و بدرستی که [illegible] این قصص و آیات [illegible]
تنزیل رب العالمین هر آینه فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نزل به فرو فرستاده [illegible] الروح الامین
جبرئیل را علی قلبک بر دل تو یعنی جبرئیل [illegible]
خود نگاهداشتی [illegible] جبرئیل بروح امین جهت آنست که او امین خداست بر وحی او [illegible]
[illegible] لتکون من المنذرین [illegible]
[illegible]
مذکوره [illegible]
فرو فرستاده [illegible] بلسان عربی مبین بزبان عربی [illegible]
[illegible] وانه لفی زبر الاولین [illegible]
[illegible]

بود که ... تعصب دارند ... برسبیل تقریر ... اَوَلَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیا نیست مشرکان قریش را آیَةً نشانه بر صحت قرآن
... سوره ... ویا آن نعوت مذکوره ... بر حقیقت ... اَنْ یَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را بنعت وباسم او را
... عُلَمٰاءُ بَنِی اِسْرٰائِیلَ علماء بنی اسرائیل که در کتب سابقه ... مردم ... تحقیق است وعلماء
بنی اسرائیل عبدالله بن سلام بود واصحاب او وبروایة عطیه ... عبدالله سلام وابن یامین وثعلبه واسد واسید واز ابن
عباس روایتست که سبب نزول آیه مذکوره آن بود که مشرکان مکه شخصی را بیهود مدینه فرستادند که چه میگوئید در باب محمد که دعوی
نبی میکند ایشان گفتند ... صفت ونعت او را ... [illegible] ... اکنون وقت بعثت او است ... فرمود که این
آیات وعلامات بر صدق نبوة ودعوی رسالت وی وسبب اسلام اوس وخزرج ... بود که علماء بنی اسرائیل خبر داده اند ایشان را به
بوجود ذکر قرآن ونعت ... در کتب ایشان ... [illegible] ... خبر میدهد وَلَوْ نَزَّلْنٰاهُ واگر میفرستادیم قرآن
عَلٰی بَعْضِ الْاَعْجَمِینَ ... بلغت عرب ... فَقَرَأَهُ پس خواندی آن اعجمی عَلَیْهِمْ برایشان بلغت ایشان
... زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی ... فصاحت وبلاغت ... مٰا کٰانُوا بِهِ نبودندی ایشان
... مُؤْمِنِینَ ایمان آورندگان ... عناد ... جاهلیه ...
... ظاهر ... فصیح ... بلیغ ... فصیح ...
... وگویند ... قرآن ... عرب ... فهم ... ومعنی ...
... بزبان عربی ... ایشان است تا در آن تامل کنند وتصدیق
آن نمایند ... تفسیر اهل البیت ... ابی عبدالله ... نقل میکند که اگر قرآن بلغت عجم نازل شدی عرب بآن ایمان نیاوردندی ... بلغت عرب فرود
... ایمان آوردند ... فضیلت عجم ... وعبدالله مطیع ... تفسیر ... قرآن ... العاکر دیم
... بدیشان ... منکر ... زیادتی ... وعبدالله مسعود ... معنی
... اعجمین ... وگفت هذا من الاعجمین یعنی این شتر از اعجمین است واعجم کسی است که
فصیح نباشد ودر لسان او عجمه ... باشد واعجمی ... یعنی ... عجم ... زبان و
... فصیح کَذٰلِکَ همچنانکه قرآن را بلغت عرب فرستادیم سَلَکْنٰاهُ در آوردیم فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ در دلهای مشرکان یعنی بیغمبر خود را
... تلاوت ... ایشان ... قلوب ایشان داخل ... معانی ... عناد ولجاج
واستکبار لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهِ منکر ... حَتّٰی یَرَوُا الْعَذٰابَ الْاَلِیمَ تا به بینند عذاب دردناک ... ایشان باشد
بایمان همچنانکه ... گذشته ... عذاب ... ایمان کردند ... ایشان ... شدند ویا
در آخرت فَیَأْتِیَهُمْ پس بیاید عذاب برایشان بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لاٰ یَشْعُرُونَ وایشان ندانند وقت آمدن آن فَیَقُولُوا پس گویند
... حسرت وتاسف ... هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم مهلت داده شدگان یعنی ایمان مهلت دهند تا
... تصدیق کنیم ... مقاتل روایت کرده ... عذاب برایشان ... تکذیب واستهزا و
استعجال ... اَفَبِعَذٰابِنٰا یَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما شتاب ... در وقت دیدن عذاب
مهلت طلبید ... دنیا ... عاقبت کار غافل
... اَفَرَأَیْتَ آیا دیدی ... اِنْ مَتَّعْنٰاهُمْ ... سالهای بسیار ثُمَّ جٰاءَهُمْ

پس یاد دهد ایشان را ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده می‌شدند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب
ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بهره‌مند بودند بجهت درازی یا قسمت یعنی تمتع مطاوله دنیا و نعیم آن مانع عذاب ایشان نشود و جمله از موجب
اندوه بیاد آمدن عصیان و طغیان را ایشان بوده پس چرا اعتماد بر آن کنند و عاقبت کار آن غافل می‌کردند مرویست که میمون بن مهران
که صاحب جمال و مال بود و از زهاد زمان بود لقای حسن بصری بود تا روزی او را طواف خانه کعبه یافت وی را گفت مرا موعظه‌ای کن در این
آیت برخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت بحقیقت که موعظه‌ای بلیغ دادی و سخن را تمام کردی و ما اهلکنا و ما هلاک
نکردیم من قریة اهل هیچ دهی را الا لها منذرون مگر که مر اهل او را بیم‌کنندگان بودند ذکری پند پند دادن و الزام حجت کردن
یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب بترسانیدند چون تصدیق نکردند و در عناد و جحود افزودند
مستحق عقوبت گشتند و ما کنا ظالمین و ما نیستیم ستمکاران که قبل از الزام حجت کسی را هلاک کنیم و تعجیل عقوبت نمائیم
آورده‌اند که مشرکان قریش گفتند که محمد را دیوی هست که نزد وی می‌آید و قرآن بر دل وی خواند حق تعالی نفی سخن ایشان کرده فرمود
و ما تنزلت به الشیاطین و فرو نیاوردند قرآن را دیوان و ما ینبغی لهم و نشاید و سزاوار نباشد مر ایشان را فرود آوردن
قرآن و ما یستطیعون و نتوانند و قادر نباشند بر آن چه شهاب ثاقب و ملائکه مانع ایشانند از آن بر آسمان انهم بدرستیکه
ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور کرده شدگانند و باز داشته شدگانند جهت آنکه خبیث نفوس ایشان
ظلمانیست و شریر بالذات پس چگونه قبول فیضان حق نمایند از ملائکه که طیب و طاهرند و در کمال نورانیت و خیر بالذات پس
مناسبتی میان ایشان نباشد فلا تدع پس مخوان و مپرست مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را فتکون پس باشی بسبب
آن من المعذبین از معذب کرده شدگان حق تعالی با آنکه میدانست که حضرت رسالت پناه هرگز قصد این فعل نکند که با او سبحانه خدای
دیگری را شریک سازد و پرستش او کند اما جهت زیادتی اخلاص و لطف بر سایر مکلفان خطاب با وی کرده اینجا از قبیل و ان
کنت فی شک مما انزلنا و لئن اشرکت لیحبطن عملک و گویند خطاب بآن حضرتست اما مراد مکلفان اند تا دانسته شود که هرگاه
شخصی که عظیم الشان و رفیع المکانست جهت شرک معذب خواهد شد پس کسی که دون او باشد حال او چگونه بوده و انذر
و بیم کن عشیرتک الاقربین خویشان نزدیک خود را یعنی در انذار ابتدا کن بالاقرب فالاقرب و بعد از آن بالابعد
فالابعد جه اهتمام بشأن ایشان اقرب اهم است و دیگر تخصیص اقرب جهت تنبیه است بر آنکه هرگاه او بجهت قرابت انذار و مداهنه
نکند پس در اجابت بطریق اولی و این موجب قطع طمع اجانب است بر مداهنه در دین و احکام آورده‌اند که حضرت رسالت پناه بعد
از نزول این آیه اقارب را جمع کرد و انذار فرمود و این خبریست متواتر نزد خاص و عام و ابن جعفر در خبر ما نقل از ابن عباس و از دیگران که
چون این آیه آمد پیغمبر کس فرستاد و همه فرزندان عبد المطلب را جمع کرد در سرای ابو طالب و ایشان چهل کس بودند پس امیر المؤمنین
علیه السلام را امر کرد تا برای ایشان ران گوسفندی با صاعی گندم طعام ساخت و نزد ایشان حاضر کرد با صاعی از شیر و هر یکی معروف
بود بآنکه شتر بچه‌ای خوردی که از آن جذع خوانند و آن شتر سه ساله است و بروایتی دیگر مسنه را تمام کردی و قدحی پر از شیر بر سر آن
آشامیدی و مجموع آنچه پیغمبر برای ایشان آورده بود یک صاع بود و چون ایشان آن را بدیدند گفتند ای محمد این
طعام که تو آورده‌ای یک کس را کفایت نکند رسول فرمود که کلوا بسم الله بخورید بنام خدای و شروع کنید در خوردن
آشامیدن ده ده کس می‌آمدند و از آن می‌خوردند و سیر می‌شدند تا همه سیر گشتند پس فرمود آشامید بسم الله بیاشامید
بنام خدا ایشان آن صاع شیر را بر سر آن آشامیدند و سیراب شدند حق تعالی برای او معجزه‌ای که ظاهر نماید بعد از دعوت رسول ابو لهب

گفت ای قوم محمد شما را بان سحر کرد پیغمبر ص اندوهناک خاموش شدند و هیچ نگفتند روز دیگر به همین طریق طعام حاضر ساخت بمثل این
طعام و شیر ایشان را و طعام سیر خوردند و بعد از ان گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمیع خلقان فرستاده است
بعموم و بشما بخصوص و این ایه را نازل فرموده که وانذر عشیرتک الاقربین و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک اند اما سنگین
و در ترازوی اعمال سنگین گران و شما بان دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و بان دو کلمه در بهشت در آیید
و از دوزخ نجات یابید و ان این است که گواهی دهید که خدای بجز یکی نیست و من رسول اویم هرکه درین دعوت و کار یاری کند و معاونت من کند
برادر من باشد و وزیر و وصی و خلیفه من از پس من هیچکس جواب نداد مگر علی بن ابی طالب که بر پای خاست و گفت یا رسول الله من ترا درین
کار یاری میدهم و در ان وقت او بسال از همه کمتر بود و ساق از همه باریکتر و چشم از همه رمدتر رسول فرمود بنشین وی بنشست
پس دیگر باره این سخن باز گفت کسی جواب نداد مگر علی که برخاست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت نمایم حضرت فرمود
بنشین بار سیم همین سخن اعاده فرمود کسی جواب نداد مگر علی ع که دیگر باره برخاست و گفت انا انصرک من یاری میدهم ترا گفت اجلس
یا علی فانت اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین ای علی که تو برادر منی و وصی و وزیر منی و وارث و خلیفه
منی پس از من انگاه برخاستند و گفتند یا ابا طالب بشنو اسمع لابنک و اطع فقد امر علیک فرمان بردار پسر خود کن که او را
بر تو امیر ساختند و این روایت را ثعلبی که امام اصحاب الحدیث و مقتدای اهل سنت است در تفسیر خود در بیان ایه اورده که
این قصه در ابتدای اسلام بدین وجه بود و نیست که پیغمبر ص عبد المطلب را جمع کرد در شعب که چهل و اند کس بودند برای ایشان
طعام پخت و ایشان از ان خوردند و سیر شدند و قدحی بزرگ از شیر بایشان داد تا اشامیدند و سیراب شدند پس فرمود که
حق تع مرا امر کرده که بترسانم خویشان نزدیک تو خود را و شما خویشان نزدیک من هستید بدرستیکه حق تع هیچ پیغمبر را نفرستاده که
مگر که از اهل او برادری و وزیری و وارثی و وصیی می باشد و ان من بمنزله هارون باشد از موسی الا انست که من بعد از من پیغمبری
نخواهد بود و هی در جمیع امور قایم مقام من باشد الا در رتبه نبوت چه من اخر پیغمبرانم و خاتم ایشانم و بعد از ان فرمود باید که برخیزد
در میان شما ایستاده شود و با انکه او ایستاده و ان هم شما باشد و این کلام را سه بار تکرار فرمود پس علی ع بر ملا برخاست
و با حضرت بیعت کرد پس وی اجابت کرده فرمود ادن منی نزدیک من ای علی ع نزدیک وی رفت و انحضرت دهن مبارک وی را گشوده
و لعاب دهن مبارک خود را در دهن او ریخت و در میان دو دوش و در دو دست او تفل فرمود ابو لهب گفت بد چیزی بر پسر عم خود
بخشیدی که لعابت تفل کرده و دهن و روی او را بلعاب دهن پر ساختی پیغمبر ص فرمود ملاته حکمة و علما یعنی علم دهن و روی
او را پر ساختم و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول ایت مذکوره رسول ص بر کوه صفا بر امد و فرمود یا صباحاه
یا صباحاه کلامیست که در وقت هجوم اعدا و نزول بلا میگویند قریش بعد از استماع این کلام جمع امدند نزد حضرت و گفتند
چه میشود ترا فرمود ایا چه می‌بینید اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت صبح یا شام بشما میرسد تصدیق من خواهید کرد یا نه
گفتند بلی فرمود که فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید یعنی بتحقیق که من میترسانم شما را از عذابی سخت که در پیش است قوم از استماع
این متفرق گشتند و ابو لهب گفت تبا لک الهذا دعوتنا یعنی زیان کاری باد ترا ای محمد ما را از برای این جمع کردی حق تع سوره تبت یدا
ابی لهب تا اخر در باره او فرستاد القصه حق تع بعد از امر پیغمبر بانذار پیغمبر خود را امر فرمود به حسن معاشرت و تواضع با اهل
ایمان و میگوید وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را و تواضع و مهربانی و رافت نما لِمَنِ اتَّبَعَكَ
مر کسی را که پیروی کرده است ترا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان خواه از خویشان تو باشند و خواه نه یعنی کسانیکه ایمان تو میکنند

بزبان تصدیق تو کنند ملاطفت و رفق و تواضع با ایشان کن جهت حسن خلق در امر ایمان در آیند و بجا آوردن اوامر موافق سازند فان عصوک
و اگر نافرمانی کنند ترا عشیره و قوم تو و پیروی نکنند و بر کفر راسخ باشند فقل پس بگو بایشان انی بریء بدرستیکه من بیزارم مما تعملون از
آنچه میکنید از شرک و عصیان وتوکل و توکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز الرحیم بر خدای غالب مهربان باولیا تا مر کسانی که نافرمانی تو میکنند فعل امر
ترا کفایت کند و توکل تفویض امور است بکسی که مالک حقیقی است و قادر بر نفع و ضرر الذی یریک آنخدائی که می بیند ترا حین تقوم آنگاه که
که برخیزی از مجلسی یا از فراش جهت نماز یا نماز شبها یا بجماعت و برای تهجد در جوف لیل بر میخیزی و غیر او سبحانه بر آن عالم نیست و
یا وقتی که برخیزی برای ادای رسالت و می بیند تقلب و جمیع تصرفات ترا میان قوم قیام میخانی و تقلبک فی الساجدین و می بیند
گردیدن ترا در میان نماز گذارندگان یعنی نوبت در تفحص احوال مجتهدان چنانکه مرویست که چون فرض نماز شب منسوخ شد حضرت تطوف
میفرمود میان خانهای اصحاب خود تا به بیند که چه میکنند جهت حرص بر کثرت طاعت ایشان پس خانهای ایشان را یافت مانند زنبوران
جهت کثرت همهمه ایشان بذکر خداوند و تلاوت قرآن و قتاده فرموده که می بیند تصرف و تقلب ترا در میان نماز گذارندگان بقیام و
رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی و چون دانستی که حق تعالی عالم باعمال و ناصر اولیای تست و عالم بجمیع احوال تو
پس باطنا تمام توکل برو کن و از مشرکان اندیشه بخود راه مده و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که معنی انست که می بیند گردیدن
ترا در اصلاب اهل توحید یعنی از پشت پیغمبری تا پیغمبری بیرون آمدی تا از صلب پدر تو از نکاح نه از زنا و اصحاب ما باین مسئله حجت آورده
که پدران رسول همه مومن بوده اند و جابر از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت گفت که پیغمبر فرمود که بر من پیشی مگیرید
از من در رکوع و سجود چه بدرستی که من می بینم شما را از پس خود همچنانکه می بینم شما را از پیش خود و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود
که و تقلبک فی الساجدین انه بدرستیکه خدای هو السمیع اوست شنوا بتلاوت تو در نماز و یا بهر چه میگوئی العلیم دانا بهر
در ضمیر خود داری و یا بهر چه قصد میکنی چه او سمیع است بهمه مسموعات عالم بکل معلومات قبل از این آیه مذکور شد که روا
نباشد فرود آمدن شیاطین بر پیغمبر جهت عدم تناسب و تجانس میان ایشان جهت تاکید آن میفرماید که هل انبئکم آیا خبر کنم شما را
ای مردمان علی من تنزل الشیاطین بر هر که فرود آیند شیاطین تنزل علی کل افاک فرود آیند بر هر دروغ گوئی اثیم بزه کار مثل کاهنان
که ایشان یلقون السمع فرو میدارند گوش را بسخنان شیاطین و فرو میگذارند ایشان اخبار دروغ و دیگر مردم نه با ایشان اعلام
میکنند و اکثرهم کاذبون و بیشتر از اهل افک دروغ گو باشند و بعضی از این شیاطین نسبت میدهند قبل از آن که بعثت آن که شیاطین
را بر جهان استماع منع میکنند بآسمان رفتندی و یا چیزی دیگر اضافه کرده بکاهنان گفتندی و کاهنان از ایشان بمردمان اخبار کردن
دندی با چیزی چند از اباطیل و اکثرهم کاذبون اشارت باینست و در زمان پیغمبر از استراق سمع منع کشتند و نزد مجاهد
مراد باین کاهنان مسیلمه کذاب و طلیحه است حاصل که حضرت بدو وجه بیان میفرماید که حق محمد سزاوار نیست که شیاطین بروی
فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان بر کسی است که شریر و کذاب و کثیر الاثم جهت تناسب و مودت میان ایشان و این معنی میان
شیاطین و محمد معدوم است چه او داعیست بدین مستقیم و طریق حق که آن توحید است و مانع مردمان از شرک و عبادت
اصنام و شیاطین مردمان را بر شرک و بت پرستی میخوانند و ایشان را از منهج مستقیم منحرف میسازند بدعوت ضلالت و غوایت
پیدا کنند پس چگونه میان ایشان تجانس و دوستی باشد دوم آنکه افاکان القای سمع میکنند بشیاطین و از ایشان لفظی
المنقوله و امارات میشنوند جهت نقصان علم ایشان پس موجب خیالات خود ضم آن میکنند باشیائی که اکثر آن مطابق واقع نیست
همچنانکه در حدیث آمده که ملک کلمه حق را از آسمان میگیرد در گوش دوست خود که کاهن است القا کند او بکاهن زیاده از صد کلمه دروغ

کنند بر مردمان گویند و محمد نه اینچنین است چه اخبار میکند از مغیبات کثیره که بی حد و بی حصر است و همه مطابق واقع آورده اند که شعرای
عرب مثل عبدالله بن الزبعری سهمی و ابو سفیان بن حرث بن عبدالمطلب و هبیرة بن ابی وهب مخزومی و مسافع بن عبد مناف جمحی و ابو عزة بن
عبدالله که از قریش اند با امیة بن ابی الصلت الثقفی بکذب و باطل تکلم کردندی و گفتندی که ما میگوییم مانند آنچه محمد میگوید و شعر گویی میکردندی
و گمراهان قوم ایشان با ایشان جمع شده استماع اشعار ایشان نمودندی و هر شعری که در هجو حضرت رسالت و مذمت اسلام ایشان شنیدی
یاد گرفتندی و میخواندندی حق تعالی در باره ایشان این آیه فرستاد وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مثل ابن زبعری و غیر او يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ پیروی میکنند
ایشان را نادانان که دائم سفیهان عرب یعنی راویان ایشان و از ضحاک نقلست که در عهد رسول خدا دو شاعر بودند که با هم خصومت کردندی
و هجو یکدیگر گفتندی یکی از انصار و یکی از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پس ایشان ایستاده بودند و معاونت او میکردند حق تعالی این آیه فرستاد
و در تفسیر از علی نقل کرده که مراد دو شاعر اند که هجو پیغمبر و اصحاب اسلام کردندی و جهال عرب در این امر تابع ایشان شدندی و قول اول
منقولست که از ابو جعفر و صادق صلوات الله علیه و اسناد غوایت باتباع ایشان هر آنست که اغلب شعرا فاسق اند چه اکثر شعر شاعر در باب
عشق است و مدح بقصد صله و هجو جهت جاهلیت و وصف ایشان با فجور بود باشد از فضایل و رذایل و در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده
که ایشان کسانی اند که تغییر دین خدا کنند و مخالفت امر او نمایند و عیاشی باسناد خود از ابی عبدالله عم روایت کرده که انها گروهی اند
که علم و فقه را خواندند نسبت دادند و حال آنکه فقیه و عالم نباشند پس گمراه شوند و مردمان را گمراه گردانند از عبدالله عباس منقولست
که چون رسول عم فتح مکه نمود ابلیس ناله کرد و نعره زد و اصحاب او برو جمع شدند گفتند چه واقع شد گفت از پس امروز طمع مدارید که امت
را فریب باشد ولیکن در میان مردمان شعر و نوحه منتشر گردانید و لهذا از رسول خدا عم روایتست که هر که در اسلام هجو احداث نماید
زبان او را ببرند بعد از آن در اثبات بطلان شعر و اتباع ایشان میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ آنکه ایشان در هر وادی
از فنون کلام سرگردان میشوند چه اکثر مقدمات ایشان خیالات و موهومات است که هیچ حقیقتی ندارد و راه بجائی نبرد و اغلب کلمات ایشان
در هزلیات و مطایبه و غزلیات و عشق بازی و هتک عرض مردمان و کذب در نسب ایشان و مدح ناسزا و هجو ناسزا و افراط در مدح و ذم
و امثال آن از امور غیر واقع که موجب ضلالت است و اضلال چنانکه میفرماید وَأَنَّهُمْ و بدرستی که ایشان يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ میگویند
آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده بر خود گواهی میدهند و معانیهای ناداده بکسی که در سلک نظم میکشند که خود نمیکنند و نهی ایشان میکنند
از چیزی که خود مرتکب آن میشوند اگر کسی تتبع اشعار و شعر کند بر بسیاری از این مقوله مطلع گردد در تفسیر کواشی مذکور است که
عبدالله بن رواحه و حسان بن ثابت و جمعی دیگر از شعرای صحابه بجانب نبوت پناه صلعم آمده بوقت عرض رسانیدند که حق
تعالی میداند که ما شاعریم مبتلی میشویم که باین صفت ببریم ولذا اهل ضلالت و غوایت باشیم حضرت فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر
خود و بزبان خود و در باب توحید و نصیحت و موعظه سخن گوید و هر شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیر
پس این آیه نازل شد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی شعرا مستثنی ع سفیهان اند و در هر وادی سرگردان مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته یعنی پیغمبر را ستایش کردند و بهجو و مذمت کفار مشغول شدند و غیر آن از عمل صالح وَذَكَرُوا اللَّهَ
و یاد کردند خدا را در اشعار خود كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تمجید و تحمید و توحید است و تحریص است بر
طاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده شده بودند بهجو یعنی هجو ایشان
را از ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر را مدح کردند و دین اسلام را ستایش و اهل هجو خود را هجو کردند و در خبر آمده که چون کفار پیغمبر را
هجو کردند تو چه منع میکنید کسانی را که رسول خدا را با شمشیرهای خود یاری کردند از آنکه بزبانهای خود هم یاری دهند و حسان و ابن

رواحه گفتند یا رسول الله کفار را کفایت کنیم حضرت فرمود هجو مشرکان کنید که جبرئیل با شماست و کعب بن مالک روایت کرده که رسول الله حسان را
گفت که هجو اهل شرک کن که جبرئیل با تست و روح القدس یعنی جبرئیل مدد تست از آن سخت تر است بر ایشان از تیر حاصل که حق تعالی اگر چه در آیه والشعراء
يتبعهم الغاوون شعرا را مذمت فرموده و ایشان را نشسته در وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته اما استثنا فرموده از ایشان آن جماعت را که بواسطه صلاح
عمل و صدق ایمان در بیوت ساحر ایمان الا الذين امنوا وعملوا الصالحات نشانه بوسیله ما دیدن واذکروا الله کثیرا ایشان را حاصل است از خلاص و نجات
نجات رسانیده الا الذين ظلموا زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو پیغمبر و یا نسبت شعر و کهانت با حضرت که بعد
از موت ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی
مآل ایشان بعذاب شدید و عقاب الیم خواهد بود که بهیچ وجه ایشان را از وی نجات نباشد بلکه دایم در آنجا معذب باشند
و هرگز از آن خلاص نشوند [illegible] ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده که هر که سوره طس بخواند حق تعالی
او را ده حسنه بنویسد بعدد هر که تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و هر که تکذیب ایشان نموده و چون روز قیامت از قبر
بر خیزد گوید لا اله الا الله و چون حق تعالی در سوره شعرا ختم بذکر قرآن فرمود در این سوره نیز افتتاح بذکر آن کریم فرموده

بسم الله الرحمن الرحیم

در لباب اخفش نقل کرده که حروف مقطع برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت بر افتتاح و اختتام سخن
باشد چنانچه طس ختم سوره شعرا و فتح سوره منست طا اشارات بطهارت قدس الهیست و سین بسنای عزت
لامتناهی و یا بطلب دوندگان و سلامت قلوب ایشان ما سوی الله و بروایت ابن عباس نامیست از نامهای خدا که بان قسم یاد فرموده
و اینکه تلك این آیهای سوره آيات القرآن آیتهای قرآنست وكتاب مبين و آیهای کتاب روشن کننده حق از باطل و کتاب هویدا در
اعجاز و عطف کتاب بر قرآن عطف احد وصفین است بر دیگری پس قرآن بجهة آن گفت که قرائت میکنند و کتاب باعتبار اینکه
می نویسند میتواند بود که کتاب لوح محفوظ است که در وی مکتوبست هر چه هست و خواهد بود پس روشن کننده است
بر ملائکه هر چه واقع است از مکونات هدى در حالتی که آیات قرآن یا کتاب مبین راه نماینده است بسوی راه مستقیم که موصلست به بهشت
نعیم وبشرى و مژده دهنده للمؤمنين مر گروندگان را بسعادت کبری و جنات علیا ست الذين آنانکه يقيمون الصلوة بپای میدارند
نماز را بجمیع ارکان آن ويؤتون الزكوة و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وهم بالاخرة و حال آنکه ایشان بسرای آخرت
هم يوقنون ایشان بیگمان میشوند یعنی یقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد بود بعد
از آن در صفت مخالفت ایشان که کفارند میفرماید ان الذين بدرستی که آنانکه لا يؤمنون بالاخرة نمیگروند بسرای عقبی زينا لهم
اعمالهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای ایشان را فهم يعمهون پس ایشان سرگردان و حیران میشوند در ضلالت خود و حیات
و ابو مسلم گفته اند که مراد آنست که ما تزیین کرده ایم برای ایشان اعمال حسنه ایشان را اکرام کرده بودیم بان با حسن وجوه و تزیین که آن
بیان مثوبات آن بود تا ترغیب ایشان نماید بعمل کردن بآن پس ایشان از عمل شدن در وادی ضلالت سرگردان و حیران میشوند بوسیله
کسب اعمال مامور و خود را بطریق نجات نمیرسانند و بعضی دیگر در تفسیر این گفته اند که ما تخلیه اعمال قبیحه ایشان کرده ایم باینکه خوشنودی
نبودیم در ایشان که داعی ایشان است بفعل معاصی با تحمل مشقت و تکلیف شدن از منتهای طبع خود را از ایشان بان تا بستیم
بجهة جحود و عناد ایشان پس مزین شد اعمال قبیحه ایشان در چشم ایشان و در صدور ایشان حلی گشت و این آیت منافی آیت و
زين لهم الشيطان اعمالهم نیست زیرا که اسناد تزیین بشیطان در این آیت بر سبیل حقیقت است و صاحب کشاف گفته که اسناد

بر حق تعالی هدایت ایشان قسم اول آنکه بر سبیل مجاز نسبت بحق تعالی میکند که ایشانرا تمتع ساخته بطول عمر و فراخی روزی و بسیاری نعمت و امهال
بایمان و اتباع شهوات است و احتیاط است و تلذذ و تفرج از تکالیف صعب شرع گویا او سبحانه تزیین اعمال ایشان کرده و اگر حمل
بحقیقت شود معنی این باشد که اعمال بد ایشانرا در نظر ایشان نیکو کرده أُولَٰئِكَ آن گروه که متصف اند بصفات مذکوره الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ
آنانند که مر ایشانراست بدترین عذاب در دنیا چون قتل و اسیر شدن ببدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشان در سرای عقبی هُمُ الْأَخْسَرُونَ
زیانکارانند یعنی از ایشان زیانکارتر نیست بسبب فوت ثواب و استحقاق عذاب وَإِنَّكَ و بدرستی که تو ای محمد لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ
هر آینه تلقی کرده میشوی قرآن را یعنی جبرئیل القا بتو میکند و تو اخذ او میکنی مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد خدای که درست کردار است
عَلِيمٍ شناسا و دانا بجمیع نهان و آشکار بعد از آن شروع در بیان بعضی قصص میکند که مغیبات است و دلیل علم است نه غیر و از مواعظ
رسول میفرمود إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت موسی بن عمران لِأَهْلِهِ مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم
کرده بودند و شب در راه سرد [illegible] در یافت و شب از نهایت تاریکی و آتش زنه هیچ نجست إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیده‌ام
آتش افروخته یعنی [illegible] سَآتِيكُمْ زود باشد که بیارم بشما مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی کسی که بر سر آن آتش باشد
راه و نشان معلوم کنیم أَوْ آتِيكُمْ یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعله آتش فرا گرفته شده یعنی پاره از آن آتش جدا کنم لَعَلَّكُمْ
تَصْطَلُونَ شاید که شما گرم شوید بدان یعنی [illegible] شما بآن گرم شوید از برودت هوا و شدت سرما خلاص شوید [illegible]
[illegible] معلوم نیست [illegible] موسی [illegible] متوجه
آتش شد فَلَمَّا جَاءَهَا پس هنگامی که آمد نزدیک آن آتش نور دید [illegible] درختی سبز [illegible]
[illegible] متعجب شد [illegible] آتش [illegible] درخت [illegible]
[illegible] متعجب و متحیر شد در حال نُودِيَ ندا کرده شد أَنْ بُورِكَ آنکه برکت داده باد و برکت خیر فایض داد مَنْ فِي النَّارِ هر که
در مکان آتش [illegible] مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد مکان آتش است
در نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمن است و هر که در حوالی آنست از زمین شام که موسوم است بکثرت برکات چه آن مبعث انبیا
و مجمع اموات و احیای ایشان و مهبط وحی بر ایشان و نزد بعضی مراد بمن فی النار موسی است و به من حولها ملائکه که حاضر بودند
اما مقصود خطاب باین کلام بشارت است بآنکه حق تعالی از برای موسی امری عظیم حکم خواهد فرمود که برکت آن در اقطار شام
منتشر گردد و آن سخن گفتن است با موسی و نبوت دادن باو و ظاهر گردانیدن معجزات بر دست او وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست
خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است از تشبیه و این تنزیه از آن جهت است که ندا کرده شد موسی بآن از استماع کلام
او سبحانه توهم تشبیه نکند آورده اند که چون موسی این ندا شنید از آن متحیر شد با خود گفت آیا این نداکننده که باشد
باز ندا آمد که یَا مُوسَىٰ إِنَّهُ ای موسی بدرستی که شأن قصه اینست که أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ منم خدای غالب بر همه کس حکم کننده
بصواب و بعد از آن باو ندا رسید وَأَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را و چون موسی این ندا شنید عصا بیفکند فی الحال مار
شد آغاز [illegible] کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون دید موسی عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و هر طرف میرود كَأَنَّهَا
جَانٌّ گویا ماری است باریک تیز رونده و حرکت سریع مانند جان بود در جثه همچو ثعبان و حرکت در اینکه از ماران [illegible]
نه کلام [illegible] ایشان [illegible] تا چون [illegible] این حال را [illegible]
موسی چون آن صورت را بدید وَلَّىٰ مُدْبِرًا بگردانید روی در حالتی که پشت گردانیده و گریزان بود از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت

برعقب خود و بازپس ننگریست موسی ندا کرده شد که یا موسی لا تخف ای موسی مترس و خوف بخود راه مده اِنّی لا یخاف بدرستی که نمی
ترسند لدیّ المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان هنگامی که وحی با ایشان نازل شود و ملک القا کند بجهت آنکه فعل قبیح
نمیکنند و بدی و جهت سیئآت ایشان نیند در بد عاقبت نیست تا از آن بترسند اِلّا من ظلم لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل
قبیح از غیر فرستادگان چه انبیا بعصمت از صغیره و کبیره منزه اند ثمّ بدّل پس بدل نمود آن ستم و بدی را حُسْنًا
نیکویی بعد سوء پس از بدی یعنی توبه کرد بعد از گناه فانّی غفور پس بدرستی که من بیامرزنده ام رحیم مهربان بر ایشان و
یا معنی آنست که هر که ظلم اولی نموده باشد با وجود تدارک آن نموده از فعل حسن و عزم بر ایشان نموده با وی پس هیچ خوفی او را
نبود چون ثواب مترتب بر فاعل نادم شود و کرامت خواهد و بنابرین معنی تواند بود که این تعریض باشد موسی را بکشتن
قبطی کما قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و بعد از آن بجهت اظهار معجزه دیگر با او ندا رسید که و اَدخل یدک و در آر دست
خود را فی جیبک در گریبان پیراهن حضرت موسی آستین نداشت از آن جهت حکم شد که دست در گریبان کن تخرج بیضآء تا بیرون
آید سفید و درخشنده من غیر سوء بی علت یعنی سفیدی او از آفت برص نباشد پس موسی دست در گریبان کرده بیرون آورد
چندان نور از آن یافت که شب ظلمانی چون روز نورانی گشت و اگر دست بیرون آوردی نور آن بر روشنی آفتاب غلبه کردی
بعد از آن ندا رسید که برو ای موسی با این دو معجزه عظیم فی تسع آیات که در جمله نه معجزه است و در شمار آن و اعظم آن
الی فرعون و قومه بسوی فرعون و گروه او و هفت معجزه دیگر شکافتن دریا بود و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و قحط
چنانکه تفصیل آن در سورة الاعراف گذشت و اکثر برانند که فی بمعنی مع است برو با نه آیت دیگر نزد فرعون و قوم او و بنابرین
عصا و ید بیضا از آن بیرون بود و شکافتن دریا اگر از آن معدود بود بسوی فرعون بیرون رود کشند همان باشد بر این تقدیر القصه حق تعالی
موسی را امر کرد که برو با این معجزات بسوی فرعون انّهم کانوا بدرستی که ایشان هستند قومًا فاسقین گروهی بیرون رفته
از فرمان خدای تعالی بجهت کفر و طغیان پس موسی اهل خود را در میان آن وادی گذاشته و با امتثال امر الهی مبادرت
کرده متوجه مصر شد و جمیع که بآن مامور بود بر ایشان نمود ایشان نگرویدند و بسحر نسبت دادند چنانکه میفرماید فلمّا
جآءتهم پس چون آمد بایشان یعنی فرعون و قوم او آیاتنا دلایل و حجتهای ما و براهین رسالت موسی یعنی موسی آنها با ایشان آورد مبصرة
در حالتی که روشن و هویدا بود و مشاهده هر کس بود چنانکه امید میدیدند که از قدرت بشر خارج است قالوا گفتند
فرعونیان از روی عناد و جحود و استکبار هذا سحر مبین این جادوییست روشن یعنی هر کس داند که این سحر است و
جحدوا بها و منکر شدند بآن یعنی تکذیب آن کردند و استیقنتها انفسهم و بیگمان بودند بآن نفسها یعنی یقین ایشان
شده که آیتها از نزد خدا است و سحر نیست و بزبان تکذیب آن کردند ظلمًا بجهت ستمکاری و عدوان و علوًّا
و ترفع و سرکشی از ایمان و کدام ظلم از این قبیحتر تواند بود که کسی متیقن باشد بآنکه آیات مذکوره معجزات واضح اند
از نزد خدا و با وجود این مکابره نموده آن را بسحر نسبت نماید و گوید هذا سحر مبین فانظر کیف کان پس بنگر ای بیننده
بنظر عبرت و بصیرت که چگونه بود عاقبة المفسدین انجام کار تباه کاران که در دنیا بغرق شدند و در عقبی باتش موعود سوزند
بعد از آن متذکر قصه داود و سلیمان میفرماید که و لقد آتینا داود و سلیمان و بدرستی که دادیم داود و سلیمان را علمًا دانشی
از احکام و شرایع و ابن عباس فرموده که مراد دانستن زبان مرغان است و سایر حیوانات و قالا و گفتند بعد از عطای علم با ایشان
الحمد لله الذی ستایش و ثنا خدای را که فضّلنا علی کثیر افزونی داد ما را بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندگان گرویده

حرزدین

ومؤمنین دلیلست بر فضل علم و شرف اهل آن و تفضیل ایشان بر غیر چه داود و سلیمان آنرا اساس فضل خود کردانیدند بران
سپاس کذاری نمودند و غیر آنرا از نظر مجلس اعتبار انداختند که پادشاهی عظیم بود که غیر ایشان را نداده بود وَوَرِثَ
سُلَيْمَانُ و میراث کرفت سلیمان دَاوُدَ را یعنی داود را هم مال و ملک پادشاهی او و نبوت کرد داود را نوزده پسر بود سلیمان را
داعیه ملک داشتند حق تعالی نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرده و فرموده که هر که از اولاد تو این مسائل را جواب
دهد بعد از تو ولی عهد باشد داود فرزندان را جمع کرد و علما و احبار را حاضر کردانید مسئلها را بر فرزندان عرض نمود که بکوئید
نزدیکتر چیزی بچه کدام است و دورتر اشیا چیست و کدام است آنکه مونس تر است و چیست آنکه وحشت انگیزتر
تر است و کدام است که دو کانه قایم اند و دو مختلف و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام کار است که آخر آن
نکوهیده است اولاد داود همه از جواب عاجز آمدند سلیمان که فرزند کوچکتر بود اکر اجازت باشد من جواب بکویم داود وی را دستوری داد
سلیمان کفت اقرب اشیا بآدمی آخرت است و ابعد اشیا میکذرد از دنیا و آنس اشیا جسد انسانست با ارواح و اوحش بدن
خالی از آن ایمان دو قائم آسمان و زمین اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم
و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل هم بفضل و کمال او
معترف شدند و او را بپادشاهی و نبوت تسلیم کردند و دیکر روز وفات نمود سلیمان هم بر تخت پادشاهی نشست وَقَالَ و کفت بر سبیل
شکر نعمت و کرامت و دعوت مردمان بتصدیق نبوت و اعتراف ایشان بفضیلت و مکانت منزلت يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا
آموخته شده ایم ما یعنی بمرحمت خدا مَنْطِقَ الطَّيْرِ کفتار مرغان را نطق و منطق هم بمعنی لفظیست که تعبیر کرده میشود بآن ما فی
الضمیر خواه مفرد و خواه مرکب و کاه هست که اطلاق آن بر منطق اصوات میکنند بر سبیل تشبیه چنانکه میکویند که نطقت الحمامه
یعنی ناطق باشد کبوتر و یا اطلاق منطق بر اصوات طیور باعتبار این باشد که هر جنسی از ایشان را آوازیست که بنی نوع ایشان از آن
فهم معانی و اغراض میکنند و آوازی چند که سلیمان از آواز ایشان چیزی مفهوم میشد بطریق الهام چنانچه از آواز آدمیان و کویند که
سلیمان هرکاه صوت حیوانی میشنید بقوت قدسیه مبدا نسبت قیلان آنرا که باعث آن صوت میشد و غرض او را که بجهة
آن آواز میدانست روزی بلبلی را دید که بر شاخی سرود میکرد و سر میجنبانید و دم میافشاند اصحاب خود را کفت که میکوید که همچنانکه جزا میدهی
جزا داده میشوی یعنی هر چه بکنی مکافات آن به بینی و هدهد آواز داد فرمود که میکوید ای کناه کاران از خدای آمرزش طلبید و
طوطی آواز داد کفت میکوید که مرد بزاید عاقبت بمیرد و هر بنائی آخر خراب شود و خطاف آواز داد و کفت میکوید نیکوئی را
از پیش فرستید تا بیابید و همچنین رخمه میکوید سبحان ربی الاعلی و دیکر میکوید که کل شیء هالک الا وجهه هر چیزی
بیهوده هلاک کردد مکر ذات خدای و قطا میکوید هر که خاموش شد سالم شد و بسلامت ماند و ببغا میکوید وای بر کسی که همه
همت و غم او دنیا بود و خروس میکوید یاد خدای کنید ای غافلان و نسر میکوید ای فرزند آدم زندکانی با طول عمر مرک غایت آن
است و عقاب میکوید دوری از مردمان سبب انس است و ... میکوید سبحان ربی القدوس و باز میکوید
سبحان ربی العظیم و بحمده و هزار دستان میکوید سبحان الدائم الباقی و غراب نفرین میکند بر باج ستانان و ...
میکند که چکاوک در صفیر خود میکوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد و ساره میکوید که بار خدایا از تو روزی
بفرست و دراج میکوید که الرحمن علی العرش استوی یکی از اخبار روایت کرده که روزی در بیشه سلیمان آمد و آواز داد
و فرمود که میکوید و هدهد نزدیک او آواز داد و کفت میکوید که رحم کنید تا حاصل کنید سلیمان

که سلیمان فرمود که ما را زبان مرغان آموخته شده ایم وَأُوتِينَا و داده شده ایم یعنی ما و پدر ما را داده اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی و مراد
اشیاست نه همه آن و بما داده اند هر چیزی که انبیا و ملوک را می باید از علم و تسخیر جن و سایر حیوانات و گویند که مراد سلیمان از علمنا
و اوتینا نفس خود بوده و جمع از بنابر عادت ملوک جهت تمهید قواعد سیاست و اظهار شوکت که مناط مصالح مملکت است إِنَّ هَٰذَا بدرستی
که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ هر آینه آن افزونیست آشکارا و بفضل هویدا که هیچکس را مخفی نیست و احدی را بدان [illegible]
جعفر بن محمد [illegible] روایت است که گفت پدرم فرمود که پادشاهی جمیع مشارق و مغارب زمین را با سلیمان دادند پس مدت هفت
سال و شش ماه پادشاهی کرد بر همه آدمیان و پریان و دیوان و چهارپایان و مرغان و ددان و داده بود هر چیزی که و گفتار هر حیوانی
و در زمان او صنعتهای غریب و عجیب میکردند که نتوان باستماع آدمیان رسانید و آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را
از سلاطین نبود و در موضع آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار او دویست هزار دیگر
بود برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سیصد و پنج هزار منبر نهاده اند و علما آدمیان بران نشستند و بر چپ او نیز منبرها
بر همین عدد بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر سر وی پر برافشاندی و احبار سخن گفتندی و جن و انس بر کرسیها
سیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی چنانکه میفرماید وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان مر جُنُودُهُ
لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شده بودندی و در مقر خود
و هر یک مرتبه خود قرار گرفته و بهم پیوسته از اول تا آخر یعنی بهم با وجود کثرت عدد [illegible] و پریشان نبودند بلکه منضبط و مربوط
ایشان مرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت و گویند مراد آنست که اول لشکر را نگاه داشته
میداشتند تا آخر ایشان ملحق شدندی و متفرق نگشتندی و در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرگاه او صد فرسخ بود بیست و پنج
فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و او را هزار خانه بود آبگینه موضوع بر چوب سیصد
[illegible] از زنان که در عقد نکاح او بودند نشسته بودند و هفتصد دیگر از کنیزان و جنیان برای وی بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم که
یک فرسخ در یک فرسخ بود و او را تختی بود که در میان آن بساط وضع کردندی و ششصد هزار کرسی از زر و سیم پیرامن آن تخت نهاده
پیغمبران بران کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیمین و گرد بر گرد ایشان آدمیان بایستادندی و از پس ایشان جنیان و
از بالای سر ایشان مرغان پرها بر یکدیگر گسترانیدندی چنانکه آفتاب بر بساط او نیفتادی و باد بساط او را برهوا برداشتی بامداد یکماهه راه
و بنماز شام یکماهه راه دیگر بردی روزی بدین مرتبه و شوکت و ابهت بر دهقانی بگذشت که زمین را شخم میکرد چون آن ابهت بدید گفت سبحان
الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما آل داود را عجب پادشاهی عظیم داده اند باد آواز او را بگوش سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را
بنهاد و آن دهقان را گفت که چه میگفتی شنیدم پس پیاده شدم و نزد تو آمدم تا از وی چیزی نگوی که بدان قادر نشوی بدانکه ثواب یک تسبیح
که بنده مومن بگوید از روی صدق و خلوص عقیدت بهتر است از چیزی که بآل داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست و ملک آل داود فانی
دهقان گفت خدای کشف غموم تو کناد چنانکه غم از دل من برداشتی و از وهب منقولست که هر گاه سلیمان بر بساط نشستی جمله خدم
و حشم با خود ببردی و در پیش بساط موضعی تعیین کرده بود که آنجا بامداد [illegible] قیام میکردند [illegible] و طعام کردن روزی باد را
گفت که ما را [illegible] راه مدینه رسول بگذشت گفت هذا دار هجرة نبی آخر الزمان است خوشا حال کسی که بوی ایمان آورد و ملازمت
[illegible] و چون بکعبه رسید [illegible] سلیمان چون [illegible] بگذشت کعبه بگریه
[illegible]

ز بستم و ترا قبله اهل کرم و امت او تا هرجا که باشند در نماز توجه نمایند بعد از ان بوادي السدير رفت که موضعيست در طايف و از انجا کن متوجه
بوادي النمل توجه نمود چنانکه حق تعالی خبر میدهد سلیمان با عساکر از ولایت شام بطرف یمن توجه نمودند و میرفتند حَتّٰى إِذَا أَتَوْا
تا وقتی که امدند عَلٰى وَادِ النَّمْلِ بر وادي مورچگان یعنی ان زمین وادي کوهیکه ایلد بود و ان انحیر یا منند پیلملاحیه باخر مسکنند و دو بال
داشت و هم کشته اند که بهاي خرو سي بود و در زاد المسير عيسى کو سفندي گفته و در اتقان مساوي گرگ انا بو عبد الله منقول است که ان
وادي بلاد و نغز بود که حق تعالی ضعیف ترین خلق خود را از ان بپاسبانی ان موکل کردانیده القصه چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان را
بدید که متوجه ان وادي اند بر بلندي بر امد و از روي نصيحت و شفقتي که ملوك را بر رعايا مي باشد اواز داد بصوت بلند که حق تعالی درین
حکایت فرموده که يَا أَيُّهَا النَّمْلُ اي مورچگان ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ در ائید در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ بايد که در هم نشکند شما را پایهای
خود سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سليمان و لشکریان وقتی که مرور کنند درين وادي وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال انکه ندانند که شما را پایمال سازند
در حالت شعور و تکیه این علی الغفلت شد زیرا که انبیا از ظلم معصوم اند و لشکریان بجهت سیاست و عدالت سلیمان هم این جرأت
نتوانند و از این مورچه اعظم بان بود که حق تعالی این نوع شعور را در ایشان ایجاد فرموده بود بصحت پیوسته که ایشان دانه را در زمین
میشکافند بجهت انکه مبادا روئیده شود و مانند کشنیز را چهار پاره کنند چه میدانند که نصف ان رویده میشود پس
چونکه تمیز و ادراک ان بدان مشابه است ممتنع نیست که در ان حطم توانند کرد امر و ماند که باواز سه فرسخی ار قول نمله را بسمع سلیمان
رسانیدی فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالیکه شروع کننده بود در خندیدن یعنی از حد تبسم بضحک تجاوز نمود مِنْ قَوْلِهَا از
گفتار ان مورچه یعنی بوجه تعجب از حذر و عاقبت بینی او و اهتدا بمصالح او و یا شادان و خرم شد از اثر حق تعالی او را بان مخصوص
گردانیده از دریافتن مقال مورچه و فهم غرض او و یا بجهت ظهور معدلت او بر وجهی که مورچگان از حیوانات بجهم اندازاد دریافته بودند بقول
وهم لا يشعرون قایل شده اند القصه سلیمان بعد از استماع این لشکر خود را فرمود تا همه مورچگان بسوراخ خود رفتند و رساند که سلیمان
ان مورچه را طلبید و گفت ای مورچه ندانسته که لشکر من ستم نکنند با من مهتر این قوم گفت مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفتا لشکر
من مرهوا برینه چگونه قوم ترا پایمال کردندي جواب داد که غرض ان نبود که بر زمین شکسته شوند بلکه مقصود من ان بود که تا گاه نظر بدبدبه و
کبکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو آنند که حق تعالی باز ماند و در سلیمان غفلت بایمان خود لالی کرده اند و با ملک تو ببینند و از روی دنیا در دل ایشان
پدید اید و دنیا مقبوض حق است و تو مقبوض عظمت قطع تعلق ان کرده و در کشف الاسرار اورده که سلیمان از وي پرسید که لشکر
تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی را چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبي چهل هزار مورچه گفت چرا
لشکر خود را بیرون نیامدی گفت یا نبی الله ملك و بی زمین میل ملك نیارنکردیم و بر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما نداند گفت
گفت اي پیغمبر خدا از عطاهایی که الله تعالی ترا داده یکی بگوی گفت مرکبي از باد ساخته اند که عدو هاشم و لمحه [illegible] گفت دانی
که این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا دادم چون باد در دست هر اید دنیا نیاید حاصل انکه سلیمان بعد از استماع کلام نوده روی بمناجات کرد و
قَالَ و گفت رَبِّ أَوْزِعْنِي اي پروردگار من الهام ده مرا أَنْ أَشْكُرَ یا انکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي ان نعمت ترا که محض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کرده
انعام کردي بر من از نبوة و فهم منطق دواب و سماع قول ایشان از دور و پادشاهي جمیع حیوانات وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و نعمتي که محض کرم انعام فر
مودي بر پدر و مادر من با انکه نبوت و نیز کردیدن اهن و تهیه ان از اسباب پادشاهي سپرده و تفویض فرمودي و مادرم از وجه پیغمبر
خود کردانیدي شکر او بر نعم والدين بجهت انست که نعم بهم والدين مستلزم نعم است بر ولد چه نفع او با و عاید میشود خصوصا نعم
دینیه بعد ازان جهت تمامی شکر پرسید تا است نعمت فرمود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و دیگر ملهم ساز مرا که بکنم پیوسته کار شایسته تَرْضَاهُ

به پرستش ای لعه بنیری وَأَدْخِلْنِي وَدَر آر مرا بِرَحْمَتِكَ بمحبت بخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ درمیان بندکان ستوده خود در
جنت یعنی مرا از بهشت کردان و در روایت ابن عباس مراد وی از صالحین ابراهیم بود و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیای دیکر که بعد
ایشان بودند یعنی مرا در حشر ایشان در آر و اسم مرا با اسمای ایشان ثبت کن و در زمره ایشان حشر فرمای اورده اند که در همین سفر چو
رسیدند که هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه زار انجا برای تغذی فرود امدند و وقت نماز در امد سلیمان خواست که وضو
سازد لیکن آب نبود پس با آن هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند ابن عباس فرموده که هدهد آب در زمین بطریقی می بیند که آب
در شیشه می بینند و عیاشی باسناد خود روایت کرده که ابو حنیفه از ابو عبدالله علیه السلام سبب طلب سلیمان هدهد را پرسید
فرمود تا موضع آب بوی نماید چه او آب را در زیر زمین می بیند همچنانکه یکی از شما روغن را در ابکینه ابو حنیفه چون این بشنید
با صحاب خود کرد و بخندید حضرت فرمود چه میخندی کفت من بر تو ظفر یافتم در این سخن بالزام کردن حضرت فرمود که چگونه کفت کسی
آب در زیر زمین تواند دید ام دام در زیر خاک نتواند دید که بکیرد او را و می افتد او را میکیرند فرمود ندانسته که چون قضا نازل کردد باصر
انبیا کور کردد و کفته اند در نواحی بیت المقدس روزی بوقت بودند ناکاه فرجه در مظله طیور امد و افتاب بر تخت سلیمان افتاد نکاه
کرد موضع هدهد خالی یافت و قصد تفحص نمود وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان نبود فَقَالَ پس کفت از روی تعجب مَالِيَ
چیست مرا که در میان مرغان لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را ایا می افتد چشم من بر وی أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ یا هست از غایب شدکان
این جمع چون غیبت او بر او متیقن شد فرمود که بخدا سوکند لَأُعَذِّبَنَّهُ هر اینه عذاب کنم او را عقوبة تادیب و مصلحت انتظام مملکت
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت پرهای او را بکنم و او را در افتاب افکنم و یا در میان مورچکان افکنم تا او را بخورند و یا میان او و جمع حکم
کنم و یا او را با ضداد در قفص محبوس سازم و یا از خدمت خود دور سازم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ و یا بکشم او را برای عبرت ابنای جنس او از مرغان
أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ یا حجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده تا بدان عذر او مسموع در غیبت فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ
بَعِيدٍ در حالتی که زمان دیر و دور نبود یعنی زود باز امد وجه توقف او آن سلیمان در اخبار امده که چون هدهد از موضع خود پرواز کرد
در هوا بلند و چپ نکریست ناکاه باغی از بلقیس بنظر در امد به هدهدی رسید که از جانب سبا می امد و پرسید از کجا می ایی کفت از شام
و من و با سلیمان بن داود بودم کفت سلیمان کیست کفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور و باو کفت تو از کجایی کفت من از این ولایتم
کفت پادشاه این ولایت کیست کفت زنیست که او را بلقیس کویند و او را ملکی عظیم و وسیع است و دوازده هزار سوار که اید لرم
در قاید صد هزار سوار اکر خواهی بیا در ملک او بنکر کفت میترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد بسلسله عقوبت معذب سازد
کفت بمانا ملکا اکر این خبر ابتدا او بری و بیاد خوش اید هدهد باوی برفت و پادشاهی و خدم و حشم بلقیس بنظر در اورد و باز
کشت القصه چون سلیمان هدهد را ندید بدانست که او غایب شده عزت مرغان از کرکس بود طلبید و کفت تفحص هدهد
کن وی بجست و پرواز کرد و بعد از آن سید مرغان که عقاب بود نیز بطلب او فرستادی در هوا پرواز کرد ناکاه هدهد را دید که
از جانب سبا می امد او را کرد خواست تا او را بچنکال عقوبت کشد هدهد زنهار خواست عقاب کفت و یک سلیمان سوکند
خورده که ترا عذابی بلیغ بکند یا بکشد یا حجتی روشن بیاری برای معذرت غایب شدن کفت باکی نیست حجتی روشن دارم
عقاب او را در عقب خود کرفت و خود پیش میرفت تا نزد سلیمان امد و کفت هدهد را آوردم سلیمان او را کفت او را حاضر ساز
عقاب او را در پیش تخت سلیمان اورد و او پرهای فکنده و دم بر زمین کشان با نهایت مذلت و خواری سلیمان سر او را بکرفت و کفت
از سر قهر و غضب کجا بودی امروز ترا عذابی کنم که عبرت لشکریان من کردد هدهد کفت یا نبی الله یاد کن از روزی که ترا پیش حق بایست

بنابر آن سلیمان او را نکشت و دست از وی بداشت و سبب غیبت از وی پرسید فقال پس گفت هدهد أحطت مشاهده
کردم و رسیدم بما لم تحط به بر آنچه تو احاطه نکرده [illegible] کنم و [illegible] بجمیع حالات و کیفیات شهر سبا رسیدم و هر آنکه ما ینبغی را
تمام وجئتک و آمدم پیش تو من سبإ از شهر سبا که مأرب گویند بنبإ یقین بخبری محقق و راست و درست که در وی هیچ شکی نیست از
تلمود روایت که میان سبا و بیت المقدس [illegible] راه است و [illegible] که حق تعالی [illegible] دوانده [illegible] سبا فرستاده بود القصه هدهد گفت
که خبر اینست که هدهد [illegible] رسیدم که آن ولایت بود عظمت پادشاهی خود و [illegible] هوای آن دیار تفرج کرد هدهد [illegible] مشاهده آن کرده
بیان کردم و دیدم سلیمان گفت پادشاه ایشان کیست و دین و رعیت او چیست هدهد گفت إني وجدت امرأة بدرستی که من یافتم زنی را
بلقیس نام که از روی استیلا تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را وأوتیت و داده شده است بدان زن من کل شيء از هر چیزی
که پادشاهان را [illegible] بکار آید از اموال و خدم و حشم و قتاده گفت که اهل شوری او سیصد و سیزده بودند که با هر یک ده هزار مقاتل بودند
ولها عرش و آن زن راست عرش عظیم تختی بزرگ نسبت بتختهای سلاطین دیگر و در وی [illegible] گز [illegible] بود و در طول او در
[illegible] بود و [illegible] ساخته مکلل بجواهر ابن عباس فرموده که
[illegible] بود و نسبت با [illegible] عظم آن نسبت بتخت سلیمان بود اگرچه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی او بود مقدم آن
از ذهب مرصع بیاقوت احمر [illegible] و مؤخر آن از نقره مکلل بالوان جواهر و بروی هفت خانه بود بر هر خانه دری [illegible] که
[illegible] چهار پایه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از مروارید سفید و صفحهای آن از مرصع
[illegible] هدهد گفت وجدتها یافتم آن زن را وقومها و گروه او را که از روی جهالت یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب
را من دون الله بجز از خدای وزین لهم الشیطن و برای ایشان شیطان أعمالهم کردارهای ایشان را از پرستش
آفتاب و سایر عملهای قبیح فصدهم پس باز داشته است شیطان ایشان را عن السبیل از راه راست فهم لا یهتدون
پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته ألا یسجدوا لله تا سجده نکنند
[illegible] مر خدای را الذي یخرج الخبء آنچنانی که بیرون می آرد پوشیده را في السموت والأرض در آسمانها و زمینها
[illegible] که در میان [illegible] میکند [illegible] ویعلم ما تخفون و میداند [illegible]
[illegible] ما تعلنون [illegible] و [illegible]
[illegible] معلوم است که مخصوص است بواجب الوجود بالذات [illegible] الله لا إله إلا هو خدای
[illegible] رب العرش العظیم [illegible] عظیم است که محیط است بکرسی [illegible] و آسمانها و
[illegible] عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش [illegible] سجده [illegible]
[illegible] بلقیس [illegible] سلیمان [illegible] میان ایشان سه روزه راه [illegible]
[illegible] یوسف و یعقوب و چون هدهد [illegible]
[illegible] قال گفت سلیمان سننظر زود باشد که ما نگریم و تأمل کنیم در این سخن أصدقت آیا راست گفتی أم كنت من
الكاذبين یا هستی از دروغ گویان [illegible] احتیاج داریم هدهد
[illegible] و بعد از آن نامه نوشت بملکه بلقیس [illegible] من عباد
الله سلیمان بن داود [illegible] السلام علی من اتبع الهدی [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد فلان الا تعلوا علي واتوني مسلمين يعني اين نامه ايست از بنده خدا سليمان بن داود به بلقيس پادشاه سبا سلام خدا
كسي است كه پيروي كرد راه راست را ابتدا ميكنم بنام خداي بسيار بخشاينده و بسيار مهربان اما پس از حمد خداي عالميان
پس بايد كه سركشي نكنيد بر من و هر آينه بمن مثل كردن نهادكان چون نامه بنوشت مهر از مشك بر آن نهاد و بنقش نگين
خود آنرا منقش كرد ايدون هدهد خبر آمده كه هدهد را نزد خود طلبيد و گفت چون رسولي مرا اختيار بايد پس دست بيار اين نامه
او فرود آمد و الوان مختلف ميپيدا شد و انگشت بر سر او زد اين تاج بر سر او بدين آمد و نامه در منقار او نهاد و گفت اذهب بكتابي منلغه
هذا ببر اين نوشته مرا فالقه اليهم پس بيفكن بسوي ايشان ثم تول عنهم پس برگرد از ايشان و يكسو شو و بجستجو
كن فانظر پس بنگر كه ايشان ماذا يرجعون چه چيز باز ميگردند يعني در جواب مكتوب ببحر چه ماجرا رجوع ميكنند و
سخن را بحجه فرا رسيد هدهد نامه بسته و پروان كرده و بسرعت تمام طيران نمود هدهد ديگر باره رسيد و بيابان فرع
نكبر و زنبين ديد گفت اي زنكلي تو از كجاست گفت من رسول خداي خلعت او در بر منست و تاج او بر سر من و نامه او در
منقار من و مهر او بر آن و مهر خدا بود و آن پس بنزد بلقيس رفت در مأرب كه بر سه ميل است و در بعضي كه بلقيس بر تخت بود
و اركان دولت حاضر بود هدهد بر تخت بالاي سر او رسيد و درون سينه كرسي شد نامه را بر تخت افكند و قول اشهر آنست كه
در كوشك خلوت كرده بود و درها بسته و كليدها زير سر گرفته و بخواب رفته مشغول بود هدهد از روزنه بيامد
و نامه را بر سينه او انداخت او بر جست و بر خاست و گويند از روزنه منقار در آورده ميزد تا از صداي آن بيدار شد
بعد از آن نامه را باو انداخت از هيبت آن ترسيد و چون آفتاب بر آمدي از آنجا در كوشك افتاد و چون بلقيس ديگر
بسجده افتادي هدهد بيامد و بال ها بال كشاد و سوراخ را چنان بگرفت كه آفتاب بدر نيفتاد چون آفتاب ديرظاهر شد
منتظر بود نه نگاه كرد مرغي را ديد منفذ آفتاب گرفته و نامه در منقار از آن متعجب شد هدهد نامه را باو انداخت بلقيس
نامه را برداشت و او خواننده و نويسنده بود و زبان عربي ميدانست چون حال هدهد را ملاحظه كرد و در نامه نگريست دانست
كه نامه پادشاهي است كه مانند او معظمي از سلاطين نبوده باشد در رسالت البته پادشاهي عظيم الشان خواهد
بود بعد از مطالعه بر خود ملرزيد و بر سيد و امر كرد تا اعيان او حاضر شدند و نامه را در دست گرفته بسوي ايشان شد و قالت
يا ايها الملاء گفت اي گروه اشراف اني القي الي بدرستي كه افكنده شده است بسوي من كتاب كريم نوشته بزرگوار ابن عباس
گفته كه بجهت شرافت صاحب نامه كه هدهد رسول اوست نامه را كريم خواند و بعضي گفته اند كه مهر داشت و حديث كرم الكتاب
ختمه يعني بزرگواري نامه مهر كردن آنست و موبد اينست و قتيبي گفته كه بزرگي آن باعتبار آن بود كه بر طبع ملك بود
بلكه دعوت بجهت بلاد الملك بجهت عشق لفظ و جود خود و بيدا آن گفته اند بلقيس شنيده بود كه سليمان پادشاه جن و انس
و وحشي و طير است و بجهت اينكه نامه را كريم گفت و بر هر حقيقت ادكان بعد از استماع اين كلام به بلقيس گفتند كه از جانب
چه كسي اين نامه است و مضمون آن چيست بلقيس گفت انه بدرستي كه اين كتاب من سليمان از نزد سليمان است و انه
و بدرستي كه مشتملست بر دو مضمون اول اينكه مصدر است باينكه بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بسيار بخشنده مهربان بر بندگان و دوم الا تعلوا علي انكه برتري نكنيد بر من و كردن مكشيد و اتوني
مسلمين و بيائيد بمن گرويدگان و گردن نهادگان و پادشاهان بر بندگان حكم من و در جمع مذكور است كه او نكسي افتتاح به بسمله
كرد سليمان بود و چون قوم بر مضمون نامه واقف شدند و ديدند كه با وجود عدم انزال دلالت برعايت بسيار ادب بر سليمان

خال … مضطرب … بسیار کشید بلقیس بالیشان … مقام مشاوره درآمده قَالَتْ گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه بزرگان
و اشراف … بدرستی که … نامه‌ای … ملک … این بالیشان مشورت کرد و گفت أَفْتُونِي فِي أَمْرِي فتوی دهید مرا در
کار … و … باشد … بگیرید … گفت مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا قطع کننده و فیصل دهنده کاری
حَتَّى تَشْهَدُونِ تا حاضر شوید … شما … و مشورت شما … کرده‌ام و … قَالُوا گفتند آن گروه … ابن
… نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ … وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و فرمان
کار … شجاعت … شجاعت … مشورت است … فَانْظُرِي مَاذَا
تَأْمُرِينَ چه … بلقیس … ایشان …
… مصلحت … چه … ایشان غالب … دیار و اموال …
… قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستی که پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون درآیند بدهی …
… أَفْسَدُوهَا … وَجَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا
… أَذِلَّةً ذلیل و خوار … و اسیر … بکشند وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین
… وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده‌ام
إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان … بِهَدِيَّةٍ … فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده‌ام که از ما
بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ … پیغمبر است … هدیه را قبول
کند پادشاه است … پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس … و جامه‌های که مخصوص زنان است
… از … و … دستوانهای طلا و … ساعدهای طلا و طوقهای طلا و … گوشوارهای طلا و
پانصد کنیز … غلامان … قبا و طاقیه … بر ایشان … هر یک … از ذهب مرصع بجواهر
… و … یاقوت و …
… مشک و عنبر … نامه … بر این مضمون که اگر تو پیغمبر … میان آنکه
غلام کدام است و کنیز کدام … است … و …
… غضب …
… و … است و …
… و جواب … و …
… ساخت هدهد … سلیمان …
… سلیمان …
…
…
…
…

واعیان مملکت را بر آن نشانید و لشکریان را نیز بترتیب صف در صف کشیدند بدین وجه که در پیش چند فرسنگ اصناف آدمیان
و چند فرسنگ از پس ایشان جنیان و از عقب ایشان چند فرسنگ سباع و وحوش و از هر جنس مرغان ... مجلس ...
و خوبی ندیده بود چون رسولان بکنار میدان رسیدند اسپان را دیدند بر خشتهای زرین و سیمین ایستاده و با خاشاک زرین و ...
و چون بیشتر آمدند سباع و ... دیدند که بالای خشتها ایستاده ... گفتند ... سلیمان ...
برسانند و چون بشیاطین رسیدند و صورتهای با هول و هیبت دیدند ترس بیشتر شد ...
الا ... و چون ... و طمطراق و شوکت او دیدند ... سلیمان ...
و ... بانیستاد ... و ... تازه تبسم کرد ... و انواع ... منذر ...
اورد ... داد سلیمان قبل ان ... سفته ... ناسفته ...
منذر گفت تا ناسفته را سفته گرداند و سفته را ریسمان در کشد سلیمان با اعیان مملکت گفت ... سوراخ ...
ادمیان عاجز اند و جنیان و شیاطین گفتند که این کار ... است او را ... کرد ... سوراخ
کند ... سلیمان دعا کرد ...
در ... سفته کشد ... بیشتر ... سلیمان ...
وان ... و بجانب دیگر ... امرکرد تا کنیزان و غلامان ... ساختند ... گفت ...
... خود را بشویند غلامان ... و کنیزان ...
دیگر ... مردمان ... ساعد ...
مردان ... میان مردان و زنان امتیاز کرد ... عصای ...
کران ملوک ... به بلقیس رسیده بود ... عصا قبل ان ...
طرف ... و قدح را ... که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان ... سلیمان ... عصا ...
... و امرکرد تا اسپان را ...
از ایشان ... قدح ... و گفت ...
از آن جمیع هدایای ایشان ... فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ ... بلقیس
... قال سلیمان ... أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ ...
کس ... فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ ... بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ
... بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ
...
... گفت ای رسول ارْجِعْ إِلَيْهِمْ باز گرد بسوی بلقیس و قوم او ...
... بسوی و قوم او ...
... فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ ... لشکرهای ... لَا
قِبَلَ لَهُمْ بِهَا ... وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ ...

بیرون کنیم ایشان را منها از بلدهٔ سبا اذلة در حالتی که خوار و بی حرمت و بی عزت باشند وهم صاغرون و ایشان خوار شدگان شوند
باسیری و بندگی گرفتن یعنی لشکریان ما اکتفا نکنند بآنکه عزت و ملک ایشان را انتزاع کنند بلکه با وجود این ایشان را اسیر
سازند و بندگی گرفتن کرداند رسولان بازگشتند و تمام احوال بازنمودند بلقیس دریافت که او پیغمبر خداست و قدرت مقاومت
او ندارد و با اکابر و اعیان مملکت گفت البته این شخص فرستاده خداست و ما را طاقت مقاتله او نیست و اگر فرمان او نبریم بر ما غالب گردد
و ما را بقهر و جبر گرداند یا باسیری و قتل مبتلا سازد پس بهر انقیاد قول او عزم کردند و رسولی فرستاد بسلیمان که من از طوع و انقیاد
متوجه بارگاه توام تا بدانم که این دین چیست که ما را بآن دعوت میکنی تا بآن بگرویم و بعد از فرستادن رسول بفرمود تا تخت او را در
در آخر خانه هفتمین مضبوط ساخت و نگهبانان بران گماشت و آن درهای هفت خانه را قفل کرده کلیدها برداشت و نایبی تعیین
نمود در ملک و ولایت خود بعد و سپس با دوازده هزار امیر با عساکر و خدم و حشم متوجه بارگاه سلیمان شد دیوان خبر یافته
اندیشیدند که سلیمان چون بلقیس را به بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمان را بر اسرار جنیان
اطلاع دهد صلاح در آنست که بر جمال و عقل او طعنه زنیم تا عیب او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از ایشان چون
پیش تخت آمده بعرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرفست و پای او مانند سم حمارست
و هیچ انگشت ندارد سلیمان درین اندیشه فرو رفت و اول خواست که عقل او را امتحان کند و در تخت او بعضی از معجزات خود باو نماید
قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا گفت ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام از شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا می آورد نزد من تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي
مُسْلِمِينَ پیش از آنکه بیایند در حالتی که مسلمانان باشند و گروندگان چه هرگاه با صفت اسلام بیایند گرفتن تخت او روا نباشد
مگر برضای او و چون سلیمان طلب کسی کرد که تخت بلقیس را حاضر سازد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیوی بدهیئت و ناخوش و سرکش مِنَ
الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم او را قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس
حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستیکه من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ أَمِينٌ که هر آینه توانا ام بر حمل
آن امینم در حفظ که در ذهب و جواهر هرگونه از خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان فرمود زودتر ازین میخواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ
گفت آنکسی که نزد وی بود عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته و آن حفظ بود و یا ملکی
که دفتر مقادیر نزد او بود بقول اشهر آصف بن برخیا بود که وزیر سلیمان بود و پسر خوانده او و ولی عهد او و خلیفه او أَنَا آتِيكَ
من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه باز نگردد إِلَيْكَ طَرْفُكَ بسوی تو چشم از آن بر داری یعنی به یک نگریستن تخت
را حاضر گردانم ملیده باشم سلیمان او را دستوری داد و بسجده رفت و گفت یا حی یا قیوم که بزبان عبری اهیا شراهیا باشد و بقول
بعضی یا ذوالجلال والاکرام و گویند یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا لا اله الا انت و بلفظ الله الرحمن بود ثعلبی که یکی از
راویان اهل سنت است آورده که عبد الله بن سلام از حضرت پرسید که یا رسول الله چه کس بود که تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد
فرمود آنکس نبود مگر علی بن ابی طالب که باسمی از اسماء اعظم الهی تخت بلقیس نزد سلیمان حاضر ساخت و اینکه پیغمبر با امیرالمؤمنین
گفت یا علی تو با پیغمبران بودی بسر و با من آشکارا اینکه در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت مرارا از منه بامر الهی بصور فی
که خواسته مشتمل شدی و امور عجیبه از وی بظهور می آمد و موید اینست و قصه دشت ارجن با سلمان فارسی رضی الله عنه المدین
منقول است و لهذا ملقب شد بمظهر العجائب بهر تقدیر چون آنکسی که نزد او اسم اعظم بود بآن دعا کرد تخت بلقیس در موضع
خود بزمین فرو رفت و بلطرفة العین پیش تخت سلیمان از زمین برآمد و در وسیط آمده که حق تعالی تخت بلقیس معدوم

ساخت و اینجا که نزد سلیمان بوجود گردانید و بروایتی مأثوره از ابو عبدالله ع حق تعالی طی ارض نمود فی الحال تخت در نزد سلیمان حاضر
ساخت و گویند ملائکه بسرعت تمام تخت را برداشتند و باد صرصر بفرمان ملک اکبر باسرع زمان احضار آن نمود فلما رآه پس چون دید
کند بنسلیمان انداخته مستقرا عنده قرار گرفته نزدیک او قال گفت بروجه ادای شکر گذاری بر آن هذا آن استقرار تخت بلقیس
نزد من در مدت چشم زدن من فضل ربی از فضل پروردگار منست و محض فضل او لیبلونی تا بیازماید مرا که مثل این امور آیا شکر
آیا شکر میگذارم و آنرا محض فضل او میدانم بدون تقوت ام اکفر یا ناسپاسی میکنم بآن باینکه نفس خود را در آن داخل میدانم و یا ادای
شکر آن تقصیر نمایم و من شکر و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را فانما یشکر پس جز این نیست که سپاس داری مینماید لنفسه
برای خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید انست و من کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستیکه پروردگار من
غنی بی نیاز است از شکر گذاری و سپاس داری بندگان کریم کرم نماینده بر مستحقان باوجود کفران و بعد از آن ادای شکر گذاری
برین نعمت و اعتراف بفضل و احسان حضرت منان قال گفت با عیان و اشراف خود که نکروا منکر و ناشناخته گردانید بتغییر و هیئة
شکل لها برای بلقیس عرشها تخت او را باین وجه که اعلا را باسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید و یا جواهر آن را تبدیل کنید یعنی بعضی
جای جواهر را بجای بعض در موضع اسفل وضع کنند ننظر تا بنگریم که بعد از سوال از آن اتهتدی آیا راه برد و بشناسد تخت خود را بفطنة
عقل بعد از تغییر آن ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون از آنانکه راه نمیبرند و نمی شناسند از او نیز بعضی معنی است
که چون عرش خود که گذاشته بود و حاضر شده بود بآن کمال سنت نزد من به بیند بسرعت زمان ایمان می آرد بخدا و به پیغمبری او و یا با وجود
چنین معجزه ظاهره بر کفران اصرار مینماید … فلما جاءت پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان
و تخت او پیش سلیمان نهاده بود قیل گفته شد او را اهکذا آیا همچنین است عرشک یعنی بجهت زیادتی در امتحان عقل او بر سبیل
تشبیه باو گفتند که عرش تو مانند اینست قالت گفت کانه هو گویا این تخت اوست جزم نگفت که اینست از جهة احتمال اشتباه که قضی
باشد مثل آن و این از کمال عقل او بود بعد از آن گفت و اوتینا العلم و داده شده ایم ما دانش بر کمال قدرت الهی و وحدانیت او و صحت
نبوت سلیمان من قبلها پیش از این حالت قبل از این معجزه بآیات متقدمه از قصه هدهد تا آخر وکنا مسلمین و هستیم اسلام
آورندگان و گردن نهادگان حکم ویرا وصدها و باز داشت خدا بلقیس را بتوفیق ایمان و سلیمان او را باز داشت و خدا منع بلقیس
بتوفیق ایمان ما کانت تعبد آنچه بود که میپرستید آنرا من دون الله بجز از خدای یعنی آفتاب را انها کانت بدرستیکه بود بلقیس
قبل از اسلام آوردن من قوم کافرین از گروه ناگرویدگان از جمله آفتاب پرستان یعنی آفتاب پرستیدن مذهب داشت
چون سلیمان امتحان عقل و فطانة بلقیس نمود و بعد از آن بجهة آفتاب پرستان امتحان پای دیوان باو نمودند که مشابه پای حمار است
و انگشت … بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آن از آبگینه سفید صاف ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان
و سایر حیوانات آبی در آنجا افکنده چنانکه صحن آن خانه همه آب مینمود پس بفرمود تا تخت او را در میان قصر نهادند پس بر بالای آن
بنشست و امر کرد که بلقیس را طلب کنند چون در کوشک رسید قیل لها گفتند او را ادخلی الصرح در آی در ساحت این قصر و گویند صرح
خانه است فلما رأته پس چون دید بلقیس آن صرح را حسبته لجة پنداشت از آب بسیار بمثابه دریاچه و کشفت عن ساقیها
و برداشت دامن جامه را قال گفت فرو گذار انه بدرستیکه آنچه می پنداری صرح ممرد عرصه ایست هموار من قواریر که از آبگینه
اینه دلیلست بر آنکه چون کسی زنی خواهد او را جایز است که محاسن وی را به بیند آورده اند که چون سلیمان ساق وی را دید که بر آن
موی بود … آمد و در علاج … مشورت کرد بعضی گفته اند که با ستره باید سترد گفت خوف جراحت

اجنه است پس آن شیطان علاج طلبید ایشان برای او حمامی ساختند و آهک و زرنیخ بهم ممزوج ساختند و پیش از این حمام و نوره نبود پس بلقیس را گفتند تا بحمام رفت و نوره بر خود مالید و موهای او زایل گشت و در روایت آمده که در آن زمان که بلقیس بقصر آمده بود پایچه بالا برده گمان برد که سلیمان میخواهد که او را در آن غرق سازد و چون بحقیقت حال خود واقف شد قالت ربّ انّی ظلمت گفت بار خدایا که من ظلم کردم نفسی بر نفس خود که گمان بد در حق سلیمان بردم و اشهر آنست که مراد وی این بود بنفسی بآفتاب بود و در اسلام عقب این گفت واسلمت مع سلیمان و اسلام آوردم با سلیمان یعنی بمعیت صحبت و امداد وی مسلمان شدم و پیوسته او کردن نهادم لله رب العالمین مر خدای را که پروردگار عالمیانست در هر چه بندگان خود را بآن فرموده از اقسام عبادات پس سلیمان او را بعقد نکاح در آورد و از او فرزندی متولد شد و ملک ولایت را بدو تفویض نمود و جنیان را فرمود تا از برای او سه حصن بنا کردند در یمن که مثل آن قدرت آدمیان بیرون بود یکی را سلحین و دیگری بینون و سیم غمدان و او را بآن ولایت فرستاد و هر ماه یکبار بزیارت او رفتی و سه روز نزد او مقام کردی بامداد از شام روانه شدی و همان پیشین در یمن بودی و در بعضی روایت آمده که سلیمان او را نخواست بلکه او را بتبع که پادشاه همدانست عقد بست و بیمن فرستاد و دیو زوبعه که امیر جن بود مامور بلقیس گردانید تا برای او حصن چند بنا کرد عیاشی باسناد معتبر نقل کرده که موسی بن محمد بن علی بن موسی و یحیی بن اکثم روزی بهم رسیدند یحیی از او مسئله چند پرسید وی جواب او ندانست پس برادر علی بن محمد آمد بعد از آنکه ملاقات او نمود و اقرار بامامت او کرده و گفت جانم فدایت باد پسر اکثم از من مسئله چند پرسید از آن تو جواب میطلبم آنحضرت بخندید و فرمود جواب اکثم نگفتی گفت بآن عارف نبودم حضرت فرمود بیان آن مسئله کن گفت خبر ده مرا از سلیمان که چرا با آنکه پیغمبر بود محتاج بعلم آصف بود و بعد از آن مسایل دیگر را از او پرسید و جواب شنید آنحضرت فرمود ای برادر من بنویس که بیحیی بن اکثم و ابتدا به بسم الله مصدر ساز و بگو از من سوال کردی از قول حق تعالی در کتاب خود که الذی عنده علم من الکتاب چه کس بود بدانکه آنکس آصف بن برخیا بود و سلیمان عاجز نبود از آنچه آصف میدانست لیکن میخواست که امت او اهل ایمان بشناسند از جن و انس که او بعد از وی حجت خدا خواهد بود و سلیمان بامر خدا این علم را بودیعه باصف داده بود تا در امامت و خلافت و اختلاف نباشد همچنانکه سلیمان از همه حال حیات داود فهم ورا کار عطا فرمود بجهت آنکه نبوت و امامت او را بشناسند و بدانند که بعد از پیغمبر خلایق حجت خواهد بود تا تاکید حجت نموده باشد بر بندگان و بعد از ذکر قصه سلیمان در بیان حال صالح با ثمود میفرماید که ولقد ارسلنا و بتحقیق فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر نسبی ایشان را صالح ان اعبدوا الله بآنکه بپرستید خدای را فاذا هم پس آنگاه ایشان یعنی بعد از این یکباره فریقان دو فرقه شدند مومن و کافر یختصمون که خصومت ملازم گشتند که گفتند بصالح بیار آنچه ما را میترسانی بآن از نزول عذاب قال گفت صالح با ایشان که یا قوم ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بعقوبت قبل الحسنة پیش از توبه نیکو که بر وجه خلوص باشد یعنی تاخیر توبه میکنید تا اگر عذاب برسد توبه کنید و اگر نه بر کفر خود راسخ باشید و یا آنکه چرا تعجیل میکنید ببلا و عقوبت لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید یعنی بایمان و توبه از خدای آمرزش نمیطلبید قبل از نزول عذاب لعلکم ترحمون شاید که شما رحم کرده شوید بقبول توبه تا عذاب نرود و نیاید بر شما چه بعد از ایمان و توبه مقبول الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد داد در وقت عذاب قالوا اطیرنا بک گفتند آن گروه که فال بد گرفتیم بتو و بمن معک و هر که با تست از گرویدگان یعنی تو و اتباع تو بر ما این بلا و محنت نازل شده که [...] قحطی و جوع بما روی آورده و سنگ تفرقه و پریشانی در میان ما افتاد و از

بلکه بکریم اکنون شامیم تا گفت صالح علیه السلام طائرکم فال بد و شامت شما عند الله از نزد خداست یعنی این محنت و بلیه
از نزد خدا بشما رسیده است بسبب کفر و عناد شما پس شومی آن میرسد بشما اخبر نه سد نه که بسبب ما باشد بل انتم قوم
تفتنون بلکه شما گروهی هستید که آزموده میشوید یعنی شما را می‌آزمایند بخیر و شر و دولت و نکبت و آسانی و سختی یعنی خدا
با شما معامله آزمایندگان میکند تا بر عالمیان واضح شود که در ایام نعمت و دولت بشکر گذاری آن مشغول میشوید و در ابتلا بمنعم حقیقی
خود بوده اطاعت او میکنید یا نه و در زمان محنت و بلیت شکیبائی میکنید و از اعمال قبیحه که باعث این محنت است می‌ایستید
وکان فی المدینة و بود در شهر حجر که مسکن صالح است تسعة رهط نه نفر از اشراف و اکابر قوم و اشرار ایشان یکی بس و رئیس ایشان قدار بود
یفسدون تباهی میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی‌آوردند کار خود را یعنی
افساد ایشان از شوب صلاح خالی بود و از اینجا ایشان همیشه محض فساد بود و این نه کس مرتکب عقر ناقه شدند
و چون عقر ناقه کردند صالح وعید عذاب بشنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله در حالتی که سوگند خورده بودند بخدا
بطریقی که نزد ایشان معتبر بود یعنی بخدا سوگند یاد کنند لنبیتنه و اهله هر آینه شبیخون میکنیم بر صالح و اهله و بر کسان او
و بکشیم او را ثم لنقولن لولیه پس هر آینه بگوئیم ولی خون او را ما شهدنا حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم مهلک اهله
هلاک شدن کسان او را و حفص بکسر لام میخواند یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم چه جای آنکه ما متولی خون او شده
باشیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم وانا لصادقون و بدرستیکه ما راست گویانیم در آنچه گفتیم ومکروا مکرا
ومکرنا مکرا و مکر کردند مکر کردنی و مکر کردیم یعنی جزای مکر ایشان رسانیدیم تا آنکه مکر ایشان سبب هلاک ایشان
شد و هم لا یشعرون و حال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن از ابن عباس مرویست که صالح علیه السلام در غاری شبها
نماز گذاردی و این نه کس که مذکور شد گفتند که وعده عذاب ما روز دیگر است ما پیش از وقوع آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن
غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید او را بکشند حق تعالی فرشته را فرستاد تا بر هر یک از ایشان سنگی فرود آورد
و همه را بکشت و صالح از مکر ایشان خلاصی یافت و در روایتی آنکه حق تعالی سنگی بر در آن غار انداخت و آن را پوشید و ایشان در آنجا
هلاک گشتند و باقی کفار بصیحه جبرئیل مردند فانظر پس بنگر ای بیننده کیف کان چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان انا
دمرناهم بدرستیکه ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وقومهم اجمعین و باقی قوم ایشان را جمیعا بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانهای
ایشان در زمین حجر خاویة در حالتی که خالیست و منهدم افتاده بما ظلموا بسبب ستم کردن و از حد در گذشتن ایشان بکفر و
عناد بود ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور کردیم لآیة هر آینه علامتیست لقوم یعلمون مر گروهی را که دانند تا بدان پند گیرند
از ابن عباس مرویست که ما یافتیم در کتاب خدا که ظلم خانها را خراب میکند پس این آیت تلاوت فرمود و در تفسیر اهل البیت مذکور است
که طلحه الحمرا همین حال بود و چهار زن را ... ایشان نماند و اثر در عقب ایشان نماند و اثر در عقب خود گذاشتند در دنیا
طعن و لعن است و در آخرت عقوبت عذاب الیم در درک جحیم و انجینا الذین آمنوا و رهانیده بودیم آنانرا که گرویده اند بصالح
وکانوا یتقون و بوده اند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی بترک ایمان و صلاح از مقاتل نقلست که در وقت هلاک قوم ثمود
هر یک را آبله‌ای بر دست پدید آمد بمقدار نخودی روز اول سرخ بود روز دوم زرد شد و روز سیم سیاه گشت و روز چهارم
متکافته شد و در عقب آن جبرئیل آمد بانگ بر ایشان زد و بر جای خود بمردند و مومنانی که نجات یافتند چهار هزار بودند
صالح ایشان را بحضرموت برد و بقا ... در آن زمین را حضرموت گفتند یعنی حاضر شد

بفرمان نبی صالح و عبادت کردند که پیش ازین قوم لوط میفرمایند که وَلُوطًا و فرستادیم لوط را بر همه قوم خود إِذْ قَالَ یاد کن
چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از روی انکار و استبعاد أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بفعلی زشت یعنی لواط وَأَنْتُمْ و حال
آنکه شما تُبْصِرُونَ می بینید زشتی آنرا و یا آنکه می بینید آنرا یعنی بعضی از شما معاینه میکنید یکدیگر را پس در بیان فاحشه گفت
أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت
خلق شده اند حکمت و مراعات طلب نسل است نه قضاء حاجت شهوت بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروه مردمانید که
نمیدانید عاقبت این فعل قبیح را یا فعل شما مشابه فعل کسی است که سفیه و جاهل باشد و تمیز میان حسن و قبح نتوانند کرد فَمَا كَانَ
جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب گروه لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را مِنْ قَرْيَتِكُمْ از ده
خود که سدوم است إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ بدرستی که ایشان مردمانی اند منزه از افعال ما یعنی خود را پاک میدانند از ... و ...
میخوانند ابن عباس فرموده که این را بسبیل استهزا میگفتند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را
إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَاهَا تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب قوم لوط چه کفر
و بغض چون او را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان باران پس از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد با
بود مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند و در صدد ایذا و اضرار ایشان شدند پس گفتیم لوط
بعد از هلاک ایشان قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بگو ستایش مر خدای را بر هلاک کفار وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان الَّذِينَ اصْطَفَى
آنکه برگزید ایشان را بنگاه داشت خود از فواحش و نجات داده از عقوبت در قول اکثر و اصح آنست که مأمور باین حمد حضرت پیغمبر ماست
صلی الله علیه و آله که چون حق تعالی درین سوره قصه ها ذکر کرد دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی و بر اختصاص رسل بآیات کبری
چون قصه سلیمان مشتمل بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط بوی فرستاده بود و وقوف برین متضمن نعمت
عظمی است پس بجهت این ورود الحمد الهی امر کرد باصلاح در تفسیر اهل البیت آمده که ائمه معصومین ما اهل بیت او که ال ایشان
سلام است ... علایق ... ایشان خالیست از فکر علایق ... سلام را بواسطه شنوند و فرد اسلام بواسطه شنونده
که سلام قولا من رب الرحیم درین آیه ترغیب است بر آنکه در سخن گفتن ابتدا بحمد خدا و سلام و صلوات رسول کنند تا بیمن این آن
سخن مقبول اسماع گردد و لهذا ارباب تصانیف و خطبا در اوایل کتب و خطبه و سایر مقاصد همین طریقه مرعی میدا
رند چه حق تعالی بعد از این در مقصود شروع کرده بر سبیل الزام حجت بر کفر فرموده آللَّهُ خَيْرٌ آیا خدای بحق بهتر است در
پرستش أَمَّا يُشْرِكُونَ یا آنچه انباز میگیرند مشرکان با خدا و از بدیها است که هیچ چیزی متوجه نشود
بر عبادت آنچه انباز گرفته اند تا موازنه توان میان او و میان آنکس که مبدأ جمیع چیزها و خالق همه اشیا اوست
در خبر آمده که چون رسول خدا این آیه تلاوت نمودی فرمودی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم تعداد خیرات و منافع
خود میکند که آثار رحمت واسعه و دال است بر وحدانیت و قدرت ظاهره او بندگان از بادیه جهالت و ضلالت شرک روی بوجهت
ایجاد وحدانیت او کنند و میفرماید که بطریق اضراب از کلام سابق أَمَّنْ خَلَقَ یعنی بلکه بهتر است از هر چه
کفار میپرستند آن خدایی که بقدرت کامله خود میفرماید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را که اصل اند در عالم کون
و فساد و سایر منافع بندگان وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی را که باران است
فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب حَدَائِقَ بوستانهای پر میوه ذَاتَ بَهْجَةٍ که خداوند نضرت و خوبی است و آراسته

و زیبا با انواع اشجار و اثمار عند النظر تنبیه بتکلم برای تاکید اختصاص بنفس مقدس بلفظ او یعنی ما بیرون آوردیم پس رویانیدیم بوستانهای زیبا
و نیکو از آب باران ما کان لکم نیست و نمی سزد شما را ان تنبتوا شجرها آنکه برویانید درختان آن بوستانها را ءاله مع الله آیا هست خدای
با الله یعنی هست خدای که مقارن با او باشد در ابداع این اشیا چه او منفرد است در ایجاد این بل هم بلکه مشرکان قوم که
یعدلون که و میل میکنند از حق که توحید است امن جعل الارض قرارا ای بدل امن خلق است یعنی بهتر است
از خدایان باطل آنکس که گردانید زمین را قرارگاه آدمیان و دواب بانی وجه که از آب بیرون آورده فرمود بوجهی که
قرار ایشان و دواب بر آن حاصل میشود و جعل خلالها و پیدا کرد در میان زمین انهارا جویهای آب روان که محل آشامیدن یا
زراعت میکنند و جعل لها رواسی و آفرید برای استحکام زمین کوههای بلند که معادن حاصل میشود و از تحت آن چشمها بیرون
می جوشند و جعل و گردانید بین البحرین میان دو دریا عذب و مالح حاجزا مانعی که بعضی آن با یکدیگر خلط نشوند و بیان
این در سوره الفرقان گذشته ءاله آیا هست یعنی نیست خدای مع الله همباز او که در خلق این چیزها مدد و امداد نماید
بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر اهل مکه نمیدانند که خدا منفرد است در آفریدن این چیزها و هیچ چیز را شریک
او نیست لازم نیز ایشان قایل شده اند امن یجیب المضطر بلکه بهتر است از شریکان یا بت کسی که اجابت کند بیچاره درمانده
را اذا دعاه چون بخواند او را مضطر کسی است که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق تعالی یا کسی که دل از هستی خود
برداشته باشد چون غریق دریا یا گرسنه در بیابان یا بیمار ناامید از صحت آورده اند که شیخ داود طائی بعبادت بیماری رفت گفت
ای شیخ دعائی برای شفاعت من کن گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر باز بسته است نزدیکتر باو پیشتر است
و حق تعالی بیچاره کار او دوست میدارد هر که بیچاره درماند اجابت میفرماید و یکشف السوء و برمیدارد بدیرا
یعنی دفع میکند از واقع او را بد آید و اما اجابت او موقوف بشروط مصلحت است چنانکه در آیت ادعونی استجب لکم مبین شد
و یجعلکم و میگرداند شما را خلفاء الارض خلیفها در زمین یعنی شما را جانشینان پیشینیان سازم و زمین
را از پس ایشان بتصرف شما دهد ءاله مع الله آیا خدایی دیگر هست با خدای یعنی که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست
و لیکن قلیلا ما تذکرون اندکی پند می پذیرند و یاد خدا را اندک کنند و نعم او را کم متذکر میشوند امن یهدیکم بلکه بهتر
از بتان چه آمد آنکس که راه می نماید شما را فی ظلمات البر و البحر در تاریکیها بیابان و دریا بوسیله کواکب و علامات مراد ظلمات
مشتبه یعنی آنکس که چون راهها بر شما مشتبه و طریق بیرون شدن از نمیدانند شما را هدایت می سازد و من یرسل الریاح
و آنکس که میفرستد بادها را بشرا در حالی که مژده دهندگان بین یدی رحمته از نزول رحمت او که باران است ءاله مع الله آیا با
که خدای دیگر با خدای یعنی که یاری دهد بر مثل این یعنی نباشد چه او یگانه است در خلق همه اشیا تعالی الله برتر است
خدای و برتر عما یشرکون از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس است از مشارکت که عاجز مخلوق امن
یبدؤا الخلق بلکه بهتر است از معبودان ممکنه عاجزه آنکس که می آفریند و از عدم بوجود می آرد خلق را ثم یعیده پس
اعاده کند و باز دارد او را بعد از آنکه معدوم باشد یعنی روز قیامت آنرا مبعوث سازند و من یرزقکم و آنکس که روزی
میدهد شما را من السماء از آسمان بباران و الارض یا با اسباب سماوی و ارضی شما را روزی میدهد ءاله مع الله آیا خدایی هست
شریک با خدای یعنی که این کارها تواند کرد قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل روشن خود را بر آنکه کسی غیر الله تعالی بر اینها قدرت داد
ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه الهی دیگر هست که کمال القدرت او لوازم الوهیت است ... با الله نیست

قُلْ لَا یَعْلَمُ بگوی محمد نمیداند هیچ کس مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است از ملک و جن و انس الْغَیْبَ پوشیده را اِلَّا اللّٰهُ
مگر خدای لیکن خدا میداند پس علم غیب مخصوص بذات اوست بمرتبه کمال شامل همه مرتبه با اختصاص دارد وَمَا یَشْعُرُونَ و نمیدانند
آنکه در آسمان و زمین اند که اَیَّانَ یُبْعَثُونَ کی و کدام وقت برانگیخته خواهند شد چه این از جمله غیب است که غیر او سبحانه است بآن علم
نیست ... این آیه ... آنست که سوال از وقت ساعت قیامت سوال کردند ... معنی است که نباید جمیع اوصاف
که ... شود ... بَلِ ادّٰرَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَةِ بلکه رسیده است و استحکام یافته علم ایشان
بوقوع آن ... چه ... نکته ... است ... علم باشد بوقت وقوع قیامت که از غیب
است ... علم باسباب ... ایشان ... است ... عقلیه و نقلیه و از ابعاد ... شد
وقت معین ... وقوع قیامت ... و بیست که ... ایشان باستحکام علم ... آخرت بر سبیل سخریت و استهزا
و همچنانکه شخصی ... جاهل را ... دانسته ... هل است ... بمعنی لم ... هر دو ... تقدیر
استفهام بمعنی نفی است ... و کامل نشده و دانش در ایشان ... وقوع ... کما ینبغی ... اند بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْهَا بلکه ایشان
در شک و تردد اند ... وقوع ... مانند کسی که متحیر باشد ... باشد بَلْ هُمْ مِنْهَا بلکه ایشان در آخرت عَمُونَ
نابینا اند یعنی چشم دل ایشان ... دلایل بعث و حشر ... بجهة عدم تامل و تفکر در آن وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا و گفتند
آنانکه کافر شدند از روی انکار و استبعاد بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات ... بعث أَإِذَا کُنَّا تُرَابًا آیا چون گردیم
ما خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما یعنی خاک کردند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون شده گانیم از گورها لَقَدْ وُعِدْنَا و به تحقیق که ما وعده
داده شده ایم هٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا و پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعده محمد إِنْ هٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِیرُ
الْأَوَّلِینَ مگر افسانهای پیشینیان که مجرد حرف و صوت و حقیقتی ندارد قُلْ بگوای محمد با ایشان که سِیرُوا فِی الْأَرْضِ بروید
در زمین اهل تکذیب چون دیار ... و احقاف و موتفکات فَانْظُرُوا پس بنگرید کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ چگونه بود سرانجام
گناهکاران و کار ایشان بکجا رسید ... عبرت گیرند و بترسند از آنکه مثل آن با ایشان واقع شود بعد از آن بجهت تسلیه حبیب
خود که کفار قریش تکذیب او میکردند ... وَلَا تَحْزَنْ ... و هلاک ... محمد عَلَیْهِمْ بر تکذیب و اعراض
مشرکان وَلَا تَکُنْ فِی ضَیْقٍ و مباش ... مِمَّا یَمْکُرُونَ از مکر کردن ایشان وَیَقُولُونَ و میگویند کافران بتو و اصحاب
تو مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ کی خواهد بود این عذاب موعود که عقوبت دنیا و آخرت است إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان قُلْ
عَسٰی أَنْ یَکُونَ بگو شاید ... که باشد ... رَدِفَ لَکُمْ ... رسانید که از پی در آید شما را و در عقب شما
بود بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ ... شتاب میکنید ... عذاب ... بود ... وَإِنَّ رَبَّکَ و بدرستی
که پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و احسان است وَرَحْمَةٍ عَلَی النَّاسِ بر مردمان که تعجیل میکنند در عقوبت ایشان
بکفر و معاصی وَلٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا یَشْکُرُونَ سپاس داری نمیکنند حق نعمت او تاخیر عذاب را نمی
شناسند بلکه از غایت جهالت ... استعجال وقوع آن میکنند وَإِنَّ رَبَّکَ بتحقیق که ... پروردگار تو لَیَعْلَمُ
هر آینه میداند مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه پوشیده اند در سینهای کفار از حسد و حقد و مکر وَمَا یُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا
میکنند از تکذیب و عداوت تو پس ایشان را جزا ... خواهد بود وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده بر ... و نهان
فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ مگر که نوشته شده است در کتابی پیدا روشن ...

مگر کسی که مطالعه آن میکنند از ملائکه و لوح محفوظ است اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلٰى بَنِي اِسْرَائِيلَ بدرستی که این
بنی اسرائیل یعنی بیان میکند بر ایشان براستی اَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچه را که ایشان در آن هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
اختلاف میکنند و خلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه و تنزیه و قضا و قدر و احوال معاد جسمانی و روحانی و احوال
بهشت و دوزخ و قصه عزیر و مریم و عیسی و نبی مبشر در توریت که حضرت خاتم است چه بعضی از ایشان میگویند
از یوشع است و جمعی دیگر میگفتند بود که زمان ظهور ایشان بعد از این خواهد بود و مثل این از احکام مختلفه و این بجز
ملست که کتاب ایشان از تحریف بوده بیان خبر میدهد وَاِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَهُدًى هر آینه راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشایش
و نعمت لِلْمُؤْمِنِينَ برای گرویدگان چه ایشانند که بدان منتفع اند فقط اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ داوری
کند و حکم فرماید میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل و میان ایشان که منکرند بِحُكْمِهِ و بحکم درست و راست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ
و اوست غالب حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ دانا بحقیقت آنچه حکم میکند و بحکمت و مصلحت آن و چون دانستی ای محمد که حق تعالی میان
اهل حق و باطل حکم خواهد کرد مر ایشان را بر وفق علم خود پاداش خواهد داد فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ پس توکل کن بر خدای و از دشمنان و معاندان
باک مدار و اندیشه بخود راه مده اِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ براستی و درستی یعنی بیقین راه تو راست است و کار تو درست
و محقق او (؟) بتو کار از سبیل هر اهل ایمان در این خطاب داخلند و اگر چه خطاب بحضرت پیغمبر است بجهت آنکه شیر کفار میکنند بر وی (؟)
و میگوید اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى بتحقیق که تو سخن مستوفی نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفر که ایشان سخن تو را نمیشنوند
نشنوند وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمیتوانی شنوانید کران را خواندن و آواز دادن اِذَا وَلَّوْا چون روی بر گردانند مُدْبِرِينَ
در حالتی که پشت کرده باشند یعنی ایشان را که بیخبر از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند و میروند پس مثابه کران
باشند در ناشنیدن خصوصا که روی بر گردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل که استماع آن مشکلتر است جبر (؟) و اشارات
داعی بینند خلاصه سخن که همچنانکه میت استماع چیزی نمیتواند کرد بجهت فقد آلات استماع ندا نمیکند زیرا که سمع
قبول نمیشنود و بیان پند نمیگیرد تدبیر آن نمی نماید همچنانکه کر آواز خواننده خود نمیشنود خصوصا در وقت پشت کردن
و اعراض کردن چه با عدم اعراض بظنه استماع هست و در حین اعراض طمع منقطع است از استماع و همچنین کافر قبل از اعراض
امید استماع با و میتوان داشت اما چونکه بجهت عناد و جحود و اعراض نمود طمع استماع بالکلیه از وی قطع (؟) کافر هم (؟)
کفر مانند میت باشد در عدم قبول هدایت و مثل اصم در عدم استماع دعا وَمَا اَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ و نیستی تو راه نماینده کوران
عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود مگر بصر و این از ایشان منتفی است یعنی چون کفار بجهت
عناد و استکبار [illegible] سبحان و تعالی تفکر نمیکنند در آیات واضحه که موصلست سالک خود را بسر منزل نجات پس بمنزله کوران اند
بجهت عدم بصر راه بمقصد نمیبرند و در گمراهی خود متحیر و سرگردان میمانند اِنْ تُسْمِعُ نشنوانی یعنی شنوانیدن تو فایده ندهد
اِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِاٰيَاتِنَا مگر کسی که بگرود بآیتهای ما یعنی طلب حق کند بنظر کردن و تامل نمودن در آیات بینه و معجزات واضحه فَهُمْ
مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگان وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود گفتار که آن وعده و وعیدیست عَلَيْهِمْ بر
ایشان یعنی و چون بر ایشان واقع گردد آن چیزی که بآن وعید داده میشدند از بعث و نشور و یا چون حکم الهی صادر شود به
وقوع عذاب بر کفار از ابو سعید خدری منقولست که چون مردمان دست از امر معروف و نهی از منکر باز دارند و بهیچ کدام عمل
نکنند و واجب شود بر ایشان عقوبت الهی و اولی مؤاخذ شوند بنا بر عذاب که از جمله آن این است اَخْرَجْنَا لَهُمْ بیرون آریم برای

ایشان دابة من الارض جنبنده از زمین تکلمهم که سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون که مردمان
بودند بآیات ما که عبارت از وعده و وعید و حشر و نشر بلا یا آیات وحدانیت ما لا یوقنون بیقین نمیشوند و از مرتابین
بودند از اینکه خروج دابة الارض نشانه ایست از علامت قیامت و در روایت آمده که از میان صفا و مروه بیرون آید مومن
را از ایمان و کافر را از کفر او خبر دهد و این معنی تحلیف مر خروج شود و وی بقبول نکرده و ابن عمر روایت کرده که هیچ مومن نباشد
مگر که دابه او را مسح کند و هیچ منافقی نباشد مگر که او را خطم کند و در شب بشهر که مردمان متوجه منی باشند بیرون آید محمد
بن کعب روایت کند که حضرت امیر المؤمنین را از این دابه پرسیدم فرمود بخدا سوگند که او را دم نباشد محاسن داشته باشد
و این اشارت کرد بر آنکه صاحب لحیه آدمی است چون دابة الارض را از زمین بیرون آرد چنانکه ناقه
صالح را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه با طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام
که پیش بود از دیگری عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقول است که از اشراط ساعت اول آیات طلوع شمس بود از مغرب
و از آیات ارضی خروج دابه که طول آن شصت گز باشد و چهار قایمه داشته باشد و موهای زرد و بالهای بر اعضای او باشد
مانند موهای پرهای مرغ و دو بال داشته باشد و در بیرون آمدن هیچ طالب از وی فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد و در وی
از هر روی مردمان بود ما بغایت روشن و درخشندگی و در تبیین از ابن زبیر نقل کرده و در کشاف از ابن جریج که سر
او شبیه گاو بود و در عیون المعانی آمده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او مانند گوش فیل و شاخ او مشابه شاخ گاو و لونه
او چون لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش مانند پهلوی گربه و دمش مانند
دنبه قوچ و قوایمش مانند قوایم شتر و مابین مفاصلش دوازده گز باشد بذراع آدم ع و ابو هریره گفته که الوان مختلفه
در وی باشد و بین هر دو قرن او یک فرسخ و بیرون آید میان صفا و مروه یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است و یا وادی تهامه
و یا انجیر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة مذکور است که از رکن خانه
کعبه بدر آید و مردم با او نگرند و او مانند آفتاب سیر کند و بلند شود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و از امیر المؤمنین ع
مرویست که تا سه روز زیاده از ثلث بیرون نیاید و حسن گفته که خروج او تمام نشود مگر بعد از سه روز و بعضی برآنند که چون
سر بیرون کردن او بیرون آید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و روی بمشرق نهد و باواز بلند صیحه کند که همه اهل مشرق بشنوند
و بر همین طریق روی بمغرب و شام و یمن نهد و عصای موسی بیرون کند و درخشان کرده و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد و
رویهای ایشان سیاه شود و کسی نماند بر روی زمین مگر که سفید روی و سیاه روی باشد و مردم یکدیگر بنام و لقب نخوانند
بلکه سفید روی گوید ای بهشتی و سیاه روی گوید ای دوزخی و از این جهت بعضی معنی آیت بر این گفته اند که چون واقع شود
ما تمییز از مومنان و از کافران بیرون آریم دابة الارض و ابو ... انصاری روایتست که از رسول خدا شنیدم که فرمود که این
دابه تا سه نوبت خروج باشد یکبار باقصای مدینه بیرون آید و او در بادیه فاش شود و اما بمکه نرسد و بعد از زمان طویل
از مکه بیرون آید و بار سیم مردمان در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند و او از جانب مسجد بیرون آید که میان رکن اسود
و باب بنی مخزوم باشد و مردمان از وی بترسند و بگریزند و جمعی که جز از خدای نترسند و ... نروند و ... رویهای ایشان
روشن سازد مانند ستاره درخشان و بعد از وی بمواضع ... که هیچ جوینده بوی نرسد و کسی که از وی گریزد از وی فوت نکرده
کسی که دشمن خدا باشد از وی بترسد و بنماز مشغول شود چنان خود را بوی نماید که نماز میگذارد و ... پس پشت آید و گوید ای فلان

نماز میکنی پس والی بر ایشان باشد و با ایشان [illegible] بجا امرت بنا [illegible] در سفر و حضر با ایشان بجد و [illegible] با اهالی ایشان مشارکت کند و هر کس را از ایشان
بشناسد و در آنک زمین نه چندین را احاطه کند مثل حس بصر بروایت که موسی ع از خدا درخواست تا دابة الارض را به وی نماید
سه شبانروز بیرون نیامد بر هوا میشد با خلقی و منظری مهیب موسی از آن بترسید دعا کرد تا با جای خود رفت و نزد بعضی از اصحاب ما
حکایتیست از خروج صاحب الزمان که مهدی امتست در خطبة البیان از امیر المؤمنین ع واقع شده که انا دابة الارض و وجه تسمیت
آن حضرت باین اسم بجهت آنست که دابة بمعنی ما یدب فی الارض است یعنی چون حکم الهی بخروج او صادر شود تمام روی زمین را ممکن شود سیر و
بجد و جهد در مسافت [illegible] نماید و در آنک زمین همه روی زمین را احاطه نماید و حذیفه روایت کند که رسول ص فرمود که خروج دابة الارض
باشد و بیرون آن مسجدی که از آن عظیم‌تر نباشد نزد خدای یعنی مسجد الحرام و عیسی ع از آسمان نزول کند و بمکان وی اقتدا
کند و چون طواف کند سه بار وی طواف کنند و زمین در زیر قدم ایشان جنبد چنانچه قندیلها جنبد که ناگاه صفا بشکافد و دابة
بیرون آید و مهر ایمان و کفر خواند و مومن را نقطه سفید بر روی زند که همه روی او از آن نورانی گردد و کافر را نقطه
سیاه که همه روی او از آن سیاه شود و باقی علامات قرب قیامت و تفصیل احوال مهدی ع در کتاب غیبت مذکور است حاصل که حق تعالی
بعد از ذکر علامت قیامت بیان آن روز میکند وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسا
و اشراف ایشان باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب کرده باشند بِآيَاتِنَا آیات کلام یا دلایل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس
ایشان باز داشته شوند تا اراذل و ادنی قوم بدیشان رسند و همه را یکجا [illegible] و ایشان را باز دارند برای عقاب و شدت
حساب و قصد به جمعیت طلب جهت عقوبت ضلالت و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما برآنند که این روز در دنیا باشد نه
قیامت هر را حشر خواهند کرد نه بعضی از ایشان که حشرناهم فلم نغادر منهم احدا پس مراد رجعت باشد بدلیل باشد بر رجعت
رجعت و حضرت امام جعفر صادق ع از رجعیه پرسیدند گفت هر که ایمان محض داشته باشد او را باز گردانند و نهی کنند در دنیا
و بعد از اهل البیت ع اخبار متعدده در اثبات رجعت واقع شده که حق تعالی زنده گرداند در وقت قائم آل محمد ع جماعتی از دشمنان ایشان
در دشمنی بنهایت رسیده باشند و جماعتی از مخلصان که در دوستی بمرتبه کمال رسیده باشند تا دوستان ایشان را از دشمنان ایشان
بستانند پس محبان مخلص بثواب نصرت و معونت قائم ع فایز گردند و متبهج شوند بظهور دولت و اعدای خود را بکشند و دشمنان
ملت و خواری خود به بینند [illegible] بشمشیر انتقام محبان کشته گردند حاصل که میفرماید بعد از جمع ایشان شد حَتَّى
إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بموقف حساب قَالَ گوید خدا با ایشان از روی اهانت و سرزنش و نکوهش أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي آیا بدروغ
داشتید آیتهای مرا بادی الرای وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا و حالی که احاطه نکردید بدان عِلْمًا از روی دانش یعنی در آن تامل نکردید بجهت
عناد و جحود تا [illegible] شما بکنه آن رسد و حقیقت آن ظاهر شود أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما میکردید یعنی چه کار کردید
بعد از آنکه تفکر نکردید در صحت آن و طلب معرفت آن ننمودید با نکار خود چون تامل در آن حکم تکذیب آن کردید این از برای تبکیت
ایشان است زیرا که ایشان غیر از تکذیب از سر جهل کار دیگر نکرده بودند تا بگویند فعلنا غیر ذلک کرده ایم غیر از این را با تو
تفسیر [illegible] ائمه معصومین اند ع یعنی چون ایشان را در روز رجعت حشر کنند و هر یک را از آن روز بیان داده تا چون حاضر شوند ایشان
[illegible] بواسطه ملکی که آیا کسانی که حجج من بودند و برای هدایت شما نصب کرده بودم بدروغ داشتید بدون تفکر و تامل در
حقیقت ایشان وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود گفتار یعنی فرود آید آن عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب ستم کردن
و از حق دور گشتن ایشان که تکذیب آیات و حجج خدا بود فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند یعنی [illegible] حجتی مشغول

[illegible] در بیابان اینکه ایشان [illegible] بلشیکه الیوم نختم علی افواههم وحرجها بجنبی نمی‌توانند گفت
[illegible] منفع [illegible] بعد از این [illegible] خودمیکند وهیبت ومیکویدکه أَلَمْ يَرَوْا ایا نمیدیدند
[illegible] سکون [illegible] جَعَلْنَا اللَّيْلَ انکه کردانیدیم شب یعنی افریدیم از آن لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام کیرند در آن بخواب و
استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وبیافریدیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول شوند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی در این که مذکور
شد [illegible] لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث ونشور وانما لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مرکروهی را که تصدیق
کنند [illegible] دلالت [illegible] نوبت [illegible] عضوی که متعین است بذاته نیست مکر بقدرت
قادری وبدانکه کسی که قادر است بر ابطال [illegible] وده ماده واحد قادر است بر ابطال موت وحیات در مواد بدن وَيَوْمَ
وباد کن روزی را يُنْفَخُ فِي الصُّورِ دمیده شود در صور که مشابه شاخ است فَفَزِعَ پس بترسید از هول وهیبت مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
هرکه در آسمانهاست از ملایکه وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمین است از جن وانس وسایر حیوانات ابوهریره از رسول صلعم
روایت کرده که حق تعالی چون از خلق آسمان وزمین بپرداخت صوری بیافرید وباسرافیل داد وی انرا در دهن کرفت وچشم را
در زیر عرش کماشت تاکی فرمان الهی در رسد که در صور دم من کفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخیست بزرک
دهان مقابل چند آسمان وزمین واسرافیل سه بار در وی دمد یکی نفخه فزع باشد وآن اینست که درین آیه مذکور شد ودویم
نفخه صعق سیم نفخه احیا پس اول که اسرافیل را فرماید که دم در صور دمد هرچه در آسمان و زمینها باشد بترسد وکوهها بجنبش
در آیند وچون کرد بر هوا روند وزمین از جای خود بجنبد بر وجهی که اصلا قرار نکیرد مانند کشتی بروی آب یا قندیل او بعتر
که باد نحبت بر وی خورد که قوله تعالی یوم تذهل کل مرضعة عما ارضعت تا آخر یعنی مادران از هول آن فرزندان شیرخواره فرو
کذارند وزنان آبستن بچه بیندازند وکودکان از ترس آن پیر شوند وشیاطین از فزع بروند باقطار زمین روند وفرشتکان
تازیانه بر روی ایشان زنند تا بجای خود در روند وهمه مردمان مدهوش ومتحیر شوند در زمین باشند که زمین شکافته شود پس
شق شق کردد وچون در آسمان نکرند مانند زیت کداخته بینند پس شکافته کردد وستارکان فرو ریزند وآفتاب وماه کرفته
شوند پس اسرافیل از فرمایند تا بار دیکر در صور دمد وآن نفخه صعق باشد هرکه در آسمان وزمین بمیرد مکر جبرئیل ومیکائیل و
اسرافیل وعزرائیل [illegible] عرش پس عزرائیل کوید که چه کس مانده کوید بمیرد مکر جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحمله عرش وتو که
خدا وندی ومبرا از صفت زوال وفنا جبرئیل ومیکائیل خطاب اید که بمیرید فی الحال بمیرند وحاملان عرش را نیز ندا رسد که
تو هم بمیرند پس اسرافیل را که متکی صور را بعرش ده وتو نیز بمیر اسرافیل صور را بعرش سپارد وجان بدهد آنکاه ملک الموت را کوید
دیکر که مانده است کوید بار خدایا تو عالمی که غیر از من کسی دیکر نمانده ویرا نیز خطاب آید که مت کما ماتوا تو نیز بمیر چنانکه ایشان
بمردند عزرائیل نیز صفت فنا پذیرد پس این ندا در دهد که لمن الیوم لله الواحد القهار بعد از آن ابری را بهوا رساند بهیئتی
که اکر بیضه در مشرق نهاده باشد ودر مغرب توان دید وآنکاه حق تعالی بعد از کامل چهل روز باران ببارد بمثابه نطفه مردمان
تا از بالای زمین دوازده کز برآید همچنانکه نباتات رویند مثل خلقان از آن افزوده شوند وحاملان عرش را زنده کند
وجبرئیل ومیکائیل واسرافیل را بیافریند باسرافیل کوید صور بردار ودر دم اسرافیل در دمد وحق تعالی فرمان دهد تا ارواحها
بیکبار در آیند وروحهای مومنان بچون نور درخشنده باشند در ابدان خود در آیند پس زمین شکافته شود از قبرها
برخیزند سر برهنه وپا برهنه وختنه ناکرده واین نفخه حیاست حاصل که میفرماید که چون نفخ صور شود اهل آسمان وزمین ترسناک

إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خدا خواهد یعنی جز بهشتیان و حور و خزنه دوزخ و یا اسرافیل و چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
اند یا موسی یعنی که او را در طور صعقه بود و [illegible] و در تیسیر گوید که ایشان ادریس است و ابوهریره گفته که رسول خدا [illegible] شهیدانند که ایشان
کیستند که حق تعالی ایشان را از فزع استثنا کرده گفت شهیدانند که هر که فزع با ایشان نرسد وَكُلٌّ أَتَوْهُ و همه و همگان آینده‌اند
بموقف محشر از پس زنده شدن [illegible] صیغه جمع ماضی و مستقبل میباشد یعنی همه آیند بمحشرگاه دَاخِرِينَ در حالی که خوار شدگان باشند
مطیع و منقاد و ذلیل وَتَرَى الْجِبَالَ و ببینی تو ای بیننده کوهها را در آن روز تَحْسَبُهَا جَامِدَةً پنداری آنها را بر جای خود استاده وَهِيَ
و حال آنکه کوهها تَمُرُّ سیر و رو میکنند مَرَّ السَّحَابِ مانند رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نشود در نظر زیرا که اجرام کبار چون
بر سمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان بنظر ظاهر نشود و جامد و ساکن مینماید صُنْعَ اللَّهِ بفعل آورد خدای و بکند آن کردنی
که آن نفخ است و امر جبال یا خلق کرده سموات و ارض و لیل و نهار و غیر آن از امور ممکنه را خلق کرد الَّذِي أَتْقَنَ آن خدایی که
استوار کرد و منتظم ساخت كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را و پایدار است از او هیچ یک را [illegible] موافق حکمت و مصلحت إِنَّهُ خَبِيرٌ
بدرستی که او داناست و آگاه بِمَا تَفْعَلُونَ با آنچه میکنید از معصیت و طاعت و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
هر که بیاید به نیکویی از توحید و اخلاص در طاعت فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او راست جزایی بهتر از آن فعل نیکو زیرا که فانی دهد و باقی ستاند
و ادنی یا علی عوض بگیرد و یکی را ده تا هفتصد برابر یا بدو اکثر [illegible] که حسنه کلمه طیبه لا اله الا الله است که مدار جمیع اعمال است
از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه مرویست که مردی نصرانی در رفت و او را عادت بود که چون از اغیار خالی بود و خلوت کردی با آواز
بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی در مرغزاری میگذشت این کلمه را با آواز بلند بگفت سواری از حالیه
الغیب از آن مرغزار بیرون آمد و او را گفت چه گفتی گفت آنچه شنیدی جواب داد که والله که این کلامی است که حق تعالی فرموده من جاء با
لحسنة فله خیر منها و در حدیث از امام علی بن موسی الرضا که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی شاهد این است چه
حق تعالی بعد از این میفرماید که وَهُمْ و ایشان که خصلت حسنه از ایشان صادر شده باشد مِنْ فَزَعٍ شاهد این است که از ترس و هول
عظیم يَوْمَئِذٍ روز قیامت آمِنُونَ ایمن‌اند از کلبی منقول است که چون آتش دوزخ احاطه کند همه را در زیر خود گیرد و ایشان
فزعی کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از این فزع ایمن باشند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید بخصلت که آن
شرک است و با سایر معاصی کبیره فَكُبَّتْ پس نگونسار کرده اند وُجُوهُهُمْ روهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را سرنگون
بآتش دوزخ اندازند پس خزنه ایشان را گویند که هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده شده یعنی جزا نداده اند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید
که در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید یعنی این جزای فعل شماست که محض عدل است که بر وجه ظلم بر شما واقع نشده باشد [illegible] از امیر
ابوجعفر مرویست که ابو عبدالله جدلی نزد امیر المؤمنین ع رفت او را گفت ترا خبر دهم از قول حق تعالی که من جاء بالحسنة
ما بعده تعملون گفت بلی فدایت گردم فرمود آن حسنه که بکند بهشت در آید و او را بهتر از آن بدهند دوستی ماست که
اهل بیتیم و آن سیئه هر که بکند بدوزخ رود و عمل او قبول نیفتد دشمنی ماست و جابر بن عبدالله روایت کرده که پیغمبر فرمود
ای علی اگر امتی من روزه دارند تا کمان [illegible] و نماز کنند تا [illegible] چون کمان
کرده‌اند و ترا دشمن داشته باشند حق تعالی ایشان را بروی در آتش دوزخ اندازد و بعد از آن بجهت قطع طمع کفار از آنکه پیغمبر میل
بکیش ایشان کند میفرماید که إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده‌ام أَنْ أَعْبُدَ آنکه بپرستم رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند
این شهر را که مکه است الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوندی که بجهت شرافت و عظمت مکه حرم گردانید آن را [illegible] هتک حرمت

حرمت آنست مانند منع قتال و قطع شجر و حشيش و صيد و تنفير حيوانات و اين ذكر لزوم اعادي و تهديد عذاب با ايشان وَلَهُ
و مراد اينست كه خداوند اين خانه است كُلُّ شَيْءٍ همه چيزها يعني همه مخلوقات و ملوك بيت پس هر چه خواهد حرام كرده اند و بغير اراده غايه
[illegible] و أُمِرْتُ و مأمور شده‌ام أَنْ أَكُونَ بآنكه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از منقادان كه [illegible] بر ملت اسلام و يا از منقادان و مطيعان ملك علام
وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنكه تلاوت كنم قرآن را بر قوله آن مر اطلب [illegible] حقايق آن بر من منكشف كرده فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر كه راه يابد بسبب
متابعت من او را فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز اين نيست كه راه مي‌يابد لِنَفْسِهِ براي نفس خود يعني منافع آن كه ثواب [illegible] و بركات
[illegible] بوي باز گردد وَمَنْ ضَلَّ و هر كه گمراه شود بجهت مخالفت من [illegible] فَقُلْ پس بگو [illegible] إِنَّمَا أَنَا جز اين نيست كه من
مِنَ الْمُنذِرِينَ از بيم كنندگانم [illegible] بلاغ نيست پس وبال ضلالت [illegible] بعقوبت [illegible] بر من [illegible]
شود وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو سپاس و ستايش خداي راست بر نعمت [illegible] علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ
زود باشد كه بنمايد خداي شما را [illegible] آيَاتِهِ نشانهاي قهر خود [illegible] و خروج دابة الارض [illegible] عذاب
ابدي فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسيد [illegible] لكن [illegible] نفع ندهد شما را [illegible] وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ [illegible] مشركان [illegible] پس تا [illegible] بر حكم اوست [illegible]
[illegible] بر عالم بالذات [illegible] [illegible] بلكه [illegible]

سورة القصص

ابي بن كعب از حضرت رسول روايت كرده است كه هر كه سوره طسم بخواند حق تعالى [illegible]
[illegible] نوده حسنه براي وي [illegible] آسمان و زمين [illegible] در روز قيامت براي وي گواهي دهد كه او
صادق و مصدق بوده و در [illegible] كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [illegible] در سورة النمل [illegible] قرآن
[illegible] سوره بيان ميكند كه طسم [illegible] آيات قرآنست و تلاوت [illegible] از خبر موسى و فرعون [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم طسم

طا اشارتست بطهارت نفوس [illegible] و طهارت قلوب عارفان از تعظيم غير [illegible] طهارت ارواح محبان
از محبت ما سوي و طهارت اسرار [illegible] سين [illegible] اسرار الهي با عاصيان و با مطيعان [illegible]
[illegible] مناجات [illegible] خلايق [illegible] كفايت مهمات [illegible] و مراعات [illegible] است [illegible] سينا
و [illegible] تِلْكَ اين سوره يا اين آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آيتهاي كتاب [illegible]
[illegible] و پارسي كننده [illegible] نَتْلُو عَلَيْكَ ميخوانيم يعني ميخواند [illegible] جبريل [illegible] مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ
يعني از خبر موسى و فرعون بِالْحَقِّ [illegible] لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ براي گروهي كه تصديق ميكنند [illegible] رسول [illegible]
ايشان [illegible] منتفع ميشوند [illegible] إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ يعني
[illegible] جست و تكبر كرد در زمين مصر وَجَعَلَ أَهْلَهَا و گردانيد اهل مصر را از قبطيان و سبطيان شِيَعًا
گروه متفرقه [illegible] بود [illegible] ميخواست [illegible] بعضي را [illegible] و بعضي را [illegible]
[illegible] بعضي را ذليل گردانيد [illegible] سبطيان بر [illegible] مقرب درگاه خود
گردانيد [illegible] قبطيان [illegible] طَائِفَةً مِّنْهُمْ گروهي را از ايشان يعني بني اسرائيل
[illegible] بني اسرائيل [illegible] ايشان [illegible] ايشان

آثار معروف و نهی از منکر دست باز داشته و حق تعالی قبطیان را بر ایشان مسلط ساخت تا ایشان را به بندگی گرفتند و بانواع
بلا ابتلا ساختند باین وجه که فرعون يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را بجهت آنکه کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل
متولد شود که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد و در کشاف آورده که مروی است که چندین هزار پسر از بنی اسرائیل را بکشتند وَيَسْتَحْيِي و زنان میگ
نِسَاءَهُمْ زنان ایشان را برای خدمت خواهر یا زن خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که جرأت نمود
در قتل اولاد انبیا و از سدی منقولست که فرعون در واقعه دید که آتشی از جانب بیت المقدس پدید آمد و در سرهای مصر در آمد و کرفت قبطیان
بسوخت و بنی اسرائیل را از آن آتش نقصانی نرسید تعبیر آن از علماء قوم پرسید گفتند از این شهر مردی ظاهر شود که هلاک تو و سایر قبطیان بدست او
باشد فرعون امر کرد تا پسران بنی اسرائیل را میکشتند و زنان ایشان را مسخر ساخت که بی شوهر از خسیس و خدمت زنان قبطیان
نمایند وَنُرِيدُ و ما خواستیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره کرده
شده فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل آنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و گردانیم
ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین و داعیان مردمان بخیر و صلاح تا با ایشان اقتدا کنند در خیرات و مبرات وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
و گردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و جای دهیم و ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین شام و نُرِيَ
و بنمایم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامان را وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند
که حذر میکردند و بحق رسیدند آنکه از اول ملک و هلاک ایشان بر دست مولودی از ایشان و این صورت را وقتی دیدند که در دریا
علامت غرق شدن را ملاحظه کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان در ساحل دریا بنظر در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب
و مقهور شدند و مظلومان و مستضعفان بمرتبه سروری غالب بر ایشان گشتند و بروایه صحیحه و اسانید وثیقه ثابت شده که امیر
المؤمنین فرمود سوگند بآن خدائی که دانه را شکافت و آدمی را در رحم صورت نگاشت که البته عطوفت و مهربانی نماید دنیا با ما و مایل
شود بعد از سرکشی و بدخوئی او مانند عطوفت و مهربانی بچه شتر ماده سرکش بر ولد خود و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض الآیة ابو الصباح کنانی روایت کرده که او گفت که ابو جعفر ع رو بسوی ابو عبدالله ع نگریست فرمود بحق
معبود این کس از آنکسانیست که حق تع در حق ایشان گفته و نمن علی الذین استضعفوا و امام زین العابدین بن علی ابن الحسین علیهما السلام
دو زنیده ابو عبدالله ع نگریست فرمود بحق معبود این کس از آن کسانیست که حق تع در حق ایشان گفته و نمن علی الذین استضعفوا و امام
زین العابدین بن علی ابن الحسین ع فرمود که بحق آن خدائی که محمد را بحق بشیر و نذیر مبعوث ساخت مژده دهنده و بیم کننده به نیکوکاران که ما
اهل بیتیم و شیعیان وی و دشمنان و اتباع ایشان بمثابه فرعون و اتباع او هستند منقولست که مراد بکریمه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
مهدی آل محمد است که حق تع جمیع روی زمین را از مشرق تا مغرب بتصرف او در آرد و همه کفره را مقهور و مغلوب گرداند تا آنکه
بر روی دنیا غیر از مؤمن نباشد و این نهایت منت او سبحانه است و غایت نعمت است و از این قبیلست قوله تع و لقد کتبنا فی الزبور من بعد
الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و در تفاسیر آمده که چون وقت که فرعون پسران بنی اسرائیل میکشت و قابلها را بر زنان حامله گماشته بود که اگر پسر متولد
شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند مادر موسی حامله شد فرعون را از آن خبر کردند قابله ها را فرستاد تا به پنجه حال او ببینند
هیچ اثر حمل نیافتند بجهه هر که دست بر شکم او نهادی کودک بر پشت مادر رفتی پس بفرعون گفتند که اثر حمل او پیدا نیست
و چون حمل گران شد و وقت وضع نزدیک رسید مادر موسی را با یکی از قابله ها صداقتی بود او را طلبید و گفت مرا یاری
ده بدین وضع و اگر پسر باشد مخفی دار قابله قبول کرد اما با خود گفت اگر پسر باشد خبر بفرعون دهم چون پسر متولد شد

قابله او را گرفت و در روی او نگریست و الحال او شد و محبتی عظیم در دل او پدید آمد و گویند نوری از میان چشمهای
وی بتافت که چشمهای قابله را خیره ساخت و محبت وی در دل او افتاد با مادر موسی گفت که قصد من آن بود که اگر پسر باشد
بکشم یا خبر او بفرعون رسانم اکنون محبت او نمیگذارد و این بر دلالت میکند که هلاک قبطیان در دست او باشد او را از
فرعون نگهدار که من نیز او را فاش نکنم و موکلان را گویم که دختر آمده مرده او را دفن کردیم و شرط آنست که فرزند ترا از اقربا
و همسایه نبینند مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و نزد بعضی آنست که بعد از بیرون آمدن قابله جمعی از
موکلان خود را در آن خانه افکندند خواهر موسی او را در خرقه پیچیده برداشت و در تنور نهاد و سر تنور را پوشید و خاله
موسی ازین بیخبر آتش در تنور نهاد برای نان پختن موکلان فرعون در آمدند و همه مواضع خانه را جستجو کردند هیچ
کودک نیافتند و تنور را دیدند آتش در آن شعله میکشید باز گشتند مادر موسی ازین قضیه مطلع شد مضطرب شده
خود را در سر تنور انداخت دید که موسی در تنور نشسته بازی میکند و اطراف او آتش گرد گرفته اصلا اثر نکرده نمیرساند
چون طفل را بشد دانست که این ولد موعود است پس در محافظت او کوشیدند و در اخفای او سعی بلیغ نمودند اما همیشه
ترسان بودند چون فرعونیان بیشتر از بیشتر تجسس میکردند و درین وقت الهام الهی بمادر موسی رسید که موسی را در دریا اندازد
کما قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم یا در واقعه او را نمودیم و نجم الهدی رحمة الله علیه فرموده که شاید
رسولی را فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او یوخابد
بنت در اول تفسیر او خانذ گفته بیای ساکن در هفت حرف اول و بر هر تقدیر میفرماید که الهام دادیم او را أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه
شیر ده او را در خفیه فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ پس چون ترسی بر وی در یابی آنکه مردم دانسته اند و قصد او خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس
بیفکن او را فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است یعنی بدان آنکه او را در صندوقی نهاده باشی و منافذ او را مسدود ساخته تا آب
در رو نرود و بیفکن او را در دریا وَلَا تَخَافِي و مترس از هلاکت او که ضایع و هلاک نخواهد گشت وَلَا تَحْزَنِي و اندوهناک
مباش در فراق او إِنَّا رَادُّوهُ بدرستی که ما باز گردانندگان اوییم إِلَيْكِ بسوی تو در اندک زمانی بر وجهی دلخواه و حسب
المدعای تو باشد وَجَاعِلُوهُ و گردانندگانیم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان یعنی او را رتبه نبوت و منصب رسالت ارزانی
خواهیم داشت و در کشف الاسرار آورده که مراد بخوف اول خوف مادر موسی بود بر قتل او و نیز آنکه موسی گریه و فریاد میکرد از همسایها
ترسید که با خبر کردند و بگوش موکلان رسانند مراد بخوف ثانی در لَا تَخَافِي خوفی بود بر غرق شدن موسی و یا ضایع شدن
بعضی از اعضای او و فرق میان خوف و حزن آنست که خوف عارض شدن غمیست بجهت چیزی که در ثانی الحال واقع شدنی
و حزن غمیست که بجهت چیزی باشد که آن فراق موسی بود درین مقام و حق تعالی از هر دو مادر موسی را مطمئن ساخت القصه مادر
موسی بعد ازین الهام نجاری از قبط که خویش فرعون بود فرموده که صندوقی پنج شبر بتراشید و بوی داد گفت این صندوق
را چه میکنی گفت حاجتی بآن دارم دگر مبالغه کرد مادر موسی نخواست که دروغ بگوید بالضرور اظهار کرد که کودکی دارم میخواهم
تا او را در آن تابوت نهم و از فرعونیان پنهان کنم آن نجار تابوت بوی داد و از عقب او برفت و در خانه او نشان کرد و باز گشت
تا موکلان را بآن اعلام نماید زبانش بسته شد و هر چند خواست که سخن کند نتوانست پس دست و سر اشارت کرد
ایشان ندانستند که مقصود او از آن چیست چون بسیار اشارت کرد و ایشان را مفهوم نشد گفتند دیوانه است وی را
بزدند و از پیش خود براندند چون بمکان آمد باز زبانش گشوده دیگر باره رفت تا خبری دهد باز زبانش بسته شد

وچشمش کور گشت وچنین مینماید است که بگوید وبه بیند دیگر باره اورا بندند چون کور ندند واما بینند او کهما اکرم
ست که مطلوب فرعون است واین علامات دلالت بر حقیقت آن میکند قرار داده که اگر حق تعالی زبان وچشم من بدهد من بیان با
او مرم حق تعالی چون صدق وی را دانست چشم وزبان بوی داد پس باید بدر سرای مادر موسی صندوق را بتیر بیند وچو موسی
را از ان خوابانیدند سر صندوق بتیر محکم ساخت ودر رود نیل انداختند وروایست که فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده
واهل کتاب گفته بودند که فلان روز در رود نیل حیوانی بصورت انسانی خورد سال یافته شود واین علت باب دهن
او دفع کشت پس در ان روز معین قضا کرد آسمان روز بود که مادر موسی او را در دریا انداخته بود فرعون وزن ودختر وجمعی
دیگر در کنار رود نیل آمده بودند انتظار انسان میکشیدند که ناگاه از بر روی آب نمودار شد فرعونیان ملازمان را گفت
تا او را بگیرند وبیرون آرند فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ پس برگرفتند موسی را آل فرعون لِيَكُونَ لَهُمْ تا باشد که فرعونیان عَدُوًّا
دشمن مر ایشان را که بسبب وی غرق شدند وَحَزَنًا واندوهی بزرگ مر ایشان را که برده گیرد
لا بمعنی عاقبه است وعاقبت یعنی تا غایت دشمن سبب حزن شد ونهایت او این باشد که بسبب او غرق شوند وباعث
اندوه ایشان گردد إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا وهامان ولشکرهای ایشان هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ
بوده‌اند خطاکاران در همه چیز پس از ایشان بدیع نبود که هزار کس را بکشند بجهت موسی وبعد از آن او را گرفتند
ودر صدد تربیت او شدند تا بزرگ شد وبه ایشان جای آورد از آنچه میترسیدند آورده‌اند که چون تابوت بکنار آوردند
آسیه که زن فرعون بود پیش دوید تا بوی چه دید بقیر اندوده وقفلی بر آن زده چندانکه خواستند که قفل بشکنند ممکن
نبود که آسیه گفت بمن دهید چون بوی دادند قفل را بگشود در نگریست کودکی که نور از میان در ابروی وی مقاومت
می‌تافت وانگشت در دهن گرفته از آن شیر می‌مکید حق تعالی دوستی وی در دل آسیه افکند او را نزد فرعون برد چون فرعون
وحاضران او را بدیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد فرعون دغدغه کرد که این مولودی که اهل نجوم از آن خبر دادند
این بوده باشد گفتا از منجمان شنیدم که در فلان شب از آنچه از فرعون میترسیدم خاطر جمع شده است دست از این
طفل بدار تا دختر خود را بواسطه خود علاج کنم پس قدری آب دهن بر موضع برص آن دختر مالید فی الحال به گشت وَقَالَتِ امْرَأَتُ
فِرْعَوْنَ وگفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم واو از قوم بنی اسرائیل بوده از نسل نبوت واخیار [illegible] منعم بود اهل ایمان
ودر عین المعانی آورده که او عمه موسی بود وبر هر تقدیر چون دغدغه موسی در یافت واندیشه قتل او را بدانست گفت او که
قُرَّتُ عَيْنٍ لِي این کودک روشنی چشم است مرا وَلَكَ ومر ترا که بسبب او دختر ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را
لفظ جمع بجهت تعظیم است عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را که ماده یمن وبرکت بر وی ظاهر است که آن درخشندگی
نور است میان هر دو چشم او ومکیدن او از انگشت وبرطرف شدن برص دختر بآب دهن او أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم
او را وَلَدًا فرزندی چه اهلیت آن دارد که فرزند ملوک باشد فرعون بعد از استماع این قول وی را باسیه داد او بتربیت او
مشغول شد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه اهل فرعون که التقاط کرده موسی بودند ندانستند که ایشان بر خطااند و
هلاک ایشان بر دست او باشد ودر حدیث آمده که چون قُرَّتُ الْعَيْنِ لِي وَلَكَ فرعون گفت لک لا لی یعنی قرة عین تست نه من
من او را بتو بخشیدم لم واگر میگفت که قرة العین من باشد همچنانکه از تست او را بایمان هدایت میکرد همچنانکه آسیه را هدایت
نمود وروایت است که چون آسیه بتربیت وی مشرف شد او را گفتند که این را چه نام می‌نهی گفت موسی وبلغت ایشان آب بود وسکم
شجر

... بافته بودند او این خبر بمادر رسانیدند وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا خالی از
همه چیز یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد ... و بیقرار شد و دل او فارغ شد از اندوه خوف
... فرعون او را ... و گویند که چون مادر موسی را ... انداخت شیطان او را گفت
... میداشتی اکنون او را در انداختی و هلاک کردی
... این اندوه که بسبب وسواس شیطان بود از دل او بر داشت إِن كَادَتْ
... اضطراب ... فرعون او را لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند موسی
... مقاتل گفته که چون ... مادر ... بود و ... صبرش نماند و
خواست که ... آشکارا کند لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا اگر نه آن بودی که ما بستیم عَلَىٰ قَلْبِهَا بر دل او یعنی بصبر محکم کردیم دل او را
... لِتَكُونَ تا باشد او مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان ... وَ
قَالَتْ و گفت مادر موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر موسی را که مریم نام داشت ... نام کلثوم بود و شوهرش را غالب بن یوشا
گفتندی ... مادر موسی را گفت قُصِّيهِ بر پی ... کلثوم ... فرعون آمد فَبَصُرَتْ
بِهِ ... عَن جُنُبٍ از دور ... وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمیدانستند که او خواهر ویست
... وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ ... مِن قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او
... موسی ... قوم او از آن حال مضطرب شدند و موسی انگشت ... میمکید
... کلثوم دانست ... دایه ... مضطرب است پیش آمد فَقَالَتْ پس گفت که
هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل خانواده ... يَكْفُلُونَهُ ... لَكُمْ برای
شما وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ... باشند ... تقصیر نکنند ...
ام کلثوم مادر ... موسی ... فرعون بود ... فرعون او را ... میداد و هرچند
دایها ... موسی ... شیر ... مادر ...
... فرعون گفت تو کیستی که این طفل ... گفت زنی
ام خوشبوی و پاکیزه شیر من ... و شیرین می باشد ... هیچ طفل ... مگر که شیر من قبول
کند ... مادر موسی ...
... موسی را ...
... فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا تا روشن شود
چشم او ... وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود ... وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بمشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ... راست
و درست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر قبطیان یا اکثر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانستند که وعده الهی ... حق
باشد پس موسی ... مرتبه بمرتبه ... قوه و کمال که نهایت
... رسید وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت قوت و کمال خود ... سالگی است و بروایت ابن عباس
مجاهد و قتاده ... سالگی وَاسْتَوَىٰ و راست شد ... آتَيْنَاهُ و دادیم

اورا حُكْمًا وَعِلْمًا نبوت و دانش در دین و یا علم حکما و علما یا عطا فرمودیم تا آنکه قبل از بعثت بر طریقه ایشان سلوک نمود
و بفعل و قول او بر وجه ثواب بوده نه بر طریق جهل و خطا وَكَذَٰلِكَ و مانند اینکه بموسی و مادر او جزا دادیم از لطف و کرم و احسان
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی بشهر مصر عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود
مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در این وقت هر کس بکار خود مشغول اند و از امیر المؤمنین مرویست که روز عید
ایشان بود و بلهو و بازی مشغول بودند و از سدی روایتست که چون موسی بزرگ شد همچنانکه جامه‌های فاخر پوشیدی همچو
مرکبان خاص فرعون نشستی و او را موسی فرعون خواندندی علی روزی فرعون سوار شده بود و موسی غایب بود چون باز آمد
گفت فرعون کجاست گفتند فلان موضع رفته موسی سوار شد و از عقب وی روان شد و در وقت قیلوله بدر شهر رسید در آنوقت
شهر خالی بود و مردم همه بقیلوله مشغول بودند ابن زید گفت که چون موسی بوقت خوردی طپانچه بر روی فرعون زد فرعون گفت
این آن کودکست که من در طلب او بسیار کوشیدم کاش او را بکشتمی خواست تا او را بکشد آسیه گفت او کودکست نادانست همچنانکه
چه میکند گفت نه چنین است بلکه این کار بدانسته از وی صادر شده آسیه گفت اگر خواهی که این صورت بر تو ظاهر شود بفرمای
تا یاقوت بیاورند و آتش تفته اگر دست بآتش کند نادانست و گر نه چنین نیست و اگر بیاقوت برد بدانسته این کار کرده چون طبق
یاقوت و آتش حاضر کردند موسی خواست که دست بیاقوت کند جبرئیل دست او را بآتش رسانید و پاره آتش برداشته در دهن نهاد
و زبانش بسوخت و گره بر زبانش پیدا شد و بجهت این سخن نتوانست کرد فرعون با وجود این ازو متهم شد بفرمود تا او را از
شهر بیرون بردند در حوالی شهر نشو و نما مینمود تا بزرگ شد و روزی در شهر آمد که مردم از وی غافل بودند و او را فراموش کرده
فَوَجَدَ فِيهَا پس یافت در آن شهر رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ دو مرد که منازعت مینمودند با هم هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ آنکس که از گروه و پیروان
او بود وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ و آنکس که دشمن او بود یعنی قبطی فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ پس اعانت نمود و یاری
طلبید از موسی بر آنکه دفع ظلم قبطی کند و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود یا یکی از شما [illegible] الله
من گفتم این چه نامست فرمود که آن اسم سامی و نامی اسم شیعه است نشنیدی که حق تعالی میگوید فاستغاثه الذی من شیعته از ابو
سعید خدری روایتست که چون موسی بزرگ شد بنی اسرائیل بر وی جمع شدند و در حمایت او میبودند و کسی بجهت او نتوانستی که
بنی اسرائیل را بمقام تعرض در آید و قوتی تمام داشت و پسر خوانده فرعون بود روزی در غلیان فرعون بنی اسرائیل را گرفته بود و
تعدی میکرد موسی در رسید آن بنی اسرائیلی استغاثه نمود بموسی و برا گفت دست از وی بدار گفت میخواهم هیزم بمطبخ بدهم
موسی بسبیل مدافعه دست برآورده فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ پس مشت زد او را موسی فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس بکشت او را تسمیه قتل بقضا از قبیل
تسمیه مسبب است باسم سبب و حقیقت معنی آنست که موسی مشت بر او زد پس حق تعالی حکم بموت کرد بر وی چون کشته
شد قَالَ گفت موسی هَٰذَا این کار که ترتیب قتل او بود و ترک [illegible] که مستحق آن میشدیم از ثوابی که [illegible]
بود مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از کردار شیطان بود یعنی بسبب شیطان که تهییج غضب من بود این عمل که ترک اولی بود از من صادر شد
و با این نزاع و خصومت که بسبب وی منقول شد از عمل شیطان و وسوسه او بود إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ
مُبِينٌ دشمنیست گمراه کننده و پیداست دشمنی او بعد از آن بر سبیل خضوع و انقطاع و رجوع بحق تعالی اقتدا بآدم علیه السلام کرده در
گفتا ربنا ظلمنا انفسنا قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی چون در معرض
مطالبه فرعون و ملاء هم و با آنکه حق تعالی او را اعلام کرده که او مستحق کشتن است بجهت کفر و عناد لیکن بر سبیل [illegible] و اباحه خیر لم کرده بود

پیوسته میباشد در مصر بشهر خود در قتل قبطی تعجیل کرده ترک اولی کرده اینست که موسی بسبب آن میشد و گفت بر خود ستم کردم بنفس
خود فاغفرلی پس بیامرز مرا یعنی مرا از فرعونیان مخفی دار تا از شر ایشان مخفی شوم چه غفران در لغت بمعنی پوشش است و مغفر که کلاه خود است
از اعیان میگیرند و میپوشند ازین ماخوذ است و یا مراد از ظلم ترک اولی است فاغفرلی عفو کردان و محروم مگردان فغفر له پس بیامرزید
حق تعالی او را یعنی او را از شر فرعونیان نگاه داشت و یا ثواب کرامت بسبب انقطاع ترک اولی ازو باز داشت انه هو الغفور بدرستی که حق
حق تعالی اوست آمرزنده بندگان الرحیم مهربان بر ایشان در عیون الرضا باسانید معتبره از ابن جهم روایت کرده که گفت در مجلس مامون
حاضر بودم و امام رضا نزد وی بود مامون گفت یا ابن رسول الله میگوئی که انبیا معصوم اند از صغایر و کبایر چه میگوئی
در قول حق تعالی فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان فرمود مراد اینست که موسی در مدینه از مداین فرعون در آمد
در وقت غفلت که میان مغرب و عشا بود دو مرد را دید که با هم قتال و جدال میکنند یکی از گروه موسی و دیگری از گروه فرعون
پس موسی بحکم خدا بر فرعونی مشتی زد و او بمرد آنگه گفت که قتال و جدالی که میان دو مرد بود از کردار شیطان بود نه موسی
کرد بر قبطی از وکز و قتل او و مامون گفت پس چیست معنی قول موسی که رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی فغفر له فرمود مراد موسی
اینست که من موضع کردم نفس خود را غیر موضع آن بجهت داخل شدن درین شهر پس بپوشان مرا از دشمنان تا بر من ظفر نیابند
و مرا بقتل نرسانند پس خدای او را مستور ساخت از ایشان و بعد از آن قال گفت که رب ای پروردگار من بما انعمت علی بسبب
نعمتی که انعام کردی بر من از کمال قوت که یکی را بمشتی زدن کشتم و از صرف اعدا از من فلن اکون پس هرگز نباشم ظهیرا
معاون و هم پشت و مددکار للمجرمین مر بدکاران را بلکه مجاهده کنم در راه تو با این قوه باین تا آنکه رضا شوی از من در مجمع آورده
که شخصی بعطای بن رباح خراسانی گفت که برادرم من برای فلان قلم نقش میکند و زیاده از دخل و خروج نمی نویسد اگر جواب
از اینکار دو اعیال او مبتلا بفقر و فاقه گرفتار شوند گفت نشنیدی قول آن مرد صالح یعنی موسی ع که رب بما انعمت علی فلن
اکون ظهیرا للمجرمین در آثار آمده که فردای قیامت که خلایق را در موقف سیاست بدارند منادی از قبل رب العزة ندا کند که کجا
اند ظالمان پس همه را جمع کنند آنکس که برای اهل ظلم قلمی تراشیده باشد و یا دواتی را سیاهی کرده و همه را در تابوت آهنین جمع
سازند و بدوزخ اندازند و آورده اند که یکی از صلحا در دیوان رفت برای شفاعتی تا دفع ظلم کند از مظلومی صاحب دیوان گفت
شنیدم که قلم را نیکو [illegible] راسی برای من قلمی تراش تا آن بنویسم که بر آن مظلوم تعدی نکند قلمی نیکو برای وی تراشید صاحب
دیوان برداشت و نوشت که بنا واجب چیزی بر آن فلان بطلبند و کسانی که او را گرفته اند باز آیند چون قلم از دست بنهاد مرد صالح
قلم را برگرفت و سرش بشکست گفت چرا چنین کردی فرمود که ترسیدم که تو بدین قلم چیزی بر کسی بنویسی بظلم و من از جمله
آن باشم که ترا بظلم یاری کرده باشند القصه موسی ع قبطی را بکشت فاصبح فی المدینة پس بامداد کرد در آن شهر خائفا در حالتی
که ترسان و هراسان بود یترقب انتظار میبرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص جوید فاذا پس ناگاه الذی استنصره
آنکس که طلب یاری کرد ازو بالامس بروز دی یعنی آن سبطی یستصرخه بانگ طلب فریادرسی میکرد ازو و اعانت میطلبید
بر دفع ظلم قبطی دیگر موسی از حادثه دلتنگ و خائف بود روی بوی آورده قال گفت او را انک بدرستی که تو لغوی هر آینه
گمراهی و غوی مبین از مطلوب مبین که پیداست و هویدا و انحراف از صواب در وی از عیان مخاصمت کردی باز امروز با
یعنی دیروز بمقام منازعت در آمدی و فتنه انگیزی میکنی و در راه تحمل و صبر و حسن خلق و ملایمت قدم نمیزنی در راه درشتی
و درشت خوئی میکنی پس مراد غوایت او بود در اخلاق نه در دین و یا آنکه مراد وی آن بود که هر که با فرعون مخاصمت نماید با وجود کثرت

واستیلای ایشان پس البته غالب خواهد بود از حصول مطلوب او از ایشان عدول نماید از ایشان فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ
پس آنگاه که خواست موسی أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا آنکه بگیرد آنکسی را که دشمن است مر موسی را و بنی
اسرائیل را از سبطی دفع کند گمان برد که بر سر او میرود تا او را نیز بکشد یا بزند قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی أَتُرِيدُ آیا میخواهی
أَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ همچنانکه بکشتی نفسی را دیروز إِنْ تُرِيدُ نمیخواهی این فعل إِلَّا أَنْ
مگر آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِينَ از صلاح کنندگان میان مردمان و دفع نمایندگان مخاصم بر وجه احسن و موسی این سخن شنید
دست کوتاه کرد و چون آن قبطی دید که موسی انکار قتل سبطی نکرد دانست که قاتل نیز همانست و کشت خبر بفرعون رسانید
درین باب با ارکان دولت مشاورت کرده هم بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مؤمن آل فرعون بود و ابن عم او این حال
شد متوجه موسی شد کما قال وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی مؤمن قبطی مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترجای شهر یعنی از آنجا که
که بر پایان کناره شهر يَسْعَى میشتافت تا زود برسد و این خبر با موسی رساند و چون نزد موسی آمد قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی
إِنَّ الْمَلَأَ بدرستی که اشراف قوم که امرا و مقربان درگاه فرعون‌اند يَأْتَمِرُونَ مشاورت میکنند باهم بِكَ بسبب تو لِيَقْتُلُوكَ
تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر إِنِّي لَكَ بدرستی که من ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نیکوخواهان
و مهربانم موسی چون این سخن از وی بشنید فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و توشه و راحله
و رفیق مِنْهَا از آن شهر خَائِفًا ترسان بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار میبرد که کسی از قفای او بیرون آید و بگیرد قَالَ رَبِّ
گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و برهان مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او
در حفظ خود مرا نگاه دار تا از ایشان ضرری بمن نرسد و در روضه آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی حکم الهی چنانست
که بشهر مدین روی و این مدینه بود که بنا کرده بود مدین پسر ابراهیم خلیل صلوات الرحمن و شعیب آنجا بود و در قصر
فرعون نبود و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است موسی راه نمیدانست بر وجه توکل و حسن ظن بخدای خود قَالَ عَسَى رَبِّي
گفت شاید خدای من أَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ براه راست تا بمداین برسم و بیست که در اثنای راه بر سر راه
رسید او وسط راه اختیار کرد سواء السبیل عبارت از اینست زیرا که آن بمعنی وسط طریق است و معظم آنست و چون بنزدیکی
وی با فغان رسیدند بان راه دیگر روان شدند و او را نیافتند و موسی هشت شبانه روز میرفت و جز گیاه صحرا خورش
نداشت ابن جبیر گفته که موسی پای برهنه بود بمدین نرسید تا کف پای او مجروح شد و چون توکل کرده میرفت حق تعالی
ملکی فرستاد بر اسپی نشسته و نیزه بر دست گرفته گفت ای موسی کجا میروی جواب داد بمدین گفت راه دانی فرمود که گفت من راه
بلد تو باشم پس همره موسی میرفت تا باب مدین رسید وَلَمَّا وَرَدَ و چون وارد شد مَاءَ مَدْيَنَ بکنار آب مدین و آن
چاهی بود بر کناره شهر که مواشی را از آن آب دادندی وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آب أُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی بسیار از مردمان که از اماکن
مختلف جمع شده بودند يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ و یافت فرود ایشان یعنی در مکانی
پایین تر از ایشان دو زن تَذُودَانِ که میرانند و باز میدارند گوسفندان خود را از آب تا با رمه دیگران که بر سر آب بودند مخلوط
نشوند و بعد از آنکه آن رمه از آب خوردن سیراب شوند رمه خود را آب دهند موسی آنجا که شفقت انبیایی باشد
پیش رفت و بطریق تلطف قَالَ گفت بدان دو زن مَا خَطْبُكُمَا چیست حال و کار شما که گوسفندان را آب نمیدهید و اختلاط
کردن با دیگر گوسفندان نمیکنید قَالَتَا گفتند در جواب او که لَا نَسْقِي آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّى يُصْدِرَ

[illegible] تا باز گردند شبانان [illegible] قالتا [illegible] باشد که گوسفندان خود دهیم زیرا که [illegible] نداریم وَأَبُونَا شَيْخٌ
كَبِيرٌ و پدر ما پیریست بزرگ سال [illegible] و گوسفندان را آب میدهیم و ان دختران
شعیب بودند بزرگتر ایشان صفورا نام داشت و خورد [illegible] موسی [illegible] اطلاع یافت نزد شبانان آمد و گفت چرا
[illegible] گوسفندان [illegible] ایشان بر وجه تحکم گفتند ما ایشان را
[illegible] موسی [illegible] غیرت [illegible] پیش آمد [illegible] نظر میان دو ابروی او افتاد
[illegible] موسی [illegible] ده تن میکشیدند او تنها میکشید با آنکه هشت شبانروز طعام
[illegible] گوسفندان ایشان را سیراب گردانید و گفته اند [illegible] دیگر [illegible] سنگی که چهل تن [illegible]
[illegible] برداشتندی [illegible] که چهل تن کشیدندی او تنها [illegible] موسی [illegible] بر سر
آن چاه [illegible] گفت [illegible] چاه دیگر هست گفتند هست ولیکن [illegible] سنگی [illegible] جاست که چهل
[illegible] آن [illegible] بیامد و دست [illegible] از سر آن چاه برگرفت [illegible] و گفت هیچ دلو
[illegible] گفتند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فَسَقَىٰ لَهُمَا پس آب داد برای ایشان [illegible] سیراب کردانید تا [illegible] ایشان [illegible] و
[illegible] ثُمَّ تَوَلَّىٰ پس بازگشت إِلَى الظِّلِّ بسوی سایه درختی یا دیواری فَقَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي
[illegible] لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ [illegible] مِنْ خَيْرٍ [illegible] نیکوئی [illegible] فَقِيرٌ [illegible]
محتاجم [illegible] و اکثر مفسران [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] دختران شعیب [illegible]
[illegible] شعیب [illegible]
[illegible] فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا [illegible] تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ [illegible]
أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا [illegible] شعیب [illegible]
[illegible] شعیب [illegible]
[illegible]
[illegible] نزد شعیب وَقَصَّ
عَلَيْهِ الْقَصَصَ [illegible] شعیب [illegible] قَالَ
لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]

او را خلعت کنیم حالیا تو مهمان مایی و ما حضری بهر سید مروت مقتضی آنست که رد نکنی که مهمان سخن میزبان را رد نکند موسی بعد از استماع

این کلام از آن طعام تناول نمود و در اثنای این حال قالت احدیهما گفت یکی از آن دو زن که صفورا بود یا ابت استأجره ای پدر

ای پدر مزد گیر این را ان خیر من استأجرت القوی الامین مزدور توانا و امینست این کنایت از آنست که موسی را قوت و امانت بود از ابن عباس روایت است

که چون شعیب از دختر پرسید که تو قوت و امانت او را بچه معلوم کرده صفورا گفت سنگ از سر چاه برداشتن و کشیدن دلو و صورت [illegible]

و امر کردن بآنکه از عقب وی بروم بآنکه گفت قوت معجزه از آن موسی ظاهر شد و نیز بر دست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه صادر

گشت چنانچه آورده اند که چون روی بصفین نهادند در بعضی منازل فرود آمدند آب نبود مردمان و چهارپایان سخت تشنه شدند

هر چند آب طلب کردند نیافتند حضرت [illegible] سوار شد و با لشکر براه رفت و بعد از [illegible] صومعه دیدند

که میان بیابان بود راهب را گفتند درین حوالی آب هست گفت [illegible] فرسنگ بیش نیست لشکریان گفتند یا امیرالمؤمنین [illegible]

باشد تا خود را بلشکر [illegible] ساقط شود فرمود حاجت بآن نیست پس روی بقبله آورد [illegible] اشاره

فرمود که اینجا بکنید مردمان بیل و تیشه آوردند و آن زمین را می‌کندند سنگی نمایان شد پس [illegible] بانکر [illegible]

چند خواستند که آن سنگ را بر دارند نتوانستند امیرالمؤمنین فرمود این سنگ بر سر آبیست [illegible] کشید در برداشتن [illegible]

مجتمع شدند و هر چند کوشیدند [illegible] گفتند یا امیرالمؤمنین [illegible] حضرت پای [illegible]

[illegible] دست در [illegible] و چنانکه [illegible] آمد [illegible]

و [illegible] و از [illegible] مردمان و چهارپایان [illegible] آب خوردند و مشکها پر ساختند و راهب [illegible]

[illegible] حضرت سنگ را بجای خود نهاد فرمود تا [illegible] و اثر آن ناپدید کردند راهب گفت ای مردمان مرا فرود

[illegible] حضرت علی [illegible] و گفت تو پیغمبری [illegible] فرمود نه [illegible] و لیکن وصی و خلیفه

[illegible] محمد بن عبدالله که خاتم پیغمبرانست راهب دست امیرالمؤمنین [illegible] و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک وصی رسول

الله [illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible] ایمان [illegible] و فرمود [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] که در کتب سابقه [illegible] و علمای [illegible]

[illegible] عظیم [illegible] هیچکس [illegible] بسیار [illegible] نشسته اند و این کرامت

[illegible] که [illegible] بر دست تو پیدا شد دانستم که آن وصی [illegible] بر دست تو اسلام آوردم [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] چنانچه [illegible] از [illegible] فرمود [illegible] در کتب

[illegible] اسلام [illegible] شنیدند [illegible] راهب با امیرالمؤمنین بشام رفت و در خدمت او جهاد میکرد

[illegible] شهید شد [illegible] و هر وقت [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] گفتند [illegible] انست [illegible]

[illegible] فرمود که [illegible] تا قیامت [illegible]

و تفصیل [illegible] صفورا [illegible] مذکورست [illegible] کفت [illegible]

[illegible] انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج [illegible]

[illegible] خود را اجاره دهی [illegible] ثمانی حجج [illegible]

بالاابه بود وهر چه از حسابها مخصوص نهند تا پیدا او عصا بود تا هر فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اکر تمام کردی عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس انو
مسامحت بحق باطل بر تفضل و کرم کار کرده باشی یکی بر تو واجب کلام بر تو باشی بلکه هشت سال الازم و حالی تو باشد وَمَا أُرِيدُ
بابیمان ام أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ تا کنه بعد ورنج بر تو نهم بالالزام تمام ده سال سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد
خدای مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکو کاران و شایستکان در حسن معامله و تمامی عهد و الزام امام ادب صحبت قَالَ ذَلِكَ کفت موسی که این
بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من و تو ثابت است هیچ کدام خلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام از این دو مدت که هشت و ده است قَضَيْتُ بکذارم و به
پایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ پس هیچ ستم نیست بر من یعنی طلب زیادت نکنی بر من چنانکه در اوائل ده سال مطالبه نخواهی کرد پیاده
از هشت سال نیز طلب نکنی وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ و خدای بر آنچه میکوییم کواه است و نگاهبان گفته و شنیده میرود کار بیان ما
بیفکا بخود را بجای وسیلتم تامعنی فیما ادام پس وکیل کسی است که کار به وی گذاشته شود اما استعمال آن
میکنند و در موضع شاهد حسین بن صنعی را به وایت کرده که گفت از ابو عبید الله پرسیدند که کدام از آن دختر بود که گفت
ان ای یا ابت استاجره بود و آن دختر را که موسی بوی تزویج نمود با که شعیب که موسی کدام اجل را باتمام رسانید فرمود تمامتر و دو تر از آن که ده
سال بود و کسی سوال کرد که موسی پیش از مضی اجل دخول نمود یا بعد از انقضا آن گفت پیش گفت این چگونه جایز باشد که متزوج شود بدون
فلان ملا بودن بشرط نکاح انحصر بر مقام خدمت ساخت یا مدت شعیب میدانست که عمل نبوت که موسی با او وفا خواهد نمود القصه
شعیب عقد را بر این عقد بست و موسی را شرط مذکوره قبول کرد شعیب گفت بدین خانه در آی و عصایی بر کیر تا گوسفندان را
از ایشان برانم و سباع را بان دفع کنم شعیب دختر را گفت برو در فلان خانه چند عصا هست یکی را بیاور و بجوی ده صفورا رفت
و عصای را که از آدم بر داشته بیاورد چون شعیب گفت این عصا را بگذار و دیگری بیاور دختر عصا را بازپس برد و بنهاد و خواست تا دیگری
بر گیرد همان عصا به دست او آمد پیاورد شعیب گفت این همانست سه بار این صورت بطریق واقع شد در نوبت سیم
دختر گفت جز این عصا را نمی یابم شعیب گفت ای موسی تو را بر عصای دیگر چو اهم این عصا بدست من باز آید و شعیب
گفت ای موسی روایت از عکرمه که این عصای آدم بود از بهشت با خود بیرون آورد و بعد از وفات آدم جبرئیل از او
گرفت و مخفظ از شرکت و بعد از آن که موسی از شعیب عطا طلبید جبرئیل بیامد و آن عصا را بشعیب داد که این را بموسی ده
کتاب فرمود که و شعیب عصای انبیا جمع شده بود چند عدد موسی گفت در این خانه رو یکی از آن عصاها را بر دار موسی در آن
خانه آمد و عصای که آدم از بهشت آورده بود بر داشت شعیب چون موقوف بود و آن را بوی داشت مس کرد و آن که عصای
آدم است کفت این را بنه و دیگری بر دار موسی و در آن خانه آمد همین عصا بدست او آمد شعیب بدانست که او شایسته
آن است از او باز داد و گفت ای موسی چون بطرف فلان وادی روی در آنجا دست چپ و اگر چه بدست چپ گیاه بیشتر باشد
چه در آن موضع اژدهای عظیم است که مردمان را هلاک میکند موسی با گوسفندان میل بجانب راست کرد مدتی
و بر دند و هر چند بسعی میخواست که بانگ ایشان را گرد آرد ایشان رفتند بر زاری دیده و گیاه بسیار
گوسفندان بر آن مستغول شدند موسی بجهت تنگی آن مسیله با او بر هنه بود اینجا بخفت و عصا را بر زمین فرو برده
اژدها بیامد و آهنگ گوسفندان کرد عصا با آن بر بی شد و با او برآویخت موسی از خواب بیدار شد عصای خون آلوده بود و اژدها
کشته شد موسی کشت و بخانه رفت شعیب را دختر خود کفت که شوهر تو بیمار خواهد بود امروز آن عصا نشانی دارد و چون
بجوید شعیب دانست که موسی مرتبه عظیم خواهد یافت و برکت در آن و حسن رعایت او مر گوسفندان بسیار است که موسی

نماید گفت علی موسی هر چه کاملتر گویند آن بلوغ بود و آن بر سید بتوجه مشتبه حق تعالی آیاتی که موسی جواب گفت ابن عساکر باز پرسید
که کدام سنین از آن معین بود موسی چنان کرد و کدام سنین آن بجهت چندان سال بخار بجهت کرامت الهیشان حاصل شد چه بلوغ چه بود بشهر
دانسته ان روایت است که حق تعالی بود قدوم عبدالله بن سنان روایت کرده که من از ابو عبدالله شنیدم که گفت موسی که عصای موسی از جنس
بود از چوب بهشت که حق تعالی که موسی متوجه مدین شد جبرئیل از آن بوی داد بجهت این علامت خارق عادت از آن نیکو رسید
در مجمع البیان از پیغمبر خدا روایت کرده که عصا از آن بهشت که بید کلان سنتهای پیغمبران ثبت و امیر المؤمنین بمن و کمین پیغمبر خدا فرمود
کم که بجهت سفر از آن خاص بود آن بدیها و قصهایی از آن صحبت با امام نائب باشد و در حقیقت عصا نزد ما ابو طالب بود تا مثله ببین تا لله ملجا
نقل و کیل قول انحق تمام و آن این که گفته اند از هر ذری بهتر پسندیده و این ها تحقیقی نداشت و ابن حنیفه گفته و انهم جانی ملا
پیش زنان تا بنی اسرائیل را بدو حقه عصا از دست به هیا القصه موسی و همه سالها بیضا فی مستقبل بوده فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ
پس انجام کرد بکنار موسی بود تا خود را که مدت طولانی بوده و چه سال و بکر هیبت آن و شعیب نیز بوده و جمال سالکی اجازت
شعیب متوجه مصر گشت بجهت زیارت مادر و بجهت خواهر و سار بِأَهْلِهِ و بجهت کیفیت خود با اولاد شعیب و عشیره و قبایل همراه
کرده و زن اتش را وضع حمل رسید و گوسفندان از برف باران بهر متفرق شدند و از اتش نیز اثر نه در کار خود حیران
فرو ماند که ناگاه آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا بدید از طرف کوه طور آتشی قَالَ لِأَهْلِهِ گفت مر کسان خود را امْكُثُوا در نگ
کنید در همین مکان إِنِّي آنَسْتُ نَارًا من دیدم آتشی لَعَلِّي آتِيكُم شاید که بیاورم برای شما مِّنْهَا بِخَبَرٍ از اهل آتش
باشند خبری تحقیق کنم کر راه از کدام جانب است أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ یا بیاورم از آن آتش پاره چوب بر کرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ
شاید که شما گرم شوید و جذوه چوبی سوخته است خواه بر سر آن آتش باشد یا نه چون چوب فروزان از آن آتش گرم ریبا ودر
تا با ب گرم شوید فَلَمَّا أَتَاهَا پس چون آمد بدان آتش نُودِيَ ندا کرده شد یعنی خطاب موسی رسید مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ از کنار
رود کرا نه جانب راست موسی بود فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ در جای برکت داده شده بجهت آن شاطی که موضع بایمن و برکت بود مِنَ الشَّجَرَةِ
از درخت تمر یا عوسج یا عناب أَن يَا مُوسَىٰ اینکه ای موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ که پرورنده کار عالمیانم
و استماع موسی ندای کلام را از درخت و سر بوده که حق تعالی متکلم بود از آن و آنرا محل کرد این کلام و موسی شنید و کر بعرض
محاجت بجلی و استماع کلام بدون واسطه ملک العلام مانند انبیاست و آن ندا و مضمون داشت یکی ان انا الله رب العالمین
و دیگری وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و انکه بیفکن عصای خود را فی الحال عصا بیندا خت ماری شد فَلَمَّا رَآهَا پس انکام کرد دید عصا را که
تمام تَهْتَزُّ تحرک میکند كَأَنَّهَا جَانٌّ گویا آن ماریست که بسرعت حرکت کند کرده و عوام ماری کویند وَلَّىٰ برگشت موسی مُدْبِرًا
پشت کردانیده و بعضی برمید از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بآن وادی یا نکر از غایت وحشت روی فا و عصا بی که امکان بوده و انه
شد ندا رسید که يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس از این حیه إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْآمِنِينَ از امان یافتگان از نجع
مها و فتحه پیغمبران مرسل را ترسی نهلی نیست کما قال لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون پس باین خطاب اطمینان تمام یافت و از امن و مصون عاری
بعضی مار کرد الاد پیش خود کشید حالی عصا شده بود بعد از آن ندا رسید اسْلُكْ يَدَكَ در آور دست خود را فِي جَيْبِكَ در کریبان خود تَخْرُجْ بَيْضَاءَ
تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ از غیر بدی یعنی بدون عیبی و علتی که مکروه و متنفر باشد بدون برص وَاضْمُمْ إِلَيْكَ
و جمع کن بسوی خود جَنَاحَكَ بال خود را مِنَ الرَّهْبِ از جهت ترسی که بتو رسید از مشاهده مار یعنی دستها که کسترده بودی جهت زور
سینه جمع کن تو سترس بکنی و چون دست جمع کنی اطمینان و دلت کریبان خود قرار یابد بیفزاید من سید و ابی عباس ... و کر ... ربی

سفید باشد نه از علتی از برص و آنچه گفته‌اند که آن دست سفید در خشانی انکه یابان بیرون آرد تو موی دیگر باز جیب در برد و بیرون آری تا جان شود که بر حضور دل آن کرد که فذانک پس این هر دو یعنی عصا و بیضا برهانان دو علامت روشن اند هستند از جانب پروردگار تو برسالت الی فرعون و ملئه بسوی فرعون و قوم او انهم کانوا بدرستی که ایشان قوما فاسقین گروهی فاسقند بیرون رفتگان اند از ایمان و سلوک نماینده کار بصر زیاده کفر و عصیان پس مستحق آنند که رسول با معجزات نمایان مبعوث شود بر ایشان تا الزام کرده شود بر ایشان قال رب گفت موسی ای پروردگار من انی قتلت بدرستی که من کشته‌ام منهم نفسا از قبطیان کسی را فاخاف پس میترسم ان یقتلون آنکه بکشند مرا بقصاص او و اخی هرون و برادر من هرون هو افصح منی او فصیح‌تر است از من لسانا از روی زبان بجهت لکنتی که از سوختن زبان در طفولیت در زبان من است فارسله معی پس بفرست او را با من ردءا در حالتی که یار و مددکار باشد مرا یصدقنی تا تصدیق من کند و تقریر حجت کند انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون آنکه تکذیب کنند مرا و هر گاه من زبان من بوقت مناظره مرا یاری ندهد و چون او فصیح‌تر است در بیان من بوقت مناظره مرا یاری دهد و چون او فصیح‌تر است از من با کافران مجادله کند و حجت را ایشان را لازم گرداند تا تصدیق کنند مرا قال گفت خدای تعالی سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بقوت کنیم باخیک ببرادر تو یعنی او را ناصر و معاون گردانیم در نبوت و تبلیغ رسالت و نجعل لکما سلطانا و گردانیم برای شما غلبه و قوت فلا یصلون الیکما پس نرسند بسوی شما با سیب یعنی متوجه نشوند و دست نیابند بر شما بغلبه و ظفر پس بروید بجانب ایشان بآیاتنا بدلایل قدرت ما که معجزه با شماست انتما و من اتبعکما الغالبون شما هر دو و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید بر ایشان شاید که مغلوب کنند شما را لجد آیات ما غالب‌اند بر و مدد و اعانت ما اولیای خود را همواره متولی ایشانیم روایت است که چون موسی از طور مراجعت فرمود بزن و بچه خود آمد و از آنجا روی گفت ای زن خداوند امر کرده که ابلاغ رسالت کنم پس متوجه فرعون شد یعنی بسوی کرد که مرا پیغام موسی را طول بلاغ یعنی مرا از دست خداوند خود به رسالت اختیار کرده است و عصا را بر کتف و میان بسته و نعلین او را بدست گرفته از لیف خرما چون به خانه فرعون رسید و ملقاء عرض کرد که در فرعون رسانیدند که جوانی بر در است و دعوی میکند که رسول خدا است و کامل الیاف فرعون جمعی را فرمود که برسید و سایر جمع که چند مسکین در زنجیر کشیده و در آب و این جمعی کرد که اگر بر غضب کرده از آن دست از اخیر تا و با هلاک کند پس اعضای او آن کلی موسی را از هفت در بگذرانید تا نزد فرعون آوردند شیران چون او را دیدند در دم اسدند دم جنبانیدند افعی کردند و سر امام او در مالیدند فرعون با جلسای خود گفت که من هرگز این مثل این دیده‌ام و چون موسی نزد فرعون کرد و ادا رسالت گفت المربک فینا ولیدا الی آخره که در سوره النمل گذشت و بعد از آن تجعیض که کرد که دست او را بگیرد جلاد گفت گردنش بزن جبرئیل شمشیر را از دست او گرفت و کسی پیش جلاد و اشکال تا شمشیر کسی را بکشد فرعون چون چنان دید هراسان شد و گفت دست او را بکشید پس موسی دست از زیر بغل بیرون آورد مانند آفتاب روشن و درخشنده بود گفت این معجزه است بر صدق دعوی من و بعد از آن عصا بیفکند اژدها شد و ایوان او را در هم شکست فرعون از جای خود برجست و به موسی گفت مرا بگیر موسی چون او را گرفت عصا شد و این معجزه است دیگر فلما جاءهم موسی باایاتنا پس وقتی که آمد ایشان را موسی با نشانهای ما یعنی معجزها بینات در حالتی که روشن و هویدا بودند آنها قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این الا سحر مفتری مگر سحری ساخته او که بکذب او بر خدا افترا کرده و بر خدا نسبت داده است که اینکسی را انکه سحر است که تعلیم کرده است بعد از آن بر خدا نسبت میدهد کار او ما سمعنا و نشنیده‌ایم بهذا بمثل این سحر یعنی از کسی نشنیده‌ایم که دیده باشد فی آبائنا الاولین در میان پدران پیشینیان ما که گذشته‌اند و پدران ایشان ساحران بودند و نبوت از ایشان خود

گفته باشند که قول پیغمبر است و خدای او فرستاده و این قول ایشان با وجود اشتهار قصه نوح و صالح و غیر ایشان از پیغمبران که دعوی
توحید و اخلاص میکردند بعید است بجهت آنکه فترتی در میان واقع شده بود و طول زمان در میان ایشان پدید آمده و یا بجهت عدم تفحص و تدبر ایشان
و بنا بر این معنی است که ما نشنیدیم این را از پدران خود که تصدیق ایشان کرده باشند و اعتبار کرده باشند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی رَبِّي أَعْلَمُ
پروردگار من داناتر است بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آمد با هدایت مِنْ عِندِهِ از نزد او یعنی میداند من محقم و شما مبطلید وَمَن تَكُونُ
لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ و داناتر است بکسی که مر او را باشد سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بایمان و یا در آخرت یعنی [illegible]
و حور و جنان إِنَّهُ بتحقیق که شان و کار اینست که [illegible] لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فیروز نشوند ستمکاران و آنجا که باطل را حق کنند [illegible]
خیر دارین فایز نشوند وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف و اکابر مَا عَلِمْتُ ندانسته ام من لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ
هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِي بجز من و موسی میگوید خدای دیگر هست که او در آسمانهاست فَأَوْقِدْ لِي
پس برافروز آتشی را برای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنا و آن استحکامی بوده و گفته اند اول کسی که به
پختن خشت امر کرد فرعون بود که وزیر خود را گفت که خشت پخته بسازد فَاجْعَل لِّي پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند مراد
نردبان باشد تا بر بام او روم لَّعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که دیده ور شوم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یعنی بر بیم احوال او معلوم کنم که موسی
در دعوی [illegible] و ادخال الغیر من صادق است یا کاذب وَإِنِّي و بدرستی که من لَأَظُنُّهُ گمان میبرم موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ
گویان فرعون تصور کرده بود که حق جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکنست و ندانسته بود [illegible]
که مکان آفرین مکان مکند ، آسمان کو با سمان چه کند ، نه مکان در بود برون زمان ، نه بیان زوی خبر دهد نه عیان ، تا آنکه
فرعون بطریق تلبیس عوام گفته باشد که آنکسی که موسی میدهد از بیم سختی او میخواند جاری مجرای [illegible] در احتیاج و حجه در
کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرده و رای مزدوران و قطع آجر [illegible] و گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع
بنا و رفیع محکم [illegible] که هیچکس پیش از این بدین طریق نساخته بود و چنین بنای محکم ساخت که عقل [illegible] کند فکر او کند
بکوشه باشد و در زاد المسیر آورده که بنا چون باتمام رسید فرعون ببالای او بر آمد و در خیال [illegible] باشد چون
در نگریست آسمان بر بالای صرح همچون دید که بر روی زمین منفصل شد بفرمود تا تیر بطرف آسمان انداختند آن تیر خون
آلوده باز گردید بجهت امتحان [illegible] فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا پر خود را بر آن صرح زد
پاره ساخت یک قطعه از آن بر لشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر در دریا افتاد و پاره دیگر در جانب
مغرب و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این متنبه نشد و غرور بیشتر گشت و جهل و فساد او افزون شد
وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ و بزرگی کرد او و لشکر او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ یعنی
و گمان بردند ایشان که ما بسوی او رجوع کرده نمیشوند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس افکندیم ایشان را
فِي الْيَمِّ در دریای نیل تا همه در آن غرق شدند همچنانکه بیان آن مشروح مذکور شد فَانظُرْ پس بنگر بدیده عبرت ای محمد كَيْفَ كَانَ که چگونه
بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام ستمکاران و آنجه در کشتگان یعنی مشرکان قوم خود را از میل این بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم
ایشان را درین جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت یعنی حکم کردیم ایشان را که امرا اهل ضلالتند و یا اظهار کردانیم حال ایشان را بر کسان انبیای خود
که بندگان دانسته که ایشان امیر اهل ضلالتند و یا نام نهادیم ایشان را ائمه ضلال و یا بجهت فرط عناد و لجاج و غلو ایشان الطاف خود از آن
ایمان باز داشتیم و ایشان را در وادی خذلان فرو گذاشتیم تا اهل ضلال بایشان اقتدا کنند و ایشان [illegible]

يدعون الى النار يعني بسوي آتش يعني بكارهائي كه موجب دخول باشد در آتش دوزخ چون كفر و معصيت ويوم القيمة و هم روز [illegible]
لا ينصرون ياري داده نخواهند شد يعني ناصري نباشد كه دفع عذاب ايشان بتواند كرد واتبعناهم وازپي در آورديم ايشانرا يعني
لاحق و متصل گردانيديم في هذه الدنيا در اين سراي لعنة لعنتي يا ملائكه و مومنان بر ايشان لعن ميكنند و دوري از رحمت لازم حال ايشان
گردانيديم ويوم القيمة و روز قيامت هم من المقبوحين ايشان از زشت رويانند چنانكه از عبد الله عباس مرويست كه رويهاي
ايشانرا سياه كنند و چشمهاي ايشانرا ازرق كنند و اين علامت دوزخيانست و از درگاه مطرود و دور از رحمت و مايوس از مغفرت كه اصلا
ايشانرا مغفرت بشارت [illegible] ولقد آتينا موسى الكتاب و بدرستي كه داديم موسي را توريت من بعد ما اهلكنا القرون الاولى از پس
آنكه هلاك كرديم اهل قرنهاي گذشته را از قوم نوح و هود و صالح و پس از هلاك قبطيان بصائر للناس حالتي كه حجتها و برهانهاي روشن شد
مر مردمان را [illegible] كه بديده دل ايشان حقايق آن مستبصر شد و بان حق را از باطل امتياز ميكردند وهدى و راه نماينده بود
باحكام شرع [illegible] ورحمة و بخشايش براي مصدقان و عاملان بان يعني بسبب تصديق و عمل بان مستحق رحمت ميشدند و برحمت
واسعه او سبحانه مثوبات حاصل است لعلهم يتذكرون تا شايد ايشان پند پذيرند يعني برحالتي شوند كه اميدواري به تذكر
ميباشد [illegible] بايشان [illegible] و [illegible] منكرند بان حضرت رسالت مرويست كه حق تعالى هلاك نكرد هيچ قومي و
[illegible] بعذاب آسماني از آن زمان كه [illegible] توريت فرو فرستاد [illegible] شدند [illegible] كه حق تعالى ميفرمايد كه
وما كنت و نبودي تو اي محمد بجانب الغربي بطرف غربي [illegible] طور كه جهت غربست و ميقات موسي است يعني تو بر كوه طور حاضر
نبودي اذ قضينا الى موسى الامر چون فرستاديم بسوي موسي وحي [illegible] و وحي كرديم باوامر [illegible] و اعلام كرديم از رسالت
[illegible] وما كنت و نبودي تو من الشاهدين از كواهان [illegible] رسالت او بسوي فرعون و [illegible]
[illegible] اخبار حضرت [illegible] قصه از قبل
[illegible] چنانكه ميفرمايد ولكنا و ليكن ما [illegible] كرديم [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] فتطاول پس دراز شد عليهم العمر بر ايشان
[illegible] و علوم شرايع [illegible]
[illegible] بود وما كنت ثاويا و نبودي تو مقيم
في اهل مدين [illegible] تتلوا عليهم [illegible] و بر ايشان آياتنا آيتهاي
ما [illegible] شعيب و موسي [illegible] چنانكه [illegible] يعني [illegible] قصها [illegible] ولكنا و ليكن
كنا مرسلين [illegible] وما كنت بجانب الطور و نبودي تو بجانب طور [illegible] سينا
اذ نادينا [illegible] با موسي تكلم [illegible] بفرعون فرستاد به تبليغ رسالت
[illegible] مرويست [illegible] از پس [illegible] نقل كرده [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] ايشان امت محمد [illegible] خواهند بود
[illegible] تا آواز ايشان بشنوانم [illegible] خطاب كرد كه
[illegible] موسي [illegible] ايشان بشنوانيد [illegible] بيان كرده [illegible]

عطا کردیم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و اجابت نمودیم شما را قبل از آنکه مرا بخوانید ... این عالی همت که او جونا
ایشان بعضی به رسالت و قرآن کریم با بعضی دیگر ... حق طلعت و کوه و روز ... بماهیه بعضی است ... لیلة
میفرمایدکه حاضر نبودی در آن وقت که ندا کردیم و ندا کردیم وَلَٰكِن و لیکن خبر دادیم ترا رَحْمَةً از جهت بخشش که واقع است
مِّن رَّبِّكَ از پروردگار تو که آن بعثت اوست ترا به رسالت و برگزیده با معجزه لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم ما آتیهم آنکه بیم کنی گروهی را که نیامد
بر ایشان مِّن نَّذِيرٍ هیچ بیم کننده مِّن قَبْلِكَ پیش از تو و مراد ایام فترتست که میان زمان عیسی و آن حضرتست و آن مدت
پانصد و پنجاه سال بود و میان اسمعیل و پیغمبر ما ... بنابر آنکه دعوت موسی و عیسی مختص به بنی اسرائیل بود ... الی ...
بودند و بعد از زمان اسمعیل کسی بعرب مبعوث نشده بود پس ترا فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید ایشان پند بپذیرند
و راه نجات یابند وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مُّصِيبَةٌ عقوبتی و مصیبتی بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش
فرستاده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان یعنی بعملهای زشت ایشان که آن شرک و ظلم است و سایر معصیت فَيَقُولُوا پس گویند
بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستاده که احکام ترا بما رساندی
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی کردیمی آیتهای ترا و تصدیق تو نمودی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و بودیمی از گروندگان و جواب و لولا محذوفست
تقدیرش آنکه اگر نه آنستی که بوقت حلول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر ما نیامده و ملازم حجت منکر شود هر آینه عذاب بایشان
... فرستادیم پس جهت قطع عذر و الزام حجت بر ایشان ترا به رسالت فرستادیم و عذاب ایشان را تاخیر نمودیم تا هیچ عذری
نداشته باشند آورده‌اند که رهط قریش مکرر در باب پیغمبر ما از احبار یهود مدینه سؤال کردند ایشان به نبوت ...
اقرار نمودند و صفت او از توریت خواندند مشرکان انکار توریت نمودند و گفتند که اگر او پیغمبرست چرا آن معجزاتی که موسی ...
ندارد حق تعالی فرمود فَلَمَّا جَاءَهُمُ پس آنگاه که آمد بدیشان یعنی بمشرکان عرب الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا که محمد است و فرستاده ماست
از نزد ما قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ گفتند که چرا داده نشد محمد را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه داده شد موسی را از معجزات یعنی چرا
عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات موسی نداده‌اند و این از روی تعنت و اقتراح میگفتند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا کافر نشدند
ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط در رای و مذهب بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ بآنچه داده شده بود موسی را مِن قَبْلُ یعنی پیش از این
قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو جادو اند سحر یعنی موسی و هرون تَظَاهَرَا پشت شدند مر یکدیگر را ... یکدیگر را
عرب که دو سحر معاون و مطابق یکدیگرند یعنی توریت و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ بدرستی
که ما بهر یک از این دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان ناگرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ
کتابی از نزد خدای که باشد هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا آن کتاب راه نماینده‌تر از این دو کتاب که من و موسی آورده‌ایم أَتَّبِعْهُ تا پیروی
کنم آنرا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که توریت و قرآن سحر است و کار موسی و من بر باطل است فَإِن لَّمْ
يَسْتَجِيبُوا لَكَ پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیاورند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدانکه جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی میکنند
أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را بی دانش و حجتی چه اگر تابع حجت میبودند البته می‌آوردند وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه‌تر مِمَّنِ اتَّبَعَ
از آنکس که پیروی کند هَوَاهُ آرزوی خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه نمودنی و بیانی که بهمراه باشد مِّنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی
هیچکس گمراه‌تر از آنکس نیست که تابع هوای خود شوند ... إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ راه ننماید و بمنزل نجات نرساند گروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خود اند و ... آمده ...

که بلوجود وضوح دلایل هادیه بر حقیت اسلام بجهت عناد جهود و استکبار تابع نشو یا نفت نفسانی و متبع شهوات شیطانی شوی اند از حق عز
تعالی لطف و هدایت ازانها برتافته در بادیه خذلان فرو گذارد و راه توفیق را از ایشان مسدود ساخته تخلیه ایشان نماید تا بجز کالای
نکال دنیا و عقبا گرفتار میشوند یا معنی انست که حق تع فرداي قیامت راه بهشت را با اهل کفر و شرک ننماید بعد از ان در صفت
قران میفرماید وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و بتحقیق که پیوند دادیم و متصل کردانیدیم لَهُمُ الْقَوْلَ براي ايشان سخن را یعنی پیوسته فرستادیم
قرانرا آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی براي تذکره و تدبر ایشان در ان و یا آنچه در او هدیم دعوت بحجت و مواعظ و مواعید
و نصایح و عبر و قصص را با امثال لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که ایشان پند پذیرند و تامل نموده بگروند از قتاده مرویست
چون عبد الله بن سلام رضی الله عنهم و مهدی و سلمان فارسی بشرف اسلام رسیدند حق تع ایه فرستاد الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
انانکه دادیم ایشانرا توریت مِنْ قَبْلِهِ پیش از قران هُمْ بِهِ ایشان بقران يُؤْمِنُونَ میگروند و اشهر انست که این ایه و ما بعد
ان نیست در شان اهل انجیل نازل شده و ایشان چهل تن بودند سی و سه با جعفر بن ابی طالب از حبشه بیامدند و هشت
از شام و جمله ایشان بحیرا و ابرهه و اشرف و عامر و ایمن و ادریس و نافع و تمیم بودند و در مکه بملازمت حضرت رسالت صلعم رسید
و ایمان اوردند پس مراد بکتاب انجیل باشد وَإِذَا يُتْلَى و چون خوانده شود قران عَلَيْهِمْ بر ایشان قَالُوا آمَنَّا بِهِ گویند ایمان
اوردیم بان و دانستیم که کلام خدا است إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه ان درست و راست فرموده امده مِنْ رَبِّنَا از نزد پروردگار ما إِنَّا كُنَّا
بدرستیکه ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول آن یا قبل از نزول تلاوت آن مُسْلِمِينَ گردن نهادگان بجهت انکه در کتب متقدمه ذکر
آن بودیم و خفیه از ان شناخته أُولَئِكَ ان گروه که از اهل توریة یا انجیلند يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ داده شوند یعنی دهند مزد ایشان
مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب انکه صبر کردن بر ایمان بتوریت یا انجیل و بر ایمان بقران قبل از نزول و یا قبل از تلاوت
آن و یا صبر کردند بر دین خود و بر اذیت کفار وَيَدْرَءُونَ و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بکلمه نیکو که کلمه توحید است السَّيِّئَةَ کلمه
بد که قایل شدنست بشرک و یا دفع میکنند بطاعت معصیت را و در موضح اورده که بعد از ایمان جماعت مذکوره ترسایان
مدینه و یا یهود طعن میکردند با ایشان و انها سخن جواب میدادند حق تع صفت ایشان فرمود که دفع میکنند به نیکوئی
کلمات سفیهانرا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از انچه دادیم ایشانرا يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه ما از وجوه البر است وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ
و چون بشنوند سخن بیهوده و باطل را یعنی دشنام و کنایه منافقان و کافران أَعْرَضُوا عَنْهُ روی بگردانند از ان وَقَالُوا و
گویند مر اللغو گوینده را لَنَا أَعْمَالُنَا مار است کردارهای ما از حلم و اعراض و عفو وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شمار است عملهای شما از
سفاهت و لغو یا ما راست دین شما یعنی ما را از اعمال یکدیگر سوال نخواهند کرد بلکه هر یک را از اعمال خود جزا خواهند داد و بر وفق ا
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام تحیت از ما بر شما یعنی لغو خود مقابله کنیم مراد انست که ما در مقابل لغو شما لغو نمیگوییم بلکه شما را از ان سالم
میداریم و گویند مراد سلام وداع و متارکت نه تحیت یعنی ترک شما کردیم و شمارا واگذاشتیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیطلبیم
و نمیخواهیم صحبت جاهلانرا و اراده مجالست با ایشان نمیکنیم و باخلاق ایشان متخلق نمیشویم چه مصاحبت با سفها موجب نا
درجتی و باخلاق ایشان متخلق شدن مستوجب نکال و عقبات در حال و مال بلکه طالب حکما و علماییم بعد از ان حق تع اعلام
میکند پیغمبر خود را که بر تو همین تبلیغ است و اداء رسالت نه ایشانرا بر ایمان داشتن و میگوید إِنَّكَ بدرستیکه تو ای محمد
لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ قادر نیستی که راه نمائی بایمان هر کرا دوست میداری مراد هدایت اینجا لطیفه است که نزد انکس اختیار
ایمان کنند چون قدرت و معلومیت تمکین و انا هم علل و نصب ادلها و بیکرهی که کس بدین قادر نیست مگر حق تع پس تو این نوع تکلیف

نباشد وَلٰكِنَّ اللّٰهَ لکن خدای یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ راه می نماید بایمان بلطف واسباب توفیق هر کرا خواهد از کسانی که مستعد
وطالب آن نه اهل عناد وجحود ولجاج که با وجود ظهور حق معاند ومکابره کرده بدان نگروند وَهُوَ اَعْلَمُ واو داناتر است
بِالْمُهْتَدِیْنَ براه یافتگان یعنی بآنانکه استعداد آن دارند که بشرف ایمان برسند از طالبان حق وکسانی که بجهت فرط عناد و
جحود واستکبار در تفکر در آیات هادیه بنجع (?) واصغا نمیکنند ایشانرا ببادیه خذلان فرو میگذارد واسباب توفیق ولطف از ایشان
باز میگیرد اهل خلاف برانند که این در شان ابوطالب نازل شده چه رسول بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد وکاره بود وحشی
حمزه بود وقضیه برعکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد ووحشی ایمان آورد وشبهه نیست که این سخن نیست بغایت سخیف و
رکیک چه این نیست که اراده آن حضرت مخالف اراده حضرت عزت باشد بجهت آنکه چه این نیست مخالف اوامر ونواهی او هر
گاه که بر زعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب ومریه (?) کفر او باشد واراده ایمان وحشی داشته باشد وهر گاه کفر او وپیغمبر او بر
عکس این اراده داشته باشد پس غایت خلاف داشته باشد میان خدا ورسول نعوذ بالله منها ولمثل العقیدة الفاسدة الفادیة (?)
ودیگر همه اهل بیت علیهم السلام اجماع نموده اند برانکه ابوطالب بر صفت ایمان متوفی شد وروایت بسیار در این باب از ایشان منقول است از
جمله باسانید صحیحه از امام (?) الاولین والاخرین علیه السلام مرویست که آن حضرت از آبای کرام خود نقل کرده که پیغمبر فرمود که جبرئیل مرا
گفت که حرام کرد خدای تعالی بر آتش پشتی که ترا بوجود آورد وشکمی که ترا برگرفت وپستانی که ترا شیر داد وکناری که ترا ببرورید در
کفالت خود نمود وشک نیست که پشتی که حامل بود عبدالله بود وشکمی که حامل او بود آمنه وآن پستان که ویرا شیر داد حلیمه
وکناری که او را کفالت کرد وبپرورید ابوطالب وفاطمه بنت اسد اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمود بخدا سوگند که پدرم وجدم وهاشم بن عبدمناف هرگز بت نپرستیدند بلکه در عبادت الهی توجه بقبله در وقت نماز متمسک
بودند بدین ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه السلام وهم از او منقول است که آنحضرت در جنه (?) نشسته بود یکی ویرا گفت یا امیرالمؤمنین تو باین
مرتبه ومکانی وپدر تو معذبست در آتش حضرت در غضب شد فرمود خدا دهنت بشکناد خاموش شو بحق آن خدایی که محمد
برراستی بخلق فرستاد که اگر پدرم شفاعت کند در حق جمله گناهکاران روی زمین حق تعالی شفاعت او را قبول کند آیا پدرم با آتش
دوزخ باشد و پسر او قسمت کند بهشت ودوزخ را علما از آبای خود نقل کرده که نقش نگین ابوطالب این بود رضیت بالله ربا
وبابن اخی نبیا وبابنی علی وصیا وباقی احادیث وشعر (?) وادعیه واضحه در باب اثبات ایمان ابوطالب اشعاری که در مدح پیغمبر گفته که
مصرحست بر ایمان او در منهج الصادقین سمت ذکر یافته آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل نزد پیغمبر آمد وگفت ای محمد ما
میدانیم که قول تو حق وسخن تو راستست واینچه میگویی سبب دولت ماست ودر جلب وسبب وسیله سعادت ما بعد
از وفات اما میترسیم (?) تو موجب مخالفت تمام عربست میترسیم اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند وما به قبیله ایشان
طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که وَقَالُوا اِنْ نَتَّبِعِ الْهُدٰی وگفتند بعضی از کفار اگر پیروی کنیم طریق هدایت
ورشاد را مَعَكَ با تو یعنی ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ اَرْضِنَا از زمین خود یعنی عرب ما را از زمین حرم بیرون
کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده برسبیل تقریر فرمود اَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا ما جای ندادیم لَهُمْ مر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی
که هیچکس بر ایشان دست نیارد بجهت حرمت خانه که در آن واقع شده یُجْبٰی اِلَیْهِ کشیده میشود بسوی حرم وجمع کرده میشود
در آن ثَمَرٰتُ كُلِّ شَیْءٍ میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر بلدی والطعم والبسه از هر ناحیتی بدانجا آورند مراد بکلیه کثرتست
از قبیل واوتیت من … ودوام ایشان از هر وادی رِزْقًا رزق دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزد ما بی منت غیری

آیا ایشان را با وجود بت پرستی ایمن و مطمئن و مرفه الحال ساخته‌ایم اگر ایمان آرند و جهت توحید از عبادت بت و صنم نمایند چگونه
ایشان را بی قوت و قحط زده و بی امان بنهادم وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را تا متفکر و مطمئن
نمیشوند تا بدانند که این روزی از نزد حق تعالی بایشان میرسد چه اگر میدانستند از غیر او خایف نمیبودند بعد از آن بر سبیل
تهدید بیان میفرماید که کار برعکس باید که باشد یعنی سزاوار آنست که از حق تعالی خایف باشند باعتبار آنکه مستحق آن کفر و
مثله میفرماید که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از دیهی که حال ایشان مانند حال شما در امن و سعت عیش مانند دیار
عاد و ثمود و قوم لوط به جهت سعی و رشد ایشان بآن بَطِرَتْ بسیار شادی میکردند و در فرح افراط مینمودند ناسپاسی میکردند
مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت کثرت نعمت و امنیت بطر ایشان زیاده شد طاغی و باغی شدند چنانکه اهل مکه مان
طاغیان را هلاک کردیم بلاد ایشان را در هم شکستیم و خراب ساختیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان که خالی از خدا
وندان شده خراب و ضایع و ویران گشته و کفار مکه آن را می‌بینند و در وقت تجارت به جهت دیار عاد احقاف که موضعیست
میان شام و دیار ثمود بوادی قری و دیار قوم لوط بسدوم لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ نشستند پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی
از مسکنها یا زمان که رهگذری یا بعضی از روز اقامت باشند و بروند و باز خالی گذارند چه ما باقی نماند آنکسی که ساکن آن شود مگر زمانی اندک
به جهت شامت معاصی وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ و هستیم ما میراث گیرندگان آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی هیچکس نماند از ایشان
که متصرف شوند در دیار ایشان و سایر متصرفات ایشان غیر از ما چه مائیم که متصف بصفت بقائیم بعد از فنای هر وَمَا كَانَ رَبُّكَ
و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَى هلاک کننده اهل دیهای حَتَّى يَبْعَثَ تا آنکه بر انگیزد فِي أُمِّهَا در معظم از دیار و اصل آن
بلاد یعنی در میان سواد اعظم که مردمان آن زیرکتر و با فهم‌ترند رَسُولًا فرستاده را چه کار او سبحانه يَتْلُو عَلَيْهِمْ خواند بر ایشان
آيَاتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت بر ایشان و نه اهل زمین را هلاک کنند در ام القری که مکه معظمه است رسولی را که محمد است مبعوث
ساز که خاتم انبیاست وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ مگر در حالی
که اهل آن ستمکار باشند بتکذیب رسولان و انکار حجتها و این دلیلست بر تنزیه حق تعالی از ظلم و چون منشا استکبار و عناد اعتداد است
بنعم فانیه از آن جهت دفع آن میکند که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ و آنچه داده شده اید شما از چیزی یعنی از اسباب دنیوی فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا پس آن برخورداری زیست در زندگانی این جهان وَزِينَتُهَا و آرایش آن سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان اعتنا میکنند
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از ثواب اخروی و نعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص است
از کدورت محنت و مشقت و فنا وَأَبْقَىٰ و پاینده‌تر جهت آنکه ابدیست أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی‌یابید و فهم نمیکنید باقی را
و فانی را مرغوب و معیوب باز نمیدانید ولیست که سید عالم با ابوجهل معارضه کرد در باب دین و از محمد بن کعب منقولست
که امیر المؤمنین علیه السلام و حمزه رض با ابوجهل مجادله کردند و سدی گوید که عمار یاسر با ولید بن مغیره منازعت کردند در امر دین
این آیه آمد که أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت و نصرت در دنیا جزای طاعت او وَعْدًا حَسَنًا وعده
نیکو که در وی خلاف نیست که آنحضرت رسالت است یا امیر المؤمنین یا حمزه و یا عمار فَهُوَ لَاقِيهِ پس در یابنده این موعود است بلا
شبهه به جهت امتناع خلف در وعد او سبحانه كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مانند کسی است که برخورداری دادیم او را مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از متاع
زندگانی دنیا که محتشم آمیخته بمحنتش و دوامش موقوف نیست اما الشر رسد بزوال و جاهش بر تنزل اشتغال بحلو او بالام و مکدر
متاعست و مستعقب حسرت بر انقطاع ثُمَّ هُوَ پس آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان برای

عذاب یا حساب یا حاضر شدن در دوزخ مراد ابو جهلست یا ولید یعنی آیا حال این دو کس مساوی هم باشد هرگز نه مساوی نشود
بعموم و در معرض زوال و فنا مضرات و صافی و خالص و دایم و غیر منکدر بمنغص و انقضای از ابن عباس مرویست که در حق حمزه
نیاز بوده و اهل از این سه صنف کرده اند مومن و منافق و کافر پس مومن متردد میشود از آن و منافق مسرین و کافر ممتع قاله
و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافرانرا فیقول پس گوید بوجه عتاب که این شرکای که کجا اند شریکان من الذین کنتم تزعمون
آنانکه بودند که گمان میبردید که شریک منند قال الذین حق گویند آنانکه واجب شده باشد علیهم القول بر ایشان یعنی حکم عذاب
یعنی کلمه عذاب که آن آیات وعید است و یا کلمه لاملان جهنم و آنها رؤسای اهل ضلال باشند یا دیوان گویند ربنا ای الهنا
که ما هؤلاء الذین این گروه یعنی ضعفا و اتباع ما آنانند که اغوینا گمراه کردیم ایشانرا اغویناهم کما غوینا ... بر ایشان
ایشان باختیار خود گمراه شدند و ان وسوسه ای و شیاطین همین وسوسه بود پس گمراه شدند باختیار خود همچنانکه گمراه بودیم و قطع نظر
نکردند از دلایل عقلیه و نصایح رسولان و کتب منزله که مملو بود بوعد و وعید و مواعظ و زجر و صارف ایشان از نظر و دواعی ایشان
و بیعت و وسوسه و خواهش ما ایشانرا بضلال تابع ما شدند باختیار خود اکنون تبرأنا تبرا کردیم بسوی تو و ازعبادت ایشان
اختیار کردند بر وفق خود و طغیان ما کانوا نبودند بعبث واقع ایانا یعبدون که ما را پرستنده باشند بلکه پرستش هواهای
فاسده و رایهای باطل خود کردند وقیل ادعوا و گویند کافرانرا بخوانید شرکائکم ابنازان خود را یعنی آنانرا که شریک ملساختید
ایشانرا و غیر آن تا عذاب از شما دفع کنند فدعوهم پس بخوانند ایشانرا از فرط حیرت و یا سید فضیحت فلم یستجیبوا لهم
پس اجابت نکنند مر ایشانرا بجهت عجز از اجابت لو انهم اگر آنکه ایشان کانوا یهتدون بودندی که راه یافتندی بوجهی
از وجوه دفع عذاب خود میکردند بسبب آن ولیکن نتوانند و راه نیابند بآن و یا اگر مهتدی می بودند هر آینه عذاب
مشاهده نمیکردند و یوم ینادیهم و یاد کن روزی را که ندا کند خدای اهل تکذیب را فیقول پس گوید بر وجه توبیخ ماذا اجبتم
المرسلین چه جواب دادید فرستادگانرا یعنی شما را دعوت کردند فعمیت پس پوشیده شود علیهم الانبیاء یومئذ آن
هول و هیبت آن روز مشاهده عذاب ندانند که چه گویند فهم لا یتساءلون پس ایشان نپرسند از یکدیگر که جواب گوئیم
هم مسایل و مسئول فرو مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند و بعد از ذکر حال کفار بیان حال
تائبان میکند که فاما من تاب پس اما آنکه توبه کردند از شرک و آمن و گروید بخدا و رسول و عمل صالحا و کردند کار شایسته
فعسی ان یکون پس امید هست که باشد من المفلحین از رستگاران و بوقت سؤال از جواب فرو نماند ذکر عسی با آنکه مؤمن
تائب صالح مجزوم الفلاح و متیقن الفوز است بجهت آنکه تا میان خوف و رجا باشد و بعمل صالح خود مغرور نشود و دوم
آنکه عسی از جانب خدای تعالی در جمیع قرآن بمعنی وجوب آمده اند که صنادید قریش طعنه میزدند که خدای چرا محمد را
برای نبوت اختیار کرد بایستی که چنین منصبی عالی از اهل مکه و طایف بسیدی ... مر جواب ایشان فرموده و ربک و پروردگار تو
... یخلق می آفریند ما یشاء آنچه میخواهد بر وجه حکمت و مصلحت و یختار و برمیگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت
ما کان لهم الخیرة مر کافرانرا چون ولید و مغیره و سایر طاغیانرا اختیاری در آن یعنی ایشانرا نمیرسد که برای نبوت کسی را برگزینند
چون تمام اختیار در قبضه قادر مختار نیست هر کرا مصلحت بیند و حکمت مقتضی آن باشد برسالت مخصوص کند مصلحت قطعا ... نکند
این رتبه را بچند ندهند و گویند معنی آنست که اختیار میکنند آنچه که ایشانرا خیر و صلاح است در آن سبحان الله و منزه است
خدای از آنکه کسی را بالای اختیار او اختیاری باشد ... در خلق و اختیار باشد و جرأت نماید بر وی در اختیار کردن ... او اختیار

سبحانه وتعالی و منزه و برتر است عما یشرکون از آنچه شریک او می‌سازند بت پرستان و شرک می‌کنند بدانکه
انهت جهت بندکی بر مهمات اختیار خود بقوله وربک یعلم و پروردگار تو میداند آنچه ما تکن صدورهم آنچه می‌پوشد سینه‌های ایشان
از عداوت پیغمبر و کینه مومنان وما یعلنون و آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن و چون غیر
عالم بباطن و ظاهر جز الله نیست منفرد خواهد بود در خلق و اختیار بعد از اثبات و مانع در آن نیست جهت تاکید این معنی میفرماید
وهو الله و اوست خدای مستحق عبادت لا اله الا هو هیچ معبود بسزا نیست مگر او له الحمد مر او راست ستایش و ثنا
ومدح فی الاولی والآخرة در این سرا و در آن سرا یعنی اکمو لی و منعم عاجل و آجل بر بندگان اوست نه غیر او و اهل
ایمان در دنیا حامد و شاکر او میباشند و در آخرت نیز حامد او خواهند بود وله الحکم و مر او راست کار گذاری و فرمان روایی والیه
ترجعون و بسوی جزای او باز گردانیده خواهید شد در روز نشور و هر یک را بر وفق عمل جزا خواهد داد و بعد از آن بیان توحید
خود میکند که قل بگو ای محمد منکران توحید و قدرت او را ارأیتم آیا می‌بینید و میدانید ان جعل الله اگر گرداند خدای علیکم
اللیل بر شما شب را سرمدا پاینده الی یوم القیمة تا روز رستخیز بآنکه آفتاب را در زیر زمین ساکن گرداند و حوالی
او حرکت دهد من اله کیست خدایی غیر الله بجز از خدای بحق که از روی قدرت یأتیکم بضیاء بیاورد برای شما روشنی
یعنی روز را روشن گرداند که مردمان بطلب معیشت مشغول شوید افلا تسمعون آیا نمی‌شنوید موعظه را بگوش تدبر و عبرت
یعنی این علامت قدرت تمام کسی که شما را بوحدانیت و قدرت او معترف شوید قل ارأیتم بگو که چه بینید در اینکه ان جعل الله
اگر سازد خدای علیکم النهار برای شما روز را سرمدا باقی و پاینده الی یوم القیمة تا روز رستخیز بآنکه آفتاب
بآنکه آفتاب بر وسط السما بدارد و یا بر مدار فوق ارضین از او حرکت در آرد من اله غیر الله کیست خدای بجز
از خدای بحق الله است یأتیکم بلیل بیارد برای شما شب را تسکنون فیه که آرام گیرید در وی از تعب اشتغال اعمال
استراحت کنید در آن افلا تبصرون آیا نمی‌بینید آثار قدرت را بدیدن تفکر و استبصار من تحیر و انغشا
و اسعه او آنست جعل لکم بیافرید برای شما اللیل والنهار شب و روز را لتسکنوا فیه تا آرام گیرید در شب ولتبتغوا
و تا بجویید در روز بانواع مکاسب من فضله از روزی خود که بفضل خود مقرر فرموده نه باستحقاق سابقه
که شما را بود لعلکم تشکرون و تا شاید که سپاس داری کنید خدا را بر نعمت روز و شب در دنیا و آخرت چون کلفت
محنت کسب مفقود است پس احتیاج شب نخواهد بود تا آسایش بآن احتیاج افتد ویوم ینادیهم و یاد کن روزی که
ندا کند خدای مر بت پرستان را فیقول پس گوید بایشان بر وجه توبیخ این شرکاءی کجا اند انبازان من الذین کنتم
تزعمون آنان که بودید که گمان می‌بردید که شریکان منند تکرار ذکر بتجدید اشراکانرا بعد از نفی بیخ است و نزعنا و بیرون
آوردیم من کل امة از هر گروهی شهیدا گواهی بر گفتار کردار ایشان یعنی پیغمبران ایشانرا حاضر کنیم در محکمه قیامت تا
گواهی دهند بر شرک و ضلالت ایشان فقلنا پس گوییم مر اهل شرک را هاتوا برهانکم بیارید حجتی که داشتید بر صحت و
شرک و تکذیب فعلموا پس بدانند آنهنگام ان الحق لله که راستی گفتار و عبادت و یا توحید و یا حجت مر خدای راست
وضل عنهم و گم کرد از ایشان و نابود و ضایع کرد ما کانوا یفترون آنچه بودند که بر می‌بافتند از کذب و سایر سخنان
باطل و بالسیه مشغلت که بهتان داشتند و چون حق تعالی افتتاح این سوره بقصه فرعون و موسی نمود اختتام از آن بقصه
قارون کرده که از قوم موسی بود ان قارون کان من قوم موسی بدرستیکه قارون بود از قوم موسی از قبطی

عم موسی بن بوده‌اند جمعی میگویند خواهرزاده وی و بروایت عطا ابن موسی پسر خاله او و این قول از ابو عبدالله علیه السلام ماثورست
و بروایت جریج پسر عم موسی بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران بن قاهث ابن لاوی بن یعقوب
و قارون از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور میخواندندی و در قرائت توریت اقرا از همه بنی اسرائیل بود مکرر و یکی از سبعین
مختار اوست که ایمان بموسی آورده بود و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود و گویند وی بظاهر ایمان آورده بود
و بباطن کافر بود مانند سامری حق تعالی خواست او را امتحان سازد باتفاق تا کفر او بر عالمیان ظاهر گردد پس او را بوسیله کثرت مال
و جاه امتحان کرد فبغی پس ستم کرد افزونی جست و تکبر نمود علیهم بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم وی باشند و بروایت
سعید بن مسیب از ابن عباس او عامل فرعون بود در زمان او بنی اسرائیل ستم میکرد و عطا گفته که بغیه تکبر بر بنی اسرائیل جامه
را بلند یک شبر دراز از ایشان میپوشید و منشاء کثرت کنوز او این بود سبحانه میفرماید که آتیناه و عطا کردیم او را من الکنوز
از گنجهای ذخیره نهاده و مالهای فراهم آورده بر بالای یکدیگر نهاده ما آن چیزی یعنی از خدا سیکه کثرت و بسیار بود
جمعی بود ان مفاتحه بدرستی که کلیدهای آن در حین برداشتن ان لتنوء بالعصبة هر اینه تنگ میکرد گروهی بسیار از
مردمان اولی القوة که خداوندان توانایی بودند از قتاده منقولست که مراد بعصبه اینجا چهل مرد توانا بودند که کلیدهای کنوز
او میکشیدند و در کشاف آورده که شصت استر کلیدهای خزاین او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بود و هیچ مفتاحی زیاده
از انگشتی نبود از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و از خیثمه منقولست که در انجیل دیدم واقع شده
که کلیدهای گنج قارون بر شصت استر نهادی و هرجا که رفتی با خود بردی و ثعلبی گفته که مراد از مفاتح الخزائن اموالست و آن
چهار هزار و چهل انبان بود پر از طلا و نقره و قول اول اشهر است و بر هر تقدیر میفرماید اذ قال له قومه چون بگفتند
مر او را گروه او یعنی مومنانی که با او بودند بطریق نصیحت قارون لا تفرح شاد مکن بمال دنیا و بان مغرور مشو و تکبر و ناسپاسی
مکن ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب الفرحین دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا بوجه غرور و ناسپاسی چه آن
مبغوض حق است و محبت آن و اعتراز موجب دوری از رحمت و مانع کار سازی کار آخرت وابتغ و بجوی و بدست آر فیما آتیک
الله در آنچه عطا کرده است ترا خدای از غنا و توانگری الدار الآخرة سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای
تا وسیله حصول ثواب اخروی گردد چه مقصود از آن اینست که متوسل شوند بدان بر سعادت ابدیه جاودانی و لا تنس
و فراموش مکن نصیبک بهره خود را من الدنیا از مال دنیا که آن تحصیل آخرت است بآن و یا نصیب خود در وقت رحلت از جهان کفنی
بیش نیست پس از آن حال بیندیش و بمال و منال او غره مشو یا آن مقدار مال که ترا کفاف باشد اکتفا کن و از امیر المومنین ع
مرویست که گفت [illegible] ذکر صحت خود را فراموش مکن از تندرستی و قوه و جوانی و نشاط و توانگری و بدین آلات طلب آخرت مکن
و احسن و نیکوئی نما به بندگان خدا کما احسن الله الیک چنانکه نیکوئی کرده است خدا و نعمت فرستاده بسوی تو و یاد
و شکر و طاعت او را نیکو بجا آر چنانکه او سبحانه بانعام در حق تو نیکوئی کرده و لا تبغ الفساد و مجوی تباهکاری و پیدا
فعل معاصی فی الارض در زمین ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المفسدین دوست نمیدارد مفسدان را که ترا کردند [illegible]
و تعظیم کنند و افعال سیئه ایشان بظهور رسید قارون بعد از استماع این نصیحت حمیت جاهلیت او را استبداد دریافته
قال گفت در جواب که انما اوتیته جز این نیست که داده شده‌ام این مال یعنی این را بمن داده اند علی علم عندی بر علمی که
بود [illegible] که نزد منست یعنی علم توریت من چه اعلم بنی اسرائیل بدان وجه از ان بدان بر ایشان تفضیل داده و مستحق نعمت

غلام بر ایشان بجاه و مال با علم تجارت و دهقانی و سایر مکاسب و بسبب آن اموال بسیار جمع شد و یا دانا ام بگنجهای یوسف
ابو اشتمال و گویند مراد علم کیمیا است که موسی علیه السلام خود آموخته بود او و قارون را بآن تعلیم داده و از سعید بن مسیب نقل است
که موسی علم کیمیا میدانست ثلث آنرا بیوشع بن نون آموخت و ثلثی دیگر بکالب بن یوفنا و ثلثی دیگر بقارون و هر یک در صنعت ناتمام
بودند قارون ایشانرا بفریفت و آن دو ثلث را از ایشان بیاموخت و چون این صنعت باو تمام شد مال عظیم حاصل کرد بعد از آن
حق تعالی از روی تعجب و توبیخ بر اعتماد او بقوت و کثرت مال خود میفرماید اَوَلَمْ یَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانست چه در توریة
خوانده بود و از پیشینیان شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ أَهْلَكَ بتحقیق که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل
قرنها مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت‌تر بود از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع مال
مانند قوم عاد و ثمود و نمرود یعنی آنست که چرا قارون بشدت و بسطت و کثرت مال مغرور میگردد و حال آنکه میداند که ناکسانی
را که از وی قوی‌تر بودند هلاک کردیم وَلَا یُسْأَلُ و پرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناه خود گناهکاران
یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیما خواهند شناخت که یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشانرا سوال استعلام نخواهند کرد
چه حق تعالی بآن مطلع است و یا سوال معاتبه نخواهد بود که بیحساب بدوزخ خواهند رفت و نظیر اینست قوله تعالی فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان قوله فوربک لنسئلنهم اجمعین مراد این سوال توبیخ است نه سوال استعلام حاصل جمله حق تعالی
باین آیه تهدید قارون فرموده اینکه حق تعالی مطلع است بذنوب جمیع مجرمان و احتیاج ندارد بسوال از ان و استعلام از
ایشان او قادر است بر معاقبه همه ایشان فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون روز شنبه عَلَىٰ قَوْمِهِ بر گروه خود فِی زِینَتِهِ در آرایش
خود بر استری سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس بهمین صفت با او سوار شده
و در کشاف آورده که نود هزار کس که همه جامهای معصفر داشتند با وی برنشستند و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند
و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند با استران سفید با زین زرین و جامه ارغوانی مطلا بذهب و موزهای
سفید و بروایتی دیگر جامهای ایشان و اسبان احمر بود از جانب راست او سیصد غلام و کنیز با جامهای حلی و دیباج و
بدین دبدبه بمیان قوم در آمد قَالَ الَّذِینَ گفتند آنانکه یُرِیدُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا میخواهند زندگانی دنیا را و میل و رغبت
بود بدان کفار و منافقان و ضعفای اسلام و نزد مجاهد مومنان بودند که بجهة از روی صله و خیرات مبرات و انفاق
بر وجه قربت گفتند که یَا لَیْتَ لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ مانند آنچه داده شده بقارون
نه غیر آن جهة غرض از آن رضا إِنَّهُ بدرستیکه او لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ هر آینه خداوند بهره بزرگست از دنیا وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ
و گفتند متمنیان را آنانکه داده شده بودند دانش باحوال آخرت و یا دانا ببرکت قناعت و عزت توحید چون یوشع و اصحاب
او وَیْلَکُمْ وای بر شما ای طالبان دنیا ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدا در آخرت خَیْرٌ بهتر است از مال اهل دنیا لِمَنْ آمَنَ مر کسی را که بگرود
بخدا و پیغمبر او وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار ستوده وَلَا یُلَقَّاهَا و پیش آورده نشوند که این کلمه را که علما گفته اند یعنی توفیق
داده نشود بلکه این کلمه را که علما گفته اند یعنی توفیق داده نشوند باینکه این کلمه در دل و زبان خود تلقی نمایند و فرا بگیرند إِلَّا
الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان آنانکه بر طاعت و از معصیت شکیبا باشند و بقلیل دنیا از کثیر آن مستغنی آورده اند
که موسی بعد از غرق شدن قبطیان ریاست و ولایت بذبح و قربان دابه هارون داد و بعد از آن هر که قربانی بودی بهرون
دادی تا کرام ... آتشی بیامدی و آنرا بسوختی قارون بر موسی و هرون علی نبینا و علیهما حسد برد چنانکه روی

بموسی گفت کمر سالت بر تو ومذبح قربان بهرون دادی ومن بر هیچ منصب چند صبر کنم موسی گفت این از دست من نیست
تعالی است بهر که خواهد دهد پس او دایم در حسد این بود بموسی وابتلاء او بود موسی با او مدارا میفرمود جهت علاقه قرابت
وهر روز طغیان او بیشتر میشد تا وقتی که حکم زکوة نازل گشت بانکه عشر با ربع مال بدهند موسی گفت بقارون که حق تعالی زکوة مال بمن
ملاحظه کن باید داد گفت این که تو میکوئی مبلغی عظیم میشود من از آن نتوانم داد حق تعالی بموسی وحی فرستاد که ای قارون
را نصیب نخواهد داد اما بطریق الزام حجت برو وبا او مسامحه کن موسی گفت من از تو از هر هزار چیزی یکی ستانم از هر هزار
دیناری یکی دینار بده وان هزار درهم یکی بده هم وازهر هزار گوسفند یکی گوسفند گفت درین اندیشه کنم وجواب بگویم پس ازین حساب
کرد مبلغی عظیم برآمد وحجت راه برو کرفت راضی باین نشد وجمعی از بنی اسرائیل را طلبید وگفت مرتبه موسی گفت زبان بر
باین زمان میخواهد که مالها از ما بستاند وما را درویش سازد رای شما چیست گفتند تو مهتر مائی هر چه میفرمائی گفت میخواهم
او را درمیان قوم رسوا کنم تا دیگر کسی سخن او را نشنود بلکه نوعی کنم که کشته شود در تیسیر آورده که زنی فاجره که نام او سبرا
بود طلبید و دو همیان زر بوی داد مقرر کرد که فردا بحضور خاص وعام اقرار کند که موسی باوی زنا کرده روزی دیگر که موسی
در مجمع بنی اسرائیل وعظ میفرمود وبیان اوامر ونواهی مینمود ومیگفت هر که دزدی کند دستش را ببریم وهر که قذف کند
بیگناهی را حدش زنیم وهر که زنا کند اگر غیر محصنست تازیانه بزنیم ومحصن را سنگسار کنیم قارون برپای خواست وگفت
اگر هم تو باشی گفت آری اگر من هم باشم قارون گفت اگر بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن فاجره زنا کرده زهی معاذ الله
او را حاضر کنید سبرا بمجلس آمد موسی گفت ای زن سوگند میدهم بخدائی که دریا شکافت وتوریت فرستاده که انچه راستست
بگوی زن از هیبت الهی دریافت و با خود اندیشه کرد که دروغ گویم ونسبت زنا بموسی دهم بعقوبات دنیا وآخرت گرفتار شوم
اگر راست گویم واز گناه گذشته توبه کنم خدای تعالی بر من رحمت کند وانسب این در کند وبجهت آنکه پیغمبر او را از این تهمت خلاص کرده
باشم مراتب ثواب عظیم از آن یابی فرمایند پس براه رو وگفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوت بمن داده تا در باره تو
افترا کنم ومن با وجود گناهکاری وروسیاهی خود چگونه بپسندم که بر تو تهمت کنم واینک دو همیان زر بهتی قارون با منست
بنی اسرائیل چون مکر قارون دیدند مکر وی بر ایشان روشن گشت موسی بگریه افتاد روی برخاک نهاد وشکایت قارون را
بحضرت عزت نمود وگفت ان کنت رسولک فاغضب لی بار خدایا اگر من پیغمبر توام مرا یاری ده وغضب کن جبرئیل نازل شد که حق تعالی
میفرماید زمین را در فرمان تو کردم با او امر کن انچه میخواهی پس موسی روی به بنی اسرائیل کرد وگفت ای قوم من مبعوثم چنانکه بفرعون
بودم هر که با قارون است باید که با جای خود قرار گیرد وبا وی باشد وهر که با منست از وی دور شود همه بنی اسرائیل یک کناره رفتند
وازو فرار نمودند [illegible] که با وی بودند انکه موسی بزمین خطاب کرد یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشان را تا بکعبین فرو
بود ایشان را [illegible] تضرع کرده امان طلبیدند بجائی نرسید دیگر باره گفت خذیهم تا بمیان فرو رفتند وایشان در تضرع
افزودند موسی التفات بان نکرد دیگر باره گفت خذیهم تا بگردن فرو رفتند ایشان استغاثه وزاری زیاده بنهایت رسانیدند گفتند
ای موسی بحق قرابتی که با هم داریم که بر ما رحم کن موسی بجهت فرط غضب وشدت خشم از استغاثه ایشان متاثر نشد وباز بزمین
امر کرد که خذیهم زمین همه ایشان را فرو برد ودر اکثر تفاسیر هست که حضرت با موسی خطاب کرد که هفتاد بار یاران وقارون او
از تو فریاد خواستند تو بفریاد ایشان نرسیدی واصلا رحم نکردی بعزت جلال من اگر یکبار مرا بخواندی اجابت کردمی
چون قارون بزمین فرو رفت بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی بهما کرد که قارون بزمین فرو رفت تا همه کنوز واستعمار او تصرف

موسی چون این بشنید از خدای تعالی خواست تا حق سبحانه سرای و گنج خانهای برزمین فرو برد کما قال الله تعالی فَخَسَفْنَا پس
فرو بردیم بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ قارون را و سرای او را بزمین صاحب لباب آورده که چون قارون مطعون بمقدار قامت با خانه و مال
بزمین فرو میرود و تا نفخ صور با جزین زمین هفتم خواهد رسید فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران
که در آن وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی او را و منع عذاب مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ و نبود از انتقام کشندگان
از موسی و یا از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب از وی باز داشت و نه خود توانست از آن خود باز داشتن وَأَصْبَحَ
الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو بردند مَكَانَهُ منزلت و جاه او را بِالْأَمْسِ بروز پیش یعنی آنها که قبل از خسف بر مال و جاه قارون آرزو
میبردند و میگفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون بعد از خسف از آن پشیمان شدند و روی بصلاح آورده يَقُولُونَ
میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ چه ما نند است بصواب و دور از خطا اینکه خدا يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود بمحض ارادت و حکمت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد از هر که میخواهد
بمقتضای مشیت و مصلحت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا اگر نه آن بودی که خدا منت نهادی بر ما و بما ندادی از زخارف و اسعه
دنیوی بر وفق تمنای ما لَخَسَفَ بِنَا هر آینه فرو بردی ما را و بعضی بصیغه میخوانند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ
چه میماند این بصواب که لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی یابند ناگرویدگان یا کافر نعمتان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ و آن سرای
دیگر که از خبر شنیده و وصف آن بتو رسیده نَجْعَلُهَا ساخته ایم و مهیا کردانیده ایم لِلَّذِينَ برای آنکه ایشان لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا
نمیخواهند برتری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین بر وجه غلبه و قهر وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری از روی ستم بر ایشان همچنانکه
فرعون و قارون خواستند وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست که از معاصی حذر کنند و بطاعت خدا
قیام نمایند از امیر المومنین مروی است که هر که بند نعلین وی بهتر اند از نعلین صاحبش باشد در آیه تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ
الخ داخلست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بفضلی نیکو یا معرفتی بتوحید یا طاعتی باخلاص در دنیا فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا
پس مر او راست ثواب نیکوتر و بهتر از آن یا معرفت یا طاعت در آخرت که آن نعیم ابدی جنت است وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که
بیاید ببدی چون شرک و تکذیب و عصیان و اقدام نماید بدان فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند
بدیها را إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه که بوده اند در دنیا که میکردند خلاصه معنی آنست که ثواب حسنه بهتر از آن خواهد
بود و پاداش سیئه مثل آن او روده اند که چون حضرت رسالت پناه در وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه معظمه و از
مولد ربانی مبارکش ظاهر گشت جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدا وند تو اسلام میرساند و میگوید انده مناک مباش
از مکه که من ترا با فتح و اکرام و اعزاز هر چه تمامتر در آرم و این آیت بر و نازل شد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی [illegible] آنکه فرض کرده است
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تلاوت و تبلیغ قرآن و عمل بآن لَرَادُّكَ هر آینه باز کردانیده است ترا إِلَىٰ مَعَادٍ بجای که باز گشت میکنی
بعضی مراد بمعاد آخرتست یعنی بعد از عمل بقرآن و تحمل مشقت بر تبلیغ رسالت و ابنان بطاعت ترا بعد از موت بجای
رساند که هیچ بشری مانند او مرجع نداشته باشد و چون حق تعالی حضرت رسالت را وعده رد نمود بمعاد امر نمود او را بآنکه قُلْ
بگو ای محمد رَبِّي پروردگار من أَعْلَمُ داناترست بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آورده است و طریق مستقیم را که توحید
حقست در معاد او و ثواب نعیم و مضمر مراد نفس نفیس حضرت است وَمَنْ هُوَ و بآنکس که او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی
هویداست و او مستحق آتش و در معاد از عذاب و از ضلال مراد مشرکان مکه اند وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید میداشتی

أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه القا کرده شود وفرو فرستاده گردد این کتاب بکه قرآنست إِلَّا رَحْمَةً لکن القای آن کردیم بتو بجهت بخشش
نعمتی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو همچنانکه القای این کتاب کردیم بتو در حالتی که امید بان نداشتی ومردم را تمیکن نشد که ان پر تو نرود
اید وهمچنین زود باشد که ترا باز گردانیم بمعاد که فتح وحضرت مکه است و یا بمثوبت عظیم در نشاء اخروی وچون چنین است
فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا پس مباش هم پشت ویاری دهنده لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را که مدارا کنی ومداهنه نمایی وبا ایشان ولیها
ملتمسات ایشان کنی در قول وفعل شنیع وَلَا يَصُدُّنَّكَ وباید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدا
وعمل بان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس از زمان که فرود آمده شده است بتو وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وبخوان بسوی پروردگار خود بپرستش
پروردگار خود وتوحید او وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ومباش از جمله شرک آرندگان بمساعات ایشان ومباهلت ومسامحت با ایشان
ظاهر وخطاب با حضرتست اما مراد امت اند وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ومخوان با خدای دیگری لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هر چیز فانی ونیست
إِلَّا وَجْهَهُ مگر ذات او سبحانه چه ما عدای ممکن است که فی ذاته هالک ومعدوم است ویا آنکه هر عملی باطلست مگر عملی که بجهت
وجه الله قربة الی الله باشد وتعبیر ذات بوجه در کلام عرب بسیار است لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان روای قضای نافذ در جمیع مخلوقات
چه اگر حکم معقلیست بتقدیر اوست در معقول واگر شرعیست بانزال ووحی برسول وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وبسوی او وحی
بحشر بازگردانیده خواهید شد وبرای مکافات حسنات سیئات ومحققان گفته اند که چون موجود حقیقی نیست مگر حق تعالی
پس ما سوای وفانی باشند وان روی حقیقت وحکم وفرمان مخصوص باو سورة العنكبوت
ابی بن کعب از سید عالم صلعم روایت کرده که هر که سوره عنکبوت قرائت کند حق تعالی او را بعدد هر مومن ومنافق ده نیکویی باشد
حسنه کرامت فرماید وابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر که سوره عنکبوت وروم بخواند در شب بیست
وسیم ماه رمضان پس بخدا سوگند که او از اهل بهشت باشد وکلمه استثنا میگویم یعنی فرمود انشاء الله تعالی بلکه این روی حکم
این حکم میکنم ونمیترسم از آنکه حق تعالی در این سوگند بر من مواخذه نماید وبدرستی که این هر دو سوره را نزد حق تعالی شانی عظیم
ومکانتی جسیمست وبدانکه حق تعالی ختم سوره القصص نمودند بذکر وعده وافتتاح این سوره کرده بذکر تکلیف ووعید فرمود
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم نزد بعضی الف اشارتست بالله ولام بلطف ومیم بمجد یعنی الله منم روی بطاعت آر لطیف منم لطف من بعباد است
فرو مکذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار وروایة اشهر آنست که الم بمعنی انا الله اعلم است یعنی منم خدای که میدانم چه چیزها
را وهیچ چیز از اشیا بر من پوشیده نیست از قتاده وسعید مرویست که اول این سوره در حق جمعی از اهل ایمان نازل
شده که در مکه بودند تا از آنجا بمدینه مهاجرت نمایند مشرکان برین مطلع شدند پس راه ایشان بگرفتند وبعضی
از ایشان بکشتند جمعی دیگر باضطرار باز گشتند وبکه معاودت نمودند سبحانه ابتدا فرمود أَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند
مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا بانکه گویند آمنا ایمان آوردیم یعنی پندارند که بمجرد قول آمنا دست
از ایشان بدارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وحال آنکه ایشان آزموده نشوند ومبتلا نشوند در نفس ومال وممتحن نشوند در بعض
مشقات ووظایف طاعات وانواع مصایب نفسانی ومالی تا ممیز شود مومن مخلص از منافق وموحد از ملحد وثابت در دین
از مضطرب در آن تا بر سند بواسطه صبر وشکیبایی بر آن بعوالی درجات چه مجرد ایمان واگر چه از سر خلوص باشد تقاضا نمیکند
اینها ...

و كه شهيد اول بود در اسلام و پدر او نيز ازو بسيار جزع مينمودند و بروايت ابن جريج در حق عمار ياسر نازل شد كه مشركان در مكه او را
با انواع محنتها ميرسانيدند و عذاب ميكردند عياشي باسناد خود از ابي الحسن عم روايت كرده كه عباس نزد امير المؤمنين عم آمد
گفت بيا تا مردم بر تو بيعت كنند فرمود چگونه مردمي بيعت بر ما نمايند عباس گفت كه ايشان بر تو بيعت خواهند كرد فرمود پس اين قول الله عز و جل
پس كجاست كه فرمود الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستي كه امتحان كرديم و در فتنه
انداختيم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانكه پيش از ايشان بودند از مؤمنان يعني دين و صورت در امم واقع شدن و بعد دعوي هر يك را امتحان
بمحك بلا آزموده ايم پس خلاف اين توقع مطلبيد و در حديث آمده كه پيش از شما بعضي را اره بر سر نهادند و او را دو نيم ميكردند
تا او را از ايمان برگردانند نتوانستند و بعضي را بشانهاي آهنين گوشت و پوست از استخوانها شان ميكندند تا از دين برگردانند نمي
توانستند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا پس هر آينه بداند خداي بجهت امتحان و ابتلا آنانكه راست گفتند در دعوي ايمان وَلَيَعْلَمَنَّ
الْكَاذِبِينَ و بداند دروغگويان را در دعوي ايمان و چون علم خدا ذاتي است و جميع معلومات از ازل و ابد انرا على السويه است
پس مراد از علم لازم آنست كه ميان حق و باطل يعني تا متميز سازد مؤمن را از كافر تا جزا دهد هر يك را بر وفق اعتقاد يا معني
آنست كه تا علم خدا بوجود مؤمن و كافر تعلق گيرد و معلوم است كه خدا معدوم بعنوان عدم داند تا موجود نشود و بعنوان
وجود نداند أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلكه پنداشتند آنانكه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ميكنند بديها را از كفر و معاصي أَنْ يَسْبِقُونَا آنكه پيشي گيرند
از ما و از عذاب ما در گذرند و ما نتوانيم كه ايشانرا بر بديهاي اعمال جزا دهيم و نه چنين است كه ايشان پنداشته اند بلكه البته جزا
بعمل ايشان خواهد شد مراد آنست كه ايشان بجهة غفلت و قلت فكر ايشان در عاقبت و اصرار ايشان بر معاصي مانند كساني
اند كه متوقع اين باشند كه بر عذاب خدا سبقت نمايند و خدا را عاجز دانند در تعذيب سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد است آنچه
كه ايشان حكم ميكنند كه از طريق فوت ايشانست از ما و عدم لحوق عذاب ما بايشان مَنْ كَانَ يَرْجُو هر كه باشد اميد اميدوار
لِقَاءَ اللَّهِ رسيدن بثواب و سعيد بن جبير گفته كه رجا بمعني خوف است يعني هر كه مي ترسد از آنكه برسد بعقاب و جلال حساب در
روز بعث پس بايد كه سعي كند در طاعت قبل از آمدن اجل فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستي كه مدتي مقرر كرده براي رسيدن ثواب و
عقاب لَآتٍ هر آينه آمدني است چون چنين است پس واجب باشد مبادرت كردن با فعل محقق با جل و مصدق برجا و مستوجب
قربت وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا بگفتار عباد الْعَلِيمُ دانا بعقايد و افعال ايشان و بعد از ترغيب بندگان در تحقيق رجا بفعل
بفعل طاعت ترغيب ايشان ميكند بمجاهده نفس كه معظم طاعات و ميگويد وَمَنْ جَاهَدَ و هر كه جهاد با هواي نفس
خود بصبر و مشقت طاعات و بلاها ايشان از شهوات كه جهاد اكبر است و يا با كفار كه جهاد اصغر است فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز اين
نيست كه جهاد ميكند لِنَفْسِهِ براي نفس خود چه ثواب منفعت آن عايد است باو إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي لَغَنِيٌّ بي نيازست عَنِ
الْعَالَمِينَ از طاعات و مجاهدات عالميان و محتاج آن نيست بلكه تكليف عباد بعبادات و مجاهدات جهة صلاح احوال ايشانست
و باعث نزول رحمت و اسعد بر ايشان بجهة آنكه مي فرمايد وَالَّذِينَ آمَنُوا آنانكه گرويدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كردند كارهاي نيكو لَنُكَفِّرَنَّ
عَنْهُمْ هر آينه محو كنيم از ايشان سَيِّئَاتِهِمْ بديهاي ايشانرا از كفر و معاصي بجهة ايمان و طاعت بر وجهي كه گوييا هرگز ايشان هيچ بدي نكرده
اند وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آينه پاداش دهيم ايشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نيكوتر عملي را كه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند كه ميكردند يعني توجه اكه بهترين عمل
ايشانست جزا دهيم و بعد از آن باقي اعمال را [illegible] باداش دهيم ايشانرا بهتر و بيشتر از اعمال ايشان يكي را ده و
زياده تا هفتصد چه ايشان [illegible] كه چون سعد بن ابي وقاص ايمان آورد مادرش حمنه بنت سفيان بن

امیه بن عبد الشمس سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و هرچه بدان زندگی مدد یابد نخورم تا بمیرم و بمیرد مادر تو اگر ترک دین محمد نکنی یا آنکه
سه ای گذشته مادر خود بسر برده نه چیزی خورد و نه آشامید و روز دیگر بر همان دستور سعد گفت ای مادر اگر صد جان داشتی
باشی و یکیک یکیک از بدن تو مفارقت کند که من ترک دین محمد نکنم پس طعام خور و خواه مخور نزد من مساویست بعد از آن سعد صورت
حال را بعرض سید کاینات صلعم رسانید و این آیت نازل گشت که و وصینا الانسان و امر کرده ایم آدمی را بوالدیه بپدر و مادر خود
حسنا نیکویی کردن بفعلی که محض خوبی باشد و بجهت فرط حسن است گویا محض حسن است فی ذاته و ان جاهداک و اگر کوشش
کوشش نمایند و جنگ و جدال بکنند با تو لتشرک بی تا شرک آری و انباز گیری بمن ما لیس لک به علم آنچه نیست ترا بالوهیت
او دانشی تعبیر نموده از نفی الوهیت بنفی علم بآن بجهت اشعار بآنکه چیزی که معلوم نباشد صحت آن جایز نیست اتباع او یعنی اگر
والدین ترا تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت ندارد و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا فلا تطعهما
پس فرمان مبر ایشان را که اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست الی مرجعکم بسوی مجازات منست بازگشت شما
از مومن و کافر نیکو و بد کردار فانبئکم پس آگاه کنیم شما را در آن وقت بما کنتم تعملون بآنچه هستید که میکنید یعنی جزا
دادن بدان بهز بن حکیم از پدر خود روایت کرده و او از جد خود که گفت از پیغمبر پرسیدم که یا رسول الله با که نیکویی کنم فرمود با مادر
گفتم پس از آن فرمود با مادر بعد از آن با پدر خود بعد از آن با اقرب فالاقرب پس از آن نیکویی کن بهر که نیکوتر
باشد در خویشی و انس از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود الجنة تحت اقدام الامهات بهشت در زیر قدم مادرانست
و در حدیث قدسی آمده که من رضا عنه والداه فانا عنه راضی هر که پدر و مادر از او خشنود باشد من از او خشنودم و شبهه
نیست در آنکه اطاعت ایشان در چیزیست که موافق اوامر الهی باشد و نواهی او و پس در ترک امور محرمه اطاعت ایشان نباید کرد
بلکه در ترک چیزهایی از امور مباحه تابع امر ایشان باشد والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر و عملوا الصالحات و
کردند کارهای شایسته بعد از فساد لندخلنهم هر آینه در آریم ایشان را فی الصالحین در زمره شایستگان و شایستگان
از انبیا و اولیا و شهدا یا داخل سازیم ایشان را در مدخل صالحان که روضات جنانست و بعد از بیان ذکر اخبار مومنین در احوال
مال النفاق میفرماید و من الناس و از مردمان من یقول کسیست که میگوید آمنا بالله گرویده ایم بخدا فاذا اوذی پس چون
ایذا کرده شود یعنی کفره او را عذاب کنند فی الله در راه خدا کسب دین او جعل گردانید یعنی شمارد فتنة الناس رنج و عذاب
مردمان را کعذاب الله مانند عذاب خدای و لئن جاء نصر من ربک و اگر بیاید یاری و نصرتی از نزد پروردگار تو یعنی فتحی
و غنیمتی لیقولن هر آینه گویند انا کنا معکم بدرستی که ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در دین شریک خود سازید
او لیس الله آیا نیست خدای یعنی هست باعلم داناتر از همه دانایان بما فی صدور العالمین با آنچه در سینهای عالمیان از صفای
اخلاص و کدورت و نفاق و لیعلمن الله و هر آینه میداند خدای الذین آمنوا آنانکه گرویده اند بدل بر وجه رسوخ
و ثبات و لیعلمن المنافقین و هر آینه میداند منافقان و ایشان را در دنیا ممیز خواهد ساخت با ابتلا و امتحان در هر لاجه بجهت
و ثلیث جوهر شناخته شود جزا و سزا خواهد داد این آیه تهدید منافقانست و دفع توهم ایشان بآنکه ناجی اند از عذر
بجهت اخفای کفر چه ایذا است بر آنکه کافر بباطن ایشان ظاهر است بر کسی که ملک الجزاست و بجهت این عقوبت عظمی و
فضیحت کبری بایشان خواهد رسانید از ابن عباس مرویست که این آیت در شان گروهی است که مومنان اظهار ایمان کرده بودند
چون صعوبت قتل و شدت حرب بدیدند مرتد شدند و ایشان آنانند که حق تعالی در شان ایشان فرموده الذین توفیهم الملائکه

ای تمام ابیر و ما بلده که بر ترسیان و تنبیه بعث بعد از مسلک صد اصحاب را گفتند که ان دین محمد صحیح

نیست بیائید و بر طریقه قدیم ابا و اجداد سلوک نمائید و اگر در اقامت بر دین کناهی بوده باشد ما بقیامت بتقدیم وقوع ان

پس نشاید نمی باید کناه نکرد ایم حق تعالی این ایه فرستاد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند انانکه منکر وحید شدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر ایشانرا که

تصدیق کردند خدا و رسول اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش و دین ما باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که بر داریم

خَطَايَاكُمْ گناهان شما را حق تعالی تکذیب قول ایشان نموده فرمود وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ و نیستند ان کافران بر دارنده گان

مِنْ خَطَايَاهُمْ از گناهان مومنان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که ایشان از دروغ گویانند در سخن خود که

میگویند که ما خطاهای شما را بر داریم و اخبار میکنید مطابق واقع نیست که هرگز نتوانند و قادر نباشند بر این بیچاره بار

چه این کناه و بال ان ایشانرا که ایشان اکراه کرده اند چنانکه میفرماید وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ و هر اینه بر دارند در قیامت بارهای گنا

هان خود وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ و بارهای گران دیگر از امم با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال ان کسانرا که گمراه ساخته اند پس انکه از

و وزر و وبال گمراه کردن کان چیزی کم و لَيُسْأَلُنَّ و هر اینه سوال کرده خواهد شد متبوعان یَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز

عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از انچه هستند که بر هم می بافتند از باطل و حیل که بسبب ان اضلال حق بکنند و ان افترا و کذب بر خدا و رسول

می بستند حاصل انست که اهل اضلال در ضلال و اضلال را بر هر دو بار بر جان بدنچه انکه از و وزر تابعان که اضلال ایشان کرده

اند چیزی کم شود چنانکه پیغمبر فرموده که هر که طریقه بد در میان مردمان بنهد که بان عمل کنند از وزر مردمان که بان عمل

کرده اند چیزی کم کنند و نیز از آنحضرت مرویست هر که دعوت کند براه راست مر او را باشد مزد انانکه عمل کرده باشند

بان بی انکه از مزد ایشان چیزی کم کنند و هر که بخواند مردمان را بضلالت او را باشد مانند گناهان انانکه بان عمل کرده باشند

بی انکه از ایشان چیزی کم کنند و چون حق تعالی در ما تقدم حال مجاهدان صابران را بیان کرد و حال کسی که بر خلاف انست در

این ذکر قصه نوح و بیان ان صبر او بر اذیه قوم و تکذیب ایشان او را در مدت متطاوله و فرمود که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ

و بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم فَلَبِثَ فِيهِمْ پس درنگ کرد در میان ایشان برای دعوت براه حق أَلْفَ سَنَةٍ

هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر پنجاه سال یعنی نهصد و پنجاه سال دعوت ایشان کرد و روایة اشهر انست که در چهل

سالگی مبعوث شد بر قوم و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدا دعوت فرمود بعد از طوفان شصت سال بزیست پس

سن مبارک او هزار و پنجاه سال بوده باشد و در احقاق اورده که عمر او هزار و چهارصد سال بود و صاحب عین المعانی گفته

که سیصد و هفتاد سال دعوت فرمود و نهصد و پنجاه سال بزیست و بروایت ابن عباس در چهل سالگی مبعوث شد

و هزار سال که از پنجاه سال پیش از طوفان چندان بزیست که مردم از تناکح و تناسل او بسیار شدند و از ابو جعفر بابویه در کتاب

و بروایت محمد بن کعب ده بودند پنج بود و مرد و پنج زن و از جمله ایشان سام و حام و یافث بودند از اولاد نوح و نیان بروایت

دیگر مرویست از پیغمبر که هشت کس بودند و نوح و اهل او و سه پسر وی با سه زن ایشان وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم کشتی

را یا واقعه قوم نوح را و قصه ایشان آيَةً دلالتی لِلْعَالَمِينَ برای عالمیان تا بدان استدلال کنند بصدق نوح و کفر قوم

او و پلیدی که بان متعظ شوند و تفصیل قصه نوح در سوره هود گذشت وَإِبْرَاهِيمَ و فرستادیم ابراهیم خلیل را بسوی

قوم او إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ و بپرستید خدا را بوحدانیت و بترسید

از عذاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت و پرهیزگاری خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از انچه بر ان اعتقاد دارید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

اگر هستید که میدانید خیر بودن آنرا و قبح آنچه شما بر آنید یعنی اگر هستید که تمیز کنید در امور بنظر فهم و دریابید
جهل و عامه پس خواهید دانست کاین بهتر است مر شمارا از کیش خود بدان إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ غیر
ازخدای تعالی أَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُونَ و برمی بافید إِفْكًا دروغی در تسمیه ایشان باله و ادعاء شفاعت ایشان إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی
که آنانرا که پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ غیر از خدای لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند و قدرت ندارند لَكُمْ مر شمارا رِزْقًا روزی دادن و خدا
میباید که رزاق بندگان باشد و چون بتان نمیتوانند که انعام روزی بشما نمیتوانند رسانید فَابْتَغُوا پس بجوئید عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزد
خدای روزی را که او توانا است بر روزی دادن بر همه وَاعْبُدُوهُ و بپرستید او را وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گوئید مر او را که شکر قید نعمت آمده
إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی جزای او باز گردانیده خواهید شد پس مستعد جزای او شوید بعبادت و شکر گذاری وَإِنْ تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب
کنید مرا در رسالت فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ پس بتحقیق که تکذیب کرده اند رسولان خود را گروهانی مِنْ قَبْلِكُمْ که پیش از شما بوده اند چون نوح
و شعیب و ادریس و صالح و آن تکذیب ایشان مران پیغمبرانرا ضرری نرسید بلکه آن ضرر بخود ایشان راجع شد هم در دنیا و هم در آخرت
پس این تکذیب شما نیز ضرر بغیر شما نرسد مگر بشما وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر پیغام رسانیدن آشکار که
متمیز سازد باشد و مبین طریق حق و من پیغام رسانیدم أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینید و حفص میخواند بصیغه غیب یعنی آیا نمی بینند امتانی که پیش از شما
بودند و تکذیب بعث مینمودند كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ چگونه هستی پیدا میکند خدا آفریدگان را از ماده و غیر ماده از نیست هست میسازد
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آنرا بعد از موت باز گرداند حیات بخشاند اول بار إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که ابداع و اعاده هر دو عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست
زیرا که در فعل آن محتاج هیچ چیز نیست و قادر مطلق است و دیگر هر که قادر باشد بر ابداء بی ماده هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده که با
ماده است و گفتیم با ابراهیم که قُلْ سِيرُوا بگو بقوم خود که سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا پس نیکو ببینید به تفکر و استدلال كَيْفَ
بَدَأَ الْخَلْقَ چگونه آفریده است خدای خلقانرا بر اختلاف اشکال و احوال ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ پس خدای پیدا آورد و ظاهر کند
آفرینش دیگر بعد از آفرینش اول که آن ابداست چه ابدا و اعاده در آفرینش از حیثیت آنکه هر که اختراع است و اخراج از عدم پس هر گاه دیدید
و دانستید که خالق مر ابتدا را الله است بجمله نام شد بر شما در اعاده ضرورت دانستید که آنکه مبدء خدای است میتواند بود که معید ایشان
شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از ابدا و اعاده و سایر امور ممکنه قَدِيرٌ توانا است چه ذات او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه
است پس چون بر نشاه اول قادر است بر نشاه آخرت علی جز خواهد بود يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ عذاب میکند بر هر کرا بخواهد بر وجه عدل وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ
می بخشد بر هر که میخواهد ببخشش او را ابتو به با لزیوی تفضل وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ و بحکم او باز گردانیده خواهید شد در روز جزا یعنی شما را زنده خواهد
کرد بعد از حیات در لغت که آن ما الصدر و نفع بنست مکر او و گویند عذاب بتخلیه و خذلان و رحمت بتوفیق و یا میل دینی و بر ایمان و یا حرص و قناعت
و یا بمتابعت معصیت و ملازمت شریعت و یا تفرقه دل و جمعیت خاطر قشیری گفته که عذاب آنست که بنده را با خود گذاشته شود و رحمت آنکه
متولی کار او سبحانه شود وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای منکران بعث بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از تعذیب کردن او شما را فِي الْأَرْضِ در زمین
یعنی اگر خواهید که از حکم الهی و عقاب پادشاهی بگریزید در زمین متواری شوید وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان یعنی اگر فرضا در آسمان باشید هم عاجز
کنندگان او نیستید پس مطلق از حکم قضای خدا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاهدارد شما را از بلا که در زمین حادث شود و یا از آسمان نازل گردد وَلَا
نَصِيرٍ و نه یاری که دفع آن کند از شما معبودین و مشو بدکه بتان شفاعت شما کنند و دیگر بقوم خود گفت که حق تعالی فرموده که شما بگوی وَالَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای که دلایل وحدانیت اند و یا بکتابهای او و معجزات او وَلِقَائِهِ و برسیدن بلوی یعنی بسرای
اخروی و بعث أُولَٰئِكَ آن گروه يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي ناامید خواهند بود از بخشایش من روز قیامت وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

مر ایشانراست عذابی دردناک یعنی بسبب کفر ایشان معذب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهند شد قتاده گفته که حق تعالی ذم قومی نموده که بر رحمت او امید
ندارند و گفته اند اولیاء حق مأیوس نمیشوند حتی انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون پس سزاوار آنست که مؤمن نا امید نباشد
بلکه میان خوف و رجا باشد باین مضمون مصراع میان خوف و رجاییم تا خدا چکند و احتمال دارد که این آیه وان تکذبوا تا اینجا جمله‌ای
معترضه باشد که پیغمبر او قریش جهت هدم مذهب ایشان و وعید بر مدد کاری ایشان و خطاب مر ایشانرا کند و اینجا راجع بقریش باشد پس معنی
این سخن آن باشد که اگر تکذیب کنید پیغمبر را که محمد است پس بتحقیق تکذیب کردند قوم ابراهیم و سایر امم سابقه که قبل از شما بودند چون قوم نوح و هود و صالح و
تکذیب رسل کردند و از تکذیب ایشان مر پیغمبر ایشانرا ضرری نرسید بلکه مضرت با ایشان عاید شده مستأصل گشتند بعذاب ابدی پیوسته
از تکذیب عاجل واجه نزبان پس خطاب مر قل سیروا فی الارض راجع بحصر قصه است باثبات توحید و هدم شرک و وصف قدرت غایت
او سبحانه و ایضاح حجت و برهان بر صحت وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب بعد از آیات معترضه باز پس بقصه ابراهیم رفت قوم خود را بعبادت
حق تعالی و توحید او امر نمود و از عبادت اوثان نهی فرمود فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم او بعد از منع ایشان از بت پرستی مگر
الا ان قالوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزانید او را پس اتفاق کرده او را در آتش افکندند
چنانچه در سوره سابقه گذشت فانجاه الله پس برهانید خدای او را من النار از شر آتش و آنرا برو برد و سلامت گردانید ان فی ذلک بدرستی که در این
برهانیدن لآیات هر آینه نشانهای قدرت است از حفظ ابراهیم و ترک احراق و بستن کار آتش لقوم یؤمنون مر گروهی را که میگروند
بدانکه ایشان اند که بتخصیص از آن فاویل در آن نفع میگیرند و قال و گفت ابراهیم بعد از نجات از آتش انما اتخذتم جز این نیست که فرا گرفتید من
دون الله غیر از خدای اوثانا بتان را خدایان مودة بینکم فی الحیوة الدنیا برای دوستی میان شما یعنی شما بت پرستان یکدیگر را میپرستید
و بر عبادت آنها اجتماع نمائید و با هم الفت گیرید بسبب آن چنانکه مردمان بر مذهبی متفق میشوند و آن سبب مودت و مصادقت ایشان
میگردد و این دوستی شما همین در دنیا خواهد بود تا هنگام وفات ثم یوم القیمة پس روز قیامت یکفر کافر میشود و بیزاری و منکر گردد بعضکم
بعضی از شما که متبوعانند ببعض مر بعضی را که تابعانند و یلعن بعضکم و لعنت کنند بعضی از شما یعنی پیروان اراذل بعضا مر بعضی را که پیش
روان اشراف اند و ماویکم النار و بازگشت همه شما دوزخ است و ما لکم و نیست مر شما را در آن روز من ناصرین یاری دهندگان و مددکاران که بسبب
ایشان از آتش دوزخ خلاصی یابند از قتاده نقل است که هر دوستی که در دنیاست در قیامت بعداوت مبدل گردد مگر دوستی متقیان
کما قال تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و چون ابراهیم حجت بر قوم لازم ساخت فآمن له لوط پس
بگروید و تصدیق کرد مر او را لوط که خواهرزاده و بقولی برادرزاده بود و او اول کسی که تصدیق کرد و قال و گفت ابراهیم او و ساره را که زن وی
هم بود و او را گرویده بود انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام از میان قوم الی ربی بجائی که پروردگار من امر کرده است انه هو العزیز الحکیم
بدرستی که او غالب است که مرا بهجرت نیست مگر بمحض صلاح من و وفق حکمت و مصلحت پس لوط و ساره با وی اتفاق کرده از کوثی که سواد کوفه است هجرت
نمودند و از آنجا بولایت شام در آمدند ابراهیم در فلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت که آنرا سدوم گویند و در کشاف آمده که ابراهیم در وقت
هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجر که کنیز ساره بود و چون سن مبارک آنحضرت بصد و دوازده رسید
و بقولی صد و بیست حق تعالی او را از ساره فرزندی بخشید و او را اسحاق نام نهاد چنانکه میفرماید و وهبنا له و بخشیدیم مر او را در کبر سن
اسحاق فرزندی اسحق نام و یعقوب و نبیره که یعقوب بود و جعلنا و گردانیدیم یعنی وضع فرمودیم فی ذریته النبوة در فرزندان او پیغمبری را
چنانکه اسمعیل و در اسرائیل و الکتاب و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان چون حق تعالی بعد از ابراهیم هیچ پیغمبری مبعوث نساخت مگر
از صلب وی که جمیع کتابهای مذکور هم برایشان فرو فرستاد و آتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت فی الدنیا در سرای دنیا بآنکه او را در کبر سن فرزندانی

فرزندان را که داشتیم از عجوزه عقیم و از پیر فرتوت باو عطا فرمودیم و کتب بایشان کرامت نمودیم و او را اسمعیل خلق و محبوب ...

گردانیدیم تا همه اهل ملل خود را بوی نسبت میکنند و نسب او بوی نسبت میرسانند و بآن مفاخرت میکنند و با حکم کردیم بصلوات بر وی تا ...

و به درستی که ابراهیم علیه السلام وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ در آن سرای از جمله پسندیدگان و شایستگان است یعنی در جوار ما ... وَلُوطًا

چون آدم و نوح و لوطا و فرستادیم لوط را با اهل موتفکات إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ چون گفت مر گروه خود را بر سبیل انکار و تقبیح إِنَّكُمْ آیا شما

لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ در میآیید بخصلت زشت و حفص انکم میخواند بطریق اخبار یعنی بتحقیق که شما میآیید بفاحشه و کاری بد

بسبب طبع و بخست مَا سَبَقَكُمْ بِهَا پیشی نگرفته بر شما بها بسبب آن فاحشه مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ هیچ یکی از عالمیان جهت

انکه طباع از این عمل متنفر است و نفوس از این کار کاره أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما میآیید بمردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ و میبرید

راه را بر گذریان یعنی مال ایشان را میگیرید و ایشان را میکشید و یا غریبان ایشان از روی اکراه لواطه میکنید و ایشان را بایں

امر میمالید بدین سبب آمد شد راه ترک کردند و راه بند شد و یا قطع میکنید بر سبیل نسل اگر آن اتیان زنان و غیر آن طریق

سلوک میکنید که مردانید یعنی در زنان علی الاختیار مردان میکنید بر زنان وَتَأْتُونَ و میآیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ در مجلس خود فعل

زشت یعنی بمشاهده یکدیگر بلواطه مشغول میشوید بر وجهی که همه میبینند و یا در مجلس نظارت میکنید و از آن شرم نمیدارید

یا بانواع قبایح اقدام مینمایید که در شرع و عقل مذموم است چون دشنام دادن و مزاح کردن بفحش و صفیر زدن و سنگ

ریزه را بر انگشت بر یکدیگر انداختن و مهرها را بر کمان گروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و قمار و مزامیر و سخریت

مسافران و کشف عورت و لواطه و امثال آن منقولست که ده خصلت بود که در میان این امت نیز هست کند خاییدن و ...

باز شکستن و ازار گشادن و انگشتان بحنا بستن و سلی زدن و کمان گروهه انداختن و سنگ زدن بر یکدیگر و صفیر زدن

و چون قوم لوط را از این قبایح سرزنش نمود و منع کرد فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب قوم وی مر سخن او را إِلَّا أَنْ قَالُوا

مگر گفتند از روی استهزا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بیار بما عذاب خدای إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان

در انکه این فعلها قبیح است و بسبب این عذاب بر ما نزول خواهد شد چون لوط از ایشان نومید شد دست بمناجات برداشته

قَالَ گفت رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباهکاران بابداع فاحشه و

گذاشتن این طریقه سیر را بعد از خود یعنی اگر ایشان را استیصال نسازی دیگران این امر قبیح بیشتر امر کنند و اولاد ایشان بعد از ایشان

بایشان اقتدا نموده بآن عمل نمایند پس حق تعالی اجابت دعای او نمود بقوله وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آنهنگام که آمد فرستادگان ما

یعنی جبرئیل با جمعی دیگر از فرشتگان إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى بسوی ابراهیم جهت بشارت فرزند و نبیره قَالُوا گفتند جبرئیل

که ای ابراهیم إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این ده که سدوم است چه ایشان تکذیب ...

زاده تو کردند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل آن دیه كَانُوا ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت بایشان

إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که در آن دیه لوط است و مادام که پیغامبر باشد عذاب بر ایشان نازل نشد پس چگونه عذاب بر ایشان فرود آید

قَالُوا گفتند بوی که نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا ما داناتریم بهر کس که در اوست از مؤمن و کافر پس از حال لوط غافل نخواهیم بود لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه برهانیم او را وَأَهْلَهُ

و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ هست از باقی ماندگان در عذاب یا در ده یعنی لوط را خواهیم گفت تا او و اهل او از میان قوم

خود بیرون رود باستثنای زن او که وی منع نکرد که او در میان قوم خواهد بود به جهت کفر و سخن چینی و با ایشان هلاک خواهد شد

و بعد از آن عذاب را بر ایشان نازل خواهیم ساخت پس ابراهیم را

لوط و بیاع کرده متوجه موتفکات شدند وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط
سِيءَ بِهِمْ اندوهناک گشت و مغموم شد بسبب ایشان یعنی ترسید که مبادا قوم او قصد ایشان کنند بدی
اندوهناک گشت و مغموم شد بسبب ایشان یعنی ترسید که مبادا قوم او قصد ایشان کنند بدی وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد
چه ایشان بصورت امردان بودند به نیکوترین صورتی و لوط خوف قوم را بلطف با ایشان است وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد
بسبب ایشان ذَرْعًا از روی طاقت یعنی طاقتش بطاقت گشت در کار ایشان و ندانست که چه تدبیر کند در حفظ ایشان
نادست تعرض [illegible] ایشان نرسد و گویند دل تنگ شد بسبب قوم و قتی که دانست که عذاب بر ایشان نازل خواهد
گشت و چون فرشتگان اثر اندوه بر جبین مبارک لوط علیه السلام دیدند و اضطراب او را مشاهده کردند برای تسلی دادند
وَقَالُوا لَا تَخَفْ و گفتند مترس و اندوه مدار بر ما چه دست نیابند چه ما رسولان خداییم و برای هلاک ایشان آمده ایم وَلَا تَحْزَنْ
چه دانسته که بنهایت کفر و فسق و طغیان رسیده اند إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهاننده ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا
امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از پس ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستی که فرود آرندگانیم
عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این ده رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان یعنی سنگ باران بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند
که پیوسته فسق میکردند پس لوط با اهالی خود از آن شهر بیرون آمده خلاصی یافت و کفار موتفکه همه هلاک شدند و شهر
خراب گشته عبرت عالمیان گشت چنانکه میفرماید وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا بدرستی که ما باز گذاشتیم در خرابهای ده آيَةً بَيِّنَةً نشانه
روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند و عبرت گیرند و آن نشانه حکایت مشهوره ایشانست و یا آثار دیار خراب
ایشان و چهار ستجیل که در آن زمان میتوان یافت و یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَى مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان از روی نسب که شعیب بود فَقَالَ پس گفت با ایشان که يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای
را و ترک شرک کنید وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ و امیدوار باشید ثواب روز پسین را یعنی عمل کنید که بدان امید ثواب توان داشت که ایمان
و عمل صالح است و یا بترسید از شدت روز قیامت و ما نفی خوف آمده وَلَا تَعْثَوْا و غایت ساعی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین
مُفْسِدِينَ در حالتی که قاصد فساد باشید و طالب باطل فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند
یعنی بتصرف کیل و وزن و غیر آن مفسدین در حالتی که ... لما بلد من نزول
شعیب را در نهی فساد باز ایستادند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشان را زلزله سخت با صیحه جبرئیل که دلها بلرزه
و اضطراب افتاد فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سرایهای خود جَاثِمِينَ بزانو در آمدگان و مردگان چنانکه
در سوره سابقه مذکور شد وَعَادًا وَثَمُودَ و یاد کن عاد و ثمود را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ و بتحقیق که روشن
شده است شما را ای اهل مکه از مسکنهای ایشان که بطریق سفر شما به یمن و شام واقع است چه آثار مساکن ایشانرا
می بینید در حین عبور بران وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشانرا از کفر و شرک و انواع معاصی فَصَدَّهُمْ پس باز داشت ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که [illegible] ایمان
میخواندند و حقیقت آن بیان میکردند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و معارضه بدیده
بصیرت اما بجهة فرط نعم و عناد و لجاج ترک تامل و تفکر کردند وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ و یاد کن قصه قارون
و فرعون و هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى و بتحقیق که آمد با ایشان موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا
فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و تکبر و تعظیم نمودند در آن وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ و نبودند پیشی
گیرندگان بر حکم خدای تعالی و فوت کنندگان از عذاب خدا و رسید فَكُلًّا پس هر یکی از اینها که یاد کرده شد أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ

کنیم بگناه ایشان را در عقب عقاب و مثال کشیدیم فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ کسی بود که فرستادیم بروی حَاصِبًا
باد سخت که سنگ ریزه بود یعنی قوم هود و لوط وَمِنْهُمْ و برخی از ایشان مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ کسی بود که بگرفت او را عذاب
صیحه چون قوم هود و اهل مدین وَمِنْهُمْ و بعضی دیگر از ایشان مَنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الْأَرْضَ او را در زمین قارون
وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَنْ أَغْرَقْنَا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در دریا چون قوم نوح و فرعون وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ
و نبود خدای که ستم کرده باشد بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کرده باشد وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بجهل
و عناد و جحود أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند
مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مثل دوستان آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ
مانند داستان عنکبوت است که برای خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه یعنی مثل ایشان نسبت بعنکبوت است در اعتماد بچیزی
که در غایت ضعف و سستی است و مثل موحد نسبت بکسیست که فرا گیرد خانه بگچ و آجر و سنگ بر مبنای محکم بلکه کیش ایشان
سست تر از بیت عنکبوت است زیرا که در بیت عنکبوت حقیقتی و انتفاع هست بخلاف کیش و دین ایشان که حقیقتی و بنیادی
ندارد و متوقع ضرر است وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ و بدرستی که سست ترین خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ هر آینه خانه عنکبوت است که نه
سقف دارد و نه دیوار و نه کما بان دارد و نه سرما و باران باز دارد و نفعی که بآن رسد در دیده شود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشد کافران
که دانند چنین را هر آینه بدانند که آن مثلیست مماثل دین ایشان بلکه دین ایشان ازان اوهن است یعنی همچنانکه خانه عنکبوت
سست و بی اعتبار است و هیچ فایده بران مترتب نمیشود دین ایشان نیز خوار و بی اعتبار است و ازان نفعی صورت نبندد بلکه
ضرر است که عقوبت دارین است و یا مراد آنست که اعتقادی که ایشان کرده اند و مذهبی که فرا گرفتند در سستی و ضعف بخانه عنکبوت
ماند که باندک بادی دریده و فانی گردد همچنانکه باندک دلیلی مذهب و معتقد ایشان خراب گردد و صاحب بحر الحقایق آورده که عنکبوت
هر چند که عجوبه می تند زندان برای نفس خود میسازد و مگسی را بربست و پای خود مینهد پس خانه او زندان اوست همچنین
کسانی که بدون خدا اولیا گیرند یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان سلاسل و اغلال و زر و بال معتقد کشته روی
خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و در مهالکه نیران و در بعد و حرمان افتاده معذب گردند إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای
میداند مَا يَدْعُونَ آنچه میخوانید یعنی می پرستید مِنْ دُونِهِ غیر از خدای مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و بشر و کوکب وَ
هُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در ملک خود و محتاج شریک و انباز نیست الْحَكِيمُ محکم در جمیع افعال پس عقوبت ایشان را بر وجه
حکمت کند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها را یعنی مثل مذکور و نظایر آن نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ بیان میکنیم برای مردمان بجهة معرفت ایشان
نفع آنچه بدانند از عبادات اصنام و حسن معرفت و توحید وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابد صحت و وجه حسن و فایده این مثال را إِلَّا
الْعَالِمُونَ مگر دانایان که تدبر کنند در حقایق اشیا علی ما ینبغی چه امثال و تشبیهات و دلایل ظاهر بمعانی محتجبه تا ابراز معانی
نماید و کشف کند و تصویر آن نماید برای افهام همچنانکه مثل و تشبیه مذکور مصور فراق است میان حال مشرک و موحد و این معنی
مخصوص است باهل علم و جهال باین نمیرسند مرویست که جهلا و سفهای قریش میگفتند مثل محمد مثل مگس و عنکبوت
با این معنی میخندیدند و استهزا میکردند و حق تعالی فرمود وَمَا يَعْقِلُهَا الا العالمون بعد از آن در بیان الوهیت مطلقه و استحقاق
معبودیه خود میفرماید که خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ بغرض صحیح که آن اثبات حق است
نه برای باطل و بازی چه مقصود اصلی از آفریدن آنها اظهار است و دلالت بر ذات و صفات چنانکه میفرماید إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی

ین مزید لآیة هر اینه نشانهاست لِلْمُؤْمِنِینَ مر گروندگان را چه ایشانند که منتفع بآن میشوند و بآن معنی امثال عبرتیست
برای مومنان تا بآن راسخ شوند و بطاعت مشغول شده از معصیت مجتنب شوند اُتْلُ مَا اُوحِیَ اِلَیْکَ بخوان آنچه وحی
کرده میشود مِنَ الْکِتَابِ از قرآن و تقرب جو بدان و حفظ الفاظ آن و استکشاف معانی آنچه از تامل منکشف میشود و او را
بتکرار آن آنچه در اول بار در آن منکشف نشده و یا از لطافت تلاوت میان ما بی و محبوب آن کن وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز
را یعنی با دیه حدود آن کن در مواقیت معینه اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز تَنْهٰی باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کاری که نزد عقلا
قبیح است وَالْمُنْکَرِ و از آنچه شرع منهی است یعنی سبب باز ایستادن میشود از معاصی در حال اشتغال بآن و غیر آن چه ملزم
بودن موجب دوام ذکر خدا است و مورث کمال و خوف و خشیت در نفس که ملتزم اجتناب از معصیت او در روایت که جوانی انصاری
نمازهای یومیه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گذاردی و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمیشد چون حال او
بموقف عرض رسانید فرمود ان الصلوة تنهی زود باشد که نماز او را از فواحش باز دارد و در اندک زمانی توفیق توبه یافت
و از زمره صحابه شد و محسن و بعضی گفته اند که هر صلوه نهی کننده او نباشد از فحشا و منکر پس صلوة او حقیقه صلوة
نیست بلکه و بال است بر او و از جابر مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتند که فلان در روز نماز میکند و در شب دزدی فرمود
ان الصلوة تردعه البته نماز او را از آن باز دارد از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هر که میخواهد که بداند نماز او مقبول درگاه
خدا شده باشد باید که نظر در اینکه آن نماز وی را از فحشا و منکر منع کرده و بانه چه بمقدار آن که نماز او را از معاصی منع کرده مقبول الهی
گشته و نزد بعضی مراد بصلوة قرآنست و مؤید اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قرآن میخوان مادام که ترا نهی میکند
یعنی چون نهی نکند ترا قرآن خواننده باشی اما جمهور مفسران بر قول اول اند نظر بلفظ و بدلیل احادیث مذکوره وَلَذِکْرُ اللّٰهِ و هر اینه
صلوة که متضمن یاد کردن خدا است اَکْبَرُ بزرگتر است از سایر طاعات و یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود عقوبت فحشا
و منکر باقی گذارد و نزد اکثر مراد مطلق ذکر حق تعالی است یعنی ذکر خدای بزرگتر است از همه چیزها که ذکر او را عظمتیست که هیچ
طاعت نیست و یا بزرگتر است از آنکه کسی که قدر او را شناسد و یا بزرگتر است که ذکر و بگوید بان معارضه کنند ابن عباس فرموده
که یاد کردن خدا شما را برحمت خود بزرگتر است از یاد کردن شما او را بطاعت نعلی که ذکر بنده آمیخته است باعراض و ذکر خدا
صافیست از کدورات اعراض و یاد کرد بنده خالیست که فاسد و ذکر حق باقیست و زوال بدو راه نیابد و ذو النون مصری
فرموده است که ذکر او بزرگتر است از ذکر تو او را زیرا که تو او را یاد نکنی تا او ترا یاد نکند سلمی رحمة الله فرموده که ذکر او در حالی که بهتر است
از ذکر شما او را در وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمة الله فرمود که ذکر خدا بهتر است نه جهة آنکه تو او را یاد کنی بلکه از آن جهة
که او ترا یاد کند چه ذکر تو عین ناپیداست که تا کجا باشد از سلمان فارسی رضوان الله علیه مرویست که مرا دانست که یاد کردن بنده
خدای را بزرگتر است از ما سوای آن اعمال و از قتاده و ابن زید و ابو درداء نیز ماثور است و مثل این روایت با بی
صحیحست که بزرگتر چیزی در نفی از فواحش یاد کردن بنده است بر همه کار خود و او امر و نواهی و معاصی او را از ثواب
و عقاب چه این اقوی الطاف است که داعی باشد بطاعت و ترک معصیت و اکبر از همه لطفهاست از معاذ بن جبل روایت کرده اند
که گفت عملی که هیچ آدمی میکند بهتر از ذکر خدای نیست در نجات او از عذاب خدای گفتند بهتر از جهاد نیست فرمود از جهاد است
چه حق فرموده که ولذکر الله اکبر و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که کدام عمل بنده دوستر است نزد
خدای تعالی فرمود آن که بمیری و زبان تو رطب باشد من ذکر الله عز و جل یعنی عملی که دوستر است نزد خدا آنست که زبان تو در وقت وفات

و باشند آنکه ذکر خدای تعالی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم معاذ بن جبل را گفت که سبقت گیرندگان به بهشت بر یقین خود
کسانی اند که چون خواهی کنند بذکر خدای تعالی بعبادات فرمود که هر که دوست دارد که در روزهای بجرد باید که ذکر خدا بسیار
گوید عبدالله بن سعید گوید ابن عباس فرموده که چه میگوئی در قول حق تعالی و لذکر الله اکبر فرمود خدا در قرآن حسن است
و ذکر او در نماز حسن و ذکر او بتکبیر و تسبیح حسن و افضل از این آنست که کسی نزد معصیت یاد خدا کند و از آن خود را
باز دارد و ابن عباس گفتی عجیب گفتی اما اینجا مراد نه اینست بلکه مراد آنست که یاد کردن خدا شما بزرگتر است از یاد کردن شما او را و
نیست که یاد کردن خدا بنده را بر وجه تفصیل و تشریف است و یاد کردن او مارا بطریق تعبد و تذلل و ذکر ما او را بر سبیل
دعا و تضرع و ذکر او مارا در بین او ستغناست و ذکر او بر وجه احتیاج بمراتب ذکر او و اکثر و افضل باشد انذکرا بو سعید خضری
از رسول الله صلی الله علیه وآله روایه کرده که هیچ مجلس نباشد که اهل آن که ذکر خدا کنند الا فرشتگان گرد اگرد ایشان
فرا گیرند و ایشان را برحمت خدای بپوشند و حق تعالی ذکر ایشان کند در ملا اعلی ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت
کرده که فرمود که شیعیان ما کسانی اند که چون خلوت کنند ذکر خدای بسیار کند محمد بن عمران هشام بن سالم روایت
کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرموده که هر که بجهت مشغولی بذکر من از مساله و دفع حاجت من باز ماند من عطا کنم او را بهتر
از انچه بکسی عطا کنم که از من سوال کند از ابو درداء منقولست که فرمود خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و دوستر
از نزد خدای و تمامتر از درجات و بهتر از جهاد و تصدق بزر و سیم گفتند آن کدام است گفت ذکر خدای زیرا که حق تعالی
فرموده که و لذکر الله اکبر وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند ما تَصْنَعُونَ آنچه میکنید از نماز و ذکر و غیر آن و هر شما را بر وفق
کردار پاداش خواهد داد بوجه احسن باشد وَلَا تُجَادِلُوا و جدال مکنید و منازعت منمایید اهل الکتاب با اهل کتاب
که یهود و نصاری اند إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن احسن و نیکوتر است مراد آنست که از روی لطف و رفق
اهانت اجو بخوی مقابله کنید و غضب ایشان بحلم و مشاغبه ایشان را بنصح و اگر این فایده ندهد بجهاد میل کنید چه مقابله
خشونت
اخر دوست نیم قبله از مقابله خشونت از ابلین مقابل نمایید إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان عهد
بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان اهل کتاب آنها اند که اثبات ولد میکنند مر خدای را یا آنکه افراط کردند
در کتمان و عناد و ایذاء انبیای آنحضرت کوشیدند و بعد از آن در بیان خصلت احسن میفرماید که وَقُولُوا و بگویید
با ایشان که بتصدیق تمام آمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِي أُنْزِلَ بآنچیزی که فرو فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن
وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و آنچیزی که فرو فرستاده شده است بسوی شما یعنی توریت و انجیل و زبور وَإِلَٰهُنَا و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ و خدای
شما واحد یکیست وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای خود را مُسْلِمُونَ گردن نهادگان و مخلصان و موحدان برخلاف شما که اتخاذ
ارباب و آلهه معینه میکنید وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیای سابق کتب را أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فرو فرستادیم
بسوی تو قرآن که کتابیست موافق کتاب سابقه در اصول دین و اسلام و مصدق آن فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ پس آنانکه
داده ایم ایشانرا علم کتاب متقدمان چون ابن اسلام و امثال آن يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن و یا مراد آنها اند که پیش
از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بقرآن گرویده بودند بجهت یافتن نعت و صفت او در توریت و مانند قس
ساعده و بحیره و نسطور و رقه و احزاب ایشان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و از این گروه عرب یا اهل مکه یا کسانی که در عهد پیغمبر ما
اند از اهل کتاب توریت و انجیل مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میگرود بقرآن یا محمد صلی الله علیه وآله وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند

آسمانی کتاب ما إِلَّا الْكَافِرُونَ مگر کافران که مصر باشند بر کفر چون کعب الاشرف و امثال او از یهود و ابوجهل و مانند وی از
مشرکان که متوغل‌اند در کفر تا آنکه عالم‌اند بصدق آن و معجزه بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چه آنکه میفرماید وَمَا كُنتَ تَتْلُو
و نبودی تو که بخوانی مِن قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن مِن كِتَابٍ هیچ کتابی یعنی کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نمی‌نوشتی کتابی را بِيَمِينِكَ بدست
راست خود ذکر یمین زیادتی تصویر است در کتاب یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته و ظهور این کتاب که جامع علوم
شریفه است بر کسی که عارف بقراءت و قلم نباشد خارق عادت است اگر خواننده و نویسنده اذا آن هنگام لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ
هر آینه به شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون میخواند و مینویسد پس قرآن از کتب پیشینیان
التقاط کرده برما میخواند یا یهودان در شک افتادندی که در کتب خود خوانده‌ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری
و کاتب است پس چونکه مساوی کتابیشان در همه امور مثل او عادت جاری نیست در آنکه شخصی در میان قومی نشو و نما
باشد و ایشان از بعضی امور دیگر در سفر و حضر با وی باشد که تعلیم نگرفته و چیزی نخوانده و ننوشته و مع ذلک ایشان
مانند چیزی که همه ایشان از آوردن مثل آن عاجز باشند پس البته من عند الله خواهد بود از سید مرتضی علم الهدی رح
مرویست که این آیة دلالت میکند بر آنکه پیغمبر ما نویسنده بوده قبل از بعثت اما بعد از ثبوت نبوت ممکنست که عالم شده
باشد بقراءت و کتابت چه آیه مقتضی نفی آنست ما قبل نبوت چه در آنکه ارتیاب مبطلین نبوده منکر نبوت او و بعد هم قدرت
او بر کتابت رفع ارتیاب ایشان شده اما بعد از ثبوت نبوت به ثبوت رسیده و تهمت بالمره زایل شده پس جایز باشد که بعد از آن از جبرئیل
تعلیم گرفته باشد و در تیسیر او همه خط و قراءت فضیلت [illegible] عدم فضل معجزه آن حضرت [illegible] معجز
شده و در امیه او شد و شبهه نمانده حق تعالی او را از این فضیلت [illegible] داشت تا این معجزه دیگر مبین بوده باشد
و ابن ابی شیبه در تصنیف خود آورده نقل از عون بن عبد الله که ما مات الله [illegible] کتب و قراء یعنی رحلت نفرموده پیغمبر صلی
الله علیه و آله از دنیا تا که خوانده و نویسنده شد حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را امی بالتمام فرستاده تا مبطلان شک
نکنند در نبوت او و در قرآن چه ایشان دانسته اند در کتاب خود پیغمبر آخر الزمان امی خواهد بود پس کفر ایشان با آن حضرت
محض عناد و جحود بوده نه آنکه ریب و شکی در این دانسته اند بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشنست فِي صُدُورِ
الَّذِينَ در دلهای آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده‌اند دانش یعنی مومنان اهل بیت پیغمبر و سایر علمای امت که آنرا یاد میگیرند
هیچکس تحریف آن نتواند کرد و معانی آنرا در دل خود راسخ میسازند از ابو جعفر و ابو عبد الله علیه السلام منقولست که هم
الائمة من آل محمد یعنی مراد بآن اهل علم که حافظ قرآنند ائمه معصومین صلوات الله علیهم اند و در خبر است که خصایص قرآنست
یکی آنکه معجز است دوم آنکه محفوظ است در صدور یعنی آنرا یاد میگیرند و از یاد میخوانند چه کتب [illegible] معجز نبوده و
هیچکس آنها را یاد نخوانده مگر از او راق تلاوت میکرده اند پس این دو وجه مخصوص بقرآن باشد و گویند ضمیر هو راجع بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله یعنی آن حضرت یا آنکه امیست نخوانده و نمینویسد آیتها روشنست همه [illegible] دانا اند بکتب
الهی و واقف بر صفات و سمات حضرت رسالت پناهی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای ما را که قرآنست یا محمد
صلی الله علیه و آله إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کاملان در ظلم [illegible] و بیرون رفتگان از دایره حق و صواب که مکابره میکنند و
جحود و عناد می‌ورزند با وجود وضوح دلایل اعجاز مراد جمیع کفره اند یا یهود وَقَالُوا و گفتند کافران مکه لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ
چرا فرستاده نمیشود [illegible] بر محمد صلی الله علیه و آله آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ نشانه از پروردگار او [illegible] اصلیه مقترح است که قوله تعالی

فقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا ایشان نیامد و آیات نازل است بر انبیای سابقه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی
علیه السلام قل انما الآیات بگو جز این نیست که آیتهای و معجزها عند الله نزد علم خداست که هرگاه خواهد و هرچه اراده نماید
و بر هر که مصلحت بیند فرو فرستد و همه آیتهای انبیا موافق یکدیگر نبوده اند پس اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست تا
شما از خویش آید و بشما بنمایم و انما انا نذیر مبین جز این نیست که من نذیرم مبین بیم کننده ام آشکارا یعنی از شأن من همین انذار معقول است
بلیغی که شما را باید و من بیان آنچه کنم بینمایم و اظهار معجزه برصدق دعوی خود اولم یکفهم آیا بسنده نیست ایشان را در حجت
هویدا و معجزه پیدا انا انزلنا علیک الکتاب آنکه ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را یتلی علیهم خوانده میشود بر ایشان و ایشان افصح فصحا
اند و اسرار بلاغت بر ایشان ظاهر است و تو تحدی کرده و کوتاه سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و لشکر میکشند و مال
و جان در پی باز نهند و بمعارضه آن پی برد از نهند معجزه از این روشنتر کجا باشد پس احتیاج نیفتند در اصول حجج بعثت نبوت
تو بغیر آن از معجزات دیگر و طلبیدن غیر آن محض مکابره باشد پس اگر حق تعالی آیات مقترحه ایشان را اظهار کند و تصدیق آن نکنند جهت
آن بعذاب استیصال گرفتار شوند چنانکه امم سابقه و حال آنکه حق تعالی فرموده که این امت را بعذاب استیصال معذب نسازد و در بعضی
اخبار آمده که جمعی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بعضی از صحفان یهود را نوشته با خود آورده بودند مدعا آنکه علوم
که علم خود را بدان افزون سازیم حضرت فرمود همین حماقت و گمراهی بس این قوم را که التفات بغیر آنچه پیغمبر ایشان با ایشان آورده روی بگردانند
و رغبت نکنند بغیری که نبی ایشان آورده این آیه نازل شد که آیا کافی نیست که ایشان را قرآن که نوشته بایشان میخوانند ان فی ذلک
بدرستی که درین کتاب لرحمة هر آینه بخشایش و نعمتیست بزرگ مر کسی را که متابعت آن کند و ذکری و پندی و نصیحتی لقوم یؤمنون
مر گروهی را که تصدیق آن کنند چه هر که بمعت آن اختیار کند و بمواعظ آن متعظ گردد و بثواب ابدی رسد ببهشت جاودانی
فایز گردد قل بگو ای محمد مر اهل تعنت و اقتراح را که کفی بالله بسنده است بینی و بینکم میان من و میان شما شهیدا یعلم
گواه بر صدق سخن من چه مرا تصدیق میکند باظهار معجزات هر چه هست من ما فی السموات و الارض میداند هر چه میان آسمانها
و زمینهاست پس حال من و شما بر وی مخفی نیست و صدق من در دعوی و بطلان شما در پوشیده نخواهد بود والذین آمنوا با
لباطل و آنانکه گرویده اند بغیر الله که معبودان باطلند و افترا میپرستیدند جز از خدای بحق و کفروا بالله و کافر شده اند
بوحدانیت خدا و گویند مراد یهود و نصرانیه اند که متابعت هوای نفس و شیطان کرده اند و با وجود ظهور معجزه تغییر نکرده
اند و انکار صفات آنحضرت نموده اند که حق تعالی در توریت و انجیل بیان آن فرموده اولئک پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند
که برسر کرده اند کفر را با ایمان و آتش نیران را بروضه جنان مرویست که کعب بن اشرف و اصحاب او گفتند که کیست او که او را
میرسد که تو رسول اویی حق تعالی آیه فرستاد که قل کفی بالله بینی و بینکم تا آخر آیت و یستعجلونک و بشتاب در میخواهند
از تو کافران بالعذاب نزول عذاب از روی جحود و عناد و انکار و استهزا مانند نضر بن حارث و اتباع او که میگویند امطر علینا
حجارة من السماء و لولا اجل مسمی و اگر مدتی بودی نام برده و معین و مقرر برای عذاب برای هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه
آمدی بمستعجلان عذاب موعود و لیأتینهم و بیشک خواهد آمد عذاب بر ایشان بغتة ناگاهان بی ظهور علامات آن
بر ایشان در دنیا مانند واقعه بدر و یا عذاب قبر و عذاب روز قیامت و هم لا یشعرون و حال آنکه ندانند آنرا یعنی ناگاه بر ایشان
فرود آید که از آن بیخبر باشند و بعد از آن بیان میکند که عذاب موعود آتش دوزخ است و میگوید یستعجلونک بالعذاب
طلب تعجیل میکنند از تو بنزول عذاب و ان جهنم و حال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین فرا گیرنده و احاطه کننده است بکافران که محیط است

یعنی

جهنم که کفر و معاصی است محیطاست بدیشان پس البته دوزخ بدیشان احاطه کند یَوْمَ یَغْشٰیهُمُ الْعَذَابُ در روزی که فرا
پوشد همه ایشان را آن عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از بالای ایشان وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و از زیر پاهای ایشان وَیَقُوْلُ و گوید خدای یا فرشته
بفرمان او ذُوْقُوْا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بچشید جزای آنچه بودید که میکردید و بنا بر کفر و معاصی آورده اند که جمعی مومنان در مکه اقامت
کرده جهت علقه اهل و عیال یا استعداد و یا سبب محبت وطن و یا صحبت برادران و مصاحبان هجرت نمیکردند و ترسان و لرزان از مشرکان
پوشیده حق تعالی این آیه فرستاد که یَا عِبَادِیَ ای بندگان من الَّذِیْنَ آمَنُوْا آنچنان کسانی که گرویده اید و تصدیق وحدانیت من کرده اید
و رسول من کرده اید اگر ایمان اهل شرک که کنار گیرید و صحبت مومنان طلبید اِنَّ اَرْضِیْ وَاسِعَةٌ بدرستی که زمین من گشاده است هجرت
کنید از موضع خود و مرا اِیَّایَ فَاعْبُدُوْنِ پس مرا پرستید بموجب احکام از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
که هر که فرار کند بجهت دین از زمینی بزمینی دیگر و اگر بمقدار یک شبری باشد مستوجب جنت شود و رفیق ابراهیم و محمد صلی الله علیه
و آله و سلم باشد در قیامت و از حضرت امام جعفر علیه السلام منقولست که چون در زمینی باشی که مردمان آن نافرمانی خدای کنند آن
زمین را بگذار و بیرون رو و بعضی از ضعفه مهاجران میگفتند برای تا بر ایشان هجرت آسان گردد و میگویند که اگر از دوستی اهل و ولد
و محبت وطن و مصاحبت و ملازمت بلدی شده ابد البته روزی مفارقت صورت واقع خواهد شد نیز اگر کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
هر نفسی چشنده مرگ است و برای همه جا و هر کس خواهد رسید در هر موضع که باشید ثُمَّ اِلَیْنَا پس بسوی جزای ما داس تُرْجَعُوْنَ
بازگردیده خواهید شد و بعضی بخطاب میخوانند یعنی شما بازگردیده خواهید شد بجزای ما پس ببلد الشرک اقامت نباید کرد و روی
و کجروی امل یعنی آستانه پیغمبر آخر الزمان باید آورد تا بفراغت تمام عبادت ملک علام مشغول شده سامان آخرت بسازید که مرگ در قفاست
و علما بر آنند که هیچ زمین هرجا که اظهار شعار ایمان نتوانند کرد واجبست که از آنجا نقل ببلدی دیگر کنند بدون خوف اظهار آن توان
کرد وَالَّذِیْنَ آمَنُوْا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از ادای فرایض لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه
جا دهیم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلهای بلند و غرفهای ارجمند از زبرجد و یاقوت و در و طلا و نقره تَجْرِیْ روان است
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر آن غرفهای جویها خَالِدِیْنَ جاوید باشند فِیْهَا در آن غرفها یا بهشت هرگز دست فنا و زوال بدامن
ایشان نرسد نِعْمَ اَجْرُ نیکوست بهشت مزد نیکویی کنندگان بعملها در وصف عاملان میفرماید الَّذِیْنَ صَبَرُوْا آن
عاملان اند که شکیبایی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت از اولاد و عیال از مصاحبان و یاران و مشاق تکالیف بر عبادت رحمان وَ
عَلٰی رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه غیر او یَتَوَکَّلُوْنَ توکل کنند و کار خود را بدو سپارند آورده اند که مومنان مکه چون این آیات
بشنیدند عزم هجرت بمدینه نمودند و در اثنای راه ایشان را دغدغه دست داد که در راه که ما را اسباب معیشت دور از مهیا
نباشد خورش نه توان بود این آیه آمد وَکَاَیِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسیار از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا بر نمیدارد روزی خود یعنی
طاقت و قوت برداشتن آن ندارد بجهت ضعف و یا ذخیره نمیکنند و مرویست که ذخیره کنندگان از جانوران همین آدمی
و موش و مور گفته اند که عقعق ذخیره نهد اما فراموش کند از بعضی نقل کرده بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود پنهان میکرد
حاصل که حق تعالی میفرماید که بسیار جانوران هستند از دواب و طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نهند
و حاصل روزی خود نمیشوند اَللّٰهُ یَرْزُقُهَا خدای روزی دهد ایشان را وَاِیَّاکُمْ و شما را نیز در اعلام اسباب معیشت در بلاد غربت
اندیشه مکنید چه دواب با ضعف و توکل و شما با قوت و اجتهاد مساوی یکدیگرید در آنکه روزی میدهد ایشان را و شما را مگر
او سبحانه از آنکه هر یا سبب نیست که مسبب آن سبحانه است نه غیر او پس هرجا که بروید هر جای برسد معیشت و بدل قوی تر بلاد

شرك كرده متوجه بلاد اسلام شويد وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مر قول شما را كه روزي از كجا خوريم در بلاد غربت الْعَلِيمُ دانا بما في الضمير شما بكار
و معنيها كه بايشان ميرسد عبد الله عمر روايت كرده كه گفت روزي از مدينه بيرون رفتيم تا آنكه بحائطي از انصار در آمديم كه درختان خرما
در آن بود رسول خداي صلى الله عليه وآله خرماهاي كه از درختان افتاده بود برميگرفت وميخورد مرا گفت يا ابن عمر چرا نميخوري گفتم
يا رسول الله اشتهاي آن ندارم حضرت فرمود من اشتهاي آن دارم چه اين صبح چهارم است كه هيچ طعامي نچشيده ام گفتم انا لله
والله المستعان فرمود يا ابن عمر اگر خواهم از خداي خود در خواهم تا مانند ملك كسري وقيصر بمن عطا فرمايد لكن من ميخواهم
كه روزي سير باشم وروزي گرسنه پس گفت حال چگونه باشد كه تو باقي ماني تا بروزگاري كه اهل روزگار روزي يكساله را
پنهان كنند و ذخيره نهند جهت ضعف يقين ايشان بخدا پس ابن عمر گفت بخدا سوگند كه ما از آن حائط بيرون نرفتيم تا اين
نازل شد وكاين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها واياكم وهو السميع العليم بعد از آن اخبار از اهل ايمان ميكند از حال مشركان كه بعضي
اصنام ميكنند با آنكه معترفند كه حق تعالى خالق همه اشياست وميگويد وَلَئِن سَأَلْتَهُم واگر بپرسي مر اهل مكه را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ كه پيدا كرد آسمانها وزمينها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ومسخر ساخت آفتاب وماه را تا در فلك خود ميروند لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هر آينه گويند كه خداي از براي آنست اينها را چه مسئله در عقول قرار گرفته واجبست اينها ممكنات بيكي كه واجب الوجود باشند
وچون ايشان ميدانند كه خالق ارض وسما اوست فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ پس كجا بر گردانيده ميشوند از توحيد يعني چون اين را ميدانند پس چرا
روي از راه حق برمي تابند وبسبيل باطل ميشتابند كه آن پرستيدن سنگ وچوب است كه نفع وضرر از انها مسلوبست
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خداي ميگستراند وفراخ ميكرداند روزي لِمَن يَشَاءُ براي هر كه خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود ويقدر
له تنگ ميسازد بر او يعني بر هر كه خواهد بر وجه مصلحت وحكمت إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چيزي از قبض
وبسط عَلِيمٌ داناست ومصلحت ومفسده بندگان در او مخفي نيست وَلَئِن سَأَلْتَهُم واگر بپرسي از مشركان عرب مَّن نَّزَّلَ كه فرو
فرستاده است مِنَ السَّمَاءِ از ابر يا از آسمان مَاءً آبي را يعني باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا زمين را از پس مردگي وافسردگي
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آينه گويند خداست كه اين كار ميكند نه غير او يعني مقر ومعترفند بآنكه اوست موجد ممكنات از اصول وفروع
با وجود اين بعضي از مخلوقات را با او در عبادت شريك ميسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو سپاس مر خداي راست كه مرا وتابعان مرا از
ضلالت نگاه داشته ويا حمد خداي كن بر تصديق خود واظهار حجت خود بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلكه بيشتر كافران لَا يَعْقِلُونَ در نمي يابند امر معقول
را وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونيست زندگاني دنيا إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولي بامر باطل وَلَعِبٌ وبازي چيزي بيحاصل وگويند لهو عمليست
كه جوانان ميكنند از سر شهوت براي قضاي شهوت ولعب بازي كودكان ميدانند كه بيكجا جمع شوند وساعتي بدان متبهج گردند و
از مدل زماني ملول وماننده شوند وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ وبدرستي كه سراي ديگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ آنست سراي حيوة ابدي يعني زندگاني
جاوداني در آن سرا خواهد بود نه فاني زندگي اين سراي كه معرض فنا وزوالست لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان كه بدانند
نتيجه هر آينه اختيار زندگاني دنيا نكنند بر سراي جاوداني ومشركان بر شرك خود ثابتند فَإِذَا رَكِبُوا پس چون سوار شوند وبنشينند
فِي الْفُلْكِ در كشتي وبسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خداي را مُخْلِصِينَ در حالتي كه خالص كنندگان باشند
لَهُ الدِّينَ براي خداي دين خود را يعني در صورت اما باشند كه مخلصانند خدا ياد نكنند مر خدا را در دفع آن بلا جز بوي ... جهة
علم اما باشند كه مخلصانند بلكه كاشف شدائد نيست مگر او فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام كه برهاند خدا ايشان را از غرق وبسلامت
بيرون آورد ايشان را إِلَى الْبَرِّ بسوي دشت كه خشكي است إِذَا هُمْ آنگاه ايشان يُشْرِكُونَ شرك آرند يعني باز گردند بعادت خويش

لِيَكْفُرُوا تا كافر شوند بنعمتهاي بيشمار بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه داديم ايشانرا از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام
و ... ايشان ... برخي ... فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد كه بدانند كه عاقبت كار خود را وقت عقوبت بعد
... أَوَلَمْ يَرَوْا آيا نميبينند و نميدانستند اهل مكه أَنَّا جَعَلْنَا آنكه گردانيديم شهر ايشانرا كه مكه است حَرَمًا آمِنًا حرمي
ايمن ... از قتل و غارت ... وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنكه ربوده ميشوند مِنْ حَوْلِهِمْ انكه گرد ايشان
... ايشان ... ميكنند و كسي متعرض ايشان نميشود أَفَبِالْبَاطِلِ آيا بابتي باطل
... يُؤْمِنُونَ ميگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خداي يعني ... كه ممكن است ... و ايمني از
... و اسلام يَكْفُرُونَ كافر ميشوند ... دليل كفران ايشان
... وَمَنْ أَظْلَمُ و كيست ستمكارتر مِمَّنِ افْتَرَى از كسي كه برنهد و بسازد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خداي
دروغي ... أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ يا تكذيب كند يعني كه پيغمبر است يا قرآن لَمَّا جَاءَهُ چون امد بوي أَلَيْسَ
فِي جَهَنَّمَ آيا نيست ... مَثْوًى جايگاه اقامت لِلْكَافِرِينَ براي ناگرويدگان
يعني ... مستوجب خلود ... در دوزخ ... كافران در ... موضع ... وَالَّذِينَ
جَاهَدُوا و آنانكه كوشش كردند فِينَا در حق ما و اقامت دين ما ... اخلاص با نفس اماره كه جهاد اكبر است و با كفار كه جهاد
اصغر است لَنَهْدِيَنَّهُمْ هرآينه بنماييم ايشانرا سُبُلَنَا براههاي خود كه آن طريق ... است بجانب ... و وصول بجناب ما و هر كه
جاهد ... مارا راه نماييم ... و از سهل ... روايت كه هر كه كوشش كند در اقامت سنت
بنماييم او را سبيل جنت و هر كه كوشش كند ... و هر كه ... وَإِنَّ
اللَّهَ و بدرستي كه خداي لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ با نيكوكارانست يعني با مجاهدان بنصرت و اعانت در دنيا و با ثواب و مغفرت در آخرت
سورة الروم ابي بن كعب از حضرت رسالت صلى الله عليه و آله و سلم روايت كرده كه هر كه سوره روم بخواند حق تعالى او را ده
حسنه بعدد ... فرشته كه تسبيح او ... ميكند در آسمان و زمين و تلافي هر ... كند در آن روز و شب ... ساخته باشد
يعني ... كرده ... آن روز و شب كرده باشد ... و سوره عنكبوت گذشت كه ابو بصير از
امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده كه آن حضرت ... هر كه شب بيست و سيوم ماه رمضان سوره عنكبوت
و سوره روم بخواند ... از اهل بهشت باشد و چون حق تعالى در آخر سوره عنكبوت بطريق اجمال مجاهدين ... در اين سوره تفصيل
آن ميفرمايد ... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم ... از ابن عباس نقل كرده كه حروف مقطعه ... اشارتست ... كه ...
الف از ... و لام از لطف و ميم از ملك ... اشارتست بسم الله و لام بنام جبرئيل و ميم باسم محمد يعني
الله بواسطه جبرئيل وحي فرستاده بمحمد ... در ما تقدم مذكور شد ... باشند ... اينست كه
... غُلِبَتِ الرُّومُ مغلوب شدند روميان يعني فارسيان بر ايشان غلبه كردند فِي أَدْنَى الْأَرْضِ
در نزديكترين زمين ... نسبت بزمين روم و آن زمين فلسطين ... و ميان ... و بصري ... اين
قصه بر قول مفسران ... چنانست كه ... بودند و كسري كه پرويز نام داشت و پادشاهي ... و ... فارس ... قيصر روم ... و يكي از ...

سازم بگو کدام پسر من باین امارت سزاوارتر است زن گفت فلان پسر از کوچک یا صغیر تر است و آنکه فرخان نام داشت کار ها از تیغ برنده‌تر

در نزد من است اما پسری دیگر که شهربراز است شجاع تر از شیر است و حلیم تر و با وقارتر از کوه کسری گفت من حلیم را اختیار کردم

پس وی را طلبید امارت لشکر باو تفویض نمود بجانب روم روانه ساخت و شهربراز با لشکر بجنگ روم آمده و با قیصر مقابله نموده

ظفر یافت و شهرهای ایشان خراب کرد و این کار در اذرعات و بصری بود که نزدیکتر زمین است از شهرهای شام بعرب و چون

چون خبر غلبه فارس بر روم در سال پنجم از مبعث پیغمبر بمکه رسید حضرت دلتنگ شده و مشرکان شاد شدند بسبب آنکه رومیان

اهل کتاب بودند و فارسیان گبر بودند و کتاب نداشتند و مشرکان از روی شماتت با اهل ایمان میگفتند که شما و ترسایان

اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد حق تعالی برای تسلی آنحضرت و

اهل ایمان این آیه فرستاد و بیان فرمود که و هم یعنی و رومیان من بعد غلبهم از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون زود باشد

که غالب شوند و فی بضع سنین در اندک سالی که میان سه و نه باشد ابو بکر اهل شرک را گفت شما را بن شاد شدید حق تعالی

مباد چشم شما اهل روم بر روم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین نه چنین است تو این آنچه میگویی گفت ابی بن

بن خلف بر پای خواست و گفت کذبت دروغ میگویی ابو بکر گفت تو دروغ میگویی ای دشمن خدا ابی گفت اگر راست میگویی

وقت معین کن تا گرو بندیم اگر این وقت منقضی شود چنان باشد که تو میگویی من گرو بدهم پس گرو بستند بر سه سال به سر جهارده

ابو بکر رسول را این صورت اخبار نمود حضرت گفت خطا کردی زیرا که بضع میان سه و نه است بیرون رو و در مال مدت بیفزای ابو بکر

بازگشت تا مدت نه سال بر صد شتر مراهنه کرد و این صورت قبل از آن بود که گرو حرام و چون ابو بکر میخواست که از مکه برود ابی گفت

ترا رها نکنم تا کفیل ضامن ندهی پسرش عبد الله ضامن پدر شد و چون ابی خواست که بجنگ احد رود عبد الله بن ابی بکر گفت نگذارم

تا کفیل ضامن ندهی ابی ضامن بداد و بجنگ احد رفت و بعد از واقعه احد مجروح بمکه آمد و از آن جراحت بمرد ابو سعید خدری روایت

کرده که روز بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان در همان روز خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر فارسیان مسلمانان بسیار خوشحال

شدند و ابو بکر نزد ابی ورثه رفته مال رهانت از ایشان بستد و نزد رسول آورد آنحضرت فرمود تا همه را تصدق فرمود و سبب غلبه

رومیان بر فارسیان چنان بود که شهربراز چون بر رومیان غالب شد ولایت ایشان خراب کرد روزی بمجلس شراب با برادر خود

فرخان نشسته بود و فرخان گفت که من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته ام این سخن بگوش کسری رسید نامه نوشت بشهر

براز که برادرت فرخان را بگیر و گردن بزن و سرش نزد من فرست شهربراز چون نامه را مطالعه کرد در جواب نوشت که ایها الملک فرخان

مردی شجاع و مبارز است و دشمنان بسیارند و از مردی وی چون چاره نیست تعجیل در قتل او مفرمای که در هر وقت که خواهی میتوانی

کسری سه نامه مضطرب نوشت و در قتل او مبالغه نمود و شهربراز در هر نوبت دفع که رمیان می انداخت و بهانه میگفت کسری

در غضب شده بار چهارم نامه نوشت و برسولی داد با کابر لشکر که من شهربراز را معزول کردم و فرخان را والی ساختم و اشمالت

نامه که مشتمل بر انواع الطاف بود برسول داد و گفت چون این امارت بر فرخان قرار گیرد این را بوی ده چون رسول نزد شهربراز

آمد و پیغام بگذارد شهربراز از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة فرخان را بجای خود نشاند و چون کار بر و قرار گرفت استمالت

نامه که مشتمل بر انواع الطاف بود برسول داد و چون این امارت بر فرخان قرار گیرد این را بوی ده چون رسول نزد شهربراز آمد و

پیغام بگذارد و شهربراز از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة فرخان را بجای خود نشاند و چون کار بر و قرار گرفت استمالت

نامه کسری بوی داد و در آنجا نوشته بود که برادر خود را بکش و سرش نزد من فرست فرخان بفرمود تا شهربراز را بگیرند و تیغ حاضر

کرده [illegible] است که این امر حقیر را اکر در نیز بدند شهربراز گفت تعجیل مکن تا من فرمان کسری را ببینم پس شخصی را بنزد او فرستاد و آن نامه را که

[illegible] نوشته بود بیاورد و بر فرخان عرض کرد و گفت بسه نامه که باینطبق بتو نوشته بود و تو بیک نامه مرا بقتل من فرمان داد رجال [illegible]

[illegible] ملک را بر او حیر و نفس [illegible] پس شهربراز رسولی بقیصر روم فرستاد و کرا با تو سخنی است که موجب ازدیاد دولت و حشمت

و نصیب سعت ملکت تست اما [illegible] نیاید و صورتی [illegible] بکن و ما با هم بشویم با هر یکی پنجاه مرد و قیصر چون بر مضمون

نامه اطلاع یافت [illegible] با تمام لشکرهود [illegible] ایشان [illegible] سیل انداخت شهربراز با پنجاه مرد

همقابله او چیمه زده [illegible] پس در [illegible] با هم نشستند و ترجمانی در میان ایشان [illegible] ایشان نماید و با هر یک

کاردی بود شهربراز گفت بدانکه دشمن تو که این شهرهای تو را خراب کرد منم و برادر من و کسری بر ما حسد کرد و مرا امر کرد تا برادر را

بکشم [illegible] امر او را [illegible] و اکنون [illegible] با تو معاهده کردند

بیعت کنند [illegible] شاد و خلع طاعت او کرده ایم و بر انقیاد تو در میان [illegible] ایشان [illegible] و هم

[illegible] بتصرف تو او روم [illegible] کسر در میان دو کس باشد چون سه کس شنیدند انکار کرد و صلاح

آنست که ترجمان را بکشی قیصر بکشتن ترجمان امر کرد و لشکر بسیار بشهربراز داده بکارزار کسری فرستاد شهربراز روانه

ملک کسری شد [illegible] کسری مغلوب شده بناحیه کریخت و ملک فارس بر قیصر روم

[illegible] گشت و این خبر بروایت دیکر روز حدیبیه برسول صلی الله علیه و آله رسید و مسلمانان شاد شدند و مشرکان منکوب و مغموم

گشتند و ابو عمرو شیبانی از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که پارس را یک [illegible] و بعد از آن دیکر ایشان را

دولت نبود و اهل روم ذات القرون اند و هر که رود قرنی دیکر باید تا آنکه [illegible] کار القصه آیت مذکوره [illegible] بعد از بیّن آیت

اعجاز است از امور یکه در مستقبل بفعل آمد و این از جمله اعراض قرآنست لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدای راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس

بر روم وَمِنْ بَعْدُ و بعد از غلبه شدن روم بر فارس یعنی هر وقت قضای او نافذ است و هر کار در قبضه اختیار اوست پس مغلوبیت و غلبه

هر یک از ایشان و هر اول و آخر با مر او سبحانه است و تلک الایام نداولها بین الناس و در کشف الاسرار مراد بقبل و بعد قبل از آمدن است

و بعد ابدی یعنی امر ابدی و ازلی او راست که خداوند ازل و ابد است وَيَوْمَئِذٍ و در آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند يَفْرَحُ

الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب [illegible] انقلاب [illegible]

[illegible] ظهور صدق [illegible] مومنان و بدین یاری یقین صحابه يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد

وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب مطلق انتقام کشنده الرَّحِيمُ مهربان غلبه دهد جمعی را بر جمعی بر وفق حکمت و

وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای غلبه روم را بر فارس و فرح مومنان را وعده کردنی درست و راست لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ خلاف

نکند خدای وعده خود را چه رجوع بر او ممتنع است و پس البته راست میسازد هر وعده که میدهد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند وعده و صحت وعده او را جهل ایشان و عدم تفکر ایشان يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا میدانند

[illegible] اشکار است و مشاهد است مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندکانی دنیا یعنی مال و متاع جاه و دولت و سایر منافع و مضار

و اسباب معاش و تجارت در وسیله آمده که مراد بنا کردن و زراعت نمودن و بجا آوردن انواع قوت کردنست که اکثر اهل دنیا قوی

[illegible] وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ و ایشان از آخرت که غایت مقصود [illegible] هُمْ غَافِلُونَ ایشان غافلان و بیخبرانند و بعضی این

[illegible]

خود منقلب میسازند از ان آن خبر میدهند بانچه بخوبی که هست ولکن اکثر الناس لا یعلمون لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که وعده خدای

الله برسیدند تفسیر یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا مثل الوجوه والنجوم و لذت جمله علم ایشان بظاهر حیوة علم تجارتست و علم

که برای تدبیر دنیا میباید میورزند و بعد ازان بیان غفلت اهل دنیا و اشتغال ایشان بان که مهم ایشان عدم تفکراست در امر آخرت و هم

تحصیل را ما حرت بندگان را ترغیب میکند بر تفکر و تدبر برا نجه دلالت میکند بر توحید و میفرماید اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوْا یا تفکر نمیکنند

یعنی بایدکه تفکر نمایند فِیْ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود باین معنی که احداث تفکر کنند در خود تا محقق شود ایشانرا که قدرت

مبدع بر اعاده ایشان ملتفت نکرده است بر ابدای ان و یا باید که در کار و نفس خود تفکر نمایند که اقرب اشیاست با ایشان

ان تغییرات تا ازان راه برند بوجود صانع عالم که متصف است بقدرت کامله بر جمیع امور ممکنه ان جمله اعاده است مَا خَلَقَ اللّٰهُ نیافرید

خدای السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَآ و انچه در میان آسمان و زمین است اِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی و بوجهی که

ان اسند لالست بر توحید و اثبات حضرت محمد بنان بر بالی بالمدد و بازی و بقا و تَبَیّنِ بر ملا و اَجَلٍ مُّسَمًّى و بعهد تعیین کرده ام بوده سلسله کثره من

اد منتهی شوند و ان نیز از انطباق نماند مراد روز قیامت که چون در رسد تمام آسمان و زمین و ما بینهما معدوم کرده وَاِنَّ کَثِیْرًا

مِّنَ النَّاسِ و بدرستی که بسیاری از مردمان بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ برسیدن جزای پروردگار خود که وقت رستخیزاست لَکٰفِرُوْنَ ناگرونده

و منکران و پندار ایشان انست که دنیا ابدیست و اخرت واقع نمیشود اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا ایا سیر نمیکنند یعنی باید که سیر کنند

فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی مواضع هلاک عاد و ثمود بوقت تجارت فَیَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ پس ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ

سرانجام انانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از ام ماضیه کَانُوْآ بودند انگروه اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی

توانائی چون عاد و ثمود وَّاَثَارُوا الْاَرْضَ و بگردانند زمین ظاهر از باطن بجهت زراعت کردن و درخت نشاندن و معادن و چشمها

بیرون اوردن و غیران وَعَمَرُوْهَا و عمارت کردن مرانرا اَکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوْهَا بیشتر از انچه عمارت کردند یکسان که اهل وادی غیر ذی

زرعند بانکه عمر یافتند در دنیا بیشتر از عمر خویش وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ وامدند بر ایشان پیغمبران بِالْبَیِّنٰتِ بایتهای روشن

یا معجزهای هویدا و ایشان بجمله نگرویدند حق تعالی و مار اندرون کار ایشان بر او رد فَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ نبود خدای

که ظلم کرده باشد بر ایشان یعنی بی ارسال رسولان و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کرده باشد وَلٰکِنْ کَانُوْٓا و لیکن بودند که اَنْفُسَهُمْ

یَظْلِمُوْنَ بر نفسهای خود ستم میکردند بجهت علم ایشان باعث مودی هلاک ایشان شد و بمعرفت ایشان بموجبات عقوبات

که عدم قبول ایمانست با وجود ظهور حقیقت آن بر ایشان ثُمَّ کَانَ پس هست عَاقِبَةَ الَّذِیْنَ اَسَآءُوا سرانجام انانکه کردند بدی

کافر شوند السُّوْٓاٰی عقوبت دنیا و اخرتست که بند سوء اسم دوزخ است مانند حسنی و طوبی که اسم بهشتست یعنی دوزخ

عاقبت ایشان شد اَنْ کَذَّبُوْا بسبب انکه تکذیب کردند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بایتهای خدای یعنی باوهند اشتند قرآنرا یا معجزات نکرفتند

بدلایل قدرت وَکَانُوْا بِهَا و بودند که بان ایتها یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میکردند بعد ازان بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید اَللّٰهُ

یَبْدَؤُا الْخَلْقَ خدای پیدا میکند خلق را از نطفه ثُمَّ یُعِیْدُهٗ پس دیگر باره زنده کردانند و برانگیزد بعد از مرگ ثُمَّ اِلَیْهِ پس بسوی

جزا و حکم تُرْجَعُوْنَ باز کردانیده شوید و حفص یاء خوانده بطریق خطاب یعنی باز کردانیده شوید شما وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ

و در روزیکه قائم شود قیامت یُبْلِسُ الْمُجْرِمُوْنَ خاموش شوند و متحیر شوند مشرکان مانند خاموشی و تحیر کسی که منقطع

باشد از حجت وَلَمْ یَکُنْ لَّهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِّنْ شُرَکَآئِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا ما نامیده بودند

[illegible]

ایشان محروم و نا امید مانند وَکانُوا و باشند کافران بِشُرَکائِهِمْ بانبازان خود کافِرِینَ ناگروندگان یعنی از مطلوب نا امید باشـ
کعبد و از ایشان بیزار و گویند معنی آنست که هستند ایشان بسبب انبازان خود ناگروندگان بخدا وَیَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ
و در روزی که قائم گردد قیامت یَوْمَئِذٍ آن هنگام یَتَفَرَّقُونَ پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی بعلی با علی علییین
روند و جمعی در اسفل السافلین افتند بعضی در درجه وصلت و بعضی بدرکه مفارقت جمعی از دولت وصول لقاء شادان و
جمعی از آتش نیران گدازان چنانکه میفرماید فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا پس اما آنکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ و کردند کارهای شایسته
فَهُمْ فِی رَوْضَةٍ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار یُحْبَرُونَ شاد گردانیده شده باشند بر وجهی که آثار آن
صحیفه بر چهره ایشان ظاهر باشد چه مکرم باشند بکرامت ازلی و متنعم بنعمت لم یزلی و حلل و زیور محلی و در احقاق
از ابی بکر عباس نقل کرده که متوجه باشند تاج عزه و در عیون المعانی گفته که آواز خوش شنوانند ایشانرا و ایشانرا هیچ
لذت مثل سماع نباشد و در خبر است که ابکار بهشت غنا کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعیم
بهشت بود چنانکه در کشاف از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که ذکر جنت و نعیم فرموده و آخر مجلس اعرابی برخاست و گفت
یا رسول الله در بهشت سماع باشد فرمود ای اعرابی نعم سماع باشد بدرستی که در بهشت جوییست که در کنارات
حوران بکر نشسته اند سفید اندام و فراخ چشم با حدقه سیاه که غنا کنند باوازهای که هیچکس هرگز مانند آن نشنیده
باشد و این بهترین نعم بهشت است و در مجمع این روایت را از ابی درداء نقل کرده بعد از آن گفته که ابو درداء را بعد از ذکر این سوال
کردند که مغنیان بهشت چه چیز تغنی کنند فرمود بالتسبیح و از ابو هریره منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله صفت
بهشت میکرد مردی بر پای برخاست و گفت یا رسول الله من مردی ام که آواز خوش بسیار دوست میدارم در بهشت آواز خوش باشد
فرمود آری والذی نفسی بیده ای بخدایی که نفس من بفرمان اوست که در بهشت درختی است [illegible] آن را وحی کند که سماعی
شنوا بندگانی را که از خوف من در دنیا از سماع لهو و لعب باز داشته اند درخت باواز در آید بتسبیح و تهلیل [illegible] آوازی که خلق مانند
آن نشنیده باشند و از پیغمبر نیز روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت درختانیست که چون اهل بهشت
سماع آرزو باشد خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد تا بان درختان آید و برگهای آنرا بجنباند و برگها بیکدیگر زنند و آوازها و طربی
آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب هلاک شوند و بروایتی صحیح باسانید معتبره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که هیچ کس بنده در بهشت داخل نشود مگر که نزد سر او و پایان او دو کس از حور العین بنشینند و غنا کنند برای او به نیکوترین
آوازی که جن و انس آن را نشنیده باشند و آن از مزمار شیطان نباشد بلکه تمجید و تقدیس حق تعالی و صاحب کشف الاسرار
آورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت میان ریاحین بشادی سماع کنند و فرمان آید بداود علیه السلام که بآن
نغمه و صوت خوش [illegible] زبور بخوان و بموسی علیه السلام خطاب رسد که ای موسی تورات تلاوت کن و بعیسی
علیه السلام ندا رسد که تو بقرائت انجیل مشغول شو و بطوبی خطاب آید که ای درخت طوبی آواز را بتسبیح ما بکشای و مر
اسرافیل را خطاب شود که ای اسرافیل تو قرائت قرآن کن و ثعلبی در تفسیر خود از اوزاعی نقل کرده که هیچکس را آواز خوشتر از اسرافیل
نیست و چون در افتتاح عمل کند تمام فرشتگان از نماز و اوراد خود باز مانند حاصل که شریف ترین لذتی در بهشت سماع
خواهد بود و بعضی از مفسران تفسیر کرده اند یلذذون بالسماع اینست حاصل مرام اینست وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنکه نا
گرویدند وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت وَلِقاءِ الآخِرَةِ و رسیدن بآن سرای معنی

بعد از حشر و نشر فَأُولَئِكَ پس آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب آتش دوزخ حاضر کرده شدگانند که هرگز از آن غائب نشوند

و بعد از ذکر وعد و وعید بیان آنچیزی که بر مدح مومن است یعنی از وعید که چون عاقبت امور بندگان بر وجهی است که دانست و یا

بیان فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تسبیح کنید و تنزیه نمائید خدا را التسبیح و التنزیه بر وجهی لائق بجناب او و نزد ابن عباس و معظم مفسران

مراد بتسبیح اینجا صلوة است یعنی نماز گذارید برای خدا حِينَ تُمْسُونَ هنگامی که بشبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است وَحِينَ تُصْبِحُونَ

و هنگامی که بامداد در رسید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست سپاس و ستایش فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها

یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او میکند وَعَشِيًّا و نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِينَ تُظْهِرُونَ و هنگامی

که بیایید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین و اصحاب لباب گفته که نماز که تسبیح مناسب آنست که بر رفع صوت باشد پس اتصال آن بصلوة

جهر بخالی از تسبیحی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت نماند پس تخصیص ذکرش بنماز اخفا مناسب مینماید و

در کشاف آورده که ابن عباس را گفتند که هیچ می یابی آیتی که دلالت کند بر وجوب پنج وقت نماز گفت نعم و این آیه تلاوت فرموده

گفت مراد بمسون صلوة مغرب و عشاست و بتصبحون صلوة صبح و عشیا صلوة عصر و تظهرون صلوة ظهر و گفته اند که مختص

بودن صلوة لیل باسم تسبیح و صلوة نهار باسم حمد جهت آنست که انسان در نهار منقلب است در احوالی که موجب حمد خداست برای

وی و در لیل بر احوالیست که موجب تنزیه او سبحانه است در آن مانند نوم و توابع آن قل هذا حمد بنفل مخصوص گشت و صلوة نهار بآن

تسمیات و تسبیح بلیل مختص شده و صلوة لیل بآن مسمی گشت حاصل آنکه میفرماید که در این اوقات به تسبیح و حمد سبحانه مشغول

شوید بر وجه اخلاص و خبر باشغال ایشان میدهد که اوست يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده را مِنَ الْمَيِّتِ از مرده چون انسان

از نطفه و مرغ از بیضه و عالم از نوادر جهله و یا مفسد از مصلح و مومن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون می آرد

مرده را از زنده بعکس آنچه مذکور شد و یا حیات را از عقب و بعکس وَيُحْيِي الْأَرْضَ و زنده میکرداند زمین را بنبات بَعْدَ مَوْتِهَا

پس از مردگی و بزمردگی و خشکی آن وَكَذَلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد چه این تعقیب حیات است و مقرر

مراد آنست که ابدا و اعاده متساوی‌اند نسبت بقدرت آنکسی که قادر است بر اخراج امت از حی و حی از میت و اماتت حی و احیای میت

از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرموده که هر که میخواهد که در روز قیامت اعمال حسنه او را کیل کنند بقصد تمام

تمام تو باید که این آیه را بخواند تا اینجا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ و بروایة دیگر آخر سوره و انصافات سبحان ربک رب العزة الخ یعنی منظم

سازد حق تعالی بکیل تمام اعمال او را وزن کند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که بامداد و شبانگاه این آیه

بخواند تلافی کرده باشد هر عبادتی که از وی فوت شده باشد از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز فرموده که هر که در عقب نماز فریضه این

آیه بخواند بعدد قطرهای باران و برگ درختان و خاک روی زمین از برای او حسنه بنویسد و ضحاک روایت کرده که هر کس این

آیه بخواند با آیه سبحان ربک رب العزة تا آخر ثواب او برابر ثواب کسی باشد که دویست بنده آزاد کرده باشند از فرزندان اسمعیل

و حق تعالی بجهة تنبیه بر دلائل توحید رغبت میفرماید وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت خدای أَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید

شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک یعنی اصل همه شما را از خاک آفریده که آدم است علیه السلام و پدر همه شماست و یا آنکه شما را از نطفه خلق کرده و

نطفه را از غذا و غذا را از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ آنگاه که شما آفریده اند بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ آدمیانند که پراکنده میشوید در روی زمین یعنی منتشر

بر سامد که در زمین پراکنده شدید و در هر جا سفر کشتید و هر جا برای خود وطن ساختید پس کسی که قدرت این را داشته

باشد چگونه قادر بر اعاده شما نباشد و مستحق عبادت شما نباشد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای الوهیت و اله بودن او ...

مشتمل است بر بیان نشانهای قدرت او که خلق کرده است برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از نفسهای شما یعنی از جنس شما اَزْواجاً زنانی را لِتَسْكُنُوا إِلَيْها تا میل کنند
بایشان بسبب جنسیت چه جنسیت سبب الفت و انس است و عدم جنسیت واسطه قطع مصاحبت وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت
موجب
بسبب او در میان شما و ازواج شما بعد از انکسار بقدرت موجبه مَوَدَّةً دوستی وَرَحْمَةً و مهربانی بواسطه ازدواج تا
له
اسباب معاش شود چه تعیش ایشان موقوفست بر مودت و مهربانی و نزد بعضی مودت کنایه از جماع است و رحمة کنایة از
ولد و نقلست که عمر بن الخطاب نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا از کار زنان عجب می آید ولد اینست که مردی و زنی
که هرگز یکدیگر را ندیده باشند چون میان ایشان مناکحت واقع میشود دیگر هر دو با یکدیگر صحبت میکنند بعینه مودت
در میان ایشان پیدا میشود که از ان عظیم‌تر نباشد فرمود این از قبل حق تعالی است ابتدا کرد و فرمود و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم
ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه در بشریت
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که متفکر گردند و بحکمت این صورت مطلع میشوند وَمِنْ آيَاتِهِ
و از دلایل قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست و اعجب از انهاست از عجایب خلق و بدایع صنع اِخْتِلَافُ
أَلْسِنَتِكُمْ و مخالف زبانهای شما در لغات چه هر صنفی را بعضی تعلیم فرموده و الهام ایشان نموده و صنع انواع از ترکی و عربی و فارسی
و هندی امثال آن و در لباب آورده که وصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است و از ان جمله نوزده را اولاد سام است و هفده
مر فرزندان حام و سی و شش مر یافث و این لغات مختلفه اگر از قبل حق تعالی است پس از آن فاعل شده و ابتدای آن نموده
و اگر مواضعه است از قبیل بندگان وی تیسیر آن فرموده و بر ایشان آسان ساخته وَأَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در
سپیدی و سرخی و سیاهی و زردی و یا در خطوط اعضا و تشکیل آن چه هیچ آدمی در همه چیز مشابه آدمی دیگر نیست حق
فاعلی که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود و این نیست مگر بجهت نکته بعیده که
لطایف عجیبه و دلالت بر کمال قدرت و حکمت او و اگر این نوع اختلاف نبودی بلکه آدمیان موافق و متشاکل یکدیگر میبودند هر آینه
موجب التباس میشد و همه مانند میشد و امتیاز ایشان میان نمی بود بجهت مصالح کثیر معطل میگشت إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی
که در مخالف السنة و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر بزاده باشند لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرتهاست لِلْعَالِمِينَ مر عالمان را
یعنی بر هیچ عاقل بر عالم جن و انس پوشیده نیست و همه میدانند که در این اختلاف حکمتهای کلیه مندرج است بر عدم امتیاز
میان اشخاص آدمیان در زبان و اعضای و الوان موجب تعطیل مهمات میبوده و باعث فساد نظام عالم حفص بکسر لام میخواند
یعنی این آیه مر اهل علم راست که در ان نظر میکنند و بغور آن میرسند و من آیاته و از نشانهای قدرت کامله او مَنَامُكُمْ و خواب
کردن شماست بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و تقویت قوای حیوانی وَابْتِغَاؤُكُمْ و جستن شما روزی را
مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او طلب معاش بروز و شب و نزد اکثر مفسران مراد منام ست بلیل و ابتغا در نهار و بعض از ان نحو مراد است و ثانی
بروز و تقدیم و تاخیر باشد بحسب معنی إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لَآيَاتٍ دلالتهاست و عبرتها لِقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ برای گروهی که بشنوند بسمع هوش و گوش تفهم و استبصار چه حکمت در نظام و اشکال وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای
حکمت او ست يُرِيكُمُ الْبَرْقَ مینماید شما برق را خَوْفًا جهت ترسیدن مسافران از رسیدن صاعقه بر ایشان وَطَمَعًا و جهت
طمع مقیمان برسیدن باران و یا جهت ترسیدن مطلق آدمیان برسیدن صاعقه یا ایشان بجهت خوف نیامدن باران
وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو میفرستد از جانب آسمان آب را پس زنده میکرداند بدان الْأَرْضَ زمین را تا آن که گیاه

وباران میرسد بعد موتها پس از خشکی و پژمردگی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در بعث و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست بقدرت الهی
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند و عقول خود را کار فرمایند در استنباط اسباب حوادث تا بر ایشان ظاهر گردد که
تسخیر صانع در هر امر حادثی وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای توانایی او عجب جمیع افعال ممکنه أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که استاده و استوار
هستند وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ بامر و فرمان او یعنی قیام ایشان بنگهداشت اوست بی ستونی و بی علاقه و پیوستی ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون
بخواند شما را بواسطه اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ از زمین إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ پس
آنگاه که ایشان بیرون آیید از قبرهای خود برای جزا یکی طرفه العین و بدین معنی چنانکه قادر است بر آنکه حفظ آسمان و زمین کند و همچنین قادر است
باخراج موتی از زمین جهة قدرت بالذات و اراده و نسبت بجمیع ممکنات وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست هر چه در آسمانها و زمینهاست كُلٌّ
لَهُ قَانِتُونَ همه مر او را فرمانبرداراند در موت و حیات و بعث و نشور و غیر آن از افعال او در ایشان و هیچ وجه از حکم او بیرون نمیتوانند که
و اگر چه در عبادت نمیکنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که يَبْدَأُ الْخَلْقَ اول بار بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده گرداند بعد
از آنکه مرده باشد وَهُوَ و بازآوردن و زنده کردن در بار دوم أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسانتر است بر خدای از اصل آفریدن در اول بار نسبت بعقل
شما و قیاس باصول شما و اگرنه ابتدا و اعاده نزد او یکسانست یعنی چونکه شما اعتقاد دارید بآنکه قدرت شما اسهل در بار دوم با وجود
آلات و اسباب آن اهون و اسهل است از قدرت شما بران بدون اسباب و آلات پس چرا مبدا اقرار دارید و اعاده را منکرید وَلَهُ الْمَثَلُ
مر او راست وصف عجیب الشان مانند قدرت کامله تامه و وحدت ذات و عظمة صفات الْأَعْلَىٰ برترست و غیر او را روا نیست که مساوی
او داشته باشد و یا قریب بآن و عظمت همین حق تعالی است که موصوفست بصفات بزرگوار فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در جمیع آسمانها
و زمینها یعنی هر چه در آسمان و زمین است او را باین وصف میکنند نطقا و دلالتا مراد آنست که او سبحانه بر السنه جمیع خلایق والسنه
دلایل معروف و موصوف گشته باینکه قادریست که عاجز نیست از ایشان و اعاده و غیر آن از مقدورات او وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه
مقدورات که از جمله ابدا و اعاده است الْحَكِيمُ دانا بصواب که همه افعال او بر مقتضای حکمتست و نزد مجاهد مثل الاعلی قول
لا اله الا الله یعنی مر او راست وصف اعلی که آن وصف اوست بوحدانیت و موید اینست قوله ضَرَبَ لَكُمْ بیان کرد خدای تعالی برای
شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته شده از احوال نفسها شما که اقرب موارد است بشما و آن اینست هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای
آزادگان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک شده است دستهای شما یعنی از ممالیک شما که مملوک اند مِنْ شُرَكَاءَ ابنازان فِي مَا
رَزَقْنَاكُمْ در آنچه روزی کرده ایم شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان باشید فِيهِ سَوَاءٌ در آنچیز یکسان یعنی چنانکه شما تصرف
میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز میتوانند که در آن تصرف کنند تَخَافُونَهُمْ میترسید از ایشان که در تصرف در آن مستقل شوند
كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما از آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما از شریکان آزاد که امثال شما اند خلاصه معنی آنست آیا هیچ یکی از شما
راضی هستید بآنکه شما بندگان خود را در ملک و مال خود شریک سازید و در تصرف همان مساوی یکدیگر باشید در تصرف یا استقلال
ایشان ترسان شوید چنانکه بعضی احرار از بعضی چون اینها پس چگونه راضی نیستید و چگونه راضی میشوید بانکه برای من که رب
الارباب و مالک الملوکم عبید من شریک من و مساوی [illegible] روا میدارید که از من [illegible] باشند بندگان و ایشان
در بعضی تفاسیر هست که حضرت رسالت علیه السلام چون آیه بر صنادید قریش خواند همه متفق الکلمه گفتند کلا والله لا یکون ابدا حاشا که این مرکز باشد
بود حضرت فرمود که شما بندگان خود را در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه از من که بندگان خدا را در ملک او شریک میسازید
كَذَٰلِكَ مانند این نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت خود را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را تدبر کنند

کار فرماید چه تشریک [illegible] آنست از برای اهل دانش زیرا که ایشان [illegible] و ظالمان از حقیقت این

محروم بیخبر شدند چنانکه میفرماید بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند آنانکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بجهت شرک که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای

نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ در حالتی که نادان بودند بدانش چه دانا اگر پیروی هوای خود کند [illegible] علم او ویرا از آن باز دارد [illegible] و ظاهر که هیچ مانعی و صارفی

از متابعت هوای نفس نیست فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو گذاشت خدای او را یعنی بسبب خذلان و منع لطف و توفیق

گمراه شد او آنست که هر که حق تعالی او را فرو گذاشت که لطف و توفیق او را هدایت [illegible] بسبب عناد و [illegible] کفر و [illegible] ظاهر ایشان هادی

نیست [illegible] بسبب آنکه حق تعالی [illegible] او را در وادی خذلان فرو گذاشته هیچکس او را براه راست [illegible] مالک [illegible]

[illegible] وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مشرکان را هیچ یاری از [illegible] که ایشان را از [illegible] برهانند [illegible] آیت [illegible]

[illegible] مشرکان از ضلالت بهدایت مهتدی نمیشوند و در وادی هوای خود متحیر [illegible] فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست کن

روی خود را لِلدِّينِ برای دین حق یعنی [illegible] دین اسلام استقامت نمای [illegible] حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان

باطله بدین اسلام [illegible] دیگر [illegible] لازم [illegible] خدا باش که جاده [illegible] راست و [illegible] میل [illegible]

است صلی الله علیه و آله [illegible] جمیع مکلفان اند یعنی مکلفات [illegible] بدین اسلام ثابت قدم [illegible] روی [illegible] و ملازم شوید

فِطْرَتَ اللَّهِ خلقت خدا را که دین اسلام است [illegible] درست و راست او الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا [illegible] که خلق کرده مردمان را بران یعنی بر فطرت

اسلام [illegible] آنست که اگر بندگان را اضلال نکنند [illegible] ایشان [illegible] مخلوق شده‌اند [illegible] بحالت خود [illegible] اختیار

ملت اسلام نمایند ابو هریره از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر مولودی بر فطرت اسلام متولد شد پس پدر و مادر او را

ترسا و یهود میکردانند چنانکه [illegible] نیست [illegible] روایت کرده که با رسول

خدا [illegible] کردم و [illegible] که اهل [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] رسول الله [illegible]

زاده [illegible] هیچ مولودی نیست مگر که بر فطرت اسلام متولد شود پس همیشه بر فطرت باشند تا که [illegible]

شود از زبان او پس پدر و مادر او [illegible] لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ هیچ تبدیل و تغییری نیست مر خلق خدا را یعنی [illegible] حق

تعالی برای بندگان خلق فرموده [illegible] تبدیل [illegible] مخلوق [illegible]

[illegible] نیست که [illegible] ذَٰلِكَ الدِّينُ این دین که بندگان مامورند [illegible] اقامت بان و استقامت بران الدِّينُ

الْقَيِّمُ کیش است و مستوی و مستقیم [illegible] وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] و عدم تدبر و تفکر [illegible] بدین اسلام [illegible] اقامت نمایید مُنِيبِينَ در حالتی که بازگردندگان باشید إِلَيْهِ بسوی

او از غیر او و رجوع نمایندگان باو وَاتَّقُوهُ و بترسید از و در ترک معصیت وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وَلَا تَكُونُوا

مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نباشید از شرک آرندگان چه عبادت بدون اخلاص و توحید [illegible] ثواب نیست و گویند معنی آنست که مباشید

از [illegible] نماز [illegible] از شیخ محمد اسلم طوسی رحمة الله نقل کرده که حدیثی [illegible] روایت

کنید [illegible] کتاب خدا اگر موافق بود قبول کنید [illegible] این حدیث [illegible] من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستیم که [illegible] از قرآن مطابق

سازیم [illegible] تامل کردم تا این آیه را یافتم و اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و باجماع اهل البیت ترک صلوة متعمدا بر وجه استحلال

موجب کفر است نه باعتقاد مِنَ الَّذِينَ مباشید از آنانکه فَرَّقُوا دِينَهُمْ تفریق نمودند و پراکنده ساختند دین خود را [illegible] اختلاف ایشان

[illegible] بر حسب [illegible] هوای خود وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه [illegible] کیش [illegible] کردن دین اسلام [illegible]

یکی تبرا می‌جستند و یکی فرقه یکی هستند یکی یهود و نصاری یکدیگر را بجنگ فرقه شدند و با خوارج و ابو امامه رضی الله عنه وارد بر این آیه چیزی بر روی حدیث
كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزد ایشانست از دین فَرِحُونَ شادمانند بجهة گمان آنکه حق با ایشانست ابن حنظله روایت کرده که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم عایشه را گفت که ایشان اهل بدعتند از این امت و هر گناه کاری را توبه هست غیر ایشان که صاحب بدعتند و تابع هوای
نفس خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من بیزار وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ و چون برسد آدمیان را ضُرٌّ سختی از قحط یا بیماری و یا مطلق شدت
حوادث و وقایع و بلایا رسند دَعَوْا رَبَّهُمْ بخوانند پروردگار خود را مُنِيبِينَ إِلَيْهِ در حالتی که بازگشتگان باشند بسوی او بوجه اخلاص
و از غیر او منقطع شوند ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند چون عطا نماید ایشان را خدا مِنْهُ از نزد خود رَحْمَةً بخششی از آسانی یا مهربانی که
با دفع هر حادثه و بلیه ایشان از آن شدت برهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ بپروردگار خود شرک آرند یعنی در مقابله
نجات عوض کنند عبادت غیر خدا که بر خلاف مقتضی عقل است چه در مقابله آن شد که منعم را باید که ایشان بان بنگرند و شرک آرند چنانکه میفرماید
لِيَكْفُرُوا یعنی عاقبت و سر انجام ایشان این باشد که کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه عطا کردیم ایشان را از نعمت عافیت فَتَمَتَّعُوا پس بخورید و تمتع بگیرید
اندر سه روزه نعم دنیوی بان محفوظ شوید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید سر انجام تمتع خود را که عقوبت آخرت است أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ یا فر
ستادیم بر کافران سُلْطَانًا کتابی و حجتی که بان متسلط شوند بر مذهب خود یا پیغمبری یا فرشته را با وی برهانی باشد فَهُوَ پس آن کتاب از روی
وضوح دلالت یا رسول یا ملک يَتَكَلَّمُ سخن کند بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ بصحت آنچه هستند که بان شرک می‌آورند این ابطال است که ایشان قادر نیستند
بتصحیح دین خود بدلیل و حجتی که بان متسلط شوند پس در بیان حال مشرکان میفرماید وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً و چون بچشانیم مشرکان را رحمت
نعمتی از صحت و سعت معیشت و مانند آن فَرِحُوا بِهَا بسبب آن شادمان شوند بان وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بایشان سَيِّئَةٌ رنجی و شدتی از مرض
و قحط و خوف و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بجهة آنکه از پیش فرستاده است دستهای ایشان بجهة شامت کردارهای بد برسد بلا بایشان از کفر
و معاصی إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ آنگاه ایشان نومید میشوند از رحمت و جزع و فزع و صبری میکنند و امیدوار نیستند که خدای ایشان رحمت بلا
میکند یعنی شکر نمیگذارند بر نعمت و نه صبر مینمایند بر محنت و نه امیدوارند از حضرت عزت بر وجه سبب أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند یعنی
ندانسته‌اند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میسازد روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد بجهة مصلحت وَيَقْدِرُ و تنگ میکند
بر هر که میخواهد از روی حکمت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در این قبض و بسط لَآيَاتٍ هر آینه دلیل عبرت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق
کنند حکم خدا را در قبض و بسط و شکر گویند در سرا و صبر کنند در ضرا چه بنای کار مؤمن و اساس ایمان او برین صفت است که بر طبق ایشان بیان
چیزی نمایند که واقع فی نفس الامر است و باعث بسط و موجب ایمنی از رسیدن سیئه میگوید فَآتِ پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَى خداوند خویشی را
از بنی هاشم حَقَّهُ حق او را از غنیمت کفار و غیر آن که لازم و معین بجاهد کفته که دلالت در این امر خاص و مراد دادن خمس است یعنی فی
اهل البیت علیهم السلام از سعید بن جبیر و غیره ماثور است که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باغ فدک را بفاطمه علیها السلام
داد و این روایت از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام مرویست وَالْمِسْكِينَ و بده حق مسکینی که بقوت مند قادر نباشند وَابْنَ
السَّبِيلِ و راه گذریان را که محتاج شده و آن وظایف اخماس باز گوه یا منتص خمس ذَلِكَ این دادن حقوق جماعت مذکوره خَيْرٌ بهتر است از امساك
لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای آنکه میخواهند وَجْهَ اللَّهِ ذات خدا را و رضای او را میجویند و یا مراد ایشان بوجه تقرب بحق تعالی نه بجهة دیگر از
اعراض و اغراض وَأُولَئِكَ و آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان چه تحصیل نعیم مقیم کرده‌اند بسبب
انفاق بر اهل استحقاق وَمَا آتَيْتُمْ و آنچه میدهید مِنْ رِبًا از زیادتی که حرام است در معامله و یا دادیه و یا عطیه که بان توقع مزید مکافات دارید تا بدهند
قیمت لِيَرْبُوَ تا بیفزاید یعنی فِي أَمْوَالِ النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی تا زیاده میدهید از زیادت حرام در معاملات یا زیادتی در مال سود خواران بد

هدیه به کسی میدهید بتوقع آنکه مالشان افزون گردد در کشیده در مالهای مردمان بجانب خود فلا یربوا پس زیاده نمیشود و مال عند الله نزد خدا
و برکت ندهد ایزد بجهت آنکه موجب ثواب و اجر نشود و نزد حق تعالی بجهة عدم قربت و اخلاص و حلال الولد کما در روایت حسن و جبائی منقولست
الشایبه لیجیء بالله و بیمالمصدقات و قول ثانی که مراد هدیه ... بطمع زیاده که نقل از ابن عباس و طاوس و روایتی از ابی جعفر علیه السلام اینست
که او بهدیه ثواب نیست که او بهدیه ثواب نیست که عطائی بکسی دهد بطمع آنکه زیاده از آن بستاند و این ربای حلالست و صاحبش نه مزد یا شد
آنکه ... در وقت ... و ... بدین ثواب ... نه و ... که ... نیست که ... یعنی ... که ... بر آن مترتب نخواهد
شد و کسی ... و ما آتیتم من زکوة ... و ... میدهید از زکوة یا صدقه ... کرده
آن تریدون وجه الله میخواهید ... بدون ... که ... نیست ... فاولئک پس آنکه و کره ... که
و صدقه ... بوجه الله ... هم المضعفون ایشانند که ... افزون ... یکی ده ... دهند و با ایشان
را ... بدان ... و این آیه ... بر ... ثواب ... اخلاص ... بدون شائبه غرض ... بکر
الاغراض ... بدانند که ... بامر ... و ... بیان ... الله الذی خلقکم خدای حق
آنکس است که ... شما را ... که ... بودید ثم رزقکم پس روزی داد شما را مادام که زنده اید ثم یمیتکم پس بمیراند شما را
بوقت انقضای اجل ثم یحییکم پس زنده کرداند شما را در روز قیامت برای جزای عمل هل من شرکائکم آیا هست از انبازان شما یعنی بتانی که
بزعم شما شریک خدا اند من یفعل کسی که بکند من ذلکم از این خلق و رزق و اماتت و احیا من شیء هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون
... که ... بر ... ثابت ... ایشان ... از شریک ... نشود ... سبحانه پاکست و منزه خدای و برتر است عما یشرکون از آنچه شریک می آورند
بعد از آن ... شامت ... و ... میفرماید که ظهر الفساد آشکارا شد تباهی فی البر در بیابان بقحط سالی و قحط ... و ...
و ... که کثرت ... و قتل ... والبحر و در دریای طوفان و غرق کشتی ... و کثرت مضار در بر و بحر بما کسبت بسبب شآمت آنچه
کرده ایدی الناس دستهای مردمان یعنی ... بکسب معاصی ... از ایشان ... که مراد از فساد ... ان است
چه ... که ... در ... و ... بیابان ... و ... در لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشاف گفته که چون ... منعقد گردد ...
... حاصل که حق تعالی اسباب افساد ... بر ... آدمیان ... کرد لیذیقهم تا بچشاند ایشان را بعض الذی عملوا ...
... که ... تمام ... در آخرت خواهد بود لعلهم شاید که ایشان چون ... یرجعون باز گردند ... توحید
و ... که ... معاصی ... که ... قل بگو ای محمد مشرکان را که سیروا فی الارض
بروید در زمین ... امم ماضیه فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه می بود عاقبة الذین من قبل سرانجام آنانکه بیش از ایشان
بودند که ... ایشان ... و ... ایشان ... کان اکثرهم بودند بیشتر از ایشان که هلاک شدند مشرکین ...
مراد باکثر جمیع ایشانند چه استعمال اکثر در مقام جمیع در کلام عرب شایع است و یا آنست که مراد این باشد که اکثر ایشان ...
... ایشان بسبب معاصی ... هلاک شدند و ... مواعظ ... فاقم وجهک پس راست کردن روی خود را یعنی
جمیع الوجود توجه نمای ... مستقیم شو للدین القیم برای کیش راست که بنهایت استقامت رسیده یعنی بر جاده دین اسلام ثابت باش
من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مرد له روزی که بازگشتن نیست مر او را من الله از نزد خدای یعنی روزی که بیابان نزد خدای
... که ... یومئذ یصدعون مردمان ... متفرق گردند ... توجه نمایند و کسی
... که ... من کفر کسی که کافر شد فعلیه کفره پس بر اوست جزای کفر او ... ومن عمل صالحا و هر که

کردار نیکو ستوده فَلِأَنْفُسِهِمْ پس برای نفس خود يَمْهَدُونَ میگسترانند یعنی مواضع خود را در بهشت تسویه مینمایند تا بر وجه استراحت بها
بخوابند بدون الم منغص خواب کننده باشد از بلندی و پستی و درشتی مکان از ابو عبدالله علیه السلام نقل است که عمل صالح سبقت
مینماید بر صاحب خود به بهشت پس برای او تمهید مواضع او میکند همچنانکه یکی از شما که خادم فراش او را میگستراند حاصل کلام اهل
بهشت بوسیله عمل صالح خود در بهشت فراش گسترده میسازند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزای دهد خدای آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهِ از محض فضل خود یعنی پاداش ایشان را با بهجت تفضل نماید بر ایشان ... توفیق
کنتواب ایمان و عمل صالح است إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد ناگرویدگان را با مومنان جمع کند بلکه ایشان را
جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای ... رحمت الله اما دو برزخ و عذابست و در حدیث آمده که اللهم اجعلها ریاحا ولا
تجعلها ریحا پس استعمال ریاح در رحمت و ریح در عذاب مُبَشِّرَاتٍ در حالتی که آن بادها مژده دهندگان باشند شما را باران چه
از امارات باران است پس این بادها را میفرستد تا مژده دهد شما را وَلِيُذِيقَكُمْ و تا بچشاند شما را مِنْ رَحْمَتِهِ از نفع خود که تابع ریاح
است وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنکه برود کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای تعالی وَلِتَبْتَغُوا تا بجویید در تجارت دریا مِنْ فَضْلِهِ
از روزی که خدای تعالی بمحض فضل خود میدهد در تجارت دریا همچنانکه در خشکی بواسطه معاملات سفر وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و تا شاید که شما شکر گویید بر این نعمتها و بعد از تعداد نعمت و عدم تفکر و شکر کفار در این تهدید ایشان میفرماید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه فرستادیم
از پیش تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از اولیا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُمْ پس آمدند رسولان ما با قوم خودشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای
روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام یعنی بعضی بآن گرویدند و بعضی نه فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر شدند و ایشان را
هلاک کردیم و آنان را که گرویده بودند یاری کردیم وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ یاری دادن مومنان یا علای حجت اسلام و دفع اعدا
از ایشان این اشعار است بآنکه انتقام از کفار برای اهل ایمان است در اظهار تعظیم و تکریم مومنان ابو الدرداء از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده هیچ مرد مسلمان
نباشد که دفع کند از عرض برادر مومن یعنی نگهدارد که هیچ عرض او شود مگر که بر خدای واجب باشد که دفع نماید از وی آتش دوزخ بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ این تفصیل آیه و من آیاته یرسل الریاح است یعنی خدای همان کسی است که میفرستد
بادها فَتُثِيرُ سَحَابًا پس برانگیزانند آن بادها ابرها را و هوا بلند فَيَبْسُطُهُ پس بگستراند خدای ابرها یعنی متصل بهم سازد گاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ
در سمت هوا كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد یعنی رونده یا ایستاده مطبق یا غیر مطبق وَيَجْعَلُهُ و گرداند آنرا گاهی كِسَفًا پاره پاره هر قطعه در طرفی و گاه
متراکب بالای هم و با غلظت فَتَرَى الْوَدْقَ پس بینی تو باران که بحکم الهی يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان آن هم در وقتی
که متصل است و هم در وقتی که متفرق است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را مَنْ يَشَاءُ مر آنرا که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان
خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان بسبب حصول باران يَسْتَبْشِرُونَ شادمان و خوشدل میشوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ
يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور ابر یا ریاح مبشره و منع لَمُبْلِسِينَ ناامیدان از باران فَانْظُرْ
پس بنگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بسوی نشانهای رحمت خدای که باران است یعنی اثر مطر نگر تا ببینی كَيْفَ چگونه خدای باران يُحْيِي الْأَرْضَ
زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زرع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی ... یعنی نشانهای رحمت و بخشایش
نامتناهی که زمین مرده را زندگی میبخشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ و هر آینه زنده کننده مرده هاست
جهت احیای ارض ... است که در وی بوده ... احیای موتی ... انسان بوده از تغذی و غیرها وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزهای ممکنه قَدِيرٌ تواناست چه قدرت او نسبت بجمیع ممکنات یکسان است و احیای موتی از جمله مقدورات است بلیغ

الم ... الم من القرآن ... نسبت امروش ... يعني انا الله اعلم
يعني من که ميدانم همچنين هذا تلک اين آيات آيات الکتاب اين آيتهاي قرآنست الحکيم که خداوند حکمت و با محکم و استوار کرده و ثنا
شده است با حکم کننده ميان حلال و حرام هدی و رحمة که اين آيتها راه نماينده است بحق و رحمتست از خداي للمحسنين مر نيکو
کارانرا که اعمال نيکو ميکنند پس در صفت ايشان ميفرمايد که الذين آنانکه يقيمون الصلوة بپاي ميدارند نماز را يعني به شرايط و ارکان
در اوقات ميانرا ادا ميکنند و يؤتون الزکوة و ميدهند زکوة وهم و حال آنکه ايشان بالآخرة بسراي ديگر هم يوقنون ايشانند که بيگمان
يعني ثابت و جازم اعتقادي ميکنند اولئک آنگروه موصوف بدين صفات علی هدی بر راه راستند من ربهم از جانب آفريدگار خود و
اولئک هم المفلحون و آنگروه رستکارانند و بعضي گويند ... از مقاتل و کلبي مرويست که نضر بن حارث بجانب شام رفت و قصه
رستم و اسفنديار خريد و در مجالس قريش براي ايشان ميخواند که هرگاه که محمد از قصه عاد و ثمود و ظلمة
ملک سليمان و داود خبر ميدهد من از ... سعت ملک ... ايشان ميگويم حق تعالی اين آيه فرستاد ومن الناس و از مر
مردمان من يشتري يعني کسي هست که ميخرد لهو الحديث سخن بازي که مردمان بسبب شنيدن آن از ... احاديثي که اصلي ندارد
و اساطيري که اعتباري بران نيست و مضحکه و فضول کلام است زيرا که معني آنست که سخن فريب دهنده و مشغول سازنده
از ... اعتبار ميخرد و بر مردمان ميخواند ليضل تا گمراه سازد ايشانرا عن سبيل الله از راه خدا يعني از استماع قراءة دين اسلام
بغير علم بي دانشي يعني علم ندارد بحال آنچيزي که ميخرد و بهاي ... آن عالم نيست و بحقيقت آن عارف نه ويتخذها و فرا ميگيرد
خدا را هزوا افسوس و سخريه و حفص بنصب ميخواند يعني تا فرا گيرد دين خدا را بسخريه اولئک لهم عذاب مهين آنگروه
مر ايشانراست عذابي خوار کننده که قتل و ... است در دنيا و عذاب دوزخ در عقبي بجهة اهانت ايشان حق را و اختيار باطل بر آن
و اکثر مفسران برانند که مراد بلهو الحديث غناست و اين قول ابن عباس است و ابن مسعود و مروي از ابي جعفر و ابي عبد الله و ابي الحسن
الرضا عليهم السلام و از مجاهد نيز مرويست که آيت در شان کنيزان غناگوينده است ... و مردم را باستماع اصوات و الحان
ايشان از شنيدن سخن باز داشته و ايشانرا بر آن داشتندي که معاشرت کنند با کسي که اراده اسلام کرده تا بجهة مشغولي
آن بالحان لذيذه ايشان از آن قصد برگردد و در کشاف آورده که بعضي ايشان مغنيات را بخريدند و چون از کسي مي يافتند که
قصد اسلام دارد او را ميطلبيدند نزد مغنيه خود ميبردند و ميگفتند که او را طعام و شراب ده و با او غنا کن بعد از آن با شخص ميگفتند که
اين بهتر است از آنچه محمد ترا بآن دعوت ميکند از نماز و روزه و مقاتله کردن نزد او ابو امامه از پيغمبر صلی الله عليه و آله روايت کرده که حلال
نيست بيع کنيزان مغنيه و نه شراي ايشان و نه تجارت در ايشان و نه در بهاي ايشان مراد آنست که بيع و شراي مغنيات حرامست گاهي که
غرض از آن غناي او باشد بلهو او و يا بقصد آنکه مردمان بجهة استماع آن از دين و عمل صالح برآيند و بعضي از آن فرموده بحق آن خدائي که
نفس من بيد اوست که هيچ کس صوت خود را بر بلند نکند مگر آنکه مسلط شوند بر او دو شيطان و پاهاي خود را بر پشت و سينه او زنند تا وقتي
که ساکت شود و نافع از ابن عباس نقل کرده است که گفت از پيغمبر صلی الله عليه و آله که در تفسير آيه ومن الناس من يشتري لهو
الحديث فرمود که اين کسي است که بلهو و باطل کثير النفقه باشد و يک دينار که نفقه کند او را ناخوش آيد ابو هريره از رسول صلی الله
عليه و آله نقل کرده که هر که پر سازد گوشهاي خود را از غنا مأذون نشود که آواز روحانيان بشنود در قيامت گفتند روحانيان کيستند
فرمود قاريان اهل بهشت و از ابو امامه مرويست که رسول صلی الله عليه و آله مرا فرستاد تا هدي و رحمت عالميان باشم و مرا فرمود تا مرا
مير و اوثان و لهو کنم و در حديث آمده که در روز قيامت خداي تعالی گويد کجا اند آنانکه گوشهاي خود را از لهو و مزامير شيطان مکلف شند با

تا ایشان را در اوقر مثل جای دهم و صممی ثنای چون ایشان را بشنوانیم و ایشان را بکوبیم لا اخرج [illegible] ان فضلیت [illegible]

ملت و بعضا عذاو و غشاوه دل وان فتاده مرویست که مراد بران گمراهی همین بس که سخنان باطل و حدیثهای حق اختیار کند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ

و چون خوانده شود بر انکس که حدیث لهو خریده از قصه رستم و اسفندیار و مضحکات و سایر لهو و بازیها آیَاتُنَا آیتهای ما یعنی کلام ما وَلَّىٰ

روی بگرداند مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کش بود یعنی بجهت تکبر التفات بآن نکند كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا گویا هرگز نشنیده است كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گویا

در هر دو گوش او وَقْرًا گرانیست و مقصود براستماع ان ندارد و مراد انست که بر وجهی اعراض کرده است از قران و سخن حق که گویا گوش او

تا بشنود فَبَشِّرْهُ پس مژده ده اهل او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک یعنی اعلام کن او را از عذاب الیم که رسنده است بعد از آن از حال

اهل ایمان خبر میدهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که انانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته لَهُمْ جَنَّاتُ

النَّعِيمِ مر ایشان راست بهشتهای با نعمت و ناز خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی

حَقًّا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست خداوند غالب که هیچکس بر وی غالب نشود الْحَكِيمُ راستکار که هر کار کند بر وجه حکمت و مصلحت

باشد و بعد از وعد و وعید در بیان قدرت توحید میفرماید خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ بدون ستونی ملک معلق است

و اسمان از غیر ستون تَرَوْنَهَا در حالتی که می بینید شما آن آسمانها را وَأَلْقَىٰ و بیفکند یعنی وضع کرد فِي الْأَرْضِ در زمین بعد از نهادن رَوَاسِيَ

کوههای بلند پایدار و استوار أَن تَمِيدَ بِكُمْ بجهت کراهت و نخواستن انکه حرکت دهد و مضطرب سازد شما را مرویست که پیش از خلق کوهها

زمین بر روی آب حرکت میکرد بعد از ان کوههای پایدار میخ زمین ساخت و لنگر او تا آرام گرفت و در موضع از فصال نقل کرده که حق تعالی نوزده کوه را میخ

زمین ساخت کرد تا بجای خود بایستاد و از جمله کوه قاف و ابو قبیس و جودی و سیلان و صهر و طور سینا و لبنان وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده

کرد در زمین مِن كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده یعنی انواع حیوانات را در زمین جای داد و بعد از غیبت بتکلم التفات کرده میفرماید وَأَنزَلْنَا و فرو

فرستادیم ما مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از ابر آب آسمان یعنی باران است فَأَنبَتْنَا فِيهَا پس برویانیم بر زمین بسبب آن آب مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف

كَرِيمٍ نیکو و بسیار منفعت هَٰذَا آنکه مذکور شد از اسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفریده خدا است فَأَرُونِي پس بنمایید بمن ای مشرکان

کدام است مَاذَا خَلَقَ چه چیز را آفریدند الَّذِينَ مِن دُونِهِ آنانکه از غیر وی اند یعنی بتان که ایشان را شریک خدا میگویند و باستحقاق عبادت او شریک

بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان که از جاده شرع در گذشته اند فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی اند آشکارا که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شریک

میدهند و بعد از بیان توحید قدرت حکمت خود بیان قصه لقمان و حکمت او میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ و بدرستی که دادیم لقمان

بن باعور را حکمت که آن قولها راست و فعلها صالح که از جمله آن شناختن توحید است و نفی شرک و در حقایق آورده که مراد بحکمت اقامت ادله

عقلیه است در تقریر توحید و ایمان و نفی شرک و اما ادله دلایل سمعیه بیان مرویست که قصه لقمان حکیم علیه السلام و وصایای او نزد یهود

شهرتی تمام داشت و عرب بجهت معیشتی که با ایشان رجوع کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق تعالی از توحید خود در اخلاق

مرضیه وی و وصایای حسنه اش خبر داد تا ایشان اقتدا بآن نمایند و بروایت وهب که خواهرزاده ایوب علیه السلام و یا پسر خاله وی بود نام پدرش

از روی تیسیر گفته که پسر باعور بن ناحور بن تارخ است و تارخ پدر ابراهیم علیه السلام و در معانی المعانی آورده که او در سلطنت داود علیه السلام

متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام عمر یافت و نزد بعضی هزار ساله بوده است و گفته اند که لقمان پیغمبر بود و قبل فتوی داود مراد بحکمت نبوتست

و نزد اکثر علما پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و عبد الله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که من از آنحضرت شنیدم که فرمود بلکه بنده مطیع

بود متخلق بسیار فکر و نیکو اعتقاد خدا را دوست داشت و گویند غلام حبشی بود و شبانی میکرد و نجاری و گویند حبشی بود در میان

بنی اسرائیل قضا میکرد و بقول [illegible] بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بود و روزی بوقت قیلوله در [illegible] خانه

... اثر رحمت الله کیف یحیی الارض بعد موتها ... که همه عنایت و بعضی زیرو ... ایشان
بعد از آنکه ... کشته ... ظلوا من بعده یکفرون ... چنانکه از وضع نتوان لظلوا
... از جهل و لجاج ... که در حال اتصال ... ایشان
... و لجاج و ... تا ... حاصل نماید وجود
کفار ... آیات ... منکر ... و تفکر ... برای ... ایشان
... خدای تعالی ... فانک لا تسمع
الموتی ... ولا تسمع الصم و ...
... اذا ولوا مدبرین ... کنند
در عدم استماع حق ... اگر چه ... و
... وما انت بهادی العمی ... از
عن ضلالتهم ... ایشان ... ان تسمع الا من یؤمن ... مکر ... بآیاتنا
... فهم مسلمون ... ایشان ... ایمان ... و ... هدایت
... الله الذی خلقکم ... من ضعف ... ضعف
... خلق الانسان ضعیفا ... ثم جعل من
... من بعد ضعف قوة ... ثم جعل ... من بعد قوة ... ضعفا
... وشیبة ... یخلق ما یشاء ... از ضعف و قوت و شیب و شباب وهو العلیم
... ایشان القدیر ... ایشان ... حکمت ... حال بعث ...
ویوم تقوم الساعة ... روزی که قایم شود قیامت ... ساعت ... واقع شود یقسم
المجرمون سوگند خورند کافران ... ما لبثوا ... دنیا یا در قبور یا در میان فناء
دنیا و بعث غیر ساعة ... ایشان ... عذاب خود در آخرت ...
کرده باشند ... سوگند خورند کذلک کانوا ... در آخرت کانوا ... در دنیا
... یؤفکون ... ایشان ... ایشان ... حق
تعالی ... وقال الذین اوتوا العلم
داده شده اند ... والایمان ... ایمان
... لقد لبثتم ... فی کتاب الله ... لوح محفوظ یا در قرآن
کقوله تعالی ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون ... در لوح یا قرآن یا علم الله ثبت شده است مکث شما در دنیا
الی یوم البعث ... ایشان ... باشند و بر آن سوگند خورده

کویند فهذا یوم البعث پس اینست روز بر انکیختن که انکار میکردید و لکنکم کنتم و لیکن بودید شما که بودید از فرط جهل و عدم
تدبر و تفکر لا تعلمون نمیدانستید که حقیقت بعث پس کافران ازان اعتذار کنند بجای ان بر امانات طلب مهلت کنند منتهای
اجابت نیابند کما قال فیومئذ پس ان روز لا ینفع الذین ظلموا سود نکند انانرا که ستم کرده اند بر خود بکفر و شرک معذرتهم
عذر خواهی ایشان و لا هم و نه ایشان یستعتبون خوانده شوند یعنی که ازاله عتاب ایشان کند از توبه و طاعت چنانکه
در دنیا بان خوانده میشوند یعنی از ایشان انکه نخواهند که امروز طلب خشنودی ما کنند ان روز که حق تعالی در ان روز یعنی از ایشان خشنود
و لقد ضربنا و هر اینه بیان کردیم للناس برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان توحید
و حشر و نشر و صدق رسل و مانند صفت کردیم برای ایشان هر صفت عجیبه را و خوانده ایم بر ایشان هر قصه غریبه را تا ایشان پند گیرند
و مهتدی شوند لیکن از جهت عناد و لجاج اصلا التفات بان نکردند و لئن جئتهم و اگر ساری تو ای محمد بایشان یعنی منکران و
معاندان بآیة بایتی از آیات قرآن و یا معجزی از معجزات لیقولن الذین کفروا هر اینه گویند انانکه کافر شده اند از فرط عناد و
لجاج ان انتم یعنی نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان الا مبطلون مگر زنندگان و مکر کنندگان بامر باطل و غیر واقع پس ایشان میگویند که باب
ایمان و وقوع و حشر و نشر و ثواب و عقاب بعد الموت دروغ است و بر ساخته شماست نه انکه خدا این را گفته باشد و خبر داده کذلک مثل
این طبع و وضع و مهر و خذلان یطبع الله مهر می نهد خدای علی قلوب الذین لا یعلمون بر دلهای انانکه نمیدانند یعنی طلب دانش
نمیکنند مراد انست که کسانی که در طلب دانستن حق نیستند با وجود آیات ظاهره و حجج واضحه و براهین و بران مصر اند و بر خرافاتی
که بان اعتقاد کرده اند حق تعالی تخلیه ایشان و در خذلان فرو ایشان میگذارد و لطف و توفیق از ایشان مسدود و مسلوب
تا بهیچ وجهی میرسند که گویا مهر بر دلهای ایشان نهاده اند و شبهه نیست در انکه جهل مرکب مانع ادراک حق است و موجب تکذیب
محقق و حق تعالی اعطای لطف و توفیق بکسی میکند که فایده دهد باو و بان خود را از ضلالت بسوی هدایت رساند اما کسانیکه
بسر حد جحود و عناد و انکار بر وجهی باشند که اصلا نظر التفات بجانب دلایل هادیه نکنند و با وجود وضوح او بر طریق
حق تعالی ایشان را واگذاشته منع الطاف نماید از ایشان چنانکه واعظ منع موعظه مینماید از کسی که میداند موعظه بان فایده نخواهد
داد و چون چنین است فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد ان وعد الله بدرستی که وعده خدای بنصرت و اعلای کلمه و غالب شدن
دین تو بر جمیع ادیان حق درست و حق تعالی وفا بان خواهد کرد چه خلاف در وعده او موجب قبح است پس البته وفا
بوعده خواهد کرد و لا یستخفنک الذین لا یوقنون و باید که ترا بر خفت و سبک سیری ندارند انانکه بیگمان نمیشوند
در امر معاد یعنی باید که بجهت تکذیب ایشان امر بعث را و ایذا ایشان ترا در دعوت تو فتور راه نیابد چه ایشان اهل شک و
ضلالت اند و این از ایشان بدیع نیست پس در امر دین خود ثابت قدم باش و در دعوت راسخ شو

سوره لقمان

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره لقمان بخواند در قیامت رفیق و مصاحب لقمان باشد و بعدد هر که نهی
از منکر و امر معروف کند خدای تعالی او را ده حسنه دهد و محمد بن جبیر از پدر خود روایت کرده که ابو جعفر صلوات الله علیه فرموده
که هر که سوره لقمان قرائت کند در شب حق تعالی فرشته را بدو موکل گرداند که حفظ او کنند از ابلیس و جنود او تا صبح و اگر در روز
تلاوت نماید از ایشان تا بشب و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الروم نمود بذکر آیات داله بر صحت نبوت استفتاح این سوره نمود هم
بذکر آیات قرآن فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

الم دانسته شد که مقطعه مبادی سورها مفاتح اسماء الله اند در الم گفته اند که الف اشارت بالله و لام بلطیف و میم بمجید یعنی انا الله ولی جمیع

او آمدند و سلام کردند جواب سلام داد و ایشان را نمیدید پس گفتند ای لقمان ما فرشتگان توایم آمده ایم تا ترا خلیفه روی زمین گردانیم که میان مردم حکم
کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم حتم است از خدای تعالی سمعا و طاعة قبول میکنم و اگر مرا مخیر ساخته عافیت اختیار میکنم
و معترف و قبول نمی‌نمایم فرشتگان گفتند که نبوت مرتبه عظیم و مرتبه بزرگی است چرا از آن امتناع میکنی گفت برای آنکه حاکم را حوادث بسیار است
مانا احاطه و رهنمایان نخوت و تکبیر که بسیعی حقیقت و اگر مدد توفیق و معونت او را در نیابد البته در شبهات ظلمات افتد و طریق
وصول بهشت خطا کند و من اگر دوست دارم که در دنیا ذلیل باشم و در آخرت شریف چه بلندی مراتب بهشت است از آنکه در دنیا و از
لذت متمتع شوم و از ثواب آخرت محروم مانم ملائکه را از این سخن عجب آمد و از حسن نطق و حکمت او متعجب شدند بعد از آن حق
تعالی او را حکمت افزون ساخت بمثابه‌ای که هر کلمه حکمت از او منقول است که هر کلمه از آن بعالمی ارزد و بعد از آن نبوت و خلافت
را بداود علیه السلام عرض نمود قبول نمود و در محنت و شدت و تحمل افتاد داود هر گاه او را میدید گفتی خوشا حال تو ای لقمان که
حکمت بتو دادند و بلا و محنت را از تو بگردانیدند و در بعضی از کتب چند از حکمتهای او سؤال و جواب تحریر در می‌آید ابو هریره از رسول
صلی الله علیه و آله روایت میکند که روزی از اطاعیان بنی اسرائیل یکی بر او میگذشت و جمعی او را بدیدند و نزد وی نشسته اند و جمعی دیگر ایستاده
اند و استماع کلمات حکمت میکنند این مرد بر وجه تعجب نه از روی تحقیر با او گفت ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبان بنی فلان و فلان بودی
گفت بلی هستم بعد از آن پرسید که چه چیز ترا باین پایه ارجمند رسانید جواب داد سه چیز است راست گفتن و امانت نگهداشتن و ترک
مالایعنی و از برها کردن ثعلبی در تفسیر خود از حکمتهای لقمان آورده که روزی خواجه او را با دیگر غلامان بباغ فرستاد تا میوه بیاورند
غلامان میوه‌ها بخوردند حواله خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر لقمان خشم گرفت لقمان گفت ایشان دروغ میگویند خود میوه خورده اند
خواجه گفت راستی این سخن را بچه چیز معلوم توان کرد گفت با ایشان آب گرم بخوران و در صحرا بدوان تا قی کنیم از اندرون هر که میوه
بیرون آید خاین است و چون خواجه باین طریق سلوک نمود از حلق غلامان میوه بیرون آمد و از اندرون لقمان آب صافی ظاهر شد
شدلی
مرد بعقل و ذکای او اطلاع پیدا کرد و معتقد سخنان او شد دیگر از سخنان او اینست که هیچ مالی چون تندرستی نیست و هیچ نعمتی خوش
تر از خالدین ربیع نقلست که لقمان بنده مهبود حبشی خواجه او را گفت گوسفندی بکش و هر عضوی که از آن پاکتر است بیاور لقمان گوسفند
را ذبح کرد و دل و زبان آن را نزد خواجه آورد و بعد از چند روز او را گفت که خبیث اعضای او را بیاور لقمان دل و زبان آورد خواجه گفت
چگونه باشد که اینها هم اطیب باشد و هم اخبث جواب داد که چون کسی را دل و زبان او ... خواجه گفت چگونه باشد که یک چیز هم
اطیب باشد و هم اخبث جواب داد که چون بنده کسی را دل و زبان او پاک باشد هیچ عضوی از این دو پاکتر نباشد و اگر پلید باشد هیچ
چیزی پلیدتر از اینها نباشد عکرمه روایت کند که روزی خواجه او گرو بست با کسی در حالت مستی که آب بحیره باز خوردن چون هشیار
شد بدانست که گرو چه باخته است لقمان را طلبید و گفت تدبیر این کیست گفت باش تا بیایند و مطالبه کنند چون آمدند لقمان ایشانرا
گفت که او گفته که همه آب بحیره باز خورد شما جمیع انهار را از رودخانه‌ها باز بندید و جمع کنید تا وی نیز از آن بخورد گفتند ما نتوانیم گفت او
نیز نتواند از اینها خساره ساقط عبدالله دینار گفت که لقمان از سفری باز آمد و با غلام خود در راه ملاقات کرد و احوال پدر خود از وی پرسید
گفت فوت شد گفت مالک کار خود شدم و زمام اختیار خود را بدست خود گرفتم از احوال زن پرسید جواب داد که او نیز متوفی شد گفت
فراش و بسترم نو شده از حال خواهر پرسید گفت رحلت نمود گفت عورت و ناموس من پوشیده شد از حال برادر پرسید گفت او نیز
بمرد گفت آه پشتم شکسته شد و بروایتی روایت که چند گاه مصاحب داود علیه السلام بود روزی زره میساخت و روی صحبت
بود و هیچ نمیگفت چون تمام کرد و بر خود پوشید ... گفت ای لقمان زره نیکو پوششی جهت جنگ است لقمان او را گفت خاموشی حکمت

مرتکب آن میشود و در ایام بلوغ حکمت روزی داود علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد اصبحت فی یدی غیری اصبح در ایام و هنان

لحیان بن بیقبضه افتاده غیر منت داود در این کار تفکر کرده نعره بزد و بیهوش شد مرویست که مردی در منکریت لقمان او را گفت اگر چه

بینی تو اکنون دولت بن سطبر است و بتحقیق که از تو کلام لطیف و نازک بیرون می آید اگر چه بینی که گونه من سیاه است پس دل من سفید است و گوی

مولای وی در بیت الخلا رفت و بسیار بنشست لقمان از خارج با وی ندا کرد که طول جلوس در قضای حاجت ملتمس از پهلو بیرون می آورد و موروث علتی

پس بیرون آمد و بنشست و ماسای بر چنین مرویست که مولای وی این چند کلمه را بر در بیت الخلا بنوشت در خبر است از وی پرسید که بدترین

مردمان کدام است گفت آنکس که باک نداشته باشد که بدین خود مردم نماید و بد گفته شد که چه زشت روئی گفت نقش را عیب میکنی یا نقاش

از او در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که لقمان پسر خود را گفت که دنیا بحریست عمیق و مردمان بسیار در وی هلاک شده اند پس ایمان بخدا

از انسان توکل بر وی بادبان و تقوی را در این توشه خود اگر از این نجات یابی پس ایمان برحمت خداست و اگر هلاک شوی جهت ذنوب است در خبر است که

گفت که ای داود از من پنج کلمه یاد گیر که در آن علم اولین و آخرین مضمر است اول باید که عمل تو از برای دنیا بقدر بقا تو باشد در این دوم آنکه عمل تو از برای آخرت

بقدر لبث تو باشد سیوم آنکه عوض تو از مولی آزادی تو باشد از آتش دوزخ چهارم جرأت تو بر معصیت بقدر صبر تو باشد بر آتش پنجم هر گاه

اراده نمائی مولای خود کنی قصد جائی کن که او ترا نبیند از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که فرمود بخدا سوگند که لقمان را بجهت حسب و حال

و بسطت رحم و کمال حکمت ندادند و لیکن او مردی بود قوی در امر خدا و متورع در راه خدا و متورع و ساکت بسیار خاموش عمیق النظر طویل

التفکر حدید البصر روز خواب نکردی و در مجلس تکیه ننمودی و آب دهن در آب نینداختی و چیزی بازی نکردی و هیچکس او را در حال

بول و غایط و غسل ندیدی بجهت مبالغه در ستر او از هیچ چیز نخندیدی و غضب نکردی بجهت خوف اثم و مزاح با هیچکس نکردی و بمثال آنچه

از دنیا که باو رسیدی و اندوهگین نگشتی از چیزی که از وی فوت شدی و زنان بسیار نکاح کرده بود و اولاد بسیار از ایشان آورده که اکثر ایشان ۹

فوت شدند پیش از وی و بر فوت هیچکس گریه نکرد و اگر دو کس نزاع میکردند از ایشان جدا نمیشد تا که بر وجه اصلح ایشان را از هم جدا کردی و بسیار با

مجالست میکرد و با فقها تفتیش قضا های ملوک و سلاطین میکرد پس اشکاره گریه میکرد بر قضا بجهت آنچه بدان مبتلا شدند و رحمت میفرمود

بر ملوک و سلاطین و استغفار میکرد برای ایشان بجهت غرور ایشان بدنیا و یاد میگرفت آنچه نفس او با آن بر شیطان غالب میشد

با هوای خود جهاد میکرد و از سلطان احتراز میکرد و شروع میکرد در چیزی که او را نفع میرسانید پس بجهت این صفات حسنه حق تعالی

ابواب حکم را بر روی او گشاده ساخت و قصه او در قرآن مجید یاد فرمود و گفت و لقد آتینا لقمان الحکمة دادیم و گفتیم او را أن اشکر لله

آنکه شکر گوی خدا را بر نعمت حکمت و غیر آن که بتو کرامت فرمودیم و من یشکر و هر که شکر گوید خدا را فإنما یشکر جز این نیست که شکر میگوید

لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و مزید ست و استحقاق مثوبت در آخرت باو میرسد و من کفر و هر که ناسپاسی کند بر نعمت

فإن الله پس بدرستیکه خدای غنی بی نیاز است از شکر کسی حمید سزاوار حمد است و اگر چه کسی حمد او نکند یا محمود است که همه کاینات

بلسان حامد حضرت وی اند و إذ قال لقمان و یاد کن ای محمد چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود را انعم و گفته اند نام او ماثان یا اشکم

یا اسلم یا شکور بوده و بر هر تقدیر پسر خود را گفت وهو یعظه در حالتیکه او پند میداد او را باین وجه که یا بنی ای پسر من تصغیر برای شفقت

و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میار بخدای تعالی إن الشرک بدرستیکه شرک او رده لظلم عظیم هر آینه ستم بزرگ است و بسیار از حد در

گذشتن از طریق حق چه تسویه در میان کسی که هیچ نعمتی از وی صادر نشده و میان کسی که خالق جمیع کاینات است ظلمیست بغایت عظیم در

خبر است که پسر و زوجه وی کافر بودند و لقمان پیوسته موعظه و نصیحت ایشان میفرمود تا که اسلام آورده اند بوحدانیت حق تصدیق کرده

و چون حق تعالی تقدیم امر لقمان بر شکر نعمت خود در عقب آن نهی کرد بوجوب شکر کسانی بر او که والدین که حقوق نعمت ایشان بعد از حق سبحانه است ووصینا

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و وصیت کردیم آدمی را بِوَالِدَيْهِ به نیکویی با پدر و مادر او و فرمان بردن ایشان و شکر و احسان کردن با ایشان و او را گویند مقارنه
شکر والدین با شکر حق و آنست که ایشان خالق و منشأ وجود او نیستند و الدین واسطه ایجاد او اند انتهای ایشان و ترتیب جهت آن بیان زیادتی نعمت مادر میکند بقوله
حَمَلَتْهُ برداشت او را یعنی فرزند را أُمُّهُ مادر او در شکم وَهْنًا سستی را بر سستی یعنی در حال حمل و ضعفی در وقت سست شدن یعنی
ضعفی بالای ضعفی و سستی وَفِصَالُهُ و جدا کردن او را از شیر یعنی باز گرفتن او از شیر فِي عَامَيْنِ در مدت دو سال یعنی بعد از ولادت فرزند را در عرض این مدت
شیر میداد پس حق حمل و رضاع و تربیت فرزند داشته باشد و مستحق شکر کما ینبغی و احسان بوجه از وجوه باشد و دلیل است بر آنکه مدت رضاع
دو سال است پس وصیت کردیم فرزندان را أَنِ اشْكُرْ لِي بآنکه شکر من بجای آر بعبادت و طاعت وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را بتربیت و صله إِلَيَّ الْمَصِيرُ
بسوی منست و بحکم منست بازگشت همه پس شکر گویید و کفران نعمت در آخرت خواهم داد و در حدیث است که شخصی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که
با که نیکویی کنم فرمود با مادرت بعد از آن با پدرت بعد از آن با خویشان و اگر کسی شکر کند پدر و مادر را وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي بآنکه شریک
آری بمن مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ یعنی بآنکه او را استحقاق شریک بودن باشد و مراد نفی علم است بوجه تعلیل یعنی بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق
او بمکان دلیل علیست بر عدم استحقاق شریک فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را در آن وَصَاحِبْهُمَا و مصاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا مَعْرُوفًا مصاحبتی که پسندیده باشد شرعا و مقتضای کرم بود وَاتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ راه کسی که بازگشته است بمن بتوحید
و ایمان مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اتباع او که متصف اند بصفت ایمان و اخلاص ثُمَّ إِلَيَّ پس بسوی منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت تو و
پدر و مادر تو یعنی مرجع همه شما باشد بوجه مجازات فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید از خیر و شر
یعنی مجازات خواهم داد تو را بر ایمان و مصاحبت نیکو با پدر و مادر و ایشان را بر کفر ایشان بعد از آن دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که
پسر خود را گفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من إِنَّهَا بدرستی که خصلتی و کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر إِنْ تَكُ اگر باشد در خوردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ
دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان اصغر حبوبات فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در اندرون سنگ سخت و بزرگ که بیرون آوردن دشوار باشد و یا در زیر صخره
سبز که از آن ملکی باشد و در زیر هفتم زمین است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ و یا در آسمانها باشد با وجود رفعت و وسعت آن یعنی در اعلای مکان که محیط سماوات
است أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین یعنی در اسفل مکان که مقرّ او است يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیاورد و حاضر گرداند آن خدای در موقف حساب و بدان
حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدای تعالی لطیف و باریک داننده است بوجهی که علم او بر همه احاطه کرده خَبِيرٌ دانا بکنه هر چیزی از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت که فرمود بر شما باد که حذر کنید از گناهان خرد چه از نزد خدای تعالی چه بنده هست نباید که یکی از شما گوید که گناه کنیم و
استغفار نمایم از آن چیزی که حق تعالی فرموده از ما انتهای يَا بُنَيَّ ای پسرک من أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را با شرایط و ارکان وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و امر کن به
وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از ناشایست تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و عقل باشد و منکر آنکه مخالف آن باشد وَاصْبِرْ
و شکیبا باش عَلَى مَا أَصَابَكَ بر آنچه رسد ترا از سختیها و بلیات إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که صبر و آنچه ترا بدان امر کرده ام مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از
معزومات امور است یعنی از چیزیست که عزم و قطع فرموده بر سبیل ایجاب و الزام که از آن چاره نیست و بعضی وجه قول از جانب او وَلَا تُصَعِّرْ و یکسو
و میل مده و مگردان خَدَّكَ روی خود را لِلنَّاسِ جهت مردمان یعنی صفحه وجه خود را از ایشان مگردان همچنانکه فعل متکبران است بلکه روی او را
با ایشان بوجه تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا در حالتی که با فرح شدید و شادی تمام باشی و خرامنده و نازان همچنانکه
جاهلان اند و دنیاپرستان که متکبر اند از فرط فرح إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که ما شد متکبران
و مُتَفَخِّرٍ فخر نماینده و نازنده کننده باسباب تنعم بر مردمان وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و میانه باش در رفتن خود یعنی میان
سرعت و بطوء که مسرعه زدن علامات حقیقه و سبکباری است و بطؤ رفتن نشانه عجب و بزرگواری بلکه میانه رو باش که آن علامت تواضع و بر

از ابن عمر مرویست که شتابنده که در رفتار بود جمال مرد ببرد وَاغْضُضْ و فرو دار و کوتاه کن از آواز تو مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود و بیهوده بلند
کنند و بعضی گفته مباش اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ بدرستی که زشت ترین از آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ هر آینه آواز خر است در بلند کردن آواز
فضیلتی نیست بلکه موجب خست است و صوت حمار با وجود بلندی مکروه طبیعت است و موجب وحشت مرویست که عادت
عرب بود رفع صوت تفاخر میکردند حق تعالی باین آیه رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آواز نرم را دوست
داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل مذکور است که ای عیسی بفرما بندگان مرا که چون مناجات کنند آواز خود را فرو خوابانند که
من شنوا و عالمم بر دل ایشان نشسته میدانم و ذکر انکریت صوت حمار با آنکه از آواز حیوانات هست که انکرست از صوت حمار حیوانیست
که آواز آن نزد عرب در کراهیت سفیان ثوری فرموده که هر بانگ هر حیوانی در تسبیح اوست الا حمار که آواز او جهت دیدن شیطان است
و در حدیث آمده که چون آواز دراز گوش بشنوید پناه گیرید خود را بخدا از شر شیطان رانده از جهت آنکه آواز نمیکند الا بجهت دیدن
شیطان را دیده و سعد ابن جبیر مرویست که روایت کرد که حق تعالی سه آواز را دشمن دارد آواز خر و آواز نسل داود از نوحه گر و ابن بعضی گفته که
آواز حمار از برای حیوانی هست و با جهت شهوت و با جهت باد از گوش یکدیگر مثلی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید نمیشود
باشد بجهت انکر بر صوت و غلبت صفات ذمیمه بهیمه و نفسانی اوست که ذکر او نزد ارباب آداب قبیحست و از روی کنایت ذکر او
میکنند نه بر وجه تصریح و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که مراد تشبیه عطسه است و بآواز بلند و رفع صوت در کلام فیما
مرضات الهی نباشد و اگر رفع در دعا و قرائت قرآن باشد مذموم نیست حق تعالی بعد از ذکر وصایای لقمان برای تنبیه بندگان و تذکیر ایشان
بآن ذکر نعم خود میکند برای تاکید وصایات و تنبیه ایشان بر معرفت خود بوسیله آن میفرماید که اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای بندگان اَنَّ اللّٰهَ
از آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه وَ مَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین
است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن از امور نافعه که در آن تصرف میکنید و بهر وجه که میخواهید وَ
اَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و فراخ کرد و تمام ساخت برای شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً نعمتی که آشکار است یعنی از هر چه ممکن نیست انکار آن چون از خلق و
احیا و اقرار شما و خلق شهوت در شما و غیر آن از انواع نعم وَ بَاطِنَةً و نعمتی که پنهان است یعنی از هر چه او نشناسد
مگر آنکس که امعان نظر کند در آن مراد نعمت محسوسه و غیر محسوسه است و حفص نعمه میخواند بصیغه جمع و اضافه آن بضمیر یعنی نعمتهای
او سبحانه در حالتی که آشکار است و پنهانست و علما در نعم ظاهره و باطنه سخنان بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم
نعمت را سی و پنج وجه تفسیر کرده مقصود آنست که نعمت ظاهره حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و باطنه امداد ملائکه و بعضی از
اقوال مفسرین که معتمد علیه است اینجا آورده میشود از ابن عباس مرویست که ظاهره نعمتیست که علم بندگان بآن تعلق گرفته و باطنه مصالح
دین و دنیا که بغیر حق کسی بآن علم نیست و بروایة ضحاک از ابن عباس نعم ظاهره و باطنه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید فرمود
یا ابن عباس نعم ظاهره اسلام است و بیاراستن قامت را بر وجه اعتدال و افضال رزق بر تو و باطنه ستر اعمال سیه تو و عدم فضیحت
بآن یا ابن عباس حق تعالی میفرماید که چند چیز را بر بنده مومن کرامت فرموده ام که بهیچکس نداده ام اول قبول نمودم دعای مومنین
در حق او بعد از انقطاع عمل او دوم عطا کردم ثلث مال او را باو تا از آن در راه من تصدق کند و من بجهت این تکفیر گناهان او کنم
سیوم پوشیدم عملهای بد او را از او بازخواست نکردم و بر دم ننمودم ربیع گفته که نعم ظاهره نعم جوارح است و باطنه نعم عقل
و فهم و نزد عطا ظاهره تخفیف شرایع است و باطنه شفاعت و حارث بن اسد گفته که نعم ظاهره نعم دنیاست و نعم باطنه نعم آخرت
و نیز از ضحاک منقول است که ظاهره حسن صورت است و استقامت تسویه اعضا و باطنه معرفت حق تعالی و بعضی گفته اند که باطنه [illegible]

از باقر علیه السلام مرویست که ظاهره پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و اهل بیت او [illegible] مانند معرفت الله و توحید او و غفران و اما

باطنه دوستی ماست که اهل بیتیم و بستن اعتقاد ما در دل و بگفته اند ظاهره نعمتیست که ما مشاهده میباشد و باطنه آنکه انسان متوجه شکر بدلیل عقل

یا ظاهره تسویه است و باطنه تسویه سرایر و یا ظاهره صورتست [illegible] السلام باطنه هدایت و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و یا ظاهره ذکر

[illegible] و باطنه ذکر اوست در دل و یا ظاهره هدایای انواع عطایا و باطنه غفران خطایا و یا نیکویی خلق و حسن خلق و یا اقرار بلسان و

ایمان بجنان و یا نطق و عقل و یا [illegible] و معرفت ملائکه [illegible] و یا نصرت و یا جذب منافع و دفع مضار

و یا [illegible] احوال و صفای احوال و یا نبوت و ولایت [illegible] باقر علیه السلام و در روایت آمده که موسی علیه السلام از حق تعالی سوال کرد

که مرا اظهار نمای خفی ترین نعمتی که بر بندگان است خطاب آمد که خفی ترین نعمت من برایشان نفس است و باقی وجوه حواله بمنهج الصادقین و بدانکه

اولی حمل آیه بر تعمیم بدون تخصیص است ببعضی دون بعضی [illegible] اند که [illegible] میگفت که قرآن قصه پیشینیان است حق

ایشان فرستاده وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یُجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت مینماید فِی اللّٰهِ در کتاب خدای تعالی و میگوید

که قرآن از نزد خدا نازل نشده بلکه افسانهای پیشین است که از تعلیم محمد میکند و [illegible] از اصحاب خود میخواند و در عیون المعانی آورده

که [illegible] با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسید که خدای تو از چه چیز است [illegible] صاعقه گرفت و این آیه که [illegible] میکند در ذات

حق تعالی [illegible] آنکه جدال میکنند در توحید و صفات او سبحانه و انکار آن میکنند بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی مستفاد

از دلیل وَلَا هُدًى [illegible] وَلَا کِتَابٍ مُنِیرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض جهل و تقلید [illegible] وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ و چون

گفته شود ایشان را [illegible] اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه را که فرو فرستاده است خدای یعنی قرآن و [illegible] تصدیق نمایند قَالُوا

گویند [illegible] بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آنچه را یافتیم [illegible] آبَاءَنَا پدران خود

[illegible] میکنیم [illegible] از تقلید [illegible] أَوَلَوْ کَانَ الشَّیْطَانُ

[illegible] یَدْعُوهُمْ میخواند ایشان را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِیرِ بسوی عذاب سوزان که آتش دوزخ است

ایشان همچنان پیروی کنند [illegible] تقلید [illegible] و یا معنی آنست که آیا ایشان تابع پدران خوداند و اگرچه شیطان داعی

ایشان بود بعذاب [illegible] آتش سوزانست وَمَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که تفویض نماید [illegible] و روی خود را بالکلیه توجه نماید إِلَى اللّٰهِ بدرگاه

خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد [illegible] موحد نیکو عمل [illegible] توحید است و یا عمل او بر وجه اخلاص فَقَدِ اسْتَمْسَکَ

پس هر آینه دست زده است و او [illegible] بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدستاویز محکم یعنی بمحکم ترین چیزی که دست در آن زنند و او [illegible] این تشبیه

[illegible] مستعمل بکسی که اراده کرده باشد که در ترقی نماید [illegible] پس چند در زند بمحکم ترین [illegible] بلند او [illegible]

شده باشد [illegible] بر وجه سهولت [illegible] توحید [illegible] عروج [illegible] بر تبه عالیه و ذروه

رفیعه [illegible] وَإِلَى اللّٰهِ و بسوی حق تعالی است و راجع باوست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ سرانجام همه کارها [illegible] هیچکس [illegible] تصرف

نکند مگر او سبحانه و یا آنکه [illegible] خدایست [illegible] و همه چیز بسوی اوست وَمَنْ کَفَرَ و هر که کافر شود [illegible] در

[illegible] فَلَا یَحْزُنْکَ کُفْرُهُ [illegible] إِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ

بسوی جزای [illegible] فَنُنَبِّئُهُمْ [illegible] بِمَا عَمِلُوا [illegible] عقوبت ایشان خواهد

بود [illegible] إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ [illegible] بِذَاتِ الصُّدُورِ [illegible] سینهاست از خیر و شر [illegible]

[illegible] نُمَتِّعُهُمْ [illegible] قَلِیلًا [illegible]

الملک ضیاست چه این زمان قلیل است نسبت با خرت و اگر چه متمادی باشد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس مضطر سازیم بوجه جباری بیاریم ایشانرا
إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوی عذابی قوی و گران که همه را گرانبار سازد مانند کوهی بار ثقیل بر دوش جهالان بلوی الزام حجت بر ایشان میفرماید
وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی ای محمد کافران را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ کیست که آفریده زمین و آسمانها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدای
حکیم صانع و لاجرم اقرار ایشان باو آفرینش سموات و ارض بخدا و سبحانه چون این امر اقرار کردند که موجب بطلان اعتقاد ایشانست از شرک قُلِ
بگو بایشان الْحَمْدُ لِلَّهِ شکر و سپاس مر خدایراست بر الزام شما و ملجا باقرار مبطل اعتقاد شماست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند که بعد از اقرار ملزم اند لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر چه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق و بنده پس در آسمان و زمین
غیر از وی مستحق عبادت نباشد إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی نیاز از همه چیزها بذات خود قبل از خلق اشیا الْحَمِيدُ ستوده
صفات خود قبل از خلق پس نیست از ستایش کنندگان و ستوده سزاوار حمد اگر چه هیچ حامدی نباشد و در اواخر سوره الکهف
مذکور شد که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که در موضعی واقع شده وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و در جای دیگر گفته
وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و حکم این هر دو نقض یکدیگر است و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر چند علم بندگان بسیار باشد اما نسبت با
خدای اندک است حق تعالی این آیه فرستاد قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ تا آخر آنجا نیز برای تاکید آن خبر میدهد وَلَوْ أَنَّ و اگر آنکه بودی مَا فِي الْأَرْضِ هر چه در زمین
است مِن شَجَرَةٍ از درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با وسعت خود يَمُدُّهُ مدد دادی او را مِن بَعْدِهِ از پس فنای آب مداد شده او
سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند آن و بدان قلمها و بدین ابحار مداد شده کتابت کردندی مَّا نَفِدَتْ به پایان نرسیدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علوم
الهی و عجایب و غرایب صنع نامتناهی بنوشتن از بدین قلمها و مداد کلمات عبارتست از معلومات و مقدورات حق تعالی که نامتناهی اند
چون معلومات و مقدورات نامتناهی اند پس کلماتی که عبارت از آن باشد نامتناهی باشد و یا مراد بکلمات اشیائی است که او بنده در دنیا و
خواهد داد و بدو در عقبی و یا حکم فرمان او و یا نعمی که در دنیا و عقبی به بندگان میدهد و نامتناهی کلماتست که علم مداد و مضعف متناهی
در کلمات الهی متصف بغیر متناهی إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای تعالی تواناست در حکم و فرمان بی نهایت حَكِيمٌ دانا که هیچ از علم و حکمت
او خارج نیست پس در بیان کمال خود در بعث هم میفرماید مَّا خَلْقُكُمْ و نیست آفریدن شما ای مکر وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیخته شدن شما
إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و برانگیخته شدن یک تن زیرا که وجود کل کاینست تعلق اراده واجبه او با قدرت ذاتیه او چه هر کار
کن فرمودن و بی لغزیدن و در خلق از ابدالات و ادوات و اعانت مددکار محتاج نیست چه بکلمه کن که صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات
بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را گوید که بر خیزند ای اهل قبور از قبرهای خود پس یک بار همه خلایق از قبرها بیرون
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنواست همه مسموعات بَصِيرٌ بیناست همه مبصرات و ادراک بعضی از بعضی دیگر باز نمیماند پس خلق
و محیین است چه قدرت او نسبت بجمیع ممکنات علی السویاست پس جمله خلایق را بیک دفع زنده گرداند که یکی از دیگری دیر [illegible]
مقابل گفته که کفار قریش میگفتند که حق تعالی ما را خلق فرموده باطوار متعدده و بمراتب متعاقبه که آن نطفه است و علقه و مضغه پس
چگونه در آخرت در یک ساعت و بیک دفعه همه را تواند زنده ساخت حق تعالی بجهة رد قول ایشان آیه مذکوره را نازل ساخت بعد از آن
[illegible] بدلایل قدرت خود که همه مشاهده همه کس است و فرمود أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ
در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز و این دو فزاست که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل میسازد روشنایی را فِي اللَّيْلِ
در تاریکی شب تا یکی بر دیگری بیاید و یاد مقادیر آن کم و زیاد میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلایق
كُلٌّ يَجْرِي هر یک از شمس و قمر میرود در فلک خود بر وفق حکمت إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى در زمانی که [illegible]

آخر رسیدنست وقتهای معلوم که آخر هر ماه است ویا منقطع شود او چیزیکه روز قیامت است وَأَنَّ اللَّهَ وایا دانستی که خدای با
انچه میکنید در نهان واشکارا خَبِيرٌ داناست بکنه ان ذَٰلِكَ این سعة علم وشمول قدرت وعجایب صنع بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود وواجب در جمیع جهات الوهیت خود وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ وبسبب انکه انچه شما میخوانید وحفص میخواند
یعنی میخوانند ومیپرستند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای الْبَاطِلُ باطل وناچیز است وَأَنَّ اللَّهَ ودیگر بسبب انست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر یعنی
غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگ که از و بزرگتری نیست ومعانی وجلال بر هر چیز أَلَمْ تَرَ ایا نمیدیدی أَنَّ الْفُلْكَ انکه کشتی تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود
در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بنعمت خدای واحسان حق که انرا بر وجه آب نگاه میدارد وباد مراد برای رفتن او میفرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ
بعضی از دلایل قدرت خود در رفتن کشتی بوسیله باد وبرخی از عجایب دریا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در امر کشتی لَآيَاتٍ هرآینه نشانهاست بر
قدرت وکمال حکمت وموفور حضرت عزت لِكُلِّ صَبَّارٍ برای هر صبر کننده بر بلاهای او وبر مشاق تکلیف والقاب نفس بتفکر در آفاق وانفس
شَكُورٍ شکر گوینده بر نعمای او وگویند مر المومنین انچه ایمان دو نصف است نصفی صبر ونصفی شکر وبعد از ان از حال ساکنان
کشتی خبر میدهد وَإِذَا غَشِيَهُمْ وچون فرا گیرد وبپوشد اهل کشتی را یعنی ایشان را مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا که در بلندی مانند
سایبانهاست یا مثل کوهها یا ابرهای که در دریا اند دَعَوُا اللَّهَ میخوانند خدایرا مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کننده باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین
خود را یا اخلاص میخوانند بدون شایبه شرک چه خوف شدائد اهوال وتقلید اکثر منازع فطرت الله را کردانیده باشد وایشان را بمقام
فطرت اصلی رسانیده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان یعنی بخشکی فَمِنْهُمْ پس بعضی
از ایشان مُقْتَصِدٌ میانه رو است ایستاده اند بر طریق عدل که ان طریق توحید است وبعضی دیگر گردیده اند از راه حق ومصر اند بر باطل
یعنی مومنان ثابت باشند بر عهد وپیمان خود ومشرکان جاحد ومنکر وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا وانکار نکنند نشانهای قدرت ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ
مگر هر غدر کننده شکننده عهد فطرت اسلام ویا نقض عهدی که در دریا با خدای خود کرده باشند كَفُورٍ ناسپاس بر منعم
خود را آورده اند که سبب اسلام عکرمه بن ابی جهل اخلاص او بود در خواندن خدایرا در حین احاطه موج دریا وبعد از ان خطاب بجمیع مکلفات
کرده میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه ادمیان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبه پروردگار خود وبترک ناشایستها ﴿ وبترسید
يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ از روزی که در ان قضا نکند ورو انکه داند پدر عَنْ وَلَدِهِ واز پسر خود هیچ چیز از نفعی باو نرساند ودفع عذاب از نکند
وَلَا مَوْلُودٌ ونه فرزند هُوَ جَازٍ ادا نماینده یعنی نفع رساننده وباز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا از پدر خود چیزی را
از ثواب وعذاب گفته اند که این مخصوص است بکفار چه اولاد وآبای مومن یکدیگر است از شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی
که وعده خدا بثواب وعقاب راستست ودر خلاف ممکن نیست فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی
دنیا یعنی بمتاعهای ولهو ولعب وزینتهای ان وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ وباید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ بعفو وکرم خدا یا مهلت دادن الْغَرُورُ وشیطان
فریفته بدین وجه که براهل دنیا از شما ان راه ببرد وبتوبه ومغفرت شما را امیدوار ساخته بر معاصی دلیر گرداند با مضمون که
امروز گناه کنید وفردا توبه وگویند هر چیز که بنده را مغرور سازد تا انکه بمعصیان میل کند وترک اوامر الهی نماید ان غرور است خواه
شیطان باشد یا غیر ان آورده اند که حارث که با وارث بن عمر محارب که از اهل بادیه بود نزد پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم آمد گفت ای
ساعت قیامت کی ظاهر شود ودیگر حتی که در زمین بپاشیدم در چه وقت باران کرده وزن حامله است مذکر یا مونث خواهد شد یا نه
ومیدانم که عمل امروز چه بوده است فردا بکدام عمل اشتغال خواهم داشت ومولود خود را میدانم که کجاست ودفن من در کدام بقعه
خواهد بود حق تعالی در بیان آنکه این پنج علم در خزانه مشیت اوست وهیچکس را بر ان اطلاعی نداده وبدست هیچ ادمی وجنی نیست ایشان

که إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی عِنْدَهُ نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وفرو میفرستد باران را در زمانی
ومکانی که مقدر کرده وَيَعْلَمُ ومیداند مَا فِي الْأَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از نر و ماده و تمام خلقت و ناقص وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
ونمیداند هیچ نفسی نیکوکار و بدکردار مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا که چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر ولهذا بسیار هست که اراده چیزی
میکند و خلاف آن بفعل آید و کلام باعث انجام امیر المومنین علیه السلم که عرفت الله بفسخ العزایم اشارت بانجست وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ و
نمیداند هیچ نفسی که او بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ بکدام زمین بمیرد و در کدام وقت من تحقیق بدرستیکه إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بهمه چیز
که از جمله علم اوست بغیبات و هر که مارا دعا او باشد لا شکال الکه خَبِيرٌ آگاه بباطن هر ایشان همچنانکه داناست بظاهر ایشان عمرو بن سعید روایت
کند که من حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که یا رسول الله هیچ علمی هست که مرا بران واقف نساخته اند و بعد ازان فرموده که وعنده مفاتح
الغیب تا آخر این آیه را تلاوت فرموده از امام هادی علیه السلم منقول است که این پنج چیز بسبیل تفصیل هیچ غیر از خدای تعالی نداند عباس فرموده که هر که
دعوی کند که این پنج علم که بعد از کند دروغ گوی و کاذب است ... که علم باین اشیا مخصوص است بواجب الوجود هیچکس را ان اطلاع ... که با علام ...
بشر چون انبیا و یا بواسطه مانند ائمه هدی پس حقیقت معنی باین راجعست که آدمی بحیله و وسع طاقت خود نمیتواند که باین امور علم حاصل شود لیکن
منافی این نیست با علام حضرت علام ببعضی از ان حاصل شود سورة السجدة ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
روایت کرده که هر که الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک بخواند همچنانست که شب قدر احیا کرده و لیث از ابو جابر روایت کرده که این حضرت بخاطر ... ملازم
کرده فرموده این هر دو صفت ... فضل دارند بر هر سوره که در قرآنند و هر که این هر دو را تلاوت کند شصت حسنه برای او نوشته شود و شصت سیئه از
او محو کنند و شصت درجه رفع نماید حسین بن علا از ابو عبدالله علیه السلم نقل کرده که هر که سوره الم سجده در هر شب جمعه بخواند حق تعالی
نامه اعمال او را بدست راست او دهد باغفران وصادره شده و باشد حساب کند و از رفقای محمد و اهل بیت او باشد صلوات الله علیهم اجمعین
و نیز از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که هر که این سوره را بخواند شیطان تا سه روز از خانه او داخل نشود و بدانکه چون ختم سوره
لقمان نمود بدلایل ربوبیت افتتاح این سوره باین مضمون کرده فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
الم از امیر المومنین علیه السلم منقول است که هر کتابی خلاصه هست و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته که الف از اقصای
حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته میشود و آن اوسط مخارج است و میم از شفه خیزد و آن آخر مخارج است پس این اشاره است
بانکه بنده باید که در مبادی و اوسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق تعالی مستانس باشد و اشهر اقوال یعنی انا الله اعلم است چنانکه مذکور
شد و باقی اقوال این در تفسیر این کلمه در مبادی سوری که مفتتح اند بحروف مقطعه سمت ذکر یافته و میباید دانست که الم یا این اسم سوره باقر است
که این سوره معنی این تَنْزِيلُ الْكِتَابِ کتابیست فرستاده شده از رب الارباب لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن یعنی بلا شبهه فرود آمده مِنْ
رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد پروردگار عالمیان أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند اهل مکه که محمد بر بافته است از نزد خود یعنی انکار حقیقت آن کرده اند و اسناد
بافتراء او نموده اند چنانست که قرآن بر بافته باشد بَلْ هُوَ الْحَقُّ بلکه آن سخن درست و راستست مِنْ رَبِّكَ فرود آمده از نزد پروردگار تو لِتُنْذِرَ
تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ قومی را که نیامده است بدیشان مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و آن زمان فطرتست
که مابین زمان عیسی و خاتم الانبیاست لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان به بیم کردن تو يَهْتَدُونَ راه یابند ... بلعل ... نا ...
نشوند باین اول و اخیر که عناد و جحود نکنند بعد ازان بیان صفات کمال خود میکند برای تنبیه بندگان تا از ضلالت بهدایت آیند و میگوید اللّٰهُ
خدای حق الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسیست که آفرید آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از حیوانات و نباتات و معادن
اعظم مخلوقات بعلیه و استیلاء و تحقیق این معنی در سوره سابقه گذشت ... بندگان بدو ... که ... بالکلیه

شما را مِنْ دُونِهِ غیر از وی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که شما را یاری دهد وَلَا شَفِيعٍ و نه هیچ درخواست کننده که شما را مدد کاری نماید یعنی
الکر رضای الهی و طاعت او تقوی نماید هیچ ناصری شما نکند و هیچ شفیعی شفاعت شما ننماید أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ
کتابی و نصایح قرآنی و تفکر نکنند در اینکه گفته شد ناصحة الله شما را و فهم شوید يُدَبِّرُ الْأَمْرَ میسازد کار دنیا را باسباب سماوی چون ملائکه
کشته
و نحوان که نازل میشوند از ان اسباب مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ یعنی از اسمان بسوی زمین ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ پس عروج میکند ان امر موجود
ساخته شده و صعود مینماید بسوی او یعنی ثابت میشود در علم او وقتی که موجود میشود و مدت میان تدبیر او و وقوع وجود ان فِي يَوْمٍ
كَانَ مِقْدَارُهُ در روزی است که هست اندازه ان أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِمَّا تَعُدُّونَ از انچه شما شمار ان میکنید مراد زمان تطاول استمرار
تدبیر و وقوع آن یعنی تدبیر امری میکند که بعد از هزار سال دیگر موجود خواهد شد و ابن عباس و حسن و قتاده و جبائی و ضحاک در تفسیر
این گفته اند که حق تعالی تقدیر و تدبیر همه اموری میکند بر حسب اراده خود در ما بین اسمان و زمین میفرستد ملکی را که موکل است بر ان
از اسمان و زمین بسوی صعود میکند ان ملک بعد از ساختن و کذاردن امر بسوی مکانی که جانب ان صعود نماید در روزی که مقدار هزار سال
راه است یعنی ان ملک در روزی از اسمان بر بالا میرود در مدتی که اگر ادمی رود جز هزار ساله راه بود و مجاهد برین وجه تفسیر کرده که حق تعالی
تدبیر امر میکند و حکم هزار ساله مینماید و همین ... عالم روح بل القصه از بلای نزول و عروج در دنیا و خمسین الف سنه که در ایه
دیگر واقع شده متعلق است برای مدت قیامت ذَلِكَ ان خدائی که تدبیر امور میکند بر سبیل مذکور عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیداست و نهان
و اشکارا یعنی دانا امور دنیا و عقبا و عیان باطل بوده باشد و خواهد بود پس تدبیر هر چیز بر وفق حکمت الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ غالب است بامر و تقدیر
مقتضی
مهربانست بر بندگان بتدبیر الَّذِي آن خدائی که أَحْسَنَ نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیز را که آفریده است یعنی بیاراست از هر وجهی نیکو
حکمت و وفق مصلحت پس همه مخلوقات احسن باشد و اگر چه متفاوت اند در حسن و گویند احسن بمعنی علم است یعنی خدائی که علم است که چگونه خلق
می باید کرد به حجه احکام و اتقان وَبَدَأَ و اغاز کرد خَلْقَ الْإِنْسَانِ از بهر ادم علیه السلم مِنْ طِينٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس از بعد نَسْلَهُ ذریت
و فرزندان او را مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه و نقاوه بیرون اورده از صلب مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از ابی ضعیف و خوار یعنی نطفه که در نهایت حقارت و خواریست
ثُمَّ سَوَّاهُ پس تسویه و تقدیم فرمود او را بتصویر اعضای او یعنی قالب او را است نزد خویش بیاراست وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ و دمید در وی از روح
خویش و اضافه روح بخود از جهت تعظیم و تکریم او است و اظهار انکه وی مخلوقی شریف و عجیب است و او انسان و من شبه الست کما ...
بحضرت ربوبیت چه هر ایست که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و کردانید یعنی
افرید برای شما گوش تا بشنوید وَالْأَبْصَارَ و دیدها تا ببینید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها تا دریابید قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ در زمانی
اندک سپاس داری میکنید و شکر میکنید شکری اندک بر چنین نعمتهای یعنی چنانکه باید و سزد بشکر گذاری این نعمت قیام
نمینمایید وَقَالُوا و گفتند منکران نعمت چون ابی بن خلف و امثال آن از روی انکار و جحود أَإِذَا ضَلَلْنَا ایا چون گم شویم یعنی چون در
زمین بخاک شویم و باز شناخته نگردیم چنانکه اعضای ما از اجزای خاک ممیز نباشد أَإِنَّا ایا ما این هنگام که با خاک برابر شده باشیم
لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در افرینش نو خواهیم بود یعنی ما هرگز مبعوث نشویم بعد از انکه خاک شده باشیم بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بوسیله
جزای بعث و کار خود در اخرت كَافِرُونَ ناگرویدگانند ببعث و نشور و عقاب و ثواب و حساب قُلْ بگو ای محمد يَتَوَفَّاكُمْ
تمام فرا گیرد روح شما را مَلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل است الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آن فرشته که موکل و گماشته شده است بر شما بقبض ارواح
ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خود تُرْجَعُونَ باز گردانیده میشوید برای حساب و جزا صاحب کشاف گفته که عزرائیل ارواح را بقبض اعوان و ...
تفسیر
بسوی اسمان خود را بقبض ... ملک الموت طشتی است که از هر جا که خواهد تناول میفرماید تواند نمود

ابو اللیث منقول است که ملک الموت را دو عمود است از آتش که بدان روی بکافران ظاهر کرده روح ایشان فرو گیرد و روی دارد از ظلمت که بدان روح
منافقان را قبض کند و روی دیگر دارد مانند ماه که بدان روی ارواح مومنان توفیه میکند و روی دیگر دارد از نور که بدان روی ارواح
صدیقان قبض نماید و اعوان او ملائکه رحمت و عذابند در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شب معراج چون مرا باسمان بردند هر فرشته
بر روی من خندیدند و اظهار بشاشت کردند مگر یک فرشته که در میان ایشان که با سهم و هیبت تمام بود و لوحی در دست گرفته در وی نگاه میکرد بوی
سلام کردم جواب سلام من داد و در روی من تبسم نکرد گفتم ای جبرئیل این فرشته چه کس است گفت ملک الموت است خدا او را فرمود که نزد ما
پیش تر دوی رفتم و گفتم ای ملک الموت بیکساعت چگونه همه جهان را معامله نمائی گفت این جهان پیش من چون مائده ایست که
در پیش کسی نهاده باشد دستش بهر جا که خواهد رسد گفتم این لوح چیست گفت در این لوح نام کسانیست که حال ایشان در این سال منقضی
خواهد و من در این مینگرم تا هر که را وقت اجل در آمده باشد قبض روح او کنم از ابن عباس نیز مرویست که دنیا پیش ملک الموت چنانست
نزد کسی که از هر جا که خواهد از چیزی بردارد بی رنجی که باو رسد و این کاری که ملک الموت بر جان مشرف است تا مغرب عکرمه از ابن عباس نقل
کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که همه این اوجاع و امراض که واقع شوند پیک مرگند و رسولان او و چون اجل بنده نزدیک رسد ملک الموت
حاضر شود نزد او و او را گوید که بسا خبر که بعد از خبر نیست و بسا رسول که بعد از رسولیست و بسا بریدی که بعد از بریدیست
و من چیزی ام که بعد از من نخواهد بود و من رسولی ام که بعد از من رسولی و بریدی نخواهد بود اجابت پروردگار خود کن خواه برغبت خواه بکراهت و
چون قبض روح او کند و خویشان و مصاحبان او بفریاد و فغان آیند گوید با ایشان که بر که فریاد میکنید و بر که میگریید بخدا سوگند که من ستم
بر وی نکرده ام در اجل یعنی قبل از اجل روح او قبض نکرده ام و روزی او را نخورده ام بلکه خدای او وی را بخواند و وی اجابت دعوت او نمود پس باید که شما
بر نفس خود بگریید نه بر وی پس بتحقیق که مرا در شما عود و رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچکس باقی نگذارم بعد از آن از حال مشرکان
خبر میدهد وَلَوْ تَرَىٰ و اگر به بینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان متوغل در انواع معاصی که معظم آن شرکست نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ افکنده
باشند سرهای خود را از بیم در روز قیامت از غایت خجالت و ذلت شرمساری عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف عرض
حساب حق تعالی متولی حساب بندگان باشد گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از
تو تصدیق پیغمبران را باهوال روز رستخیز از آن صور را شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان ما را در دنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کاری شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ
پس بدرستی که ما یکتائیم و متیقنان برای حقی زیرا که مشاهده کردیم آنرا و ما را در آن شکی نماند و چون مشرکان این را بگویند حق
تعالی گوید وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَآتَيْنَا هر آینه میدادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا هر نفسی را هدایت او را یعنی بوسیله آن
بسوی ایمان و عمل صالح یعنی همه را بر وجه الجا و اضطرار بایمان میداشتیم اما چون تکلیف مقتضی اختیار است نه اجبار چه مکلف
باید که باختیار خود ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد از نحو ایشان را الجا نساختیم بلکه تبیین امر ایمان نمودیم و زمام اختیار کفر
و ایمان را در دست ایشان دادیم که فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ و ایشان ضلالت را بر هدایت اختیار کردند و بآن مستحق گشتند
چنانکه میفرماید وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي و لیکن ثابت شده است از گفتار من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ
وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ در حالتی که همه مجتمع باشند در آن و چون شما باختیار خود پا از طاعت کشیده بیرون نهادید
و ایمان را بآن گذاشتید و با وجود ظهور حقیقت ایمان بر شما فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنچه فراموش
کردید یعنی ترک نمودید و فرو گذاشتید و متذکر نشدید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا برسیدن شما باین روز چه ترک مهیان باختیار إِنَّا نَسِينَاكُمْ
پس بدرستی که ما نیز فراموش کنیم و با دنیا و رها کنیم شما را معامله ناسپاسان کردیم وَذُوقُوا پس بچشید ای مشرکان عَذَابَ الْخُلْدِ

عذاب جانوران بالتم ـ که ببینند آنها را بوده و بیکه میکرد بیان انکه و عاصی روایتست که و نه شفاعت هر بنده که ماه و صید سیاست بلاد
و حساب هر یک کنند و اهل دوزخ را بدوزخ روانه سازند فرشتگان بر خیزند و زبان بشفاعت بگشایند حق تعالی بعضی از ایشان را بجهت
شفاعت فرشتگان از راه دوزخ بازآورد و از بعضی دیگر بشفاعت پیغمبران از دوزخ خود بیرون آید بعد از آن بعضی دیگر بشفاعت مومنان بعد
الله برحمت الهی بصویه خلاص یابد و کی بپای خدا یار استشفاعت میرشد حق تعالی فرماید شفاعت کی در حق مومن و مومنه کر باد رضی
یاد کرده باشد و یا انبیتی توسیله و یا امید وار بوده و یا مهر عمر خود یکبار یعنی مراد از وی خوف و رجا خوانده بس بشفاعت او هر مومن
و مومنه مکر بود همه باشد از دوزخ بیرون آید و بیاله هست روانه شوند و در دوزخ مکر کسی که خدا تعالی بدو میلاد نکند و هیچ کفر و شرک
انکار ورزند تا درهای دوزخ بر روی ایشان در بندند پس هیچ راحت از ایشان نیابد و هیچ علم از آن بیرون رود و فرشتگان با ایشان گویند که فذوقوا
بما نسیتم ما الهم و صیانه کر ما جنابت اهل شرک و طغیان بیان حال و مال مومنان میفرماید که اِنَّمَا یُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِاٰیَاتِنَا بایتهای
کلام ما الَّذِینَ اِذَا ذُکِّرُوا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بروی در افتند سُجَّدًا سجده کنندگان چه خوف از عذاب باقی
وَسَبَّحُوا و تسبیح و تنزیه کنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیح مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار خود
یعنی از صفات نالایق او را تنزیه کنند و بستایش موافق او را بستایند و یا تعجب و ترسکاری ان عذاب سبحانی او را پرستش نمایند و بر
توفیق ما دادیم ایشان را بایمان و هدایت شکر گذاری کنند وَهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ در حالتی که سرکشی نکنند از ایمان و سجود و طاعت
بلکه بوجهیت تمام اطاعت او کنند و بعبادت او مشغول شوند و این سجده اولست از عزایم اربع و اجماع اهل بیت علیهم السلام بر خوانند و شنونده
ان سجده واجبست و این سجده را سجده گویند چه بنده متذکر کرده و نزد تلاوت این آیه سجده یاد کرد از آن غافل شده و تصدیق کند که
لایق وجوب و سجود و عبادت او سجانه در همه اشیا جاری و ساریست از انس روایتست که منافقان بعضی از انصار از مسجد سید انبیاء صلی
الله علیه و آله دور بوده و چون نماز شام بآن قدوه انام علیه السلام بجماعت ادا کردندی بعضی از ایشان تا وقت ادا عشاء در مسجد توقف نموده نماز کردندی
و بمنازل خود نرفتندی تا دو نماز خفتن بجماعت با حضرت در یابند حق تعالی در شان ایشان آیه فرستاد که تَتَجَافٰی دور میشود جُنُوبُهُمْ
پهلوهای ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها یَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا وَطَمَعًا ترس از خشم و غضب و طمعا
و بجهت امید رحمت ابو درداء رضی الله عنه فرموده که این آیه در شان جمعیست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و اکثر بر آنند که در شان
متهجدان و شب خیزانست که چون برده شب فرو گذارند جهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر کرم و فراش نعم برداشته
بر قدم نیاز بایستند و در شب مراد با حضرت کارساز راز گویند و این قول حسن و مجاهد و عطاست و مروی از ابو عبدالله و ابو جعفر
علیهما السلام و واحدی باسناد خود از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت با جمعی در سفر غزوه تبوک با رسول صلی الله علیه و آله بودیم
و از شدت و حرارت از تاب آفتاب بیتاب شده بودیم بر جهانی هر جوی ملتجی بموضعی شدند و من با رسول خدا در موضعی که اقرب بوی بود
فرود آمدیم پس نزد وی رفتم و گفتم یا رسول الله مرا بعملی تعلیم فرمای که مرا به بهشت در آرد و از دوزخ دور گرداند فرمود که از چیزی بزرگ
سوال کردی و این آسانست بر کسی که حق تعالی بر وی آسان کرده است اول آن اینست که خدا را بوحدانیت پرستش کنی و با او شریک
نیاوری و نماز بپای داری و زکوة بدهی و حج بگزاری و روزه ماه رمضان بداری بعد از آن فرمود اگر خواهی ترا بابواب بهشت راه نمایم گفت بلی
یا رسول الله فرمود روزه سپریست از آتش و صدقه خشم خدا را فرو نشاند و نماز شب که در میانه شب برای خدا گذارده شود بعد از آن
این آیه تلاوت فرمود تَتَجَافٰی جُنُوبُهُمْ الآیه و گفت خبر دهم ترا بعمود این جمله گفتم بلی فدای تو گردم پس زبان خود ببست گرفت و گفت زبان خود را
نگهدار گفتم یا رسول الله مرا بگفتار زبان مواخذه کنند فرمود یا معاذ مردم را بدوزخ نیفکند الا حصاید زبان ایشان
اصحابی

مصعبین انه رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایة کند شنیدم که آنحضرت فرمود که چون روز قیامت باشد و خلایق را برانگیزاند بر بلند
منادی ندا کند و گوید باید که شب خیزان دنیا از جای خود برخیزند و بی‌حساب به بهشت روند بعد از آن حساب خلایق شروع کنند
و بلال روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود شما را باد که نماز شب گذارید که آن شعار صالحانست که پیش از شما بوده‌اند و بدرستی که نماز
شب موجب نزدیکی است بخدا و نهی کننده صاحب خود از آثام و تکفیر سیئات او و رانده درد و الم [illegible] و در صحیفه وصیت نامه که آن علم حسن عسکری
علی ابن حسین بابویه قمی رحمة الله علیه نوشته که بر تو باد که نماز شب بپای داری پس بتحقیق که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وصیت کرد علی
علیه السلام و گفت یا علی علیک بصلوة اللیل و من استخف بصلوة اللیل فلیس منی یعنی سه بار تکرار فرمود که یا علی بر تو باد بنماز شب و هر که
استخفاف کند بنماز شب پس از ما نباشد و از سهیل بن یحیی [illegible] منقولست که در شب میگفت هذه لیلة الرکوع
این شب رکوع است [illegible] و در شب دیگر میفرمود هذه لیلة السجود است و بیک سجده بصبح میرسانید و یکی با او گفت [illegible] چون طاقت
داری که شبها بدین طریق [illegible] میکنی گفت کجاست شب دراز [illegible] یک سجود با خر بودی [illegible]
[illegible] پیش شما [illegible] بایمضمون به یکشب که هر مست خواب خوش باشد من و خیال تو و [illegible] از پیغمبر
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که قیام العبد من اللیل یعنی این قیام بنده است در شب برای ادای طاعت و وظایف عبادت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مرویست که چون روز قیامت باشد حق اولین و آخرین را جمع کند منادی باواز بلند بر وجهی که همه خلایق بشنوند
ندا کند که زود باشد که بدانند اهل جمع امروز که کیست اولی باحسان و اکرام امروز باز ندا کنند که باید که برخیزند جمعی که پهلوهای
خود را از مضاجع ایشان بسیار اندک باشند و دیگر باره ندا رسد که باید برخیزند انانکه باز نداشته باشد ایشان را تجارت و سودا و [illegible]
از یاد خدای تعالی و ایشان نیز اندک باشند پس بی‌حساب همه را ببهشت در آرند و آنگاه خلایق را حساب کنند مالک بن دینار گوید که انس
مالک [illegible] پرسیدم گفت [illegible] جماعتی اند از اصحاب رسول که میان نماز شام و خفتن نماز گذاردندی و عبدالله بن عمر [illegible] کرده که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که او میان شام و خفتن بتعقیب مشغول شود حق تعالی برای او [illegible] کوشکی بنا کند هر یکی [illegible] راه و [illegible]
قتاده [illegible] مرویست که این جماعت آنانند که میان نماز شام و خفتن نماز گذارند [illegible] و این ساعت ساعت غفلت و هر دعا که
میان شام و خفتن کنند مستجاب شود هشام بن سالم از ابوجعفر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که میان شام و خفتن دو رکعت نماز
کند در رکعت اول فاتحة الکتاب یکبار و آیه و ذا النون اذ ذهب مغاضبا تا بقوله نجی المؤمنین و در دوم فاتحة الکتاب یکبار و آیه و عنده
مفاتح الغیب تا آخر آیه و در قنوت آن دست بردارد و بگوید اللهم انی اسألک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل
محمد اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی واسألک ان تصلی علی محمد و آله و ان تفعل بی ما انا اهله هیچ حاجت نخواهد مگر
باجابت مقرون گردد حاصل که حق تعالی وصف ایمان فرموده که ایشان بجهت شوق عبادت حضرت ترک استراحت نموده او را میخوانند
و مما رزقناهم و از آنچه روزی داده‌ایم ایشان را و عطا فرموده‌ایم ینفقون نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی [illegible] بر درگاه ما عرض نیاز
و گدائی میکنند و هر چه ما بایشان داده ایم باهل نیاز و گدایان میرسانند بعد از آن جهت ترغیب و تحریص اهل ایمان در طاعت بدنی و مالی جزای
ایشان میکند که فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب نه فرشته مرسل ما اخفی لهم آنچه پنهان داشته شده است برای
[illegible] کنندگان از [illegible] و انفاق کنندگان بر وجه مرضات الله من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزها که بدان چشمها روشن گردد
ابن مسعود روایت کند که در توریت نوشته که حق تعالی آماده ساخته برای آنانکه پهلو از بستر بر دارند [illegible] که هیچ چشم آن ندیده است
و هیچ گوشی چنان نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته [illegible] و در حدیث قدسی [illegible] آماده کرده‌ام برای بندگان

[illegible] که ولید بن عقبه [illegible] بود و [illegible] ازین [illegible] ایمان که صاحب [illegible]
بعبارت [illegible] مشوند [illegible] افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون [illegible] کرده اند
که ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از جانب مادر با امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه در مقام مفاخرت در آمد و گفت ای علی تو کودکی
[illegible] من [illegible] است و زبان من [illegible] از تو [illegible] و سنان [illegible] میان لشکر از تو پایدارتر امیر المؤمنین در جواب او
[illegible] فاسقی [illegible] تو یا من [illegible] حق تعالی تصدیق امیر کرده [illegible] فرستاد که
افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا [illegible] علی علیه السلام [illegible] ولید لا یستوون
[illegible] بود [illegible] گفت [illegible] بسیار
[illegible] گفت [illegible] ای [illegible] المسلمین [illegible]
بدانستی که او [illegible] است [illegible] ولید [illegible] و [illegible] کرد
[illegible] عثمان امیر المؤمنین [illegible] کرد
[illegible] و در خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
[illegible] ولید [illegible] حکم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] جواب [illegible] ولید گفت [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] و [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] بشام [illegible] و کشتن [illegible] عثمان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حدود الله [illegible] تعطیل احکام الله [illegible] رسول الله [illegible] حقیقت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] شرع [illegible] شرع [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] شما [illegible] معصیتی ظاهر شود که موجب حد و تعزیر باشد [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] تابعت
[illegible] حاصل که حق تعالی میفرماید اما الذین آمنوا و اما آنکه ایمان آوردند و عملوا
[illegible] الصالحات [illegible] فلهم جنات المأوی پس ایشان راست [illegible] حقیقت است چه دنیا منزلیست که ناچار
[illegible] و گویند جنت المأوی [illegible] و ابن عباس [illegible] تسمیه آن بما
[illegible] نزلا [illegible] درحالتی که پیش
[illegible] بما کانوا یعملون
[illegible] و اما الذین فسقوا و اما آنکه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آتش دوزخ ملوی
[illegible] فمأواهم النار [illegible] کلما ارادوا ان یخرجوا منها [illegible] آتش [illegible] اعیدوا فیها [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] آتش [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] و قیل لهم و گفته شود [illegible]
[illegible] ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون [illegible]

این کلام حالست یا انکه مراد بفاسق کافرست چه نیکوکار مخلد در دوزخ نخواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر اینه بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از
عذاب نزدیکتر و فروتر دنیا که قتل و اسر واقع شد و قحط و تنگی که مدت هفت سال بان مبتلا بودند و گوشت مرده و سگ میخوردند دُونَ الْعَذَابِ
الْأَكْبَرِ جز از عذاب بزرگتر که عذاب خلود است در آتش دوزخ لَعَلَّهُمْ شاید ایشان یعنی جمعی که باقی ماندند از ایشان يَرْجِعُونَ
باز گردند بجانب حق و از کفر توبه کنند حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که مراد از عذاب اکبر خروج مهدی علیه السلام است که آن
استیصال همه ایشان بشمشیر است و صاحب لباب از ابن تفسیر مقاتل نقل میکرده که ادنی بلای اشعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر یا ابتلا وَ
مَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از آن کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بایتهای پروردگار یعنی قرآن و حجج و اعلام ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند از آن
و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که ما از مشرکان مُنْتَقِمُونَ انتقام کشنده ایم بعد از آنکه منتقمیم چه جای انتقام از آنکسی که او ظالمتر
از همه ظالمان باشد یعنی هرگاه که حق تعالی از جمیع مشرکان یعنی انتقام کشند پس کسی که ظالمتر از ایشان باشد نصیب انتقام بان بر وجه اولی و اتم باشد چون
مشرکان قریش با وجود آیات و معجزه تکذیب پیغمبر میکردند و آنحضرت بسیار مغموم میشد حق تعالی بجهت تسلیه خاطر سید انام و وعید
مکذبان را قصه موسی علیه السلام و تکذیب قوم او خبر داد که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب توریه همچنانکه دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُنْ
فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن تو کتاب را از انکه تو لتلقی القرآن و گویند معنی آنست که شک مکن در تلقی موسی توریه را از الله تعالی
بقبول نزد عباس ضمیر راجع بموسی است یعنی بلا شک تو ملاقات خواهی کرد با موسی و در دنیا چنانکه در بعضی اخبار وارد است که حق تعالی وعده داده بود حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله پیش از انکه از دنیا رحلت کند که موسی را خواهی دید و بجا آورد وعده را و گویند که مراد شک مکن در ملاقات تو و موسی را
و قع که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دیدم و هم بوقت عروج هم بوقت نزول حضرت فرمود در شبی که مرا باسمان بردند موسی را دیدم مردی
بالا و گندمگون که گویا از مردان شنوءه است و عیسی را دیدم مردی میانه بالا مایل بسفیدی و سرخی وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی را یا موسی
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا پیشوایانی که راه نمودند باحکام توریت بفرمان ما
یعنی لَمَّا صَبَرُوا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان و بشدائد قوم یا بر مکاره طاعات یا اجتناب از معاصی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند بآیتهای ما یعنی
علامات و معجزاتی که موسی را داده بودیم يُوقِنُونَ بیگمان بودند و بعضی از مفسران گفته اند و همچنین گردانیدیم کتاب منزل بر تو سبب هدایت
بندگان و گردانیدیم از امت تو پیشوایانی که هدایت خلقان کنند بفرمان ما و صبر کنند بر ایمان و بآیات و معجزات که بتو دادیم بر یقین بوده باشند إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ او حکم کند میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آنچه بودند فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اختلاف
میکردند از امر دین تا جدا شود محق از مبطل و جدا سازد هر یک را از دیگری اعتقاد و کردار بجزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد اهل مکه را كَمْ
أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ چند هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مانند قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ میروند اهل مکه در مسکنهای ایشان
و در سفر خود بران میگذرند و علامت آثار ایشان میبینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آن هلاک ما ازو پیشینیان لَآيَاتٍ هر اینه عبرتهاست مر امم آینده را
أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا پس نمیشنوند این سخنها را یعنی بگوش هوش استماع فهم نمیکنند تا پند گیرند و متنبه شوند پس تنبیه کفار میکند که أَوَلَمْ
يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنکه ما میرانیم آب را یعنی باران و سیل را میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ بسوی زمین خالی از گیاه فَنُخْرِجُ
بِهِ پس بیرون آریم بان آب زَرْعًا کشت زاری و گویند جرز اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جویها بان نمیرسد و حق تعالی بباران بدان زمین
خشک میرساند و از آن زراعت و اشجار و سایر نباتات رویده میشود تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند از آن زرع أَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان یعنی کاه
زرع و گیاه و برگ درخت وَأَنْفُسُهُمْ و میخورند ایشان یعنی از دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا نمی بینند این را بچشم تا استدلال کنند بر کمال قدرت
حق و بدانند که انکه قادرست بر نبات زرع از زمین خشک قادرست بر زنده کردن مردگان بعد از موت وَيَقُولُونَ و میگویند کفار مکه مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ

اصحاب
کی باشد این فتح مکه که مومنان میگویند که خدا مارا بر مشرکان مکه فتح خواهد داد یعنی کافران از روی استبعاد و استهزا میگفتند مر بامؤمنان و لعنتی بر
بر اصحاب محمد صلی الله علیه واله وسلم میگفتند که فتحی که وعده میدهید کی خواهد بود زود بما نمایید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستی
گویان بآن وعده خود مراد فتح مکه است و نزد سدی حکم بعذاب ایشان در روز بدر بود و نزد مجاهد مراد حکمت است بثواب و عذاب در روز
قیامت قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که يَوْمَ الْفَتْحِ روز فتح مکه یا بدر یا حکم بثواب و عقاب لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا سود نخواهد داشت ایمانها
را که نکرده اند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان یعنی مقتولان چه در حال قتل که وقت استعجال است ایمان ایشان فایده ندهد وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ولا
و نباشند که ایشان را مهلت داده شوند و عذاب قبل ایشان در توقف افتد و یا آنکه سود نفی است ایمان آوردن نفع بایمان رسانند و از عذاب مهلت یابند فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان از بی باکی ایشان و از انکار ایشان تا مدت معلوم که وقت نزول آیه السیف است وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را إِنَّهُمْ
مُنْتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرانند که غلبه کنند بر تو بعضی ومن الحق ثقلون ولا یعلمون انظرت و غلبه ترا باشد نه ایشان را و یا آنکه چون وعید
الهی البته بایشان خواهد رسید پس تو منتظر باش که ایشان منتظرانند سوره احزاب ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه واله روایت کرده که هر که سوره
الاحزاب بخواند و اهل خود و مملوکین را تعلیم نماید حق تعالی او را از عذاب قبر امین کرداند و عبدالله بن سنان از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که سوره
الاحزاب بسیار خواند روز قیامت در جوار سید الانبیاء و ازواج اطهار او باشد و پوشیده نماند که چون حق تعالی در ختم سوره السجده امر کرده حضرت
رسالت صلی الله علیه واله بانتظار نصرت در خصوصیت او فرمود بحضرت او که در حین انتظار از نواهی اجتناب نماید و اطاعت کند و فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در اسباب نزول و غیر آن از مفسرین

آورده که ابو سفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و ابو الاعور السلمی بعد از واقعه احد از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم امان طلبیده از مکه بمدینه آمدند
و در مکان منافق یعنی عبدالله بن ابی سلول که رئیس و رهبر اهل کفر بود و مقتدای ایشان نزول کردند و روز دیگر عبدالله بن سعد ابی سرح و طعمه
بن ابیرق که از اهل نفاق بودند همراه کرفته بودند نزد رسول آمدند و گفتند ما لات و منات باز کذار و بکو که در قیامت هم مقام شفاعت هست و
عبادت ایشان نافع است و ما نیز ترا بکذاریم تا خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت شاق آمد و روی درهم کشید ابن ابی و ابن قشیر و ابن قیس
گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست عمر گفت یا رسول الله دستوری ده تا ایشان را بقتل آریم حضرت فرمود که من
ایشان را امان داده ام و نقض عهد روا نیست ولیکن ایشان را از مدینه اخراج کنید و بعد از آن عمر داخرجوا فی هذا البلد لعنت الله و غضب
بیرون رو بدا این شهر که در لعنت خدا و خشم او سد ... آن ابو اینماز لعن اشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه اتَّقِ اللَّهَ
و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران چون ابو سفیان و عکرمه و اتباع ایشان وَالْمُنَافِقِينَ و منافقان
مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر و اشباه ایشان در هر چه موجب وهن و ضعف باشد در دین إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بعاقبة
ایشان حَكِيمًا حکم کننده بر پای عهد و یا عالم بمصالح و مفاسد و حکم نماینده بانچه مقتضی حکمت است پس امر نماید و نهی کند بمحض مصلحت و حکمت
باشد و گویند یهود مدینه از بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع بعضی از ایشان از روی نفاق با آنحضرت مبالغه کردند در آنحضرت علیه السلام سوگند یاد که با اسلام
ایمان داشت بپیغمبری و کبیر ایشان ملازمت پیغمبر بود و لکن فتح از ایشان صادر میشد الحال معین بوده حق تعالی این آیه فرود و نزد بعضی دیگر اهل مکه
حضرت را گفتند اگر از دین خود رجوع کنی ما نصفی از مال خود بتو دهیم و شیبه بن ربیعه متعهد شد که دختر را بنکاح تو دهد و مردم و منافقان مدینه تخویف
حضرت میکردند که اگر اطاعت اهل مکه نکنی ترا بقتل آرند حق تعالی فرمود که ای پیغمبر برگزیده فرمان کفار و منافقان مبر وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَى
إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو چه تو را نهی از اطاعت ایشان و علوان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه شما میکنید از خیر و شر و صلاح و فساد خَبِيرًا دانا پس وحی میفرستد بتو آنچه صلاح تو در آنست و نهی میکند از استماع کفره که موجب فساد است

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ و توکل کن و اعتماد کن بر خدای یعنی کار خود را با وی گذار هرچه کند بر وفق حکمت و مصلحت کند و از غیر او اندیشه مکن وَكَفَىٰ بِاللهِ
وَكِيلًا و بسنده است خدای کارساز و نگهدارنده جمیع امور و نگاهبان و کفایت کننده مهمات پس به تدبیر و علاج تو قیام نماید و سبب فتح
تو شود و دفع اعدا نماید از تو آورده اند که مردی بود نام او جمیل بن معمر فهری لبیب و فصیح و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دلست که به یکی از آن فهم
میکنم زیاده از فهم محمد صلعم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بیکسو میرفت یک نعلین در دست و دیگری
در پای ابو سفیان بدو رسید و خبر قوم پرسید گفت بعضی مقتول اند و بعضی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی
در پاست و دیگری در دست او معلوم نکرده بود چون اطلاع یافته گفت ظن من نبود مگر آنکه این هر دو در پای منست و معلوم مردمان شد که
او را دو دل نیست و دعوی کاذب است و حق تعالی بتکذیب وی که دو دل دارد ذو القلبین و آیه آمد مَا جَعَلَ اللهُ و نیافریده خدای لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ
مر هیچ مردی را دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که هر دلی معدن نوعی حیاتست و منبع جمیع قوای پس یکی بیش نشاید و در زاد المسیر
که منافقان میگفتند که آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب حق تعالی فرمود که دروغ میگویند که آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی
با اصحاب حق تعالی فرمود که دروغ میگویند حق تعالی دو دل را هیچکس نیافریده و بقول دیگر کافران چون کثرت علم و حفظ رسول را بدیدند
نسبت نموده گفتند همانا او را دو دلست و گفته اند این آیه متصل است بآیه متقدمه و معنی اینست که ممکن نیست میان جمع ایمان متضادین
که یکی اتباع وحی قرآن باشد دیگر اتباع اهل کفر و طغیان و از ابو عبد الله علیه السلام نیز مرویست که حق تعالی دو دل را نیافرید در یک سینه
و یکی دوستی با قومی کند و یکی دیگر دوستی با دشمنان ایشان و همچنانکه محالست که یک کس را دو دل باشد محالست که یک شخص هم زن
کسی باشد و هم مادر وی و یک شخص هم پسر کسی باشد و هم پسر دیگری چنانکه میفرماید وَمَا جَعَلَ و نگردانیده است خدای أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي
زنان شما را که تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ ظهار میکنند از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی حق تعالی زنی که شما با او گفته باشید أنتِ
علی کظهر امی تو بر من همچو پشت مادر منی مادر شما نساخته زیرا که زوجیه مقتضی خادمیه است و امومیه مقتضی مخدومیه پس هر دو با هم
نه جمع نشود وَمَا جَعَلَ و نگردانیده خدای أَدْعِيَاءَكُمْ پسرخواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امری اصلیست
و دعوت عارضی پس با یکدیگر جمع نشوند ذَٰلِكُمْ اینکه زن را دو دل باشد و ظهار همچو مادر حقیقی و پسرخوانده چون پسر حقیقی قَوْلُكُمْ
بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی است بدهنهای شما یعنی بزبانهای خود میگویید و محض قولست و حقیقتی ندارد وَاللهُ يَقُولُ الْحَقَّ و خدای میگوید سخن راست
و آنکه مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و او راه مینماید بطریق حق آیه اول در حق اوس بن صامت آمد که زن خود خوله بنت ثعلبه را ظهار
گفت و عادت عرب آن بود که زن ظهار کرده را مطلقه میدانستند و اصلا رجوع با وی نمیکردند و تفصیل این در سوره المجادله مذکور است و آیه دوم در باب
زید بن حارثه کلبی که مردم او را زید بن محمد میگفتند و حال او چنان بود که خدیجه رضی الله عنها او را قبل از وحی بحضرت بخشیده بود و
آنحضرت وی را آزاد کرد و چون زید زن خود زینب بنت جحش اسدیه را طلاق گفت و رسول او را بنکاح خود در آورد جهودان و منافقان طعنه
زدند و گفتند محمد ما را نهی میکند از آنکه زن پسر خود را بنکاح خود در آوریم و خود زن پسر خود را خواسته حق تعالی فرمود که پسرخوانده حقیقتا
پسر نتواند بود و گفتار شما حقیقتی و اصلی ندارد و مطابق واقع نیست و قول حق و راه راست اینست که حق تعالی میگوید و راه مینماید ادْعُوهُمْ
بخوانید پسرخواندگان را و نسبت دهید لِآبَائِهِمْ مر پدران ایشان را هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ خواندن ایشان راستتر است و در غایت صدق و راستی
نزدیک حق تعالی و در صحیح بخاری مذکور است که از ابن عمر نقلست که ما میگفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد ما او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ
لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهند ایشان را بایشان فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ
در دین اسلام وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شما در دین یعنی برادران و دوستان شما اند پس خطاب با ایشان بکنید یا اخی یا مولای یا ایشان

فما ادعی محمد کرستما با پدر ایشان برادران دینی یکدیگر پس ایشان پسران برادران شما باشند و موالی جمع ابن عم در کلام عرب شایع است و لیس
علیکم جناح و نیست بر شما گناهی فیما اخطأتم به در آنچه خطا کردید بدان و جاهل بودید پیش از نهی چنانکه گفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی یا بعد
از آن بر طریق نسیان و لکن کناهیست ما تعمدت قلوبکم در آنچه قصد کنند دلهای شما و عمدا کبر ابتدا یر پدر ادعیا بعد از علم بنهی از و کان الله
غفورا رحیما و هست خدا آمرزنده مر کناهان را مهربان بر صاحب عذر چون توبه کند و با آنکه پسر خوانده را اصلا ارث و نسبت عتق نیست
باجماع اهل البیت بخلاف اهل خلاف که موجب عتق مملوک است و ثبوت نسب کسانی که مجهول النسب باشد آورده اند که چون حضرت رسالت صم
عزیمت تبوک عزیمت فرمود و مردم مسلمان را بخروج امر نمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیدیم آیة آمد النبی اولی بالمؤمنین پیغمبر
صم بکزیده تر و سزاوارتر است بکرویدگان من انفسهم از نفسهای ایشان در کار دین و دنیا چه هر چه فرماید مر صلاح بنده و محض فلاح اوست
بخلاف اوامر نفس که موجب غوایت و سبب شقاوتست فلهذا اولویت با حضرت بر طریق عموم واقع شده مقید نیست ببعضی دون بعضی
پس واجبست بر همه مؤمنان که نزد ایشان حضرت دوستتر باشد از نفس ایشان و امر ایشان نافذتر بر ایشان از امر غیر او و شفقت غیر او
و در حدیث آمده که هیچ مومنی نیست مگر که من اولی ام باو در دنیا و آخرت نیز در روایت صحیح ثابت شده که نگرود هیچ یک از شما و مومن نباشید تا من نباشم
من با و دوستتر از پدر و مادر و فرزند و همه مردمان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازمتر شناسد و لهذا صاحب عین المعانی آورده که
محبت با او سزاوارتر است از خود و بغیر خود از اقارب واجبات و بعضی گفته که هر پیغمبری پدر امت خود است و لهذا مومنان برادران
یکدیگرند چه پیغمبر صم پدر ایشان است در دین و ازواجه و زنان او امهاتهم مادران ایشان از روی تعظیم و تحریم و احترام نه در سایر
احکام چه روایت ایشان روا نبود و نسبت و ارث نداشته اند و بجهة احترام ایشان تحریم نکاح ایشان کقوله و لا تنکحوا ازواجه ابدا
در مصحف ابن عباس و ابن مسعود چنین بوده که و هو اب و ازواجه امهاتهم و این از ابو جعفر و ابو عبد الله ع نیز مرویست و در بعضی
اخبار آمده که جمعی مومنان گفتند که چرا محمد زنان ما را نکاح کند و ما زنان او را در نکاح نیاریم حق تعالی بجهة رد قول ایشان فرمود که
ازواجه امهاتهم از ازواج اطهار سید ابرار امهات شما اند پس نکاح ایشان بر شما حرام است از قتاده مرویست که در صدر اسلام
بهجرت و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن نمود فرمود که و اولوا الارحام و خویشان و پیوندان بعضهم اولی ببعض
بعضی از آن سزاوارترند بر بعضی بتوارث فی کتاب الله در لوح محفوظ و در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و یا در این آیه
و یا در آنچه حق تعالی مکتوب و مفروض ساخته و بر هر تقدیر بر ایشان حق اند بمیراث من المؤمنین از گرویدگان یعنی انصار
و المهاجرین و از مهاجران و پیغمبر صم با ایشان برادری داده و از مومنان متواخی یعنی اقربا از این گروه مذکور اولی اند بانکه
میراث برند از یکدیگر جمیع اموال را الا ان تفعلوا مگر آنکه بکنید الی اولیائکم با دوستان خود از مومنین و مهاجرین
معروفا نیکوئی یعنی وصیت کنید بعضی از اموال خود را که زیاده از ثلث نباشد برای هر که دوست دارید مگر که ورثه تجویز
زیاده بر آن کنند و یا رخصت دهند و در حال حیات از اموال خود چیزی بدوستان بخشد و کان ذلک و هست
این مذکور شد در این هر دو آیه از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فی الکتاب در قرآن یا در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده و ثابت
گشته بدانکه از این آیه استدلال میتوان کرد بر اولویت و خلافت و امامت امیر المومنین ع بر غیر او از دو وجه بموجب النبی اولی بالمؤمنین
پیغمبر سزاوارتر است از جمیع مومنان و امیر المومنین ع بدلیل انفسنا و انفسکم در مرتبه نفس پیغمبر است او نیز اولی باشد بجمیع
مومنان در جمیع امور که از جمله آن خلافت و امامت است و نیز در غدیر خم حضرت فرموده الست اولی منکم بانفسکم جمله گفتند بلی
یا رسول الله صم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه دوم آنکه تمسک جویند بقوله اولوا الارحام تا آخر بر خلافت و امامت آنحضرت زیراکه

حق تعالی بعد از تقریر بنی ولی المؤمنین بودن او و کرد او فرمود که واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین یعنی خویشان او
بعضی اولیتر بعد از آن خویشان او را بدو چیز وصف کرده باشد ایمان و هجرت بنا بر تقدیر آنکه بر سالی باشد پس اولی بولایت موقوفست
بر سه چیز یکی قرابت دویم ایمان سیم هجرت جمیعا است دعوی امامت و خلافت در پنج کس کرده اند امیر المؤمنین و عباس و ابوبکر و عمر و عثمان
که مهاجر و مومن بوده اند اما قرابت نداشته اند و اما عباس اگرچه قرابت داشت اما مهاجر نبود بلکه طلیق بود پس امامت و خلافت مخصوص
باشد بامیر المؤمنین و بعد از ذکر احکام مذکوره تاکید نبوة حضرت رسالت میفرماید بذکر اخذ میثاق از پیغمبران درین باب و میگوید
وَإِذْ أَخَذْنَا یاد کن ای محمد این را که چون فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از جمیع پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشانرا بر آنکه هر یک از ایشان بشارت
دهد به پیغمبری که بعد از وی خواهد بود و تبلیغ رسالت نماید و بعبادت او دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت نمایند
و این میثاق در روز الست فرا گرفتند از پیغمبران وَمِنْكَ و از تو که محمدی وَمِنْ نُوحٍ و از نوح نجی وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم خلیل وَمُوسَى و از موسی
کلیم وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از عیسی پسر مریم که روح الله است فضیلت ذکر این پیغمبران بعد از تعمیم برانست که اولو العزم بوده اند و از مشاهیر
ارباب شرایع و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهة تعظیم و تکریم آنحضرت وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم ازین پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و استوار
و جلیل المرتبه و عظیم الشان پس مراد از غلیظ میثاق و اعظم الشان و عظیم المرتبه و جلیل الشان است و گویند میثاق غلیظ یمین غلیظ و موکد است
بر وفا کردن بانچه حق تعالی بر ایشان تحمیل کرده بود و آن اثقال نبوة و تبلیغ رسالت و غیر آن از اقسام عبادات حاصل کرد که حق تعالی این اخذ میثاق غلیظ نمود از
جمیع انبیا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند راستگویانرا یعنی پیغمبرانرا عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در عهد یا معنی که در روز یقوم الاشهاد
هر یک از انبیا گواهی دهند بر نفسهای خود از صدق ایشان در عهد یا بر سد از پیغمبران که امم ایشان اجابت دعوت ایشان کرده اند یا نه
از ایشان بر سد که پیغام رسانیده اید و باخبر رسانیده بحضرت و اخلاص و یا غیر آن از راه حمیت برفع شان از امام جعفر صادق مرویست که
هرگاه راستگویان پرسد که بر قصد و وجه راست گفتید تا بسبب آن ایشان را جزا دهند پس حال دروغ گویان چگونه خواهد بود و غرض
ازین سوال تبکیت کافران است تا گویند کانت ایشان از قبل آیت انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده
برای ناگرویدگان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و بعد از آن تذکیر مومنان میفرماید بنعمت فتح و ظفر بر کافران و میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدای را که انعام فرموده بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ هر وقتی که آمدند بشما
در روز غزای خندق جُنُودٌ لشکرهای یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود قریظه و نظیر که ده هزار کس بودند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
پس فرستادیم برایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست که خیمهای ایشان را از جای بکند و همه را برکنده ساخت وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا
و لشکرها که ندیدید شما ایشانرا یعنی ملائکه که هزار کس بودند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از تعبیه و صلاح در باب دین عمل
ما لحظ بَصِيرًا بینا و بنابر قرائت بما یعملون بالیا معنی آنست که خواهد داد واجر بعد از بینت در بیان غزوه احزاب و تفصیل قصه آن بدین توجیه بوده که بعد از آنکه
پیغمبر بنی نضیر را از دیار خود شان جلا فرموده بطرف شام رفت رؤسای یهود حی بن سلام بن ابی الحقیق و حیی بن اخطب و کنانه بن ربیع با جمعی
از بنی نضیر و بنی وایل بمکه آمدند و ابو سفیان را که مهتر قریش بود و سایر اقارب ایشان را با اتباع او بر مقاتله پیغمبر صلی الله علیه وآله ترغیب کردند و
گفتند باید تا هر متفق الکلمه مجتمع شده محمد و قوم او را است اصل کردانیم و از دغدغه او فارغ شویم قریش گفتند یا معشر الیهود شما اهل
کتابید و تحقیق امور کرده اید بگویید که دین ما بهتر است یا دین محمد گفتند دین شما بهتر است ایشانرا ازین معنی خوش آمد و با یهود
درین باب بمقاتله حضرت رسالت هم عهد شدند پس از مکه بیرون آمده بقبیله غطفان رفتند ایشانرا بر وجوب قتال رسول دعوت
نمودند ایشان اجابت دعوت نموده با اهل قریش گفتند و متفق شدند بر همین منوال از قبایل او بمقابله پیغمبر خواسته اجابت کرده اند

و قاید اهل مکه ابوسفیان بود و قاید غطفان عیینه بن حصین و قاید بنی مره حارث بن عوف و قاید اشجع مسعر بن رخیله و قاید
بنی اسد طلیحه و قاید بنی اسلم ابو ... و قاید هوازن عامر بن طفیل و همه متفق شده و همه عهد کرده به مدینه متوجه شدند چون این خبر به رسول
رسید که ده هزار کس از ایشان بود و در کین به عزم حرب او به مدینه می آیند آن حضرت با سه هزار کس از مدینه بیرون آمد و در پیش جبل سلع فرود آمد و
کوه سلع در پس پشت ایشان بود و احزاب مجتمع الاحوال بر کنار ... و بنی غطفان که ده هزار کس بودند در جانب احد منزل
ساختند و رسول ... و کودکان خود را از مدینه بیرون ... و حصار ها فرستاد که از حدود دور ... و حیی بن اخطب رهبر
بنی نضیر کعب بن اسد قرظی را که در میان کعب و رسول عهدی بود گفت ای کعب در بگشا تا بیایم ... حامی باشیم و از نقض عهد
... کعب گفت تو مردی شومی و میان من و محمد عهدیست و من عهد او نشکنم و حیی بن اخطب در این باب بسیار مبالغه کرد تا بدانجا که گفت تو در
حصار ... از آن میکشائی تا طعام ما ... نخوری کعب از حمیت برآشفت و در بگشاد و چون با هم نشستند
گفت ای کعب ... لشکری با آراسته که محمد را مقاومت نتواند کرد که جمیع اهل مکه و غطفان و بنی کنانه فزاره و ... و ما
اهل کتابیم متفق شده ایم بر قتال او و ما عهد نموده ایم بر استیصال او تو چگونه درین باب با ما متفق نمیشوی از این نوع سخنان میگفت
تا دل کعب را از پیغمبر بگردانید و او عهد رسول را بشکست و گفت که اگر حضرت محمد را باشد من با تو در قلعه محصور شوم ... و
... چون این حال به رسول رسید ... سعد بن معاذ ... سعد بن عباده که سید خزرج
بود و عبدالله بن رواحه را فرستاد تا تحقیق این صورت نمایند و بیایند اگر کعب عهد را شکسته باشد ... تا مومنان شکسته
خاطر نشوند اگر ... باشد افشای آن نمایند و چون از نقض عهد یهودان لشکر رسول را خبر دادند آن حضرت تکبیر کرد و صحابه ...
شدند که نقض عهد نشده ... چون خبر نقض عهد یهودان ... کار ... شد مسلمانان بسیار خایف و ...
گشتند رسول ... در تسلیه ایشان کوشید و وعده فتح و ظفر با ایشان میداد و سلمان فارسی رضی الله عنه ... وضع خندق کرد ...
... آن حضرت ... و صحابه قسمت کرد و بکندن خندق اشارت فرمود
صحابه بآن کار مشغول شدند و حضرت بنفس نفیس خویش مباشر خاک کشیدن ... از ... شده ... و وعده ظفر میداد
و کلمات اللهم العیش الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرین بر زبان مبارکشان میراندند و ابوعبدالله حافظ باسناد خود از کثیر بن عبد
الله بن عمرو بن عوف ... روایت کرده که پدرم حدیث کرد مرا از پدر خود که رسول سلمان را در باب کندن خندق پسندید و اصحاب
... کردند و انصار گفتند سلمان منا و رسول فرمود سلمان منا اهل البیت و از سلمان مرویست که من حذیفة بن الیمان و نعمان
بن مقرن و عمرو ... از انصار ... از خندق کنیم و اصحاب نیز ... که رسول با ایشان مقرر کرده بود میکندند و در
اثنای کندن سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تیر و تیشه بر وی کار نمیکرد رسول را خبر کردند آن حضرت با سلمان بر سر سنگ آمد
کلنگ بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و ... از آن سنگ بشکست و نوری مانند برق از آن بجست و در
روشنی نظر او بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و مسلمانان نیز تکبیر کردند و نوبت دوم ضربتی
زد و ... دیگر شکسته شد و نوری دیگر از آن ظاهر گشت و قصور ... نظر آن حضرت در آمد گفت الله اکبر مفاتیح یمن
در دست اختیار من نهادند اهل اسلام نیز با الله اکبر تکلم نمودند سیم بار تمام سنگ را در هم شکست و بنوری که از آن درخشان شد
شکوهای کسری را آن حضرت مشاهده فرمود گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید و مومنان دیگر باره الله اکبر گفتند
و ... شدند ... و منافقان میگفتند که محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و ما از ... و خوف ... بر ...

است که نخوانیم بتقاضای حاجت دعوتیم وذلك قوله ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا حافظ ابو عبد الله بن عبد الله الواحدی از محمد بن علی
روایت کرده که جابر عبد الله گفت که روز خندق حضرت رسالت صلعم از غایت جوع سنگ بر شکم بسته بود و گرسنگی بیل و تیشه را بر داشت و گرسنگی
که پیدا شده بود مانند بیشه دیدی ساخت من بمنزل رفتم طعامی مهیا ساختم و آمدم و پیغمبر را گفتم در خانه ما اندک طعامی هست که سه چهار
کس را وفا کند فرمود چه قدر است گفتم صاعی از جو و بزغاله حضرت با همه اهل اسلام بخانه من آمد و از آن طعام سیر بخوردند و همچنان بود
و بلیه از آن نان و گوشت پر بود القصه اصحاب چو رسیدند و خالی کشیدند باری دیگر مشغول گشتند و بعد از اتمام خندق علمهای لشکر دشمن
ظاهر شد مالک بن عوف و عیینه با همه بنی اسد و غطفان و فزاره همه از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با لشکر
قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربیست ظاهر شد و بنی قریظه که با حضرت عهد بسته بودند با ملاحی بن اخطب عهد شکسته
مدد کاران کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد و شوکت ایشان دل ضعفاء اهل اسلام از جای برفت چنانچه میفرماید اذ جاؤکم یاد کنید
چون در آمدند بشما لشکرها من فوقکم از زبر شما یعنی از جانب اعلای وادی از طرف شرقی که بنی غطفان بودند و من اسفل منکم
و از زیر شما یعنی اسفل وادی از جانب مغرب که قریش بودند و اذ زاغت الابصار و چون بگشت دیدها و در حدقها خیره شد از کمال
خوف و شدت و جزع و بلغت القلوب الحناجر و رسید دلها بحنجرها از غایت ترس چه ریه از خوف و دهشت طپیدن گرفت سپل سپل میکند
تا آنکه بحنجره میرسد و تظنون و گمان میبردید ای اهل اسلام بالله بخدای تعالی الظنونا انواع گمانها چه مخلصان ثابت القلب
را ظن آن بود که حق تعالی دین خود را غالب گرداند و مومنان الا حضرت وعده و منافقان گمان آنکه لشکر اسلام تا بحرب ایشان نیاورده
کردند و ضعفای اسلام با وجود اعتقاد بوعده خایف بودند هنالك ابتلی المؤمنون آنجا آزموده شدند مومنان یعنی ثابت قدمان از اهل
تزلزل نمایان گشتند و زلزلوا و جنبانیده شده مسلمانان زلزالا شدیدا جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بمثابه که بدیدکان
عزم بنظر اینجا نمودند و ناشکیبایان اوراق القرآن ما الاوطان بگذارها میکردند مرویست که مدت بیست روز یا بیست و هفت روز احزاب
بظاهر مدینه توقف کردند روزها بکنار خندق آمدند و از طرفین تیر و سنگ بر یکدیگر می انداختند و شبها شبیخون کردندی حضرت
رسالت صلعم سوار شده با جمعی صحابه بدفع آن اشتغال نمودی چون کار سخت شد و حضرت رسالت بجهت امتحان اصحاب و ثبات قدم ایشان
سعد معاذ و سعد عباده را گفت که من در این اندیشه ام که مدینه ازکنار بلا هجوم مینشوند تا غطفان با ساز و قبایل بگردانند
فتنه کوتاه شود شما درین باب چه میگویید گفتند یا رسول الله اگر امر الهی درین باب نازل شود اطاعت میکنیم و جان و مال را فدای رسول
میکنیم رسول فرمود درین باب وحی نیامده اما من میبینم که همه عرب متفق الکلمه شدند میخواهم که شر ایشان از این شهر دفع کنم سعد معاذ گفت
یا رسول الله در جاهلیت هرگز این قوم را طمع نبود که مال ایشان از میوه خود نصیبی دهیم مگر بمهمانی یا بخریدن امروز که حق تعالی ما را باسلام
گرامی نموده چگونه مال خود را بایشان دهیم و اظهار عجز و تذلل کنیم بخدا سوگند که ایشان را جز شمشیر ندهیم رسول از جهت ثبات
قدم ایشان بدید خوشحال شد بدانست که در امر قتال جد و مردانه اند پس عمرو بن عبد ود قرشی سوار شده جمعی سواران قریش چون عکرمه
بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله و ضرار بن الخطاب مسلح شده بقصد قتال بیرون آمدند و گرد لشکرگاه خود بر آمدند و بنی کنانه
و بنی هبیره را گفتند که سازکار کنید که امروز معلوم شما شود که محمد را عجز گفته و میگوید و دعوی میکند دروغ است بکنار خندق
آمدند و خندق را بدیدند گفتند این کیدیست که عرب نشناسد پس به تنگنای از خندق در آمدند و اسپان را جهانیدند
در میان سلع و خندق جولان دادند امیر المومنین علی با جمعی از مومنان راه بر ایشان بگرفت عمرو در میان ایشان اسب را بر آورد تا خت
و او در شجاعت مشهور بود و او را با هزار سوار برابر میگرفتند و در حرب بدر داد شجاعت داده بود و مشهور عرب گشته القصه چون امیر المومنین

[illegible] یکبار [illegible] آمد گفت تو کیستی فرمود منم ابن ابی طالب گفت ای علی ابن ابی طالب بازگرد نمی‌خواهم که بر دست من کشته شوی چه مرا با پدر
تو دوستی بود [illegible] نمی‌خواهم که تو بر دست من کشته شوی [illegible] شنیده‌ام که تو با خدا عهد کرده که هیچکس از من سه خصلت
[illegible] نخواهد مگر اجابت کنم و من از تو سه خصلت می‌طلبم فرمود بگو گفت [illegible] ایمان آری گفت این احتیاج نیست گفت دیگر خصلت چیست
[illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible] کشته شوی [illegible] بگذار گفت [illegible] فرمود [illegible] دانسته که بر دست
[illegible] کشته شوی [illegible] گرد و بیاده شد [illegible] و نوبت با یکدیگر [illegible] عمرو پیشی گرفت و تیغ را بر امیر المؤمنین انداخت
[illegible] سپر [illegible] تیغ سپر ببرید و از مغفر گذشت سر مبارک را جراحتی رسید امیر المؤمنین [illegible] آمد تا زخم را ببندد عمرو پنداشت که وی
[illegible] زخم [illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] بودم گفت [illegible] چنان بود که هیچکس از
[illegible] حضرت [illegible] فرمود که اکنون نوبت من است گفت [illegible] عمرو سپر را بر سر کشید آنحضرت
[illegible] امیر [illegible] عمرو [illegible] سینه او [illegible]
[illegible] باسناد خود از زهری نقل کرده که چون عمرو عبد ود
[illegible] خندق [illegible] رسول [illegible] کیست [illegible] برخاست رسول فرمود بنشین دوم و سیم
[illegible] علی علیه السلام [illegible] عمرو [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] از جای خود برخیزد پس رسول [illegible] خود [illegible] و شمشیر خود [illegible] و عمامه خود [illegible] بست
فرمود برو [illegible] خود قیام نما [illegible] گفت بار خدایا [illegible] ای علی [illegible] امیدواریم که [illegible]
[illegible] گفته که من با علی بودم [illegible] میان علی و عمرو [illegible] و از میان ایشان گردی برخاست که در آن
میان ناپدید گشتند [illegible] الله اکبر [illegible] که عمرو را کشته [illegible]
[illegible] نوفل بن عبدالله [illegible] خندق [illegible] مسلمانان [illegible] امیر المؤمنین گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عمرو [illegible]
کشف
[illegible] عمرو را [illegible] میان عرب هیچکس [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] اسلام اسلام [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] اسلام [illegible] مشرکان در غزوه خندق [illegible]
اسلام [illegible] علیه اللعنة بر امیر المؤمنین [illegible] نبود [illegible] مشرکان در غزوه خندق علی یوم [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible] عمرو [illegible] رسول [illegible]
[illegible] نشد بلکه علی [illegible]
حسن بن ثابت [illegible] باب گفت [illegible] ایشان صادر [illegible] علی
[illegible] فرمود [illegible] کشته [illegible] علی
[illegible] قریش [illegible]
ابن ابی طالب [illegible] کریم قریش بود [illegible]
از [illegible] النضیر [illegible] مشرکان
[illegible] منهج الصادقین [illegible] ایشان واقع شد [illegible]
[illegible] موافقت [illegible] با ایشان فرستاد [illegible]
[illegible] در میان [illegible]

ونند مفسران باد صبا بود چه پیغمبر فرموده که نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور و صبا بادیست که چون بوزد بقبله که ...
جهد و آنکه از پس پشت آید و چون این حادثه در میان ایشان حادث شد ترس و بیم عظیم در دل ایشان افتاد و در شعلهای آتش که از جوانب
لشکرگاه او از تکبیر برافروخته شد و ترس ایشان برتبه رسید که کسی و مهتر هر قبیله قوم خود را میگفت کار من دور است و بروید و رها
نکنید ابو سفیان چون این حال را بدید و گفت ای معشر قریش در پی هر چند بقصد قتال آمده ایم اسبان و چهارپایان ما سست
شدند و بنو قریظه و بنو النضیر وعده که با ما کرده بودند خلاف کردند و من میروم و از غایت دهشت بر شتری نشست که عقال از پای
بود و شتر را برانگیخت و هر چند او را میزد نمیرفت چون نگاه کرد دید که عقال دارد پس او را بگشاد و سرعت تمام متوجه مکه شد و اهل
قریش قافله او کردند و بنو غطفان چون دیدند که قریش فرار کردند و ایشان نیز فرار کردند حق تعالی ... ایشان را منهزم ساخت
وعده نصرت حضرت رسالت که در روز حفر خندق داده بود بظهور رسید او را بدروغ منسوب ساختند و میگفتند که محمد با ما و
اصحاب خود را وعده ... حق تعالی از آن خبر میدهد که وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن وقتی را که میگفتند منافقان مانند
ابن قشیر و اتباع او وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللَّهُ آنچه وعده
داده ما را خدا وَرَسُولُهُ و پیغمبر او در نصرت و اعلای دین اسلام و فتح روم و شام و بلاد فارس إِلَّا غُرُورًا مگر وعده بفریب
یعنی که مردم را بازی دهد وَإِذْ قَالَتْ و یاد کن این را چون گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان اوس بن قیظی و ...
و اتباع ایشان يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب و مدینه نام مدینه طیبه است لَا مُقَامَ لَكُمْ موضع قرار و مقام شما نیست در لشکرگاه
و حفص بضم میم خوانده اند که اسم مکان نیست یا مصدر میمی یعنی جای بودن نیست مر شما را فَارْجِعُوا پس باز گردید
بمنازل خود که در مدینه دارید و از لشکرگاه بگریزید و پایان کوه ... محمد را با دشمنان بخود بگذارید که ابو سفیان
و اتباع او بیند وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری میطلبند فَرِيقٌ مِنْهُمُ گروهی از ایشان النَّبِيَّ از پیغمبر یعنی بنو حارثه و بنو سلمه از
پیغمبر طلب اذن میکنند که رجوع کنند ببیوت خود از روی بهانه جوئی يَقُولُونَ میگویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستی که خانهای ما
در مدینه عَوْرَةٌ خلل دارد و دیوار آن استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و خلل آن را اصلاح کنیم و نگاه داریم آن را
از دشمنان تا شبیخون نکنند وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خلل ندارد بلکه مستحکم است و رفع الجدله إِنْ
يُرِيدُونَ نمیخواهند بدین استیذان إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن ایشان از جنگ یعنی غرض ایشان ازین قول فرار است نه استحکام
دیار وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر درآمده شود در مدینه یا بیوت اهل نفاق یعنی لشکر کفار در آن درآیند عَلَيْهِمْ بر منافقان در آنجا هجوم
کنند بر ایشان مِنْ أَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی یکبار بمدینه درآیند و گرداگرد ایشان فرا گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ پس خواسته شوند فتنه را یعنی ایشان را
دعوت کنند بشرک و مقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه مدهند ایشان آن فتنه یعنی اجابت کنند یعنی ایشان او و مشرک گشته در مقابل اهل اسلام مقاتله
آغاز کنند وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا و درنگ نکنند ... باجابت آن بمدینه بعد از مرتد شدن إِلَّا يَسِيرًا مگر زمانی اندک بلکه زود مشرک شوند و با اهل
اسلام محاربه کنند و گویند معنی آنست که درنگ نکنند مگر اندک زمانی پس مستاصل کردند وَلَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه
کانوا ... عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای تعالی مِنْ قَبْلُ پیش از این روز یعنی در روز احد که ... قصد فرار کرده بودند و
بعد از آن نادم گشته عهد کردند که لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها برنگردانند در وقت کارزار بلکه در جمیع مواضع قتال ثابت قدم باشند
وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهدی که با خدای ... مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی از وفای آن سوال خواهند کرد و بر نقض آن جزا
خواهند یافت حق تعالی ... عهد با ایشان بود و یاد ایشان ... و فا ... قُلْ بگو ای محمد منافقان ...

اهل اسلام را کرده

از اسلام اگر بیعهم و جمل لَن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمیدارد شما را گریختن إِن فَرَرْتُم اگر بگریزید مِّنَ الْمَوْتِ از مرگ أَوِ الْقَتْلِ یا کشتن یعنی خواه
از مرگ بر بستر خواه از قتل ... زیرا که مترتب نخواهد شد چه هر شخصی را لابد است موت یا قتل در وقتی که معین و موافق حکم قضاست وَإِذًا
و آنهنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع رساند بشما او سهم شما و تاخیر افتد بعرض رسیدن زمان اجل لَّا تُمَتَّعُونَ برخوردار نخواهید شد
إِلَّا قَلِيلًا مگر برخورداری اندک چه آخر مرتبت فنا ان شد نعمت و حسرت فوات بر شما باقی و این امتداد دنیا نسبت با امتداد آخرت در نهایت قلت
است چه جای امتداد عمر که ادامن دنیا قُلْ بگو ای محمد با ایشان که مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم کیست آنکه نگاه دارد شما را مِّنَ اللَّهِ از حکم خدا و قضای او
إِنْ أَرَادَ بِكُمْ اگر خواهد خدا بشما سُوءًا بدی که آن نکبت و هلاکت است أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی که نصرت و
تاخیر موت یعنی کیست آنکه برساند بشما بدی یا آنکه خواهد خدا بشما تاخیر اجل و نصرت وَلَا يَجِدُونَ لَهُم و نمی یابند مردمان لهم مردمان برای خویش
مِّن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند بایشان وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که باز دارد از ایشان ... در زاد المسیر آورده که مردی
از لشکرگاه پیغمبر به مدینه رفت برادر اعیانی خود را دید که اسباب طرب آماده ساخته و نبید و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در
طرب کنی و حضرت رسالت در میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد که ای ابله با ما بنشین که تو و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و
محمد از ورطه آن بیرون نیاید ... باز گشت و گفت بروم و آنحضرت را از مقالات تو اخبار کنم چون نزدیک حضرت رسید جبرئیل برده
سبقت کرده این آیه آورده بود قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که داند خدای الْمُعَوِّقِينَ باز دارندگان را از حضرت رسول مِنكُمْ از گروه شما وَالْقَائِلِينَ
لِإِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادران خود را هَلُمَّ إِلَيْنَا بیایید بسوی ما و بطیب عیش مشغول شوید و ما لکم موجب پریشانی حال ... مرتکب
مشوید و گفته اند که منافقان ضعفه اهل اسلام را تعویق میکردند و ابو سفیان با یهود منافقان ... میکنند که خود را در معرض تلف
میکنند و از نصرت محمد فرار نمایند و منافقان سخن ایشان را قبول نموده از جنگ پهلو تهی میکردند حق تعالی فرمود که خدای میداند معوقان را
و منع نمایندگان را از نصرت پیغمبر آخر الزمان وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ و نمی آیند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی ... باز نمایی از ...
چه بنای کار ایشان بر اعتذار است و کاهلی ... أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند بمهمات یا نفقه عَلَيْكُمْ بر شما ای اهل ایمان یا ...
ظفر و غنیمت شما باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن و خوف قتال رَأَيْتَهُمْ بینی ایشان را ... از خوف يَنظُرُونَ
إِلَيْكَ مینگرند بسوی تو تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ در حالتی که میگردد چشمهای ایشان در حدقه ... است كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مانند گردیدن چشم
کسی که پوشیده باشد برو عقل یعنی غشی کرده بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرگ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود ترس و ...
فتح و نصرت بر کفار و غنایم دار الحرب بدست آید سَلَقُوكُم برنجانند شما را و سخنهای سخت و درشت گویند بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای
تیز یعنی تیز زبانی کنند أَشِحَّةً در حالتی که بخیلند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت غنایم مجادله و مناقشه کنند در طلب بسیاری از
غنیمت أُولَٰئِكَ آن گروه مذکور لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویده اند بعقد و بقول بوجه اخلاص فَأَحْبَطَ اللَّهُ پس باطل کرد آنچه است خدای أَعْمَالَهُمْ کردارهای
ایشان را چه ثواب مترتب نمیشود بر جهاد و غیر آن از افعال که برای قربت نباشد بلکه بقصد اخذ غنیمت و با ریا و سمعت باشد و با
ساخت تضییع و ... ایشان را بمکر و کید که در باره پیغمبر و اهل اسلام میکردند وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست آن ابطال اعمال ایشان عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
بر خدای آسان ... تعلق ... و عدم ... مانع او شود از آن در این دلالت بر آنکه ترتب ثواب بر ایمان فرع بر ایمان است و قربت يَحْسَبُونَ
الْأَحْزَابَ می پندارند منافقان یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوا باز نگشته اند یعنی ... و ترس منافقان بمثابه ایست که
مشرکان هزیمت رفته اند پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و جنگ ایستاده و عجب این است که خندق ... اند و در مدینه متحصن
میشوند و هر چند ایشان را میگویند که مشرکان بهزیمت رفتند ... قول نمیکنند ... باشند که از منازل متحصن خود بیرون

ایند وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ و بیایند این لشکرها اگر بفرض دیگر بار يَوَدُّوا دوست دارند منافقان و تمنا کنند لَوْ أَنَّهُمْ اینکه ایشان بَادُونَ
فِي الْأَعْرَابِ صحرانشینان بودندی لا اعراب واقع در میانه اعراب بادیه نشین یعنی از بسیاری بددلی آرزو کنند که در میان بودندی
باکه در بادیه ساکن شدندی يَسْأَلُونَ می پرسیدندی از هر آینه از جانب مدینه عَنْ أَنْبَائِكُمْ از خبرهای شما یعنی از اخبار جاری شده
بر شما و تفتیش نمودندی که چگونه است حال شما از غالبیت و مغلوبیت شما بودند وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ و اگر بودندی در میان شما
در خندق مدینه و مراجعت و مغلوبیت شما بودندی و مقاتله با اعدا دست دادی مَا قَاتَلُوا و کارزار نکردندی إِلَّا قَلِيلًا مگر
کارزاری اندک از روی ریا و سمعه و بعد از آن ترغیب میکند مکلفان را بر قتال مشرکان و صبر کردن بران و میفرماید لَقَدْ كَانَ لَكُمْ به تحقیق
که هست [illegible] فِي رَسُولِ اللَّهِ در ذات پیغمبر خدا أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو و پسندیده که خواهان اینست که اقتدا
کنند و آن ثابت است بر صبر بر شدائد یعنی [illegible] او بر جوع ثبات دارد و تحمل [illegible] میشود شما نیز چنین کنید پس آنحضرت
قدوه نیکو ست در بیرون افعال لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که امید میدارد جزای [illegible] وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و روز باز پسین یعنی
نعیم آن وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا و مر کسی را که یاد کرده خدا یاد کردنی بسیار یاد بزبان بسیار بدل و زبان او مرده آنحضرت
صلی الله علیه و آله را از آمدن احزاب خبر داده بود و فرموده که با جماع ایشان متزلزل و مضطرب شوید و کار بر شما سخت گردد و ام
ظفر و منصور شوید و ایشان خایف و ترسان شده منهزم شوید وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ و آنهنگام که بدیدند مؤمنان الْأَحْزَابَ
از احزاب را که پیغمبر از آمدن ایشان خبر داده بود و مشاهده ایشان نمودند که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قَالُوا گفتند
هَٰذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ اینست آنچه وعده داده بود ما را خدای وَرَسُولُهُ و آنچه وعده کرد رسول او وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ و راست گفت خدا
و پیغمبر او یعنی ظاهر شد صدق خبر و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود ایشان را آنچه دیدند از آمدن احزاب إِلَّا إِيمَانًا مگر ایمان
بخدا باور داشتن مواعید او را وَتَسْلِيمًا و گردن نهادن با مر و مقادیر او سبحانه و با حکام حضرت رسالت که سعادت داری است
در آن تسلیم منه جست بعد از آن تخصیص میکند بعضی مؤمنان را بفضلی که در ایشان بوده میفرماید که مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا آنکه
کان یعنی مردانی اند راست گفتند مَا عَاهَدُوا اللَّهَ آنچه عهد بسته با خدای عَلَيْهِ بر آنچه از ثابت است بر قتال و مقاتله برای
رضای حق تعالی نزول این آیه آن بود که جمعی از اصحاب چون حمزه و مصعب و انس بن نضیر و امثال ایشان نذر کرده بودند که هر بکاهی
که ملازم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باشند ثبات قدم ورزیده در مقاتله بر میان جان ببندند تا شربت شهادت بچشند الم
نکیرند حق تعالی در صفت ایشان فرموده که از مؤمنان راست گفتار بودند فَمِنْهُمْ در عهدی که کرده بودند پس بعضی از ایشان مَن قَضَىٰ
کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحْبَهُ نذر خود و کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و امثال و نحبه بمعنی نذر است
و نذر را نحب میگویند جهت آنکه مانند موت لازم است در قبه هر انسانی وَمِنْهُم و بعضی دیگر از ایشان مَن يَنتَظِرُ کسی هست که انتظار
شهادت میکشد چون سایر مؤمنان حقیقی که مستفید باعتقاد ثابت جازم راسخ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا تغییر ندادند عهد را
داد فی یعنی هیچ وجه از استغیر و تبدیل نساختند بلکه وفا نمودند لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا پاداش دهد خدای الصَّادِقِينَ راستگویانرا
یعنی وفا کنندگانرا بِصِدْقِهِمْ اگر خواهد یعنی وقتی که ایشان بر نفاق بر اسنی یعنی بوفا او ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ و تا عذاب
نکند منافقانرا إِن شَاءَ اگر خواهد یعنی وقتی که ایشان بر نفاق بمیرند و یاد دنیا او را معذب سازد أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ تا باز کردید بر ایشان
بمغفرت و مثوبت اگر ایشان باز گردند از نفاق و توبه کنند از آن إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده
از اکر توبه کنند رَحِيمًا مهربان بر آنکس که بر توبه بمیرد و خلاصه معنی آنکه مؤمن مخلص بعهد خود وفا نمود و صدق ایشان حق بجا آرد

اهل ایمان صدق وفا نمودند باعث عقب ساخته و ... عهد ایشان را از جمله کاهی که بر صفت نفاق ببینند و امرهنیا ایشانرا بجهت شامت نفاق
تو بپذیرد علیا اگر خواهد حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد خود از ثابت بن عمر نقل کرده که ابو اسحق روایت کرد از امیر المومنین که آیه
مومنین که فینا نزلت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در حق ماست از رجال پس همه حمزه بود که منم که منتظر شهادتم و جمهور مفسران بر آنند که آیه
در شان حضرت امیر المومنین علی علیه السلام نازل شد و عبیده و حارث که در بدر شهید شدند و حمزه بن عبد المطلب که در جنگ
احد به سید الشهدا ملقب گشت و جعفر بن ابی طالب که در موته شهید گشت و اضنان بود که حضرت رسالت
ما را سپهسالار لشکر کرده ابد نهادی فرستاد و اورا بتقوی و احتیاط و حراست لشکر و صبر امر نمود و وصیت فرمود و جعفر با کفار کارزار کرد تا
شجاعت مدد و بیاری زنان سپاه بنمالی تیر و انداخت و تیغ میزد پس بازوی راست او را بیفکندند بیرایت بدست چپ گرفت
و شمشیر بدست چپ میزد و طمع از خود برداشت و رزی بدید کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله مدعو الاسلام و دریجان ای
کفار را کرد و بر آمد و شهید کردند و بسینه او زخمی برداشتند و در هوا بود و حق تعالی بروی بر ساز سپرد و بجای دو
دست او دو پر سبز داد که با ملائکه در بهشت پرواز میکند پس حضرت پیغمبر او را جعفر طیار میخوانند پس قوله
منهم من قضی نحبه اشارت بجعفر و حمزه و ابو عبیده است و مراد بقوله منهم من ینتظر امیر المومنین است که همیشه منتظر شهادت بود و هر گاه
مشغول شدی گفتی چه چیز مانع است بدبخت ترین این امت را که این محاسن را از خون سر خضاب میکند یعنی عبد الرحمن ابن ملجم علیه اللعنة
والعذاب او را شهید کرد مرویست که چون عبیده در بدر شهید کردند و حمزه در احد و جعفر در موته رسول خدا فرمود بار خدایا مرا
برادران و اهل بیت بود که عبیده را در بدر بشهادت حمزه در احد و شهید شدن جعفر در موته و برادر خدا و ندا علی بن ابی طالب است پس مرا تنها مگذار و پس
از فوت او از دنیا ببر پس بدرستیکه تو بهترین وارثانی پس او را ولی عهد خلیفه و وصی من گردان القصه حق تعالی در زمین جنگ خندق ایمان و عهده
خود بموده و عذاب نشو پس همه ابواب فتح و نصرت و اقبال مفتوح گشت وَرَدَّ اللَّهُ و باز گردانید خدا از مدینه الَّذِينَ كَفَرُوا آنان را که کافر شدند
یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان در حالی که خشمناک بودند لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا نیافتند غنیمتی و نصرتی یعنی در حینی که ظفر بیافتند
بود و نصرت و غنیمت وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ و کفایت کرد خدای تعالی مومنانرا مقاتله کردن یعنی بسبب باد صبا و ملائکه ایشانرا
نصرت داد بر کفار بی احتیاج ایشان بکارزار وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا و هست خدا توانا بر احداث هر چه خواهد عَزِيزًا غالب بر همه اشیا و در تفسیر
دُرر
اهل بیت علیهم السلام مرویست که ابو عبد الله علیه السلام مرویست که کفی الله المومنین القتال بعلی بن ابی طالب و قتله عمرو بن عبد ود
و کان ذلک سبب هزیمة القوم یعنی کفایت کرد خدا مومنانرا از مقاتله کردن بامداد علی بن ابی طالب و کشتن او عمرو بن عبد ود را که سبب
هزیمت کفار شد و در قرائت عبد الله عباس و عبد الله مسعود نیز چنین واقع شده که کفی الله المومنین القتال بعلی ابن ابی طالب و نقلست
که چون رسول خدا از جنگ احزاب باز گشت و بمدینه آمدند و سلاحها بنهادند و نماز پیشین بر وقت در حجره زینب سر مبارک میشست که
سواری بر آمد و منتظر بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد عمامه از دیبا بر سر بسته و سلاح در بر گفت یا رسول الله حکم الهی چنانست که در همین
ساعت متوجه حرب بنی قریظه شوی و من امر شده که بنیانهای قلعه ایشانرا بر کنم و در جاهای حصن ایشان بجنبانم و ایشانرا از خوف مضطرب
سازم پیغامبر صلی الله علیه و سلم ... منادی ... آگاه کرد تا هر که مطیع امر خدا و رسولست باید که نماز عصر نگذارد مگر در بنی قریظه
[illegible] امیر المومنین علیه السلام تفویض فرمود و او را مقدم لشکر ساخته با فوجی روانه ساخت و خود با سایر اصحاب بر اثر وی روان شد
امیر المومنین بر در حصن ایشان رسید از ایشان سخنان ناسزا آغاز کرد و آنحضرت چون آن فرو نگذاشت حضرت امیر بر گشت و گفت یا رسول الله
بر در حصن مرو اگر صلاح در آن نیست اشعریست چه کای علی مگر چیزی شنیدی که ترا خوش نیامد گفت نعم یا رسول الله فرمود که چون مرا ببینند

نتوانستند که این مقوله چیزی گویند پس بر در حصن آمد و گفت یا اخوة القردة والخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین ...
و حق کان حصن فرود آییم بر منع و شتم پس بد باشد ... کرده شدکان گفتند یا ابا القاسم تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبوده رسول الله
اعراض فرمود و با اصحاب گفت که در راه کسی را دیدید که بر شما بگذشت گفتند آری دحیة الکلبی با استری شهبا نشسته بود و قطیفه ...
بر آن گذشت فرمود آن جبرئیل است آمده تا حصن ایشان را متزلزل گرداند و خوف و ترس در دل ایشان اندازد پس بر سر چاهی از چاههای بنی قریظه
نزول فرمود و اصحاب متعاقب رسیدند و بعضی آمدند تا آنکه جماعتی از پس عشاء نماز خفتن خود را با قامت رسانیدند ... مسکین
بر ایشان نیست زیرا که آنحضرت فرموده بود نماز پسین را مگذارید مگر در بنی قریظه ... نماز را قضا کردند حق تعالی ... ایشان را معذور داشت
تا کار بر ایشان تنگ گشت حیی بن اخطب ایشان را گفت که ای قوم به بینید که محنت و بلیت بر شما نازل شده و شما را ناچار است که یکی از سه
کار کنید یا با این مرد ایمان آرید و تصدیق وی کنید چه بر شما واضح شده که او پیغمبر خداست و در توریت وصف او را دیده اید اصحاب جواب
گفتند که ما هرگز توریت را نگذاریم و از دین خود بر نگردیم زنان و فرزندان خود را بدست خود بکشیم و از حصن بیرون آییم و قتال کنیم اگر ظفر ما را باشد
زن و فرزند دیگر حاصل شود و اگر ایشان را بود بد نامی نباید شنید گفت ما این بیچارها را چگونه بکشیم و بعد ایشان عیش ما را چه لذت باشد گفت
و فرزندان را بدست خود بکشیم امر سیم آنست که امشب شب شنبه است و محمد و اصحاب او میدانند که ما در شب شنبه هیچ امر مرتکب نمیشویم
... این ما غافل شده باشند بر سر ایشان تازیم شاید که کاری از پیش برود گفتند ما هتک حرمت شنبه نمیکنیم و خلاف طریقه آبا
و اجداد سلوک نکنیم گفتند پس امشب باحتیاط باشید تا فردا به بینیم که صلاح چیست روز دیگر کسی برسول فرستادند که ابو لبابه که ...
... بما فرست تا سخنی چند با او بگوییم و صلاحی به بینیم رسول الله اجازت فرمود چون ابو لبابه در حصن در آمد زنان و کودکان نزد وی آمدند و ...
بگریستند و جزع فزع کردند دل ابو لبابه بسوخت گفتند مصلحت باشد که ما بر حکم محمد از حصن بیرون آییم گفت روا باشد و بدست اشارت
کرد بحلق که بر سر شما را بکشند ابو لبابه گوید چون این خیانت کردم دانستم ... پس رفتم و خود را در ستون مسجد
بستم و گفتم خود را نگشایم تا که رسول بگشاید چون نزد رسول رفت ... رسول ... صورت حال عرض رسانیدند
فرمود اگر نزد من آمدی برای او استغفار کردمی اکنون نمی گشایم تا خدا ... شد و بعد از آن توبه او قبول کرد جبرئیل
سحرگاهی آمد و رسول را از این خبر داد آنحضرت در حجره ام سلمه روایت کنند که ... رسول را دیدم که میخندید گفتم یا رسول الله
همیشه دندانت خندان باد سبب خنده چیست فرمود جبرئیل آمد و مرا خبر داد که ... توبه ابو لبابه قبول کرد گفتم یا رسول الله رخصت
باشد که بروم و او را این بشارت دهم و این صورت پیش از آیت حجاب بود گفت روا باشد پس در مسجد رفتم که بر در حجره او بود آواز
دادم که یا ابو لبابه بشارت باد که حق تعالی توبه ترا قبول کرد ... بعد نشسته بود و نخواست که وی را بگشایند گفت سوگند
خوردم که کسی غیر از رسول خدا مرا نگشاید چون آنحضرت بنماز صبح آمد وی را بگشاد القصه چون روز شد بنی قریظه بحکم رسول خدا
فرود آمدند و گفتند یا رسول الله ما اینها موالی و حلفای خزرج اند رسول بنی قینقاع را که حلفای خزرج بودند بشفاعت عبدالله بن ابی
برسول و اوس را نیز از آنحضرت همین چشم داشت بود حضرت فرمود راضی میشوید بحکم سعد بن معاذ که پیشوای شما است گفتند
آری هر چه رای سعد باشد بدان راضی میشویم سعد در این وقت مجروح بود از تیری که بوی در احزاب رسیده بود و بر وی ... در مسجد
خیمه زده بود و زنی رفیده که بعلاج او مشغول بود پس او را سوار کردند و همراه او گفتند که رسول خدا ترا حکم کرده در بنی قریظه
و ایشان موالی تواند با ایشان نکویی کن و در این باب مبالغه و اطناب رسانید جواب داد که سعد را وقتی نیست که در راه خدا از ملامت کننده
جانب خدا را بگذارد و چون سعد نزد رسول خدا آمد او را فرمود که ... رسول خدا ترا حکم کرد در بنی قریظه که موالی تو اند سعد ...

قریظه را گفت خدا و رسول خدا بر شماست که از حکم خدا باز نگردید گفتند چنین باشد پس سعد گفت که حکم من آنست که مردان
ایشان را اسیر کنید و مال ایشان قسمت کنید بر مسلمانان رسول فرمود بتحقیق سعد حکم کرد میان ایشان بحکم خدای از بالای هفت آسمان پس
جهود را و زنان و فرزندان ایشان را در سرای زنی از بنی النجار باز داشتند در موضعی که اکنون بازار مدینه است خندق بکندند
و مردان ایشان را که ششصد بودند نزد آن حفره ها آوردند و امیر المؤمنین و زبیر را نصب فرمود تا ایشان را گردن میزدند و در آن خندق
می انداختند حیی بن اخطب حله پوشیده بود و بر خود پاره کرده تا کسی از وی برنکند و رسول با ایشان گفت نفس خود را در دشمنی تو
ملامت نمیکنم ولیکن هر که خدا را و کتاب او و رسول را فرو گذارد پس قوم گفتند این بلا و محنتی نوشته مقرر شده بود بر بنی اسرائیل پیشتر
و بر کنار خندق بایستادند تا گردن ایشان بزدند و بعد از کشتن همه مالهای ایشان را قسمت کرد سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم و خمس را مستحقان
قسمت کرد و پیغمبر اسیران و زنان و فرزندان ایشان را بنجد فرستاده تا بفروختند و بهای آن را اسب و سلاح خریدند و نزد رسول آوردند و بعد از اتمام
کار بنی قریظه سعد معاذ را وفات رسید و اصحاب وی بر وی نماز گزاردند و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعده بود سنه خمس من الهجرة و حق
تعالی بر سبیل امتنان نعمت و امثال سید عالمیان از وی خبر میدهد وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرو آورد حق تعالی آنان را که ظَاهَرُوهُمْ یاری
دادند احزاب را و پشت ایشان شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت یعنی یهود بنی قریظه را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان
وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و در افکند در دلهای ترس از پیغمبر و لشکریان فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتید یعنی مردان ایشان را
وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و اسیر میکردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد خدا شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان را
مزارع و بساتین و نخلستان وَدِيَارَهُمْ و سرای ایشان را یعنی حصون و قلعهای وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را از نقود و امتعه
و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و زمینی را که گام ننهاده اید آنرا و نرفته اید در آن یا مالک آن نبوده اید مراد خیبر است و یا مکه و فارس و روم
و بعضی گفته که هر زمینی که بعد از این اهل اسلام آنرا بگیرند تا قیامت در این داخلست وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
و هست خدای بر همه چیزها توانا یعنی قادر است بر فتح بلاد و تسخیر آن برای ملازمان سید عباد اصحاب تفسیر و ارباب سیر
گفته اند که در سال تاسع از هجرت حضرت رسالت پناه از زوجات طاهرات هجرت نموده ایلا فرمود یعنی سوگند خورد که یک ماه با ایشان
مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدار می طلبیدند و چیزهای دیگر از وی طمع میکردند که در تصرف آنحضرت
نبود و آنحضرت نبود ام سلمه ازو برده خواست و میمونه حله یمنی و زینب برد یمنی ام حبیبه جامه سحولی و حفصه جامه مصری و جویریه معجری
و سوده کلیمی در آن وقت آنحضرت را نه زن بود عایشه و حفصه و ام حبیبه بنت ابی سفیان و سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه
و این پنج از قریش بودند و صفیه بنت حیی خیبریه و میمونه بنت حارث هلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت حارث مصطلقیه و او حدیث
باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرموده که رسول روزی با حفصه نشسته بود میان ایشان منازعه واقع شد حضرت
گفت ای حفصه زیاده از آنحضرت نفقه می طلبید و آنحضرت را مقدور نبود فرمود میان خود تعیین کنم تا حکم باشد حفصه گفت پدر من عمر را حاضر
ساخت و گفت میان من و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگوئی حفصه رسول را گفت که تو سخن گو و مگر اینکه حق باشد عمر دست برآورد تا بر روی
وی زند پیغمبر دست او را باز داشت پس عمر گفت ای حفصه رسول خدا بغیر از سخن حق چیزی میگوید ... انکس که ... ساخته از مجلس او
بیرون رفت ... تا پیغمبر بیرون رفت و یک ماه در مشربه ... بود ...
نیامد و نگذاشت که کسی از ایشان نزد وی آید و بعد از بیست و نه روز که آن ماه تمام شده بود جبرئیل آمد و این آیه آورد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر ده
... قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی تنعم دنیا و زیادتی ...

از وزینتها و آرایش آن از جواهر و ثیاب فاخره و حلیها بتکلف فَتَعَالَيْنَ اُمَتِّعْكُنَّ پس بیایید که متعه طلاق دهم شما را چنانچه مطلقه را دهند سوی
تعیین یا چیزی را که مطلقه بآن متمتع میشود و شما را بآن متمتع سازم و تحقیق متعه در آن بطلقه و تفصیل آن در سوره البقره مرقوم شده و گویند مراد
از آن مهرست یعنی مهر شما بشما دهم وَاُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم سَرَاحًا جَمِيْلًا رها کردنی نیکو یعنی طلاق دهم شما را بدون مخاصمت و بدان عنف که میان زن و شوهر
باشد از کراهت و کدورت وَاِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ و اگر هستید که میخواهید رضای خدا را وَرَسُوْلَهٗ و خشنودی رسول او وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ و
سرای دیگر را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای اَعَدَّ آماده کرده لِلْمُحْسِنٰتِ مر نیکوکاران مِنْكُنَّ از شما یعنی از آنکه اختیار شوی نمایند اَجْرًا عَظِيْمًا
مزدی بزرگ که زخارف دنیا و زینت آن حقیر و مختصر باشد مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر چون غنایم خیبر را قسمت نمود زنان آنحضرت
گفتند از این غنیمت مال بسیاری به حضرت رسید فرمود از آن قسمت کردم در میان مسلمانان بفرموده حق تعالی در غضب شده گفتند گمان تو آنست
که ما را طلاق دهی ما شوهری از قوم خود نیابیم تا حق تعالی آنحضرت را امر کرد که از زنان معتزل شود در مشربه ام ابراهیم تا صفی و طهر به بیست
و نه روز آن شده و در روایه آمده که بعد از نزول این آیه حضرت هر از ازواج را طلبید و این آیه را بر ایشان خواند و مخیر ساخت ایشان را و همه
رضای او اختیار کردند که چون آنحضرت این آیه بر ایشان خواند فرمود که شتاب مکنید و با پدران خود در این باب مشورت کنید گفتند یا رسول الله ما را در
باب مشورت نباید کرد مخیر کردانیده میان زینت دنیا و اختیار کردیم رسول را شاد شد و حق تعالی این آیه فرستاد که لا یحل لک النساء من
بعد الآیه چون ایشان اختیار کردند تو نیز زنان دیگر را بر ایشان مگیر بعد از آن تهدید و وعید ازواج پیغمبر را خطاب میکند یٰنِسَآءَ
النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر خدا مَنْ يَّاْتِ مِنْكُنَّ و هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بفعلی زشت و ناپسندیده مُّبَيِّنَةٍ هویدا و روشن که
شد و حفص بکسر یا میخوانند یعنی فاحشه مبین و اشکار از آن عدم اطاعت خدای و رسولست و مستلزم خطر کبیره يُّضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو
چندان کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد زیرا که وقوع گناه از شما [illegible] و فضل مزیت است و چون زنان پیغمبر
منبت فضل را بر زنان دیگر جهت مکانت و منزلت رسالت و نزول وحی در بیوت ایشان [illegible] ایشان بجهت آن بیشتر باشد و
لهذا احرص مقابل حد عبد است و معاتب میشوند انبیا و نیز جهت آنست که [illegible] و مثوبت غیر ایشانست چنانکه
ابو حمزه ثمالی از زید بن علی ابن ابیطالب روایت کرده که آنحضرت فرمود [illegible] دیگر زنان را دو اجر باشد از ثواب و چون
بر کردار او که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر [illegible] شده اند و محمد بن عیسی از ابراهیم بن عبد الحمید
روایت کرده که علی بن عبد الله بن حسین از پدر خود نقل کرد که شخصی به [illegible] گفت شما اهل بیت پیغمبر مغفور بید و حق
تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت در غضب شده فرمود ما سزاواریم [illegible] شوهر حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر
از آنکه باشیم همچنانکه تو میگوئی بدرستی که ما میبینیم نیکوکار [illegible] بضعف ثواب و برای بدکار خود مضاعف عذاب بعد از آن
آیه مذکوره را تلاوت فرمود که یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة [illegible] . یضاعف له العذاب ضعفین وَكَانَ ذٰلِكَ و هست
این تضعیف عذاب عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا بر خدا آسان و ایشان ازواج پیغمبرند تضعیف عذاب ایشان نخواهد شد بعد از آن آیه
دیگر تلاوت فرمود وَمَنْ يَّقْنُتْ مِنْكُنَّ و هر که مداومت کند بر طاعت از شما که ازواج پیغمبرید لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خدای و
رسول و وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شایسته و پسندیده نُّؤْتِهَآ بدهیم او را اَجْرَهَا مزد او را مَرَّتَيْنِ دو بار یعنی دو بار مثل عذاب
غیر او و یکبار برای طاعت خدا و یکبار برای خشنودی پیغمبر باو بجهت حسن معاشرت وی با آنحضرت وَاَعْتَدْنَا لَهَا و آماده ساختیم
برای آن زن رِزْقًا كَرِيْمًا روزی نیکو در بهشت زیاده بر مزد او و بعد از ذکر مضاعف ثواب و عقاب برای ازواج از مکرمت جهت
اظهار فضیلت ایشان میکند بر سایر زنان بقوله یٰنِسَآءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر عالم لَسْتُنَّ كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ نیستید شما

مثل سایر زنان امت إن اتقیتن اگر خواهید که پرهیزکار باشید از مخالفت خدای تعالی و فرمان بردار او شوید و رسول او فلا تخضعن پس نرمی
مکنید و نازکی مکنید بالقول در سخن گفتن یعنی چون با کسی سخن گوئید نرم مگوئید چنانکه شما زنان نا ... کنند پیدا میکنند فیطمع الذی فی
قلبه مرض پس طمع کند آنکه در دل او مرض ... و قلن و بگوئید قولا معروفا گفتاری نیکو و پسندیده دور از تهمت یعنی با خشونت ... و درخواست که چون اجنبی
با شما سخن گوید چنان جواب دهید ... از ایشان کسی او را ... وحی که جواب دهد آنکه ... نفادی ... و او ... و حسن جواب دادی و
قرن فی بیوتکن و قرار گیرید در خانهای خود ... بر سو ... گفته اند جابع ... مکن ... چنانکه ... میکنند گفته ... بوده
پیامبر ... بن ... آنست که از خانه بیرون میایم چنانکه خدای فرموده وقرن فی بیوتکن ... آنست که ... از حجره رسول
... بیرون نیامد ... تا ... بیرون ... و ... او ... بیرون ... بعائشه که مخالفت
... از خانه بیرون آمد و شتر سوار شده با لشکری عظیم بجنگ امیر المؤمنین علیه السلام آمده و لا تبرجن و اظهار مکنید ... های
خود را تبرج الجاهلیة الأولی مانند اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که آنرا جاهلیه جهلا گویند و آن زمان ادریس بود تا وقت نوح که
مدت هشتصد ساله بود و در روایه دیگر ... زنان ... و دو ... به بود که در آن زمان جامها ... پوشیدند ... اعضاء ایشان ... ظاهر
شدی ... در زمان ابراهیم بود علیه السلام که زنان لباسها ... باقه بودند و می پوشیدند و ... عرض میکردند ... جاهلیت
اخری میان عیسی و محمد ... جاهلیت ... جاهلیت کبری است قبل از اسلام و جاهلیت اخری فسوق در اسلام و أقمن الصلوة
و بپای دارید نماز را ... طاعت بدنیست و آتین الزکوة و بدهید زکوة ... عبادت مالیست و أطعن الله و فرمان برید خدای را
در جمیع فرایض و احکام و رسوله و پیغمبر او را ... و طاعت خدا و رسول نمائید ... امر و نهی کرده اند إنما یرید الله جز این
نیست که میخواهد خدا لیذهب عنکم الرجس تا ببرد از شما پلیدی گناه را اهل البیت ای اهل بیت و یطهرکم و پاک کرده است شما را از معاصی
تطهیرا پاک کردنی ... ارادة الهی تعلق گرفته با ... وسیلة آنکه ... شما دور ... العصمة شدة
بکرد ... احمد بن حنبل ... نقل کرده که ام سلمه ... که
فاطمه زهرا ... طعامی ... ساخته بود ... در خانه من بود چون فاطمه علیها السلام از طعام ... حاضر کرد
آنحضرت ... و فرمود که ... علی ... حسن ... حسین ... را ... که این طعام ... ایشان حاضر شدند ... طعام ... پس ... ملله
... و این آیه ... اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس اهل البیت
و طهرهم تطهیرا ... من ... با شما ام ... انت علی خیر یعنی تو از اهل ... نیکو کرده ...
... صفات حمیده ... در جامع صحاح ستة ... و عبد الله بن عمران که یکی از ...
اهل سنت است روایت میکند ... ماه ... حضرت رسالت پناه ... که از ... بوقت صبح ... دست
بر در سرای ... و فاطمه زهرا ... و میفرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ایشان در جواب میفرمودند که و علیکم السلام یا رسول الله و رحمة
الله و برکاته ... جواب ایشان ... میفرمود إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و ... این آیه ...
مراجعت میفرمود و ... خود ... و مشغول نماز میشد ... از ... است و ... نیست که امیر المؤمنین ... دعوی امامت کرد
و اصحاب با او مخالفت نمودند ... دعوی صادق باشد و ... اصحاب بخلاف حق بوده باشند و در ... ابو سعید خدری و انس بن مالک و اصله
بن ... و عائشه و ام سلمه ... که این آیه مختص است به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود نقل
کرده ... ثعلبی باسناد خود ... روایت کرده که ... عائشه ... مادر من ... گفت ...

کردی از امر الهی و فرمان وی بیرون نکنی یا مرو ... مادری که گفت آمنّا از قتاده و قضای حق تعالی بود پس ایشان را از آن حال باز آورد و سید گفت ... از حال و ستر بیرون آمد

پیش رسول خدا ... شوهر و دو پسر ... فاطمه و حسن و حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وآله ایشان را جمع کرد و دعا کرد

... در سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند پس رجس را از ایشان دور کن و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از شوب معصیت بعد از آن عایشه

گفت من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود دور شو که بر صفت خیری و از اهل بیت من نیستی همه اهل بیت من اینها اند و ابی سعید خدری از پیغمبر

روایت کرده که این آیه در حق من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده و صاحب طبرسی در مجمع با اسانید معتبره از جابر نقل کرده که ... عبدالله تا آخر

که پیغمبر خوانا ... شد در حالتی که در خانه وی بغیر از علی و حسن و حسین کسی دیگر نبود پس فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند و سید ابو الحمید ...

... از امام حسن نقل کرده که بعد از نزول آیه تطهیر رسول خدا ما را و خود را در زیر کسای خیبری جمع کرد و فرمود بار خدایا اینها اهل بیت منند

و عترت طیبه من و روایات درین از عامه و خاصه بسیار و به حد ... که ایراد همه موجب اطناب این کتاب میشود پس بر باقی اخبار ... از منهج

الصادقین است و حق تعالی بعد از ذکر عصمت اهل بیت ... با ایشان ... باز خطاب به ازواج پیغمبر کرده میفرماید که وَاذْکُرْنَ یاد کنید ای زنان

پیغمبر مَا یُتْلَىٰ آنچه خوانده میشود بر شما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیتهای کتاب حضرت عزت وَالْحِكْمَةِ و از سخنان مشتمل بر حکمت

و مصلحت یعنی ... که جامع این دو امر است ... آیات کلام الله و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و بدان متعظ شوید و پند گیرید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که

خدای تعالی هست لَطِيفًا لطف کننده و نیکوکار با ازواج سید انبیا خَبِيرًا دانا به اقوال و افعال شما و عالم و مدبر آنچه صلاح شما در آنست از امور دینیه

از مقاتل بن حیان مرویست که وقتی که اسماء بنت عمیس از حبشه با زوج خود جعفر بن ابی طالب مراجعت کرد نزد ازواج سید ابرار آمد و گفت هیچ آیه

در حق ما زنان نازل شده گفتند نه پس بخدمت سید عالم ص آمد و گفت یا رسول الله زنان ... رسول فرمود به سبب آنچه گفته

انکه ایشان مذکور نشده اند در قرآن به سبب خیر و برکات دیگر زنان از رسول الله و حق تعالی در قرآن ذکر ... و ما ... مذکور بوده ...

چه زنیست ... حق تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردان که منقادند ... وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان که ...

وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و مردان و زنان که باور دارند ... خدا و رسول وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ ... ثابت ... بر وظایف طاعات

و مداومت نمایند بانواع عبادات وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راست گویند در قول و ... وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعات

و باز ایستادن از معصیتها از زنان و مردان وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و تواضع کنندگان ... بقلوب و جوارح از ذکور و اناث وَالْمُتَصَدِّقِينَ

وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه دهندگان ... وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران ...

... وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ... و زنان نگاه دارنده فرجهای خود از حرام وَالذَّاكِرِينَ

اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر گویند ... وَالذَّاكِرَاتِ و زنان یاد کننده ... قرآن خواندن

و اشتغال نمودن بعلم از جمله ذکر است ... أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است ... از ذکور و اناث لَهُمْ مَغْفِرَةً ... وَأَجْرًا عَظِيمًا

و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان از عبدالله عباس روایتست که ... سید عالم ص آمد و گفت یا رسول الله ... سبحان الله والحمد

لله ولا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما علم و ملء ما علم هر کسی که این کلمات بگوید نام او در میان آنکسانی نویسند که خدا را بسیار

یاد کنند و از غافلین ذاکران باشند و عطای ابن ابی رباح روایت کرده که هر که با خدای تفویض کند داخل باشد در قول او که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ

و هر که اقرار کند ... رسول او و تصدیق نماید بولایت علی بن ابی طالب ... دل او ... زبان باشد در ... داخل باشد ...

وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ ... و از جمله وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ هر که صبر کند بر طاعت و صبر نماید از معصیت در ...

الصابرین والصابرات ... و ... نگاه نکند ... داخل باشد والخاشعین والخاشعات و هر که ...

صدقه دهند داخل باشند و یکی از طایفه المتصدقین والمتصدقات و هر که ایام البیض روزه دارد در سلک والصائمین والصائمات باشد و هر که
شرم خود را از حرام نگاه دارد از جمله والحافظین فروجهم والحافظات باشد و هر که پنج نماز را بپای دارد در اوقات آن با شرائط و ارکان داخل
شود در زمرهٔ والذاکرین الله کثیرا والذاکرات و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر شب هر که در وقت خواب تسبیح فاطمه علیها السلام
بگوید از جمله والذاکرین الله کثیرا باشد از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت ص زینب بنت جحش اسدیه را که دختر امیمه بنت عبد المطلب
بود عمه رسول الله ص برای زید بن حارثه که آزاد کرده او بود و او را پسر خوانده خود گفته بود خواستگاری نمود زینب گمان برد که آن حضرت برای خود او را خواستگاری
میکند قبول کرد و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عم پیغمبر بود و از زنان اشراف قریش گفت من جاریه آزاد کرده ام
قبول نمیکنم و عبد الله جحش برادر او با خواهر خود اتفاق داشت حق تعالی آیه فرستاد که وما کان لمؤمن و نسزد و نرسد مر هیچ مرد گرویده
یعنی عبد الله بن جحش ولا مؤمنة و هیچ زن ایمان آورده را چون زینب اذا قضی الله ورسوله چون حکم کنند خدا و رسول امرا کاری را
چون نکاح زینب با زید ان تکون لهم الخیرة آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری من امرهم از کار خود چه بر ایشان واجبست که
اختیار خود را تابع خدا و رسول خدا سازند ومن یعص الله ورسوله و هر که مخالفت نماید و عاصی شود خدا و رسول او را در امر و نهی
فقد ضل پس بدرستی که گمراه شود ضلالا مبینا گمراهی هویدا اگر مخالفت از روی اعتقاد کند کافر شود و بعذاب ابدی گرفتار گردد و اگر نه معذب
الیم معذب شود بعد از نزول آیه زینب گفت راضی شدم و زمام اختیار خود را بکف کفایت رسول دادم و عبد الله نیز بآن رضا داد و رسول خدا
او را بزید داد بعقد بست و زید باو مباشرت کرد و پیغمبر از مال خود صداق از برای زینب بفرستاد و آن ده دینار بود و شصت درهم و جامهای
و مقنعه و درعی و ازاری و پنجاه من طعام و سی صاع خرما از زینب روایتست که اکابر و اشراف قریش مرا خطبه کردند من خواهر خود را حمنه بنت جحش نزد رسول
فرستادم تا مصلحت باب با وی مشورت کند حضرت اشارت بزید کرد و خواهرم در غضب شد و گفت دختر عم خود را با آزاد کرده خود میدهی پس نزد من آمد و مرا اعلام
کرد من نیز از وی بسیار در غضب شدم حق تعالی این آیه فرستاد پس نزد رسول ص رفتم و گفتم تزویج کن هر که میخواهی پس رسول مرا بزید عقد بست و علی بن ابراهیم
در تفسیر خود آورده که رسول زید را بسیار دوست میداشت و اگر دو روز خدمت او نمیرفت او اشتیاق مینمود و از سبب دیر آمدن او میپرسید روزی
دیر آمد حضرت بمنزل او آمد زینب در وسط حجره نشسته بود طیب استعمال مینمود چون چشم بر وی افتاد گفت سبحان الله خالق
النور تبارک الله احسن الخالقین و بازگشت چون زید بیامد زینب تسبیحی که از آن حضرت شنیده بود خبر داد و گفت شاید تو در دل رسول افتاده‌ای یعنی
میخواهی که ترا بطلبد گفت میترسم که مرا طلاق دهی و رسول بعد از تو نکاح نکند زید نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله میخواهم زینب را طلاق دهم گفت چرا از وی
چیزی یافتی گفت لا والله هرگز از وی جز خیر ندیدم ولیکن بر من تکبر و تعظم میکند و بزبان خود بمن میرساند بجهت شرافت و زینت حسنی که دارد رسول
امسک علیک زوجک و اتق الله او را نگهدار و بترس از خدا از آنکه ادبی بر رسانی زید در باب طلاق مبالغه کرد تا آنکه رسول اجازت طلبیده او را مطلقه ساخت
و حق تعالی رسول را از این اجازت میفرماید که واذ تقول و یاد کن ای محمد وقتی را که میگفتی للذی انعم الله مر آنکسی را که انعام کرده است خدای تعالی علیه
بر وی بتوفیق اسلام و هدایت ایمان و خدمت و متابعت او و توفیق دادن او ترا در آزاد کردن او و محبت مر زید وانعمت علیه و انعام کردی تو بر وی
و آزاد کردی او را و از فرط محبت و اختصاص او از فرزند خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق خدا و رسول است امسک علیک نگاه دار بر خود زوجک زن خود
یعنی زینب را واتق الله و بترس از خدای تعالی در امر زینب از آنکه از روی اضرار طلاق دهی وتخفی فی نفسک و پنهان میکردی در نفس خود ما الله مبدیه
آنچه را که خدا پیدا کند و آشکارا سازد از خواستن نکاح زینب را اگر طلاق دهد وتخشی الناس و میترسیدی از سرزنش مردمان بغیر حق که گویند که
کند پسر خوانده را خواست والله احق ان تخشاه و حال آنکه خدا سزاوارتر است که بترسی از وی در همه امور باید و معترض است که حضرت پیغمبر در کمال ترس بود
نیامد که حرف و خشیت کان انما یخشی الله من عباده العلماء پس چگونه انا اعلمکم بالله و از همه عالمان اخشی بود و خشیت آن حضرت از خدا در نهایت مرتبه بود

نمی شد او بجهت استحیا باشد چه حیا بر حضرت غالب بود کما قال الله تعالی ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم من الحدیث و شتم الانبیا آن را

که چون ادعیا را مانند اولاد اهل جاهلیت میدانستند و جمیع احکام و بجهت این مطلقات ادعا را بنکاح خود در نمی آوردند پس پیغمبر مامور بود که زینب

را تزویج نماید بعد از طلاق زید تا کلیه این حکم را باطل کرده اند و نسخ سنت جاهلیت نماید و اما الخفا اینمعنی میفرمود چه از مردمان گوینده

که پسر خوانده خود را خواسته و اصلا این نیکفت کما سهل علیه ذهجله و مویدا اینمعنی است قوله فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ پس آن هنگام که گذارد زید

مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی که با زینب داشت از نکاح و مباشرت و بعد از نکاح انکرانی و ملال که جهة ترفع و تعظیم او از وی و بیهیچ از حاجت او باقی نماند

طلاقش گفت و زینب عده را تمام کرد و مرضع گفته که قضی و طرکنایتست از طلاق یعنی چون مراد طلاق داد و چون مراد خود از وی یافت که آن

طلاقست و عده او سپری شده زَوَّجْنَاكَهَا تزویج نمودیم ترا با او و ابتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا باشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مومنان

شکی یا اثمی و وبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندگان خود إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا یعنی وقتی که گذارده باشد حاجت خود

که نکاح است بطلاق و انقضای عدت یعنی بجهت آنکه امت این زوجات مطلقه پسر خواندگان خود را بنکاح در آرند و زینب را بتو تزویج کردیم در رسم جاهلیت را هم

شکستیم وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خواهد خدای مَفْعُولًا کرده شده یعنی هر امری که اراده خدا تعلق گیرد البته گذارده شود و بوقوع آید

چنانکه تزویج سید عالم با زینب از انس مالک مرویست که چون عدت زینب منقضی شد رسول خدا با زید گفت برو زینب را برای من خواستگاری کن

بکن که مرا بر کسی اعتمادی نیست زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم آن را خبر دادم میگفت چون او را دیدم در چشم من بزرگ و عظیم الشان نمود که طاقت

آن نداشتم که در وی نگاه کنم پیش عصمت و عظیم الشان رسول الله بیشت برو کردم و گفتم بشارت باد ترا ای زینب که رسول خدا ترا خواستگاری میکند

خوشحال شد و گفت من هیچ کاری نکنم تا آنکه با پروردگار خود مشاورت کنم پس برخاست و بمصلای خود رفت و [illegible] حق تعالی آیه منه فرستاد و تزویج او را

فرمود و در روایتی آمده که چون این نزول آیه آمد حضرت بی دستوری بخانه زینب آمد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه نکاح [illegible] فرمود الله المزوج و جبرئیل

الشاهد خدا تزویج کننده منست بتو جبرئیل گواه است بر آن بعد از آن بجهت این بر سایر زنان پیغمبر فخر میکرد [illegible] حق تعالی مرا تزویج پیغمبر نموده و منکوحه

تزویج اولیاء شما بوده اند آورده که حضرت رسول برای عروسی زینب ولیمه مهیا کرد و مهمانی مرتب [illegible] هیچ یک از زنان خود نساخته بود و همانی بود

که گوسفند بکشت و نان و گوشت او را بمردمان قسمت نمود تا بغروب و از شعبی مرویست که [illegible] گفت که من از بیت قرب و قرابت بتو و ادم نسبت

بزنان دیگر بسه چیز که هیچ یک از زنان تو بآن چیز موصوف نیست یکی جد من و جد تو [illegible] عبد المطلب است و حق تعالی مرا با آسمان بتو

نکاح بست و جبرئیل شاهد عقد بوده و بدانکه بعضی از اهل خلاف ابو حفص [illegible] روایت کرده اند که عقل و شرع منکر آنست که حمل آن عاشق

شدن پیغمبر است بر زینب در حینی که زوجه زید بوده و شبه نیست که او [illegible] و معصیت است و حال آنکه انبیا از صغایر و کبایر معصوم

و منزه از سفر طباع ایشان چنانکه در کتب کلامیه مبرهن شده و بیان [illegible] منهج الصادقین است سمت تحریر پذیرفته و حق تعالی

بعد از ذکر قصه تزویج زینب بحضرت رسالت پناه برای شناخت آنحضرت و هر [illegible] میفرماید مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ نیست بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ شکی

و اثمی و وبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ در آنچه قسمت کرده و تقدیر کرده خدای برای پیغمبر حلال کرده انیده مر او را از تزویج زنان پسر خواندگان و اینصورت

مختص بآنحضرت نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت خدای نهاده سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنکسانیکه گذشته اند از پیغمبران مِنْ قَبْلُ پیش از پیغمبر ما از انبیای

دیگر که خدای نفی حرج کرده از ایشان در آنچه مباح کرده بود بر ایشان از تزویج ازواج غیر ایشان از نسا چنانکه داود عم صد زن داشت و سلیمان سیصد

زن و [illegible] صد زن سریه و هر کاه همه انبیا را کثرت ازواج مطلق جایز بوده باشد بدون حرج پس محمد که سید انبیاست نیز حرجی نیست در نکاح آنچه

خواهد از زوجه پسر خوانده خود و غیر آن وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست امر خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکم کرده شده و البته واقع شدنی و بجای خود موافق

حکمت بود و تفاوتی و خللی در آن راه نداشته الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه کذاشته اند کسانی که بودند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را با شان

پیغمبران از رسالات الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ حسیب بستند انکس مراد متعلق بود بادای تبلیغ دعوت وَكَفَىٰ بِاللَّهِ مکافی خدای وکفی

و بسنده است خدای حَسِيبًا کفایت کننده مقاصد تبلیغ کنان وا دانا بما کنند اعمال بندگان وچون کفایت وحساب همه اوست

پس باید که اورا ترسند نه از غیراو وعلماء دلیل است بانکه انبیا را تقیه جایز نیست در تبلیغ احکام رسالت نه در غیر آن پس منافی بعض ایشان نباشد

چون حضرت نیز هست منقاد امر وکه منافقان مرحق اورا گفتند وما قال بانکه ملاحظه مکید از نفاق ومخاصمت نمیشوند ازدواج ... التسبیح

و هیچکدام از این متعلق بتحلیل نیست و حضرت چیزی از نوع دین الله میترسید باوسید چه منافقان چه بزبان طعن کشنوند و گفتند ایشان میکوید

که زن پسران بشناسانست بعد از پدر حرام است مع زنکه پسر خوانده و بیست بیانات ایشان پسر خوانده اصلا و اصلا میانست بر هجیع احکام چنانکه گفت حق

جهت رد این قول ایشان مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ پدر تمامی از مردان شما تا حکم مصاهرت و حرمت باشد

و عموم حکم شتخص میشود بطاهر و قاسم و ابراهیم که پسران مصطفی حضرت بودند زیرا که ایشان مَعْنَ بر حال نرسیده بودند و بتقدیر بلوغ ایشان از حال

او بودند نه از رجال امت و خطاب راجع بامتست نسبت بزید که بمعنی آن حضرت بود و حسن و حسین نیز منتقض نمیشود بجهت عدم بلوغ ایشان در حال نزول

خوانند و در حیات آن حضرت و بتقدیر بلوغ از رجال آن حضرت بودند نه از رجال امت و نیز مراد اعتبار نه والد و لدو لیکن ایشان اورا پسرخود خوانده

و فرمود ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و ایشان هذا امامان قاما او قعدا یعنی این پسران از دنیا و ریحان منند و این هر دو پسر من امامان منند ایستاده

باشند یا نشسته مراد و ولد و لدا است نه و لدحاصل که حق تعالی رد قول منافقان کرد و فرمود که محمد بسبب حقیقت پدر هیچکس از مردمان شما نیست

یا نیز پسر او قائم میبود وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ ولیکن هست فرستاده خدا و رسول پدر امت خود است نه مطلقا بلکه از حیثیت آنکه او مشفق وناصح ایشانست

وواجب التعظیم والتوقیر والطاعة بر ایشان و در میان ... امت است ونیست میان او و پیغمبر ولادتی تا موجب حرمت مصاهرت کردد وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ

وهست ختم کننده پیغمبران یعنی آخرین ایشان ... تمری بفتح تا خوانده یعنی محمد آنکس است که مهر پیغمبر است باو مهر نبوت تمام کرده شده است

یا بمعنی که نبوة از وجود او خواهد که پسر ... لو فرض کفت و لهذا اولاد ذکور آن حضرت قبل از حیات شربت فنا چشید نیز اگر

بعد از وفرزند بالغ میماند پیغمبر میبود و نزول ... خاتمیت آن حضرت نیست زیرا که مراد از خاتم النبیین آنست که هیچ نبی بعد از وی

مبعوث نخواهد شد و بعثت عیسی پیش از وی بوده ... عمل بشریعت خاتم الانبیا خواهد کرد نزد ... حضرت محمد بن الحسن از پدر

خود روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که من خاتم ... من آن خاتم که از عقب من پیغمبری دیگر نباشد وَكَانَ

اللَّهُ وهست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا هر چیزی دانا ... سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود و در عیون الاجوبه آورده که حق هر

کتابی بر او مستحق ... پیغمبر ... که تصحیح حجت الهی ... حضرت رسالت پناهی نتوان کرد که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و چون

شرف و بزرگواری کتاب آنست شرف جمله انبیا مر آن حضرت است و شاهد ... همه اوست پس شاهد همه در محکمه قیامت او خواهد بود

... شهیدا علی هولاء چون کتاب را مهر کردند کتاب از خواندن اغیار محفوظ باشد نبوت نیز ختم اختتام یافت و نبوت بر غیر او بسته گشت

... موافق و مخالف روایت که آن حضرت با امیر المومنین خطاب کرده که یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ای علی تو از من بمنزله

هارونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبر نخواهد بود یعنی اگر جایز میبود که بعد از من پیغمبر باشد آن تو میبودی نه غیر تو جهت جامعیت فضل و عصمت و مزید

علم و انواع محاسن اخلاق نسبت بسایر مردمان و بعد از آنکه ارشاد اهل ایمان میکند بکثرت تحمید و تکبیر و تهلیل که موجب مثوبت جاوید است

و دافع وساوس شیطانی و مساعد او از ذکران پس میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدای را ذِكْرًا

كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی در اغلب اوقات بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح کوئید او را یا نماز کذارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا

بامداد و شبانگاه جهت نماز صبح و نماز شام ... است ... تخصیص ... این دو وقت بذکر جهت ...

آنست که بین دو ساعت ملایکه صبح و شام حاضر می باشند و هر دو تسبیح با صلوة او مراقبت خواهند بود در نامه عمل او نویسند که بکره صلوة فجرست و اصیل
صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا و تسمیه صلوة بجهت آنست که صلوة متضمن تسبیح و تنزیه او سبحانه است و علی ای حال مراد ذکر کثیر احتمال دارد که مستحب
از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که مراد آنست که خدا را در هیچ وقت فراموش مکنید پس بنابرین مراد ذکر قلبیست چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطایف
نیز آورده که چون ابدا ذکر کنید اشارت بحبیب حق تعالی یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر او است پس
دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست و یاد دل از فکر او خالی باشد بیت — در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی
در هیچ زمان نیم ز ذکرت فارغ و گویند مراد بذکر و تسبیح آنست که حق تعالی را یاد کنید بصفات علی و اسماء حسنی و تنزیه او نمایید از
لایق نیات او باشد از معایب و مناقص منزه دانید مقاتل گوید مراد باین کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و از این جهت هر روز مواظبت
کن که کلمات اربع و تسبیح را بگوید ذکر خدا بسیار کرده می باشد و در اخبار بسیار اهل بیت از ابو عبدالله ع نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر که تسبیح فاطمه
زهرا را بگوید او ذکر خدا بسیار کرده و حدیثی باسناد خود از ضحاک بن مزاحم نقل کرده که ابن عباس فرموده که جبرئیل نزد پیغمبر آمد و گفت ای محمد بگو سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما علم و زنة ما علم و ملا ما علم هر که این بگوید حق تعالی شش
خصلت برای او ثبت کند یکی آنکه او را در ذاکرین الله کثیرا نویسند دوم آنکه او افضل باشد از ذکر او در شب و روز سیم آنکه اشجار بسیار در بهشت برای
وی بنشانند چهارم گناهان او بریزانند همچنانکه برگ از درخت خشک ریخته شود پنجم نظر رحمت باو کند ششم آنکه او را معذب نگردانند و از ابن
عباس روایتست که حق تعالی بندگان را بهیچ خیر امر نکرده مگر آنرا حدی معین و مقرر فرموده و سقوط آن را بعذر اجازت فرموده مگر ذکر که آنرا حدی
از حدی مقرر نکرده بلکه گفت مداومت بر آن در همه حال و در هر وقت یاد کنید بعد از آن بر سبیل امتنان با اهل ایمان خطاب کند بر شما هو الذی یصلی علیکم او است
خدای تعالی که درود میدهد یعنی رحمت میکند بر شما و ملائکته و درود میدهند فرشتگان او یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و اما درود
خدا و ملایکه بر شما بجهت چیست لیخرجکم تا برآرد شما را من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت و معصیت الی النور بروشنی ایمان و
معرفت بوسیله الطاف و هدایت و کان بالمؤمنین رحیما و هست خدای بگرویدگان مهربان بکرم چنانچه بر ایشان رحمت میکند و ملایکه را بطلب رحمت امر
برای ایشان میفرماید و در خبر است که بنی اسرائیل موسی را گفتند خدای ما را صلوة میفرستد خطاب آمد بموسی که بگو با ایشان که صلوة من رحمت باشد
و رحمت من واسعست بهمه چیزی رسیده تحیتهم درود دادن خدا اهل ایمان را یوم یلقونه روزیکه برسند برحمت او که بهشت نعیم است یا نزد
مرگ یا وقت خروج از قبور سلام که سلامتیست که عبارتست از سلامتی از مرافق و مخاوف حق تعالی بجهت تعظیم و تکریم بر ایشان سلام کند همچنانکه
سایر انواع با ایشان کرامت نماید از ابن مسعود مرویست که چون ملک الموت بنزد بنده مومن رسد گوید السلام علیک ربک السلام سلام بتو باد حق
ترا سلام میرساند و اعد و آماده است خدای لهم برای مومنان اجرا کریما مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم
از بعد از آن خطاب به پیغمبر میکند بر سبیل توقیر و تعظیم و عرض امتنان بر بندگان بارسال آنحضرت بر ایشان یا ایها النبی ای پیغمبر بلند قدر
یا خبر دهنده انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا ببندگان شاهدا در حالی که گواهی دهی بر تصدیق و تکذیب امت و طاعت و معصیت
ایشان و مبشرا و مژده دهنده برحمت ما بر اهل تصدیق و نذیرا و بیم کننده از نزول عذاب بر اهل تکذیب و داعیا الی الله و خواننده مردمان
بپرستش خدا و اقرار بتوحید او و امر واجبست تصدیق بآن و عمل بآن از قواعد اصول و فروع باذنه بفرمان او و بتوفیق یا بتیسیر او و سراجا
منیرا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست کاشفی در تفسیر خود آورده که حق تعالی پیغمبر را چراغ خواند برای آنکه روشنی دهنده چراغ ظلمت
را محو کند و آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصه عالم برداشت هرچه از در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایقی که از مردم پوشیده بود بنور چراغ
بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت و نیز چراغ اهل خانه را سبب راحتست و دزد را واسطه خجلت و عقوبت و آنحضرت دلهای دوستان را وسیله

[illegible] و منکر از او محجوب مانده است و سراج کی با است [illegible] چراغ [illegible] یکی چندان چراغ هما می دهد و کاهی نمی شود و تق
[illegible] اغ روشنی چراغ [illegible] مشهور شد [illegible] هیچکس [illegible] منطق [illegible] انست [illegible] لیطفئوا نور الله بافواههم والله
[illegible] کی چراغ [illegible] و نور [illegible] معرفت [illegible] ساخته [illegible] قیامت [illegible] شفاعت [illegible] روشن خواهی ساخت و در کشف الاسرار
[illegible] کی چراغ [illegible] چراغ کفت این چراغ اسمانست و این چراغ زمین و ان چراغ دنیاست و این
چراغ [illegible] این چراغ [illegible] ان چراغ [illegible] و این چراغ [illegible] ان چراغ از خواب بیدار شوند و بنظر ور
چراغ [illegible] موجود [illegible] معرفت رسیده اند از نیجهت
[illegible] با و خطاب کرده لولاک لما خلقت الافلاک خطیب خوارزمی [illegible] ابن مسعود نقل کرده که حضرت رسول فرمود که
[illegible] ادم [illegible] الحمد لله حق [illegible] وحی [illegible] ادم دو بنده [illegible]
[illegible] کفت الهی این دو بنده از من بر حق [illegible] خطاب [illegible] ای ادم سر [illegible] بنکاه کرد ادم نکاه بر ساق عرش کرد
[illegible] بود که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ [illegible] مکرّمه [illegible] که مستجمع جمیع صفات کمالست و محمد پیغمبر [illegible] جمیع عالمیانست
[illegible] جمیع خلقان [illegible] ضلالت بروشنی معرفت ایمان و علی [illegible] حق و محق و باطل و مبطل و هر که علی را
[illegible] کرد [illegible] شناخت ماعون شده وان [illegible] که در شب [illegible] هر که اطاعت
[illegible] طاعت [illegible] کند و مقرّرست که این جهت انست که امر او
[illegible] و نهی رسول [illegible] مطیع او مطیع رسولست [illegible] و سراج منیر و عاصی او عاصی رسول بدلیل انا و علی من نور واحد
[illegible] القمر [illegible] هم که بروشنی هدایت هر مردمان از ظلمت کمراهی خلاص شدند اند مانند اقتاب و علی مانند ماه
[illegible] رسیده اند و بیامن لوامع هدایت از سدای ضلالت رسته بطریق مستقیم رسیده
[illegible] وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ [illegible] مومنان [illegible] اوامر و نواهی بِأَنَّ لَهُمْ پس به رسی که من
[illegible] فَضْلًا [illegible] وزیاده بر [illegible] اعمال ایشان و بالا فزون بر ساعیاتهم وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ
[illegible] ثابت قدم باش وَدَعْ و بکذار و بدست مبار أَذَاهُمْ از رنج و اذیت
[illegible] انتقام ایشان [illegible] کفت ابن عباس فرمود که این ایه بایة السیف منسوخ
[illegible] وَتَوَكَّلْ [illegible] و دفع ایشان [illegible] وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و پسنده است
[illegible] کار [illegible] دشمنان [illegible] نصرت و غالبیت [illegible]
[illegible] عالمیان [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا [illegible] ایمان اورده
[illegible] الْمُؤْمِنَاتِ [illegible] ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس طلاق دهید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از انکه
[illegible] فَمَا لَكُمْ [illegible] عَلَيْهِنَّ بر زنان مطلقه مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا [illegible] ایام [illegible] عدة
[illegible] طلاق بدون استیفای عدة [illegible] و اکر در عقد نکاح ذکر مهر نکرده باشند فَمَتِّعُوهُنَّ پس
[illegible] و متعه [illegible] على الموسع قدره وعلى المقتر قدره [illegible] عدة
[illegible] وَسَرِّحُوهُنَّ [illegible] سَرَاحًا جَمِيلًا [illegible]
[illegible]

و بیان مسایل متفرعه بر آن در منهج الصادقین مذکور شده یا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برگزیده إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ ... مهرهای ایشان را
با عطاء مهر جهت اختیار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن چه آن تقیید معلول بسببیه بقوله وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال کردیم
آنچه ملک ... شده است دست تو یعنی کنیزان تو مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ از آنچه غنیمت گردانیده است خدای بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه
که از غنایم خیبر است بنی قریظه و از غنائم ایشان بود و جویریه وَبَنَاتِ عَمِّكَ و حلال کردیم ترا دختران عم تو وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمه‌های تو
از اولاد عبد المطلب که از قریش اند وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ و دختران خالها و خالهای تو از اولاد عبد مناف اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ آن زنان که هجرت
کرده اند با تو وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زنی گرویده بخدا و رسول إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا اگر ببخشد نفس خود لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ
اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا که طلب نکاح کند او را خَالِصَةً لَكَ خالص کرده شده است حلال زن مومنه بر طریق مذکور خالص شده بر تو
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز از مومنان یعنی این مخصوص حال تست که زن بمجرد هبه بی صیغه نکاح ... مومنان را حلال نیست مگر بصیغه عقد یا ... و عدول
از خطاب ... بلفظ نبی و تکرار آن بعد از آن رجوع بخطاب اشعار است بآنکه این مخصوص باعتبار بجهت شرف نبوت و علما را اختلافست
در وقوع این صورت و اشهر آنست که این هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه انصاریه که ام المساکین گفتندی و این صورت در رمضان بوده
در سال سیم از هجرت و هشت ماه در حبالهٔ محرم بوده و در ربیع الاخر در سال چهارم وفات کرده و امام زین العابدین ع فرموده که واهبه ام شریک
بنت جابر اسدی بود و بقول قتاده میمونه بنت حارث و بروایت عروه زینب خوله بنت حکیم و در تبیان گفته که ام ... بوده از بنی اسد و زن ...
... از ام ... واقع شده و دولت عقد در نیافته بعد از آن حق تعالی بیان میکند که شرایط عقد و قسم و حصر ازواج و منع علی برای مومنان
محض حکمت و علم و مصلحت و میزها میکند قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته‌ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده‌ایم بر امت از شرایط و عقد نکاح
و تعیین مهر و نفقه و وجوب قسم و حصر و عدد فِي أَزْوَاجِهِمْ در زنان ایشان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در آنچه مالک شده است دستهای ایشان یعنی
تو وسعت امود ... حلال کرده‌ایم زنانی را که بمجرد هبه و از خاصه تو کردانیده‌ایم لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ تا نباشد بر تو تنگی و شکی
و ... وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده رَحِيمًا مهربان بتوسعه مرمواضعی که مظنه باشد و آمرزنده بندگان ...
و وقوع ایشان در حرج توبه کننده و رحیم بر ایشان بسعه و عدم تکلیف ما لا یطاق ... ایشان قبل از آن که ... که ازواج پیغمبر ... چیزی
چند میطلبیدند که مقدور آنحضرت نبود این حق تعالی ... بیان ... تُرْجِي بازپس داری مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ هر کرا
میخواهی از آن زنان و ترک مضاجعه آن نمائی وَتُؤْوِي إِلَيْكَ و جای دهی بسوی خود و منضم سازی بخود جهة مضاجعه مَنْ تَشَاءُ هر کرا
خواهی از ایشان یعنی در قسمت میان ایشان مختاری و گویند معنی آنست که ... هر کرا اراده کنی ... هر کرا خواهی و قول اول اشهر
... مکمیان هر از ازواج غیر از سوده ... نوبت خود را بخشیده بود در عایت قسم میفرمود ...
... نمود ... وصفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه یعنی رعایت قسم میکند میان ایشان هر گاه که میخواست ...
کرفت بمضاجعه که عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی بازطلبی و طلوع ... از آن ...
... از ایشان و در مضاجعه از جا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو در ... گفته که ...
ساقط شده ذَٰلِكَ این تفویض امر ایشان بمشیت تو بر طریق تسویه ... اختصاص ... ببعضی دون بعضی أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ ...
بآنکه چشمهای روشن شود وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنچه دهی
ایشان را همه یعنی چون دانستند که امر تو میکنی از نکاح کردن و جا کرفتن و عزل کردن و طلبیدن زنان بمضاجعه بفرمان خداست ...
... و کردن ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست ... احسان ...

که بهر لکن احوط آن باشد بانکه حق آنکه بعضیت رسول متفق بودی کرده وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدا دانا بضما بر بندگان حَلِيمًا بردبار که تعجیل
نکند بعقوبت بجرمهای واختلاف واقوال مفسران در بیان آیه در منهج الصادقین فراوان یافت و بعد از نزول آیه تخیر چون ازواج اختیار خدا
و رسول کردند و اطاعت نمودند آیه آمد که چون امتثال حکم خدا و رسول نمودند تو ایشان را جمع کردند وَلَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ حلال نیست ترا زنان
از بعد از این دیگر مِنْ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تو اند چه نه عدد در حق تو چون اربع است در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه
بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی که ایشان را طلاق دهی بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگر چه
خوش آید ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مگر آنکه مالک شود دست تو یعنی حرام نیست بر تو ملکت از کنیزان
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا نگاهبان پس حفظ امر خود کنند و از تعدی بر شما حلال نیست
مکنید و مراتب حیا نگه دارید [illegible] دانا و بینا و دانستن حق در نهان و آشکارا صورت دیستن [illegible] حق آگاه هست او را از
حال خود حال نیست در کنز العرفان آورده که [illegible] منسوخ است بآیه انا احللنا لک الآیه و این اصحاب ماست و نزد بعضی آیه
ترجی من تشاء [illegible] اگر چه در قرآن مقدم واقع شده اند اما در انزال مسبوقند مانند آیه عدت و بعد از نزول این بر آن حضرت
مباح شده است و اینکه از عایشه روایت است که رسول خدا از دنیا بیرون نرفت تا آنکه زنان دیگر بر او حلال شدند موید است
امر ما اینکه چون حضرت زینب را بحکم حق سبحانه قبول فرمود و اهمیه ترتیب نمود مردمان را طلبیده دعوتی بسیار فرمود چنانکه گفت
و چون طعام خورده شد مردمان بسخن مشغول شدند در خانه گوشه روی بدیوار نشسته بود و حضرت بسبب حیا که بحالت زینب
واقف بود خواست که مردم بروند بکارها مشغول شوند تا که مجلس مطول شد و از خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه بتبعیت
او برخاستند و برفتند و سه کس مانده مهمانان سخن از هر طرف میگفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد
[illegible] خواست که خانه زینب را بحضرت برده در حجره فرو گذاشت و آیه حجاب
نازل شد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ در میائید بخانه پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه
داده شوید یعنی شما را بخوانند إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن [illegible] غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتی که منتظر باشید یعنی انتظار برید إِنَاهُ وقتی که
طعام پخته بودند که محافظت وقت طعام میکردند و چون [illegible] بود از مطبخ ظاهر میشد می آمدند و می نشستند و حکم شد که
منتظران مباشید که طعام برسد وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ [illegible] شوید فَادْخُلُوا پس در آیید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید
فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید و مکث مکنید [illegible] رسول بودند [illegible] از برد خانه وی نشسته و اگر نه
هیچکس را جای نبود که [illegible] طعام در خانه او در آیید [illegible] مُسْتَأْنِسِينَ در میائید در حالی که آرام گرفتگان باشید
لِحَدِيثٍ برای سخن یکدیگر إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستی که در زمان شما بعد از طعام صرف سخن گفتن شما كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجانید پیغمبر را
فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ پس شرم میدارد از شما که بگوید بیرون روید وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدا شرم ندارد مِنَ الْحَقِّ از راست گفتن یعنی اخراج شما
خواست پس بنزد الله [illegible] شرم حیا [illegible] چنانکه حق [illegible] بود و [illegible] در اخراج شما پس [illegible] تعظیم
رسول خود [illegible] وفیات [illegible] بود در وجه [illegible] است [illegible] روایت که [illegible] عایشه که من با رسول خدا طعام
میخوردم [illegible] رسول او ابطعام خوردن دعوت کرد وی [illegible] بطعام مشغول شدند در اثنای طعام انگشت با انگشت [illegible] رسول
[illegible] آمد آیه حجاب نازل شد که [illegible] رسول [illegible] وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ
[illegible] مَتَاعًا [illegible] فَاسْأَلُوهُنَّ [illegible] از ایشان [illegible]

از پس پرده ذٰلِکُمْ این سوال از پس حجاب اَطْهَرُ پاکیزه‌تر است مر لِقُلُوْبِکُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوْبِهِنَّ و دلهای ایشان را از [illegible] تهمت و خواطر
شیطانیه و هواجس نفسانیه و از ابن عباس روایت است که مردی از اصحاب گفت رسول خدا رحلت نماید من عایشه را بنکاح خود در آورم [illegible]
که طلحة بن عبیدالله بود که نهی میکند ما را از آنکه با دختران عم خود سخن گوییم مگر از پس پرده والله اگر بمیرد عایشه را زن کنم [illegible]
[illegible] گفتند یا محمد زنان ما را نکاح تواند کرد ما زنان او را نکاح نتوانیم کرد والله اگر بمیرد ما زنان او را نکاح کنیم [illegible] عایشه بود [illegible]
[illegible] آیه فرستاد وَمَا کَانَ لَکُمْ و نمیرسد و نسزد مر شما را اَنْ تُؤْذُوْا رَسُوْلَ اللّٰهِ آنکه برنجانید فرستاده خدا را [illegible] وَلَا اَنْ
تَنْکِحُوْا و نشاید شما را که نکاح کنید اَزْوَاجَهُ زنان او را مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس وفات او [illegible] اَبَدًا هرگز
اِنَّ ذٰلِکُمْ بدرستی که ایذای آنحضرت نکاح ازواج او کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزد خدای عَظِیْمًا گناهی بزرگ [illegible] آنحضرت [illegible]
در حیوة او و بعد از وفات او در ادای تعظیم حقوق یکسانست [illegible] مخالفت عظیم در حیات [illegible] بعد از وفات [illegible]
او [illegible] است [illegible] عدم ازواج نکاح است [illegible] باجماع [illegible]
از اصحاب میگفتند که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد ما عایشه را بخواهیم چنانکه گذشت و بعضی [illegible]
اِنْ تُبْدُوْا شَیْئًا اگر آشکارا کنید چیزی را یعنی نکاح جمعی از امهات مومنان [illegible] اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان دارید [illegible] فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای
هست بِکُلِّ شَیْءٍ بهر چیزی از سر و علانیه عَلِیْمًا دانا و بجان شما را جزا دهد [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible] آنحضرت در حین حیات و ممات [illegible] که چون آیه حجاب نازل شد [illegible]
ایشان گفتند یا رسول الله [illegible] حکم نازل شد [illegible] لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ
هیچ گناهی نیست بر زنان فِیْٓ اٰبَآئِهِنَّ در روی نمودن به پدران وَلَآ اَبْنَآئِهِنَّ و نه به پسران خود وَلَآ اِخْوَانِهِنَّ و نه برادران وَلَآ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران
و خواهران ایشان وَلَا نِسَآئِهِنَّ و نه بر زنان ایشان یعنی زنان مومنه [illegible] جنس ایشانند [illegible]
ایمان [illegible] قول ابن عباس است [illegible] وَلَا مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ و نه بر آنچه مالک شده است دستهای ایشان [illegible]
از کنیزان [illegible] چنانکه در سورة النور مذکور شد وَاتَّقِیْنَ اللّٰهَ و بترسید ای زنان [illegible]
از جمیع معاصی [illegible] اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز [illegible] اقوال و افعال شما [illegible] شَهِیْدًا گواه [illegible]
در ظاهر و باطن [illegible] و عدم ذکر عم و خال [illegible]
اسماعیل و اسحٰق و یعقوب [illegible]
مفهوم میشود [illegible] آنحضرت [illegible] اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی وَمَلٰٓئِکَتَهٗ و
فرشتگان او یُصَلُّوْنَ درود میفرستند عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر [illegible] یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانی که گرویده‌اید [illegible] صَلُّوْا عَلَیْهِ
صلوة دهید بروی وَسَلِّمُوْا و سلام گوئید بروی تَسْلِیْمًا سلام گفتنی یا تسلیم [illegible] صلوة از حق رحمت
و از [illegible] طلب رحمت [illegible] و از ملائکه استغفار و از مومنان [illegible]
[illegible] و گفت معنی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد [illegible] تعظیم کن محمد را [illegible]
[illegible]
[illegible] اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِکَتَهٗ [illegible]
[illegible]

کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید بعد از آن فرمود که حق تعالی دو فرشته را بر من موکل کرده است
که هرگاه نام من نزد مؤمنی برده شود و صلوات دهد آن دو فرشته گویند غفر الله لک خدا ترا بیامرزد و خدا و فرشتگان آمین گویند و عبد الله مسعود روایت کرده که هرگاه
صلوات فرستید بر پیغمبر به وجه احسن باشد چه شما نمیدانید که این بر او عرض کرده میشود گفتند ای مسعود [illegible] تعلیم ما کن گفت بگوئید اللهم اجعل صلوتک
و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد عبدک و رسولک امام الخیر و قائد الخیر رسول الرحمة اللهم ابعثه مقاما محمودا
یغبطه الاولون و الاخرون اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید انس بن مالک از ابی طلحه روایت کرده که گفت روزی
نزد پیغمبر رفتم او را فرحناک و شادان دیدم گفتم یا رسول الله هیچ روزی ترا به این خوشحالی ندیده ام فرمود چگونه شادان
و خوشحال نباشم که الحال جبرئیل نزد من آمد و گفت حق تعالی میفرماید که هر که بر تو صلوات دهد من به جهت آن ده بار بر او صلوات فرستم و ده سیئه او
محو کنم و ده حسنه برای او بنویسم [illegible] ابو عبد الله ع روایت کرده که رسول خدا فرمود که هر که نام من نزد او مذکور شود و صلوات
بر من نفرستد حق تعالی او را از بهشت دور گرداند ابن قداح از ابو عبد الله ع روایت کرده که مردی حاضر بود در خانه کعبه و میگفت اللهم
صل علی محمد و اهل بیته [illegible] روایت کرده که ابو عبد الله ع [illegible] گفتم که من به خانه خدا میروم و غیر از صلوات چیزی دیگر [illegible] فرمود بدانکه افضل
[illegible] روایت کرده که بنده ای از بندگان خدای در آتش دوزخ هفتاد خریف معذب بود و هر خریف هفتاد سال
[illegible] استغاثه میکرد و خدا را سوگند میداد تا او را از این عذاب دوزخ [illegible] بدو نرسید پس گفت بحق محمد و اهل بیته لما
رحمتنی بار خدایا بحق محمد و اهل بیته بر من رحم کن جبرئیل [illegible] فرمود ای جبرئیل بسوی بنده من برو و او را از دوزخ بیرون آر گفت یا اله العالمین
چگونه فرود روم که او در میان آتش است خطاب آمد که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد و سلامت باشد پس گفت بار خدایا این بنده در کجا موضع
است فرمود که در چاهی [illegible] گرفتار است با او گفت که چند سال
است که در آتش گرفتاری گفت نمیدانم [illegible] از شدت عذاب [illegible] بیرون آورد حق تعالی با او خطاب کرد که ای بنده
چند بار بمن استغاثه کردی و سوگند [illegible] کثرت عدد آن نمیتوانم گفت حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من سوگند که اگر محمد و اهل بیت
او را وسیله جان خود نمیکردی من مدت [illegible] در این میکردم و لیکن بر خود واجب کردم که هیچ بنده [illegible] عفو تو جمیع گناهان تو بخشیدم
سلمان فارسی روایت کرده که از پیغمبر شنیدم [illegible] بندگان خطاب میکند که آیا هیچ کس نیست [illegible] گناه عظیم باشد
و [illegible] تا وی [illegible] انجاح او نماید بدانید که خلق بر من و افضل ایشان نزد من محمد است و برادر
او علی و ائمه هدی [illegible] طلب کنان و وصول منفعت باشد یا طلب رفع مضرت از
من [illegible] انکه استشفاع نماید [illegible] وجه انجاح [illegible] سلمان
شنیدند به سبیل استهزاء با او گفتند یا ابا عبد الله چرا [illegible] از اغنیای مدینه کرد [illegible] ایشان سلمان جواب
داد که من به وسیله ایشان از خدا سوال کرده ام [illegible] افضل از جمیع دنیاست [illegible] سوال بود از خدای تعالی با وسیله ایشان [illegible] مکرمت
فرماید تا ثنای او کریم [illegible] عطا نماید [illegible] اگر [illegible] افضل از دنیاست و
[illegible] صادق [illegible] امام [illegible] خواست [illegible]
[illegible] شد
[illegible] گناه عظیم [illegible] طاعت
[illegible] که [illegible] باشی [illegible]

الزمان کرده‌ای او از مهدی من [illegible] تو بگوی [illegible] باشند صلوات [illegible] اللهم [illegible]
فرمود آنجا میگوید که من راست گفتم [illegible] ملکی [illegible] حق تعالی [illegible]
او راست گفت که من او را دوست [illegible] پس [illegible] مطلع [illegible] آن حضرت [illegible]
صلوات بر موجب [illegible] و مقاصد [illegible] صلوات [illegible] اللهم صل علی
محمد و آل محمد و اهل بیتکما [illegible] جابر بن عبدالله [illegible] روایت کرده که فرمود [illegible] فرشتگان [illegible]
بر ما [illegible] بنده [illegible] فرشته [illegible] علیه السلام
[illegible] پیغمبر گوید که فلان بنده [illegible] سلام [illegible] سلام خدا [illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible]
سمع اصوات عباد [illegible] مخلوق [illegible] حضرت رسالت است و جنت و نار و حور [illegible] بنده فارغ شود از نماز
که صلوات فرستد بر آن حضرت و سؤال آخرت کند [illegible] عزت و استغفار [illegible] رسول و آل او صلوات
دهد دعا مستجاب شود و هر که سؤال جنت کند گوید بار خدایا [illegible] بنده طلبیده [illegible] و هر که از آتش پناه خواهد آتش گوید بار خدایا
بنده از ما پناه خواهد عطا کن و هر سؤال حور [illegible] کند گوید بار خدایا عطا کن [illegible] و محمد بن مسلم از باقر و صادق علیهم السلام نقل کرده که
هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست [illegible] حساب [illegible] ترازو [illegible] هشام بن سالم از
ابوعبدالله ع روایت کرده که دعا [illegible] مستجاب شود تا آنکه بر محمد و آل محمد صلوات دهد [illegible] از آن حضرت روایت
که هر که [illegible] پیغمبر [illegible] قبول و اجابت است [illegible] آن حضرت و آل [illegible]
[illegible] ایشان بود [illegible] قبول رسد و نیز از آن حضرت منقول است که هر کرا بخدا حاجتی هست باید که ابتدا کند بصلوات بر محمد و آل
محمد بعد از آن حاجت خود را بخواهد پس بتحقیق که خدای از آن بزرگوارتر و کریم‌تر است که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان را [illegible]
تعظیم
چه صلوات بر محمد و آل محمد [illegible] متفرقه [illegible] الصادقین [illegible] صلوات مشعر است به
تکریم و رفعت شان [illegible] تهدید [illegible] میکند [illegible] ایذای او [illegible] میفرماید ان الذین
[illegible] یؤذون الله و رسوله [illegible] خدا را و رسول او را [illegible] کراهت [illegible] رسول او را [illegible]
و با ایشان [illegible] سخنان [illegible] ساحر و شاعر و مجنون [illegible]
[illegible] بالطل [illegible] میکنند و افعال [illegible] لعنهم الله [illegible] خدا ایشان را از رحمت خود فی الدنیا و الآخرة
در سرای دنیا و آخرت و اعد لهم [illegible] عذابا مهینا [illegible] عذابی خوار کننده [illegible] ابوالقاسم حسکانی
روایت کرده از [illegible] که گفت زید بن الحسین [illegible] حدیث کرد مرا علی بن الحسین [illegible] امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب از حضرت
رسول که هر که [illegible] ایذا رساند بتحقیق که مرا ایذا رسانیده و هر که مرا ایذا رساند بتحقیق که خدا را ایذا رسانیده و این حدیث
در صحیح بخاری و مسند [illegible] کتب مخالفین مسطور است [illegible] حدیث انا و علی من نور واحد و حدیث یا علی لحمک لحمی و دمک
دمی [illegible] ابغضنی [illegible] انفسنا و انفسکم [illegible] ایذا [illegible] بتحقیق [illegible]
و در کتب مذکور آمده که حضرت رسالت در حق فاطمه زهرا فرموده که فاطمه پاره‌ای است از من هر که او را ایذا رساند مرا ایذا رسانیده
و هر که مرا ایذا رساند خدا را ایذا رسانیده و در کتب مذکوره روایت [illegible] در حق حسن و حسین [illegible] حسن و حسین [illegible]
[illegible] هر که [illegible] ایشان [illegible]

ایشانرا منقطع از ابدای حق است که مستلزم عقوبت دایم است و عذاب الیم وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ و آنانکه رنجانند
مومنان را وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مومنه را بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بغیر آنچه کرده‌اند یعنی بی‌جنایتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا پس بدرستی که بر داشتند
ایذا کنندگان بُهْتَانًا دروغی و افترایی بزرگ وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت و مستحق عذاب ظاهر و هویدا و گویا
کشاف و معالم آورده که این آیه در شأن منافقان فرود آمد که بکلمات نالایق مرتضی علی را ایذا میکردند و جمعی گفته‌اند که بر شما باد که احتراز
کنید از ایذا اهل ایمان بغیر حق که حق تعالی بر بهتان و غضب علی و خشم او بر ایشان متعلق است که بعضی منافقان در شب بیرون
آمدندی و زنان بقضای حاجت رفتندی و انگشت بر ایشان نهادندی اگر از ایشان ...تی بودی از خود دور کردندی و اگر ایشان از ایشان چیزی
نگفتندی بکار خود رفتندی زنان این حال بشوهران باز گفتندی شوهران این حال برسول عرض دادند حق تعالی این آیه فرو فرستاد
و گفته‌اند که آیت نازل است که کنیزکان سر برهنه رفتندی و دست تعرض بدامن ایشان رسانیدندی و سدی روایت کرده که در آن
عادت زنان آن بود که سر را میپوشیده رفتندی و جوانان سر برهنه بودندی و جوانان بی‌ادب کنیزان را از پوشیده نشناختندی و متعرض شدندی
لاجرم حق تعالی آیه فرستاد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو زنان خود را وَبَنَاتِكَ و دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مومنان را که بوقت
بیرون رفتن از خانه يُدْنِينَ فرو گذارند و فرو کشانند عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادرهای خود را که بدان بپوشند ذَلِكَ این پوشیدن سر و روی
أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ نزدیکتر است بآنکه بشناسند ایشان را بصلاح و عفت تا ممیز شوند با زنان دیگر و جوانان ایشان متعرض ایشان
نشوند فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند بایشان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای آمرزنده گناه گذشته چون توبه
کنند رَحِيمًا مهربان که مصلحت بندگان با ایشان میگوید لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ
و اگر باز نایستند منافقان از نفاق و از ایذا و کید مومنان وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان بیماری
یعنی فساد اعتقاد است و میل بفواحش و ایذای مومنان وَالْمُرْجِفُونَ و نقل کنندگان خبرهای دروغ یعنی منافقان که خبرهای بد
می‌افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکریان اسلام که بغزا رفته‌اند و میگویند ایشان منهزم شده‌اند و مقتول گشته جهت کوفتن دل
مومنان و غمگین کردن ایشان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه بر گماریم ترا بقتال ایشان و اجلای ایشان از اوطان یعنی امر کنیم که مضطر سازد ایشان را
بطلب جلای وطن از آنجا که ایشان از آنجا بیرون کنیم ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینه إِلَّا قَلِيلًا مگر
اندک زمانی مَلْعُونِينَ لعنت کرده خدا و دور مانده که أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر جا که یافته شوند ایشان أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که
گرفته شوند وَقُتِّلُوا و کشته کرده یعنی باید که بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بیخواری و نوعی وجوه از نفاق آمده است که منافقان
خواستند که نفاق خود را ظاهر سازند چون این آیه شنیدند از آن باز ایستادند و کفر خود را پنهان کردند سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است
خدای قتل منافق را سنت نهادنی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در میان آنانکه گذشته‌اند مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی مقرر کرده‌ایم در امم ماضیه که انبیاء
منافقان عهد خود را وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت و طریق خدا را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغیر دادنی یعنی هرگز او سبحانه تغیر
ندهد سنت خود را یا قادر نباشد کسی که تبدیل آن نماید آورده‌اند که مشرکان بر سبیل استهزا سوال میکردند از سید عالمیان که بگو قیامت
در کدام وقت قایم شود حق تعالی فرمود يَسْأَلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان یعنی کفار باستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت
یعنی وقت قیامت قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا است و هیچ ملک مقرب و پیغمبر
مرسل را بدان اطلاع نداده و وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز که دانا کند ترا یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که قیامت تَكُونُ قَرِيبًا
باشد نزدیک و بر این تهدید است مر مستعجلان او را و اسکات متعنتان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ لعنت کرده است و راند از رحمت

خود ناکرده بکافران و اعدّ لهم و آماده کرد برای عذاب ایشان سعیراً آتشی افروخته خالدین فیها ابداً در حالتی که جاوید باشند در آن

و هیچ وجه از آن بیرون نیایند لا یجدون ولیاً و لا نیابند دوستی که از ایشان عذاب دور گرداند و لا نصیراً و نه مددکاری که عذاب از ایشان

باز دارد یوم تقلب وجوههم روزی که گردانیده شود رویهای ایشان فی النار در آتش دوزخ از جهتی بجهتی یا از حالی بحالی

بدتر از آن باشند مانند گوشتی که در وقت بریان در آتش گردانند یا وجهت انقلاب آن رویهای ایشان در بلا باشد یا از حالی

گوشت در دیگ جوشان و متغیر گردد و تغیر ایشان از حالی بحالی و هیبت و یا ایشان را سرنگون سار در آتش افکنند یقولون یا لیتنا

ای کاشکی ما اطعنا الله فرمان بردیم خدای را و اطعنا الرسول فرمان برداری کنیم پیغمبر او را تا بلای عذاب معذب نشویم و قالوا ربنا

و گویند اتباع ایشان که ای پروردگار ما انا اطعنا بدرستی که فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را و کبراءنا و بزرگان و پیشوایان خود

فاضلونا السبیلا پس گمراه کردند ما را از راه حق بیرون بردند ربنا ای پروردگار ما آتهم بده ایشان را ضعفین من العذاب

دو چندان عذاب که با ما دهی زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل و العنهم و لعنت کن بر ایشان لعناً کبیراً یعنی سخت تر یعنی بعضهم

تعین آنکه مراد لعنی است که هر که را فرا رسد رجوع نباشد و دائم لابد گرفتار باشند بدان و بعد از آن اجتماعی که مظاهر ایمان بوده اند و در

انواع مکر میکردند تا اذیت به پیغمبر رسانند خطاب میکنند که یا ایها الذین آمنوا ای آنکه حسب ظاهر گرویدگان لا تکونوا کالذین

آذوا موسی مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را همچنین محمد که پیغمبر منست مرنجانید چنانکه بنی اسرائیل موسی را رنجانیدند بانکه او را

بزنا نسبت میکردند چنانکه در قصه قارون گذشت فبرأه الله پس پاک گردانید او را خدای مما قالوا از آنچه گفتند با وی و جمعی گفته اند که

رشوت داده بودند تا در حق موسی افترا کنند پاکی وی با عتراف کرد و از ابو عبدالله عباس روایتست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که روزی

موسی با هارون بکوه طور برفتند و هرون انجا وفات کرد گفتند بموسی که تو حسد بردی [illegible] حق تعالی ملائکه را فرمود تا او را از اینجا

بیرون آورده میان قوم بنهادند تا معلوم ایشان شود که غیر مقتول است و یا خدای [illegible] تا او را خود بر آید تا برادر را قرار کرده ابو هریره

گفته که موسی بجهت کثرت حیا کردن در میان برهنه نشدی و بجهت این میگفتند [illegible] دارد که شما غسل میکند روزی جامه بر

سر سنگی نهاده بود با بحر آمده آن سنگ جامه روان شد بمیان قوم در آمد [illegible] برهنه از پی سنگ میدوید بنی اسرائیل دیدند که هیچ

هیچ عیبی نیست و کان و بود موسی عند الله نزدیک خدای وجیهاً با جاه [illegible] یا مستجاب الدعوة که هیچ سؤال خدای میخواست که

اجابت میفرمود و بعد از نهی مؤمنان از ایذای پیغمبر ایشان را امر میفرماید [illegible] تقوی که ان لوازم ایمانست و میگوید یا ایها الذین آمنوا

اتقوا الله ای گروه گرویدگان بترسید از خدای در ارتکاب آنچه موجب [illegible] باشد از آن از معاصی خصوصا در ایذای رسول او و

قولوا قولاً سدیداً و بگوئید سخنی استوار که مستلزم حقیت [illegible] و درست در باره مؤمنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ

مگوئید و نا راستی مکنید در سخن مانند حدیث افک و [illegible] و غیر آن و قول جامع در این باب آنست سدیداً یعنی

است که صدق باشد نه کذب صواب بود نه خطا جد باشد نه هزل خالص بود نه آمیخته پس این نوع گوئید یصلح لکم تا صلاح آرد خدای

برای شما اعمالکم کردارهای شما را یعنی توفیق دهد شما را در اعمال صالحه و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد برای شما گناهان شما را یعنی بجهت استقامت

شما را در قول و عمل ذنوب شما را مغفور سازد و من یطع الله هر که فرمان برد خدای را و رسوله و پیغمبر او را در اوامر و نواهی فقد فاز فوزاً

پس بدرستی که فایز شود و بمراد خود فیروزی یابد فوزاً عظیماً فیروزی بزرگ که در دنیا حمیده و در عقبی سعید باشد و گویند فوز عظیم

رضوان الهی است و انواع مکرمت او و چون طاعت رسول خود را مقرون ساخت بظفر و فوز عظیم در عقب آن و بعد از آن تقریر

عدل و ملوک بتعظیم امر تحقیق شان بقوله انا عرضنا الامانة بدرستی که ما عرض دادیم امانت را از اطاعت که لازم الاداست مانند امانت و باید

[illegible] و [illegible] و مکلف [illegible] است و [illegible] که [illegible] بهجهت [illegible] اشتغال ورزیدن [illegible]

[illegible] جهت [illegible] عَلَى السَّمٰوَاتِ [illegible] و [illegible] که [illegible] آسمان و زمین [illegible] ان

[illegible] که [illegible] فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَهَا [illegible] و خشیت [illegible] و زمانیم [illegible]

[illegible] از [illegible] که [illegible] آن [illegible] که [illegible] مخلوق شده ایم

[illegible] کنار [illegible] بعضی [illegible] ساکنان [illegible] و [illegible] که [illegible] شکایت [illegible]

که [illegible] و [illegible] که [illegible] وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و [illegible] از آدمی

[illegible] إِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا [illegible] بر نفس خود [illegible] امانت [illegible] ظلام

[illegible] آن [illegible] و جمیع [illegible] باوجود [illegible] قبول [illegible] لا [illegible]

بکنه [illegible] است [illegible] و [illegible] الاسلام [illegible] است و [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] هست که [illegible] مذکور است و [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible] و تکلیف [illegible] و [illegible] قبول آن [illegible]

[illegible] استعداد و انسان بقابلیت خود [illegible] امانت

[illegible] مذکور [illegible] شیخ جنید گفته که نظر آدم [illegible]

[illegible] امانت [illegible] کشیدن [illegible] جز [illegible] بطوع [illegible]

[illegible] و [illegible] عشق [illegible] عالم بشریت است نه [illegible] ایشان [illegible] لطف [illegible]

[illegible] و [illegible] صفت [illegible] ایشان و [illegible]

[illegible] امانت [illegible] آسمان [illegible] صفت [illegible] زمین [illegible] کشید که امانت [illegible]

[illegible] و [illegible] امانت داری [illegible] خورد و این صفات [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] خطاب [illegible] زبان حال [illegible] یاد کرد [illegible]

بهمین مضمون بیت [illegible] تعلیل این جمله میفرماید لِیُعَذِّبَ اللّٰهُ

ما عرض امانت کردیم بر آدمیان و ایشان حامل آن شدند تا عذاب کند الْمُنَافِقِینَ مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را بتضییع امانت

وَالْمُشْرِکِینَ و مردمان مشرک را [illegible] وَالْمُشْرِکَاتِ و زنان مشرکه را [illegible] امانت وَیَتُوبَ اللّٰهُ [illegible] رجوع [illegible] ارسال رحمت

[illegible] عَلَی الْمُؤْمِنِینَ [illegible] مردمان [illegible] رَحِیمًا [illegible] ایشان [illegible] ایشان سورهٔ سبا

[illegible] هر که سوره [illegible] در حفظ خدا باشد [illegible] واگر

[illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] سوره [illegible] تکلیف و جزای محسن باحسان [illegible] افتتاح این سوره [illegible] کمال قدرت و [illegible]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ۝ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ستایش و سپاس مر خدایراست

الَّذِی لَهُ [illegible] مَا فِی السَّمٰوَاتِ [illegible] وَمَا فِی الْأَرْضِ [illegible] است از [illegible]

مخلوق بر همه کرم و که الحمد و او راست ستایش فی الآخرة در آخرت نه بعبارت اعتبار از خلق و وقت بنوانند ... مر او را
که هست که بر سایه نعمتها شدند ... که بجلال و استطاعت او ست حمد کنند کان هر آخرت از روی تکلیف است بلکه بر وجه ... کنند و فرح
و سرور است و گویند جمیع اهل جنت حمد او گویند و مستلذان باشد ایشان را او بستایند و ستایش ایشان تعطیل نیابد وَهُوَ الْحَكِيمُ و او ست محکم کنندهٔ
امور جاری چه صادر بعد از علل الاول و بر وجه حکمت الْخَبِيرُ دانا به باطن جمیع اشیا يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در رود
در زمین چون آب باران و کنوز و دفاین اموات وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون آید از زمین چون آب چشمه‌ها و نبات و فلزات و حیوانات
وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون ملائکه و مقادیر ارزاق و امطار و صواعق و لوامع برکات وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا
و آنچه بالا میرود در آسمان چون بخارات و اعمال و ادعیه و ارواح طیبه صاحب کشف الاسرار آورده که بر علم قدیم وی
ثبت آنچه فرود میاید بر دلهای اولیا از انوار و مکاشفات و آنچه بالا میرود از الطاف کرم کران بار که مقام موجد... هرجایی که بوی آشنایی از آن
انفاس بشنود میکند و آنچه بالا میرود از آه سوزان و ناله مفلسان که چون ... از ظلمت سینه‌ها رو بدرگاه رحمت آرند فی الحال قبول وَهُوَ
الرَّحِيمُ و او ست مهربان چه انعام نعمت الْغَفُورُ پوشنده گناهان اهل تفریط در ادای شکر نعم بود و رحمت بر مرحوم است به بندگان که معامله
میکند بعقوبت ایشان و سلوک نمیدهد ... و تجاوز از ایشان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا لَا تَأْتِينَا
السَّاعَةُ نمی آید بما قیامت قُلْ بگو ای محمد بَلَىٰ آری می آید وَرَبِّي سوگند به پروردگار من که لَتَأْتِيَنَّكُمْ هر آینه خواهد آمد بشما آورده که ابو سفیان بلات
و عزی سوگند خورد که بعث و نشر ... است و جمع خواهد کرد ای محمد تو هم سوگند یاد کن حق تعالی فرمود که بگو بلی و ربی لتأتینکم میآید
بشما قیامت عَالِمِ الْغَيْبِ از آن پروردگاری که داننده پوشیده‌هاست لَا يَعْزُبُ عَنْهُ دور نشود از علم او یعنی پوشیده نگردد از وی مِثْقَالُ
ذَرَّةٍ هم سنگ مورچهٔ خورد یا وزن ذره از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و در زمین وَلَا أَصْغَرُ و نیست خردتر
از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر از آن إِلَّا مگر آن مکتوب فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن که لوح محفوظ است که جمیع کاینات در او
ثبت است و این حقیقت دو فایده دارد آن میوه ای لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد مر آنانرا که [illegible] و بیمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کار
شایسته أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش خطایات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار
طلب داد ... وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه بشتافتند فِي آيَاتِنَا [illegible] بابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان
کنند عاجز تا ما بود بر عم خود یا پیشی گیرندگان بر طاعت [illegible] أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست
عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از بدترین الم رساننده یعنی عذابی [illegible] که حال مر منکران بیان اعتراف اهل ایمان میکند با نکر که انکار
منکرانند وَيَرَى الَّذِينَ و میبینند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شد [illegible] اصحاب پیغمبر یا مومنان اهل کتاب مانند کعب الاحبار و عبد
الله سلام و یا مراد جمیع اهل ایمانند و بر هر تقدیر اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ آنچه فرو فرستاده شد بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از
پروردگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ اوست راست و درست وَيَهْدِي و راه مینماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوندی که غالب است
الْحَمِيدِ ستوده بر نعم دینی و دنیوی یعنی بطریق توحید و باعمال صالحه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران
قریش بعضی را گفتند از روی طنز و سخریت هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد میگوید
بشما إِذَا مُزِّقْتُمْ چون متفرق شوید و پاره پاره کرده شوید كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پاره ساختنی و متفرق کردنی یعنی هر گاه اعضای شما ریزه
شده باشد إِنَّكُمْ بدرستی که شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو باشید یعنی زنده خواهید شد و بعد از آن از روی انکار و استبعاد
بعث گفتند أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ آیا می بندد بر خدای كَذِبًا دروغ را بعلم أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست که این سخن اورا از روی امله و برنا

او القا میکند که بار بعث و بعد از مرگ زنده شوید و باد ... بعد ... بین ... و ... اند جمع شده اند ... مشغول ...
جای دور ... بر ایشان تعقیب بِالْآخِرَةِ نه چنین است که منکران میگویند بلکه اما آنکه لَا يُؤْمِنُونَ فیکر ... بِالْآخِرَةِ
معذب بود ... عذاب ... وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ... أَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی ... پیش ایشان
وَمَا خَلْفَهُمْ و ... مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین ... و پس ایشان و ایشان محصور
... إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نَخْسِفْ
بِهِمُ الْأَرْضَ ... أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ ... كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان قطعه ... بر ایشان ...
ما ... که ... آسمان و زمین ... ایشان ... و تفکر نمیکنند در آنکه ایشان ... خلق
... ایشان را ... یا بر ایشان آسمان را ... بر ایشان
... و ... لَآيَةً
... إِنَّ فِي ذَٰلِكَ ... نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر تأمل ... و اسقاط
... دلائل ... منیب ... رجوع کننده ... کسبان تفکر و تدبر در دلائل قدرت ...
حکمت حضرت ... قصه داود و سلیمان علیهما السلام که در کمال ...
... وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ ... مِنَّا فَضْلًا ... یَا جِبَالُ ... بسایر ...
... خلق ... عدل در حکم ... سکون ... با ...
او ... در عین المعانی ... صوت حسن است ... که داود ... مشغول ...
... بیرون ... استماع آواز دلنواز ... و مرغان از نغمهای جان فزای ... مضطرب گشته خود را ...
... یَا جِبَالُ أَوِّبِي ... کوها ...
... تسبیح ... موافقت ... خلق صورت ... مانند ... و ...
که ... کوهها ... ایشان ...
... استغفار ... آواز بلند ... کوههای ...
... آواز ... تسبیح و ...
... تسبیح گفتی کوههای ...
... مستمعان از نغمهای ...
... که ... بود ...
... کوهها ...
... سلیمان ...
... آورد ...
... وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ نرم کردانیدیم ...
... اَنِ اعْمَلْ ... سَابِغَاتٍ ...

اندازه نگهدار فی السرد در بافتن زره یعنی حلقه‌ها را اندازه نگاه دار تا صنع تو نیکو باشد و گفته‌اند میخ‌های آن کن چون [illegible]
و نه سطبر تا حلقه نشکند و این قول [illegible] است چه در روایت ثابت شده که زره‌های اول [illegible] بود بلکه فرموده [illegible]
هر روز زرهی و صنعت آن [illegible] که داود علیه السلام درو تمام کردی و بشش هزار درهم بفروختی و از آن [illegible]
دادی و دو هزار دیگر نفقه عیال خود نمودی و بروایتی هر روز زره میساخت و بهزار درهم میفروخت تا سیصد و شصت [illegible]
بفروخت و از بیت المال مستغنی شده و بروایتی آورده که چون داود وفات کرد هزار درهم در خزانه او بود واعملوا و دیگر گفتیم [illegible]
وا عملوا کنید صالحا عمل شایسته یعنی [illegible] و خالص از اغراض یکوجه شکر بعظم نعم که بشما داده‌ام انی بما تعملون
بصیر بینا ام هیچ چیز از آن بر من مخفی نیست و بروفق آن با شما جزا خواهم داد [illegible]
و کرامت که سلیمان را داده بود بقوله ولسلیمان الریح و مسخر کردیم و رام کردیم و ساختیم سلیمان را باد غدوها شهر [illegible]
در بامداد یکماهه راه بودی ورواحها شهر و رفتن آن در شبانگاه نیز مسیره یکماهه یعنی در روزی دو ماهه راه رفتی [illegible]
ان تا نیمروز آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب بکابل رفتی بنیو [illegible] و در شام [illegible]
[illegible] روایت کرده که در بعضی کتب خوانده‌ام که بر ناحیه [illegible] نوشته دیدند که بعضی کتب که [illegible] بعضی از اصحاب سلیمان
[illegible] نوشته بودند که بامداد از اصطخر روانه شدیم و اینجا قیلوله کردیم و شب ان شاء الله در [illegible] خواهیم بود و روایت است که سلیمان [illegible]
[illegible] بیرون رفت و قیلوله کرد و نماز دیگر بلخ کرد [illegible] بترکستان آمد و از آنجا بچین رفت [illegible] بساحل دریا که مطلع آفتابست رسید تا [illegible]
رسید و از آنجا بکرمان آمد [illegible] فارس متوجه شد [illegible] دیگر بمکه آمد و [illegible] در مدینه [illegible] آمد و از آنجا [illegible]
که سلیمان مرکبی ساخته بود از چوب و آن هزار رکن بود و هر رکنی هزار خانه که لشکر جن و انس [illegible] هزار شیطان بود که
مرکب او کرفتند [illegible] برداشتند [illegible] هر دو [illegible] قیلوله و [illegible] قیلوله کردی و [illegible] یکماهه راه
بودی وأسلنا له و جاری کردیم برای او عین القطر چشمه مس مانند آب از معدن [illegible] مدتی [illegible] بود [illegible]
و گویند [illegible] سه شبانروز سیلان کردی و از مس گداخته هر چه میخواست میساخت [illegible] در دست [illegible]
از آنجاست که [illegible] سلیمان [illegible] ومن الجن و مسخر ساختیم برای سلیمان از جنیان من یعمل آنرا [illegible] بین یدیه
نزد سلیمان باذن ربه بفرمان پروردگار او از اعمال شاقه مانند بنا و غیر آن ومن یزغ و هر که میل کند از دیوان یعنی سرکشی میکرد
منهم عن امرنا از امر ما مور بود ند نذقه بچشانیم او را من عذاب السعیر از عذاب آتش [illegible] روایت که [illegible]
ملکی [illegible] تازیانه آتشین در دست داشت موکل دیوان بود [illegible] سلیمان سر کشید [illegible] تازیانه آتشین بود بر وی
میزد و او را میسوخت و [illegible] مفسران بر آنند که مراد عذاب آخرتست یعملون له میکردند دیوان و میساختند برای سلیمان ما یشاء آنچه میخواست
من محاریب از عمارتهای خوش و منزلهای دلکش [illegible] که محراب [illegible] گویند محاریب [illegible]
چون قلعه‌های بلند و حصارهای [illegible] قتاده و مجاهد مراد بمحاریب قصورست و مساجد و از [illegible] روایت و از جمله [illegible]
[illegible] سلیمان بنا کرده بیت المقدس است [illegible] ابراهیم [illegible] تا [illegible] بکثرت عدد [illegible] رسیدند که [illegible]
[illegible] و چون نوبت بداود رسید [illegible] ابراهیم [illegible] داده [illegible] اولاد او [illegible]
[illegible] نتوانی [illegible] بوده [illegible] خود [illegible] خود [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بنا [illegible] خود [illegible]

شدند تا آنکه در زمان او [illegible] بر ایشان مستولی گردید و طاعون بر ایشان بهم رسید داود قوم را طلبید و گفت ما طاقت تحمل [illegible]
بیاد شمایان مقاومت نتوانیم نمود مگر بدعا استغاثه [illegible] سفید موی شدند و غسل کردند و کفن پوشیده مضطر بودند و با زنان و کودکان
بصحرا رفتند حق تعالی بر اهل [illegible] ایشان طاعون فرستاده بود [illegible] بمردند که از دفن ایشان عاجز شدند و چون روز دیگر شد داود بر صعید
بیت المقدس بالا رفت روی بخاک نهاد و این موضع خیمه گاه موسی بود و صالحان بنی اسرائیل نیز بنماز ایستادند و تضرع نمودند از خدا درخواست نمودند [illegible]
از ایشان مرتفع شده بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت ای داود حق تعالی میفرماید که بندگان ما را [illegible] شکر [illegible] بنیاد مکنید در این موضع که
دعای شما را اجابت کردم مسجد بنا کنید تا ایشان و فرزندان ایشان که بعد از این پیدا شوند در آنجا عبادت کنند خواست که بنای آن مشغول شوند
موضعی که بنی اسرائیل بر سبیل امتحان ایشان گفت در اینجا حق هست شما را حلال [illegible] که مال من بدون رضای من مسجد بنا کنید ایشان
گفتند این زمین حق بسیار کسانست همه رضا دادند تو نیز از سر حصه خود در گذر گفت من بسیار محتاجم اگر میخواهید این زمین را بخرید و گر نه غصب
خواهد شد پس ایشان نزد داود علیه السلام آمدند و داود [illegible] فرمود رضای وی حاصل باید کرد پس آنرا قیمت کردند گفت باین مبلغ نمیفروشم
چون او مضاعف کردند نیز قبول نکرد پس بصد گوسفند رسانیدند راضی نشد بصد گاو و بصد شتر نیز فایده نداد پس قیمت آنرا بجائی رسانیدند
که دیوار بر گرد آن بکشند و پر از سیم کنند و باو دهند گفت اکنون راضی شدم و چون معین کرد که ایشان در این امر بسیار جد و جهد
مینمایند و آنرا محض قربت میکنند گفت از سر حق خود در گذشتم و مقداری هیچ طمع ندارم چه غرض من امتحان بود پس ایشان آغاز بنا کردند و
داود با صلحای بنی اسرائیل سنگها بر گردن و پشت میگرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد بقامت شخصی بلند کردند حق تعالی بداود وحی فرستاد که
تمام ساختن مسجد بدست تو نیست از آنکه [illegible] که تمام آن بدست فرزند تو خواهد بود سلیمان سلیم القلب و بدست او هیچ خون ریخته نمیشود و ذکر
داود را [illegible] و او نیز بنا کرد و با صلحای بنی اسرائیل در آنجا بعبادت مشغول شد و در آن وقت او صد و بیست و هفت سال بود و چون سال
صد و چهل رسید متوفی شد و سلیمان [illegible] حق تعالی بوی وحی کرد که این مسجد را تمام کن وی جن و انس
شیاطین را جمع کرد و کارها را در میان ایشان [illegible] بر قدر قوت و قدرت هر یکی و شیاطین فرستاد تا از معادن سنگهای رخام که
لعون و سفید و زرد و سبز آوردند و شهری [illegible] بنا کرد و آنرا دوازده محله کردانید بعدد اسباط بنی اسرائیل و چون تمام شد هر سبطی
در محله از جای داد و بعد از آن آغاز بنای مسجد کرد [illegible] فرستاد تا زر و سیم و انواع مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که حصر نباید
[illegible] صنعت را امر کرد تا جواهر سفته سازند [illegible] ایشان بجهت صلابت آن نتوانستند که [illegible] سلیمان
تدبیر آن از جنیان پرسید گفتند [illegible] هیچکس [illegible] سلیمان پاره آهن برداشت
و نگین خود مهر بر آن نهاد و عادت او آن بود که برای جنیان [illegible] ایشان شیاطین [illegible] هر باری که مهر سلیمان دیدی
فی الحال [illegible] سوال از سلیمان [illegible] گفت و جد کردند هیچ نکرد [illegible] خنده کردی
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] میکردم امور عجیبه میدیدم [illegible] سلیمان گفت آن چه بود گفت [illegible]
[illegible] چنان میخواهم که چهل سال بماند [illegible] عقل او [illegible] روز بر عمر خود
[illegible] چهل سال پیش گرفته بعد از آن به پیری رسیدم [illegible] خبر میداد [illegible] نشسته بود گنجی نهاده بود [illegible] نشست
[illegible] آمد و آنجا بجمعی رسیدم که بتضرع طلب رحمت میکردند از خدا با ایشان [illegible] بعضی بکار آمدند و بجای ایشان نشسته
رحمت با ایشان رسید [illegible] سلیمان گفت هیچ چیز هست که این جواهر را نرم کرداند تا تراشیدن و سوراخ کردن آن آسان گرداند
و سنگی هست سفید [illegible] و [illegible] معدنست و هیچ [illegible] بنیست [illegible]

[illegible] مهرهای او بطلبیدند و آن کتب معمور از اسم و صیانت نهج عقاب را مینمود و میشد از این ترکیب گشت باشد با ...
و آن سند بیاوردند تا بآن این صندوق را بسوزانند گفت سلیمان چنان کرد و عقاب گرد آن میگشت و منفذی نمی یافت پس دانست که در وی بیضه
دون بیامد و آن سنگ را بیاورد و بر آن صندوق زد و آن را بشکافت و بچهای خود برگرفت پس سلیمان جمعی جنیان را با عقاب فرستاد تا جمعی سنگ
بیاوردند تا از وی هر چه یافت میشود از الماس اصل آن همان است القصه بآن الماس سنگهای مرصع کردند جواهر را سفته ساختند و
مسجد بیت المقدس را بنا ساختند برخام سفید و زرد و سرخ و سبز و ستونها از رخام و الواح یاقوت و زبرجد و مشابه آن و
دیوارها و سقفهای آن را مرصع ساختند بالواح جواهر و مروارید و یاقوت و طلا و نقره و زمین آن را بالواح فیروزه و جواهر مشبک
از این جواهر انصار روشنی میشد که در آنجا احتیاج نبودی بچراغ و گویند که آن بنا تمام شد و بساختند و از جمله عجایب آن این بود که اگر مصالح
در آن داخل شود در جواهر روشن و سفید دیدی و اگر مذنب و فاسق در آن رفتی روی خود را در آن تاریک و سیاه دیدی و مصالی که آن بنو سر میکوشانیدند
بود که هر کرا ان اولاد پیغمبران بنا آن المیدی و براهیم دفع نسبیه که کسی به دروغ دعوی کردی که از اولاد پیغمبرانم چون دست در آن مالیدی بسوختی
و ده هزار تن از عباد بنی اسرائیل مقرر فرمود تا همیشه بتلاوت توریت مشغول بودند پنج هزار در روز و پنج هزار در شب و آن مسجد بر این بنا
بود تا بروزگار بخت نصر چون بر آن استیلا یافت آن را خراب کرد و تمام جواهر را برداشت و بعراق آورد که دار الملک او بود و حاصل کلام جمله عملهای
که دیوان برای سلیمان میکردند بنای بیت المقدس بود و غیر آن از مناظر و قصور روح افزا و تماثیل میساختند برای او تمثالها و صورتها
ملایکه و انبیا و بندگان را تا نظر در عبادت و اعمال ایشان کرده مانند ایشان بطاعت مشغول شوند و در آن زمان ساختن صورت و تماثیل
مباح بود در معین المعانی آورده که تمثالها از اهر بصورت آدمیان میساخت و حق تعالی بوقت مطالبه با اعدا روح در ایشان میدمید تا آن
تماثیل قوی و صلب باشند و مرویست که تمثال دو شیر ساخته بودند از زیر تخت او و همای دو کرکس انگیخته بر بالای تخت سلیمان خواستی
که بالای تخت برآید آن دو شیر بازوها خود را بر افروختند تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود را
سایه کردندی و غیر از سلیمان کسی دیگر نمیتوانست که برای تخت برآید و چون بخت نصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد و بر خواست
که بر سریر سلیمان نشیند پای بر داشت که بر آن برآید صورت شیر دست برآورد و پای او را مجروح ساخت وی بیفتاد و بیهوش شد پس ترک
آن کرد و در شریعت مسیح علیه تصویر و تمثال جایز بود و لهذا آن کل صورت مرغ میساخت و بإذن خدای تعالی و بإذنه میکرد اینداران صادق
مرویست که بخدا سوگند که مراد بتماثیل صورت مردان و زنان نیست بلکه صورت درختان بودند و غیر آن از روح وی و جفان و دیگر میساختند
برای سلیمان کاسهای چوبین و سنگین کالجواب مانند حوضهای بزرگ که هزار کس باطراف آن نشسته از آن طعام میخوردند و
سلیمان این ظروف طعام بلشکر میداد و قدور راسیات و دیگر دیگهای بلند برافراشته و بجای خود بر پایه نهاده از غایت
بزرگی هیچکس نتوانستی که آنها را جنبانیدی و پایه اوردادی بر دیگهای جنود جن و انس طعام میپختند و او را ده هزار طباخ بود که در آن دیگها
طعام می پختند و چون حق تعالی این نعم جلیل بداود و پسر او داده بود بوظایف شکر گذاری و فرمود اعملوا آل داود عمل کنید ای آل داود
شکرا بجهت سپاسداری چنین نعمتهای ثابت ساقی فرمود که آل داود شب و روز را قسمت کرده بودند بر جهت حق تعالی میپرداختند و قلیل
من عبادی الشکور اندکی از بندگان سپاسدار نعم اند شکور کسی است که بدل و زبان و جوارح در اکثر اوقات و اغلب شکر گذاری
کند و با وجود چنین استغراق در شکر گذاری خود از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست که مستدعی شکر دیگر است و
از اینجاست که گفته اند که شکور کسی است که بیند عجز خود را در شکر گذاری مر کسان او در که عمر خطاب از شخصی شنید که میگفت اللهم
اجعلنی من القلیل بار خدایا مرا از ... عمر گفت این چه دعاست که میکنی جواب داد که از کسانی کنم که شکر میباشند و من از خدا سؤال

ساعتی که مرا از جماعت کرد انه عمر کفت هر چه من از عمر دانا ترند امر ده اند که سلیمان ملک الموت را کفته بود که چون وقت اجل من نزدیک رسد چند روز پیشتر از ان مرا اعلام کن چون وقت وی رسید بدو کفت که از عمر تو یکساعت بیش نمانده سلیمان شیاطین را فرموده بود که برای من کوشکی از آبگینه بکنند بی در چنانچه ... پس برای او کوشکی بساختند وی در آنجا رفت و بطاعت مشغول شد و چون ضعف تو بر عصا تکیه کرد و در همان حالت ملک الموت قبض روح او کرد و در بعضی آمده که خود درخواست تا خلق را اعلام کند که جنیان غیب نمیدانند و چون آن روز که سلیمان در کوشک سلیمان بود که کسی را دید بی اذن در آمده بر عصا تکیه کرده ملک الموت نزد وی فرستاد و کفتا جان بر در موت خدا کی کفت ای ملک الموت مرا مهلت ده تا احوال خود را سامان دهم کفت رخصت نیست پس ایشان برپای ایستاده و بر عصای تکیه کرده قبض روح او کرد و او هر چه از جنیان را بکاری فرمود کرده بودند یکسال العین سلیمان را میدیدند که بر عصا تکیه کرده و بتصور آنکه زنده است کار میکردند و کویند که هنوز یکساله کار ساخته بود در بنای بیت المقدس که مقتضای اجل سلیمان در رسیده و دعوت روح خود و سلیمان یکسال خود را بصورت کرد که مرا فاش مکنید که مرا بعد از مرک عصا تکیه دهید تا جنیان عمل خود را تمام کنند و هم مسجد با تمام رسد پس چون سلیمان در کذشت و برپای ایستاده بود تا ایشان بر عصا تکیه اش داده در میان آن در و بر پای بدانسته و ایشان کار تمام زو ایشان بود تمام میکردند تعجبان یکسال پای عصا را ارضه بخورد او بر زمین افتاد و بر جن و انس معلوم شد و بر ایشان حال کار بوده در شعار جهالت اطراف وادی کریستند همانکه حق تعالی میفرماید فَلَمَّا قَضَيْنَا پس هنگام قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ بر سلیمان مرک را او بر عصا تکیه کرده بود در راه موت نکرد و ایشان عَلَى مَوْتِهِ بر مرک او إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مکر جنبنده زمین یعنی از زمین بر آمد تا تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ میخورد عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانسته جنیان أَنْ لَوْ كَانُوا انکه اکر بودند جنیان يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانسته غیب را حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان میفرماید که اکر ایشان بغیب دانا بودندی مَا لَبِثُوا درنک نمیکردند یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوارکننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان در عمل عمارت میکشیدند اصحاب تواریخ آورده که عمر سلیمان پنجاه و سه سال بود اول سلطنت او سیزده ساله بود و بعد از آنکه چهل سال پادشاهی او کذشته بود بنیاد عمارت بیت المقدس نمود و انکه حق تعالی ... ظاهر میشدند بانکه لطیف الجسم اند باین وجه بود حق تعالی در خلقت ایشان داده بود و قوت تمام بایشان عطا کرده و جسم ایشان ... معنی که حامل امور صنعت میشدند و این بجهت معجز سلیمان بود بر صدق دعوی نبوت و هر میان مردست و مانند امیر ان بود ... مطیع امر خود رجوع کردند و بعد از قصه سلیمان امر کرد بر آل داود شکر کذاری بر نعم جلیله بیان میکند با قصه آنست بر حسب ما افترت ... لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ بدرستی که بود مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان ... آيَةٌ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار القصص مذکور است که فرزند سبا در حوالی مآرب ... منزلی بود در میان کوه انا علی ما اسفل ان منزل فرسخ بود و ما مشرب ایشان از ملای وادی بود از چشمه که در پایان کوهی بود و کاه ... که فامثل از ولایت شهر باب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که حکومت آن ولایت متعلق باو بود درخواست کردند سدی بست در دهانه آن کوه تا آبهای اعلی و زاید آنجا جمع میشدند و سه سوراخ بر آن تعبیه کردند تا نقبه اعلی را بکشایند و آب بزروعات خود برند و چون کمتر شود و سطی و باخر سفلی و ایشان بر یمین و شمال آن کل بلدها است مشتمل بر بستان میوه داشت کما قال جَنَّتَانِ یعنی بر سیا دو بوستان عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ از دست راست و چپ منازل ایشان و اکر چه هر طرف باغ بسیار بود اما بجهت تقارب اشجار جمله بمثابه یک باغ مینمود و لهذا الله از یمین و شمال را جنت کفته نه چنانست که اکر عجیب حقیقت ... شماله است ابن زید کفته کراین آیة آن بود که در زمین ایشان نمودی و نبودی از مار و عقرب و پشه و کیک و کمی و آنانکه سپس بجا بر ایشان ... شخص سیدی بر سر کرفتی و در وقت اشجار ایشان بکذشتی آن سبد پر میوه سدی از آنکه بدست بکند

و در روایتی آمده که سبا را دوازده قریه بود و در هر قریه پیغمبری بود که ایشان را بخدا دعوت میکرد و با ایشان میگفت كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ بخورید از روزی پروردگار خود که این سبائیان بنعمتها انعام فرموده وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گوئید مر او را برکت این نعم و این شهر که خدای شما را میدهد بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ شهری پاکیزه چه دارد هوای معتدل و تربت درست دارد و آب شیرین و خاک پاک که اصلا از پشه و شپش و کیک و عقرب و مار و غیر آن از جانوران گزنده نیست و هوای آن دافع جمیع هوام است وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگاری آمرزنده که اگر از شما نعمت شماست و طلب شکر از شما پروردگار هست آمرزنده مر کسی را که از زلات توبه کند چون ایشان این سخن را از پیغمبر خود شنیدند فَأَعْرَضُوا پس روی بگردانیدند از وظایف شکر که ادای حقوق نعمت است و طریق کفران نعمت پیش گرفتند و تکذیب آن سیزده پیغمبر نمودند که برایشان مبعوث بودند و گفتند [illegible] که این ورود است بگو [illegible] تا از ما بازستانند و در روایت آمده که پیغمبر آخرین که بایشان آمد در زمان پادشاهی [illegible] بود بعد از رفع عیسی علیه السلام و ایشان را ترسانیدند حق تعالی موشهای دشتی را بر سد ایشان گماشت تا بامر او سد را سوراخ کردند و نیم شبی که در خواب بودند سد شکسته شد و سیل در آمده همه منازل و باغهای معمور ایشان را خراب کرد و اکثر مردمان و چهارپایان ایشان را هلاک کرد و بعضی که ماندند پراکنده شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که چون ایشان اعراض کردند و کفران نعمت نمودند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم برایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل سدی محکم و صعب استوار که بلقیس ساخته بود وَبَدَّلْنَاهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بعوض دو باغ ایشان که پر میوه بود جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ دو باغ که خداوند میوه‌های بدطعم که اراک است و گویند درخت خاردار که میوه تلخ است وَأَثْلٍ و خداوند درخت شوره گز بود وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ و چیزی که اندک درخت کنار اندک یعنی در آن شورها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوه‌های خوب شده ذَلِكَ این عذاب ما جَزَيْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند و برسولان ما کافر شدند وَهَلْ نُجَازِي و عتاب کرده نشود مثل این مذکور شد إِلَّا الْكَفُورَ مگر ناسپاس که در کفران با نهایت و بعضی قراء بفعل متکلم مفعول میخوانند و کفور را منصوب میسازند یعنی پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزای عدم است و مؤمن و کافر و جمالیت خاصه کفار را از بغیره در این مقام اختیار مجازی کرده بو عربی آورده اند که بقایای سبائیان نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و دانستیم که جمیع از جانب اوست ولکن بعد از بن [illegible] نعمت [illegible] باید ناسپاسی نکنیم و نوعی سپاس [illegible] آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق تعالی دیگر باره درهای نعمت برایشان گشاده ساخت چنانکه میفرماید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و گردانیدیم میان اهل سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي و میان دیه‌ها که بکرم خود بَارَكْنَا فِيهَا برکت دادیم بکثرت میاه و اشجار و زرع و نباتات که مواهب و سعت از اقسام روای شام است چون فلسطین و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیه‌ها [illegible] معمور و متواصل یکدیگر که از هر قریه دیگری توان دید یا دافع بر طریق [illegible] تا ابناء السبیل او را ببینند در علی المعانی آورده که از مأرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد دیه [illegible] وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ و تقدیر کردیم در آن دیه‌ها رفتن مردم که مسافر در قریه قیلوله میکرد و در [illegible] مینمود تا میرسید بشام و میگفتیم بزبان مقال یا حال که سِيرُوا فِيهَا سیر کنید در این دیه‌ها لَيَالِيَ وَأَيَّامًا روزها و شبها یعنی هر وقت که خواهید آمِنِينَ در حالتی که امان یافتگان از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق یعنی امر مختلف نیست باختلاف اوقات بلکه سیر [illegible] جمیع ایام روز و شب مساویست در امنیت یا بگه سیر کنند در امنیت واگرچه مدت سفر شما در آن قریه‌ها دراز باشد یا سیر نمایید لیالی و ایام اعمار خود با امن و آسایش باشید آورده اند که بقیه سبا از جهت تجارت که از یمن و بشام میرفتند و چاشت در قریه بودند و شام در قریه دیگر توانگر او را بردند ایشان حسد آمد که میان ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست چه پیاده مفلس [illegible] میرود که سوار و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دور گردان بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما

با بانها پدید کنی از منتهی تا منتهی تا همه ی زاد و راحله سفر نتوانند فَظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بر خود با عیبجو کفران نعمت خویش

نفس خود را نظر نموده شکر او را بجا نیاوردند همچنانکه بنی اسرائیل کفتند بعد من و سلوی نیاد و سبب است نداي قوم و عمل کردند پس جهت تطاول و افتخار بر فقرا

و کمبد راحل و احمال و زاد در خطی وره خواستند تا میان شام با بانها پیدا کرد و بغرابی کردانیدند دیهها که در میان راه بودند فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردانیدیم

ایشان را اَحَادِیثَ سخنان که مردمان بعد از ایشان تعجب بان کویند که آبادانی بخرابی میل کردند و یا از روی ضرب المثل کویند که تفرقوا ایادی سبا

وَمَزَّقْنَاهُمْ پراکنده ساختیم ایشان را کُلَّ مُمَزَّقٍ هر پراکنده ساختنی یعنی خانه بر اکنده کی تا آنکه بعضی از ایشان بمارب نشستند و قبیله غسان از ایشان

بشام میرفتند و قضاعه بمکه و اسد بحرین و ساعره به یثرب و خزاعه بتهامه اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در این ذکر کردیم از قصه سبا لَآيَاتٍ هرآینه

عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده بر محنتها و مصیبتها شَكُورٍ بسیار شکر کوینده بر نعمتهای در کشف آورده که اهل سبا در نعمتهای فراوان و اقبال

میکذرانیدند بسبب بهره بعافیت و ناسکری بر نعمت رسید برایشان آنچه رسید از صالح نقل کرده که طریفه کاهنه بعمرو بن عامر که از اعظم ملوک

سبا بود کفته بود که از کهانت چنین معلوم شده که سد مارب عنقریب خراب شود و بجهت سیل عرم جمیع جنات و بساتین و حصون در معرض تلف آید

عمرو چون این بشنید اموال و عقار خود را فروخته با قوم خود ترك وطن کرده بمکه اقامت نمود و اعقاب او که بعض از ایشان شدند ایشان هرکی بدانسته بودند

که چه چیز میباشد پس شکایت این را بطریق عرضه کردند و کفتند نمیتوانیم در این مرض شکایت داریم عمر کفت تو ما را درین امر چه میفرمائی کفت هرکس که از

شما نسبانست و حمل شدید و مزاج جدید دارد بایکه بقصر عمان رود و طریق عمان پیش کرفته با عمان رفتند بعد از آن کفتند که هرکس که خط

حلیه است و عسیر و صابر او مان ملال رود و بس خزاعه با صوب شدند بعد از آن کفت که هرکه اراده سبا دارد در وحل و قصد مطعومات در محل

یثرب ببر او س بان آن ناحیه توجه نمودند و هرکه اراده خمر دارد و خمیر و ملک و امیر و لباس تاج و حریر کو بصری عود برود که آن عرض شام است آل خزر غسان با بغا

رفتند و توطن کردند و ان بنجا ست که حق تعالی فرموده و مزقناهم کل ممزق ان فی ذلک لایة لکل صبار شکور وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که محقق ساخت و

یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و امم آنست که عجب کافران اِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس کمان خود را یعنی شیطان کمان برده بود که بنی آدم بسبب شهوت و غضب

کردن نهاد ایشانست باید و ایشان را کمراه کرداند کفار در اصل بار عوایت و ضلالت است شد فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی کردند او را در سبیل معصیت

اِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مکر کروهی از مومنان که مستثنی اند و تابع تو نیستند و تقلیل ایشان نسبت بکفار است یا مکر فریقی از فرق مومنان که تابع

شیطان نشده اند و آنها انبیا اند و ائمه هدی صلوات الله علیهم الا عباد الله المخلصین وَمَا كَانَ لَهُ و نبود مر ابلیس را عَلَيْهِمْ بر آنکه کمان در ایشان

محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی اِلَّا لِنَعْلَمَ مکر آنکه تا بدانیم مراد لازم علم است که تمیز آنست یعنی مکر آنکه ممتاز سازیم و جدا کردانیم

در میان علما مَنْ يُؤْمِنُ کسی را که میکرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای حق مِمَّنْ از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در کمانست و یقین نیست در آن

یعنی علم واضح کردانیم که اهل ایمان کدامند و اهل شرك کدام وَرَبُّكَ و آفریدکار تو عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها حَفِيظٌ نکاهبانست و هیچ چیز

از افعال و احوال بندکان بروی پوشیده نیست قُلْ بکوای محمد مر بنی ملیح را و اتباع ایشان از اهل شرك بر وجه تهکم و توبیخ اُدْعُوا

الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنها که کمان برده اید اما ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای نه پسند که در جذب منافع و دفع مکاره مددی

میرسانند بشما و جواب دعای شما میکنند چکونه است اجابت کنند که بهیچ وجه لَا يَمْلِكُونَ مالك نیستند و قادران معبودان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنك

مورچه خرد از خیر و شر فِي السَّمٰوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْاَرْضِ و نه در زمین یعنی مر او آسمان و زمین قدره نداشند ذکر سموات و ارض جهت عموم

عرضست یعنی در هیچ چیز قادر نیستند وَمَا لَهُمْ و نیست مر این ملایکه را که آن بعض معبود مشرکانند و بلبان را فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ

شِرْكٍ هیچ شرکتی با خدای تعالی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن یعنی بهیچ وجه در خلق و ملك با خدای شرکت ندارند وَمَا لَهُ مِنْهُمْ و نیست

مر خدای را از اصنام و ملایکه مِنْ ظَهِيرٍ هیچ یاری دهنده که او را در تدبیر و نکهبانی آسمان و زمین مدد کند جهت نظر کفار بشفاعت ملایکه میفرماید

وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نكند شفاعت هيچ كس عِندَهُ نزد خداي يعني كمان مبر شفاعت كنند كه ملايكه يا اصنام دارند تحقيق شفاعت
ايشان را كه درخواست نفع دهند إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ مگر كسي را كه دستوري داده باشد خداي مر او را درخواست كردن مر اهل معاصي از اهل ايمان پس مراد
قيامت شافع و مشفوع كه منتظر شفاعت باشند در ترس و فزع كه اند حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ تا آنكه چون سبب فزع زايل نمايند از دلهاي
ايشان و دستوري شفاعت دهند ايشان را قَالُوا گويند بعضي از ايشان مر بعضي را مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ چه چيز گفت پروردگار شما در باب شفاعت
قَالُوا الْحَقَّ گويند سخن راست و درست گفت يعني فرمود كه مومنان را شفاعت كنيد نه كافران را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و اوست خداي بلند مرتبه
بزرگ از آنكه انبيا و ملايكه بدون اذن شفاعت توانند كرد در مجمع [illegible] كه ابن عباس و قتاده و ابن زيد برين وجه تفسير كرده اند كه چون
ازاحة فزع كرده از قلوب كفار [illegible] تا وقت مرگ استماع كلام ملايكه كنند و حجت بر ايشان لازم شود گويند ملايكه مر ايشان را كه خداي چه
گفت گويند مشركان كه حق گفت يعني اعتراف نمايند بحقيقت آنچه به پيغمبر رسانيده در دنيا از وصول و فزع اسلام نه چيزي ديگر آنست معني
كه چون ملايكه اعمال بندگان را به آسمان برند مر ايشان را صوتي عظيم و آوازي چون آواز سلسله باشد ملايكه آسمان گمان برند كه قيامت قايم
شده از شدة فزع از تسبيح بمانند و چون ببينند كه ظن ايشان خلاف واقع بوده گويند مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ خداي شما چه گفت حاملان اعمال
گويند سخن راست و درست گفت از اعطاي مثوبة ناستيران اعمال و ابن مسعود فرموده كه چون حق تعالي وحي كند بشنوند ملايكه از كلام او صداي
عظيم و صوتي مهيب بشنوند مانند آواز سلسله بر سنگ [illegible] پس ايشان از آن هول بيفتند و بيهوش شوند چون بهوش آيند يكديگر
بگويند با يكديگر كه مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ و از كلبي روايت است كه ميان زمان عيسي و ميان رسول انام پانصد و پنجاه سال بود كه حق تعالي درين
مدت هيچ پيغمبري نفرستاد و وحي از آسمان بزمين نيامد چون پيغمبر ما مبعوث شد اهل آسمان آواز او را بشنيدند گمان بردند كه قيامت
واقع شده از ترس بيفتادند و بيهوش شدند و چون جبرئيل بر ايشان بگذشت سر بر داشتند و او را بديدند خوف از دل ايشان زايل شد
و با يكديگر گفتند مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ پس با يكديگر جواب دادند كه الْحَقَّ بنا برين تنبيه مر مشركان را بآنكه فرشتگان با قرب و منزلت و علو
خلقت از وحي خدا چنين ذليل و ضعيف اند و خايف پس چگونه معبود ايشان [illegible] از ايشان باز دارند بعد از آن تقرير
قول سابق كه [illegible] ميفرمايد كه قُلْ بگواي محمد مشركان را مَن يَرْزُقُكُم [illegible] روزي ميدهد شما را مِّنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها
باران يا بسبب ادراك [illegible] وَالْأَرْضِ و از زمين به نباتات يا باطعام [illegible] اللَّهُ هم خود بگو كه روزي دهنده خداست آن سوال
را بجز اين جوابي نيست وَإِنَّا و ديگر بگو با ايشان بر وجه انصاف [illegible] با گروه مومنان كه روزي دهنده را يكي دانيم و بيقين
پرستش او كنيم أَوْ إِيَّاكُمْ يا مشركان جماد را كه مراتب [illegible] چيزي نيست با واجب الوجود شريك ميسازيد لَعَلَىٰ هُدًى
بر راه راستيم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ يا در گمراهي آشكارا يعني البته [illegible] بر هدايت است و ديگري بر ضلالت چه ممكن نيست كه [illegible]
هر دو باشيم و هر دو كاذبست و گويند كه اين كلام بر [illegible] تقدير آنكه انا لعلي هدي او في ضلال مبين قُلْ بگواي محمد با ايشان لَّا تُسْأَلُونَ
پرسيده نخواهيد شد عَمَّا أَجْرَمْنَا از جرم كسب كرده ايم وَلَا نُسْأَلُ و سوال كرده نميشويم عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما ميكنيد از اعمال كه هر كس [illegible] سوال
خواهند كرد و مناسب آن جزا خواهند داد قُلْ بگواي محمد كه يَجْمَعُ بَيْنَنَا جمع كند ميان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قيامت ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا
پس حكم كند ميان ما بِالْحَقِّ براستي [illegible] باين وجه كه محق بنعيم جنت رساند و مبطل را بأليم عذاب وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست
حكم كننده در جميع امور الْعَلِيمُ دانا بكيفيت حكم بر وجه حكمت قُلْ بگو اي محمد با ايشان أَرُونِيَ الَّذِينَ بنماييد مرا آنانكه أَلْحَقْتُم بِهِ
الحاق كرده ايد بخدا شُرَكَاءَ انبازان يعني بنماييد كه بكدام صفت بتان را شريك ميسازيد در عبادت تا [illegible] و بآن استحقاق الوهيت
ايشان بر من واضح شود كَلَّا نه چنانست كه [illegible] بآن مستحق عبادت شده شريك خدا شوند بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلكه او خداوند

غالبست بر همه در کمال قدرت نیست کسی با او انباز در شرکت او و هو العزیز الحکیم و اوست حکیم صواب و موصوف بحکمت بالغه پس چه کسی با او انباز شرکت تواند شد
وقیل معنیهم انه تعالی لمّا ابطل الشرکة بقوله قل اروني الذین الحقتم به شرکاء وهو الاصل الاول فی معرفة معنی ... مسئلة النبوة
وصدق رسول عقلا از کتب آنکه تحقق هست خداوند کبریا بحلال و شرایط ... بیان نبوت پیغمبر خود
میکند بر سبیل عموم وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا كَافَّةً مگر فرستاده بمردم و شامل لِلنَّاسِ همه مردمان از احمر و اسود این
عباس رضی الله عنه روایت کرده که مرا پنج خصلت داده اند که بیچ یک از انبیاء سابق نداده اند و بعضی از آنها در اینجا ذکر میکنیم یکی بعثت بعموم
مثلا او را سکون کنانه و میکویم یکی آنکه مبعوث شده ام بر همه احمر و اسود از عرب و عجم دوم زمین را برای من ظاهر کردانیده
اند و مسجد ساخته تا هر جا که خواهم نماز کذارم سیم آنکه غنیمت را برمن حلال ساخته اند و بر هیچکس از امم سابقه حلال نبوده
چهارم نصرت یافته ام بر اعادی بترسی که از یک ماهه راه از من در دل ایشان می افتد ... پنجم تمام شفاعت
امت را در کف کفایت من نهاده اند و من از ذخیره نهاده ام برای امت کناهکار خود در روز قیامت و شفاعت من بر سر همه ... بیان رده
باشد این خصایص آنحضرت که مبعوث بود بهمه افراد عالمیان و جنیان و هیچکس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده حاصل که حق تع
پیغمبر ما را فرستاده است بر همه انام مبعوث کردانید بَشِيرًا در حالتیکه مژده دهنده بر بهشت کسی را که برسالت و توحید تو اقرار کند
وَنَذِيرًا و بیم کننده از درکات نیران از آنکه انکار اصرار نماید وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند فضائل
و کمالات ترا و جهل و کسب ایشان ترا بر مخالفت میدارد وَيَقُولُونَ و میکویند از جهالت و شدت عناد و ضلالت و بوجه انکار و سخریه
مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده ثواب و عقاب با قیام قیامت که موعود است بقوله یجمع بیننا ربنا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست کویان یعنی کافران به پیغمبر و مومنان میکفتند که این وعده که شما میدهید کی خواهد بود اگر صادقید قُل بکوی ای محمد جواب
ایشان لَّكُم مِّيعَادُ يَوْمٍ شما راست وعده روزیکه چون برسد لَّا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ باز پس نروید از آن روز سَاعَةً مقدار یک اندک
از زمان وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نکیرید بر آن یعنی قادر نباشید که روز قیامت را از وقت معین و مقرر خود پیش آرید و متاخر کردانید یا ایام
اجال خود را که روز یاد کنید واضح مراد روز قیامت است آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر پرسیدند ایشان کفتند ما
در کتب خود نعت او را خوانده ایم و وصف او را دانسته ایم که او پیغمبری بحقست ابوجهل و امثال او کفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم آیه آمد
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و کفتند آنانکه نکرویده الله را و کتاب او یعنی از مومنان ایشان لَن نُّؤْمِنَ هرکز ایمان نیاریم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ
باین قرآن که بر محمد فرود آمد وَلَا بِالَّذِي و بدان کتاب که فرود آمده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از و یعنی توریت و انجیل و یا یهود بنصاری کفتند که ما قبل
و قرآن منکریم و یا بعکس یعنی نصاری بیهود کفتند که ما بتوریت ایمان نیاریم و یا کافران کفتند که بقرآن منکریم و نه باخبری که در پیش
او ایمان قیامت حق تعالی از عاقبت ایشان خبر میدهد وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر ببینی یعنی مشرکان مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ بلند
داشتکان باشند از پروردکار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری بهول يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ در حالیکه باز میکردانند
در مجادله باین وجه که يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میکویند آنانکه بودند که زبونان بودند تابعان و پیروان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانکه سرکشی
کردند یعنی پیشوایان و بزرکان لَوْلَا أَنتُمْ اگر نمیبودید شما یعنی اغوا و اضلال شما نمی بود لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ هر آینه ما بودیم کرویدکان بخدا
و رسول اما شما ما را کمراه کردید و از ایمان باز داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا و کفتند آنانکه سرکشی کرده بودند از روی انکار لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که میان بودن و بیچاره کرفته بودند أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ آیا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم
بَلْ كُنتُم بلکه شما بودید بنفس خود مُّجْرِمِينَ کناهکاران و شرایط آنکه کان یعنی رؤسا انکار دعوی اتباع کنندکان اضلال و منع ایشان

از ایمان و ثبات بر آن بلکه شما بودید که با اختیار خود از ایمان اعراض کردید و باختیار خود تقلید کردید نه آنکه ما شما را از ایمان باز داشتیم وَقَالَ
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانکه از قبول حق سر میکشیدند از تبلیغ در جواب مهتران
خود گویند بَلْ نه چنین است که ما بخود کافر شدیم مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بلکه مکر شب و روز مانع ایمان ما بود از شما بر ما و حاشیت إِذْ تَأْمُرُونَنَا
وقتی که میفرمودید ما را و میخواستید أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ بانکه کافر شویم بخدا وَنَجْعَلَ لَهُ و مر او را گردانیم أَنْدَادًا همتایان پس هر دو گروه
و شنیدند از عمل خود پشیمان شده اند وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و پنهان داشتند آن پشیمانی را از یکدیگر هیچ یک اظهار نکرد لَمَّا رَأَوُا
الْعَذَابَ چون بدیدند عذاب را و پیشوایان پنهان داشتند از اتباع خود ندامت خود را بر اضلال و اتباع بر ضلال وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ
و بنهیم غلهای آتشین را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردنهای آنانکه کافر شدند از تابعان و متبوعان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوند
یعنی جزا داده نمیشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر بانچه بودند که عمل میکردند یعنی جزا نیست مگر عمل ایشان در تسلیه حضرت رسالت پناه
که ما أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ و نفرستادیم در هیچ دیهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و
متکبران آن دیه و آن شهر إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بدرستی که ما بانچه فرستاده شده اید بدو یعنی بر هم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و منکرانیم وَقَالُوا و گفتند
نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان ما بیش از شما است پس بهتریم در حالت از شما و سزاوارتریم وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ
و ما نیستیم عذاب کرده شدگان یعنی چه آنکه خدا ما را بنعیم عظیم گرامی کرده پس در آخرت ما را بمحنت عذاب و عقوبت گرفتار نخواهد ساخت و
اهل عنایت که کنند مثلی نخواهد بود تا ما معذب شویم پس رد قول ایشان کرد و فضل و عنایت در دنیا مانع عذاب عقبی باشد میفرماید
قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان در رد قول ایشان إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای
هر که میخواهد از مؤمن و عاصی بمشیت و مصلحت خود وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که خواهد وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف است و شاید که قضیه بر عکس این باشد چه بسیار هست که بسط رزق جهت استدراج
است و ایشان از آن غافل و جاهل بعد از آن تصریح بان کرده میفرماید وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالها که بشما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان که شما را
داشتیم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بان چیزی که نزدیک کرداند بشما عِنْدَنَا زُلْفَى نزد ما نزدیک کردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه است و شما از آن نیست چنانکه
میفرماید إِلَّا مَنْ آمَنَ مگر کسی که ایمان آورد یعنی اولاد و اموال هیچ کس را نزدیک نمیکرداند مگر کسی که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کار شایسته یعنی اموال خود را نفقه
کند در راه حق و اولاد را علم دین آموزد در صلاحیت ترتیب نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ مر ایشان راست پاداش زیاده یکی
نامه تا هفتصد بلکه از آن نیز زیاده بر سبیل فضل و محض عنایت بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از انواع طاعات و خیرات وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ
و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن اند از مکاره آفات و شدائد و مخافات بعد از آن در وعید مشرکان میفرماید وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ
و آنانکه می شتابند و کوشش میکنند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی در ابطال قرآن و بر آن زبان طعن میگشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که بزعم خود عاجز کننده
کانند از آنکه قرآن عاجز توانند ساخت و از او مانع توانند کرد و یا مردمان را از قبول ایمان آوردن عاجز توانند کرد و یا ان قضیه قدرت ما پیش
توانسته اند أُولَئِكَ آن گروه ساعیان در ابطال قرآن فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب آتش دوزخ حاضر کرده شدگانند قُلْ إِنَّ رَبِّي بدرستی
که پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض
رحمت وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ میگرداند روزی را بر او بر وجه حکمت یعنی یکبار روزی او را فراخ میگرداند و یکبار تنگ بر طریق مصلحت این آیه در ما قبل
مثل مشتمل است و آیه سابق در حق دو شخص پس تکرار نباشد وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما را است در راه خدای فَهُوَ
هو بجای يُخْلِفُهُ عوض میدهد آنرا در دنیا یا در بهشت یا ذخیره میدهد برای آخرت که آن ثواب جنت است ... بر وجه ... که عوض میدهد

کلیه مینماید پس نفقه کن در راه حق تعالی بدل اتفاق کنم و نیز حضرت فرموده که هیچ روزی آفتاب بر نیاید که دو فرشته از آسمان نزول میکنند و بر جانب ایستا
ده باشند یکی میگوید بار خدایا انفاق کننده را عوض ده و یکی میگوید بار خدایا ممسک را تلف مال رسان و نیز از رسول صلعم روایت
کرده که هر شب فرشته ایست که ندا میکند که بر باشید ای بر انده هیکی میگوید بینا کنید برای خراب میکنید ندا میکند کاشکی مردم را نیافریدی
تا میگفتند و میگویند چون بیافریدی ایشان را دانستندی که ایشان را برای چه آفریدند جابر انصاری روایت کرده که هر نفقه که مومن کند خدا
تعالی بنفس آن ضامن شده که عوض دهد و عوض بهانه مگر انفاق در بنا در معصیت صرف نماید که از عوض ندهد پس باید که خوف اینکه مانع انفاق شده
او عوض داده و در دنیا او عوض رسانید کما قال وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ خدای تعالی بهترین روزی دهندگان است چه غیر وی که
چه دهنده بکسی میدهند واسطه اند در اتصال رزق و رازق حقیقی او ست و نیز او عطای و محض منافع بنده است نفع و دفع ضرر از نفع و دفع
اسباب و سبحانه خلاف غیر او وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع نماییم کفار را و بتی غیر الله از اعرکه عبادت ملائکه
کنند و ما الی که عبادت کرده بیان مجموع باشد یعنی همه را در محشر جمع کنیم ثُمَّ يَقُولُ پس گوییم و حضور مردم و عقل را بیا میخواند حق که هر حشر کند
پس گوییم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که می پرستیدندی و این سوال جهة
تقریع مشرکان قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه و این خطاب تخاطب میشوند قَالُوا سُبْحَانَكَ گویند پاکی تو که غیر از تو را پرستش
أَنْتَ وَلِيُّنَا تویی خداوند معبود ما حق و را ده بند که مقصد میدانیم پس هم و هم قابل معبودیت خود شویم را تویی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز از ما
یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که به پرستش ایشان رضا داده باشیم بَلْ یعنی آنست که کفار ما پرستش کرده باشند كَانُوا بودند
مردم جهال يَعْبُدُونَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوان را یعنی ایشان را می بردند به پرستش الهه یا صورت مختلفه می امدند و در خیال ایشان
می افکندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان بِهِمْ بدیشان مُؤْمِنُونَ گرویدگانند یعنی متابعت نمایند کان دیوان ایشان
فَالْيَوْمَ پس امروز که روز حشر است و همه حکم حکم خدا است لَا يَمْلِكُ مالک نمیشود بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ بعضی از شما برای بعضی نَفْعًا سودی
وَلَا ضَرًّا و نه ضرری یعنی معبود باطل برای عابد خود قدرت بر رسانیدن سود و نفع زیان نیست چه این اختیار است و بر خبر او سبحانه
جز او هیچ نیست وَنَقُولُ و گوییم ما در آن روز لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر کسانی را که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ
النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا آن آتشی که بودید بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید و باز موعود میکند حکایت
از حال کفار و میگوید وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالی که روشن و هویدا اند رد لا
بر وحدت قَالُوا گویند بر یکدیگر که مَا هَٰذَا نیست این یعنی محمد که این کلام برما میخواند إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ
آنکه باز دارد شما را عَمَّا كَانَ از آنچه که بودید که می پرستید يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستیدند پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما از بت پرستی باز دا
رد و بعنی و اسپی حق جاهلت کرده مدار او و تابع خود سازد وَقَالُوا مَا هَٰذَا و گفتند نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن إِلَّا إِفْكٌ مگر دروغی مُفْتَرًى
بر بافته شده و بخدا نسبت داده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از کفار لِلْحَقِّ مر امر نبوت یا اسلام یا قرآن که حق است و در سخن است
لَمَّا جَاءَهُمْ چون آمد این کلام که آمد بدیشان إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر سحری آشکارا و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد نسبت سحر با او و با اعتبار لفظ
یا اعجاز او تعجبا از این خبر میدهند بلکه این قول کفار معری از بینه است و محض تقلید و عناد منکر وَمَا آتَيْنَاهُمْ و نداده ایم مشرکان مکه را مِنْ كُتُبٍ
از کتابهای فرو فرستاده که بدان يَدْرُسُونَهَا درس کنند و خوانند تا از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن یا اسلام یا نبوت پیغمبر آخر الزمان وَمَا
أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستاده ایم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده که داعی ایشان باشد بشرک
و نصیحت یا مشرکان مکه ایشان را اهل جاهلیت هیچ ملتی نداشتند و ایشان را هیچ اسنادی نیست بانزال کتب و بعثت رسول پس بر تکذیب خود و جهی مستند

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیا را امتهای پیش از ایشان بوده چنانکه اینها تکذیب تو میکنند وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ و نرسیده اند اهل مکه [illegible]
مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه دادیم ایشان را از قوت و طول عمر و کثرت مال نداده بودیم پیشینیان را از اهل زمان ما دادیم [illegible]
دلالات و اسباب هدایات فَكَذَّبُوا رُسُلِي تکذیب کردند آن پیشینیان پیغمبران خود را فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود [illegible]
بدیشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و مستاصل ساختن من ایشان را بسبب آن پس باید که قوم تو بترسند از مثل این حالت قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بگو
ای محمد بکفار مکه که جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد مینمایم بِوَاحِدَةٍ بخصلت یا بکلمه واحده یعنی آنچه شما را میفرمایم در آن أَنْ تَقُومُوا
که برخیزید لِلَّهِ برای خدای یعنی مستقیم شوید [illegible] بایستید در امر خالصا لله مراد آنست که ترک تقلید [illegible] برای طلب رضای الهی [illegible]
و انطرق اعوجاج [illegible] و طلب [illegible] متفرق شوید مَثْنَىٰ در حالی که دو دو باشید تا با یکدیگر
مشورت کنید وَفُرَادَىٰ و یکیک [illegible] ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید [illegible]
در نظر آید [illegible] مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که باعث شد بر دعوی رسالت [illegible]
عقل او و صدق قول او [illegible] چه دعوی او درین امر خطیر بدون تحقق و برهان نیست بلکه [illegible]
ظاهر پس یقین [illegible] صادقست إِنْ هُوَ إِلَّا نیست او إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ [illegible]
عذاب سخت که عذاب آخرتست بوسیله ایمان و کسب عمل صالح از آن نجات یابند و بجنت نعیم در آیند قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بگو ای محمد با ایشان که
اجر طلب کردم از شما مِنْ أَجْرٍ از مزد برای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن شما راست یعنی هر مزدی که بر اداء تبلیغ رسالت از شما میخواستم بشما بخشیدم
مراد نفی سوالست از شما یعنی هیچ مزدی نمیخواهم و این مانند آنست که شخصی بصاحب خود گوید که اگر چیزی بدو ندهد باشد [illegible]
شمائی طلب [illegible] اجر [illegible] شماراست از قبیل قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد دعوت من [illegible]
إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدا وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ گواهست و مطلع پس میداند صدق و خلوص نیت مرا در دعوت و نصیحت
بدون طمع اجر [illegible] قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق یعنی وحی القا میکند بر هر که میخواهد و یا می افکند
حق را بر باطل و از آن درهم میشکند و یا حق منتشر میسازد در اقطار عالم یعنی افشای دین اسلام میکند و اظهار احکام آن که لیظهره علی
الدین کله عَلَّامُ الْغُيُوبِ خدای که دانای جمیع پوشیدههاست و هیچ چیز [illegible] مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد حق [illegible] است یعنی قرآن
یا اسلام یا بعث پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل را یعنی ابلیس [illegible] وَمَا يُعِيدُ و باز نمیگرداند یعنی قادر نیست بر خلق و بعث
و حسن گفته که یعنی شیطان پیدا نکند و نیافریند چیزی را برای اهل خود در دنیا و اعاده نکند چیزی که برایشان در آخرت گویند ما یبدی الباطل
و ما یعید [illegible] بمعنی زهق الباطل است یعنی حق آمد که اسلام است و نیست شد و نابود گشت شرک کقوله جاء الحق و زهق الباطل [illegible]
زهوق است [illegible] منقولست که مراد بحق شمشیر [illegible] برای قتال و جدال اهل کفر و عناد و مراد بباطل [illegible] معبودی [illegible]
عبدالله مسعود روایت کرده که [illegible] در مکه رفت و در [illegible] کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند [illegible]
می انداخت و میفرمود قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر گمراه شدم [illegible]
فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشوم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال گمراهی بر نفس منست نه بر غیر من [illegible]
وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست شوم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی میفرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي پروردگار من [illegible] توفیق و هدایت
وابسته بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی سَمِيعٌ شنواست اقوال بندگان را قَرِيبٌ نزدیک [illegible] افعال ایشان [illegible]
هر ضال و مهتدی و هیچ چیز برو پوشیده و پنهان نیست [illegible] وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] بر ایشان [illegible] هیچ [illegible] بودن [illegible]
ایشان و مشتهی ایشان [illegible] مِنْ مَکَانٍ قَرِیبٍ از جای نزدیک یعنی از زمین بزیر زمین ایشان کشیده که قبر است و یا از موقف
[illegible] صحرای [illegible] ابن عباس [illegible] این آیه در اصحاب خسف [illegible] است [illegible] هزار کس بودند که از شام قصد تخریب کعبه
بودند [illegible] یعنی از مکان قریب [illegible] زیر قدمهای ایشان [illegible] فرو روند [illegible] جماعت قوم
سفیانی [illegible] آخر الزمان [illegible] خسف [illegible] و نقل است که خبر
[illegible] سفیانی [illegible] روایت [illegible] حذیفة بن الیمان [illegible] منقول است وَقَالُوا و گویند مشرکان [illegible] بالشکر سفیانی بود
[illegible] خسف آمَنَّا بِهِ ایمان [illegible] بمحمد [illegible] و ذکر [illegible] آیه و ما بصاحبکم من جنة [illegible] اعتراف [illegible]
[illegible] وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ [illegible] مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از موضع دور [illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] حفص و ابو عمرو [illegible] است [illegible] ایمان که
[illegible] غایت ارتفاع باشد [illegible] محال است [illegible] عذاب را معاینه ببینند [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] ایمان ایشان [illegible] مقبول شود وَقَدْ كَفَرُوا
[illegible] مِنْ قَبْلُ پیشتر [illegible] تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ به پوشیده [illegible]
[illegible] اسناد شعر است و سحر و کذب و جنون [illegible] اسناد [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مکرم [illegible] بانواع نعم [illegible]
[illegible] شما [illegible] نیستیم [illegible] خواهیم داشت و مرتبه [illegible]
[illegible] وَحِيلَ بَيْنَهُمْ جدا کرده شد میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
[illegible] ایمان [illegible] كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد [illegible] بِأَشْيَاعِهِمْ باشیاع
[illegible] مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان [illegible] ایمان [illegible] نجات نیافتند [illegible]
[illegible] إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ بودند [illegible] مضطرب [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] ایمان ایشان [illegible] سورة الملائکة از ابی بن کعب روایت که
رسول [illegible] سوره الملائکه [illegible] قیامت [illegible] بهشت [illegible]
ختم سورة السبا [illegible] کما قال قدرت و حدانیت [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم ۵ الحمد لله فاطر السموات
والارض [illegible] ستایش [illegible] آسمانها و زمینها
[illegible] جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ [illegible] فرشتگان رُسُلًا رسول [illegible] بانبیا [illegible]
[illegible] أُولِي أَجْنِحَةٍ [illegible]

ملایکه را رسولانی کرداند که خداوند بالهای متعدد اند مثنی دو دو و ثلث و سه سه و رباع و چهار چهار یعنی بعضی ایشان را است
بالهای اجنحه متفاوت‌اند نزول و عروج میکنند و با سرعت میرسانند با امر حق تعالی انها را بدان موکل گردانیده تا امرها را بوجهی بدان رسانند
و در نهج البلاغه مذکور است که بعضی ملک را که شش جناح دارند که او را احساء خود پوشیده اند بدو طیران میکنند و بدو روی را پوشیده و بدو
خود در کنار نشسته بجهت حیا و خشیت از حق تعالی وازینجا معلوم میشود که مراد حق تعالی خصوصیت این عدد نیست و نفی زیاده برین و نفی
از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلعم فرمود که شب معراج جبرئیل را دیدم که ششصد بال داشت و مصدق اینست قوله یزید میکند
خدای فی الخلق ما یشاء در آفرینش خود آنچه میخواهد یعنی اجنحه ملایکه میفزاید تا آنجهان زیاده میشود و گویند مراد از خلق در میان ایشان و زیادة
ایشان با عقل است چون فصاحت علم و کرم و جزالت رای یا جسمانی چون حسن صورت دلکش و قوت بطش و از ابوهریره روایتست که
فرمود که مراد روی حسن است و حسن کفته مراد خط نیکو است یا محبت در دلهای و قشیری کفته که مراد علو همت است و یا رضا بتقدیر و یا شوق بمرتبه
قرب حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخاوت در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مومنان و اصح آنست که مراد جملها ام از ملایکه چنین و السن از ابن
شهاب روایت کرده از رسول صلعم که جبرئیل را گفتم که میخواهم ترا باز صورت به بینم که حق تعالی ترا بدان خلق فرموده جبرئیل در شب مهتاب پر وا
بکشاد تمام روی زمین را فرو گرفت من از آن حال بیهوش شدم و چون باهوش آمدم از بزرگی خلقت او متعجب شدم گفت ای محمد از خلقت من
متعجب میشوی و بیهوش میگردی اگر خلقت اسرافیل را به بینی که دوازده جناح دارد که هر جناح تا مشرق است و جناحی تا بمغرب و عرش بر دوش اوست
و پایهای او از تحت ارض سابع و سر او از عرش در گذشته تا چه حالت دهد با وجود این عظمت گاه هست که از عظمت و هیبت حق تعالی مانند
کنجشکی میشود و دیگر از حضرت رسالت پناه صلعم روایت است که خدا را فرشته ایست که او را هزار هزار سراست و بر هر سری هزار هزار روی و بر
هر روئی هزار هزار دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان و بهر زبانی خدای را میخواند بهزار هزار لغت و نیز بر خاطر وی گذشت که همانا خدا را
هیچ بنده نباشد که تسبیح او بیشتر از تسبیح من باشد حق تعالی باو خطاب کرد که مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیشتر از تو است گفت
بار خدایا او چه میگوید فرمود که میگوید سبحان الله کلما سبح الله شیء ان یسبح کما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله و
الحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یجب الله ان یحمد وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله ولا اله الا الله کلما هلل الله شیء ان یکبر وکما هو اهله
وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر همه چیزها از ارسال ملک و زیادتی خلق و غیر
ان تواناست و تخصیص بعضی بعضی دون بعضی یاد کرده و کرم بجهة ارادهٔ اوست مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بکشاید خدای تعالی لِلنَّاسِ برای مردم از
فرشته بر ایشان مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خود از روی حکمت چون نعمت و عافیت و صحت و علم و غیر آن صوری نعم علی متناهیه فَلَا مُمْسِكَ لَهَا
پس باز گیرنده نیست مر آنرا وَمَا يُمْسِكْ و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود بر وجه مصلحت فَلَا مُرْسِلَ لَهُ پس هیچ فرستنده
نیست مر آنرا مِنْ بَعْدِهِ پس از باز گرفتن او یعنی هیچکس قدرت ندارد بر آنکه ذی ارسال کرده باشد یا ارسال آن نماید وَهُوَ الْعَزِيزُ و
او غالبست در آنچه میکند از ارسال و امساک و غیر آن هیچکس را مجال در این منازع نیست الْحَكِيمُ صواب کار در آنچه کند و حسن بن
بجهة تفسیر کرده که آنچه بکشاید از ارسال رسل در وقتی دون وقتی مارادت و مشیت اوست و هیچکس مانع او نمیشود در این و اگر ارسال
رحمت از و سبحانه کما قال وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آنچه امساک میکند از ارسال رسول در زمان و فترت یا از آنچه کفار افتتاح
میکنند هیچکس ارسال آن نتواند کرد ولو قاملا در است بر آنچه خواهد و حکیم در آنچه کند و بعضی بیان آنکه موجب ملک و ملکوت و متصرف
در آن علی الاطلاق اوست و علی امر میفرماید بشکر بر انعام خود بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا ای مردمان یاد کنید بدل و زبان نِعْمَتَ اللَّهِ
نعمت خدای را که انعام کرده عَلَيْكُمْ بر شما یعنی محافظت آن کنید بمعرفت حق و اعتراف بآن و طاعت معطی آن و بعد از آنکه غیر او را از مدخلی ابجد

یا مستحق شکران شود کما قال هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَيْرُ اللَّهِ جز از خدای یَرْزُقُكُمْ روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین بگیاه و چون از جواب عاجزند عقب آن میفرماید لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس
بکجا گردانیده شوید از او توحید یعنی بچه جهت منصرف میشوید از توحید باشراک غیر او و از ابن عباس روایت است که مراد اهل مکه‌اند که حق تعالی
اسکان در زمین حرم محترم بایشان ارزانی فرموده لاجرم قتل و غارت ازیشان محفوظ داشته بخلاف اعراب که حوالی ایشانند چه ایشان مختطف میشوند
و اعدا است غیر ایشان را از میکشند و سوره ... این آیه متذکر این نعمت نموده و ایشان را بطریق لطیف شکر گذاری آن نعمت امر نماید و نبوت که مراد نعمت عظمی
است ... وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا وَاگر بدروغ دارند ترا اهل مکه و نبوت ترا که نعمت عظمی سعادت کبری است قبول نکنند و تکذیب نمایند فَقَدْ
كُذِّبَتْ رُسُلٌ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رسولان مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان پیش از تو ایشان بران صبر کردند تا بمثوبت جزیل رسیدند پس تو نیز اقتدا
بایشان کرده مو شکیبا باش و صبر پیش گیر وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها تا بر صبر و ایشان را بر تکذیب
جزا دهد بعد از آن قریش را و همه مردمان میکند بعظامه ... مستلزم عقلانیست از ایشان میگوید یَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی
که وعده خدا از حشر و جزا حَقٌّ درست است ... در آن خلاف نیست فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که مغرور نسازد و فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی
دنیا تا بتمتع شما را غافل سازد شما را از طلب آخرت و سعی آن وَلَا يَغُرَّنَّكُم پس باید که فریفته نکند شما را بِاللَّهِ بکرم خدای الْغَرُورُ شیطان فریبنده
بدین وجه که روی مغفرت در دل شما افکند تا شما اصرار کنید بر معصیت و اگرچه مغفرت او رحیب ممکن الوقوع اما مشابهت تناول زهر است با امید
دفع و طبیعت مزاج را کافی فرموده ماند که حکایت حال ابلیس است ... در توبه بدین معنی که توبه بنده را در تاخیر افکند و وسوسه میکند
که چون فرصت باقیست بعد از خطا اقدام نمای و بعد از آن توبه کن عاقل باید که ازین غافل نشود و بدین فریب از راه نرود که عذر بازی افکندی عذر
فردا آید إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمنیست ... فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید او را دشمن یعنی او را دشمن
خود دانید و در همه احوال ... بکشید از ... پرهیز کنید که شیطان دشمن کهن است کفت ... و متابع هوای نفس نباید
و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ جز این نیست که میخواند شیطان بأتباع و میل دنیا حزبه گروه خود را یعنی پیروان و
فرمان برداران خود را لِيَكُونُوا تا باشند در آخرت مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران آتش یعنی از ملازمان دوزخ بعذاب حال آنان میکند
که اجابت قول ایشان کردند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای خالص و پاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
مر ایشانراست آمرزش گناهان و مزدی بزرگ یعنی ثواب ابد و نعمت مخلد در بهشت خرم در بیان مقر ایمان و عمل صالح میفرماید أَفَمَنْ
زُيِّنَ لَهُ آیا کسی که آراسته شد برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی کردار او فَرَآهُ پس دیدن عمل زشت را حَسَنًا نیکو همچو کسی که تمیز حسن کند از قبیح و هر یک
بصفتی ببیند که موافق نفس الامر است یعنی برابر نیست آنکس که مزین شد او را بدی عمل او بجهت ترک نظر در ادله عقلیه و غلبه هوا بر عقل او تا آنکه
طبع او منعکس شده باطل را حق بیند و قبیح را حسن با کسی که پیروی دلایل عقلیه نموده بحق عارف شد و باشد و اعمال حسنه و قبیح و اعلی ما هی شناخته
در موضح گفته که مراد بآنکس که سوء عمل خود را حسن می‌پندارد ابوجهل است و یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرکت و تکذیب و ماوردی گفته که مراد
یهود و نصاری‌اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره یا سید علیهم ماخوارج و سوء عمل ایشان تاویل قرآن فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُضِلُّ
فرو گذارد مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه نماید هر که را خواهد و این هر شخصی است که جویای حق باشد و بجهت آن موافق ...
باطن الهی و امعی بر ... حق ... گشته تبعیت حسن کند و از قبح اجتناب نماید فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود
عَلَيْهِمْ بر کراهی ایشان که آن اصرار ایشانست بر تکذیب و عدم رسوخ ایشان بر دین باطل و افعال قبیح حَسَرَاتٍ از جهت حسرتها ... موجب ...

تا اسف کردی اکنون که داری بر فعلهای قبیح ایشان که هر یک از آن حسرتی سزاوار است که بسیار حسرت مخور بر ایشان تا جان تو بر سر کار ایشان رود إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ داناست بآنچه میکنند و بر ایشان جزا و سزا خواهد داد و بعد از آن دلایل توحید میکند وَاللَّهُ الَّذِي و خدای آن کس
است که أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فرستاد بادها را یعنی شمال و جنوب فَتُثِيرُ پس بر انگیخته شدن بادها سَحَابًا ابر را فَسُقْنَاهُ پس براندیم ابر را إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ
بسوی زمین مرده و افسرده فَأَحْيَيْنَا پس زنده کردیم بِهِ بآبی که از ابر نازل شد الْأَرْضَ زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن كَذَلِكَ
مانند زنده کردانیدن ارض است النُّشُورُ بر انگیختن اموات از قبر در حشر سقدمه یعنی هر دو یکسانند نزد قدرت کامله در کیفیت احیا پس
همچنانکه ارسال ابر میکند از ابر و بان زمین حیات می یابد همچنین انزال آب کند از عرش که مثابه زمین است و بآن اجساد خلق زنده کرده مخلوق
معنی آنست که اگر کسی را در زنده کردانیدن مردگان و زنده شدن ایشان همچنانکه منکران نیستند منکر این نیز نباشید چه هیچ فرق میان آنها
نزد قدرت کامله مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ هر که باشد که میخواهد ارجمندی و شرف بزرگواری را طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا
پس بر خدای راست همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان متعزز و متوقر اند چه عزت در طاعت اوست و مذلت در مخالفت او فراکه معنی آنست
که هر که اراده آن دارد که عالم شود که مر کراست عزت که آن قدرت است بر قهر و غلبه بگو آن همه مر خدای راست انس از پیغمبر روایت کند که خدای تعالی
هر روز میگوید که من عزیز و ارجمندم پس هر که اراده عزت دنیا و آخرت دارد باید که فرمان بردار عزیز گردد چون کفار متعزز میشدند باصنام
كما قال الله تعالى وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا و منافقان که السنه ایشان موافق قلوب ایشان نشود متعزز بمشرکان میشدند کما
قال الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ حق تعالی در این آیه تعزز ایشان فرمود و گفت عزت مخصوص است بخدا
هر که اراده عزت دارد باید که طاعت او کند نه آنکه بر غیر او دنیا و آخرت کرد اند نه طاعت غیر او کما قال وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ بعد
از آن بیان چیزی میکند که بسبب آن عزت حاصل میشود که آن ایمانست و عمل صالح میفرماید إِلَيْهِ بسوی او يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بالا میرود
سخن پاک یعنی بمحل قبول الهی میرسد و یا مراد صعود صحایف که بکلمات طیبه در وی مکتوبست و ملایکه آنرا باسمان میبرند که محل صدور حکم الهی است
پس حقیقت معنی آنست که بسوی رضا او یا بمحل قبول او میرسد کلمات طیبه و یا کرام الکاتبین صحایف آنرا بآن میبرند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ و کردار شایسته يَرْفَعُهُ
بر میدارد آنرا او بمحل قبول میرساند و گویند کلمه متناول جمیع ذکر است از تکبیر و تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن و دعا و استغفار و ابو هریره از رسول
که آن تسبیحات اربع است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چون بنده آنرا بگوید فرشتگان آنرا باسمان رفع کنند و بآن تحیه
حق تعالی گویند و اگر همراه آن عمل صالح نباشد مقبول الهی نگردد و در حدیث صحیح آمده که حق تعالی قبول قول نمیکند مگر به نیت و نیت قبول نمیکند مگر به کلم
طیبه و عمل صالح آنست که با خلاص تمام از بنده صادر شود و موافق امر الهی باشد ابن المقفع مرویست که قول بی عمل مانند ...
و صحابه ... مرویست که کلم طیب ذکر است و عمل صالح ادای فرایض هر که بیاد کرد خدای تعالی کند و فرایض ...
عمل نکند و کنار گذارد آن ذکر او ذی قبول نباشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم فرموده لا یقبل الله قولا الا بعمل ولا یقبل عملا الا بنیة و باقی احوال
در این باب حواله بمنهج الصادقین است و بعد از ذکر اهل توحید بیان حال اهل کفر و شرک میکند بقوله وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ
و آنانکه مکر میکنند مکرهای بد را و مراد مکرهای قریش است نسبت بحضرت رسالت صلعم به پنهانی تا ... بهم رسانند و در دار
الندوه اندیشیدند در باره آنحضرت از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره الانفال گذشت و گویند مکر ... شرکست یعنی آنکه
... میکنند بجهت معظم اموال ریا است لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشان راست عذابی سخت در آخرت و از ابن عباس مرویست که مراد
اصحاب ریااند که فردا بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار باشند وَمَكْرُ أُولَئِكَ مکر این گروه هُوَ يَبُورُ آن فاسد شود و از پیش نرود بر خلاف
مکر خدای یعنی جزا دادن او سبحانه مکر ایشان را ... که آن اخراج ایشان بود از مکه و قتل ایشان ...

میکرو والله خیر الماکرین و واصل شد بایشان نفع ایشان نتیجه مکر ایشان و هلاک کرد ایشانرا عمل ریایی فایده نمیدهد و فاسد و باطل باشد و بعد از آن
دلایل قدرت میکند و میفرماید و الله خلقکم و خدای بیافرید پیشما را و پدر شما را من تراب از خاک یعنی که اگر شما از خاک مخلوق شده اید و یا آنکه ذریه
باشد یا باعتبار آنکه تراب منشا نبات است و نبات منشا نطفه ثم من نطفة بعد از آن آفرید شما را از آب منی ثم جعلکم پس از آن کردانید شما را
ازواجا صنفها مرد و زن اندکور و اناث چنانکه میفرماید و ما تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ زنی و فرزند و لا تضع و ننهد بار خود
الا بعلمه مگر با دانش حق تعالی که هر بار نهد و حمل و صحت و زمان مقدر و ما یعمر و زنده کار فزاده نشود من معمر
هیچ دراز عمری و لا ینقص و کم کرده نشود من عمره از عمر معمر و سعید قتاده گفته که عمر که بشصت سال رسد معمر است و منقول است که پیش از
رسیدن بشصت فوت شود حاصل آنکه زیاده و نقصان عمر نیست الا فی کتاب مگر ثابت در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در
مقدر و مقرر شده و گویند زیاده و نقصان در عمر واحد است و باعتبار اسباب مختلفه که ثابت شده در لوح مثل آنکه اگر حج کند عمر
شصت باشد و اگر نه چهل و اینکه در حدیث آمده که صله رحم و صدقه عمر را زیاده میگرداند موید این است و گویند مراد بنقصان مرد نیست
عمر بنده میگردد و از زمان چهل کم میشود چنانکه از سعید جبیر روایت کرده اند که او در صحیفه مینویسد که عمر فلان بنده چند است
بعد از آن هر روزی و ماهی و سالی که میگذرد در زیر آن ثبت میکنند که روزی گذشته بود و ماهی گذشته و سالی که میگذرد و در زیر آن ثبت
میکنند که روزی گذشته بود و ماهی گذشته و سالی بعد از آن یاد خود میکند ان ذلک بدرستی که تقدیر طول عمر و قصر عمر علی الله یسیر
بر خدای آسان است بعد از آن بیان خود میکند و ما یستوی البحران و مساوی نیستند دو دریا هذا عذب فرات آن شیرین و خوش
سائغ شرابه خوش گوار و آسان فرو رونده در حلق آشامیدن آن و هذا ملح اجاج و آن دیگر آب شور و من کل و هر یک از این دو دریا
تاکلون لحما طریا میخورید گوشتی تازه یعنی ماهی و تستخرجون و بیرون آورید از آن حلیة پیرایه از لولو و مرجان تلبسونها
که میپوشند یعنی زنان شما را میپوشند و تری الفلک و می بینی کشتیها را فیه در هر یک از این دو دریا مواخر میشکافند
دریا را بسینه خود روان لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش حق یعنی روزی و لعلکم تشکرون شاید که شکر کنید بر چنین نعمتی
یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز یعنی مقداری در شب از روز می افزاید تا زمان روز دراز میگردد از شب و آن در روز
بهار و خریف است و یولج النهار و داخل میسازد روز را فی اللیل در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب زیاده میشود آن
ساعات روز و آن در ربیع خریفی و شتویست و سخر الشمس و القمر و کردانید رام آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود کل یجری
و هر یک از آفتاب و ماه میرود بمجری خود لاجل مسمی برای هر وقتی نام برده شده یعنی تا زمانی که معلوم دور خود را تمام کند یا تا روز
رستخیز که از سیر خود باز ماند ذلکم الله آن فاعل این کارها است الله خدای شما است ربکم آفریدگار و پروردگار شماست له الملک مر او را
پادشاهی و الذین تدعون و آنان که میخوانید و میپرستید من دونه بجز از خدا تعالی لا یملکون مالک نمیشوند من قطمیر
مقدار پوست استخوان خرما که پوست کی است که پیچیده است بر استخوان چه مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست که
متفرد است در الوهیت و ربوبیت ان تدعوهم و اگر بخوانید لا یسمعوا دعاءکم نشنوند خواندن شما را زیرا که جماد اند و
جماد شنوا نیست و لو سمعوا و اگر بشنوند دعای شما بر سبیل فرض ما استجابوا لکم اجابت نکنند شما را و مراد شما
زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و رفع مکاره یا جهت تبرای ایشان از شما در اغره دعوی که میکنند از الوهیت ایشان چه ایشان
اسناد معبودیت بخود نمیکنند و منکر این دعوی اند که از شما صادر شده کما قال و یوم القیمة در روز رستخیز یکفرون
بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف شوند ببطلان آن شرک شما آوردن یا منکر پرستش شما شوند و گویند ما کنتم

ایانا تعبدون یا شیطان که ایشان را بنطق درآورد تا گویند مبرّا خود میکنند و ایشان را که میپرستیدید و حال انکه ما شما را بدین نفرمودیم
واین دعوی نکردیم وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر ندهد ترا بحقیقت کارها وصلاح و فساد و منافع و مضار انها هیچ خبر دهنده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا
بحقیقت امور حق سبحانه است چه اوست دانا بر حقیقت جمیع اشیا بخلاف سایر مخبران مراد بخبیر الخبیر نیست که خبر باز داده از حال
ایشان و نفی الخبر دعوی میکنند اسناد مینمایند بانها ان معبود میر انها حقیقت معنی انست که حق تع میفرماید که الخبر من شمار اخبار کرده از
اوثان ببطلان عبده ایشان حقیقت و صدق چیزی انکه من خبیرم بما اخبر اخبار کردم پس مطلق خود میکند و نفی شریکان خود که مسلم
معبودیت و بطلان معبود غیر او سبحانه میفرماید یَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ شما محتاجید بخدا تعالی در خلق و
رزق و جنت وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ و خداست که بی نیاز است بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بنعمت عام و فضل شامل
که تابع غنای مطلق است و شبهه نیست که ماهیات ممکنه در وجود خود محتاج‌اند بفاعل و انتم الفقراء اشارتست بان و حق تع بحسب کمال
خلقی از وجود عالم و عالمیان مستغنیست والله هو الغنی عبارتست ازان و چون ظهور کمال اسمائی موقوفست بوجود اعیان ممکنات بسبب
در ایجاد ان نعمتست کبری والله الغنی عبارتست ازان پس ایجاد ان نعمت کبراست مستحق حمد است وثنای کلی در کلام عدالت بیان مید از ان در الحکم
عقب باهل حکم میفرماید إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی شما را هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
و بیاورد از افرید تو یعنی قومی دیگر که از شما فرمان بردارتر باشند یا پیدا کند گروهی که کسی ندیده و نشنیده باشد وَمَا ذَلِكَ و
نیست شما را بردن و دیگران عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار یعنی سخت و یا متعسر بلکه بود نهایت سهل است و کمال اسائی بعد از ان
غنای مطلق و قدرت کامله خود ذکر عدل میکند وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و برندارد هیچ نفس گناه کننده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگر را
بلکه هر کس حامل گناه خود است نه گناه غیر را وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ و اگر بخواند نفس گرانبار از گناه دیگری را إِلَى حِمْلِهَا بسوی برداشتن بعضی
ان گناه وی لَا يُحْمَلْ مِنْهُ برداشته نشود از گناه شَيْءٌ چیزی یعنی مدعو هیچ چیز ان گناه مدعا بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگر چه باشد ان مدعو
ذَا قُرْبَى خداوند خویشی نزدیک چون مادر و پدر و خواهر و برادر یعنی هر چند گناه کاران خویشان و کسان نزدیک خود را خوانند که چیزی
از خطیات او بردارند هیچکس اجابت نکنند زیرا که هر یکی بخود مانده باشند از فضیل عیاض روایتست که روز قیامت مادر فرزند را
ارزند که هر دو گران بار باشند ببار گناه خود مادر فرزند را گوید حق مادری تو بجا و مهر من چه او بی گناه بجان که بیدار مادر بود
از من که من بخود درمانده ام و از ابن عباس مرویست که هر یک از پدر و مادر به پسر خود گوید که بار دار از من گناه را گوی بحسب ان گناه
مرا سامت حاصل که از وزر هیچکس بزیاد کسی نرسد و اگر چه قرب اقربا باشد بلکه هر یک بخود درمانده باشند چون تهدید و وعید اهل عناد
در هیچ نفس فایده ندهد از ین جهت میفرماید إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو بیم کنی ای محمد بحقیقت انان را که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می‌ترسند
سندان پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپنهان یعنی در حالتی که غایبند از خلقان در جماعت و در خلوت بطاعت مشغول شد و از خشیت بر
ایشان ظاهر میشود و گواه است بر کمال اعتقاد وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را چه اهل خشیت و صلوات منتفع باند از نذارند
نه غیر ایشان صاحب کشاف آورده که خشیت از اعاده مستمره حضرت رسالت بود و عدم نفع ایشان در هیچ وقت وَمَنْ تَزَكَّى و
هر که پاکیزه و بال شد از دنس معاصی فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که متزکی و مطهر شده از برای نفس خود یعنی تزکی و تطهیر
از رجس بنفس عاید میشود وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خدای بازگشت پس هر اهل تزکیه را پاداش خواهد داد و بعد از ان بر سبیل ضرب المثل
میفرماید وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا مطلق اهل ضلال وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی مومن یا عالم مطلق اهل هدی
و گفته‌اند این مثلیست علی الاصنام یعنی بتان او را هیچ چیز نمیکنند مانند حق وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ

[illegible] کفر ظلمات و ایمان نور ... ظلمات ... طرق مختلفه و ملت حق طریق واحد و لَا الظِّلُّ

[illegible] بهشت که مستحق شده است وَلَا الْحَرُورُ و حرارت باشد یعنی عذاب دوزخ وَمَا يَسْتَوِي

الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ و برابر نیستند زندگان و نه مردگان یعنی مومنان که زنده اند بایمان و معرفت توحید مساوی کافران نیستند

[illegible] تمثیل است برای ... ظلمات ... تمثیل است برای مطلق کافران و مثل یا طالب و جاهل و بصیر ... و ظل

[illegible] و ملم إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدای ... تفهیم میکند ... مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد

[illegible] ... تعنت ... بر ایمان و عناد ... اختیار کرده باشند با وجود

[illegible] وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ و نیستی تو شنوا سازنده مَنْ فِي الْقُبُورِ از آنکه در قبرها اند این تمثیل است برای کسانی

[illegible] ... سخن تو ... متعذر است بر تو ... شنوانیدن

[illegible] ... استماع سخن حق ... آن نمیتوانند که ما

[illegible] ... إِنْ أَنْتَ نیستی تو ای محمد إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده یعنی بر تو همین ابلاغ است

[illegible] ... إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین اسلام بَشِيرًا وَنَذِيرًا در حالتی که مژده دهنده

[illegible] ... وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نبود هیچ امتی ... إِلَّا خَلَا فِيهَا مگر آنکه گذشت در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده و چون

[illegible] زمان فترت میان عیسی و محمد ... بعثت ... خالی نبوده باشد ... از

[illegible] ... فترت ... بود ... پس جهت تسلی حضرت میفرماید وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ

[illegible] ... فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ بدرستی که تکذیب کرده اند مِنْ قَبْلِهِمْ ... بودند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ

[illegible] پیغمبران فرستاده بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای ... وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمان چون صحف شیث

و ابراهیم وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب روشن که ... احکام حلال و حرام بود و چون توریة و انجیل و ایشان تکذیب آن کردند ثُمَّ

أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس فرو گرفتم ... فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار و تغیر من بر ایشان و انزال عذاب

[illegible] ... دلایل توحید میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ای بیننده أَنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بمحض قدرت

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان باران مَاءً آبی که ... فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم ... بِهِ بدان آب

ثَمَرَاتٍ میوها مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا که مختلف است رنگهای ... در اجناس و اصناف ... و انار و سیب و انجیر و غیر آن

... انواع و اشکال و هیئات است از سرخ و زرد و سبز و غیر آن وَمِنَ الْجِبَالِ و از کوهها آفریده جُدَدٌ ... واضح

... بِيضٌ سفیدها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که ... رنگهای آن ... و ضعف ... سرخ و

... وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاه ... سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و از جنبندگان بطریق عموم و

الْأَنْعَامِ و ... مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ رنگهای آن كَذَٰلِكَ ... اختلاف الوان ... و بعد از بیان قدرت بخلق اشیای مختلفة الالوان

میفرماید که إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که میترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ از بندگان الْعُلَمَاءُ دانایان ... شرط خشیت معرفت

و علم بصفات و افعال اوست هر که دانش او بیشتر است ترس او ... است که حضرت ... فرمود که انا اخشاکم بالله ... من

... بیشتر است ... معرفت او ... بیشتر است و خوف او ... زیاده ... ذکر افعال ... کمال قدرة

... معرفت ... سو ... إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالب است ... انتقام کشیدن ...

بطغیان غَفُورٌ آمرزنده مرکسی را که تایب شود از عصیان نباشد مرا استحقاق بعقوبت انکه از نقصان ایمن باشد صدقه کنندکان را

و هر که فضل او متوافق وپیوسته علم نیست و در روایت که عبد الله بن میمون ملیکه اِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ بدر شان کرد که ... همه

خدایرا با متابعت میکنند امر و روشست از احکام ... قرآنست و میتواند بود که جنس کتاب باشد یعنی ثنا میکنند بهمه ...

ان قسم حال کنند وَ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات و با اداب و شرایط آن وَ اَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و نفقه کردند از انچه

ارزانی داشتیم ایشانرا سِرًّا پنهان از خوف انکه ریا متوهم شود وَ عَلَانِيَةً و اشکارا بطمع انکه بسبب ایشان دیگران نیز ...

بر وجه خصوص ... و علانیه در ... رفع تهمت از خود یا باتفاق ایشان ما انفق ... فقد ... يَرْجُونَ امید

دارند باین عملها تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ بازرکانی که کاسد نبوده ... هلاک نشود ... طلب ... و حصول اجر ...

تجارتی که ... باشد از کساد و رواج داشته باشد لِيُوَفِّيَهُمْ اُجُورَهُمْ تا بدهد ایشانرا تمام ... وَيَزِيدَهُمْ

مزدهای کردار ایشان و یا جمیع ... تا ... اجر را تمام وکمال ... وَيَزِيدَهُمْ و زیاده کند ... ایشانرا

مِّنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بجزای بر عمل ایشان و بروایت ابن مسعود ... من فضله ... شفاعت است

باایشان و ... باین ... شفاعت ایشان قبول کند در باره جمعی که واجب شده ایشانرا آتش دوزخ اِنَّهُ بدرستیکه

که خدای غَفُورٌ آمرزنده است کناهان ایشانرا شَكُورٌ ... دهنده مر طاعت ایشانرا ... عبد الله ... که

ایه در باب قاریان قرآنست و طالبان قرآن که بجهة طمع ثواب بتلاوت مشغول میشوند عبد الله بن محمد بن علی ... روایت کرده که ...

خدایرا کفت یا رسول الله ... کار ... موسم ... تمامی هست کفت ... مال ... پیش خود ... که ...

وی بود ... که ... قرآنست ... کمال وی ...

خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید وَالَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ و انچه وحی کردیم بسوی تو مِنَ الْكِتٰبِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ راست و درست مُصَدِّقًا

در حالیکه تصدیق کننده است و موافق لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر انچیزرا که پیش از ... بوده است از کتب سماویه یعنی مطابق عقاید و اصول

انهاست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِعِبَادِهٖ به بندکان خود لَخَبِيْرٌ هر اینه داناست وهمیشه ... بَصِيْرٌ بیناست یعنی

ایشانرا ... و احوال ... تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند ... پوشیده نیست ... عالم است بجمیع بندکان پس ترا اهلیت ...

... که اکر ... جیزی ... وحی ... ثُمَّ اَوْرَثْنَا پس ... ماکتابهای متقدم

... سابقه فرستادیم و میراث دادیم الْكِتٰبَ قرآنرا الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مانکه کزیدیم مِنْ عِبَادِنَا از بندکان خود میراث کفتند

... میراث مالی باشد ... و طلب ... عطیه قرآن ... مومنان ... عنایت ... بایشان رسید یا

چنانکه ... نیست دشمنان ... قرآن بی بهره اند و چنانکه سهام ورثه از میراث متفاوتست مانند ... وسدس و

ربع وثلث ونصف وثلثان ... اهل قرآن متفاوتست و هر کس بقدر استحقاق واندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره

مند ... بمضمون ... جام ... و اظهر معنی آنست بعد از آنکه ما وحی کردیم بتو قرآنرا و میراث دادیم ... که

... باشند از بندکان صالح ... و ... ایشانست واورثنا الكتب چنانکه ... تعظیم و تکریم

است ... فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندکان ... ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ ستمکارند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن وَمِنْهُمْ و برخی از ایشان

مُّقْتَصِدٌ که میانه روند که عمل کنند بان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و جمعی دیکر از ایشان سَابِقٌۢ بِالْخَيْرٰتِ پیشی کیرنده اند به نیکویها که ...

عمل باحکام قرآن کنند بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای یعنی بتوفیق ... ذٰلِكَ این ... و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ اوست بخشایش بزرگ از حضرت

امام صادق و امام باقر صلوات الله علیهما مرویست که این مخصوص ماست و هیچ بالخواسته فقیر ما و غیر ما نیست که ائمه هدی علیهم السلام
حق و عیان اند بوصف اصطفا و اجتبا و براءت علم انبیا زیرا که ایشانند که متعبد قرآن و بیان حقایق فرقان و حلال و حرام و دقایق آن و سفیان
ثوری بعین اسدی روایت کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که از من آن حضرت رسالت ص در تفسیر این آیه چنین شنیدم که آن حضرت فرمود
که این علی و اولاد اوست الذین اصطفینا من عبادنا همه توانند چون روز قیامت شود همه قوم را متحیر بوده اند و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه
از دنیا بیرون رفته باشند دوم آنکه سیئات و حسنات ایشان مساوی باشد سیم آنانند که حسنات ایشان راجح باشد بر سیئات
ایشان و از ابو حمزه ثمالی روایتست که فرمود من در مجلس شریف امام زین العابدین ع بودم مردی از اهل عراق نزد آن سرور درآمد و گفت
یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه امام علیه السلام فرمود که این آیه در شأن محمد نازل شده پس پرسیدم که آنانکه امت محمد در چند
باشند و چون من [illegible] این سخن بشنیدم گفتم یا ابن رسول الله در این آیه در حق چه کسان نازل شد حضرت فرمود نزلت فینا
اهل البیت نزلت فینا اهل البیت نزلت فینا اهل البیت یعنی سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این آیه در حق اهل البیت نازل شد
پس پرسیدم یا ابن رسول الله ظالم لنفسه از علی ابن ابی طالب آنکه ظالم لنفسه خود [illegible] چه کس است فرمود کسی است که [illegible] و حسنات او یکسان
باشد هیچ [illegible] پس پرسیدم مراد از مقتصد چه کس است فرمود کسی که در منازل خود بعبادت خدا مشغول باشد
و در خانه خود [illegible] مشغول بود [illegible] خود و غیر آن میکنند تا روزی که مرگ ایشان در یابد آنکه گفتم یا ابن رسول الله
مراد از سابق بالخیرات چه کسانند فرمود آنانند که فی سبیل الله مجاهده کنند و مردم را به راه راست دعوت نمایند چون علی ابن ابی طالب ع
و هر که او را اهل عصمت اند و در روایت دیگر از امام جعفر صادق ع مرویست که این آیه در حق اولاد علی ابن ابی طالب نازل شده که سابق امیر
اند و مقتصد علمای ایشان که منکر امامت نشده اند و امام رضا ع در مجلس مامون از این آیه پرسیده اند که عام است یا خاص فرمود خاص
در عترت پیغمبر ص و بعد از آن فرمود که چون اینکه و اورث بظاهر آیه مطلق با اهل اصطفا ست چنانکه در کریمه و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم
و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون که نبوت و کتاب در هدایتیان ایشان نه فاسقان و اسامة بن زید روایت
کرده که رسول خدا را صلعم از این آیه پرسیدند فرمود سابقان [illegible] اند و اصحاب ما بعد از تخصیص این آیه در حق اهل البیت
مذکور و باین استدلال کرده اند بر امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم از چند وجه یکی آنکه حق تع فرموده ثم اورثنا و میراث ما بسبب است
یا نسب و امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هم سبب بودند و هم از نسب آن حضرت اتصال داشتند باب
متصل بود بفخر النسا فاطمة الزهرا چون حق تع کتاب را بحضرت رسالت ص کرامت فرمود پس او هم با اهل استحقاق نرسد که امیر المؤمنین
بود و سایر اولاد اطهار او و حدیثی که نحن معاشر الانبیا لا نورث مصنوع است و مفتری است چه مخالف ظاهر قرآنست حیث قال و ورث سلیمان
داود و یرثنی و یرث من آل یعقوب و خبر واحد نزد ظاهر کردن غیر معقول است و اینکه حضرت رسالت ص اهل بیت را مقرون ساخته و فرموده
که انی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض مصداق اینست و مضمون حدیث آنست و بدرستی که من میگذارم در میان شما دو چیز که اگر مر آنرا که متمسک شوید گمراه نگردید و این هر دو
کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که خداوند لطیف خبیر خبر داد مرا که این هر دو جدا نشوند تا آنکه وارد شوند بر حوض
کوثر دوم آنکه حق تع فرمود که اصطفینا و هر کرا که خدا بسند اصطفا رساند هر آینه مصطفی باشد و این شایسته انبیاست و ائمه هدی علیهم
ایشان چه کسانیکه برگزیده خدا باشند البته مبرا خواهند بود از معصیت زیرا که لایق شایسته حضرت کبریائی نیست که اهل عصیان را برگزیند
و با اهل اصطفا تمامی نمایند اهل اصطفا اهل عصمت باشند و هر گاه یکی از ما کسی را که ظالم است مقتصد است بصلاحیت نا باطنا مقرب خود داشته

انواع فواید خود میکند بظاهر حال او را دارد و اگر ظالم بحسب باطن او را هدایت نموده خود مبتلا گشته کسی که عالم است بظاهر و باطن او را هدایت کند کسی را که بنده گمراه
عاصی شود و این فرموده ایشان قدم بیرون نهند سیم آنکه حق تع ایشان را همه به بهشت بشارت داده و بمثل مجاهدان اهل عصیان را متوجه است
است بقبیح و حق تعالی از قبح مبرا است اگر گویند ظالم مستلزم معصیت است حسن منافی قول شما است جواب گوییم مراد این ظالم است که جواز اطلاق نبوت
داده اند چنانکه آدم ع گفت ربنا ظلمنا انفسنا و یونس گفت سبحانک انی کنت من الظالمین که مراد ترک اولی است که مستلزم نقص است و ظالم را اسلم
است بمعنی نقصان است چنانکه در کریمه ولم تظلم منه شیئا که بمعنی لم ینقص است و صاحب مجمع گفته که مفسران را در مرجع ضمیر منهم اختلاف است
عباس و حسن و قتاده راجع بعباد و تقدیر کلام آنکه من العباد ظالم لنفسه و این مختار علم الهدی است قدس سره و توجیه این بعض چنین کرده
چون حق تع توریه معلق ساخته بکسانی که ایشان را اصطفا نموده بعبارت خود و در عقب آن بیان فرموده که تعلق وراثت بعضی عباد است به جهت
ایشان بجهت آنست که در میان ایشان بعضی هستند که ظالم نفس خود اند بکسب معصیت و بعضی دیگر مقتصد اند که هم معصیت میکنند هم
طاعت و جمعی دیگر سابق بخیرات شده نه همه عباد و نوع دیگر مفسران ضمیر راجع بالذین اصطفینا است و بنابر این اختلاف کرده اند در احوال فرق
ثلاثه بعضی بر آنند که همه بندگان ما و اهل ایمانند ناجی اند و موید است حدیثی که ابو درداء نقل کرده که از رسول خدا صلعم شنیدم که در حق این آیه میفرمود که
اما سابق بی حساب برود و اما مقتصد را حساب آسان کنند پس به بهشت در آید و اما ظالم را در زمین قیامت بدارند و بعد از آن مشتاق به بهشت در روند
ایشان باشند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که در عقب این آیه مذکور و از عایشه روایتست که ایشان به بهشت روند اما سابق کسی است که در
عهد رسول صلعم وفات یافته و آنحضرت برای او گواهی داده او از اهل بهشت است و اما مقتصد کسی است که تابع اصحاب او شده تا آنکه باو ملحق شده و ما
مثل منست و اصحاب من و از عمر خطاب روایت کرده اند که رسول صلعم فرمود که سابق اهل بهشت یکی است و مقتصد ایشان نجات یافته و ظالم ایشان
آمرزیده شود و از ابو جعفر بن حرب روایتست که ظالم لنفسه بعضی از است که متبع رخصت است و مقتصد مراعات در جمیع سنتها است سابق همه
آن در جمیع علیا و اصحاب ما از منصور بن عبد العزیز روایت کرده اند که امام جعفر ع فرموده که ظالم لنفسه از ما کسی است که نشناسد حق امام مقتصد آنکه
عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است و هم ایشان از زیاد و زیاد بن منذر از ابو جعفر ع نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسی است که عمل صالح کند
و معصیت از و صادر شود و مقتصد کسی است که متعبد است با حکام شریعت و مجتهد در آن سابق بالخیرات علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین ع
و بنابر قول که ظالم لنفسه ناجی نیست بعضی از نهاست که ظالم لنفسه اصحاب مشامه اند و مقتصد اصحاب میمنه و سابق بالخیرات سابقان مقربان از هم
مردمان کما قال و کنتم ازواجا ثلثة و این قول قتاده است و از ابن عباس نقل کرده اند که ظالم منافق است مقتصد سابق سابق مردمان و حسن گفته که سابق
صحابه اند و مقتصد تابعین و ظالم منافقان و در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت ص این طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب
به بهشت روند مقتصد آنانکه حساب ایشان سهل کنند و ظالم آنکه مدتی در موقف حساب بماند و حق تع برحمت تلافی حال ایشان میکند و مثل
این بروایت ابو درداء مذکور شد و بروایت دیگر سابق با اهل جهاد اند و مقتصد آنها که بجهاد نروند و اما جماعت حاضر شوند و ظالم آنها که هیچ
کنند که جهاد بندند و نه دولت جماعت در باب ابو اللیث فرموده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح که ظالم
ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدین اسلام در آمد بدانکه اهل تفسیر و متکلمان از آیات تحقیق و تدقیق را در این سه طایفه اقوال دیگر هست انجاب مرتبی کرده که آن مسئله
است یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق و فهم بیان خواهد یافت سهل بن عبد الله تستری گفته که آنان جاهل اند و متعلم و عالم و یا طالب دنیا و مایل عقبا و
متوجه مولی و یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جریمه و یا مصر بر ذنوب و تایب علی دوام ثابت بر توبه یا پرستنده دنیا بر عادت و عرف از ربا و غرباء
بخوف و طمع از حق تع و عبادت کنند لله فی الله یا جزع کننده نزد بلا و صبور بر بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل شبهه و حوزه حلال یا مشغول
اند که او متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی و عاقل و تایب و واحد یا آنکه سیات او بحسنات راجح باشد یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد یا آنکه نهان آن

اشکال این و آنکه ابو عثمان گفته ظالم جاهل است و مقتصد عالم و سابق آنکه از خدا ترسد و گفته اند ظالم آنکه جویند قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت
نکند و آنکه امور بقضا و جود و ایشان اند و یا طالبان بهشت و درجات و مناجات و یا ناظر از خود و عجز و نکرنده از خود با خوف و نظر کننده از حق و یا بوسه
ظالم صاحب غفلت و کاهی بیدار و همیشه بیدار در تقدیم ظالم بر مقتصد بر سابق یا ظاهر آنست که عکس باشد یا اینست با آنکه ظالمان بسیار اند و
مقتصدان قلیل و سابقان اقل از ایشان اند و یا بجهت آنکه تا ظالمان نا امید نشوند و سابق مغرور نگردند بجهت جمع صفات او بیدار باشند و مقتصدان میان خوف
و رجا باشند و سابقان از عذاب او ایمن نگردند و این وجه از امام جعفر علیه السلام منقول است و یا تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیر سابق از راه عدل و حق تعالی فضل
با التعاد است و جود و طاعت و تاخیر سابق یا ثواب یعنی صفت آنانکه بعد از ین ابد مذکور است اقرب باشد و با اعتماد بر عمل خود نکند و طاعت عجب
نکند و بالهی جود منجع است و بعد از آن در تفسیر و صل کبیر میفرماید جَنَّاتُ عَدْنٍ یعنی فضل بزرگ بوستانهای با اقامت دایمی
یَدْخُلُونَهَا که در آیند سابق و مقتصد و سابق بخیرات در آن یُحَلَّوْنَ فِیهَا پیرایه بسته شوند در آن مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد
مِنْ ذَهَبٍ از طلا خالص وَلُؤْلُؤًا و آراسته شوند بمروارید صاف یعنی المعانی آورده که دستوانها از زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده همچنانکه
تاج پادشاهان عجم از ین جهت تخصیص بذکر آن شد وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ و پوشش ایشان در آنجا ابریشم باشد نه چون دیبای دنیا
وَقَالُوا و گویند این گروه وقتیکه از حشر و صراط بر هند و بدر بهشت رسند الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش و سپاس مر خدای راست الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا
الْحَزَنَ اندوهی که بود اندوه دوزخ را إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ بدرستی که پروردگار ما آمرزنده است گناه را شَكُورٌ جزا دهنده سپاس داران و فرمان
بجا آرنده در عدة الداعی آورده که خدا شکور است یعنی که طاعت بسیار اندک را ثواب کثیر بدان عطا نماید و اعطای نعمت جزیل میکند و شکور
المحسنین حدیث و عبد الله بن عمر از رسول خدا روایت کرده که من از آنحضرت شنیدم که فرمود که نیست بر گویند کلمه طیبه لا اله الا الله وحشتی
نه در قبورهای ایشان و نه در حشر و بعث ایشان و در وقت سر ایشان بر میزن لنور و گویا که نگرم با اهل لا اله الا الله از قبور خود بیرون
آیند و خاک از سرهای خود می افشانند و میگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور الَّذِي أَحَلَّنَا آنکه فرود آورد ما را
دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که جنت است و هرگز از آن انتقال نمی نمود و دیگر خواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نمیرسد
ما را در آن نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و غیر آن از مشقتهای که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ در اینجا ماندگی ملال چه هیچ کلفتی
و محنتی نیست در آن بلکه حضور و فرح و سرور است نصب تعب است که در قیامت عمل کردن بکسی رسد و لغوب فتوری که بعد از فراغ عمل طاری
گردد منهاج بر مراحم روایت کند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و ولدان و غلمان باستقبال ایشان و فرشتگان نیز با ایشان باشند ملکی
هریکی از اهل بهشت هر انگشتری سازند و میگویند که حق تعالی این را بشما کرامت فرموده ایشان انگشتریها در انگشت کنند و در یکی نوشته که سلام
علیکم طبتم و بر دوم ادخلوها بسلام آمنین و بر سیم سلام علیکم بما صبرتم و بر چهارم انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون
بر پنجم اولئک مع الذین انعم الله علیهم لا یبقون بمنازل خود رسند و قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
و بعد از بیان حال مومنان و ذکر مال کافران میکند که وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست آتش
دوزخ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ حکم کرده نشود بر ایشان بمرگ و مرگ در حوزه باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب برهند و راحت یابند وَلَا يُخَفَّفُ
عَنْهُمْ و تخفیف کرده نشود از ایشان مِنْ عَذَابِهَا بعضی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش دوزخ میل کند بغیر و نشستن زیاده کند العذاب
و اعتراف الانکه کَذَلِكَ مثل این نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ جزا میدهیم هر ناسپاسی را که در کفر و کفران متوغل شده باشند و بنهایت رسیده
وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَصْطَرِخُونَ فِيهَا فریاد کنند در دوزخ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را از دوزخ و بدنیا
فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ جز آنکه بودیم که میکردیم در دنیا چه اکنون عذاب را دیدیم و دانستیم که کرده

او مارا در دنیا تا بستر بنودیم پس حق تع بعد از استغاثه ایشان بسبیل توبیخ گوید أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا شما را عمر ندادیم و عمر اینقدر نداشتیم شما را مَا
يَتَذَكَّرُ فِيهِ المقدار که پندگیرد در ان مَنْ تَذَكَّرَ هر که خواهد که پند گیرد مراد عمر درازیست که مکلف در ان متمکن باشد از تفکر و تذکر ابو هریره
از پیغمبر صم روایت کرده که عمری که حق تع عذر انگیخته بفرزند ادم شصت سالست و ابن عمر از پیغمبر صم روایت کرده که روز قیامت ندا کنند
که کجا اند انانکه عمر ایشان بشصت سال رسیده بود انان فرمود که انها کسانی اند که حق تع درباره ایشان فرموده که اولم نعمرکم ما
يتذكر فيه وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ و امد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر صم و بروایتی عکرمه نذیر شیب است یعنی که پیری که فرو نشاند شعله موی سیاه
ترسانندیده است در لغات دیگر بعضی مقلبست القصه چون دود خیال اول عمر که بشب نزدیک شد نذیر و هوای خود برهم نمی تو
کا فرزند اشتیم و نذیر را شنیدیم و دیدیم اما او را بدروغ حمل کردیم و اطاعت ان نکردیم حق تع فرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را
فَمَا لِلظَّالِمِينَ پس نیست ستمکارانرا یعنی مشرکانرا مِنْ نَصِيرٍ هیچ مدد کاری که عذاب از ایشان باز دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا تعالی عَالِمُ
غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ داناء هر پوشیده که در اسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود إِنَّهُ عَلِيمٌ که بدرستی که او داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ باچیزی که در سینها است این تعلیل علم اوست بجمیع مغیبات یعنی هرگاه که حق تع عالم باشد بمضمرات صدور که اخفا
از مغیباتست پس بغیر ان اعلم خواهد بود و بعد از ان در تذکیر نعمت خود میفرماید هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اوست انکس که کردانید شما را ای
گروه کفار خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ خلیفه ها در زمین بقبض اقدار شما باندازه و این نعمت بزرگ است فَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند
این نعمت را و کافر شد بمنعم فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر او ست ضرر کفر او که عذاب الیم است وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ و افزون نکند کافران را
كُفْرُهُمْ کفر ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا مگر زیان در اخرت قُلْ بگو ای محمد مر کفار را أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ
ایا دیدید ابنازان خود را یعنی بتان را که انبازان خدا گرفته اید الَّذِينَ تَدْعُونَ انچنان شرکائی که میپرستید انها را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای
أَرُونِي خبر دهید و بنمائید مرا که این شرکا مَاذَا خَلَقُوا چه چیز افریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزاء وی است أَمْ لَهُمْ ایا هست مر ایشانرا
شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ انبازی با خدا در افریدن اسمانها و بجهت این مستحق شرکت شده اند در الوهیت أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا یا داده ایم ایشانرا
کتابی ناطق که ایشان شرکای خود گرفته اند فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ پس ایشان یعنی بر بان بر حجتهای روشن اند منه از ان کتاب بانکه مر ایشانرا شرکا
سزاوار است و چون اقامت حجج مذکوره ممکن نیست پس هم بتعبد انها از شرکا خطا میسازید و بعد از ذکر انواع حجج مذکوره میفرماید بل
بلکه چنانست که ایشان را حجتی باشد درین امر بلکه إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اسلاف یا رؤسا
بَعْضًا بعضی دیگر را اکابر اخلاف یا اراذل و اتباع إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و مکر که هیچ حقیقی نیست مر انرا و ان شفاعت بتانست که هؤلاء شفعاؤنا
عند الله از ان اعظم قدرت و وسعت مملکت خود خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نگاه میدارد زمینها
و اسمانها را أَنْ تَزُولَا بجهت کراهت زوال خواستن انکه زایل شوند از اماکن خود ممکن را در حال بقا احتیاج است از تحاصل زوال و در روایت
امده که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را ع بفرزندی حق نسبت دادند اسمان نزدیک بان رسید که شکافته گردد حق تع در ینا یه
خبر میدهد که من بقدرت کامله خود نگاه میدارم اسمان و زمین را تا زوال پذیر نشوند و از جای خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَا و اگر زایل شوند
إِنْ أَمْسَكَهُمَا نگاه دارد انهارا مِنْ أَحَدٍ هیچ یک و بجای خود نیارد مِنْ بَعْدِهِ از پس او بعد از ذوال انْ إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدا هست
حَلِيمًا بردبار که بعقوبت یهود و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معصیت تعجیل نمیکند غَفُورًا امرزنده گناه کسی که از ین قول رجوع
نماید و قایل شود و اعتقاد کند که او سبحانه متصف است بصفت لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد امده اند که رؤسای قریش
پیش از بعثت رسول صم می شنیدند که جهودان و ترسایان تکذیب پیغمبر خود کردند و گفتند لعنت خدای بر گروه جاهلی باد که پیغمبران خود را

تکذیب کنند و الله بخدا سوگند که اگر پیغمبری بیاید او را تصدیق کنیم و از ایشان راه یافته تر باشیم و بتصدیق او شتابنده و چون پیغمبر ما مبعوث
شد او را باور نداشتند و از قول خود برگشتند حق تعالی ازین خبر داد واقسموا بالله سوگند خوردند بخدا کفار قریش جهد ایمانهم سخت
ترین سوگندان خود یعنی بایمان غلاظ سوگند خوردند لئن جاءهم که اگر بیاید بایشان نذیر بیم کننده لیکونن هر آینه باشند اهدی من احدی
الامم راه یافته تر از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت خاتم
الانبیا صلعم ما زادهم زیاده نکرد آمدن آن نذیر ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن و سبب رمیدن ایشان را استکبارا
فی الارض گردن کشی در زمین از فرمان الهی ومکر السیء و افزون نکرد مکر را مکر کرده اند ولا یحیق المکر السیء و احاطه
نمیکند مکر بد الا باهله مگر باهل آن مکر یعنی ماکری بوی احاطه کند و اطراف وی از او فرا گیرد هرچه در باب قصد کسی اندیشد ما
در باره خود مشاهده کند مراد آنست که مکری که کفار در باره حضرت رسالت پناه و اصحاب او قصد میکردند از قتل و جلا و غیر آن بایشان عاید
شد چنانکه در واقعه بدر از پیغمبر صادر روایتست که مکر مکنید و مکر کننده را یاری مدهید که حق تعالی میفرماید ولا یحیق المکر السیء الا باهله
و ستمکاران را یاری مکنید که حق تعالی میفرماید که انما بغیکم علی انفسکم کعب بن احبار گفت که من در توریت خوانده ام که هر که چاهی بکند برای قصد
بود مسلمان خود در آن افتد ابن عباس فرمود که من این را در قران یافته ام پس این آیه تلاوت فرمود و در مثل عرب واقع شده که من حفر بئرا لاخیه
وقع فیه منکبا هر که چاهی بکند برای برادر خود سر نگون در افتد در آن و ضرب المثل عجمی است که بد مکن که بد افتی و چه مکن که افتی فهل ینظرون
پس انتظار نمیبرند و چشم نمیدارند مکذبان و مکاران الا سنت الاولین مگر سنت و طریقه خدا در پیشینیان یعنی عادت الله در تکذیب
مکذبان و مکاران امم گذشتگان مراد آنست که عادت خدا جل جلاله آنکه هر که تکذیب رسل و کتب او کند عذاب بر او نازل سازد
فلن تجد پس نیابی تو ای محمد لسنت الله مر طریقه عادت خدای تبدیلا ولن تجد لسنت الله تحویلا تغییر دادنی یعنی هیچکس عقوبت الهی را
از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتواند کرد پس بر سبیل تقریر قول مذکور میفرماید که اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فی الارض در زمین
کنار مسافت سفر سیاحت یمن و شام فینظروا کیف کان تا بنگرند در راه شام و یمن که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام آنانکه
پیش از ایشان بودند از قوم عاد و ثمود وکانوا اشد منهم بودند ایشان از مکیان قوة از روی توانائی و با وجود این از عذاب رهائی
نیافتند و آثار دیار هر قوم در دیار ایشان باقیست وما کان الله لیعجزه و نیست خدا که عاجز گردانند او را سبق و تقویت من شیء از هیچ
فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین بلکه هرچه خواهد کند و کسی بر وجه حکم او پیشی نتواند گرفت انه کان علیما بدرستی که
هست دانا باحوال بندگان و بهمه چیزها قدیرا توانا بر همه چیزها ولو یؤاخذ الله الناس و اگر مواخذه کردی خدای مردمان را بما کسبوا از
آنکه کسب کردند از شرک و معصیت و ظلم ما ترک علی ظهرها نگذاشتی بر پشت زمین من دابة هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن
و انس و گفته اند مراد همه حیوانات است که بشامت معاصی بنی آدم هلاک شدندی چنانکه در زمان نوح که بسبب کفر مشرکان همه جانوران
غرق شدند مگر آنچه در کشتی بود پس در صورت بود اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرند همه هلاک شوند ولکن یؤخرهم و لیکن
باز پس میدارد ایشان را الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده که قیامت است ابن ابی روایت کرده که مردی امر معروف میکرد شخصی بود بکد بشت
و گفت او را هلاک کن که ظالم جز بجان نمیرساند ابوهریره بشنید و گفت مرغ میگوئی بخدا که حباری در زمان اوست که مرغ در آشیانه
بگرسنگی بمیرد بشوم ظلم بنی آدم و ابو حمزه ثمالی گوید که معنی آنست که خدای بشوم گناه آدمیان باران بازگیرد تا همه جانوران بمیرند
و لیکن تاخیر میکند تا بوقت معلوم که در لوح مقرر شده فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فان الله کان بعباده پس بدرستی که خدا
هست بیننده به بندگان خود بصیرا بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و کیست لایق خلاص و نجات کدام و هر یک را بر طبق عمل او پاداش دهـــد

سورة يس مكية — ابي بن كعب روايت كند كه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم [فرمود] هر كه اين سوره را براى رضاى خدا تلاوت كند
از همه گناهان آمرزيده شود و ثواب كسى كه دوازده ختم قرآن كرده باشد و بروايت ديگر از بيست و دو بار در نامه عمل او ثبت كنند و بر بالين هيچ بيمارى خوانند
مگر بعدد هر حرفى ده فرشته حاضر شوند و از براى او آمرزش طلبند تا قبض روح او شود و بعد از آن همراه جنازه او بروند و صلوات فرستند و بر او
كنند و از مدهاى قبر او را نگاه دارند و هر بيمارى كه در وقت موت اين سوره بخواند يا كسى نزد او قرات كند رضوان بهشت بيايد و قدحى از شراب بهشت
وا باو دهد سيراب بميرد و سيراب مبعوث شود و احتياج سيراب به بهشت در آيد و مرويست از حضرت رسالت صلعم كه نام اين سوره در تورات معمه
زيرا كه خير دنيا و آخرت از او بصاحبش نفع كند و قاضيه اش نيز خوانند زيرا كه جميع حاجات دنيوى و اخروى را از براى صاحب خود روا كند هر كه يكبار بخواند
ثواب او برابر ثواب بيست حج باشد و هر كه او را بشنود مثل كسى باشد كه هزار دينار سرخ در راه خدا صدقه داده باشد و هر كه او را بنويسد و
بشويد و بياشامد هزار شفا و هزار يقين و هزار نور و هزار بركت و هزار رحمت در روده اش داخل شود و هر مرضهاى بدنى او دفع كرده و از پيغمبر روايت
كه هر كه اين سوره را در مقبره بخواند تخفيف عذاب ايشان شود و بعدد هر كه در آن مقبره مدفون باشد او را حسنات باشد و ابو بصير از ابو عبد الله عليه السلام
روايت كرده كه هر چيزى را دلى هست و دل قرآن يس است و هر كه در روز اين سوره قرات كند آن روز در امان خدا باشد و فراخ روزى شود و هر كه
پيش از خواب بخواند حق تعالى هزار فرشته بر او موكل گرداند كه براى او استغفار كنند تا وقت مرگ و بعد از آن استغفار كنان تشييع جنازه او كنند
و در لحد او در آيند و در آنجا بعبادت مشغول شوند تا روز قيامت و ثواب آن عبادت را باو دهند و قبر او را فراخ گردانند بقدر مد بصر و هميشه
از قبر او نور بدرخشان شود و باسمان رود تا وقت بعث و نشور و چون از قبر بيرون آيد فرشتگان برافقت او سعى كنند با او و در روى
او خنده كنند و بشارت دهند او را تا از صراط و ميزان بگذرانند و بمقام ملائكه مقربين و انبياء مرسلين رسانند و او را رفيق ايشان گردانند
بعد از آن خطاب عزت رسد كه اى بنده من هر كه را خواهى شفاعت كن كه شفاعت تو در حق جميع كسانى كه اراده كنى مقبول است و هر چه خواهى از من طلب
تا جميع مقصود ترا بتو ارزانى فرمايم پس هر كه را خواهد شفاعت كند و هر چه طلب نمايد حق تعالى باو بدهد و اصلا حساب او نكنند و هيچ گناه او را مواخذه
نمايند و اهل محشر گويند سبحان الله هرگز از اين بنده صغيره در وجود نيامده تا بآن مواخذه شود لهذا چون كفار گفتند كه اى محمد تو فرستاده
خدا نيستى و افترا ميكنى از خود ميگوئى و بصداقت ميدى حق تعالى بجهت رد قول ايشان فرمود كه

بسم الله الرحمن الرحيم يس — از امير المومنين صلوات الله عليه منقولست

كه يس اسميست از اسماء سيد المرسلين و دوازده اسم است از انجمله در قرآن پنج اسم واقع شده محمد و احمد و عبد الله و نون و يس
و اينكه اهل البيت حضرت را آل يس ميگويند تائيد اين قول ميكند و نزد بعضى ديگر از علما يس از اسماى قرآنست و بعضى گفته اند از نامهاى
الهى و موئد اينست اينكه در حديث واقع شده ان الله تعالى قرا طه و يس قبل ان خلق الله السموات والارض بالفى عام يعنى حق تعالى سوره طه و يس را
قرائت فرمود پيش از آنكه آسمانها و زمينها را بيافريند بدو هزار سال و يا انسان است بلغت طى … يا انسين بوده … كثرت ندا اقتضاى … نحو
اند چنانكه در ايمن الله ميگويند … بشارت بكل سيد و حديث انا سيد ولد آدم دلالت ميكند بر اين و از ابن عباس است كه ابن بكر … روايت كرده
كه يس بمعنى يا سيد الاولين والآخرين است يعنى اى بهترين جميع موجودات والقرآن الحكيم يعنى قرآن محكم و استوار از نقص و عيب
و بيان الهى حكمت و يا حكم كننده يعنى بيان جميع عالميان انك يعنى بدرستى كه تو بى شك و شبهه لمن المرسلين از جمله فرستادگانى على
صراط مستقيم بر راه راست كه دين اسلام است چه آن متضمن توحيد است و استقامت امور كه سبب آن بندگان را از ضلالت بسر حد هدايت سالك
و اين قرآن مجيد تنزيل العزيز الرحيم فرو فرستادن آن خدائيست كه غالبست بر هر چيز … منصوب … مفعول مطلق … فرستاده شده
قرآن فرستادن خداوندى كه … الرحيم … لتنذر تا بيم كنى و بترسانى …

پیغامبر تا کنند پدران ایشان را بیم کرده نشده یعنی پدران ایشان در زمان فترت بودند و ایشان بسبب دوری زمان غافلند فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان
غافلانند از راه مستقیم که دین اسلام است انذار و ترسانیدن است بعذاب که هر یکی از مضامین این سوره است تعلق کیرد بودن اکثر ایشان بر صفت کفر خواهند
بود تا روز مرگ چنانکه لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که راست شد و ثابت شد وعده عذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر ایشان یعنی قول لاملأن جهنم من الجنة والناس
اجمعین هر که حال ایشان بر شقاوت است فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیاورند و در بعضی کتب مذکور است که ابو جهل و جمعی دیگر سوگند خوردند که اگر محمد را به بینند در نماز سر او را بسنگ خرد کنند روزی دیدند که آنحضرت نماز میکند ابو جهل سنگی بر داشت
نزد آنحضرت آمد چون دست بالا برد تا بیندازد دست او برگردن چسپید و سنگ بر کف دستش چسپید و در گردنش چسپید آیه آمد
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان أَغْلَالًا غلها و بندها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شد إِلَى الْأَذْقَانِ بر زنخدانهای ایشان بر وجهی که
بر افراشته شد سرهای ایشان چنانکه فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر بر هوا مانده کاسند و چشم بر هم نهاده کان یعنی از ایمان باز داشتیم چنانکه
مغلولان بازداشته شوند و کویند قومی از بنی مخزوم کفتند برویم و بنی سند محمد را هلاک کنیم و چون نزدیک آنحضرت آمدند نابینا شدند و پیغامبر را ندیدند
و آواز میشنیدند بازگشتند و محمد را ندیدیم اما آوازش میشنیدیم چون قصد وی کردیم چیزی مانند شیر نر دیدیم که از اهل بیت کرد تا ما را فرو
برد و مانند این حال جبرئیل این آیه آورد وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ و ما کردیم پیش روی ایشان سَدًّا بندی و پرده وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان
سَدًّا پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند که بر چپ و راست خود نکاه
کنند و نظر در پیش و پس خود اندازند و از ابن عباس روایت است که روزی قریش با یکدیگر میگفتند که هرگز ندیدیم خود را که صبر کرده باشیم بر هیچ
چیز مثل صبری که میکنیم با این مرد بدرستی که محمد عاقلان ما را سفیه شمرد و پدران ما را دشنام داد و ما را عیب کرد و یاران ما را متفرق ساخت و سب
خدایان ما نمود با این همه ویرا کشتن نتوانیم و او را هیچ نمیکوییم پس با هم اتفاق کردند تا نکه هر جا که محمد را به بینیم او را بکشیم این خبر بفاطمه علیها السلام
رسید خبر شد بخدمت پدر آمد فطرات عبرات بر رخسار مبارکش روان کرد حضرت که فاطمه را کریان دید پرسید ای جان پدر چه چیز ترا بکریه
آورد فاطمه علیها السلام کفت ای پدر قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود باکی مدار و قدحی آب بیار تا سلاح الوضوء سلاح
المؤمنین در پوشم و زره محصنه خانه را بمکم نیس وضوی نماز ساخت و قدم در مسجد الحرام نهاد ایشان را که دید از هیبت او چشم نکشاد و مقابل
مقابلت او و چیزی بر هم نهاده سر در عالم مستغرق نشستند و سنگریزه برکرفت و در روی ایشان انداخت و کفت شاهت الوجوه یعنی زشت باد رویهای
شما بر هر کس که آن سنگریزها آمد بر کفر در روز بدر کشته شد و حق تعالی قطع طمع پیغمبر از ایمان ایشان فرمود که وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
یکسانست بر ایشان اسکره أَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند جهت فرط ایشان در کفر و چون بر انذار
ایشان نفعی مترتب نیست فائده انذار را مخصوص ساخت باهل ایمان و فرمود إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که میترسانی بر وجهی که نفع دهد مَنِ
اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی کند قرآن را بسمع قبول مواعظ آن را بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدا بِالْغَيْبِ با آنکه پوشیده است از او جهت
آنکه هنوز از عذاب آخرت در حالت غیبت است و یا برخلاف اهل نفاق خلاف که ظاهرا اظهار ایمان میکنند و هر کاه که از نظر مؤمنان غایب میشوند با
یاران خود میکویند که انا معکم انما نحن مستهزؤن ما یاران شماییم و هم دین شماییم و با ایشان استهزا میکردیم و چون کسی که تابع قرآنست
و پیروی آن از انداز تو ساخت فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِمَغْفِرَةٍ با مرزش کناهان وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی بزرک از ابن عباس آمده
آنکه بنو سلمه بجناب رسالت پناه عرض کردند که خانهای ما دورست از مسجد باشد که نزدیک مسجد خانه کیریم حضرت فرمود که در خانهای خود
باشید که نشانهای پای شما کاتب میکنند یعنی ثبت میکنند پس هر کاه که ایشان نزدیک باشند ثواب بقدم بیشتر باشد حق تعالی در تصدیق
خبر پیغامبر این آیه فرستاد إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ بدرستی که ما زنده کردانیم مردکان را در روز بعث یا دلهای مرده را بعلم

وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا و می نویسیم آنچه پیش فرستادند وَآثَارَهُمْ و می نویسیم آثار ایشان را [illegible]
کار نیکو خواهد بود وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را از اعمال ایشان أَحْصَيْنَاهُ بشمردیم آنرا فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در [illegible]
که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ که مرجع جمیع نوشتهاست [illegible] شده [illegible] بوشیده [illegible]
مبین [illegible] است [illegible] آمده [illegible] [illegible]
راه [illegible] مسجد [illegible] که راه او [illegible] جابر انصاری گفت [illegible] شنیدم [illegible]
باشد [illegible] بیشتر [illegible] که [illegible] مردمان کنند [illegible]
مسجد [illegible] باشد مانند شهر [illegible] بدعت [illegible]
را [illegible] کردند [illegible] اصحاب انطاکیه [illegible] معجزات ظاهر [illegible]
که وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ [illegible] شهر انطاکیه که إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ
وقتی که آمدند بدان شهر رسولان عیسی [illegible] دو کس از حواریان که ایشان را صادق و مصدوق گفتندی یا یوحنا و
[illegible] بانطاکیه فرستاد [illegible] دعوت کنند ایشان [illegible] دیدند که [illegible]
کردند [illegible] رسولان عیسی [illegible] تا شما را باسلام دعوت کنیم [illegible] پرستش اصنام [illegible] کنند [illegible]
هیچ دلیلی [illegible] ما بیماران را شفا دهیم [illegible] مادرزاد [illegible] کفت [illegible] بیماران [illegible]
طبیبان از علاج او عاجز [illegible] شما [illegible] بدعا [illegible]
یافت [illegible] جمیع [illegible] ایمان [illegible] که [illegible]
است [illegible] رسولان [illegible] ایمان [illegible] القصه [illegible]
انطاکیه فاش [illegible] بیمار [illegible] ایشان شفا یافتند و پادشاه آن شهر [illegible] ایشان [illegible]
ایشان را طلبید و گفت شما چه کسانید گفتند ما رسولان عیسی ایم [illegible] هدایت [illegible]
[illegible] بیماران را شفا دهیم [illegible] ایشان [illegible] کشته [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آن شهر بودند [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] در غضب شد [illegible] ایشان [illegible] زندان محبوس [illegible] شمعون الصفا [illegible]
او [illegible] ایشان فرستاد [illegible] پادشاه شد [illegible] عیسی [illegible]
1 خدای [illegible] رسولان [illegible] إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ [illegible] بسوی شهر انطاکیه دو کس [illegible]
[illegible] تکذیب کردند اهل [illegible] زندان محبوس ساختند فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ [illegible]
بِثَالِثٍ [illegible] سیم یعنی شمعون الصفا [illegible] پادشاه [illegible] مقرب درگاه شد [illegible]
[illegible] پرستش [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] شنیدم [illegible] حبس [illegible] شمعون [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] شمعون [illegible]
[illegible] شمعون [illegible] ایشان [illegible] رسولان [illegible] شمعون گفت [illegible]

[illegible] بیکی میگوید یحیی و یلیی و این گفتند [illegible]
[illegible] چشم سازی
[illegible] گشاده شد [illegible]
[illegible] شمعون گفت ای ملک ما نیز از این خدایان درخواهیم تا [illegible]
[illegible] شمعون گفت ای جوانان خدای شما اگر
[illegible] ایشان گفتند خدای ما هرچه تواند است
ملک گفت [illegible] میکشند تا بیاید و یاد دل کند و برانند کنید
گفتند [illegible] شمعون در خفیه [illegible] رسول بنی بر نعت شمعون
[illegible] گفت ای قوم بخدای بترسید و با او ایمان آرید که درین هفت [illegible]
[illegible] شفاعت میکرد گفتند این هرسه کیستند گفت شمعون
[illegible] انکار کردند و از آن کردند بدعای این هر دو رسول زنده برخاست
[illegible] گفت ای فرزند چیست حال تو گفت در حالت موت دو مرد را دیدم کرده
[illegible] ملک گفت اگر این هر دو را ببینی خواهی شناخت گفت آری پس امر کرد تا هر [illegible]
[illegible] ایشان دارد
[illegible] چون رسول امد سر گفت یکی اینست و [illegible] گفت یکی دیگر اینست این سخن بر ملک اثر کرد و [illegible]
[illegible] شمعون [illegible] فقالوا پس گفتند انا الیکم بدرستی که بسوی شما مرسلون فرستاده شده
[illegible] ایشان از مردمان شهر انکار کردند و
[illegible] قالوا ما انتم گفتند نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مانند ما در صورت و اکثر صفات [illegible] شما
[illegible] و ما انزل الرحمن و نفرستاده است خدای [illegible] من شیء هیچ چیزی و حی و رسالت ان انتم نیستید شما الا
تکذبون [illegible] قالوا ربنا یعلم گفتند [illegible] انا الیکم لمرسلون
[illegible] و ما علینا و نیست بر ما الا البلاغ المبین
[illegible] قبول نکنید
[illegible] قالوا گفتند [illegible] انا تطیرنا بکم بدرستی که فال بد گرفتیم [illegible]
[illegible] لئن لم تنتهوا اگر باز نایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر اینه
[illegible] و لیمسنکم منا عذاب الیم عذابی دردناک قالوا گفتند
[illegible] طائرکم معکم [illegible] بتوحید کردن و مردمان بعبادت خدا خوا[illegible]
[illegible] بل انتم قوم مسرفون
[illegible] ملک و قوم او [illegible] شدن قصد
[illegible] رجل یسعی یعنی حبیب [illegible]

تبسیح که مردمان ... تا اسید ... ایشان ... [illegible]
ستادست که اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما مزدی بر تبلیغ رسالت و هم راه یافتگانند و هُمْ
مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بطریقی که خیر دنیا و آخرت بدان وابسته است او را گفتند تو بدین ایشان گرویدهٔ حبیب نجار گفت ای قوم
در جواب ایشان گفت که وَمَا لِيَ و چیست مرا از روی اعتقاد لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي که نپرستم آن کسی را که آفرید مرا
مرا از عدم بوجود آورده وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی حکم جزای او باز گردانیده خواهید شد پس از بعث ءَأَتَّخِذُ آیا فرا گیرم
مِنْ دُونِهِ جز از خدای بحق آلِهَةً خدایان دیگر که بتانند إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ اگر اراده کند خدای من که بمن ضرری
که رسد لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نکند و دفع ننماید از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا شفاعت ایشان هیچ چیزی
شفاعت نیست تا از من دفع بلا کنند وَلَا يُنْقِذُونِ و خلاص نکنند مرا از آن ضرر بنصرت پس اگر کسی که قدرت ندارد
بر نفع و ضرر پرستش نمایم و عبادت اکنم قادر است بر رسانیدن نفع و ضرر پرستش نمایم و عبادت اکنم قادر است بر رسانیدن نفع و
رهانیدن ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا و چون این سخن از قوم
بشنیدند بقصد کشتن او برخاستند و او روی بسوی رسولان کرد و گفت إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ ایمان آوردم و گرویدم
بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا و گواهی دهید و گویند که او خطاب با قوم کرده گفت من ایمان آوردم
سخن مرا بشنوید و نصیحت مرا بسمع قبول استماع کنید و ایشان او را سنگ میزدند و او میگفت بار خدایا قوم مرا هدایت کن و قتاده گفته
که سنگسار کردند و در بازار انطاکیه دفن کردند قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند او را بکشتند خدای او را زنده کرده ببهشت برد و ابن مسعود
گفته که او را تکذیب کردند تا در زیر قدم ایشان هلاک شد قِيلَ گفته شد او را ادْخُلِ الْجَنَّةَ در آی در بهشت و چون ببهشت در آمده گفت
يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ کاشکی قوم من دانا میبودند بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآمرزیدن پروردگار من مرا یعنی کرد که سبب آمرزیده
شد ایمان آوردن و با ایشان مجاهده کردن وَجَعَلَنِي و گردانید مرا بسبب آن مِنَ الْمُكْرَمِينَ از بزرگواران اهل بهشت در بلندی
درجه یعنی کاشکی ایشان عالم میبودند باین ثواب عظیم تا ایشان ایمان می آوردند و مطیع من میشدند و سبب آن بایمان عظیم
آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گفت که سابقان سه اند که یکطرفة العین کافر نشدند و یکی علی ابن ابی طالب است و صاحب
حبیب نجار است و مؤمن آل فرعون حزقیل است و ایشان صدیقانند و علی ابن ابی طالب افضل ایشانست و بعد از قتل او هلاک
قوم خبر میدهد وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَىٰ قَوْمِهِ بر گروه حبیب نجار مِنْ بَعْدِهِ از پس قتل او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان برای ایشان وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک ایشان یعنی در حکمت و مصلحت ما هیچ نیست که برای
اهل کفر و شرک لشکر فرستیم و کفار اگر خواهیم و لشکر اهلاک ایشان بایدفرستاد و پیغمبران لشکری نه بینند و هیچ برای تعظیم پیغمبران
لشکر کفار از حساب بیرون باشند إِنْ كَانَتْ نبود عقوبت ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر بانگی یکبار که از آسمان آمد و چیست آن
عذاب و آن بود که جبرئیل بیامد و هر دو طرف در شهر بگرفت و بانگی عظیم کرد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند
یعنی بیکدفعه همه بمردند و فرو مردند چون آتش که بیکبار بمیرد يَا حَسْرَةً ای تاسف و پشیمانی و ندامت در روز قیامت عَلَى الْعِبَادِ بر بندگان
که جمیع اوقات اعراض کردند و با وجود این حال مَا يَأْتِيهِمْ نمی آید بایشان مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که با او يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند این قوم در وقت مشاهده عذاب باشند یا در وقت بودن یا در روز قیامت بر حال ایشان متحسر گشته میگوید أَلَمْ يَرَوْا
آیا نظر نکردند اهل مکه کَمْ أَهْلَكْنَا بسیار هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها ...

هم ان جلت علیه ... الیوم لا یحضرون ... سوی ایشان با آنکه ... بد بختی جزع میکنند پس ... عقوبت ... ایشان ومعاینه
... بعضی ... سند ... عقوبت ... ایشان ... و ان کل لما
... جمیع ... لدینا محضرون ... حاضر شدگان برای جزا ... ساعت
... مناسب کردان و کفتار خود ... و
... دلالت تمام دارد بر وحدانیت و قدرت ما ...
... ایشان ... و آیة لهم ... ایشان راست بر قدرت کامله ...
ایشان الارض المیتة زمین مرده است ... احییناها ... و اخرجنا منها حبا و بیرون آوردیم از زمین
... و کندم و برنج و غیران فمنه ... یاکلون میخورند و ان تربیت می یابند
و جعلنا فیها جنات ... بوستانها ... من نخیل و اعناب از درختان خرما و اعناب از اصناف انکور چون
... و فجرنا فیها و روان کردیم در زمین آب من العیون از چشمهای
آب ... لیاکلوا ... من ثمره ... و ما عملته ایدیهم تا بخورند
... ایشان ... ثمر ... چیزها را ... نسبت ...
... افلا یشکرون ... شکر ... میکنند سبحان ... است از جمیع
... خلق الازواج کلها ... مما تنبت الارض از ... میوه
... و من انفسهم ... از نفسهای ... مذکر و مونث و سیاه و سفید ... و مما
لا یعلمون ... اقسام مصنوعات ... و آیة لهم و نشانه
دیگر ... الیل ... نسلخ منه ... النهار ...
... فاذا هم ... ایشان مظلمون ... و الشمس تجری لمستقر لها
... مستقر ... غایت سیران ... است ... همیشه حرکت
میکند ... ذلک ... تقدیر العزیز ... مقدر ...
... العلیم ... و القمر قدرناه و ماه را تقدیر کردیم
... منازل ... منازل مذکوره و ازان تجاوز نکند و
... تزاید ... نور ...
... حتی عاد ... در آخر منازل خود ... العرجون
القدیم ... باشد ... شاخ خرما ... خشکی ... میشود
... امام علی بن موسی ... امدادی ... انکار
... فرو ...
... حضرت ...
... مریم باشد و مریم

[illegible]
از تو مسئله‌ای بپرسم فرمود بپرس گفت چه معنی دارد این قول خدا که والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم حضرت فرمود که معنی آنست که ماه را منزلها مقدر کردیم تا آنکه برگردد مانند
عرجون قدیم که مراد از دسته خرمای کهنه است و هر ماهی که مدت شش ماه بر آن گذشته باشد قدیم است گفتند که اینکه گفتی که
کهنه فرموده و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم شاخ خرما که شش ماه بر آن گذشته باشد ابو سعید گفت اینچنین که حضرت فرمود
نزد آن حضرت بیرون آمدم با بسیاری و تفکر و تدبر در آن کردم و دیدم که چنین است و کتابی میکرد تا بعضی از آن رفت و قصر او میان مردمان
بازار بیان فرمود کاملا خود میفرماید لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر سزاوار نیست آفتاب را که دریابد ماه را در سیر و در هر ماه
در فلک چهارم است و ماه در فلک اول در میان هر دو فلک بسیار فاصله است و آنکه آفتاب را در یک سال سیر تمام دوره
داده و ماه در یک ماه قطع میکند و آفتاب در یک سال آنچه ماه در یک ماه قطع کند با یکدیگر جمع نمیشوند ولا اللیل
سابق النهار و نه شب پیشی گیرنده است بروز بایعنی که غلبه در روشنی روز بر تاریکی که شب بیشتر باهم جمع شوند کمیان آنها
بلا سماقب میکند و معنی آنست که قمر را نکرد آفتاب سرعت سیر ندارد تا بماه نرسد و یعنی بر آفتاب سبقت میگیرد و معنی
وکل فی فلک یسبحون و همه شمس و قمر و کواکب در فلک خود سیر میکنند و جمیع آنکه ماهی در آب بکشاد کی و فراخی میرود
و شناسیکنند عیاشی باسناد معتبر خود از اشعث بن حاتم روایت کرده است که گفت در خراسان بودم و حضرت امام علی بن موسی الرضا و فضل بن
سهل و مامون در مرو بودند مامون مجلس بود و جمعی از اهل علم در آن مجلس میگذشت امام فرمود که مروی از بنی اسرائیل در مدینه از من
که آیا روز مخلوق شده است یا شب شما در این باب چه میگوئید ایشان گفتند ما علم باین مسئله نداریم پس فضل گفت یابن رسول الله
جواب این مسئله را بفرما و طریقت در کردن ما فکر فرمود از قرآن کریم یا از حساب فضل گفت از هر دو حضرت ما از جهت حساب
پس بنا بر آنکه طالع دنیا شمس و زحل و قمر و ثور و این دلالت میکند که شمس در وسط آسمان بوده پس روز پیش از شب مخلوق شده باشد
اما از قرآن حق تعالی میفرماید لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار یعنی روز سابق است بر شب پس از شب بروز سابق بوده و بعد
در بیان تعداد نعمت خود میفرماید و آیة لهم و نشانه دیگر از قدرت ما برای ایشان است انا حملنا ذریتهم آنکه برداشتیم ذریه ایشان یا اولاد
ایشان را از زمین در وقت طوفان و نجات دادیم فی الفلک المشحون در کشتی نوح که پر بود از مردمان و سایر حیوانات و احتیاج
ایشان و خلقنا لهم و آفریدیم برای ایشان من مثله از مثل کشتی نوح ما یرکبون آنچه سوار میشوند بر آن کشتیها که بعد از نوح
بصورت آن میسازند و گویند مراد شترانند که کشتی بیابانند و سایر چهارپایان و ان نشأ نغرقهم و اگر خواهیم غرق میسازیم ایشان را
طوفانها و موجهای دریا فلا صریخ لهم پس هیچ فریادرسی نباشد ایشان را که از غرق شدن ایشان را خلاص کند و لا هم ینقذون
و نه ایشان رهانیده شوند از بلا هرگاه که اراده ما تعلق گرفته باشد بهلاک ایشان الا رحمة منا مگر رحم کنیم و ببخشیم بر ایشان رحمتی
مکرر بخشیدنی از نزد خود ایشان را که از غرق نجات دهیم و متاعا و بهره‌وری دهیم ایشان را الی حین تا زمانی که اجل ایشان برسد
و اذا قیل لهم و چون گفته میشود یعنی مومنان میگویند بایشان اتقوا بترسید و پرهیز نمائید ما بین ایدیکم از آنچه پیش از شما
بوده از امم گذشته و ما خلفکم و آنچه در عقب شماست یعنی عذاب آخرت از عذاب و عقوبت از امام جعفر صادق روایتست که معنی آنست
که بترسید از آنچه پیش شماست از گناهان و آنچه در پس شماست از عذاب پس بگناهان گذشته مادام که بپرهیزید بر عقاب دنیا لعلکم
ترحمون باشد آنکه بر شما رحم کنند و از سر گناهان شما درگذرند ایشان از سخن اعراض کنند و عذاب و انکار عذاب پیشتر کنند و ما
تاتیهم و نیامد بایشان من آیة هیچ نشانه از آیات ربهم از نشانهای پروردگار ایشان که قرآن است یا معجزات الا کانوا

مسلمانان که گفتند بکافران انفقوا مما رزقکم الله بدهید از آنچه روزی کرده است خدا شما را گفتند مشرکان و منافقان عرب بمسلمانان کنیم
طعام
خواست کسانی را که خواهد خدا که اطعام کند ایشانرا کفتند حاشا با اعتقاد شما خدا قادرست بر طعام دادن ببیندکان پس با سببی که شما او را
ده هد و چون که طعام بدهد ایشانرا پس ما چرا طعام بدهیم بایشان که خدا ایشانرا محروم ساخته پس از جهه خطا است که شما همیشه محروم باشید
طعام ایشان سببش کنیم و بشما حسبی نبود هیچ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته میشد مشرکانرا اَنْفِقُوا نفقه کنید بدرویشان و محتاجان مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللّٰهُ یعنی از چیزی که روزی کرده است خدای شما از اموال و اشیای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که
گرویدند اَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ اَطْعَمَهُ کسیرا که اگر خواستی خدا طعام دادی او را اِنْ اَنْتُمْ نیستید ای مومنان اِلَّا
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که این کافران بخلاف اعتقاد سخن میگویند و شبهه نیست که سخن کفار عین خطاست زیرا که خدا بعضی را توانگر
ساخت و بعضی را درویش نموده تا امتحان کند درویش را بصبر و توانگر را بشکر و حکم فرموده که اغنیا از مال خدا عطا دهند و امر الهی
باتفاق فرموده پس انکار ایشان غلط محض است و هرگاه که تهدید این کافران خطاب و مشرکان بعجز رفتار میکردند و ایشان باستهزاء به
پیغمبران میکشیدند وَيَقُولُونَ و میگفتند که مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کی خواهد بود این وعده شما که قیام قیامت و وقت عقوبت اِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمیکشند این مشرکان بعث اِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
مگر یک خروش را تَاْخُذُهُمْ که بگیرد ایشانرا و صعقه است که بعد از آن کل جهان روز نفخ فزع بر آید باشد یا ناگاه ایشانرا وَهُمْ حال آنکه ایشان در آن وقت هم
يَخِصِّمُونَ خصومت و جدال کنند در سود و معامله یعنی در بازارها در خرید و فروخت دنیا باشند که یکبار اسرافیل صور بدمد و همه خلق عالم هلاک شوند
در حدیث آمده که مرد جامه را بعامله متاع خود را گشوده باشند و هنوز آنرا نپیچیده که قیامت قایم شود بعضی لقمه را بر داشته باشد
و هنوز بدهن نرسانیده و برخی ظرف آب پر کرده باشند و هنوز آب ننوشیده که صور دمیده فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند در این حال تَوْصِيَةً وصیت
کردن حاضران وَلَا اِلٰى اَهْلِهِمْ و استطاعت نداشته باشند که بسوی اهل خود شان که غایب باشند از ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی امان
ندهد که از بازار بخانه آیند و قیل بعد از نفخ صور هلاک شوند وَنُفِخَ رسیده شود بعد از چهل سال دیگر فِي الصُّورِ در صور مراد نفخه
که زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ الْاَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده اِلٰى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود بموضعی که حکم الهی صادر
ماسم
شده باشد به حکم جزا يَنْسِلُونَ میشتابند مراد صحرای قیامتست و از قتاده روایتست که فتور در عذاب کفار واقع نشود مگر که ما بین
این دو نفخه چهل سالست لاجرم است که چون هول قیامت را ببیند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت یعنی
بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما و گویند چون هول قیامت بنظر ایشان در آید احوال قبر نسبت بآن هول راحت شمرند چه عذاب در جنب هیچ
نماید و چون این را شاهد کنند و گویند هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ اینست آنچه وعده کرده بود از بعث و نشور وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و خبر داده
کرده بودند پیغمبران از وقوع بعث و نشور و با وجود عناد و مکابره انکار آن میکردیم و بعد از آن حق تعالی از سرعت بعث ایشان خبر میدهد
که نبوده است این واقعه اِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک بانگ که نفخه آخرین است پس بجز نفخ فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ همه خلق
اولین و آخرین فراهم آورده شوند لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر کرده شوند و حق تعالی بساط بگستراند و خطاب کند
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از جزای خود یعنی از ثواب ایشان چیزی نکاهند و زیاده
بر استحقاق عقوبت نفرمایند بلکه هر امری بر وفق عدل باشد و بعد از آن خطاب وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید اهل عرصات اِلَّا
ماشر
مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر بجزای آنچه میکردید از خیر و شر یعنی هر یک بمناسب کردار جزا داده خواهد شد و بمنازل خود شتابید پس بدرستیکه اِنَّ
اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ بدرستی که یاران بهشت امروز فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ باشند یعنی مشغول نعمت بهشت باشند و مستغرق لذات آن و از نعماء وم

مرویست که مشغول ایشان بیخبر[illegible] نعمتهای [illegible] باشند [illegible]

فراغی عضوی باشند که از عبادت مشغول باشند مثلا [illegible] ایشان نباشد که [illegible] مساجد و مطالبه علوم [illegible]

و سایر خیرات رفته باشد و بدان عوض کما ثواب بدست که بدان مال ها تصدق کرده باشد و چون [illegible] ثواب حاج که از احرام باز داشته [illegible]

[illegible] هنیا ثواب [illegible] باز داشته باشند فاکهون شادمان و نازان متلذذ [illegible] هم

وازواجهم و ایشان و زنان ایشان که در دنیا هم خوابه ایشان بوده باشند و بصفت ایمان از دنیا بیرون رفته با حور العین که حق تعالی [illegible]

ایشان کرده باشد فی ظلال در سایه‌ها باشند یعنی در موضعی که [illegible] آفتاب بهشت نباشد علی الارائک بر تختهای [illegible] متکئون

تکیه زدگان لهم مر ایشان راست در بهشت ما یدعون آنچه خواهند [illegible]

باشد سلام [illegible] قولا من رب رحیم [illegible]

مهربان بر ایشان مرویست از جابر بن عبدالله انصاری که [illegible] فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه [illegible]

بالا کنند [illegible] ندا آید السلام علیکم یا اهل الجنة این غایت [illegible] و گویند ملایکه [illegible] ایشان آیند بر ایشان سلام گفته

باین عبارت که السلام علیکم من ربکم الرحیم و مرویست که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کافران [illegible] ایشان [illegible]

که دور شوید وامتازوا الیوم و جدا گردید امروز ایها المجرمون ای عاصیان و کافران از موحدان و مومنان که شما را [illegible] دوزخ [illegible]

[illegible] است که ای کافران [illegible] جدا شوید پس هر کافری را بدوزخ خانه کنند و در [illegible]

[illegible] خطاب رسد الم اعهد الیکم آیا عهد نکردیم با شما [illegible] یا بنی

آدم ای فرزندان آدم ان لا تعبدوا الشیطان نفرمودیم شما را که نپرستید شیطان را یعنی فرمان او مبرید [illegible] انه لکم

[illegible] عدو مبین دشمنیست [illegible] و ان اعبدونی و نه عهد کردیم که مرا بپرستید

[illegible] هذا صراط مستقیم [illegible] راه راست است [illegible] بهشت میرساند ولقد اضل و بدرستی که

گمراه کرد [illegible] شیطان منکم از شما آدمیان جبلا کثیرا خلق بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نبودید که تعقل کنید [illegible]

[illegible] هذه این دوزخ [illegible] جهنم التی [illegible] کنتم توعدون بودید که [illegible]

در دنیا اصلوها الیوم درآیید [illegible] امروز [illegible] بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید [illegible]

میکردید الیوم نختم امروز مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان [illegible]

کردن نباشند وتکلمنا ایدیهم سخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان وتشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا [illegible]

در دنیا یکسبون کسب میکردند یعنی اعضای ایشان [illegible] ایشان [illegible] گواهی [illegible]

سخن میکردند [illegible] ابو سعید خدری از حضرت رسالت [illegible]

[illegible] گواهی دهند [illegible]

[illegible] اعضای ایشان [illegible] ناطق سازد تا بر ایشان گواهی دهند و در بعضی تفاسیر مذکور است [illegible]

[illegible] ایشان گواهی دهند [illegible] آمد که حق تعالی [illegible] خطاب کند [illegible] باشد که عبادات و خیرات خود [illegible]

اعضای خود [illegible] گواهی دهند [illegible]

[illegible] ولو نشاء [illegible] اعینهم [illegible]

هدایت نیابید یعنی نکنیم و محو کردانیم وَلَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم ایشان بر صفحه روی ایشان نماند فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ
پس سبقت کیرند براهی که سلوک آن عادت کرده اند فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ پس چگونه ببینند قال وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم لَمَسَخْنَاهُمْ مسخ کنیم و متغیر
سازیم صورت ایشان را بصورت سنگ یا بصورت بوزینه و خوک عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ بر همان خانه های خود که نشسته اند یعنی بر جا
که هستند حاضر مسخ شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قدرت نداشته باشند مُضِيًّا بر پیش رفتن از آن موضع وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نتوانند
یعنی نتوانند که باز کردند مراد آنست که بر پیش و پس رفتن قادر نباشند و یا نتوانند که رجوع بصورت اصلی خود کنند خلاصه معنی آنست که کفار
بسبب کفر و نقض عهد مستحق آنست و ما قدرت داریم بر این لیکن بجهت رحمت شامله و اقتضای حکمت در مهلت دادن ایشان انکار نمیکنیم
و ایشان را وا میگذاریم تا اجرت عزای خود برسند بعد از آن بجهت تنبیه ایشان که قدرت او سبحانه بر مسخ و طمس میفرماید وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر که را
عمر دراز دهیم و زنده میداریم اورا از اوان کثیر نُنَكِّسْهُ باز کردانیم اورا فِي الْخَلْقِ از آفرینش یعنی زیادتی جسم او را بنقص بدل کنیم و قوت او را بضعف
و جوانی و طراوت به پیری و بینائی و شنوائی او را بعجز و نادانی أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابند هر که قادر بر این باشد بر مسخ صورت نیز
قادر خواهد بود آورده اند که چون کفار عرب قرآن را اسلوب و ترتیب و نظم عجیب دیدند گفتند محمد شاعر است حق سبحانه تعالی رد قول ایشان کرده آیت
فرستاد وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و ما نیاموختیم محمد را شاعری یعنی علم شعر را باو نداده ایم وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید و نسزد مر او را شعر گفتن
و نظم قرآن دلالت نمیکند بر شاعری زیرا که شعر سخنی است موزون و مقفی و قرآن بر طریقه قافیه نیست چه در اکثر اوقات که هر گاه آنحضرت بیتی بسبیل
تمثیل ادا فرمودی بر وجهی که از نظم بیرون میرفت ادا میفرمودی بر زبان مبارک جاری کشتی گفتند یا رسول الله طریق وزن چنین نیست فرمود
شعر خواندن کار من نیست و شاعر نیستم و از کلمات حضرت آنچه موزون واقع شده انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب اتفاقی بوده و بی قصد
از وی صادر کشته و حکمت در این باب آنست که تا شبهه بدل مردمان نرسد یا آنکه قدرت او بر نظم قرآن و فصاحت آن از قوت طبع است که مر
شاعری دارد از عایشه مرویست که دشمن ترین کلامی نزد حضرت رسالت شعر بوده و در خبر است که آنحضرت فرمود که اگر شکم شما پر از
چرک و ریم باشد من دوست دارم از آنکه پر از شعر باشد و آنکه شاعری که حضرت از و متنفر بود شعرها بود که متضمن هجو مسلمانان
بود و سخنان بیهوده و باطل و اما اشعاری که مشتمل بر نصیحت و موعظه و منقبت میبود بسیار دوست داشتی و مردمان را بآن ترغیب میفرمودی
و در باره حسان بن ثابت که مداح اهل اسلام بود فرمود که همیشه ای حسان تا مدد و قوت خواهی یافت بروح قدسی که جبرئیل است و مادام
که مقرب باشی درگاه ملک جلیل مادام که یاری ما خواهی داد در مدح و منقبت و بیان فضایل اهل بیت و مدح کستری حضرت عزت عز شانه و نصیحت
و موعظه چون قرآن بر مضمون وارد شده چنانکه میفرمود که إِنْ هُوَ نیست این که فرستاده ایم باو إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردن موعظه و ارشاد وَقُرْآنٌ
مُبِينٌ و کتابی روشن که بوجه سهولت اخذ معانی آن میتوان کرد و از آن علم بالا فرو فرستاد لِيُنْذِرَ تا بیم کند بآن مَنْ كَانَ حَيًّا هر که باشد زنده
یعنی کسی را که مومن باشد زیرا که حیات ابدی یافته است و کافر حکم مرده دارد در تامل و تفکر کردن در آیات ظاهره بلکه کمتر از آن زیرا که مرده
اگر چه منتفع نمیشود اما متضرر نمیکردد بخلاف کافر که بر دین خود نفع میگیرند از امیر المومنین علیه السلام که مراد از حیوة عقلست یعنی فرستاده
شد تا بیم کند کسی را که عاقل باشد و بفهم او برسد نه غافل و جاهل چه او در حکم مرده است وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و تا واجب شود کلمه عذاب عَلَى
الْكَافِرِينَ بر منکران و بدکاران که قبول آن نکنند و بآن منتفع نشوند و چون کفار بدلایل مذکوره مستبصر نشدند و قدم بر صراط مستقیم
ننهادند از این جهت حق تعالی باز سر رشته کلام بجانب دلایل توحید کشیده میفرماید أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند که أَنَّا خَلَقْنَا
آفریدیم لَهُمْ برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کرده دستهای قدرت ما بی واسطه شریکی و یاری و غیری بلکه منفرد و یگانه بوده
در آفریدن آن و این کلام مثل کلام اهل عرف است که کسی کوید که من این را بدست ساخته ام یعنی دیگری در ساختن او یاری من نداده بی طبق

بمجاوره ایشان انجامیفرمائیم که ما آفریده‌ایم برای ایشان بخودی خود بدون شرکت غیر انعاما چهارپایان را چون اسب و استر و اشتر و گاو و
فهم لها مالکون پس ایشان مر آنرا مالکانند بتصرف خود در آرند کالمالک و ضبط نمایند کالمالک وذللناها لهم و رام کردانیدیم انعام را
برای ایشان فمنها رکوبهم پس بعضی از ایشان مرکوب ایشانست که بدان سواری میکنند چون اسب و استر و اشتر ومنها
و بعضی دیگر از آن یأکلون میخورند گوشتها چون گاو و گوسفند ولهم فیها و مر ایشانراست در چهارپایان منافع سودها از
پوست و موی و پشم ومشارب و آشامیدنها از شیر و دوغ آن افلا یشکرون آیا شکر نمیگویند خدای را که انعام را آفرید و مرکوب ایشان کردانید
و منافع بسیار از آن مر ایشانرا رسانید که اگر خلق انعام نمیکرد چگونه ایشانرا ممکن بودی انتفاع از آن و بعد از آن بیان حال ایشان میکند
بقدرت کامله و یقین ایشان بتفرد او سبحانه در آفریدن آن خدایرا عبادت نکنند واتخذوا من دون الله و فرا گرفتند از خدای که خالق
جمیع اشیاست آلهة خدایانی که بر هیچ چیز قادر نیست لعلهم ینصرون با امید آنکه ایشان یاری کرده شوند یعنی آن خدایان ایشانرا
یاری دهند و شفاعت کنند و دفع عذاب از ایشان کنند و حال آنکه آن بتان لا یستطیعون نصرهم نمیتوانند یاری دادن ایشانرا زیرا که
جماداند و شعور و قدرت ندارند وهم و آن بت پرستان لهم مر بتانرا جند محضرون سپاهی‌اند حاضر کرده شده یعنی مشغولند ایشانرا
بنده‌سان حاضر ساخته جهت عبادت آنها کردن و نزد بعضی معنی آنست که روز قیامت بت پرستان و بتان از آتش دوزخ حاضر سازند چه
هر چیزی از ایشان یا معبود باطل خود در طبقه از طبقات آتش که فراخور ایشان باشد حاضر خواهند ساخت و در روایت آمده که فردای قیامت
بتان را پیش دارند بت پرستان در پس چنانکه لشکر در پس پادشاه همراه او میروند بدوزخ برند و چون حال ایشان باین نوع خواهد بود فلا
یحزنک پس باید که غمگین نسازد ترا قولهم سخن ایشان که نسبت بمعبود حقیقی خود میگویند از اولاد و شرکا و یا در باره تو
از نسبت سحر و کهانت و شعر انا نعلم بدرستی که ما میدانیم ما یسرون آنچه پنهان میکنند از حقد و نقض نسبت بمومنان وما یعلنون
و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و عصیان و اما ایشانرا بدان جزا خواهیم داد آورده‌اند که ابو جهل یا عاص بن وائل سهمی یا ولید بن مغیره
و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق ع ابی بن خلف در مجلس حضرت رسالت ص آمد و در آن مجلس بعض از صنادید قریش حاضر
بودند استخوان پوسیده را بدست بمالید خورد و مرد شد بر باد داد و گفت کیست که این اجزای متفرقه را جمع ساخته دیگر باره زنده کند آنحضرت
فرمود که او را باید کار من در قیامت این اجزای متفرقه را جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا زنده کرده بدوزخ خواهد برد در شأن این حال آیت آمد
که اولم یر الانسان آیا نمیبیند و نمیداند آدمی یعنی ابی جهل انا خلقناه آنکه ما آفریدیم او را من نطفة از آب منی بابی و چه که از آن علقه ساختیم
و از علقه بمضغه رسانیدیم و استخوان در آن رویانیدیم و هر مرتبه مستعد صورت انسانی کردانیدیم روح را در آن دمیدیم بعد از آن در شکم مادر
تربیت داده بیرون آوردیم در طفولیت بتدریج پرورش دادیم و چون او را بعقل رسانیدیم و سخن گوی کردانیدیم فاذا هو پس ناگاه
او در باب بعث خصیم مبین جدال کننده است هویدا با آنکه اگر درین باب اندک تاملی میکند میداند که کسی که قادر باشد بر آفریدن
بدین وجه منکر البته قادر خواهد بود بر اعاده زنده ساختن او از آفریدن خواهد بود در اول بار و الحق بجهت عناد و مکابره منکر اینمعنی شده و با
ما در امر بعث مجادله آغاز کرده وضرب لنا مثلا و بزد برای ما مثلی که آن حصر کردن استخوان پوسیده است و بر دست بر باد دادن و بیان نفی
قدرت ما کرده بر احیای موتی و تعجب نمود بکسی که قائل بعث است ونسی خلقه فراموش کرده یعنی نظر کرده در آفرینش ما او را از روی عناد قال
من یحیی العظام گفت کیست که زنده کند استخوانها یعنی او را اعادت اولی برد کند وهی رمیم و حال آنکه پوسیده و ریزیده شده باشد و پوست
و گوشت و عروق و اعصاب آن رفته حق تع رد انکار او نموده قل بگو ای محمد این شخص را که منکر اعاده است و تعجب دارد از زنده کردن
استخوانها یحییها الذی زنده کند آنکسی که بقدرت کامله انشاها اول مرة بیافرید آنرا اول بار و از عدم بوجود آورد وهو بکل خلق علیم و او بهر آفریدنی دانا

که شامل تفاصیل مخلوقات و کیفیات او بیده است نسیان کند پس عالم خواهد بود باجزای اشخاص متفرقه و با وصول و فصول آن اعاده بر هم بعضی
الی بعض بر ایشان ما متلاشی […] کرده از این بر […] باشد و بعد از آن بیعیده نماید فی بیان قدرت خود خبر از عجیب و غریب خود داده میگوید که خدا
که اعاده تواند اعاده اجسام الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ بقدرت عجیب خود جعل لکم برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا از درخت سبز آتش را فَإِذَا أَنْتُمْ
پس آنگاه شما مِنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ می‌افروزید آتش را در اکثر مواضع بادیه عرب دو درخت است یکی را مرخ گویند و دیگری را عفار
هرگاه شاخی از درخت مرخ و عفار بیکدیگر بمالند از ایشان آتش بیرون می‌آید با وجود آنکه تر و تازه باشند کلبی گوید که جمیع درختها آتش
دارد الا درخت عناب پس آنکس قادر باشد بر پدید آوردن آتش از درختی که در غایت رطوبت و سبزی باشد پس قدرت او بیشتر خواهد
بود بر اعاده اعضاء و میگرداند […] ایشان میگوید أَوَلَيْسَ الَّذِي آیا نیست آنکس که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و
زمین را با بزرگی جرم آن بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ توانا بر آنکه آفریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان از آنکه مانند آسمان و زمین در نهایت حقارت و صغارت
اند بَلَىٰ آری قادر است بر اعاده ایشان وَهُوَ الْخَلَّاقُ و او بسیار آفریننده مخلوقات الْعَلِيمُ بسی دانا بکیفیات احوال موجودات
و امر ایجاد او سبحانه و بی‌آلتی مدت و اعانت آلت عمل نیست بلکه إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شأن او سبحانه إِذَا أَرَادَ شَيْئًا وقتی که خواهد
از پدید آوردن چیزی أَنْ يَقُولَ لَهُ آنست که گوید مر او را كُنْ باش همچنین فَيَكُونُ پس باشد این مراد آنست که هرگاه قدرت او بر ایجاد
چیزی بدین مرتبه باشد فَسُبْحَانَ پس منزه و پاکیست از نفی قدرت بر اعاده مخلوق الَّذِي آنکسی که بِيَدِهِ بدست قدرت او است
مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی هر چیز […] هر کس که قادر باشد خلق جمیع اشیا قدرت خواهد داشت اعاده و زنده گردانیدن استخوانهای پوسیده
در زمین و بعد از آن مقر و منکر را وعده میدهد و میگوید وَإِلَيْهِ و بسوی او سبحانه تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد یعنی
هر شما در محکمه قیامت بمکافات کردار خود خواهید رسید و منکر بعذاب و مقر بثواب و عاصی بعقاب و مطیع بحسن مآب والله اعلم
بالصواب ۱۵۵ سورة الصافات […] ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هرکه سوره والصافات قرائة
کند بعدد هر دیوی و پری که در عالم است او را ده حسنه بنویسند و شیاطین از وی دور شوند و از شرک بری شود و فرشتگان که حافظ
اویند در روز قیامت بایمان او گواهی دهند و حسین بن العلا از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که هر که روز جمعه سوره والصافات ملازمت
کند تا در حیات باشد از جمیع آفات و بلیات محفوظ و فراخ روزی بود و شیطان در بدن او و مال او دخل نکند و سلطان ظالم با او نتواند
اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد حق تعالی او را شهید بمیراند و در زمره شهدا حشر او کند و برفاقت شهدا ببهشت برد و درجه شهدا
او کند این سوره مانند […] بر سبیل تعجیل […] یعنی یا محمد خدایان را یک خدای کرده است حق تعالی جهة دفع انکار اثبات
توحید خود سوگندهای متعدده ذکر نمود بر سبیل […] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّافَّاتِ و بحق فرشتگان که در آسمانها صف کشیده اند از برای عبادت یا فرشتهایی که در میان هوا پرها گسترده
اند جهت فرمان رسید قیام نمایند یا بحق نمازیانی که صفهای جهاد کشیده یا بعبادالله که در صف جماعت بایستند یا بعالمانی که در صف
اعاده قایم شوند یا برغایی که در جوف هوا صف زنند صَفًّا صف زدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس بحق ملائکه که رانندگان شیاطین اند از
صعود بر آسمان بقصد فرا گرفتن کلام فرشتگان که مطلع اند بر اسرار لوح محفوظ یا فرشتگان که موکلند بر ابر و رانند ابر را باطراف
عالم یا اهل غزا که راننده اسبانند یا با اهل عبادت که نسبت نماز رانندگان دیو اند یا بعلما که کفر و فسق میکنند بدلایل روشن و مردمانرا
از معاصی منع میکنند یا […] که بگفتن ذکر خدا انواع آفات را از خود میرانند زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس بحق فرشتگان
که ذِكْرًا خوانند تسبیح و تهلیل و تمجید خدا را و یا خوانندگان وحی خدایند بر انبیا یا قرائه کنندگان کتابی که در وی ذکر حوادث است

تا یقین ایشان زیاده گردد یا تمام تالیکه در وقت گرفتن بکار الهی مشغول اند یا نمازگذارندگان که در اثنای نماز مشغول اند یاد در کل اوقات ملائکه
قرآن میکنند یا اهل علم که قرآن برسبیل الزام و حجت بر خصم میخوانند و یا ملائکه که خدای خود را یاد میکنند جواب قسم اِنَّ اِلٰهَكُمْ
لَوٰاحِدٌ بدرستی که خدای شما هر آینه یکتاست در ذات و یگانه در صفات رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آفریدگار آسمانها است و زمینها و آنچه
در میان آسمان و زمین است از اصناف مخلوقات وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقهای کواکب یا مواضع طلوع آفتاب که در هر
سال سیصد و شصت مشرق است هر روز ایام سال از مشرقی طلوع میکند چون اختلاف مغارب بر حسب اختلاف مشارق است ذکر آن
بذکر آن نمود بعد از آن بطریق التفات از غیبت بتکلم میفرماید اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان اول را که اقرب است بزمینیان
بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ بآراستن ستارگان و آفریدن آن بر وجهی که نفوس خلایق لذت می یابند از دیدن آن و حفص با اضافه خوانده یعنی بزینت
ستارگان آورده اند که شیاطین پیش از زمان بعث بر آسمان صعود میکردند و کلام ملائکه می شنیدند و بزمین می آمدند و کاهنان را
وسوسه میدادند و ایشان اظهار میکردند و میگفتند ما بر علم غیب مطلعیم و مردمان را بجهت آن اضلال میکردند و تابع خود میگردانیدند و حق تعالی
ببرکت وجود با وجود حضرت رسالت مر ایشان را از استماع آن منع نمود چنانکه میفرماید وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی که
مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از بر آمدن هر دیوی مَارِدٍ سرکش نافرمان لَا يَسَّمَّعُونَ نمی شنوند و حفص بتشدید سین و میم میخواند که تسمع مشتق
باشد بمعنی طلب سمع یعنی طاقت ندارند که بشنوند و گوش فرا دارند اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى بسوی سخنان گروه بلند تر یعنی اشراف ملائکه که مطلع
اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ یا بلکه ملائکه میگویند وَيُقْذَفُونَ و انداخته میشوند یعنی افگنده بر ایشان می افگنند ستارهای سوزان
را مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود میکنند دُحُوْرًا جهت راندن و دور کردن ایشان از
آسمان وَلَهُمْ و مر دیوان راست در آخرت عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی ثابت و دایم که هرگز منقطع نشود و آن شیاطین استماع کلام ملائکه اِلَّا مَنْ
خَطِفَ مگر کسی از ایشان که در یابد کلام ملائکه الْخَطْفَةَ یک ربودن یعنی بدزدد سخن را ایشان فَاَتْبَعَهُ پس از پی در آمدش شِهَابٌ
ثَاقِبٌ آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن که نور او بدرون شود او را بسوزد آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاسود
که منکر بعث و حشر بودند و همیشه دعوی دلاوری و تن آوری و توانائی میکردند و میان قریش لاف از آن میزدند و بدان مفاخرت میکردند حق تعالی فرمود
فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از مشرکان مکه اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا ایشان سخت ترند از روی آفرینش اَمْ مَّنْ خَلَقْنَا یا آنکه آفریده بودیم قبل از ایشان از قرون
سابقه یعنی امم سابقه که در قوت برایت از ایشان در پیش بودند هلاک کردیم و معذب ساختیم پس ایشان چگونه قوت و صلابت داشته باشند
که از خود دفع عذاب کنند اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ بدرستی که ما آفریدیم هم ایشان را مِنْ طِيْنٍ لَّازِبٍ از گل چسبنده که در غایت سستی و پستی است
یعنی اصل همه از گل است چه آدم که پدر ایشان است از این جنس آفریده شد پس اولاد و ذریه او نیز در این حکم داخل خواهند بود هرگاه که هم
از گل ضعیف مخلوق شده باشند پس پیش قدرت ما همه یکسان باشند و هیچکدام قوت آن نداشته باشند که از خود دفع عذاب کنند
و در معالم التنزیل آورده که گمان پیغمبر چنان بود که هر که قرآن بشنود ایمان بگرود چون مشرکان بعد از استماع آن ایمان نیاوردند و باستهزا مشغول شدند
و تسخر آغاز کردند آن حضرت از این حال متعجب شد این آیه آمد بَلْ عَجِبْتَ بلکه عجب داشتی که ایشان مطیع قرآن شوند یعنی شگفت داشتی از انکار
کردن کافران ایشان بقرآن وَيَسْخَرُوْنَ حال آنکه ایشان سخریه میکنند یا تعجب کردی که با وجود دلایل قدرت الهی بر اعاده خلق چرا کفار
مکه انکار آن میکنند وَاِذَا ذُكِّرُوْا لَا يَذْكُرُوْنَ پند نپذیرند و چون پند داده شوند دلایل صحت بعث یاد نکنند یعنی در آن تفکر و تدبر نمایند
وَاِذَا رَاَوْا و چون ببینند آيَةً نشانی از نشانهای خدا یعنی معجزه که دلالت بر صدق تو کند مانند شکافتن ماه و غیر آن
يَسْتَسْخِرُوْنَ مبالغه کنند در سخریه یا یکدیگر را بسخریت خوانند وَقَالُوْا اِنْ هٰذَا و گویند نیست این اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ مگر جادوی

ضعیف و سست و پوسیده شوند و استهزا میگویند که أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا استخوانهای بی گوشت و پوست
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدگانیم یعنی بعد از آنکه خاک شده باشیم چگونه مبعوث شویم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران نخستین ما
که خاک شده اند هم زنده شوند یعنی هرگز ما را و پدران ما را زنده نکنند قُلْ نَعَمْ بگو ای محمد این منکران بعث را نَعَمْ آری همه شما مبعوث خواهید
شد با پدران خود وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ در حالتی که خوار و بیمقدار باشید در نشأه آخرت و هنگام که اراده الهی تعلق گیرد به بعث فَإِنَّمَا هِيَ پس جز
این نیست که آن بعث زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک راندن بود یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان زنده شوند و از قبر بیرون
آیند يَنْظُرُونَ می نگرند و می بینند جزای اعمال خود را که از اعمال قبیح و افعال ناپسندیده وَقَالُوا گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَذَا يَوْمُ الدِّينِ اینست
روز پاداش که ما را بآن وعده میدادند مراد آنست که ایشان در روز بعث معترف شوند و از تکذیب و عناد پشیمان گردند هر چند در وقتی
که هیچ فایده ندهد ملائکه گویند هَذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم است یا روز جدا کردن نیکان از بدان و حق را از باطل باین وجه اجلال و
اکرام ما نیست بدوزخ بر سبیل اهانت و ایلام الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن چنان روزی که شما بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و بعد از آن
خطاب رسد بفرشتگان احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا جمع کنید و فراهم آرید آنان را که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب رسولان و یا بتعدی بر
مردمان یعنی ستمکاران و ظالمان را گرد کنند وَأَزْوَاجَهُمْ و اشیا و اتباع و اعوان یا زنان ایشان را که بمذهب ایشان یا شیاطین که همنشینان
ایشان بوده باشند در موقف حساب باز دارید یعنی که هر طایفه با مثل خود جمع کنند بت پرستان و ستاره پرستان و بر این قیاس زن کافر
بکافر و زانیه را با زانی و خمار با خمار و تابعان ظلمه با ایشان در محشر حاضر سازند و اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید وَمَا كَانُوا
يَعْبُدُونَ که میبودند که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از اصنام بتان و چون ایشان را در موقف خود جمع کنند فَاهْدُوهُمْ
پس راه نمایید ایشان را إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ و چون ایشان نزدیک دوزخ برسند ندا آید و اعلام شود با ایشان نمایند وَقِفُوهُمْ و باز دارید
ایشان را بر پل صراط إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان قبل از دخول جحیم مَسْئُولُونَ پرسیده خواهند شد از عقاید حسنه و اعمال سیئه و در مصحف ابن مسعود
چنین است که وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ و ابو سعید خدری و سعید بن جبیر نیز قائل این قولند و مرویست که حضرت رسالت
فرمود که هیچکس را نگذارم که قدم از قدم بردارد تا پنج چیز از او سوال کنند عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ از جوانی تا در چه بسر آورده و عن عمره فیما افناه
و از زندگانی تا در چه فانی ساخته و عن ماله من این اکتسبه و فیما صرفه و از مال که از کجا کسب کرده و در چه صرف نموده و عن علمه فیما عمل و از علم او چه عمل کرده و عن ولایت
علی بن ابیطالب و او را سمی امیر المؤمنین ... ملائکه بعد از وقوف اهل عصیان و طغیان از روی سرزنش گویند که مَا لَكُمْ چیست شما را لَا
تَنَاصَرُونَ که یاری یکدیگر نمیدهید حق تعالی ملائکه گوید که ایشان را یاری یکدیگر قدرت ندارند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ
گردن نهادگانند و ... و عدم حیله و عذر منقاد شده اند بعد از آنکه در موقف از جواب ساکت شوند و با یکدیگر در مقام خصمی و جدال در آیند
وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند بعضی از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر پرسند یعنی گمراه کنندگان خود را گویند که چرا ما را اضلال
کردید ایشان گویند که چرا شما قبول قول ما میکردید قَالُوا گویند گمراه کنندگان مر ایشان را إِنَّكُمْ بدرستی که شما بودید که تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ می آمدید
... و نیکخواهی و ... خود ... قوت ... و تسلط ... داشتید قَالُوا گویند رؤسای کفره یا شیاطین که اغوا
کننده ایشان بوده اند در جواب که بَلْ نه چنانست که میگویید لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ نبودید شما گروندگان یعنی براه راست نبودید که شما را گمراه کرده باشیم
چه در نفس کافر بودید و هر چند شما را بدین حق میخواندند شما اختیار آن نمیکردید و در گمراهی خود مستمر بودید وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ و نبود ما را بر شما
مِنْ سُلْطَانٍ هیچ توفیق و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت کنیم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از حد در گذشتگان و
... و ظلم و عصیان خود ثابت قدم بودید ... ملامت و عتاب با خصومت ... فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب و لازم شد بر ما

قول ربنا یعنی پروردگار ما که ما کافران کلمه وعید است و عذاب انا لذائقون بدرستی که ما چشندگان عذابیم فاغویناکم پس شما را گمراه ساختیم یعنی

دعوت کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم انا کنا غاوین بدرستی که ما بودیم گمراهان و از طریق حق بیرون رفتگان یعنی چون که ما گمراه بودیم خواستیم

که شما نیز در ضلالت و غوایت مثل ما باشید فانهم پس بدرستی که تابعان و متبوعان یومئذ در آن روز فی العذاب در عذاب مشترکون

عذاب مشترکون انبازان باشند همچنانکه در شرک و ضلالت بودند و آن تنازع و تقاصیم فایده با ایشان رساند انا کذلک بدرستی که ما همچنانکه

این عذاب نفعل بالمجرمین پاداش میدهیم مجرمان را بعضی گفته‌اند که مراد جمیع مشرکان و مضلانند و مؤید اوست که میفرماید انهم کانوا

بدرستی که مشرکان بودند اذا قیل لهم هرگاه که گفتندی ایشان را که بگویید لا اله الا الله کلمه توحید که لا اله الا الله است یستکبرون

سرکشی میکردند از گفتن آن بطریق نفی یعنی منکر بودند و منکر میشدند بدعای خود که بهتر است و یقولون و میگفتند ائنا لتارکوا آلهتنا آیا ما ترک کنندگانیم

پرستش خدایان خود لشاعر مجنون برای شعر گوینده که عقل از او رفته یعنی بسخن گفتن شاعر دیوانه ترک پرستش خدایان خود

بکنیم حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود بل جاء نیست چنانکه میگویند شاعر و مجنون باشد بلکه او آمد بحق آمد بقرآن راستی و درستی

و یا آورده بدیشان دین حق و کتاب صدق و صدق المرسلین و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند یا معنی که با ایشان ام در اعتقاد بان که

بخدا بودند از الهان کلمه توحید بعد از آن او سبحانه خطاب کند بکفار و گوید انکم بدرستی که شما لذائقوا العذاب الالیم هر آینه چشندگانید

عذابی که دردناک باشد بسبب شرک و تکذیب پیغمبر و نسبت دادن شعر و جنون بان و ما تجزون و جزا داده نمیشوید الا ما کنتم تعملون

مگر که مثل آنچه بودید که میکردید یعنی پاداش شما عذاب دوزخ است بر وفق کردار شما است الا عباد الله مگر بندگان خدای المخلصین که پاک کرده شده

اند از لوث شرک و در امور نهی و مطیع پروردگار که جزای کردار ایشان ثواب ابدی و بهشت جاودانی خواهد بود اولئک آن گروه مخلصان لهم

مر ایشانراست در بهشت رزق معلوم روزی دانسته شده و مقرر با دوام و بقا و طعم خوش و طیبه و حسن منظر

لذت فواکه و آن روزیها که مقصود از خوردن تلذذ نفس است نه تغذی و حفظ صحت چه ابدان ایشان محفوظ باشند از تغیر بوجه ابد

بدون تغیر احتیاج بقوت و غذا نداشته باشند در بهشت و خوردن فواکه و اطعمه محض لذت باشد و هم مکرمون و ایشان بزرگوار

و نواخته باشند بانواع تعظیم و تکریم فی جنات النعیم در بهشتها بانواع ناز و نعمت و با وجود این شعر علی سرر بر بالای تختهای آراسته باشند

متقابلین در حالتی که رو بروی یکدیگر باشند و بدیدار هم متمتع و برخوردار یطاف علیهم گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان بهشت

از ملایکه و غلمان و حور عین بر ایشان گردانند بکاس من معین جامی پر از معین آن خمر که بروی زمین کند و یا از چشمه بیرون آید که قوله تعالی و انهار من خمر

تمرنها است در لون و طعم و خاصیت که آن دیگر است دلچی و منشیان و صداع بکسر بیضاء سفیدی سعید است چنانکه سفیدی آن از شیر

بیشتر است و در کمال صفا و لطافت نورانیست لذة لذیذ و خوش مزه للشاربین مر آشامندگان را لا فیها نیست در آن غول و لا هم عنها ینزفون و نیست

تباهی و آفتی بهشتیان از خوردن شراب ینزفون که مست شوند و عقل ایشان زایل گردد و عندهم نزدیک ایشان باشند زنانی که قاصرات

الطرف کوتاه کنند نظر باشند یعنی چشم خود را مقصور ساخته باشند بشوهران و بدیگری ننگرند و یا از روی غیرت دلال چشم نگشایند عین که

فراخ چشمها باشند و یا آنکه سواد چشم و سپیدی آن بمرتبه کمال باشد کانهن گویا آن زنان در صفای بشره و سفیدی اندام بیض مکنون بیضهاست

مستور و پنهان که پوشیده شده باشند عادت مشترق مرغ آنست که بیضه را بپر خود بپوشاند تا غبار بدان ننشیند و تغیر نکرده و از گرد و هوا محفوظ

آفتاب نگرداند و این بهشتیان ببالای تختها نشسته باشند و حوران در برابر ایشان ایستاده و کاسهای شراب بر ایشان میگردانند و ایشان از آن

گیرند و با یکدیگر ملاطفت کنند و ماجرایی که در دنیا بر ایشان گذشته باشد بیکدیگر حکایت کنند فاقبل پس روی آورند بعضهم بعض از ایشان

علی بعض بر بعض دیگر یتساءلون سوال کنند از یکدیگر یعنی هر یک احوال خود از ایشان از اعمال و کرامت [illegible]

گوینده از ایشان یعنی از اهل بهشت إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ بدرستی که مرا بود در دنیا همنشینی که منکر بعث بود و آن
همنشین برادر او بود و بقول ابن عباس رضی الله عنهما این آیت در شان دو برادر است که یکی مال خود را تصدق نمود و بعد از آن محتاج شد از برادر رفیق که
بود کمکی طلبید او در جواب گفت که مال خود را تصدق نمودم تا آخرت عوض یابم گفت بمن بده نه او سوگند یا مکر که گوید این دراوی صدیق
بود و گفت اکنون که بیان کرده ام که توبه آخرت بتو نفع است و این مدعی بدون معامله ایشان و بدو برادر بود نه که
مومن را کافر صحت و گواهی که از استماع او مطرود شد و اکنون مومن است بود او در حال عرضه بهشت با رفیقان خود گوید که در دنیا
همنشین و مکری داشتم که مرا يَقُولُ سرزنش کنان أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آیا تو از جمله تصدیق کنندگانی حشری و باور دارندگان نشر أَإِذَا مِتْنَا آیا چون
بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم ما خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده و ریزیده أَإِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما از جمله پاداش داده شدگان و بعد از جزای مبعوث شده لمدینون
پاداش داده شدگان باشیم قَالَ گوید مومن با اصحاب خود هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ آیا شما می‌نگرید بر دوزخ تا او را ببینید و بشناسید بعد از آن
بعضی از بهشت که نظاره کنند و مومن را گوید فَاطَّلَعَ پس مومن نگرد فَرَآهُ پس ببیند او را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میان دوزخ قَالَ گوید بدو تَاللَّهِ
بخدا سوگند إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ بتحقیق که نزدیک بود که هلاک کنی مرا بسبب اغوا و اضلال خود وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي
و اگر نه لطف و بخشش پروردگار من بودی که مرا هدایت نمود و از غوایت نگاه داشت لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ هرآینه بودمی از حاضر کرده شدگان با تو
در عذاب پس آن مومن با رفیقان خود گوید أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا ما نیستیم مردگان یعنی بیگمان در دنیا که مانیم
إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى مگر مردن اول که در دنیا بود وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما عذاب کرده شدگان بعد از آنکه مبعوث و محشور شدیم
شد اکنون دیدی که هرچه اعتقاد داشتی برخلاف آن بود و خدای تعالی ما را نجات داد إِنَّ هَذَا بدرستی که این نعمت و خلود
ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هرآینه رستگاری بزرگ است لِمِثْلِ هَذَا از برای مثل این ثواب و فوز و فلاح فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل
کنند کاران در سرای تکلیف نه از برای حظوظ دنیویه که آن فانی است و چون حق سبحانه بعضی از احوال بهشت و بهشتیان بیان
کرد و بعد از آن جهت تنبیه بندگان تا مرتکب عصیان نشوند و دوزخ را بر بهشت اختیار نکنند فرمود ای کسانی که دعوی عقل میکنند
بگویید أَذَٰلِكَ آیا این نعمتهای بهشت و سایر انواع نعمت که سبب سرور و لذت است خَيْرٌ نُزُلًا بهتر است و خوبتر از روی پیشکش أَمْ
شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم که باعث محنت است و در نهایت حرارت و ذکر تلذذ دلالت میکند بر نعم مذکوره برای اهل بهشت
با ثواب و ایشان سوای آن نعم خواهد بود که هیچ زبانی ادراک آن نتواند هیچ درخت زقوم که مانند درخت است در ولایت تهامه که برگهای خورد
دارد و میوه آن در نهایت تلخی و غایت حرارت است نزول اهل دوزخ است و شبهه نیست در آنکه حرارت و عقوبت آن درخت بمراتب زیاده از آن
است که در تهامه است و این از برای آن است تا انواع عذاب خواهد بود که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد و بگوش هیچ کس نرسیده و آورده
اند که کفار چون شنیدند که زقوم در دوزخ روییده است با یکدیگر گفتند این چگونه بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و چگونه درخت را نگذارد
یا محمد مرا معقول نیست و این را منکر میگردیدند حق تعالی فرمود إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً ابتلا و امتحان در دنیا لِلظَّالِمِينَ
مر ستمکاران را از انکار ایشان در این معنی موجب استحقاق عذاب و اندیاد عقاب باشد و ندانستند آنکسی که قادر است بر خلق حیوانات
آتشی چون سمندر که در میان آتش قرار می‌نهد و میخسپد و بچه بیرون میآورد و تربیت میدهد تواناست از آفریدن درختی که از جنس آتش
باشد یا از جوهری دیگر که آتش از او تأثیر نسازد و همچنانکه سلاسل و اغلال و حیات و عقارب و ضریع را فانی نمیسازد و در تفسیر
آورده اند که ابن الزبعری گفت زقوم را بلغت بربر زبد و خرما گویند و ابن عباس رضی الله عنهما از بعضی از اهل یمن شنیده که بلغت ایشان زقوم خرما و مسکه است و ابوجهل
[illegible]

[illegible] إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی که درخت زقوم درختیست که ایشان نیست معنی زند ... که بجعل ابتلا [illegible]
آمد فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ یعنی روئیده شده است در قعر دوزخ و شاخهای آن بهمه درکات میرسد طَلْعُهَا شکوفه آن [illegible]
كَأَنَّهُ گویا آن رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست در قبح منظر و نهایت کراهت و چون در کراهت تشبیه ... [illegible]
جهة آنکه سر مجهول است و زشت صورت است و کریه منظر از جهت در صورتی که بسیار کریه است و قبیح ... تشبیه میکنند [illegible]
آورده که در حوالی مکه سنگهای سیاه بودند در نهایت خشونت و ... آن را رؤس الشیاطین میگفتند حق تعالی طلع درخت را بآن تشبیه کرده
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورنده اند از آن درخت یا از آن میوه فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کننده
گان از آن شکمهای را از غایت جوع بر ایشان کماره بر وجهی که بجهت شدت آن عذابها دیگر را فراموش کنند و پیش مالک [illegible]
مالک میوه درخت زقوم و برگهای آن بجهت ایشان دهد و ایشان از غایت جوع شکمها از آن پر کنند مالک ... [illegible]
بغایت جوشان با ایشان دهد چنانکه فرماید ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که بعد از زقوم ... ایشان را ... بالای خوردن شجره
لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ آمیختنی است از آب گرم یعنی آب گرم را با غساق و صدید آمیخته بخورد ایشان دهند و چون ایشان ابعا [illegible]
امعاء ایشان بیرون شود و چون بشکم ایشان رسد ... ایشان ... پاره میکرد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ
پس بدرستی که بازگشت همه ایشان بعد از خوردن زقوم و آشامیدن حمیم بسیل ... لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخ سوزانست و ... [illegible]
ایشان مستوجب همه انواع عذاب شدند بجهت آنکه إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراه از راه حق [illegible]
فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای خود یُهْرَعُونَ شتابند مشتد شدند یعنی بجهت تقلید بسیار ... میکردند بر پی ایشان
بعد از آن بجهت تنبیه قوم حق سبحانه خبر از امم سابقه خبر میدهد و میگوید وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی که گمراه شدند از جاده حق
گرویدند قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش که در عصر تواند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر ایشان
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبرانی که ایشان را از عقاب و عذاب ... [illegible]
و ایشان قبول پیغمبران نکردند فَانْظُرْ پس درنگر بدیده اعتبار كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ سرانجام بیم کرده شدگان
که بجهت شدت و رسولی عذاب بر ایشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان شایسته خدای الْمُخْلَصِينَ که با آن گروه متمکن [illegible]
از نزول عذاب با سکر انبیا و سایر اهل اخلاص که حق تعالی ایشان را اخلاص ساخت از آن عذاب و وعده داد ایشان را اجر ثواب و بعد از
اجمال حال امم سابقه تفصیل قصص ایشان میفرماید وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ و بتحقیق که ما را خواند نوح بنصرت خود و هلاک قوم خود
و از ما درخواست بعد از انکار از ایمان نا امید شد ندای او را اجابت نمودیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کنندگان ایم ما جهه او را [illegible]
ایم و قوم او را بطوفان غرق کردیم وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی جماعت که در کشتی با او بودند مِنَ الْكَرْبِ
الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرقست یا ایذای قوم وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان باقی [illegible]
ماندگان یعنی همه را هلاک کردیم و سام و حام و یافث و جماعتی دیگر باقی گذاشتیم از همه مردمان بعد از نوح از اولاد او پیدا کردیم [illegible]
خبر است که همه اهل عرب و اهل فارس و روم از اولاد سام اند و ترک و صقالبه و یاجوج و ماجوج از نسل یافث و هندیان و زنگیان [illegible]
حام و از کلبی روایت است که چون نوح از کشتی بیرون آمد همه مردمان و زنان که با او در کشتی بودند بمردند مگر اولاد او و نجات او وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ
باقی گذاشتیم بر نوح ذکر جمیل و نیکوئی فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که در آخر پیدا شدند در میان امت محمد سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ
سلام و تحیت از جانب ما بر نوح است فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان یا گذاشتیم بر نوح در میان [illegible]

سلام علی نوح فی العالمین یعنی ثنای او که در حق او گویند واین مکرمت عظیمه که باقی گذاشتیم ذکر اوست وسلام گفتن همه ادمیان و پریان بر وی بجا آ
نوح انست هر آن وابتلا کشیدند انا کذلک نجزی المحسنین بدرستی که ما همچنانکه نوح را پاداش دادیم بر اعمال حسنه او بذکر جمیل و ثنای جلیل نجزی المحسنین
نیکوکاران همچنین جزا دهیم انه من عبادنا المؤمنین بدرستی که نوح من عبادنا المؤمنین از بندهای گرویده ما بود لاجرم او را از عذاب نجات دادیم و با سامی در
میان جهانیان بلند گردانیدیم ثم اغرقنا الآخرین پس بعد از او غرق کردیم دیگران را یعنی کفار قوم او که بایمان او نگرویدند و منکر وی شدند و بعد از ذکر
نوح و قوم او بیان قصه ابراهیم خلیل میکند و میفرماید و ان من شیعته لابراهیم و بدرستی که از پیروان نوح است ابراهیم ابراهیم خلیل الله
در اصول شرع و طریق توحید و اصول دین و جمعی گفته اند تابع او بود در دعوت بحق و فروع شریعت پیروان او بوده باشد و میان ایشان دو هزار و
ششصد و چهل بوده و در میان این مدت دو پیغمبر مبعوث شده بودند یکی هود و دیگری صالح در لباب و بعضی تفسیر دیگر آورده که ضمیر راجع
بحضرت رسالت است ثابت و مذکور واگرچه بصورت سابق بود بر پیغمبر ما در معنی تابع سلطنت او بوده و همواره بمتابعت بفضل او مشرف گشته بود و دین
او را استوار کرد و دعا کرد که از متابعان بفضل او باشد و در حدیث آمده که چون حق تعالی ملکوت آسمان و زمین را با ابراهیم نمود ابراهیم جانب عرش
نگریست نوری عظیم دید گفت خداوندا این نور کیست گفت نور محمد صفی من است در جنب او نوری دیگر دید گفت این نور
او علی ابن ابی طالب گفت خداوندا نوری دیگر میبینم نزدیک این هر دو نور خطاب آمد که این نور فاطمه زهراست و دختر سید انبیا
و او را فاطمه نام نهاده ام که دوستان خود را از آتش منع کند و باز دارد همچنانکه مادر فرزندان او از شیر باز
گفت خداوندا دو نور دیگر میبینم نزدیک ایشان گفت این دو نور فرزندان او حسن و حسین گفت پادشاها نه نور دیگر که گرد ایشان در
است از جمله کسان گفت این نورهای امام از فرزندان حسین اند گفت خدایا نورهای بسیار میبینم که گرد ایشان در آمده گفت آن نور شیعیان
و محبان علی اند و فرزندان او گفت بکدام علامت توان شناخت گفت به پنجاه و یک رکعت نماز گزاردن و انگشترین در دست راست
داشتن و بسم الله الرحمن الرحیم در نماز بلند خواندن و پیش از رکوع قنوت خواندن و سجده شکر کردن ابراهیم گفت خداوندا مرا از شیعه علی گردان
حق تعالی دعا اجابت فرمود و او را داخل شیعیان خود گردانید و رسول خدا از آن خبر داد و فرمود وان من شیعته لابراهیم گفت بدرستی که ابراهیم
از جمله شیعیان علی ابن ابی طالب است یاد کن ای محمد قصه ابراهیم را اذ جاء ربه چون آمد ابراهیم بپروردگار خود یعنی تصدیق او نمود بقلب
سلیم بدل خالص از شائبه شرک و پاک از جمیع معاصی و در تفسیر امام جعفر صادق فرموده که سالم بود از جمیع ماسوی و از اسمه از علایق
دنیا و علایق عقبی یعنی ابراهیم خلیل روی امر به درگاه جلیل با دلی از جمیع متعلقات کونین از اسر و از محنت وارهیده اذ قال
چون گفت لابیه وقومه مر پدر خود را که هر دو بت پرستیدن بودند و مر قوم خود را که ایشان را دید که بت پرستیدند بتان را
میپرستیدند ماذا تعبدون چه چیز است که میپرستید ائفکا آلهة آیا بدروغ خدایان یعنی بتان را بغیر شما خدایان اند
دون الله بجز از خدای تریدون اراده میکنید و از خود را از ایشان میطلبید فما ظنکم پس چیست گمان شما برب العالمین بپروردگار
عالمیان یعنی چون که سزاوار عبادت اوست نه غیر او بنا که کسی که از بد کار عالمیان باشد مستحق آن باشد که او را پرستش
کنند نه غیر او را پس جهت منظور شما که پرستش بتان را هنگام میخواهید تا ایشان شما را از شر بلا و هیجان بدیها از عذاب او ایمن اید و هیچ اندیشه
نمیکنید از آنکه شما را آزاد میباشید و شما او را که ناشسته غیر او را پرستش کنید او شما را معذب گرداند و یا معنی آنست که بر چه کار خود را چه
گمان میبرید تا او را ها شد این بتان میکنید و آنها از شر بلا و مکر و انید ایشان از بی جهت ملزم شدند اصلا التفات بان نکردند وگفتند
فردا عید ماست و بصحرا خواهیم رفت اهون طعامهای رنگا رنگ از رجاجی اندر محل آن کرده به بتخانه در آئیم و آن طعامها را برکت
کنیم تو نیز با ما باش و همه بسوی عید برویم ما را انتظار با ما به بتخانه برآ تا تفصیل و تزئین بتان و صورت اشکال ایشان نظر کنی و ما امید داریم که معدل

تماشای ایشان فکر ملامت خواهی کرد و مارا در پرستش ایشان معاون خواهی داشت ابراهیم بعد از استماع این کلام هیچ جواب نگفت ...
او گفتند ای ابراهیم با ما بصحرا رویم فَنَظَرَ پس در نگریست ابراهیم نَظْرَةً فِي النُّجُومِ نگریستنی در ستارگان مطلوب با استخراج و احکام نجوم
اهل تنجیم اهل ضلالت اند چنانکه حدیث المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر والکافر فی النار دلالت میکند بران بلکه منشاء نظر کردن او بنجوم آنست که او
داشت و چون ستارهای که نشان کرده بموضع معین رسیده بود و این هنگام که او را بصحرا میخواندند ستارهای نظر کرده بود طلوع
معین رسیده بود فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ پس گفت بدرستی که من بیمارم یعنی من بیمار خواهم شد و یا اگر قوم او از اهل تنجیم بودند ابراهیم
معرود و هبوط و مقارنه ستارگان نگاه کرده و بعد از آن گفت انی سقیم مقصود او این بود که من بواسطه کفر و عناد شما دل ملول و ایشان
وایشان توهم کردند که او بعلم نجوم یافته که بیماری میشود و رویت کردن قوم ابراهیم لفظ انی سقیم شنیدند تصور کردند که
این مرض در میان ایشان عارض بود و از سرایت آن بترسیدند فَتَوَلَّوْا عَنْهُ پس برگشتند ازو و بعید رفتند بعد از آنکه بما رسید
در ایشان سرایت کند مُدْبِرِينَ در حالتی که روی گردانندگان بودند یعنی او را تنها گذاشتند و روی بصحرا نهادند و چون بعیدگاه خود
رفتند ابراهیم متوجه بتخانه شد فَرَاغَ پس بخفیه ایشان میل کرد إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوی خدایان یعنی بتان ایشان که بنزد ایشان
ایشان بودند و چون به بتخانه در آمد بتان را دید با انواع زینت آراسته و طعام را پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس بر سبیل استهزا
پرستندگان ایشان گفت أَلَا تَأْكُلُونَ آیا نمیخورید این طعام را از طعام و چون جوابی از ایشان نشنید دگرباره از روی تهکم
گفت که مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چیست شما را که سخن نمیگویید و مرا جواب نمیدهید درین کلام تنبیه بود بر آنکه چون اصنام جامد اند
و سخن نمیگویند پس اخس اشیا باشند و بهیچ وجه صلاحیت عبادت نداشته باشند بعد از آن بتان را شکست فَرَاغَ پس پنهان
کرد عَلَيْهِمْ بر ایشان و برو بایشان ضَرْبًا بِالْيَمِينِ زدنی بدست راست که قوت او بیشتر است از دست چپ و هفتاد بت بودند همه را در هم
شکست و پاره پاره کرد مگر بت بزرگ را که از ساخته بودند از هیچ نرسانید و از بتخانه بیرون آمد پس چون قوم ابراهیم به بتخانه
در آمدند آن صورت را مشاهده کردند گفتند این فعل که باشد بعضی از ایشان گفتند که این کار ابراهیم است که همیشه مذمت خدایان ما میکند
فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بابراهیم يَزِفُّونَ در حالتی که شتاب میکردند و میدویدند تا او را بگرفتند و حاضر آوردند و بعد از آنجا دلهاء
بسیار بروجهی که در سوره الانبیا گذشت قَالَ گفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ آیا می پرستید آنچه را که میتراشید بدست خود از سنگ
و چوب و غیر آن یعنی چگونه صحیح باشد نزد شما عقل که شخصی معمول خود را پرستش نماید پس چه شد نیاد بی انکار نموده که وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
و خدای آفریده شما است وَمَا تَعْمَلُونَ و اصل جوهر آنچه شما میکنید بدستهای خود که اصل آن چوب و سنگ است و شما میدانید که هم مخلوق خدای تعالی
اند قَالُوا گفتند ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا بنا کنید برای سوختن ابراهیم بنیانی بنایی از هیزم و ساخته آتش در آن زنید فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ پس بیفکنید
او را در آتش سوزان ایشان بنای ساختند که طول آن سی گز ... بود پس از آن پر از هیزم کردند و آتش زدند فَأَرَادُوا بِهِ پس
اراده کردند به ابراهیم كَيْدًا مکری و حیله در هلاک او و آن طریق که او را بمنجنیق نشانده در آتش انداختند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس
گردانیدیم او را از پرتو و خوار و پست یعنی باطل گردانیدیم حیله ایشان و مکر ایشان را و آتش بر ابراهیم گلستان ساختیم و بر اهل روشن کرده ایدیم
بر علو شان و غالبیت حقیت او و پستی حضمان او و چون ابراهیم از میان آتش بسلامت آمد دانست که قوم او بایمان نخواهند آمد و قصد
کرد از ایشان وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ و گفت بدرستی که من روندم إِلَىٰ رَبِّي بجانب پروردگار یعنی بجایی که امر فرموده است که در آنجا مقیم باشم
سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا او توفیق دهد بآنچه مقصود منست از مصالح دینی و دنیوی و این کلام بر سبیل وعده بود که ... قبل از
او گفته بود پس ابراهیم متوجه شام شد ... آمد ... و ... ایشان ...

ابراهیم از قوم خود روی بملک شام نهاد و گفت رَبِّ ای پروردگار من هَبْ لِي ببخش مرا فرزندی که مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله صالحان باشد
بغایت شایسته که هر گاه تو بوجود نا با رعایت کند در عبودیت و طاعت مونس و همنشین در غربت و گویند حق تعالی دعای او را اجابت کرد چنانکه
میفرماید فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ پس مژده دادیم او را به پسری بردبار که در کارها تعجیل نکند پیش از وقت آن با وجود قدرت او بر وی و حلم او بر تو بود که در اول
ذبح و حال ذبح چون پدر او را گفت که من در خواب دیده‌ام که ترا ذبح کنم او گفت بکن آنچه ترا فرموده اند و در روضه آورده اند که چون حق تعالی اسمعیل
را بهاجر بابراهیم ارزانی فرمود و حکم نمود که هاجر را از زمین شام بمکه برد و اسمعیل آنجا بگذاشت و بشام رفت تا وقتی که ابراهیم هم از طرف
شام بدیدن او آمد در آن وقت او سیزده ساله شده بود و روی از شکار باز گشته و از آفتاب بر گشته شکار بکار کرده بر چهره او نشسته و
نقاب آفتاب بر طناب سنبل پیچ و تاب او شکفته حضرت خلیل بر سر راه نشسته بود چون نظر بر اسمعیل افتاد چهارهٔ وی چون گل شکفته و
گویان نشسته مهر پدری از طمع بشری در حرکت آمد غیرت الهی سلسله محبت او را حرکت ساخت چون شب هشتم ذی الحجه رسید شبی بود که بعد از
خلیل بعد از مهر بالین استراحت نهاد در خواب بدو ندا کردند که ای خلیل محبوبی محبت ما بکنی و مهر فرزند در دل خود را میدهی اگر نشسته ما را می
بخیزی و بدست خویش فرزند را بجهت ما قربان کن ابراهیم از سطوت این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد و هم روز در آن
اندیشه بود و با خود گفت که این خواب رحمانیست یا وسوسه شیطانی و چون در شب نهم بخواب رفت باز همان واقعه دید که در شب اول دیده بود
و او را معلوم شد که رؤیا رحمانیست و در شب دهم همین واقعه دید یقین او زیاده شد و دانست که مأمور
می باشد و اطاعت آن می باید کرد سعید جبیر از ابن عباس نقل کرد که خواب انبیا بمنزله وحی است و عمل بر آن کردن واجب و گویند که
حق تعالی در حال بیداری با او خطاب کرد که هر گاه در خواب بتو امر کنم که فرزند را ذبح کن تو آن قیام نمائی و چون ابراهیم این واقعه دید آن
عزم را تصمیم داد صبح روز نحر هاجر را گفت که این فرزند خود را خلعتی فاخر بپوشان که من او را بمهمان دوستی میبرم و خانهٔ چشمش
را بسرمه کن که جوهری دعوت سرای دوست حسن استعداد در راه دارند و گیسوی مشکینش را تاب داده که خادم خانه ضیافت خانه دوست
مقرر نموده ایستاده و موی او و صالتش را در سر دارند هاجر جامه نو در فرزند کرد و چند بو غالیه در روی و موی او نشسته و شانه کرده
بوسید گفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام مجمع میبرند اما از گیسوی تو بوی پریشانی میشنوم و معلوم نیست که ترا بکدام مهمان خانه دعوت
میکنند اما دل بریان و جگر کباب بسی بیم ابراهیم هاجر را گفت کار دو رسن بیار تا با خود ببرم هاجر گفت ای خلیل الله بمهمان
را بسط بیوند و مراسم دوستان باشد و کارد و آلت قطعیت و هجران ابراهیم گفت ای خلیل فرمود شاید که قربانی باید کرد خانه بیرون آمد
روی بمنی نهادند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ پس چون رسید اسماعیل مَعَهُ با پدر خود السَّعْيَ بموضع سعی که میان صفا و مروه است و گویند سعی آنست که جوان
اسمعیل بحدی رسید که میتوانست با پدر خود در جوارح سلوک نماید و در طریق عبادت او را یاری و آن قریب بلوغ است قَالَ گفت ابراهیم با او
از روی شفقت و رحمت يَا بُنَيَّ ای پسر من کوچک که مرا بحکم الهی تحمل بلا و کربت نامتناهی میسر نمیشود و تناول لقمه غم در زهر بلا دست نمید
این مدت که مقاسات بلیات بر جسم او نبود صبر و شکیبایی متوهم نشده ابراهیم بلابدین ابتلا میرسد إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ بدیده سوگند من
در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ من ترا ذبح میکنم یعنی بیامر در خواب خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق جوشتو فرزندی بر دل بریان نهم فَانْظُرْ
پس بنگر در پیکار مَاذَا تَرَى که چه چیزی میبینی از رای خود بمشورت آن بود که معلوم اسمعیل در این بلیت عظیم شکیبائی و ثبات قدم میخواهد
داشت و با لکلیه جزع و فزع و بی طاقتی خواهد بود کرد اسمعیل چون این کلام از پدر بزرگوار خود بشنید از روی طوع و رغبت قَالَ يَا أَبَتِ
گفت ای پدر بزرگوار من که هر آنچه بجای سخن در فرمان الهی تا بل شد که هر از زبان ماکی چه هالی رادر راه خداوند فدا کردمی و با این نیم
جان که در تن مضایقه خواهم کرد افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بکن آنچه فرموده شده‌ای سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ تا دم جواب بود ستجدنی ... باشد که بیابی مرا

دوی یا مرا إن شاء الله اگر خواهد خدای من الصابرين از صبر کنندگان در رنج هیچ آزرده نشوی سبحانی ترین حالی من شود فصل این بلیه
شوم و اما در چون منکم چه مثل من ابدالهست و حضرت جلیل را بدل نیست فرزند را عوض ممکنست و حضرت عزت را عوض نه اما از حضرت
قربان کردن و از من گردن نهادن و از تو که خلیلی تیغ کشیدن و قربان کردن ای پدر بنگر کار الهی عجب این که مینگر که ابراهیم برای فرمان حق پسر را قربان
کرد و این نه خواهد که گفت که اسمعیل در راه رضا خدای پسر را باخت از کعب الاحبار مرویست که در وقتی که خلیل اسمعیل را از نزد مادر می برد
ابلیس بتلبیس در قضیه مطلع شده با خود گفت وقت آنست که مکری بسازم تا بنای خاندان خلت را برافکنم پس با خود تاملی کرد که ...
شکیبائی کمتر است و دل مادر بجانب فرزندان مایلتر است اولی وسوسه او برد لازم پس بصورت پیری نزد هاجر آمد گفت ای هاجر هیچ میدانی که
خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت ای غافل ... تا ... او را ... تیغ خون بار کرده اند و ... او را ... تیغ چون خطاب کشند
گفت ای پیر هرزه سخن عجب اگر تو ابلیس نباشی پدر چون خلیل و فرزند چون اسمعیل چگونه دلش دهد که میوه رسیده نهال خود را که تو بلبل باغ
خلت ست و گل دسته بوستان ملت بخلال هلال اندازد گفت مدعای او آنست که خدای دین و حضرت عزت او را چنین فرموده ...
در راه ... هاجر گفت خلیل دروغ نگوید چون فرمان رب العالمین بدین صورت صادر شده باشد هزار جان هاجر و فرزندان او فدای
حضرت عزت جلیل باد ابلیس از هاجر نومید شد و نزد خلیل آمد و گفت ای ابراهیم هزار جان من فدای کمان ابروی اسمعیل نزد تو مقبولی که او را کرد
بریدی و رخسار تابان او را کلنار رسانی و موی جعد او را بخون خضاب کنی در این تفکر فرمائی ... باغبانان چون نکسر و خو ایش
را خواهی برید ... او را ... اندیشه کرد ابراهیم دانست که او شیطانست تیر استعاذه بر کمان لا حول نهاده بر جانب او
انداخت و منزجر نشد گفت ای ابراهیم خواب تو شیطانیست و اگر نه چگونه کسی را ... ابراهیم گفت تو شیطانی و ...
انبیا ... خواب من رحمانیست ... مشتمل فرموده و مشتمل است بحکمتهای پنهانی ... بفرمان ... جلیل ...
ابلیس گفت ای خلیل دلت دست دهد که ببست خود چنین فرزند را هلاک کنی ابراهیم را آتش غضب افروخته گشت گفت ای ...
که مرا در آتش افکندند جبرئیل که بنده قرین درگاه است مرا از ... خواست که طریقه توکل را از آن طریقه توجه بحضرت دوست ...
... توکل و ... از این راهی مخواهی که مرا بوسوسه از او ببری هرگز ... که مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشد و فرمان الهی
در رسد که همه را ببست خود ... فی الحال همه را بتیغ بی دریغ بکشم و هیچ باک ندارم ... حق مراد دلم نیست ...
چون در منی جمرها را رسید شیطان آمد که تعرضی رساند هفت سنگ انداخت از آنجا جمره دوم رفت باز شیطان را دید هفت سنگ ...
بوی انداخت و چون جمره عقبه رسید ابلیس بر وظاهر شد هفت سنگ دیگر انداخت و بواسطه این حجرات ثلاثه ... شد
و چون ابلیس خسیس از وسوسه خلیل جلیل محروم ماند بسوی اسمعیل آمد و گفت ای غنچه گلستان رسالت و ای میوه بوستان عزت
و جلالت هیچ میدانی که پدر ترا میبرد گفت بجای دوستی میبرد گفت غلط کرده او ترا بمهمانی نمیبرد بلکه ترا میبرد تا بکشد میگوید که حق تعالی
مرا در خواب گفته که فرزند خود را قربان کن اسمعیل گفت ای پیر چه سخنی اگر فرمان حضرت عزت است هزار جان اسمعیل فدای جلیل باد
ابلیس گفت ای پسر تحمل مشقت تیغ تیز نباشد با پدر نزاع کن و از پیش او بگریز اسمعیل گفت لعین ... که من سر از فرمان حق پیچم ...
... ای پیر نابالغ ناقص که حکم جلیل راحت و روح منست و فرمان خلیل سرمایه فتح و فتوح من ابلیس دیگر باره مبالغه آغاز کرد و ابراهیم
مقداری راه در پیش بود اسمعیل ... که ای پدر ... گفت ای فرزند این ابلیس ... و بدین سخنان ... سنگی
چند بر ... که ... جنگ جو ... ضربت سنگ ... اسمعیل سنگی چند بجانب آن خاکسار انداخت و آن ... نشانه
ساخت و گفت ای لعین ... سر ... کشیدی لاجرم طوق لعنت بگردن ... و چون ... مباد ... جان ...

از طوق لعنت

افکند تا مشوش گردد آن ملعون الهی مکرم صاد شیطان را بشناخت سنگی برگرفت و ابراهیم چون بموضع قربان آمد گفت اسمعیل را در پیش خود
بنشاند و کارد و رسن از آستین بیرون کرد و بر زمین نهاد و گفت ای فرزند که بجای آوردم گفت ای پدر وصیت دارم از من
قبول کن یکی آنکه در وقت کشتن دست و پای مرا محکم به بندی ابراهیم گفت ای فرزند [illegible] میروی چنین میگویی گفت ای پدر [illegible] منکم لما این وصیت
از معنی است یکی آنکه نرم کارد را چون به بدن لطیف و جسم ضعیف من رسد مبادا که سست و بای بزنم و صورت اضطراب من در وجود من رسد
و سبب حرکت الم مرا از جوی صابران بیرون کنند دوم آنکه جامه تو بر من واجب است شاید که وقت اضطراب دست و جامه تو خون
آلوده شود و به بین چشم پدر را بی از این بابت حقوق و عصیان شوم ابراهیم این وصیت را قبول کرد و گفت دیگر چه وصیت داری اسمعیل گفت که وصیت دیگر
آنست که در وقت قربان کردن روی من بر خاک نه [illegible] ملاحظه کرده مکن آنکه حضرت تو را خواهد و زاری بنده کار دوست دارم و زاری کرده
آلوده و وصیتهای خاک آلوده [illegible] و چون مرا بابی حال [illegible] رحمت در [illegible] تعلق خاطر به لذت عجب نیست آرزویم که
در حال تیغ راندن نظر تو بر روی و موی من افتد و سلسله مهر و شفقت پدری در حرکت آید و در فرمان حضرت یزدان تاخیری واقع شود و آن تاخیر
مبین تقصیر باشد ابراهیم را این حالت رقت آمد و گفت این وصیت را نیز قبول کردم وصیت سیوم کدام است اسمعیل گفت یا خلیل الله سلام کرد و
جان بار دیگر مادر را [illegible] و هاجر را [illegible] چون [illegible] تو نیز پسند نمود از غصه فرو شد و [illegible] زاری کند و از سوز سینه
[illegible] وصیت که فرزند در خواست من آنست که با وی [illegible] نکوئی و سخن [illegible] نکنی که [illegible] فرزندان [illegible] باشد و او را بلطف [illegible] فرمای
را تسکین و تسلی دهد او بگوئی سلام من باو برسان و بگو اسمعیل از شما توقع نموده که [illegible] جمع شود بدان تنهای و پریشانی این غریب
حال باید علی خیر فراموش مکنید و در مجلسی که شمع طرب افروزید این کشته تیغ بلا و خون ریخته میدان ابتلا را یاد کنید ابراهیم این
وصیت قبول افتاد و بدلجوئی دست و پای اسمعیل را ببست خروش از ملاء اعلی برآمد و فغان از ملایکه برخاست و بنظاره ایستاده و
در حال تسلیم ایشان میگریستند و میگفتند یا رب چه بزرگ بنده است ابراهیم که وی را بخواری در آتش افکندند باک نداشت و اکنون در راه
رضای تو فرزند را قربان میکند هیچ غم ندارد حق سبحانه با ایشان خطاب کرد که او را اخلاص محض بنوشانیدیم و جام محبت بنوشانیده ایم او را کلمات
محبت [illegible] خالی نیست فَلَمَّا أَسْلَمَا پس چون [illegible] که بنده و پسر گردن نهادند حکم خدای تعالی را یعنی ابراهیم بقربانی پسر و پسر بقربانی
سر در تسلیم فنهاد وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر خود را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی او را بر پیشانی بر زمین نهاد و بالتماس او تیغ تیز بر حلقش نهاد
و در روایت آمده که هفتاد بار بکشید ذره از پوست و گوشت او را نبرید ابراهیم در غضب شد و کارد از دست بیفکند بقدرت
الهی کارد با وی در سخن آمد که ای پیغمبر خدا بر من خشم مکن الخلیل یامرنی بالقطع والجلیل ینهانی خلیل مرا ببریدن میفرماید و جلیل مرا از بریدن باز میدارد
من آن میکنم که جلیل میفرماید و در روایت آمده که حق سبحانه صحیفه مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل بدید آورد تا کارد از بریدن باز داشت پس حق
سبحانه میفرماید که عمل ابراهیم مقبول درگاه شد و او را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ که ای ابراهیم خلیل قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا
به درستی که راست کردی خواب خود را که دیده بودی بسبب عزم جزم تو بر کردن آن بایشان نمودن تو بمقدمات و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابراهیم در
خواب دید که پسر خود را میکشت اما خون پیدا نمیشد و در بیداری نیز همان صورت واقع شد حق تعالی فرمود که ای ابراهیم خواب خود را راست کردی مانند
بنده از دست [illegible] و بجا آوردن [illegible] بندخلاص کن إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه پاداش دادیم ابراهیم را و اسمعیل را بر نیکوئی عمل و عزم
او را بفرج بدل کردیم و محنت را بسرور نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این ابتلا و امتحان ابراهیم علیه السلام لَهُوَ
الْبَلَاءُ الْمُبِينُ آزمایشی است هویدا که بآن مخلص و محب ثابت قدم در اخبار آمده که وقتی که ابراهیم اسمعیل را ذبح میکرد و فرشتگان
در افلاک متحیر بودند و از ملاء اعلی [illegible] یا ابراهیم [illegible] است [illegible] فرزند را میکشی [illegible] اسمعیل [illegible] است که برضای خدا جان

در مي يابند بزبان حال خليل ميگفت كه جوانمردي را ستوده گونه نياز چند خود را طلبي دوست قربان ميسازم و بلسان اشارت اسمعيل ميفرمود كه من كمي تمام
كه جان عزيز دارم و در راه او در مي بازم اما جبار جليل امر و دراعزو لكو وگفت حق من بيشتر است وكرم من از هر در بيشتر كه قد كشته را ان براي ابراهيم
بكشتن حساب ميكنم و تا خواسته را فداي اسمعيل ميدهم جبرئيل برود اين ندا بر ابراهيم رسانيد كه خواب خود را راست كردي و شرط فرمان بجاي
آوردي ابراهيم متحير ايستاده بود كه جبرئيل در رسيد و كوسفندي از بهشت بياورد چنانكه فرمود وَفَدَيْنَاهُ و فدا كرديم اسمعيل را بذبح
با قچ از انرو كه عظيم من اجنتر يا بزرگ است بجهة مرسل ان ملك جليل بود و رسول جبرئيل و مرسل اليه ابراهيم خليل و گويند كه مطهر آن
آن بود كه چهل سال در بهشت چرا كرده بود و بعضي برانند كه كوسفندي بود كه هابيل داده بود در راه خداي تعالى و قربان كرده و حضرت امام محمد باقر
صلوات الله مرويست كه كوسفند سيه سفيد بود و دو شاخ دراز از آسمان جانب كوهي كه مسجد مني است فرود آمد بر ابو حمزه و ... و فرموده
او بر وجهي بود كه در سايه خود ميرفت و نظر ميكرد و در سايه مي خسيد و ميچريد و بول و سرگين ميكرد حاصل كه جبرئيل آن را نزد خليل آورد
وگفت اي خليل بنده نوازي صاحب كرم و نظارة حضرت عزت ترا سلام ميرساند و ميگويد كه دعوي خلت سعلت تو با فرزند نه از چند اكوار كنا
رسن از دست و پاي فرزند دلبند بگشا و دست و پاي كوسفند ببست وگفت اي فرزند دلبند جبرئيل سلام ملك جليل بتو آورد و ميگويد
كه اي اسمعيل تبليغ بالصبر كردي و رسم تسليم و طاعت بجا آوردي دست بدعا بردار و هر چه مرادت است بزبان صدق و عطا در دامن دعا ميريزيم
اسمعيل دست برداشت بزبان تمام گفت بار خدايا هر كه از امت آخر الزمان كه در حالت رفتن تيغ زبان بر شهادت توحيد تو روان شود گناه او
بخشي جواب آمد كه اي اسمعيل و پسنديده جليل و نور ديده خليل مراد ترا بر آوردم و گناهكاران را بتو بخشيديم و در عيون الرضا از امام علي
ابن موسي الرضا منقولست كه حق سبحانه و تعالى كوسفند براي فداي اسمعيل فرستاد و او ذبح كرد و در خاطر ابراهيم خطور كرد كه اگر بدست
خود قربان كردمي بچه ثواب عظيم يافتمي حق سبحانه و تعالى بوي وحي فرستاد كه اي خليل از جمله خلقان كرا دوست داري گفت محمد را كه حبيب
و صفي تست خطاب آمد كه او را دوستر داري يا خود را ابراهيم گفت فرزندان او را دوستر ميدارم حق تعالى وحي كرد كه بكشتن فرزند
او بجاري ... ستمكاري ... در بهشت ... ابراهيم ...
حسرت از چشم ... خطاب آمد كه اي ابراهيم تو بر حسين و الم كه بدل او رسيده بعبادت ثواب يافتي كه بدست خود فرزند قربان
كني القصه چون ابراهيم خليل در كوي امتحان ... بيرون آمد و بمحل امتحان ... ظاهر شد مستحق ثناي جميل ملك جليل شد
چنانكه ميفرمايد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقي گذاشتيم بر ابراهيم ثناي تمام را فِي الْآخِرِينَ در ميان پسينيان يعني امت آخر الزمان تا قيام قيامت كه
كه نام او بر زبان بمدح و ثنا گشايند و نيكو ترين وجهي او را ستايش نمايند سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ سلام و تحيت بر ابراهيم از جانب خداي
رحمن است كَذَلِكَ همچنانكه ادا ابراهيم را بنكو جميل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش ميدهيم نيكوكاران را إِنَّهُ بدرستي كه ابراهيم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
از جمله بندگانست كه گرويده اند و تصديق كنند و بعد از كشتن ايشان از بشارت اسمعيل با ابراهيم باز او را ابشارت خبر دهيم وَبَشَّرْنَاهُ بشارت
داديم او را باسحاق بوجود فرزندي اسحق نام نَبِيًّا در حالتي كه مقرر شده بود كه پيغمبر باشد مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شايستگان و شود
كان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و بركت داديم بر ابراهيم وَعَلَى إِسْحَاقَ و بر اسحاق را يعني بايشان عطا كرديم انواع مكرمت ديني و دنيوي را بانكه
اولاد و ذريه ايشان را انبيا ساختيم تا روز قيامت وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و بعضي از فرزندان ايشان مُحْسِنٌ نيكوكار است با ايمان و طاعت وَظَالِمٌ
لِنَفْسِهِ و بر خود ستم كننده بخود بكفر و معصيت مُبِينٌ ظاهر است ظلم و عصيان ايشان يعني از نسل ايشان هم مومن و نيكوكار
و هم كافر بدكار و بعد از ذكر قصه ابراهيم و اولاد اظهار انعام با ايشان بيان ميكند كه با موسي و هارون كرامت فرموده وگفته وَلَقَدْ
مَنَنَّا و بدرستي كه منت نهاديم و انعام فرموديم عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ بر موسي عمران و برادر او هارون مراد نعمت نبوت و رسالت است با سابر

[illegible] وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا و نجات داديم ايشان را يعني بني اسرائيل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ يعني از غرق و علو فرعون
[illegible] ونصرناهم و نصرت داديم ايشان را [illegible] و كشتن و يا ديدم او را غرق فرعون و اتباع او فَكَانُوا هُمُ
الْغَالِبِينَ [illegible] ايشان غلبه كنندگان بر دشمنان بعد از آنكه مغلوب بودند وَآتَيْنَاهُمَا و عطا فرموديم موسي و هارون را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ
كتابي [illegible] يعني توريت [illegible] وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نموديم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راه راست
[illegible] وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقي گذاشتيم هر دو فِي الْآخِرِينَ در ميان امتان پسين [illegible] كه هميشه [illegible] ايشان
[illegible] در ميان امت [illegible] كه سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ سلام بسيار بر موسي و هارون إِنَّا
كَذَلِكَ [illegible] ايشان نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ [illegible] إِنَّهُمَا
[illegible] مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرويدگان [illegible] و تصديق كنندگان [illegible] كنندگان [illegible]
[illegible] وَإِنَّ إِلْيَاسَ [illegible]
كه الياس بن ياسين و الياس بن [illegible] لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ [illegible] فرستادگان [illegible]
[illegible] إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ [illegible] أَلَا تَتَّقُونَ آيا نمي‌ترسيد [illegible]
[illegible] در ميان بني اسرائيل [illegible]
[illegible] پادشاهي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اين بت در شهر [illegible] بعلبك [illegible] شهر باسم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] حكم كردي
و اين زن [illegible] شوهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الياس [illegible] ايشان فرستاد [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] أَتَدْعُونَ آيا مي‌خوانيد يعني مي‌پرستيد بَعْلًا [illegible]
وَتَذَرُونَ و مي‌گذاريد [illegible] أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ [illegible] خالقين معبود [illegible]
[illegible] اللَّهَ رَبَّكُمْ خداييست كه [illegible] شما است وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پيشين شما
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وفرستادن امد و هر جا برای او [illegible] پیدا نشد [illegible]

گفت که مگر [illegible] اجابت دعا ما نمیکند [illegible]

که میرسید ملک الیاس [illegible] و گفت پادشاه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الیاس گفت بار خدایا [illegible]

ملک بچاه [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] مسلمان و صالح بود [illegible] تا الیاس [illegible]

الیاس او را بشناخت و بیرون امده [illegible] گفت ای الیاس اگر صلاح باشد [illegible]

[illegible] تا ایشان مشغول [illegible]

ایشان [illegible]

[illegible] الیاس [illegible]

[illegible] الیاس آمد و گفت دعا کن [illegible] الیاس [illegible]

[illegible] الیاس [illegible] هفت سال [illegible]

[illegible] هفت سال [illegible] گفت [illegible] الیاس [illegible]

ایشان [illegible] الیاس گفت [illegible]

[illegible] ابن عباس روایت [illegible] الیاس [illegible] خانه [illegible] هیچ طعامی داری گفت [illegible]

[illegible] طعام ساخت و الیاس [illegible] گفت بار خدایا [illegible]

[illegible] الیسع [illegible] الیاس [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] و گفت ای قوم [illegible] اقرار کنید [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] اجابت نشد الیاس [illegible]

فَكَذَّبُوهُ [illegible] فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ [illegible]

[illegible] إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ [illegible] خدای [illegible] عذاب [illegible] الیاس [illegible]

[illegible] الیاس [illegible]

[illegible] الیسع [illegible]

[illegible] ملاقات میکنند [illegible] بیت المقدس [illegible]

[illegible]

[illegible]

که ضبط خود کنم گفتم [illegible] در اثنای [illegible] هشت نام خدا را بمن آ[illegible]
بالله یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و سه نام دیگر سریانی بود بعد از آن دست بر کتف من
نهاد چنانکه خنکی و راحت او بمن رسید [illegible] گفتم [illegible] الیاس است و عیسی و دو در زمین و آن حضرت
خضر است و من الیاس گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر دریا [illegible] بیکدیگر میرسیم [illegible] در ان وقت بیابان [illegible] اهل شام قتال واقع شد بود
گفتم [illegible] گفت [illegible] و دوزخ اند گفتم من در لشکر بودم اما هیچ جنگ نکردم
اکنون توبه کردم [illegible] قبولست گفت [illegible] در اثنای این کلام دو نان در پیش من نهادند از [illegible] شیرین تر و ابن وهب
[illegible] در ان صحراها چرا میکردند با
بیش از انکه کسی او را بخواند [illegible] الیاس نشست گفتم من [illegible] گفت [illegible] گفتم کجا
یابم گفت هر جا که باشد [illegible] قصه الیاس [illegible] از میان قوم بیرون آمد [illegible] بر ان مال مسلط کرد
تا او را [illegible] جمع شده [illegible] بعد از ان الیسع در میان بنی اسرائیل آمد
دعوت که [illegible] دعوت میکرد [illegible] تا اجل مقتضی شد وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ و بگذاشتیم بر وی در
الآخرین [illegible] سَلَامٌ عَلَیٰ إِلْ یَاسِینَ سلام
تحیت و مکرمت [illegible] یاسین نیز اسم اوست چون میکال و میکائیل و سینا و سینین و بعضی آل یاسین
[illegible] یاسین [illegible]
[illegible] روایت میکنند [illegible]
[illegible] روایت
میکنند [illegible] آل محمد
إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم
[illegible] إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible] وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ [illegible] برادرزاده ابراهیم بود
[illegible] إِذْ نَجَّيْنَاهُ [illegible] وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و اهل بیت او
[illegible]
[illegible] ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ [illegible]
[illegible] وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِنَّ يُونُسَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که [illegible]

از سر دمان و لسعر ایشان و اباق در اصل لغت بمعنی گریختن بنده است از مولای خود و چون یونس بدون اذن الله بیرون رفت گویا گریخت از آن قوم را [illegible]
لفظ اباق در کمال بلاغت است القصه یونس در میان کشتی در آمد و چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین
کشتی است که کشتی نمیرود و عادت آن قوم آن بود که هرگاه که آن کشتی نمیرفت و گریخته در وی بود در دریا می انداختند تا روان شود یونس گفت
بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند که حاشا که تو بنده باشی چه سیمای آزاده مردی و صلاحیت از بشره تو ظاهر است یونس مبالغه کرد که گریخته
منم و خودرا از شما بهتر می شناسم و چون درین باب مبالغه نمود عتاب بسیار نمودند قوم او از وی اباکردند یونس گفت قرعه زنیم که اگر نام
من برآید من خودرا در دریا اندازم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت و بروایتی چهل نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ
پس گشت یونس از جمله قرعه برافتادگان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس افتاد اهل کشتی او را بیاوردند تا بدریا اندازند حق
تعالی بماهی حکم کرد که یونس را [illegible] بدون اذن من از میان قوم بیرون رفته است میخواهم که او را چند روزی در شکم تو محبوس سازم
بیک دلی محافظت کنی و [illegible] که جراحتی باو رسد و ترکیب او از هم بریزد که من او را طعمه تو نساخته ام ماهی بکنار کشتی آمد و دهن باز کرد و ملاحان
او را بطرف دیگر بردند باز همان ماهی پدید آمد از العجائب دیگر [illegible] ماهی [illegible] یونس [illegible]
سر کشید و خودرا بدریا انداخت فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او بود [illegible] مستحق ملامت [illegible] او ملامت
کننده نفس خود بود که چرا [illegible] و [illegible] از میان قوم [illegible] و آن ماهی [illegible] محافظت نماید [illegible] یونس میکرد
[illegible] و نزد [illegible] نفس [illegible] روایت [illegible]
در شکم ماهی بود و [illegible] ماهی او را [illegible] دریا [illegible] تا عجایب و غرایب دریا را تماشا میکرد و چون [illegible]
تسبیح [illegible] بذکر الهی مشغول شد گفتی لا اله [illegible] پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ [illegible]
تسبیح کنندگان در شکم ماهی میگفت لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا اکثر ذکر کنندگان [illegible]
ماهی بود و [illegible] لَلَبِثَ [illegible] فِي بَطْنِهِ در شکم ماهی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ [illegible]
[illegible] فَنَبَذْنَاهُ پس افکندیم او را [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] بِالْعَرَاءِ [illegible] وَهُوَ سَقِيمٌ [illegible]
[illegible] وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ [illegible]
عَلَيْهِ بر بالای سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا [illegible] او را سایه [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] خاصیت درخت کدو آنست که مگس [illegible] پس حق تعالی [illegible]
رسالت پرسید [illegible] یا رسول الله [illegible] دوست [illegible]
از ابن عباس [illegible] که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون رفته بود [illegible] سنه [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمایم [illegible] اِن [illegible] دفع [illegible]
[illegible] یونس [illegible]

إلى مِائَةِ أَلْفٍ بسوي صد هزار کس يعني كه قوم او بودند ... أَوْ يَزِيدُونَ يا بيشتر يعني کسي که ... ايشان ...
... در ... بودند ... که ... ايشان در ... يعني ايشان ...
... بودند که ... ايشان ... يا ... ان القصر چون خبر رسيد يونس با
... با قوم ... که ... فَآمَنُوا پس ايمان آوردند ... بدست او ايمان را ... که ... ايشان
فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخوردار ... ايشان ... إِلَى حِينٍ تا هنگام انقضاي اجل بعد از ذکر قصص
انبياي ... که ... ملائکه را بنات الله ميگفتند بانکه ... که اي محمد
فَاسْتَفْتِهِمْ پس طلب حکم کن از ايشان يعني بپرس از بنو خزاعه و بنو مليح و جهينه که ملائکه را دختران خدا ميگويند و از روي
سرزنش از ايشان سؤال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آيا پروردگار تو راست دختران وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ايشان راست پسري يعني از ايشان
بپرس که آيا چگونه است که نسبت بنات باو سبحانه ميکنند و پسران را براي نفس خود اختيار مينمايند و از دختران عار دارند و
بعضي از ايشان ... ميکنند أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ يا آنکه آيا آفريديم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ
و ايشان حاضر بودند بوقت آفريدن ... چون که ايشان نزد آفريدن ملائکه حاضر بودند پس چگونه حکم ميکنيد بانکه
ايشان دختران اند ... با وجود ... که ... شده اند که ... است در دو نوع
يکي آنکه ... شده اند که خداي تعالي جسم است ... با اجسام ... تفضيل خود کرده اند بر وي سبحانه چه
... و جنس ... و ... اختيار کرده ... ملائکه کردند که ...
... ايشان باو سبحانه ... أَلَا إِنَّهُمْ ... بدانکه ... مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و
افتراي خود لَيَقُولُونَ هر آينه ميگويند وَلَدَ اللَّهُ فرزند آورد خداي تعالي ... فرشتگان ... اويند وَإِنَّهُمْ
... ايشان ... و ... سبحانه لَكَاذِبُونَ هر آينه دروغ گويانند أَصْطَفَى الْبَنَاتَ آيا برگزيد خداي تعالي
... عَلَى الْبَنِينَ ... اختيار ... يعني ... تعالي او ميکند پس کسي که ...
... مَا لَكُمْ چيست شما را ... كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم
از براي او سبحانه ... أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آيا تفکر نميکنيد که ذات اقدس او از زن و فرزند منزه است
... جنس ... او سبحانه را مثل و مانند نيست پس چگونه والد داشته
باشد أَمْ لَكُمْ يا آيا ... سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتي روشن يعني دليلي هويدا بر شما نازل شد بر ين دعوا فَأْتُوا
بِكِتَابِكُمْ ... کتاب ... که ... ملائکه بنات الله اند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستيد
راستگويان ... دعوي ... پس ... حکم ميکنيد ... ملائکه بعضي ...
... ميکنند ... ملائکه ... اند ... اعتقاد بودند که
... تعالي ... در ميان ايشان
... وَجَعَلُوا بَيْنَهُ و سبحانه وَبَيْنَ الْجِنَّةِ ميان پريان که ... ايشان ... نَسَبًا خويشي
... وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ ... إِنَّهُمْ ... لَمُحْضَرُونَ ... حاضر کرده شد
...

قائلم و صف میکنند کافران از نسبت خویشی و نسبت ولادت بوی و بر گفتار ایشان [illegible]

عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ که پاک ساخته شدگان [illegible]

و ستمنا فیکم [illegible] بر زبان [illegible] خطاب میکند جمیع مشرکان و میگوید فَإِنَّكُمْ پس بدرستی که

شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه میپرستید از بتان مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ [illegible] بِفَاتِنِينَ [illegible] کنندگان [illegible]

با ضلال [illegible] إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس که او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده است بآتش [illegible]

کنید بر خدای [illegible] غالب شوید و بندگان او را از دین [illegible] بگردانید مگر [illegible] که علم الهی [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] و بعد از [illegible] خود [illegible] ایشان [illegible]

میبودند جبرئیل [illegible] حبیب [illegible] خود [illegible] بگو کہ وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مگر که او را

برای عبادت مَقَامٌ مَعْلُومٌ جایست دانسته شده [illegible] مشغولست یعنی [illegible]

خود مقامیست از عبادت که از آن در نمیتوانند گذشت یعنی هیشه ایستاده اند و بعضی دایم در رکوع اند و بعضی پیوسته در سجود [illegible]

از آن حالت دیگر منتقل نمیتوانند شد [illegible] مخلوق [illegible] سبحانه باشیم [illegible] خوف و خشیت [illegible]

مذلت بعبادت او سبحانه مشغول [illegible] معبودیت داشته باشیم وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ [illegible]

باقدام در موقف طاعت و موضع [illegible] خضوع و خشوع [illegible] سبحانه [illegible]

في [illegible] مستوجب [illegible] وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ

[illegible] تسبیح کنندگانیم [illegible]

[illegible] تسبیح [illegible] کلام [illegible] مقامات [illegible]

مقامی معلوم [illegible]

[illegible]

توریت و انجیل [illegible]

از بعث لَيَقُولُونَ [illegible] لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا [illegible] ذِكْرًا [illegible] مِنَ الْأَوَّلِينَ از جنس

کتب پیشینیان یعنی [illegible] لَكُنَّا [illegible] عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ [illegible]

پاک [illegible] باشند [illegible] اخلاص عبادت [illegible]

يَعْلَمُونَ [illegible] باشند [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا [illegible] الْمُرْسَلِينَ [illegible]

بوده اند یعنی پیغمبران و آن سخن در لوح محفوظ است [illegible] إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ [illegible]

نصرت داده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا [illegible] لَهُمُ الْغَالِبُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

صباح روز قتل ایشان [illegible] بر در خانه ایشان فرود آید [illegible] فساء صباح المنذرین [illegible] تا هنگام قتال ایشان آنحضرت اهل [illegible]
نصر میکند [illegible] مستعجل بودند بعذاب و میگفتند متی هذا الوعد [illegible] ایشان را [illegible] بعضی میگویند
مراد آنکه ایشان اعراض کن و مهلت ده تا [illegible] و بنگر بدیشان [illegible] فسوف یبصرون [illegible]
ایشان فتح و نصرت [illegible] دنیا و آخرت [illegible] مقصود [illegible] میگویند کی
محقق شود [illegible] بر قومی ایمان آورده [illegible] عذاب ما [illegible] پس [illegible] کی
ترک پس هنگام [illegible] عذاب [illegible] بساحتهم [illegible] فساء صباح المنذرین [illegible] شد کار [illegible]
که [illegible] غارت [illegible] لشکر [illegible] وقت سحر [illegible] خواب [illegible] ایشان
در آمدندی [illegible] غارت و قتل و تاراج [illegible] غلبه غارت و قتل در صباح واقع میشد [illegible]
صباح نام [illegible] میکرد [illegible] کفار را با لشکری که [illegible] ایشان
هجوم کند [illegible] صباح [illegible] خیبر [illegible] الله اکبر [illegible]
قوم فساء صباح المنذرین [illegible] میکند و میگوید و تول عنهم [illegible] بار دیگر روی بگردان و اعراض کن [illegible]
[illegible] از گفتار [illegible] ایشان [illegible] هنگام [illegible] جدال و قتال و با دیدن عقوبت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] فسوف یبصرون [illegible] باشد [illegible] و سایر انواع [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] بعد از ذکر [illegible] و میگوید که
سبحان ربک [illegible] رب العزة [illegible] عما یصفون [illegible] وصف میکنند [illegible]
در حق او میگویند [illegible] جمیع انبیا [illegible] و سلام علی المرسلین و سلام
[illegible] و الحمد لله رب العالمین [illegible] و همه [illegible] و سپاس
[illegible] و منعم ایشان [illegible] کیفیت سلام [illegible] انبیا [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین روایت کرده
[illegible] ثواب [illegible] باشد سوره ص
و هی خمس و ثمانون آیة ابی بن کعب [illegible] سوره [illegible]
و باو تسبیح میکردند [illegible] ثواب [illegible] روایت کرده [illegible] در شب جمعه سوره ص قرائت کند
او را [illegible] دنیا و آخرت [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] سوره
بسم الله الرحمن الرحیم
ص [illegible] از امام جعفر صادق [illegible]
که اشارتست [illegible] اسمای حسنی [illegible] صانع [illegible] و صادق [illegible]
[illegible] مراد از [illegible] کرده اند [illegible] اهل
[illegible]

[illegible] حقیقت صادق و ذکر [illegible]

[illegible] ایشان و [illegible]

است [illegible] اتباع [illegible]

[illegible] بلکه [illegible] فِی عِزَّةٍ

[illegible] و شقاق [illegible] منکر میشوند [illegible]

مخالفت [illegible] کَمْ أَهْلَکْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ [illegible]

امم ماضیه [illegible] استکبار و شقاق [illegible] استغاثه کردند [illegible]

کردند [illegible] وَلَاتَ حِینَ مَنَاصٍ هنگام [illegible]

و فرار کردن از عذاب [illegible]

[illegible]

[illegible] وَعَجِبُوا و عجب داشتند کافران أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ [illegible] از جنس ایشانست

وَقَالَ الْکَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان که هَذَا این بیم کننده سَاحِرٌ [illegible] کَذَّابٌ

دروغگوی است در دعوی نبوت [illegible]

که جماعتی [illegible] ولید مغیره [illegible] ابی جهل [illegible] عتبه [illegible] شیبه [illegible] هشام [illegible]

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible]

[illegible] ای برادرزاده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا اله الا الله [illegible] محمد [illegible]

[illegible] أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا [illegible]

إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] از رؤسای قریش و اشراف بودند و با یکدیگر میگفتند أَنِ امْشُوا [illegible] بگروید وَاصْبِرُوا و شکیبایی [illegible] عَلَى آلِهَتِکُمْ [illegible]

[illegible] إِنَّ هَذَا [illegible]

[illegible]

[illegible] مَا سَمِعْنَا بِهَذَا نشنیدیم [illegible] فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ

[illegible]

اما لما کردنکر الحق الی نشدوی یعنی ان کذ نیست که خود بر بافته است و چون اشراف قریش خود را اشرف بوجهید انسد از ین جهت انکار
انزال وحی بان حضرت کرده گفتند ءَ اُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ یا فرو فرستاده شده است بر محمد قرآن مِنْ بَیْنِنَا از میان جماعت یعنی چونکه او
مسکین است از ما دوست پس چگونه مخصوص باو باشد حق تع میفرماید بَلْ هُمْ بلکه ایشانند فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ بلکه نچشیده اند عذاب مرا
غلبه کرده اند که عقاب را مشاهده کنند پس از حسد از ایشان زایل شود و ملجا شوند بتصدیق و آن هنگام فایده برآن مترتب نشود و بعد از آن
انکار ایشان جواب داده میفرماید که اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزد ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ خزینهای رحمت پروردگار تو
الْعَزِیزِ که غالب مطلق است در ملک خود که هرگز مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بسیار بخشاینده که هرچه بخشد بمستحق بخشد و بحسب مصالح
عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت بکافران و بتصرف ایشان نیست تا به بعضی از مستحق آن باشد و مقتضی مصلحت او باز دارند فی نزه ما
اَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست تا تصرف نمایند در امور ربانیه
تدبیر الهیه که مختص است بحضرت عزت و چون ایشان را دخلی نیست در این عالم جسمانی که در نهایت حقارت است نسبت بغیر آن او سبحانه
پس چگونه توانند که دخل نمایند در آن و منصب نبوت را بهر که خواهد دهد و اگر چنانچه ایشان صلاحیت آن دارند که بتدبیر خلایق
مشغول شوند و متصرف در تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند مستحق نبوت و غیر مستحق آن امتیاز کنند فَلْیَرْتَقُوا پس باید بالا روند فِی الْأَسْبَابِ
در نردبانهای که بسبب آن بعرش رسند و برآن قرار گیرند و در تدبیر آن نظام عالم و امور بنی آدم اشتغال نمایند و بهر که ثواب
ایشان وحی فرستند و منصب رسالت دهند چگونه قادر باشند و حال آنکه جُنْدٌ لشکری در نهایت پستی و زبونی مَا هُنَالِکَ
آنجا مَهْزُومٌ در موضع بدر که موضع هلاک ایشانست مهزوم شکسته شدند و مغلوب گشته و ایشان مِنَ الْأَحْزَابِ از قبل آن گروههاند
آنکه بارسول تحزب میکردند یعنی زود باشد که در مدینه یا خندق لشکرکشی کنند و باتو در مقام محاربه در آیند و مهزوم و مغلوب
شوند و تو بر ایشان مظفر و منصور شوی و چون غبار تکذیب ایشان غبار ملال بر خاطر پیغمبر می نشست از پیغمبر حق تع تسلی او نموده
فرمود که ای حبیب این تکذیب مخصوص بتو نیست بلکه کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از مشرکان مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح را وَعَادٌ و ثَمُودُ
عاد و هود را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ و فرعون که خداوند میخها بود مراد از اوتاد ملک و عز اوست و از آن تشبیه کرده که طنابها بدان میخها مستحکم
ساخته باشند و سدی و ربیع و مقاتل و کلبی بر آنند که مراد میخ است که مومنان را بآن معذب میساخت باین وجه که دو میخها بر دو دستهای
ایشان زدی و دو بر پاها و بر سر ایشان از بر مین از انجا در هلاک کردی تا بمردی و یا مراد بسیاری خیمههای لشکر اوست که مستلزم کثرت
لشکریان و توابع اوست و بتقدیر فرعون تکذیب موسی را وَثَمُودُ و جماعت ثمود صالح را بعد از خروج ناقه از سنگ
و بعد از هلاک گشتند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب قوم لوط لوط را وَأَصْحَابُ الْأَیْکَةِ و همچنین که قوم شعیب بودند شعیب را أُولَٰئِکَ
این گروه مردم که تکذیب تو کردند الْأَحْزَابُ همین گروههای که تکذیب پیغمبران کردند إِنْ کُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان إِلَّا کَذَّبَ
الرُّسُلَ مگر که تکذیب کرد فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان یعنی واجب گشت که معاقب سازم ایشان را
بجهت عذاب و عقاب باشد وَمَا یَنْظُرُ و انتظار نمیکشند هَٰؤُلَاءِ آن گروه قریش إِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد یعنی نفخه اولی که هر بلاد
بیوند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچکس نتواند از آن باز گرداند آورده اند که در مجلسی آیه و اما
اوتی کتابه بیمینه خوانده گشت کفار قریش گفتند که محمد دعوی میکند که روز قیامت صحایف اعمال را بدست چپ خواهند داد پس بر سبیل
استهزاء گفتند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب ده قِطَّنَا نامه اعمال ما را که محمد ما را وعید میکند قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ
پیش از روز شمار و یا آنکه از بعضی چیزی بما نصیب عذاب که محمد ما را تهدید میکند و منظور اینست که نضر بن حارث گفت اللَّهُمَّ إِنْ کَانَ هَٰذَا

هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة يعني بار خدايا اگر نصب امامت و خلافت علي ابن ابي طالب از جانب تست پس سنگ را بما بباران في الحال سنگ
نازل شد و بر سر او خورد او را هلاك كرد و در باره او سأل سائل فرود آمد و چون خاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلعم از استماع اين نوع
قول مستحق تأثر بود امر نمود او را بشكيبائي كه اصبر علي ما يقولون بر آنچه ميگويند از تكذيب و استهزا تا وقتي كه امر بقتال ايشان نازل شود واذكر عبدنا داود
و ياد كن بنده ما را داود و ذكر قصه داود درين مقام بجهت زيادتي و تهديد ايشانست و يا از اين است بثبات قدم پيغمبر و جميع امر
و عدم ترك ادب يعني اي محمد بنده ذكر قصه داود كه متضمن ترك ندب است معصيت الهي را مع چنين گفتار بي ملكدان و بكو كه داود با وجود علو مرتبه
و بكاي دايم و الم لازم چون ترك ندب كرده حق تعالي او را بمعرض عتاب و خطاب ياد كرد و بعد از آن استغفار و تضرع بسيار نمود [illegible]
پس شما كه از اهل معصيت و شرك و طغيان باشيد و با وجود اين نهان باستهزا كشايند هيچ ميدانيد كه عذاب شما چه مرتبه باشد [illegible]
پس بر قول و فعل كفار و مصابرت نما بر اذيه ايشان و تحمل آزار ايشان و جهد تمام از ترك ندب مجتنب شو تا معاتب نشوي بعتاب [illegible]
شو قصه داود را ذا الايد كه خداوند قوت بود در دين و در تحمل مشقت و ايذاء امت و يا در عبادت كردن روزي روزه ميداشت و روزي
افطار ميكرد اين سخت ترست از صيام دهر زيرا كه دوام صوم موجب عادت است كه مستلزم قلت رياضت است و يا قوي بود در حرب [illegible] و غالب
بر اشقياء بود و قوت او در رحمان به مرتبه بود كه يكي را سنگ بر سينه زد و از پشتش بدر آمد و بديگري ميخورد و او را بنيزه هلاك كرد انه اواب
كه او بسيار رجوع كننده بود و از مكروهات باز گرديده بر منهيات با وجود اين چون ترك مندوب كرد بعتاب ما معاتب گشت و از جمله نعم ما
كه با او عطا فرموديم و اين بود انا سخرنا بدرستي كه ما كرديم الجبال معه كوهها را با او تا هر جا كه ميخواست با او ميرفتند يسبحن بالعشي
تسبيح ميكردند بموافقت او والاشراق بوقت روشن شدن روز كه صباح است و تسبيح جمادات يا بواسطه خلق اصوات است در ايشان يا بلسان
كه از آن تسبيح حاصل ميشود و از اين قبيل سنگ ريزه بود در دست سيد انبيا والطير و نيز مسخر كرديم مرغان را محشورة در حالتي كه جمع كرده شده
بودند و نزد وي صف در صف زده بر بالاي سر وي بموافقت او بتسبيح ما مشغول ميشدند كل له هر يكي از كوهها و مرغان له مر او را اواب يعني تسبيحها
اواب باز گردنده بودند يعني هر گاه كه داود بتسبيح ما لب ميگشود همه جبال و طيور رجوع با او كرده تسبيح ما ميكردند همچنانكه جبال و طيور مسخر
فرمان او كرديم زمام اختيار رعايا را نيز در كف كفايت او نهاديم وشددنا ملكه و محكم كرديم پادشاهي او بكثرت لشكر و بسيار [illegible]
چه هر شب سي و شش هزار مرد پاس خانه او ميداشتند و يا بسبب قدرت او بر بافتن زره بسيار و ساختن آلات كارزار و يا بواسطه
كوتاه كردن دست ظالمان و دوام مظلومان و گويند استحكام ملك او را آنكه حق تعالي از آسمان زنجيري فرستاد و از آن بالاي محكمه داود معلق
ساخت و از مدعي و مدعي عليه هر كدام كه بر حق بودند دست ايشان بآن رسيدي و آن ديگري را دست از آن قاصر بودي ابن عباس روايت كرده كه
مردان بني اسرائيل پيش داود آمدند و يكي بر ديگري دعوي گاوي كردند مدعي عليه انكار اين معني نمود و او مدعي را امر كرد باحضار گواه
او گفت گواه ندارم داود گفت امروز برويد تا در كار شما انديشه كنم ايشان برفتند در شب داود را نمودند كه مدعي عليه را بقتل رسان
روز شد داود بجهت عدم ثبوت حد شرعي بر وجوب قتل او امر كردند داود را دو بار ديگر نيز توقف نمود تا سبب قتل بر او واضح شود شب سيم
باز متعاقب شد علي الصباح مدعي عليه را حاضر ساخت و بقتل او حكم فرمود مدعي عليه گفت مرا بچه جهت و بسبب قتل امر ميكني داود گفت سه
كه مرا بقتل تو امر ميكنند و مامور نيستم بطلب گواه و اثبات حجت مدعي عليه چون دانست كه البته كشته خواهد شد اعتراف نمود بسبب قتل
و گفت يا نبي الله پدر اين مرد بكشتم و گاو او را ستدم مامور شدن تو بقتل من بجهت همين است تا داود بفرمود تا او را بقتل رسانيدند صيت
خبر ميان بني اسرائيل فاش شد داود و هيبت او بر ايشان نشست چنانكه فرمود وآتيناه الحكمة و بدو داديم ما حكمت يعني نبوت يا كتاب
كماليت علم و علمت عمل تا هر كلامي كه موافق و مطابق واقع وفصل الخطاب و كلامي خالص از التباس و يا كه ميان خصم كه مخاطب

... که میان خصمان باشد بسبب تبیین مواضع خطاب و جواب آن و الحکیم ... احکام قضایا و
حکومات و تدبیر ملکی و سیاسات و امیر المؤمنین فرموده فصل خطاب تنبیه است بر مدعی و یمین بر منکر و فی العینیة کلام خصمان بعین حکم منفصل است
بالنسبه که مراد بفصل خطاب میگویند جماعتی آنست که آن کلمه اما بعد است میان حمد الهی و نعت نبوی و میان غرضی که مقصود است از رسالت
و کتب المصنفین و تبیین الانبیاء بعضی دیگر از مفسران آورده اند که او را بر سبیل کرامت داود بود نخست خطبه که در نزد ملک بار رسید که با وی
عقد کرده بود بعد طلب کردی نزاع واقع شد و با سلطان بیاری نماید و بعضا استماع این معنی نمود است که او را بار دیگر بواسطه خوف
باشد بحضور خطبه قرار کردند و با فوزه بود که از اهل خود در آمده و امر ساز استماع این قصه مغموم شد و چونکه طالب بی زنیب که مقتضی
اقتضای نکاح او ... تا آنکه عهد اورا ... خطبه الهی مونسا داود را ... نمود از برای خود خطبه فرمود حق تعالی تنبیه
او ... دو فرشته را بصورت دو مرد نزد او فرستاد و ... که مذکور خواهد شد و بعضی دیگر از اهل تفسیر آنست که در وقت زمان
او ... کرد بالتماس باو از زن خود بگذرد و طلاق دهد تا او را آن متزوج شود و این صورت عادت و مصادقت ایشان بوده و در روایت آمده
که اوریا ... میکردند و چون داود از حسن و جمال زن اوریا بشنید از او التماس طلاق نمود و بعد از طلاق داود او را
عقد کرد و از و سلیمان بوجود آمد و طلب زن مقتضی آن بود که داود بجهت عظیم منزلت و ارتفاع مرتبه و رفعت شان و کثرت زنان اوریا را که یکی
باشت التماس طلاق کرد از این سبب حق تعالی بر سبیل تنبیه او دو فرشته فرستاد و ایشان بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت امروز روز
عبادت است و دیگری را بایشان بار نیست از بام بیامدند و از سوراخ محراب داخل گشتند حق تعالی حبیب خود را عهد حفظ نمی
و تسلیه ... ببخشید و میگوید که هل اتیک آیا آمده بتو نبأ الخصم خبر آن گروه که خصومت کننده بودند اذ تسوروا المحراب در وقتی که بالا
رفتند ... ببلاخانه که محل عبادت او بود ... آورده که جبرئیل و میکائیل بصورت دو خصم نزدیک آمدند و بامر حق بوی
ملایک بودند حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود روزی حکم فرمود و روزی عبادت کردی و روزی وعظ گفتی و روزی
بمهمات خواص خود اشتغال نمودی و روز عبادت بیالاخانه بر آمد و پاسبان بر حوالی او ایستاده و مردم را از دخول منع کردندی و آن ملایکه بعد
از منع دربان بعبادتخانه در آمدند اذ دخلوا چون در آمدند علی داود بر داود ففزع منهم پس بترسید از ایشان نه
بصورت عجیبه غیر محل و بی اجازت بالای غرفه فرود آمدند و بتحقیق ناشد که هیچکس بروی داخل شود و گویند داود ایشان را دید
یا انکه او بترسید و چون بیکبار نظر او بایشان افتاد بهم بر آمد و ترسان و هراسان گشت و گمان برد که دشمنان وی اند که بقصد قتل وی آمده اند
چون دهشت و خوف او مشاهده کردند قالوا گفتند لا تخف مترس که ما خصمان توییم بلکه ما دو گروهیم خصمان که خصم یکدیگریم
بغی بعضنا ستم کرده بر خی از ما علی بعض بر برخی دیگر و این طریق بر سبیل فرض و تقدیر تعریض گفتند که اگر نه ملایکه لازم آید و آن منافی عصمت است و حقیقت
معنی آن است که اگر ما دو خصم یکدیگر باشیم و بعضی دیگر ستم کند و رفع حکومت بسوی تو کنیم فاحکم بیننا پس حکم کن میان ما
بالحق براستی و درستی ولا تشطط و جور مکن در حکم کردن میان ما و راه نما ما را و اهدنا الی سواء الصراط براه میانه که طریق
عدالت است و بعد فرمود که رفع حکومت کنید تا حکم کنیم میان عدل باشد حکم کنیم یکی از آن گروه گفت که ای داود معروض ما اینست که ان هذا این مرد که برادر
اخی برادر منست در دین یا در صحبت یا در صداقت و الفت یا در شرکت و خلطه له تسع و تسعون نعجة مر او را نود و نه میش است ولی نعجة واحدة و مرا
یک میش این کاتبست از دو جهت فقال پس گفت مرا اکفلنیها بگذار مرا کفیل آن تا من با این آن نیز تو یک میش نیز را بگذار تا من مالک آن شوم تمام
مراد آنست که آن ضمیمه کردن بود و عزنی و غلبه کرد بر من فی الخطاب در سخن و مخاطبه و مجادله نگذاشت که در آن تعلل کنم و بر من غالب شد در مباحث خطبه زن
و خود با من متزوج شد چون سخن بر رفع دعوت کرد قال گفت داود علیه السلام لقد اگر در این دعوی صادق باشی بی آنکه بعد از اعتراف مدعی علیه با وی گفت که

قد ظلمك بسؤال نعجتك بخواستن ميش تو وا ضمام آن كردن الى نعاجه بميشهاى خود ...
طريق من ظلم ... در اخبار ... صالح و نمود كه وان كثيرا و بدرستى كه بسيارى من الخلطاء از شركا كه با هم ...
ميكنند ليبغي بعضهم على بعض بعضى از ايشان بر بعضى زياده از حق خود طلب ميكنند الا الذين آمنوا مگر آنكه گرويده اند وعملوا الصالحات
و كردند عملهاى شايسته در ميان وقليل ما هم و اندك اند ايشان در ميان شريكان واكثر ايشان ... ستم ميكنند ...
... از استماع اين كلام ... غايب شدند ... منفعل شد و ظن داود و گمان برد داود انما فتناه ...
و آزمايش كرديم او را ... فاستغفر ربه پس طلب آمرزش كرد از پروردگار خود ... وخر راكعا ...
... و اناب و بازگشت بخدا و پشيمان شد ... كه او ... سر از سجود برنداشت مگر ...
آب چشم ... فغفرنا له پس آمرزيديم ... ذلك ...
يعنى ... وان له عندنا لزلفى و بدرستى كه مر او راست نزد ما ...
و ... و كرامت و حسن مآب ... استغفار داود ...
و ... و خضوع بعبادت ... و بعضى از مفسران ... اين قصه ...
... و تفصيل اين كلام و ابطال اقوال مخالفان ... الوجه التمام در منهج الصادقين ... واليه المرجع ...
... داود ... يا داود انا جعلناك اى داوود بدرستى
كه ما كردانيديم ترا خليفة فى الارض جانشين در زمين ... سلاطين ... خود ...
جانشين خود ميكردانند ... فاحكم بين الناس ... ميان مردمان بالحق براستى ...
... اشياء ... ولا تتبع الهوى و پيروى مكن بر هواى نفس ... نفس ...
پس گمراه سازد ترا هواى نفس ... فيضلك عن سبيل الله از راه خدا ... ان الذين يضلون
عن سبيل الله ... گمراه ميشوند ... از راه خدا ... لهم عذاب شديد مر ايشان راست عذاب سخت بما نسوا يوم الحساب
بسبب آنكه فراموش كردند روز شمار ... اعراض نمودند ... غافل شدند ...
... بطلت ... اهل ...
حضرت ... وما خلقنا السماء والارض وما بينهما ... باطلا ...
عبث ... حكمتى و مصلحتى نباشد ... وجود ...
و حكمت شامله ذلك ظن الذين كفروا ... انست ...
... فويل للذين كفروا ... من النار ... از آتش دوزخ ...
... باطل ... و مفسد و متقى و فاجر ... برابر باشد ...
ميگويند ام نجعل الذين آمنوا ايا گردانيم ... وعملوا الصالحات و كردند كارهاى شايسته در ثواب و مرتبه كالمفسدين
المفسدين فى الارض مانند تباهكاران ... ام نجعل المتقين يا گردانيم پرهيزكاران
... كالفجار مانند تباهكاران ... بانواع معاصى مشغول اند ...
مثل اهل ايمان ... مرتبه ... مثل كافران و فاجران

اهل نعیم ... از عیب و نقصان بنابر اعتراض به پیغمبر خود خطاب میکند و میگوید کِتَابٌ این کتابیست که اَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم اِلَیْکَ
بسوی تو مُبَارَکٌ برکت داده شده یعنی کتابی پر منافع خیر و با منفعت لِیَدَّبَّرُوا تا تدبیر کنند و اندیشه نمایند آیَاتِهِ در آیتهای
آن کتاب یعنی تامل در حقیقت آن معانی آن و تفسیر آن و فوائد آن و مصلحت نمایند و لِیَتَذَکَّرَ و باید بپذیرند موعظه آن اُولُوا الْاَلْبَابِ
صاحبان عقلهای پاکیزه ... اسبان حضرت رسالت میدهد و میگوید وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ
و بخشیدیم داود را سُلَیْمَانَ فرزندی که او سلیمانست نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود سلیمان اِنَّهُ اَوَّابٌ بدرستی که چون سلیمان رجوع کننده بود
بخدای ... در جمیع احوال ... اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ وقتی که عرضه کرده شد بر وی بِالْعَشِیِّ باخر روز
الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه قائم ... الْجِیَادُ اسبان نیک و کلبی گوید
که آن هزار اسب بود که سلیمان ... دمشق و نصیبین ... از ایشان ... مقاتل گوید ... هزار کرده بود و
هزار اسب از ایشان ... و میراث سلیمان رسید و بعضی گویند که اسبان دریایی بودند ... و دیوان برسم ... برای
او ... سلیمان بعد از نماز پیشین بر کرسی نشسته بود و چون این اسبان را بر وی عرض کردند و بدیدن مشغول
شدند تا آنکه بسبب آن نماز ... که ... داشت باز ماند و چون نهصد از آن اسبان را عرض کردند آفتاب فرو رفته بود
فَقَالَ پس گفت اِنِّیْ اَحْبَبْتُ بدرستی که من برگزیدم حُبَّ الْخَیْرِ دوستی مال ... اسبان متعلق است چنانکه
حضرت ... فرموده که الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة یعنی اسبان را بسته شده است خیر و نیکویی ... یعنی اختیار کردم دوستی
خیل را ... عَنْ ذِکْرِ رَبِّیْ از یاد پروردگار ... حَتّٰی تَوَارَتْ تا آنکه پوشیده شد آفتاب
بِالْحِجَابِ بپرده شب و ذکر ضمیر ... مرجع که آن شمس است ... سلیمان بسبب فوت ورد ... ملول
... شد ... اصحاب خود گفت رُدُّوْهَا باز گردانید آن اسبان را عَلَیَّ و چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و
شمشیر را مَسْحًا سودن بِالسُّوْقِ بساقهای اسبان یعنی اسبان ... وَالْاَعْنَاقِ و بگردنهای ایشان یعنی ... ایشان
... تصدق نمود ... کفارت آنچه از وی فوت شده بود و از جمله آن هزار اسب باقی ماندند و هر اسب نیکو که هست
از نسل آنهاست عبدالله عباس از امیرالمؤمنین نقل کرده که ضمیر رُدُّوْهَا راجع بآفتابست و مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مشغولی
با اسبان فوت شد آفتاب غروب کرده و چون اشتغال سلیمان با اسبان بجهت اراده جهاد بود با دشمنان نه بسبب ... و حظ نفس
... حق تعالی ... آفتاب ... رُدُّوْهَا عَلَیَّ باز گردانید آفتاب را ... آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید
و او نماز را ادا نمود ... آفتاب بدعای حضرت رسالت ... خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا امیرالمؤمنین نماز بگذارد
و مشهور و معروف است و کسی منکر آن نیست ... سوره المائده مذکور شد ... برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ...
... بدعای ... در این باب و بیان ... در منهج الصادقین ...
... سلیمان ... در مجلس گفت ...
... انشاء الله ...
سلیمان ... انشاء الله ... وَلَقَدْ فَتَنَّا
سُلَیْمَانَ و بدرستی که امتحان و آزمایش کردیم سلیمان را وَاَلْقَیْنَا و انداختیم ... عَلٰی کُرْسِیِّهِ جَسَدًا
... سلیمان ... انشاء الله ... ثُمَّ اَنَابَ پس باز گشت ...

بر وجه انقطاع و سلیمان مشغول شدن بجز رب و روایت کرده بود که حق تعالی که نفس محمد پیوسته که سلیمان بحکم انشاء الله
حق تعالی همه نبیرهای فرزند او مقهور در راه خدا جهاد میکردند و چون گفتن ترک ان بذنب بود معاتب میشد و از این سعادت محروم ماند و شبهه نیست
که ترک انشاء الله مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد چه گفتن آن نکرد اما در خاطر او بود و اعتقاد بیان و ذکر
الا انست که جهت ایمن شدن از کذب بسبب ظاهر او را مستعد میبود که تدارک آن شود و اقوال قصه خوانان و سفهای مفسران که آن بعید
تصنیف کرده اند مستلزم کفر و زندقه است دفع و رد آن بر وجه اوفق هم در منبع سمت ذکر یافت حاصل که چون سلیمان ترک مندوب کرده از بعد
متنبه شود در زمان بمناجات گشود قال گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا و اغفر انه من بما مرتشدان ترک مندوب وهب لی ملکا
ببخش مرا پادشاهی لا ینبغی سزد و نشاید لاحد من بعدی مر یکی را از پس از من انک انت الوهاب بدرستی که تویی بخشنده مکرم بهر خواهی
و بهر کدهی و چون سلیمان دانست که استدعای ملکی چنین از خدای تعالی اصلح است بامور دینیه و سبب کثرت طاعات و عبادات میشد
میشود از جهت این دعا کرد مانند آنکه شخصی از ما دعا کند که بار خدایا مرا غنی ترین اهل روزگار کردان این دعا بر وجه جمیل خواهد به
کاهی کرده است باشد که این نسبت بحال او اصلح است و لهذا آن متصف نخواهد بود که آنکه جمیل داشته باشد که حق تعالی ببدهد
و چون دعای سلیمان بر وجه اصلح بود از جهت حق تعالی اجابت نمود و فرمود که فسخرنا پس رام کردیم له الریح مر او را باد بر وجهی که تجری
بامره برفت بفرمان او رخاء از روی نرمی و خوشی فی انکه او را متزلزل و مضطرب سازد و باز فرمان بردار کمال بمخالفت او نیکرد حیث اصاب
هر جا که قصد کرده بود روایت که حق تعالی بر وجهی باد را مسخر کرده که در روزی در صباح او را از ایلیا برداشت و در وقت چاشت بقزوین آورد
و در شبانگاه بکابل رسانید والشیاطین و مسخر کردیم او را از جنس دیوان کل بناء هر بناکننده که برونق مدعای او عمارتها ساختند
از سنگهای بزرگ قلعه های بلند از جمله آن بیت المقدس است وغواص و هر شناوری که بدریا از آن انواع جواهر بیرون آوردند و
آخرین و دیگر مسخر کردانیدیم دیوان دیگر را مقرنین که با هم بسته شده بودند دو دو و سه سه و چهار چهار فی الاصفاد در غلهای
آهنین یعنی جمله شیاطین کارفرمود و متمردان ایشان را در بند کشید تا سر ایشان بردم نرسد و چون حق تعالی همه صلاح دین و دنیا
پادشاهی چنین بوی ارزانی فرمود او را گفت که هذا این پادشاهی با این عظمة و شوکت عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن پس عطا کن از آن
هر که خواهی او امسک یا منع بخشش کن و باز دار از آن هر که خواهی یعنی تصرف کن در تصرفات مشیت تست بغیر حساب در حالتی که از عطای
تو حسابست و امساک یعنی روز قیامت محاسب نخواهی شد بر اعطا و امساک آن و ان له و بدرستی که مر سلیمان را عندنا نزد ما لزلفی نزدیکی بازگشت
مرتبه است یعنی مقرب درگاه صمدیت و نزدیکان بارگاه احدیت با وجود ملک عظیم که در دنیا داشت وحسن مآب و مر او راست نزد ما
ما نیکویی بازگشت که درجات جنانست و بعد از ذکر امتحان سلیمان درین ابتلای ایوب میفرماید واذکر عبدنا ایوب و یاد کن ای محمد بنده ما
ایوب بن عیص و در زمان یعقوب پیغمبر بود که دختر او را لیا نام داشت بعقد خود آورده بود اذ نادی چون بخواند ربه
پروردگار خود را یعنی بعد از آنکه بجهت ترک مندوب خود از و سلب کرده بود و او را ممتحن ساخته چنانکه در سوره الانبیاء مذکور شد
از روی مناجات سر خود را بقاضی الحاجات رفع کرد و باواز بلند تضرع انی مسنی الشیطان بدرستی که میرساند شیطان مرا بنصب
وعذاب برنج بدن و رفت مال وسوسه میدهد و میگوید که چه کرده ای که حق سبحانه نعم بدنیه و مالیه از تو باز گرفت و این همه
و محنتها بر تو گماشت و مدعای شیطان این بود که از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهت این نام او از زمره صابران محو شود و گویند
که شیطان مردمان را میگفت که ایوب بطریق رشد و ثواب بودی بدین بلا مبتلا نشدی و جمیع مردمان را از صحبت او نیز منفور بود و نیز
او را وسوسه میداد و مردم را از خدمت منع میکند و چون که ایوب با تیمار سید یعنی سبحانه استغاثه کرد و شر شیطان و ما نال او را

در طلب ازاله رفع نمودند که چه مرض عفونت او را دوا ... شکایت نمود از امام جعفر صادق ع روایت است که ایوب هفت سال در زندان بلا و امتحان
محبوس بود و در این مدت اصلا شکایتی نکرد و از این مرض صابر شد و چون ابلیس مرصد آن شد که نزع می کند که از و شکایتی از مرض و محن ظاهر
شود ایوب شکایت او را بعرض رسانید بندهای او مستهلک شده جبرئیل او را فرستاد و او را این خطاب کرد که ارکض برجلک بزن پای خود را
بر زمین ایوب بفرمود او پای بر زمین زد چشمه از زیر قدم او پدید آمد چون بدید یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل فرمود که ای ایوب هذا این چشمه گرم
مغتسل که جای غسل کردن است و چشمه دیگر بارد و شراب آشامیدنی است سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه گرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهری او محو شد
و از آن چشمه سرد بیاشامید همه علتهای باطنی او زایل گشت و قیل آنکه اینست که چشمه یکی بود و لیکن وقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم بعد از آنکه ایوب
او را از امراض پاک ساختیم و وهبنا له و بخشیدیم مر او را اهله کسان او را یعنی بدل ایشان را و اکثر بر آنند که مراد آنست که فرزندان او را زنده کردانیدیم
و مثلهم معهم و مانند ایشان را با ایشان یعنی اولاد او را مضاعف کردانیدیم چند باره کرامت کردیم در احادیث آمده که حق تع مال او را و اهل او را مضاعف ساخت یعنی
بعوض ایشان دو چندان داد و فرزندان که مال الا او ... ایوب از پیش از امتحان مرده بودند و اضعاف آنچه در اثنای امتحان فوت شده بود همه را با مضاعف او عطا
فرمودیم رحمة منا بجهة بخششی از ما و ذکری و بجهة یاد کردن و پند گرفتن لاولی الالباب خداوندان عقول را یعنی تا عاقبت صبر را
نظر کرده در مصیبت بیصبری نکنند و شکیبایی ورزند و بر بهترین رنج و محنت برسند مرویست که ایوب بعد از صحت یافتن بعد هفته ضیافت
خود را طعام داد ایشان را شکرگذاری و صبر و شکیبایی امر فرمود آورده اند که در زمان مرض ایوب ع زوجه خود را سوگند خورده بود که چون شفا
یابد او را صد چوب بزند و چون صحت شد خواست که سوگند خود را راست کرداند اما چونکه او بسیار دوست میداشت بجهة آنکه در ایام بیماری ادای
خدمتکاری بود و دقیقه فرو نگذاشت این امر بر وی دشوار بود و حق تع سوگند او را راست کردانید باسان ترین وجهی که خطاب کرد باو که خذ بیدک
بگیر بدست خود ضغثا دسته چوب از خرما از شاخهای باریک که بعدد صد باشد فاضرب به پس بزن زن خود را بآن دسته گیاه یکبار و لا
تحنث و حانث مشو در سوگند خود یعنی مخالفت سوگند مکن و از ابن عباس مرویست که سبب سوگند آن بود که ابلیس بصورت طبیب خود را بزن او
نمود و او در طلب طبیب ابلیس گفت من دوای او میکنم بشرط آنکه چون او بهوش آید بگوید که من شفا باو دادم نه غیر من زن قبول این معنی نموده این کلام را بعرض
ایوب رسانید ایوب در غضب شد و سوگند خورد که او را صد چوب بزند عباد مکی روایت کرده که سفیان ثوری میگفت که ...
که چه میگویی در حق مردی که مریض باشد و بسبب حد زدن خوف موت باشد من بعرض رسانیدم فرمود که ... را نزد رسول
ع آوردند که با زنی ... ناکرده بود حضرت امر کرد تا صد گیاه را حاضر کردند و یکبار بر او زدند و رها کردند پس این آیه بر خواند که خذ
بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث انا وجدناه و بدرستی که ما یافتیم ایوب را صابرا شکیبایی در امر نفس و مال و اولاد و بهیمه نعم العبد
نیکو بنده ایست ایوب انه اواب بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما و بالکلیه روی بجانب ما آورده بعد از آن اخلاق حمیده انبیای
دیگر را بیان میفرماید تا بندگان اقتدا بایشان کنند و بثواب جزیل و ذکر جمیل برسند واذکر عبادنا و یاد کن ای محمد بندگان ما را ابرهیم ابراهیم
خلیل را و اسحق و پسر او اسحق نبی را و یعقوب و نبیره او یعقوب نبی را اولی الایدی که خداوند دستها بودند و الابصار و دیدهای
یعنی صاحب اعمال شریفه بودند معارف الهیه و اعمال بدنی را با علوم یعنی علمی جمع کرده بودند و یا آنکه خداوند نعمتهای بودند بر بندگان بجهة آنکه
ایشان را بجهة احسان ایمان ... اند و ارباب عقول بودند و افهام زکیه انا اخلصناهم بدرستی که پاکیزه کردانیدیم ایشان را بخصلة
خالصة بسبب خصلتی که خالص بود از آمیختگی ... ذکری الدار وانهم عندنا و بدرستی که ایشان نزد ما
لمن المصطفین از برگزیدگانند که برگزیده کانند بنعمت نبوت و قرب بارگاه صمدیت الاخیار بسیار نیکوکاران اند یا بهترین ابنای جنس خود
اند واذکر اسمعیل و یاد کن ... اسمعیل ذبیح را والیسع و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود چنانکه گذشت

در آخر عمر بخلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و ذی الکفل را که ابن عم الیسع بود وصد پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شغل ایشان بودند و گویند که کافل مهدی صالح
شده بود که هر روز صد رکعت نماز میگذارد و در نبوت او اختلاف است و در تبیان آورده که او پسر ایوب پیغمبر است و نام او بشیر است و بعد از پدر
مبعوث شد باهل شام وَكُلٌّ و همه ایشان مِنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگان و نیکوکاران اند هَذَا این که گذشت از ذکر پیغمبران و صفات ایشان میکنید ذِكْرٌ وایشانرا
می‌ستایند إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که مر پرهیزکاران راست لَحُسْنَ مَآبٍ نیکویی بازگشتن که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای با اقامت مُفَتَّحَةً
در حالتی که گشاده است لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان از درهای بوستانها یعنی چون بدرهای بهشت رسند انتظار گشودن آن نکشند بلکه درها
گشاده بینند و بی تاخیر در آیند مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان باشند فِيهَا در آن بوستانها چنانکه پادشاهان و سایر منعمان يَدْعُونَ فِيهَا
بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ میخوانند در آن بوستانها یعنی امر میکنند خادمان خود را بفواکه و شراب نزد ایشان حاضر خواهد بود چنانکه کسی از او
حاضر سازد وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ زنانی که کوتاه کنند چشمها را از غیر شوهران باشند بشوهران نظر کنند أَتْرَابٌ همسال
یکدیگر باشند و در حسن و جمال و خوبی نیز مانند هم باشند که هیچکدام بر دیگری فضل نداشته باشند و هنگام که به بهشت در آیند و انواع فواکه و شراب
و حور العین و سایر نعمتهای لذیذ ببینند ملایکه با ایشان گویند که هَذَا مَا تُوعَدُونَ این آن چیزیست که وعده داده میشدید بان لِيَوْمِ الْحِسَابِ
از برای روز حساب یعنی روزی که جزا داده میشود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده باشند بعد از آن بهشتیان از روی خوشحالی و سرور با یکدیگر
گویند إِنَّ هَذَا بدرستی که آنچه می‌بینیم از انواع نعمتها لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت عزت بما ارزانی داشته مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ و
اکثر مفسران برآنند که این کلام حق تعالی است که از روی امتنان میفرماید که این نعم بهشت روزی ماست که بلطف محض و محض لطف بندگان خود را عطا
فرموده‌ایم و اصلا فنائی و زوالی نیست مر آنرا هیچ انقطاعی نیست بلکه آنچه بهشتیان تناول کنند فی الفور مثل آن باز آید هَذَا این نوع
کلام احوال بهشت یا حال اهل بهشت اینست و بعد از آن از حال دوزخ خبر میدهد که وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی که مر نافرمانان را یعنی کافران لَشَرَّ
مَآبٍ هر آینه بدی بازگشت است که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند در آتش از فراش و بستر خود کرده‌اند فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد فراش و آرام
گاهیست دوزخ هَذَا این عذاب فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند اهل طغیان از او حَمِيمٌ آب گرم سوزانست چون نزد لب ایشان برند رویهای ایشان
بسوزاند و چون بخورند روده‌ها پاره پاره گردد وَغَسَّاقٌ و چرک ... کنید مگر پوست و گوشت دوزخیان و ریم‌های زنان سیلان کند و آن را جمع
کرده بایشان خورانند و نزد بعضی ... آنست که بسیار سردی دوزخیان را بسوزد چنانکه حمیم که بسوزد ... و بر روایت کعب الا
چشمه‌ایست در دوزخ که از ... حیات و عقرب دوزخ روان گردد ... غساق ... است که اگر از آن در مشرق باشد اهل مغرب
از بوی آن ... گردند این نوع عذاب وَآخَرُ و عذابی دیگر مر ایشان را که ... مِنْ شَكْلِهِ از مثل عذاب مذکور أَزْوَاجٌ
انواع گوناگون است یعنی عذاب اهل طغیان با آنکه انواع مختلف بود در شدت عذاب و الم مانند یکدیگر باشد نه آنکه یکی از دیگری
آسانتر باشد آورده اند که چون رؤسای کفار را به دوزخ آرند مر ایشان را بعد از ایشان که تابع ایشان بوده‌اند و در دوزخ داخل سازند
خازنان دوزخ گویند که اینها کیستند که در عقب شما می‌آیند خزنه گویند هَذَا فَوْجٌ این گروهی اند مُقْتَحِمٌ که به رنج و سختی در آیند
با شما در دوزخ مَعَكُمْ با شما لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مر ایشان را مراد آنست که ایشان را در تنگنای زندان عذاب هیچ
فراخی و گشادگی مباد إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ بدرستی که ایشان در آیند کاملند در آتش دوزخ و چون اتباع از متبوعان خود این کلام بشنوند
قَالُوا گویند بایشان بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما سزاوارترید باینکه در حق شما گویند لَا مَرْحَبًا بِكُمْ که مرحبا مر شما را مباد که شما ما را ضال و مضل بوده‌اید
أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فراپیش داشتید عذاب را یعنی موجب آن لَنَا برای ما مراد آنست که شما الزام کردید ما را بعقاید باطله و اعمال قبیحه
که موجب ضلالت و بسبب این اغوا و اضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهیست دوزخ و در حدیث

مقدم لکم آتش دوزخ بدو دوزخیان تنگ شود و ایشان را تنگ فرا گیرد چون اهل سرنیزه که بنیزه ایشان گرفته و بآن چسبیده ملصق باشند زبان بنفرین
ایشان کشوده قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما من قدم لنا هر که فرا پیش داشت از برای ما هذا این عذاب را یعنی سبب او کار ما ضلالت فزده پس زیاده کن
او را عذابا ضعفا عذابی دو باره فی النار در آتش دوزخ یکی بجهت ضلالت و دیگری بسبب اضلال او ره اند کما دیده پیش چون ابو جهل
و ولید مغیره و غیر ایشان هر که اکابر اهل ایمان را چون عمار و صهیب و بلال را میدیدند و میگفتند ایشان را از دل مردود اشتند و از اشرار مردان
و شمرند آتش دوزخیان و این هنگام که بدوزخ در آیند و ایشان را نه بینند بجستجوی ایشان مشغول شوند و قالوا و گویند با دیگر ما لنا
لا نری چیست ما را که نمی بینیم رجالا مردانی را که کنا نعدهم بودیم که میشمردیم ایشان را من الاشرار از جمله بدکاران از امام محمد
باقر روایتست که شیعیان خود میگفت که مراد کفار از رجال شمائید یعنی سوگند که کفار هیچ کدام از شما را در آتش دوزخ نخواهند
دید بعد از آنکه تفحص بسیار کنند و اهل ایمان را نه بینند سرزنش خود کنند و گویند اتخذناهم سخریا یا فرا گرفته بودیم ایشان را در دنیا از اهل
سخریه یعنی جا یافت ایشان استهزاء و سخریه میکردیم ام زاغت آیا ایشان در دوزخ اند یا کج شد است عنهم الابصار از ایشان دیدهای
ما و چشم بر ایشان نمی افتد در اثنا آمده که حق تع گروه مومنان را در غرفات بهشت بکفار نماید تا نادم شوند با آنکه ایشان در دوزخ
حسد و حسرت ایشان بیفزاید ان ذلک بدرستی که آنچه گذشت از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لحق هر آینه راستست و درست
تخاصم اهل النار جدال و نزاع کردن اهل دوزخ است با یکدیگر و ماجرای ایشان و بعد از آن خطاب بحضرت رسالت میکند و میگوید قل
بگو ای محمد مشرکان را انما انا منذر این نیست که من شما را منذر بیم کننده ام از معاصی و ترساننده از عقاب الهی و ما من اله و نیست هیچ
خدائی که مستحق پرستش باشد الا الله مگر خدای بحق الواحد که یگانه است در ذات و صفات چه شرکت قبول نکند و کثرت در وحدت
وی راه نیابد القهار قهر کننده بر هر شی بقدرت کامله و شکننده متکبران و جباران رب السموات والارض آفریدگار آسمان و
زمین و ما بینهما و آنچه میان آسمان و زمین هاست از جن و انس و سایر حیوانات و نباتات بلکه همه عالم از اوست العزیز غالب بر غلبه
کافران که هرگز مغلوب نشود و مر ان الغفار آمرزنده گناهان که هر که باو التجا نماید از عاصیان اهل ایمان قل بگو ای محمد خود را هو آن خبر مذکور و نشانها
عقوبت و نعیم قیامت و احوال آخرت و آنچه میگویم از دعوی رسالت و بیان وحدانیت نبأ عظیم خبری بزرگست و امری عظیم انتم شما از فرط غفلت و
جهالت عنه معرضون از آن روی گردانیده اید و بآن تکذیب کنند کان ما کان لی نبود مرا از قبل از این زمان من علم هیچ دانشی بالملأ الاعلی
الاعلی بکلام گروه برترین یعنی ملائکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند اذ یختصمون وقتی که گفت و شنید میکردند یعنی ملائکه را بگفتار
اتجعل فیها من یفسد فیها و آدم بجهت تنبیه بر افضلیت خود میگفت که انبئونی باسماء هؤلاء و ابلیس بسبب امتناع سجده بقول انا خیر منه خلقتنی
میگفت پس در ثبوت نبوت من دلیلی روشن تر نیست بر اطلاع ملأ اعلی بر آن مکالمه بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی و بی استماع
آن از استادی پس این علم من بیقین معلوم میشود که از مقتضای علم قدس بواسطه جبرئیل نازل شده ان یوحی الی وحی کرده نمیشود بسوی من الا انما
مگر بجهت آنکه جز این نیست که من انا نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا که ترساننده ام و امر تا شما را از ظلمت ضلالت رهانیده بنور هدایت
رهنمون شوم [illegible] بجهت معرفت رسالت و بعد از آن اجمال اختصام لتفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود میفرماید که اذ قال
ربک یاد کن ای محمد که چون گفت پروردگار تو للملائکة مر جمیع فرشتگان را انی خالق بدرستی که من آفریننده ام بشرا آدمی را
من طین از گل و او آدم است فاذا سویته پس چون تمام کنم او را بخلقت صورت او و خلعت زیبا در بر او کنم و نفخت فیه و بدمم
در وی من روحی از روح خود یعنی اضافه روح بخود بجهت تعظیم و تکریم آدم است یعنی چون بعد از تسویه آدم روح بقالب وی دمم
[illegible] فقعوا له ساجدین [illegible]

او پس چون قالب او ساخته و پرداخته شد و روح باو تعلق گرفت فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ پس سجده کردند فرشتگان
ایشان بتمام مر آدم را و هیچکس از ایشان از سجده باز نمود إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ مگر ابلیس که بزرگ داشت خود را از
طاعت نکرد وَكَانَ و بود در راه ماضی و یا گشت بدان فرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان و نافرمانی در وجود ابلیس آن [illegible]
بود قَالَ گفت حق سبحانه باو که يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ ای ابلیس چه چیز باز داشت أَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچه را
که آفریدم بِيَدَيَّ بهر دو دست خود یعنی بخودی خود او را آفریدم بی واسطه مادر و پدر و اعانت غیر و مراد ید قدرت است یعنی او
بقدرت کامله خود مخلوق نمودم أَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی بدون استحقاق و بلند ساختی خود را أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ یا هستی از جمله گروه
بلند مرتبه اند و گویند که بعضی ملائکه هستند که متحیرند در مطالعه جمال الهی و بشدت توجه و استغراق باو سبحانه مأمور نشوند
بسجود قول او سبحانه که گفت من العالین اشارتست بایشان ابلیس اختیار شق ثانی کرد که آن استحقاق تفوقست قَالَ گفت أَنَا خَيْرٌ
مِنْهُ من بهترم از وی بعلو فطرتی که خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش که در غایت لطافتست وَخَلَقْتَهُ و آفریدی او را مِنْ طِينٍ از گل که در غایت
کثافت و نهایت ظلمانیست و هرگاه که نار افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل سجده مفضول کند و شکی نیست که ابلیس را
درین امر غلط خورده چنانکه تفصیل آن در سورة الاعراف گذشت و لهذا حق تع در جواب او قَالَ گفت فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون
رو از زمینها یا از بهشت فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از رحمت و دور مانده از رتبه کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي پس [illegible]
که بهشت راندن من ترا از رحمت خود و خشم و غضب من بتو إِلَى يَوْمِ الدِّينِ تا بروز جزا مراد دوام خلود لعنت است برو جه
بصوت پیوسته کرد روز قیامت لعنت برو مضاعف شود بر وجهی که لعنت دنیا بر جنب آن هیچ نماید و در روایت آمده که
حق تع خلقت او را متغیر ساخت بر وجهی که سفیدی او را بسیاهی و نور او را بظلمت مبدل کرد و او را بقبیح ترین وجهی [illegible]
ساخت قَالَ گفت ابلیس که رَبِّ ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود دور کردانیدی و مرا ملعون و مطرود درگاه ساختی
فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا یعنی شربت مرگ بمن مچشان إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قَالَ گفت خدا
در جواب او فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ پس بدرستی که تو از جمله مهلت دادگانی إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا وقتی که معلوم و معین ست
مرادن آن نفخه اولیست که همه خلایق در آن وقت شربت مرگ بچشند و چون ابلیس وعده مهلت شنید قَالَ گفت بحق سبحانه
که فَبِعِزَّتِكَ پس سوگند بغالبیت و قهاریت تو که بهر وجه که توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر آینه گمراه کردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا
عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از فرزندان او الْمُخْلَصِينَ که پاک کرده شدگانند یعنی ایشان را پاک کرده از شرک و عصیان که مرا
بر ایشان راهی نیست و چون اند که بصفت عصمت متصف اند چون انبیا و اولیا صلوات الله و بندگان حق سبحانه در جواب
قَالَ فرمود که فَالْحَقُّ پس من خدای حقم نه باطل وَالْحَقَّ و حق را اسم اینست أَقُولُ میگویم درست و راست لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
هر آینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از جنس تو و سایر شیاطین وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنها که پیروی کنند ترا مِنْهُمْ از اولاد آدم میان
أَجْمَعِينَ همه ایشان بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود قُلْ بگو ای محمد کفار مکه را مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم از شما به تبلیغ رسالت
و اظهار وحی و هدایت برای شما مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی یعنی مالی که بجهت آن [illegible] وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و نیستم من از جمله تکلف کنندگان
[illegible] ایشان باشد و اهلیت آن نداشته باشند [illegible] هرگز دعوی چنین چیزی [illegible]
من نبوده پس [illegible] إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پند [illegible] لِلْعَالَمِينَ وَلَتَعْلَمُنَّ [illegible]
[illegible]

او بنا شد که ایمان بر مسلمانیم انکه گویند چنین یا که مدانند چیزی را بعد از روی بعد بدانند بیکفار میگویند که البته بدانید نبأه خبر قرآن یعنی صدق
آنچه در وی است و وعد و وعید یا اعلام امتی بصدق خبر محمد بعد حین پس از هنگامی که وقت مرگست یا روز قیامت و یا وقت
ظهور اسلام که آن روز بدر است سوره کالنی مر ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کند که هر که سورة ص بخواند حق تع او را از
رحمت خود منقطع نکرداند و ثواب خایفین و خاشعین در نامه عمل او ثبت کند و از امام جعفر صادق ع نقلست که هر که سوره
ص را قراءت نماید حق تع شرف دنیا و آخرت با و عطا فرماید و او را بر سایر مردمان غالب گرداند بوجهی که هر که او را ببیند
هیبت و سطوت او بر دلها و نشیند و لاکن جمال و مشاین نداشته باشد بدن او را از آتش دوزخ حرام گرداند و هزار
مدینه در بهشت از برای او بنا کند در هر مدینه هزار قصر و در هر قصر صد حور بسم الله الرحمن الرحیم
تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بر محمد من الله از جانب خدای تع العزیز که غالبست بر خلایق در جمیع
احوال و متعالی از اشباه و امثال الحکیم دانا در همه افعال و اقوال انا انزلنا به درستی که فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی
این کتاب که قرآنست بالحق براستی و درستی نه بباطل و لهو یا بسبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق فاعبد
الله پس پرستش کن خدایرا مخلصا در حالتی که پاک کننده باشی برای او له الدین پرستش را الطاهر خطاب متوجه بحضرت
است و اراده حقیقت مراد امت یعنی ای امت محمد مرجوم طاعت خود را از شرک و ریا پاک دار الا لله بدانید که خدا
یراست الدین الخالص پرستیدن پاک از شرک یعنی سزاوار است که طاعت او خالص باشد از ریا و شرک زیرا که منفرد است
در الوهیت و یکتاست در ربوبیت پس در تهدید اهل شرک میفرماید که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز از
خدای اولیاء دوستان یعنی خدایانی که دوستی ایشان با ما در حقیقت نعم معبود نیست و در حق ایشان از ملایکه و عیسی
و اصنام و شمس و قمر و شجر و حجر میگویند باعتقاد باطل که ما نعبدهم ایشان را نمی پرستیم الا لیقربونا مگر برای آنکه نزدیک
دلیل کنند ما را الی الله بسوی رحمت خدا زلفی نزدیک کردانیدنی یعنی پرستیدن ما ایشان را جهت آنست که شفاعت
ما کنند و بسبب ایشان مقرب درگاه الهی شویم ان الله یحکم به درستی که خدای تع حکم کند بینهم میان مشرکان به اعتقاد روز
معاد فیما هم فیه در آن چیزی که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند و ظاهر سازد بطلان همه را یعنی مدعای
هر یک از یهود و نصاری و مجوس و سایر مشرکان آنست که معبود او حق است و غیر او باطل پس حق سبحانه حکم کند میان
ایشان در روز موعود بلکه نماید بطلان هر یک از معبود ایشان و همه آن مشرکان را براه دوزخ امر کند ان الله به درستی که خدا
تع لا یهدی راه ننماید بطریق اهل بهشت یا حکم نکند باهتدا و یا لطف نکند بجهت اصرار و تعمیم کفر با وجود تمکین
و قدرت و عقل و نصب ادله پس در وادی ضلالت بگذارد من هو آنکسی را که او کاذب دروغ گوست در دعوی شفاعت
اله کفار ناسپاس در حق منعم حقیقی خود که منکر وحدانیت او آیند پس بجهت او دعوی کسانی که میگویند که الملائکة بنات
الله و المسیح ابن الله و عزیر ابن الله و میفرماید که لو اراد الله اگر خواستی خدای تع بر سبیل فرض ان یتخذ ولدا انکه فرا
گیرد فرزندی چنانکه اهل شرک دعوی میکنند و گمان میبرند لا اصطفی هر اینه برگزیدی مما یخلق از آنچه میآفریند ما
یشاء آنچه خواستی چه غیر از وی هیچ موجودی نیست که مخلوق او نیست و لیکن چون والد مولود جنس است شرطست و
مخلوق مماثل خالق نیست پس شبهه سبحانه پاکست او از اتخاذ ولد هو الله الواحد او است خدای یگانه القهار
قهر کننده و درهم شکننده جمیع جبابره و اجمیلان بجهت تقدیر بر نفی احتیاج او بسبب ولد میفرماید که خدای تعالی آنکس است

که بقدرت خلق السموات والارض آفریده آسمان و زمین است بالحق براستی نه بباطل و بازیچه بلکه در آفریدن آنها حکمته
چون هر ادیان نفله بست تا دران تفکر کنند و بمعرفت او برسند یکور اللیل در می آرد شب را علی النهار بر روز پس روز بپرده ظلمت
شب پوشیده و نزدامی پوشد ویکور النهار و درمی آورد روز را علی اللیل بر شب یعنی بشعاع ضیاء روز ظلمت شب را
پنهان میسازد و یا شب را بر روز می افزاید و روز را میکاهد و روز را بشب متزاید میسازد و شب را کم میکند وسخر
الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه و جاری ساخت ایشان را بر طریقی کل یجری هر یک از ایشان سیر و دور فلک خود
میکنند لاجل تا زمان نام برده شده یعنی وقتی معین شده که منتهی دور اوست در سیر مهر و زمان هر ماه یا هر سال یا تا
انقطاع سیر او که روز قیامتست الا هو العزیز بدانید که خدای غالبست بر همه چیزها و جمیع مکونات مغلوب
اویند الغفار آمرزنده که با وجود شرک و معصیت سلب نعمت نمینماید از بنی آدم و بعقوبت تعجیل نمیفرماید خلقکم آفرید شما را
ای فرزندان آدم من نفس واحدة از نفس تنها که آدم است ثم جعل منها پس آفرید از آن نفس یعنی از پهلوی چپ او پاره از فضله
طین او زوجها زن او را یعنی حوا چون ایجاد ابدان و اضافه روح در ان اعظم نعم است اول بیان آن نمود و بعد از آن شروع در نعم
دیگر کرده فرموده که وانزل و فرو فرستاد آب که نما ماکول حیوانات باشد و بعد از آن آفرید لکم برای شما من الانعام از چهار
پایان ثمانیة ازواج هشت چیز را که زوج یکدیگرند یعنی نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز و یا معنی آنست که حق تعالی این هشت
حیوانات از بهشت بزمین فرستاد و بعد از آن در تفصیل خلق بنی آدم میفرماید که یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم
در شکمهای مادران خلقا من بعد خلق آفریدنی بعد آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و علقه را مضغه پس از آن استخوان و بعد
از آن گوشت بر وی پوشانند پس تسویه آن میکند فی ظلمات ثلث در سه تاریکی یکی ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن
ذلکم آنکه خلق اشیا کرد الله ربکم خدائیست که آفریدگار و پروردگار شماست له الملک مر اوراست پادشاهی مطلق بر همه
مخلوقات لا اله الا هو نیست معبودی مگر او فانی تصرفون پس کجا گردانیده میشوید از راه حق که توحیداست و میل
بشرک میکنید و با وجود این دلایل روشن ان تکفروا و اگر کافر شوید یعنی اهل مکه یا کفران نعمت او کنید فان الله غنی
پس بدرستی که خدای بی نیازاست عنکم از ایمان یا از شکرگذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر آن بشما راجع خواهد شد
ولا یرضی لعباده الکفر و نمی پسندد مر بندگان خود را کفر و کفران و امر بان نمی نماید چه منشاء رضی عباد است و این قبح
است و او سبحانه از قبیح مبراست وان تشکروا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت ایمان و عرفان یرضه لکم به پسندد
آن برای شما زیرا که شکرگذاری سبب مزید نعمت است ولا تزر و بر ندارد وازرة که بردارنده بار گران خود است
وزر اخری بار گران نفس دیگر را یعنی حق سبحانه بگناه زید عمرو را نگیرد چه آن عدل است پس هر کس مواخذ است بگناه
خود ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم جای بازگشت شما یعنی مرجع نیک و بد شما بسوی شماست
فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که در دنیا میکردید انه بدرستی که او سبحانه علیم بذات
الصدور دانا است در سینهای اسرار مخفیه پس چگونه احوال شما از وی پوشیده شود آورده اند که عتبه بن ربیع یا ابو
حذیفه ببلیه گرفتار شد بخدای تعالی انابت کرده ترک بت پرستی کردند چون بلیه بنعمت مبدل شد مرتد شدند و بان مشغول شدند
و مردمان را اضلال کردند حق تعالی این آیه فرستاد و اذا مس الانسان و چون برسد آدمی را یعنی عتبه یا ابو حذیفه را ضر
ضرری از مرض و قحط و شدت و غیر آن از انواع محنت دعا ربه بخواند پروردگار خود را منیبا الیه در حالتی که بازگرد

نذر است بسوی او و استغاثه نماید مبد بکاه او و ترک کننده عبادت غیر او ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون عطا فرمود حق تع
او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی نزد او یعنی آن بلیه را بنعمت مبدل نمود وی مشغول بآن نعمت شد و بآن مغرور گشت نَسِيَ فراموش
کرد مَا كَانَ یعنی بلا یعنی آن ضرری يَدْعُوا إِلَيْهِ که میخواند بسوی دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از وصول این نعمت وَجَعَلَ لِلَّهِ و
گردانید برای خدا أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی ساخت در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه گرداند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ
از راه خدا که طریق اسلام است قُلْ بگو ای محمد این کافران جاحد را از روی تهدید تَمَتَّعْ برخوردار باش بِكُفْرِكَ ناسپاس کردن
خود قَلِيلًا در زمان اندک که دنیاست چه آن در جنب آخرت در نهایت قلت است یعنی در این زمان حقیر متمتع شو از نعمت خدا
که عنقریب زوال خواهد یافت بعد از آن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از جمله یاران دوزخ خواهی بود از اهل سعیر و
عذاب الیم پس آیا این کافران معاند بهتر است أَمَّنْ هُوَ آیا آنکسی که او قَانِتٌ ایستاده و دعا کرده در اثنای صلوات یا همیشه
ایستاده بوظایف عبادات آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب و از امام محمد باقر منقولست که مراد از این منهی است که در نماز شب
قنوت خواند سَاجِدًا در حالتی که سجده کننده است مر خدای را وَقَائِمًا و قیام نماینده یعنی گاهی در نماز سجده کند و گاهی بقیام مشغول
شود يَحْذَرُ الْآخِرَةَ میترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امیدوار رَحْمَةَ رَبِّهِ به بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود کثرت
طاعات و عبادات متردد است میان خوف و رجا و هیچکدام را بر دیگری راجح نیابد چه رجحان رجا و منشأ ایمنی از عذاب
است و ترجیح خوف باعث نومیدی از رحمت و هر دو مذموم نزد حضرت عزت قُلْ بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار
هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه میدانند دلایل توحید را بوحدانیت او متیقن‌اند وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
و آنانکه علم ندارند بیگانگی او و از سر جهود و عنادهای از تنبلهای کفر بعضا یگانگی خدای نفهند إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این
نیست که پند پذیر میشوند بدین آیه و دلایل واضحات او أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول خالص از شوب فاسده
از صادق مرویست که فرمود الذین یعلمون در شان ماست والذین لا یعلمون در شان دشمنان ما و اولوا الالباب
در شان شیعیان ما پس ماییم که بجامع علم دین و بینیت دانش بحلی ایم و دشمنان ما اند که در بادیه جهالت سلوک
نموده اند و راه ضلالت و مخالفت پیموده و شیعیان ما اند که بقول صادق ما حق از باطل تمیز کرده مهتدی شده اند
و متمسک بطریق مستقیم و صراط قویم گشته اند در خبر است که حضرت امیر ع شبی با قنبر در کوچه کوفه میگذشت بدر
سرای رسید شنید که یکی این آیه میخواند که امن هو قانت اناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخرة و یرجوا رحمة ربه قنبر گفت من
انجا توقف کردم و امیرالمومنین گفت بگذشت و چون پاره راه برفت باز نگریست مرا گفت ای قنبر چرا ایستاده گفتم یا امیرالمومنین
آواز حزین این خانه بگوش من میرسد فرمود ای قنبر خواب کردن از سر یقین بهتر است از عبادت شهر من از این تعجب
کردم و در آن سرای انشا نکردم و بگذشتم روز دیگر انجا رفتم سرای منافقی بود گفتم یا امیرالمومنین تو چه دانستی که آن
اول از منافقست فرمود که راعی چگونه رعیت را نشناسد و عالم را عجز از علوم اسرار نباشد بعد از آن خطاب بحضرت
رسالت کرده میفرماید که قُلْ بگو ای محمد باهل ایمان که حق سبحانه میفرماید يَا عِبَادِ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آن بندگان
کسانی که گرویده اند بوحدانیت من و به نبوة تو تصدیق کرده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
مر آنانکه کرده اند کردارهای نیکو فِي هَذِهِ الدُّنْيَا در این جهان یا احسان نموده بغیر خود از دادن صدقات واجبه و مندوبه
حَسَنَةٌ مثوبت نیکو هست در آخرت بعد از آن بجهت مبالغه در ارتکاب طاعات میفرماید وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ و زمین

خدا واسعه است یعنی اگر متعذر باشد که در وطن خود باعمال حسنه ارتکاب نمایند و بطاعت و عبادت مشغول شوند و اظهار
شعار اسلام کنند باینکه از اقامه هاجرت کنند و خود را ببلاد اسلام رسانند و بفراغت تمام بعبادت خدا مشغول گردند
و جدا شدن از وطن خود بر کندن و ببلاد غربت رفتن موجب مشقت عظیم است از پی آن بعد از آن تسلی ایشان داده میفرماید انما
یوفی الصابرون جز این نیست که تمام و کمال داده میشوند صبر کنندگان بر مهاجرت و مفارقت و کربت و بلیت اجرهم
مزد ایشان بغیر حساب بیشمار یعنی از بسیاری ثواب ممکن نباشد شمار آن نگاه داشتن اصبغ بن نباته روایت کرده که امیر
المؤمنین علیه السلام بعیادت امام حسن رفتم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چگونه یا ابن رسول الله گفت الحمد لله که خود را بصبوری یابم بعد
از آن فرموده که مرا باد نشانید چون او را باد نشاندند فرمود که شنیدم از جد خود رسول خدای که میگفت که ای پسر من بدرستی
که در بهشت درختی است که آن را شجرة البلوی گویند از آنجا من اهل بلا گردانند و نصب کنند از برای ایشان نه میزان و نه اعمال را
نشر کنند بر ایشان از دیوان اعمال بلکه مزد صبر را بی حساب بر ایشان ریزان سازند بعد از آن این آیت تلاوت کرد که انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب و عیاشی باسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی از آن حضرت رسالت ص نقل کرده
و نیز آن حضرت فرموده که روز قیامت نصب ترازوی عمل کنند برای اهل نماز و صدقه و حج پس جزای اعمال ایشان بتمام و کمال
باو دهند و از برای بلاکشان صابر هیچ میزان نصب نکنند بلکه مزدهای ایشان را بی حساب بر ایشان فرو ریزند و کار ایشان
بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا ببلائی و اذیتی مبتلا نبوده باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان در دنیا بمقراض پاره
پاره میکردندی تا امروز با اهل بلا در مرتبت درجه سلوک نمودندی در خبر است که روز قیامت جماعت غازیان را که در دنیا
شربت شهادت چشیده باشند بدخول بهشت نشسته اند گویند خداوندا ما از نیزه ها یتیم کردیم و زنان را بیوه و جان
خود را فدا کردیم چرا اینها پیش از ما به بهشت رسیدند خطاب آید که ایشان در دنیا محدث شما در جمیع عمر یکبار به
تیغ کفار شهادت یافتید ایشان در روزی صدبار به تیغ بلا کشته میشدند و مرتبه شهادت با ایشان نیز رسد آورده اند
که کفار مکه حضرت رسالت ص را گفتند ترا چه برین داشت که بدعت کیشی میکنی که مخالف آئین ماست چرا اقتدا بملت قوم
خود نمیکنی و بعبادت اصنام میل نمی نمائی تا از این محنت و تشویش رهائی یابی آیه آمد که قل بگو ای محمد مشرکان مکه را انی
امرت بدرستی که من امر کرده شده ام ان اعبد الله آنکه پرستش نمایم خدای بحق مخلصا له الدین در حالی که پاکیزه کننده
گان باشم برای او دین از آلوده یعنی که مامورم بانکه موحد باشم و معترف و امرت و فرموده شده ام باخلاص مذکور لان اکون
بجهت آنکه باشم اول المسلمین اول گردن نهادگان یعنی مقدم ایشان در دنیا در سبقت از جا میکه ایشان را بدین اسلام دعوت
میکنم قل بگو ای محمد مر کفار را که صدها آنند که ترا از دین بگردانند انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر نافرمانی
کنم پروردگار خود باین وجه که طریق توحید بگذارم و دین شما را اختیار کنم عذاب یوم عظیم عذاب روزی که بزرگست یعنی
روز قیامت قل بگو ای محمد مر مشرکان را الله اعبد خدای بحق را میپرستم و بس مخلصا له دینی در حالتی که پاک کننده ام دین
خود را از شرک و ریا و طاعت خود را از ریا فاعبدوا پس بپرستید ای مشرکان ما شئتم من دونه هر چه خواهید بجز از خدای تعالی
و علما این آیه را بآیه السیف منسوخ است مشرکان بعد از شنیدن این کلام و نومید شدن ایشان از رجوع بدین ایشان
گفتند ای محمد زیان کردی که کیش ما را اختیار نکردی و مذهب تا مرا اختیار نکردی آیه آمد قل بگو ای محمد با اهل شرک که
ان الخاسرین بدرستی که زیان کاران الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود و اهلیهم و در کسان خود

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز قیامت وجه آنست که بنفس خود نفع نگرفتند و از اهل خود تمتع نگرفتند چنانکه در دنیا چه حق تعالی ایشان را از آن روز
بطبقات دوزخ پیوندد و اهل خود را اگر ایمان آورده باشند در بهشت باشند و این هنگام نه از نفس خود منتفع شوند
و اهل ایشان بغیر ایشان رسد نسبت باین هردو زیان زده باشند أَلَا ذٰلِكَ بدانید آن زیان مذکور هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
وان زیان ظاهر است که هیچکس از اهل موقف پوشیده نباشد لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ
مر ایشان راست از زبر ایشان سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان سایبانهاست طایفه دیگر را که زیر تر از ایشان باشند کما
نقل ان انجماهل نفاق در اخرین مکان دوزخ خواهند بود بزیر ایشان را معنی آنست که مر ایشانراست طبقهای آتش زیرا که زیر
ایشان و زبر ایشان گسترده از آتش سوزان اندر ایشان ذٰلِكَ آن عذاب وصف کرده شد يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ می ترساند خدا
بان عِبَادَهُ بندگان خود را بجهت رحمت واسعه خود در شان ایشان تا بپرهیزند از آن آتش و با وامر او قیام نمایند يَا عِبَادِ
ای بندگان من چون عقوبت چنین در عقب شماست فَاتَّقُونِ پس بترسید از من آورده اند که در زمان جاهلیت زید بن
عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابوذر غفاری زبان بکلمه طیب لا اله الا الله گشودند و باعتقاد تمام بوحدت الهی اعتراف کردند
از کیش آبای خود بیزاری نمودند حق تعالی در شان ایشان فرستاد وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ و آنانکه اجتناب کردند از شیطان
که غایت طغیان است و عدوان و سایر شیاطین که ضلالت دین از ایشان [illegible] شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا از آنکه پرستیدن او یا تبعیت
ایشان کنند وَأَنَابُوا إِلَى اللّٰهِ و باز گشتند بسوی خدا از سر یقین روی بجانب ما آورده اند لَهُمُ الْبُشْرٰى مر ایشانراست مژده
اما ان یا در حین حیات بزبان پیغمبر و یا نزد وفات ببشارت فرشتگان یا بعد از ممات بخطاب الهی بدخول جنان خلاصه سخن آنست
که آنانی که مجتنب شدند از عبادت هرچه دون خداست ایشانرا پر مژده ثوابست فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگانرا الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ
الْقَوْلَ آنانکه می شنوند گفتار حق را فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی میکنند نیکوترانرا یعنی عمل میکنند بآن قولیکه اقرب بعفو
واصوب است و سدی گفته که اتباع قولی میکنند که احسن از غیر نیست که مامورند بآن از طاعات و عبادات و ابو درداء بوده که اگر بعهد
سه چیز نمی بود نمیخواستم که علیه روزنده بمانم یکی تشنگی در مهینه گرما یعنی روزه داشتن در آن و دیگری سجده کردن در جوف لیل
سیم مجالست کردن با جمعی که تبعیت بهترین کلام کنند و یا آنکه بشنوند امر قرآن را و احسن اینرا اختیار کنند چنانکه اختیار عفو
کنند بر قصاص که افضل آنست بقوله تعالی وان تعفوا اقرب للتقوی و تبعیت صدقه خفیه کنند که افضل است از صدقه علانیه
کقوله تعالی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و بر همین قیاس تابع محکوم شوند دون منسوخ عزیمت را اختیار کنند دون
رخصت أُولٰئِكَ آن گروه که تابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ آنانند که راه نموده است خدای ایشان را بمقصد نجات و
ایشان بآن مهتدی شدند طریق صوابی که موجب وصول ماست بحسن باب اختیار نموده اند وَأُولٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ
وان گروه ایشانند خداوندان عقول صافیه از شایبه اوهام فاسده و تخیلات باطله که از تسویلات شیطانی نتایج میگردد
پس بر سبیل تهدید میفرماید أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ آیا آنکس را واجب شد بروی سخن وعیدیکه مشعر است وعذاب
الیم یعنی قول لاملان جهنم تا آخر و حدیث هولاء اهل النار ولا ابالی چون کسی که مستوجب جنان و سزاوار جنانست یعنی
شقی که مستحق عقوبتست هرگز مثل کسی نباشد که سزاوار رحمت است أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ آیا تو ای محمد میرهانی
انرا که در دوزخ باشد یعنی نبایستی که بوسیله اظهار ایمان در قلوب دوزخیان ایشانرا از عذاب برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب
نفس ایشانست و بر تو هیچ گناهی نیست چه بر تو جز تبلیغ است و پس از ابن عباس مرویست که این آیت در شان ابو لهب است

و پس از عقبه بعد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید لَکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوا لیکن آنانکه پرهیزند رَبَّهُم از عقاب پروردگار خود

بوسیله قبول ایمان و بسبب طاعت لَهُم و ایشانراست در بهشت غُرَفٌ غرفها یعنی منزلهای بسیار بلند مِن فَوقِهَا از

از بالای آن غرفها غُرَفٌ غرفهای دیگر بلندتر مَبنِیَّةٌ که بنا کرده و مستحکم گردانیده شده است بلا قصور و اعوجاج

تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهَارُ میرود از زیر آن غرفهای جویهای بهشت وعده داده شده است این غرفها باهل ایمان وَعدَ

اللهِ وعده دادن خدا یعنی وعده حق تعالی است لَا یُخلِفُ اللهُ المِیعَادَ خلاف نمیکند خدای وعده خود را پس البته متحقق

الوقوع باشد و نقل است که از قبیل علا ابو سعید خدری از حضرت رسالت صلعم روایت کند که چون اهل بهشت بهشت

در آیند از بالای سر خود غرفهای بینند که بعید از مسافت آن میان آسمان و زمین باشد و اهل آن بمثابت ستارهای

خشنود گفتند یا رسول الله این منازل انبیا باشد فرمود که اهل مراتب درجات صالحان امت باشد و بعد از ذکر موعود مو

منان بتوحید در بیان دلایل وحدت میفرماید که أَلَم تَرَ آیا نمی‌بینی خطاب بحضرت است و مراد جمع مکلفین و استفهام برای

تقریر یعنی البته می‌بینی أَنَّ اللهَ أَنزَلَ آنکه فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً آبی یعنی آب باران فَسَلَکَهُ پس درآورد

آن آب را یَنَابِیعَ فِی الأَرضِ در چشمهای و کاریزهای جاری که در زمین است ثُمَّ یُخرِجُ بِهِ پس بیرون آرد بآن از زمین کشت زار

مُختَلِفًا أَلوَانُهُ گوناگون رنگهای آن از سرخی و خضرت و بیاض و صفرت و غیران و گویند مراد بالوان اصناف و اجناس

مختلفه است چون گندم و جو و برنج و کنجد و غیران ثُمَّ یَهِیجُ پس خشک میشود آن زرع بعد از خضرت و نضارت فَتَرَاهُ

پس بینی آنرا مُصفَرًّا زرد شده پس از طراوت و تازگی آن ثُمَّ یَجعَلُهُ پس میگرداند خدای حُطَامًا ریزه ریزه و درهم شکسته

و خرد و مرد گشته إِنَّ فِی ذَلِکَ بدرستی که در انزال آب و اخراج زروع مختلفه بآن و نقل است از حالی بحالی لَذِکرَى هر آینه

یادکردنیست لِأُولِی الأَلبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را که در آن تفکر نمایند و عارف شوند بصانع محدث و مقدرت او

میدارد در معاد یا تشبیه نمایند احوال دنیوی را بآن زرع تر و تازه و بواسطه اعتماد نکنند بجهة آنکه وقتی نمود آن بدبول و ضلال

شود و زوال پذیرد چون انعامی که میشوند بلوث و لیوهام در این تفکر نمیکنند تا عارف شوند بوجود صانع از بیهقی معرفت

أَفَمَن شَرَحَ اللهُ آیا پس آنکسی که گشاده کرده است خدای صَدرَهُ سینه او را و فراخ گردانیده دل او را لِلإِسلَامِ برای قبول اسلام

بوسیله استعمال قوت عقلیه و دلایل بیند او بحجج و اطمینان بواسطه استعداد تام او بالطاف هادیه همچو کسی است که سینه او تنگ

از قبول حق بجهة اصرار و عناد و انکار و عدم تدبر و دلایل در مجاری کلام مجید است بمعرفت پروردگار و صدق سید مختار

خلاصه معنی آنست که آنکسی که خدای تعالی بسبب اهلیت و استعداد لطف و الطاف بحکم خود فایض ساخته بروجهی که سینه او

منشرح شود بقبول ایمان همچو کسی باشد که بجهة عدم استعداد نظر الطاف از و باز گیرد و اورا در مضیق کفر بگذارند هم

میان این هر دو بعد المشرقین است فَهُوَ آنکس است که سینه او وسیع است از برای قبول ایمان عَلَى نُورٍ بر روشنی معرفت

پروردگار و حجت ما بر یقین و بصیرت مِن رَبِّهِ از پروردگار خود ابن مسعود روایت کند که روزی حضرت رسالت صلعم این آیت

قرائت فرمود ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر بچه معنی است فرمود که نور معرفت الهی است در دل بنده مومن پرتو افکن که

دل او را روشن و فراخ گرداند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بنده را ابا الکلیه از سرای غرور بگذرد و

تهیه اسباب خلود پیش از نزول مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آمده که آیه در شان عالیشان حضرت امیر المومنین است

و عمار یاسر و بعضی گفته که آن حضرت [illegible] کتابی گفته که [illegible] بیت یقینا [illegible]

او وجهي كه قلبهاي ايشان برخدا ميل نمايد فويل پس چاه كه در جهنم است يا شدت عذاب و سختي لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ دو جا عوق
است كه سخت است دلهاي ايشان مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از جهت يادكردن خداي كه كلمه توحيد است يعني هرگاه كه نزد ايشان ياد خدا كنند بوحدا
نيت بسبب ان زياده ميكردد قساوه در دلهاي ايشان كقوله تعم فزادتهم رجسا الى رجسهم پس اصلا متعظ نميشوند و
عيب ومتنجر نيكردند انتهى اُولَئِكَ آن كروه سنكدل فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در كمراهي اشكارا هويدا اند بروجهي ضلال
ايشان بر هيچكس پوشيده و پنهان نيست و ابو سعيد خدري از رسول صلعم روايت كرده كه صاحب ان نرم دلان امت من طلب
لع رحمت دلها وضع كرده از ارباب قلوب قاسيه طلب حاجت مكنيد كه حق تع غضب و خشم خود را در ايشان مذكور ساخته ونيز
از ان حضرت مرويست كه خداي تع دوست دارد هر دلي كه ترسنده واندوهكين مهربان باشد و مردمان بخير تعليم نمايد و بدعوت خدا
دعوت نمايد و دشمن دارد هر دلي كه اگر غافل باشد اوقات را بانچه صرف نمايد و همه شب در خواب كند اند و ذكر خداي نكنند كه
روزي اصحاب بجناب عزت مآب عرض كردند كه ملال بسيار و كلال بچشمان ما طاري شد و خواهش ما انست كه بگفتار غم زدا سخني
دلنواي ناملوح ملال مبدل شود و زنگ كدورت از صفحه خاطر ما زدوده كردد ايت امده اللَّهُ نَزَّلَ خداي فرو فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ
نيكوترين سخني كِتَابًا مُتَشَابِهًا ان كتابيست مانند يكديگر يعني بعضي ازان مشابه بعضي است در جزالة لفظ نظم وتناسب اسا
و وجوه معاني دلالت بر اعجاز حضرت نبوي واشتمال آن بر منافع ديني واخروي و يا برخي ازان مصداق برخي ديگر است
و در ان تناقض و اختلاف نيست مَثَانِيَ مثلي ديگر است يعني مشتمل است بر تكرار نقيض و اوامر و نواهي و وعد و وعيد
و مواعظ و نصايح يا محفوظيست بر موز و مخاطبات امور متقابله چون امر و نهي و وعد و وعيد و ثواب و عقاب و بهشت
و دوزخ و مومن و كافر و غيران هرچند تلاوت ميكردند موجب كلال و ملال نميشود بلكه هرچند خوانده ميشود ذوق
مطالعه آن زياده ميكردد و قاعده تكرار نيست كه نفوس بسيار متنفر ازان ذكر و وعد و وعيد و موعظه و نصيحت پس
اگر ان تكرار نباشد در نفوس رسوخ نپذيرد و هيچ نفس علو ان ننمايد و از ينجاست كه حضرت رسالت صلعم چهار مرتبه مواعظ
و نصايح را بر اصحاب تكرار ميفرمودند و سعي مينمودند تا ان در قلوب ايشان مركوز شود و بر عمل و را ايشان مقرون گردد و يكي
از صفات قران اينست تَقْشَعِرُّ مِنْهُ ميلرزند از وي يعني بجهة شدت از خوف و عيدي كه در وست بسيار منقبض ميكردد و بعا
ميرسد جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ پوستهاي انانكه ميترسند از عقاب پروردگار خود ثُمَّ تَلِينُ پس نرم ميشود و ارام ميكيرد
جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستهاي و دلهاي ايشان إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ بسوي ياد كردن خدا يعني چون ايات رحمت و مغفرت را ميشنوند
دلهاي ايشان نرم ميشود وان خشيت و قشعريره كه بسبب ايات و عيد طاري شده ازايشان زايل ميكردد و از ابن عباس
بن عبد المطلب مرويست كه پيغمبر فرمود كه هرگاه بپوست بنده مومن از ترس خدا لرزان شود گناهان ريخته شود همچنانكه
برگها از درختان ريزد و از اسلم از ابي بن كعب نقل كرده كه روزي نزد رسول صلعم رفتم او بقران خواندن مشغول بود در اثناي
ان چشمي را رقت امد فرمود غنيمت دانيد و دعا كردن را نزد گريستن كه باجابت مقرون خواهد شد چه رقت رحمت الهي
و قساوت عقوبت پادشاهي است عبد الله بن زبير گفت از اسما بنت ابي بكر پرسيدم كه اصحاب رسول صلعم نزد استماع قرآن چگونه
بودندي گفت چنانكه خداي تع وصف ايشان كرده كه چشمهاي گريان و اعضاهاي لرزان گفتم اكنون پيدا شده اند كه
چون قران ميشنوند مي افتند و فرياد ميكنند گفت اعوذ بالله من الشيطان الرجيم اين از فعل ابليس لعين است ذَلِكَ
اين كتاب بدين كونه كه موصوفست بصفات مذكوره هُدَى اللَّهِ راه نمودن خدايست يعني ارشاد مرشد كاملست از جانب خدا

یهدی بر راه راست مینماید یعنی بتوفیق ایمان میدهد بسبب ایمان آن مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد لکن کسانی که تامل نمایند در اوامر

و اضطر تفکر کنند در هیچ ببینران توفیق طاعت میدهد بان امر جنت را وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد خدای یعنی

و کلنا رد او را بسبب جحود و عناد با وجود ظهور دلایل بر وحدت ایات و وعید بر صفت فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ

هیچ راه نماینده که او را از ضلالت نجات دهد بر او کفار انجار نکرده بسبب امر لیا انکار اصلا القات ادله توحید و ایات وعید نمیکنند

پس بر سبیل تهدید میفرماید که اَفَمَنْ یَتَّقِیْ آیا پس انکسی که بپرهیزد بِوَجْهِهٖ بروی خود سُوْٓءَ الْعَذَابِ از بدی عذاب سخت

عقاب که آن بار آتش است یعنی روی خود را سپر آتش سازد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز بجهت آنکه دست و پای در زنجیر آتشین باشد

و ممکن نباشد او را که از خود دفع کند و عطا گفته که مراد کسی است که سرنگون او را در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش او را مس کند

روی او باشد بعد از ان از قول خزنه دوزخ نسبت بکفار خبر میدهد وَقِیْلَ گفته شود یعنی خازنان دوزخ گویند لِلظّٰلِمِیْنَ مر ستمکاران

از کفره فجره ذُوْقُوْا مَا کُنْتُمْ تَکْسِبُوْنَ بچشید جزای انچه بودید که کسب میکردید از تکذیب معجز و بعث و نشور در محشر پس

مبالغه نموده تهدید کفار مکه میکند که کَذَّبَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند انانکه بودند بیش از انکفار پیغمبر خود را فَاَتٰىهُمُ اللّٰهُ الْعَذَابُ

پس امد بایشان عذاب الهی مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُوْنَ از انجا که شعوری نمیداشتند بان و وقوع ان در خاطر ایشان نمیگذشت بلکه

در امنیت و رفاهیت و غفلت عذاب بر ایشان نازل شد بطریق فجاة فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ پس چشانید ایشانرا خدای الْخِزْیَ

خواری و رسوائی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا بمسخ و خسف و قتل و سبی و اجلا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر اینه عذاب سرای دیگر

یعنی عقوبت عقبی که برای ایشان اماده است اَکْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا بجهت شدت و دوام آن لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ

اگر هستند که بدانند یعنی اگر از اهل علم و نظر اند هر اینه عالم خواهند بود بان و عبرت خواهند گرفت از ان وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستی

که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای ادمیان فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین کتاب که قرآن است مِنْ کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که محتاج الیه بود مانند امور مرتبط

امم ماضیه است یعنی در قران امم ماضیه را بیان کردیم لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُوْنَ شاید که ایشان پند پذیرند بان یعنی در ان تامل نموده عبرت گیرند

قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا در حالتیکه آن قرآنست بلغت عرب غَیْرَ ذِیْ عِوَجٍ نیست خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق بلکه طریق مستقیم

است که موصل است بحق یعنی هیچ اغلاطی و تناقضی و اختلافی در معانی آن نیست و هیچ شکی و شبهه نیست در حقیت آن پس الفاظ او

متناسب لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ شاید که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان بسبب تامل و تفکر در معانی آن پس از برای عبده اصنام

و اهل توحید مثل میزند و میگوید که ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای تعالی مثلی از برای مشرکان و موحد رَّجُلًا فِیْهِ شُرَکَآءُ یعنی مردی

که در وی شریکان باشند یعنی بنده که موالی متعدده داشته باشد مُتَشٰکِسُوْنَ که مخالفت کننده باشند با هم بجهة

بدخوئی و با هم نسازند در شرکت ان بنده پس هر شریکی او را کاری فرماید و او کار تمام نا کرده شریکی دیگر باو رجوع کند

او هیچ کدام را با تمام نتواند و بجهة این از وی راضی نباشند وَرَجُلًا سَلَمًا تا از برای موحد و مرد دیگر را که رسته باشد

از شریکان خالص لِرَجُلٍ برای مردی یعنی بنده که مملوک یک مولی باشد و او را در انجاح مقاصد مردم خشنود تواند هَلْ یَسْتَوِیٰنِ

مَثَلًا ایا مساوی باشند این دو بنده از روی مشابهت در وصف یعنی البته مانند یکدیگر نباشند چه یکی بسبب تنازع مالکان

مضطرب و ملول باشد و نتواند که نوعی کند که در خدمتکاری همه از وی راضی باشند و دیگری از مخالفت شریکان سالم بود و بجهة

نیکوئی خدمتکاری مولی از وی خشنود باشد یعنی همچنانکه مشرک باشد میان شرکا دل او متفرق است بخدمتکاری هر یک از ایشان

و متحیر گشته نمیداند که بخدمت کدام قیام نماید و بچه نوع همه را خشنود سازد و بر کدام اعتماد مشرکان نیز توزیع و تقسیم

مثل زدن برای کسی که مختلف‌اند سرگردان شده نمیدانند که کدام از ایشان را اعتماد کنند و به اعتماد در ربوبیت کدام نمایند و آنکه انقیاد
مخصوص یکی نموده آنکه بنده مملوک یک کس باشد بتوجه تمام و وجه ما لاکلام که خدمتکاری بر میان بسته جبین یکرضای
مالک اوست قیام مینماید و از آنچه که سبب کراهیت اوست محترز میشود و بجهت این مراد او حاصل میکند مثل موحد
المخلص من جمیع الوجوه روی توجه بجانب معبود حق آورده کلاً در عبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده چیزی که
سبب خشنودی معبود اوست استعمال میکند و از هر منشأ سخط اوست احتراز میکند و بواسطه این انقیاد و اطاعت بمرتبه اعلا
جلیل میرسد ابو الحسن حسکانی باسناد خود از امیر المؤمنین ع روایت کند که آنحضرت فرمود انا ذلک الرجل السلیم لرسول
الله یعنی آن مرد مکمل بالخلاص تمام بخدمتکاری حضرت رسالت اهتمام مینماید و عیاشی باسناد خود از ابی خالد روایت کرده امام
که امام محمد باقر فرموده الرجل السلم للرجل علی حقا و شیعته این مردی که خالص است در عبودیت مالک خود و خدمت او و منسوب
بغیر مستغیری نیست امیر المؤمنین و شیعیان او و چون این ضرب المثل سبب هدایت بندگان است بایمان که اعظم نعم
است از جهت میفرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش مر خدای راست برین مثل چه سبب این شمار از طلب شرک بخلاص
داده بتوحید هدایت فرمود یا مستحق حمد مر خدای راست که در خدائی شریک ندارد نه غیر او را چه منعم بالذات و
مالک علی الاطلاق بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حقیقت این معنی را و بجهت فرط جهل غیر را شریک او میسازند و چون اهل
که کفار مکه میگفتند که انتظار میکشیم که محمد بمیرد تا از محنت او خلاص شویم آیه آمد إِنَّكَ مَيِّتٌ بدرستیکه تو بصفت متصفی
که مرگ است وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و ایشان مرده‌اند ثُمَّ إِنَّكُمْ پس از موت بدرستی که شما ای مؤمنان و کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز
رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد آفریدگار خود تَخْتَصِمُونَ خصومت کنید مراد اینست که پس تو حجت آوری برایشان که من در حق توام
و شما شریک بر باطل و من بر شما تبلیغ نمودم و شما را براه راست دعوت کردم و شما طریق عناد و لجاج پیش گرفته تکذیب
من کردید و ایشان بباطل اعتذار آورده اند که ما اطاعت رؤسا و پیشوایان خود کردیم و اقتدا به پدران خود نمودیم ابو
سعید خدری گفته که روز جمل و صفین دانستیم که خصومت در میان ملتین باشد و ابو العالیه بر آنست که این آیه
مخصوص باهل قبله است فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گفت عَلَى اللَّهِ
بر خدا یعنی او را شریک و فرزند نسبت داد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و تکذیب نمود سخن راست را یعنی توحید و قرآن
إِذْ جَاءَهُ در وقتی که آمد باو بی آنکه تامل و تفکر نماید در آن أَلَيْسَ آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست
فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ مکان و مقام ناگرویدگان و منکران بجهت جزای عقیده فاسده و اعمال قبیحه یعنی
سقر مقر ایشانست که افترا کردند بر خدا و دروغ دانستند توحید و قرآن را بالجای مطلق کافرانست یا جاحدانست وَالَّذِي
جَاءَ بِالصِّدْقِ و آنکسی که آورد سخن راست را وَصَدَّقَ بِهِ و تصدیق یعنی سایر مؤمنان بآن أُولَئِكَ آن گروه عالیشان ایشانند هم
پرهیزکاران از غیر ایشان نزد سید اولاد بشر مخفی نیست که قرآن از جانب حضرت عزت آورده و به ثانی حضرت رسالت
که تصدیق بآن نموده مولی زمر میگویند که جاء بالصدق انبیا اند و صدق اتباع ایشان و حافظ ابو نعیم از ابن عباس و مجاهد
از امیر المؤمنین روایت کرده اند که جاء بالصدق محمد است ص و صدق به علی بن ابی طالب ع در خبر است که شب معراج چون رسول ص
باسمان بردند ملکوت السموات بر وی عرض کردند خطاب رسید باو که برو و قوم خود را باخبر مشاهده کردی خبر ده گفت
خدایا قوم مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب عزت خطاب آمد که صدقک علی و هو الصدیق الاکبر علی بن ابی طالب تصدیق تو خواهد

کرد و او صدیق اکبر است و این موافق و مخالف نقل کرده اند که پیغمبر فرمود الصدیقون ثلثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب
یس و علی ابن ابی طالب و بیست که رسول خدا جمعی را بغزا فرستاد و امیر المؤمنین را بر ایشان امیر کرد عبدالله فرمود که کیست که فضل
بیش از قرآن بگوید عمار یاسر برخاست و گفت من بگویم یا رسول الله فرمود که بگو عمار گفت قال الله تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به
رسول او بود صدقت یا عمار است که نبی عمار بن حسان روایت کرده که هدایت اسلام نزد حضرت رسالت صلعم رفتم و گفتم یا محمد بچه
فرمود میگویم لا اله الا الله و انا رسول الله خدا یکیست و من فرستاده اویم گفتم من تصدیق علی هذا کیست تصدیق میکند بر تو فرمود
صبی و امرا کو دیگر یعنی علی و خدیجه و ان بجاست که آنحضرت فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و بر علی صلوات میفرستادند بسبب
آنکه در این هفت سال نماز هیچکس بر آسمان نبردند الا نماز من و علی لهم مر این مومنان مصدق داشت در بهشت ما یشاؤن آنچه
خواهند و آرزو کنند از جلائل نعمت و عظائم کرامت عند ربهم نزد پروردگار خود ذلک آن ثواب عظیم است و نعم جزاء المحسنین
پاداش نیکوکاران است که اهل تصدیق اند و کننده افعال حسنه لیکفر الله عنهم تا بپوشد خدای از ایشان بسبب صفات نیکو
اعمال اسوأ الذی عملوا بدترین آنچه کرده اند یعنی محو کنند از ایشان عذاب شرک و معاصی که کرده باشند از قبل ایمان او فائده
نیکو کردن تخصیص اسوأ جهة مبالغه است چه تکفیر آن موجب غفران است که در سوء کمتر باشد یا اشعار است بآنکه ایشان بجهة
استعظام ذنوب پنداشته اند که مغفرند و اگرچه فی الحقیقه فاعل آن نیستند چنانکه روش اهل عصمت است و یجزیهم و پاداش
میدهد ایشان را اجرهم مزد کردار ایشان باحسن الذی نیکوترین چیزی که کانوا یعملون بودند که عمل میکردند مراد از حسن
مطلق محاسن اعمال است و تفسیر آن باحسن بجهة کمال اخلاص ایشان است مراد زیادتی ثواب آن یا مراد از آن مجموع فرائض
و سنن باشد که مزیت حسن دارند بر مباحی که بآن مستحق ثواب میشود آورده اند که حضرت رسالت صلعم چون ذکر معایب باطله
میکرد کفار قریش منع او میکردند و میگفتند که چنین میگوئی که بواسطه این از جانب خدایان ما ضرری بتو خواهد رسید که هیچکس
از کفالت نکند حق تعالی آیه فرستاد الیس الله بکاف ایا نیست خدای کفایت کننده مراد تقریر و اثبات است یعنی البته کفایت کننده
عبده بنده خود را که محمد است از جمیع انواع ضرر و یخوفونک و میترسانند ترا مشرکان بالذین بآنکه میترسند من دونه
بجز از خدای یعنی و میگویند که ضرر ما ضرری بتو خواهند رسانید و در بعضی روایه آمده که چون خالد ولید قصد کرد که عزی بت
شکند گفتند ای خالد از عاقبت این عمل بترس که عزی نسبت به بتان دیگر ارفع است مبادا که از ... بتو آسیبی رسد
خالد التفات بگفتار ایشان نکرده تبر را بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفرانک یا عزی لا سبحانک من اهانک کفر و ناسپاسی
مر تراست نه پاکی و پاکی مر کسی راست که ترا خوار و بی مقدار گردانید پس حق تعالی حبیب خود را وعده کرد
که من کافی مهمات توام و نگهدار ترا از جمیع آفات و اذیات و کفایت همه کمال سفاهت تخویف تو میکنند از ضرری که ان
بتان بتو میرسد و شبهه نیست در آنکه اسناد امثال این از جمادات از فرط جهالت و حماقت است و من یضلل الله و هر
که گمراه سازد خدای یعنی او را در وادی ضلالت کفران و شقاوت خذلان بحال خود واگذارد و بجهة اصرار و انکار و عدم
التفات او در دید وحدت پروردگار فما له من هاد پس نیست آن گمراه را هیچ نماینده که او را براه راست آورد بآنکه هر که را خدا
از طریق بهشت بگرداند بسبب کفر و معصیت پس هیچکس او را بهشت هدایت نکند و من یهد الله و هر که را خدا راه نماید
او را بتوحید بواسطه تدبر و تفکر او در آیات وحدت فما له من مضل پس نیست او را هیچ گمراه کننده که از آن راه بگرداند
الیس الله بعزیز ایا نیست این بر وجه تقریر است یعنی البته هست خدا تعالی غلبه کننده بر مشرکان و مغلوب سازنده ایشان

ذو انتقام خداوند کینه کشنده از کافران و معاندان و سایر دشمنان خود و دین کلام وعید کفار قریش است پس عجز و عوج
ایشان بقدرت خالقیت خود میفرماید که وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی از مشرکان مکه مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ که بیافریده آسمان
و زمین را نعلم بوجود او مر لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر اینه گویند خداست با وجود جحود و عناد ایشان چه بجهة دلیل واضح
قدرت او و خالقیت هیچ کس انکار آن نمیتواند نمود و چون معترف شوند قُلْ بگو با ایشان که أَفَرَأَیْتُم مَّا تَدْعُونَ از آنکه میخوانید مِن
دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای از بتان و سایر الهه باطل یعنی میگویید مرا که إِنْ أَرَادَنِیَ اللّٰهُ اگر اراده کند خدای بمن بِضُرٍّ
ضرری و سختی و برساند بمن اذیتی و محنتی از مرض و سایر عوض هَلْ هُنَّ آیا باشند ایشان کَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کننده
ضرر و نسبت بمن أَوْ أَرَادَنِی بِرَحْمَةٍ یا اگر خواهد خدای بمن نعمتی و از صحت و غنا و غیر آن هَلْ هُنَّ آیا باشند آنان مُمْسِکَاتُ
رَحْمَتِهِ باز دارندگان منفعت و نعمت او از من و چون شما مقر و معترفید بعجز الهه خود از دفع ضرر و نفع پس ترک
عبودیت کنید و خدای که خالق عالم و قادر علی الاطلاق است و پرستید جمادی که عاجز مطلقند علت سفاهت جهالت
است مرویست که حضرت رسول ص چون از مشرکان سوال کرد ایشان ساکت شدند و از جواب عاجز گشتند حق تع
فرمود قُلْ بگو ای محمد ایشان را حَسْبِیَ اللّٰهُ کافی و پسندیده است خدای در ایصال منفعت و دفع [illegible] عَلَیْهِ بر وی نه
بغیر او یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان کارهای خود را با و وا میگذارند بجهة علم ایشان باختصاص
خالقیت و قادریت پس بجهة تهدید ایشان میفرماید قُلْ بگو این مشرکان قبیله خود را یَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من عمل
کنید عَلَىٰ مَکَانَتِکُمْ بر حالتی که هستید بر آن یعنی عداوتی که میکنید در آن و نهایت امکان سعیست در اهلاک و تضعیف
من بکوشید إِنِّی عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام بر حالت تمکن خود بجد جهد تمام در آن میکوشیم یعنی در اظهار کلمه
توحید و اعلای دین اسلام فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن یَأْتِیهِ آنکس که بیاید باو عَذَابٌ یُخْزِیهِ عذابی که رسوا
کند او را امروز بدر است که خدای ایشان را بقتل رسوا گرداند وَیَحِلُّ عَلَیْهِ و فرود آید بر و عَذَابٌ مُّقِیمٌ عذابی که دائم باشد
یعنی عذاب دوزخ که شدید دائمست إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَیْکَ الْکِتَابَ بر تو این کتاب که قرآنست لِلنَّاسِ
برای نفع همه مردمان بِالْحَقِّ فرستادنی براستی و درستی و یا بسبب بیان حق جمیع مطالب و مصالح معاش و معاد است
فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که [illegible] بقرآن و اوامر و نواهی آن عمل کند یا در دلایل آن تفکر کند فَلِنَفْسِهِ پس مر نفس اوراست فایده
عمل آن وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از احکام قرآنی دور شود عمل بان نکند فَإِنَّمَا یَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه شود عَلَیْهَا
بر نفس خود یعنی وبال و نکال آن بوی راجع گردد وَمَا أَنتَ عَلَیْهِم و نیستی تو بر ایشان بِوَکِیلٍ نگاهبان یعنی اجبار
کننده ایشان با ایمان و حافظ آن در قلوب ایشان بوجهی که نگذارد در ضلالت و از حق منصرف نشوند از عهدة تو
مطلوب نیست بلکه بر تو نیست بغیر از رسانیدن حجه زیرا که تکلیف بر اختیار است و اجبار جهة تنبیه مشرکان بر قدرت
و حجیت میفرماید اللّٰهُ یَتَوَفَّى الْأَنفُسَ خدای جمع میکند جمیع نفسها را حِینَ مَوْتِهَا هنگام مردن ایشان یعنی نزد انقضای
آجال قطع حیات ایشان میکند وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ و فرا میگیرد نفسها که نمرده است فِی مَنَامِهَا در خواب یعنی قطع تصرف و تدبیر
از تن میکند از آن نه قطع حیوة فَیُمْسِکُ الَّتِی پس نگاه میدارد در این هنگام آن نفوس که قَضَىٰ عَلَیْهَا الْمَوْتَ قضا کرده است
بموت او وَیُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ و میفرستد نفوس دیگر را از تن نگاهی بابدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده شده یعنی
هنگام اجل از ابن عباس مرویست که در بدن آدمی نفس و روح است و میان ایشان شعاعیست بمثابه شعاع آفتاب نفس آنست

که عقل و تمیز بان متعلق است روح و نفس و حرکت بان قائم است هرگاه که بنده بخواب رود خدا تعالی قبض نفس او کند و روح
بحال خود میگذارد و وقتی که مرد قبض هر دو مینماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس و موید اینست که عیاشی
که حسن بن محبوب نقل کرده مروی از عمرو بن ثابت و او از پدر خود که امام محمد باقر فرمود که هیچکس بخواب نمیرود مگر که نفس او
باسمان عروج میکند و روح او در بدن میماند و میان روح و نفس شعاعی پیدا شود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی
تعلق میگیرد بقبض ارواح روح اجابت نفس میکند و اگر اذن او متعلق شود ببقای روح نفس اجابت روح میکند اینست
قوله تعالی یتوفی الانفس حین موتها الایة و هرگاه نفس نایم ملاحظه ملکوت سموات میکند اخبار خوابهای بیند قابلیت تاویل
و تعبیر دارد و آنچه میان آسمان و زمین است مشاهده میکند از تخیلات شیطان است و صالح تاویل نیست إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
بدرستیکه درین توفی و امساک و ارسال لَآيَاتٍ هر آینه علامات واضحه است بر کمال قدرت و دلالات لائحه بر حشر و نشر در روز
قیامت لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مر گروهی را که تفکر و تاویل نمایند درین امر و ازین استنباط کنند که اماتت مشابه نوم است
و احیا مماثل تنبه او سبحانه که قادر بر بعث و نشور و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم بطریقی که در خواب میروی
بطریقی که بیدار شوی زنده کرده شوی و کافران با وجود دلائل باهره بر کمال قدرت او بعث و نشور را در غایت انکار اند
چون راه از ظلمت کده شرک قدم بیرون نمی نهند تا خود را بنور هدایت ایمان أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز از خدای شُفَعَاءَ شفیعانی که در خواه ایشان بکنند نزد خدا قُلْ بگو ای محمد بر وجه ملامت و توبیخ مشرکان أَوَلَوْ
كَانُوا آیا شفاعت کنند بتان اگر چه باشند لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا هیچ وجه مالک نشوند چیزیرا از شفاعت وَلَا يَعْقِلُونَ و ندانند
پرستندگان خود را بجهت آنکه جمادند و از جمادات شعور و قدرت مسلوب است یعنی چون که عالم و قادر است پس چگونه
شفاعت از ایشان توان داشت قُلْ بگو مر ایشان را که لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا مر خدایراست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع
شفاعت است و بی اذن او هیچکس شفاعت نمی تواند کرد چه استطاعت موقوف بدو شرط است یکی آنکه مستشفع له مختار مشفوع
عنه باشد و دیگر آنکه شفیع ماذون مشفع له باشد و این هر دو اینجا مفقوداند پس اصنام باطله بتحقیق شفاعت نداشته
باشند پس تقریر مالکیت خود میکند در شفاعت لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین ثُمَّ
إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بسوی او و حکم او بازگردانیده خواهید شد یعنی در قیامت نیز مالکیت و حاکمیت او راست بنسبت بهمه چنانکه
که او در دنیا و عقبی مالک علی الاطلاق باشد بدون اذن او هیچکس شفاعت نتواند نمود و جز رضای او شفاعتی نباشد
پس از بدی اعتقاد و شدت عناد ایشان خبر میدهد که وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ و چون یاد کرده میشود خدای تعالی وحده در حالتی که
یگانه است بدون ذکر الهه ایشان مراد کلمه طیبه لا اله الا الله است یعنی هرگاه که این کلمه را از اهل ایمان بشنوند اشْمَأَزَّتْ
برمد منقبض گردد از آن قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آرند و نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر گردان
یعنی از خشم و کینه بر گردند چنانکه اثر آن در بشره ایشان پدید آید و بغض و پریشانی ظاهر گردد وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ و هرگاه یاد کرده
شود آنانکه مِنْ دُونِهِ غیر از خدایند یعنی معبودان باطله ایشان إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و خرم شوند
بر وجهی که اثر خوشحالی بر بشره روی ایشان پیدا شود و شبهه نیست در آنکه دشمنان خدا همچنانکه بذکر خدا غمگین شوند بذکر
اولیاء که حضرت رسالت است و اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم و نیز خشم آلوده و غضبناک میشوند و چون بکفار آن ذکر ادله توحید
و مواعظ ... التفات نمیکردند و در عناد انکار ... حضرت رسالت ... از کثرت عناد ایشان متغیر بودی و در امر ایشان عاجز

بصحبت سخن مع تعلقين امر نمی‌کرد بلکه بر ایشان بد که مالو روز بان بدعا کشوده قُلِ اللّٰهُمَّ بگو ای معبود بحق فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
ای آفریننده آسمانها و زمینها عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ای داننده آنچه غایبست علم آن بر جمیع خلقان و آنچه مشاهد است بر ایشان یعنی
ای داننده هر پوشیده و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ تو حکم کنی میان بندگان خود در عقبی فِي مَا كَانُوا فِيهِ آنچه هستند در آن که يَخْتَلِفُونَ
اختلاف میکنند از امر دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بحق این کلام وصف کلامی است و اعدای حضرت رسالت پناه و تسلیه او
است ایشان مر پسنده کرد بیج بنا ختم انتقاد زمانه بود روزی وامر امام حسین بمخبر داد و لعنت کرد بر قاتلان او و گفت ام
کشتند انکس که پیغمبر امر بدامن خود می نشاند و دهن خود را بدهن او می نهاد پس قاتلان این آیه تلاوت کرد که اللّٰهم فاطر السموات
تا آخر پس بعد زیاد بی بلاقصد تهدید ایشان وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا [illegible] یعنی مر آنانکه ستم کرده در هلاکت شدند از جاده
حق مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مالها جَمِيعًا تمام آن وَمِثْلَهُ مانند آن مَعَهُ با [illegible] وچندان آنچه در دنیاست مر ایشان راهما
لَافْتَدَوْا بِهِ فدیه دهند یعنی خواهند که خود را بان خرند بان مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز
رستخیز وَبَدَا لَهُمْ ظاهر شود مر ایشان را مِنَ اللَّهِ از جانب خدای از انواع عذاب و اصناف عقاب مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ
آنچه نبود که گمان داشته باشند بایشان نباشد بلکه هرگز در خاطر ایشان نبوده باشد بجهت آنکه نه بران وجه
بوده باشد که خلق در هم بوده از سفیان ثوری روایت کرده اند که هرگاه این آیه خواندی گفتی ویلا لاهل الریا ای وای مر اهل ریا که اینان
که اعمال خود را نیکو پنداشته باشند و فردا بجهت عدم اخلاص خلاف آن بر ایشان ظاهر گردد و محمد بن منکدر در حین موت جزع
میکرد پرسیدند که سبب این جزع چیست فرمود میترسم که چیزی ظاهر شود بر من از آنچه در حساب نپنداشتم پس این
آیه بخواند وَبَدَا لَهُمْ و آشکارا گردد مر ایشان را در حین عرض صحایف اعمال سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا جزای بدیها آنچه کرده باشند
از انواع عذاب وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه نماید بایشان مَا كَانُوا جزای آنچه بودند که بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ بان استهزا میکردند از
وعید خداوند از خاتم الانبیاء پس در بیان عکس این حال میفرماید فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس هرگاه که کفار از ذکر خدا و کلمه توحید
متنفر شدند و از ذکر الهه خود خوشحال گشتند پس چون رسید آدمیان را یعنی هر یک از آن کفار را ضُرٌّ سختی از فقر و فاقه
و مرض دَعَانَا خوانند ما را و دفع آن از ما درخواست یعنی حال خود منعکس ساخت و تنقیص و مطلوب خود میل نمود
ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس چون بما داده ایم او را از روی تفضیل نه بر واجب استحقاق نِعْمَةً مِنَّا بخششی از جانب خود یعنی فقر او را
بغنا و مرض او را بصحت بدل کردیم همان طریق عناد و انکار پیش گرفته قَالَ گفت که إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام
بان نوع نعمت چیزی که داده اند مرا از و عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی این نعمت بجهت معرفت بوجه کسب و کیاست و کفایت
من در تحصیل آن حاصل شده یا بجهت علم خدای بمن داده پس رد قول او نمود بان قول بَلْ نه چنین است که میگوید بلکه
هِيَ فِتْنَةٌ این نعمت امتحان و آزمایشی است او را تا ظاهر گردد که او شاکر است یا کافر وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بسیاری از ایشان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که همه صنوف نعمت از جانب حضرت عزتست قَدْ قَالَهَا بدرستیکه گفته اند این مقاله یعنی کلمه انما
اوتیته على علم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون و قوم او چه قارون بکلمه انما اوتیته على علم عندی
قائل شد و قوم او تصدیق کردند فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس باز نداشت از ایشان عذاب مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب
میکردند و جمع مینمودند از متعه و اموال بلکه موجب وبال و سبب نکال ایشان شد فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشان را سَيِّئَاتُ
مَا كَسَبُوا جزای بدیها که کسب نموده‌اند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا و آنانکه ستم کردند و طریق کفران و ناسپاسی می‌پسندند مِنْ هٰؤُلَاءِ و این

گروه مشرکان سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بایشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عقوبت بدیهای آنچه کردند چنانکه باهل بدر رسید
وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب یا فوت شوندگان ... بر ایشان عقوبت قدرت ما ... بودند
که بعد از نزول این آیه هفت سال از باران بخلت قحط مبتلا ساخت همه اهل مکه تا ... بقتل رسانید و بعد از آن هفت
سال دیگر از ایشان رفاهیت با ایشان کرامت فرمود تا معلوم شد که بسط ید قدرت و غالبیت و قاهریت مطلقه
مخصوص باوست و لهذا بعد از آن میفرماید که اَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ آنکه خدا میکشاده میکند
و اندازه میکند روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد ... بعضی را بفضل و مشیت او سبحانه وَيَقْدِرُ و تنگ میکند
روزی برای هر که میخواهد نه بجهت ... بلکه بر وجه حکمت و مصلحت اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در بسط و قبض الله
لَاٰيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت ... لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که گرویده اند بوحدانیت او سبحانه و اعتقاد دارند
بآن که اوست منعم حقیقی نه غیر او و روایت آنکه جمعی از مشرکان که قتل و زنای بسیار از ایشان صادر شده بود و انواع مناهی
و ملاهی بظهور رسانیده بحضرت رسالت گفتند که از ما شرک عظیم و خطای کبیره بعمل آمده و تو دعوی میکنی که هر که شرک آورد
و خون ناحق ریخت خدا او را نیامرزد پس با اسلام بچه آریم مگر بشرط آنکه خدا ... ما را باب مغفرت بگشاید و جمیع گناهان
ما را بعد از اسلام بیامرزد این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد که خدا میفرماید که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ اَسْرَفُوا آنان که اسراف
کرده اند بارتکاب ذنوب کبیره عَلٰى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند و ... لَا تَقْنَطُوا نا امید
مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ از بخشش خدای اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان را جَمِيعًا همه از
صغیره و کبیره را اگر چه از حد و حصر متجاوز باشد بغیر از شرک که آمرزیده نمیشود کقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به
و باجماع جمیع امت شرک اگر بعد از اسلام بمیرد و نیز در تحت این آیه داخل است و بعد از آن بجهت مبالغه غفران میفرماید اِنَّهُ
بدرستی که خدای تعالی هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده گناهان الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان نزد بعضی این آیه در باره وحشی که
قاتل حمزه است نازل شده در حینی که خوف عدم قبول توبه مانع اسلام میشد چون این آیت آمد اسلام آورد و بعد از آن
از حضرت رسالت پرسیدند که این آیه مخصوص است بوحشی یا همه اهل اسلام در این شریکند فرمود آیه عام است و شامل
جمیع مسلمانان و بقول بعضی صحیح نیست زیرا که این آیه در مکه نازل شده و وحشی بعد از آنکه چندین سال از نزول این آیه
بود مسلمان شد لیکن محتمل است در وقتی که این آیه در گوش او رسید اسلام او در امارة عمومیت آن شبهه نیست و در بعضی روایات
واقع شده که این آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه و ولید بن ولید و جمعی از ایشان نازل شده و وقتی که بعد از اسلام بجهت
تعذیب کفار مرتد شده بودند و بان قصد اسلام کردند اما بجهت خوف عدم قبول توبه اهمال میکردند و بعد از نزول این آیه اسلام
آوردند و از بلاد شرک طریق مهاجرت اختیار کردند و این نزول منافی عموم آنست چه خصوص مورد نفی عموم آیه نمیکند چنانکه در
اصول مقرر شده و بدانکه باجماع امت جمیع گناهان تایب موحد مغفور است و در غیر او متعلق است بمشیت او اگر سبحانه
خواهد بعدل خود او را عذاب نماید و گرنه بفضل خود او را بیامرزد کقوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و بدانکه بعضی تخصیص
آیه باهل توبه میکنند بر خلاف ظاهر است و مخالف مذهب حق و بدانکه امید واری بر مغفرت جمیع ذنوب ... این آیه ...
یکی آنکه فرموده یا عبادی و نگفت که یا ایها العصاة که مشعر بر قهر است دوم آنکه اسرفوا گفت و نگفت اخطؤوا ... مشتمل
بر وفق عنایتست دون ... سیم آنکه فرموده لا تقنطوا که ... دال است بر نهی قنوط که مستلزم ... مغفرت

بعد از نومیدی از رحمت چنان منع کرد که التفات بکرد لا تقنطوا انکه جمله را بالغه تاکید و تعلیل نمود بقول ان الله یغفر الذنوب
جمیعا چهارم وضع مظهر نمود در موضع مضمر و نفرمود انه و فرمود ان الله پنجم انکه اسناد مغفرت بصریح اسم خود کرده باشد نه بضمیر
که راجع باسم او باشد ششم انکه استیعاب مغفرت خود نموده بجمیع ذنوب و از تخصیص ساخته ببعضی دون بعضی هفتم انکه او را
مؤکد ساخته بقوله انه هو الغفور الرحیم مبالغه و الحاح او را این هشتم انکه ضمیر هو میان اسم و خبر آورده که مفید حصر مغفرت و
رحمت است یا تنبیه باشد بر غایت تاکید این نهم انکه مغفرت را بر رحمت مقدم داشته و بعبارت شدت عنایت او دهم انکه رحمت را بیان منضم
ساخته بنعت فی صفات بالشارت باستیعاب رحمت و شمول آن بر کافر بر بیر ویا بمضمون ان رحمتی که سبقت غضبی و تنبیه بر بعده
رحمت بعد از مغفرت از ثوبان مولای رسول روایتست که گفت من نخواهم دوست تبدیل کردنیا و آنچه در روست مرا باشد بعوض
این آیه از امیر المؤمنین منقولست که نیست در قرآن آیتی که رحمت و مغفرت در او واسع و اکثر باشد از آیه عبادی تا آخر و در خبر است که
عبدالله مسعود روزی در مسجد آمد گفت شنیدم آیتی که عظمی ذکر النار و حر دوزخ و سلاسل و اغلال و عقوبت و نکال میکند بانکه فرمود
اهل ایمان را از رحمت واسعه حضرت عزت نومید کرد این آیه قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم آورده اند که زید اسلم زاهد نامی
و عابد یگانه بود در عبادات و طاعات جهد بلیغ تمام کردی و سعی مالا کلام بجای آوردی اما مردمان را اسباب تخویف نمودی و از رحمت
نومید کردانیدی چون وفات کرد گفت خدایا مرا از تو توجه منی الست خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب عبادتکه کردم کجا رفت فرمود چون
بندگان مرا از رحمت من نومید کردانیدی امروز من ترا از رحمت خود ناامید کردانم و ترا با سلاسل کشم مثل آنچه و ابن کلبی گفت که روزی یکی
از صحابه نزد رسول آمد گریان آنحضرت فرمود چرا میگریی گفت جوانی بر در ایستاده میگرید و از بسیاری گریه او مرا بگریه آورد حضرت
فرمود که در آرید آمد گفت ای جوان چرا میگریی گفت از گناه خود گفت موحدی یا مشرکی گفت موحد گفت گریه مکن خدا ترا بیامرزد
و اگر چه مثل هفت آسمان و هفت زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آن عظیم تر است رسول فرمود که گناه عظیم تر یا خدای کریم
یا عرش پس فرمود که ای جوان بگو که گناه تو چیست گفت یا رسول الله شرم دارم نیز اگر از عرش عظیم گناه من عظیم تر است و اندر
کرسی ثقیل تر فرمود گناه عظیم تر است یا خدا گفت خدا گفت گناه عظیم خدای کریم بیامرزد پس فرمود بگو چه گناه کرده که باین
مرتبه نومید شده از مغفرت خدای گفت یا رسول الله من نباش بودم هفت سال گور میشکافتم و کفن مرده ها میبردم اتفاقا دختری
از انصار وفات یافت من گور او را شکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم مرا شهوت نفسانی من غالب شد و مرا از آن داشت بان
گشتم و با او مجامعت کردم چون از آن عمل فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو از دیان یوم الدین اندیشه نکردی که مرا برهنه
کردی و رسوایی من بجا آوردی و در میان مردمان مرا پلید کردی پیش خدا رسول خدا گفت چون رسول این سخن را بشنید
وگفت ای فاسق از پیش من بیرون کنید که از دید دوزخ کسی نزدیکتر نیست و جوان از آنجا بیرون رفته روی بر بیابان نهاد روز و شب تضرع
میکرد پس روزی گفت خدایا بحرمت انبیای مرسلین که توبه مرا قبول کن و ان سر بقصد من در رکن اگر توبه من قبول است و انابت من
مقبول رسول خدا را بان نما و الا آتشی در من انداز تا بسوزم در حال جبریل آمد و گفت حق تعالی میفرماید که من توبه آن جوان را قبول
کردم و از جمیع گناهان او در گذشتم او را طلب و آتش وعیدی که در کانون سینه او افروخته باب مغفرت منطفی ساز و مرهم
بر جراحت معصیت او نه حضرت او را طلبید و مژده غفران و امن بشارت رسانید مرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که
جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده و در مدت عمر خود هرگز روی بطاعت حق نیاورده و سعی اندیشه و تقی نکرده و ملاهی
و رنگارنگ از حد زیاده کردندی و دعوی پرستیدی تا گاه موکل قضا دست مطالبه بدامن عمر او در آورد و او چون در یافت که وقت

رحلت است کفطرت و رجا یابد اعمال خود کرده خطی کند و هم رجائی داشته باشد تسلی دنیلی و پیروی یار عمل خود کند ترکیب شاخی که دست امید از ثوابات
دنیا یافت الهی از جان بر کشید و گفت یا من له الدنیا والاخرة ای آنکسی که دنیا و آخرت از آن تست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه
آخرت این کلام بگفت و جان بداد اهل شهر از وفات وی شادی کردند شبانه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان در گذشته و در میان
من بلد کناسه است اورا بر خیزید و او را بیابید و غسل ده و بر مقبره صلحا و اتقیا دفنش کن گفت خداوندا او در میان خلق به بدی
و بدکاری مشهور بود چه چیز بدرگاه کبریا آورده که سزاوار چنین کرامتی باشد او را آنکه چون بحالت نزع رسید جرائد اعمال خود را مطالعه
کرد سر خط خطا دید مفلس وار بدرگاه بنالید و حاجت ولد بارگاه ما نظر کرد و دست در فضل ما زد و ما بر درد مندی او رحمت کردیم و گناهان
او را کان لم یکن انگاشتیم و از عذاب الیم و عقاب الیمش نجات دادیم و بنعیم مقیمش رسانیدیم کدام درد زده بدرگاه ما بنالید که ما او را شفا
ندادیم و کدام غمگین از ما شفا طلبید که خلعت شادکامی در برش نپوشانیدیم و شکی نیست که غفران معصیت و قبول طاعت منحصر
بر محبت امیر المؤمنین ع و سایر ائمه معصومین ع میباشد و لای اهل بیت هیچ گناهی معفو نمیشود و هیچ طاعتی سمت قبول
نمی پذیرد چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که علی ابن ابی طالب حجت خلق و امیری علی علی ادخل الجنة من احبه ولو عصانی لادخلنه الجنة
ولو اکره لو اطاعنی یعنی حق تع فرموده که علی ابن ابی طالب راه نماینده ایست که من نصب کننده ام بر خلقان خود و حاکمی است که منشور
از جانب من بر خزاین علوم من بهشت در آرم هر که او را دوست دارد و اگرچه عصیان نموده باشد و به بهشت نرسانم هر که
او را دشمن دارد و اگرچه اطاعت من کرده باشد و از امیر هدی ع منقول است که هر که شیعه ماست روز قیامت در موقف حساب
بیارند حق تع وی را بگناهانش عارف گرداند و چون معترف شود آن سیئات را حسنات بدل کند و از ایشان بنماید و چون
او را ببینند از روی تعجیل با خود گویند که این بنده معصوم بوده که اصلا گناه از وی صادر نگشته بعد از آن او را ببهشت امر نماید
اینست معنی قوله تع اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات ـــــ چون نامه اعمال ما سپید شد در برند و بعین از عمل
سفید شده بیش از هر کس بوده ولی در آخر بعبث علی بخشیدند که انیبوا و رجوع نمائید از شرک و سایر معصیت و بجد تمام متوجه
شوید الی ربکم بسوی پروردگار خویش بوسیله توحید و طاعت و اسلموا له و گردن نهید و انقیاد نمائید مر اوامر او را که بشما
من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب الهی ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس نباشد
که شما را در دفع آن نصرت دهد واتبعوا احسن ما انزل الیکم و پیروی کنید نیکوترین آنچه فرستاده شده است بسوی شما من
ربکم از جانب پروردگار شما یعنی تبعیت مامورات کنید و ترک منهیات نمائید ان تقول نفس یا حسرتا تا نگوید نفسی شما
که ای وای بر ما من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب بغتة ناگهان و انتم لا تشعرون و شما ندانید ان
تقول نفس یا حسرتا تا نگوید نفس شما وای بر ما علی ما فرطت بر تقصیر کردن من فی جنب الله در جانب خدای یعنی
در حق او و یاد او را و یاد طلب او و قرب و جوار او و از امیر هدی ع مرویست که جنب الله طریقی است که موصلست برضای او و مبانی
از اینجا در روایت کرده که حضرت امام جعفر ع فرمود که ما جنب الله مائیم از طریقی که موصلست بجانب خدا که مقام رضاست
پس هر که دست اعتصام بحبل المتین ما نزد فردا از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق الی الله و ان کنت و بدرستی که بودم
در دنیا لمن الساخرین از افسوس کنندگان و استهزا کنندگان بکتب خدا و رسول و اهل البیت او آورده اند که در بنی اسرائیل
مردی عالم بود که همه اوقات خود را صرف تعلیم علوم نمودی ابلیس نزد او آمد گفت چرا نفس خود را هدف تیر ریاضت کرده و از تمتعات
دنیا تمتع نگیری و از مستلذات آن لذتی نیابی چون توبه بیکفر گناهست پس بعد از آن که از نعیم دنیا محظوظ شدی بلیغی او بعد موسم

ابلیس راه رفته قدم در وادی فسق و فجور ها انداخت و مال خود را صرف ملاهی نموده ملک الموت پیش او آمد چون علامات مرگ را
مشاهده کرد با خود گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله افسوس که عمر خود را صرف شیطان کرده ام و قهر الهی را بجهت عصیان
بالله و خشم و در اثنای حسرت و ندامت او اخبار نمود تا هیچ نفسی بغرور شیطان فریفته نشود و از آن ساعتی که او گوید یا
حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین أَوْ تَقُولَ یا گوید که لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي اگر خواهد خدای راه نمودی مرا لَكُنْتُ
مِنَ الْمُتَّقِينَ هر اینه میبودم از پرهیزکاران و آورده نشدم بغرور عصیان و هدایتی که او تمنا کند یا الست که بر وجه الجاء باشد
و این از حکمت و مصلحت خارج است یا بر سبیل الطاف و این بجهت استعداد و اهلیت است و یا بطریق وحی و این بجهت عناد
و انکار ایشان از او اعراض کرده باشند پس این قول او بر وجه قیر و دهشت گوید یا بجهت تعلل و اعتذار که فایده بار نیاید
حاصل که مهتای که کند شده باشد [illegible] درخواه انکه تمنای او و قول منکر او أَوْ تَقُولَ یا هر گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ
هنگامی که بیند عذاب را لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً اگر بودی مرا بازگشتی بدنیا فَأَكُونَ پس بی بودم مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکو
کاران و گفته اند که چون عاصی در دنیا تطرح اوله عقلیه نکرده باشد و از دلایل قرآنیه اعراض نموده مشغول باطل دنیویه شده
باشد را حق تعالی قوم که حکم خدا اقرار ایمان و طاعت نموده و یظن فاسد خود گوید که لو ان الله هدانی و لهذا حق تع رد قول
او کرده گوید که بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي آری آمد بتو آیتهای کتاب من یعنی بیاد قرآنی ترا راه نمود فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی
بآن و آنرا بدروغ نسبت دادی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر و سرکشی نمودی از قبول آن بر وجه عناد و کفر را بر ایمان و ضلالت را بر
هدایت اختیار کردی وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و بودی از ناگرویدگان بعد از آن تهدید مکذبان نموده میگوید وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
و در روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا بینی آنان که دروغ بستند عَلَى اللَّهِ بر خدای تع باین وجه که او را متصف ساختند باتخاذ
ولد و شریک گفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله و الله امرنا بها و غیر آن وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ در حالی که رویهای ایشان سیاه باشد
پیش از آنکه ایشان را بدوزخ برند تا اهل عرصات بدانند که دروغی اند که فی التنزیل یعرف المجرمون بسیماهم أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست
بدوزخ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ جای اقامتگاه مرکز دیگران را که بجهت تکبر و اطاعت خدا و رسول نکردند عیاشی باسناد
خود از خیثمه نقل کرده که امام جعفر صادق ع فرمود که هر حدیثی را بما نسبت دهند اگر آن صادق است پس مصدق خدا و ر
سول است و اگر کاذب است پس افترا کرده بخدا و رسول زیرا که ما حدیثی را بیان میکنیم میگوئیم که قال الله تع پس این آیه تلاوت
فرمود که ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة اسود بن کلیب از امام محمد باقر ع نقل کرده که مراد از این آیه هر اما
است که نسبت امامت خود بخدا دهد و حال آنکه او را منصب امامت نداده باشد من گفتم اگر چه آنکس علوی باشد فرمود بلی اگر چه
علوی باشد و فاطمی و بعد از آن حال مشرکان در بیان حال متقیان میفرماید وَيُنَجِّي اللَّهُ و نجات دهد خدا از عذاب جحیم
الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی بِمَفَازَتِهِمْ بسبب ایمان و انواع اطاعت که فوز و رستگاری اند و حفص
بمفازاتهم میخوانند یعنی عمل صالح که سبب فلاح و نجات است از آتش دوزخ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد بایشان هیچ بدی
و سختی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از نیافتن لذت و نعمت و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان عموم قدرت
خود میفرماید اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها وَكِيلٌ
نگهبانست و قایم بحفظ آن و متصرف در آن و چون او مبدع جمیع ممکنات است و اقتدار و تمکن و تیسیر اسباب پس او را متکفل
افعال عباد باشد از آنجهت قادر بر جمیع چیزها بوده باشد که مقالید السموات والارض مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و

زمین و مالک جمیع امور علویات و سفلیات است و غیر او را در آن تصرف نیست چنانکه کسی را خزاین در دست باشد و غیر او را در آن
مدخل نبود از ابن عباس مرویست که مفاتیح زمین و آسمان در دست حق است پس انزال رزق بر هر که خواهد بگشاید و بر هر که مصلحت نبیند
و گوید خزاین آسمان و زمین بدست تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و هر چه خواهد از نبات برویاند حارث همدانی نقل
کند که از امیر المؤمنین شنیدم که میگفت از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم که مقالید آسمان و زمین چیست فرمود سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم هو الاول والآخر والظاهر والباطن له الملک وله الحمد
یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات با برکات که متضمن توحید و تمجید و تکبیر
اند مفاتیح خیرات و برکات آسمان و زمین اند هر که این کلمات در بامداد بگوید حق تعالی او را شش خصلت کرامت فرماید اول او
را از ابلیس و لشکر او نگاه دارد دوم قنطاری مزد باو دهند که اگر احد بن کرز باشد سیم او را درجه نیکوکاران
رساند چهارم حور العین را جفت او کرداند پنجم دوازده هزار فرشته را بفرماید که این کلمات از وی شنیده مهر بر نهند و بنویسند
تا روز قیامت برای وی گواهی دهند ششم ثواب خواندن توریة و انجیل و زبور و قرآن باو دهند و اگر در آن ماه بمیرد از جمله
شهدا باشد پس در بیان حال کفار میفرماید که وَالَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند بِآیَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدا یعنی بدلایل
قدرت او سبحانه در امر آسمان و زمین و یا بکلمات توحید و تمجید أُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ آن گروه ایشانند زیان کاران
چه نعمت جنان بعقوبت نیران فروختند و سعادت سرمدی بشقاوت ابدی بدل کردند و چون بعد از ذکر آیات وحدت
و دلایل قدرت بیان مواعید میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با اهل شرک که ترا بدین آبای خود دعوت میکنند أَفَغَیْرَ اللَّهِ
آیا غیر خدا را تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ میفرمایید که پرستش نمایم بعد از آنکه این همه دلایل واضح دلالت کند بر وحدت و قدرت او
سبحانه أَیُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادان بعواقب امور و عجز معبودان خود و ... نفع و ضرر و دیدن و شنیدن
پس از کفار اعراض نموده به پیغمبر خود خطاب میکند که وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ بدرستی که وحی کرده شده است بتو وَإِلَى الَّذِینَ
مِنْ قَبْلِکَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران دیگر یعنی ... هر فردی از افراد ...
بعزت و جلال من لَئِنْ أَشْرَکْتَ اگر شرک آوری بر سبیل فرض و تقدیر و اگر چه محالست لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ هر آینه باطل شود کرده تو
وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ و هر آینه باشی از زیانکاران این کلام تنبیه کافران میکند که اگر ... غیر خدا را
او نه بروجهی خواهد بود که بآن مستحق ثواب شود چه ثواب مترتب است بر خلوص نیت عمل نه ... باشد
حاصل معنی آنست که اگر شرک آوری ای بنده تا حین هیچکدام از اعمال تو قبول نشود و ثوابی بران مترتب نشود و تابع اهل شرک
مشو باغوای ایشان ... بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدا را پرستش کن وَکُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ و باش از جمله سپاسداران نعمت او
و اخلاص عبادت وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند و بزرگ نداشتند خدا را ... حَقَّ قَدْرِهِ و سزای عظمت و
بزرگی او را زیرا که روی بعبادت غیر او آوردند و اعتقاد شرک کردند ... وصف نکردند او را ... وصف او
... انکار ایجاد او را حمل بر عبث کردند و در اعاده اجسام اسناد عجز باو سبحانه میکنند و تعظیم او را ... میکنند
و حال آنکه در روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهد و هفت زمین را بر اصبعی و کوهها را بر اصبعی دیگر و سایر خلق را بر اصبعی
حرکت دهد و گوید انا الملک منم پادشاهی که غالب مطلقم بر همه اشیا ... این کلام تعجب نموده تبسم فرمود ...
آیه ... وَالْأَرْضُ جَمِیعًا و زمین و هر آن قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ... وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ

و همه آسمانها پیچیده شوند بدست قدرت او عبدالله عمر نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که روز قیامت آسمانها
پیچیده در دست قدرت گرفته بگوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون و شبهه نیست که او از امساک سموات و ارض
و قول آن نه بمعنی حقیقت است بلکه بر سبیل تخییل چنانکه یمین و قبضه که بر سبیل تمثیل است و مقصود از آن اظهار
عظمت او سبحانه است و تنبیه بر آنکه افعال عظام که اوهام برسیدن آن سرگردان نسبت بقدرت کامله سبحانی در غایت
سهولت است و کمال ... پس از خلاصه معنی آنست که یمین زمینها با وجود عظم و بعض آن نسبت بقدرت او مانند چیزیست که
... کنند و همه آسمانها است با ... و مثل الیمین نیست که شخصی او را بدست خود گرفته در هم پیچد و هرگاه قدرت باین
باشد سُبْحَانَهُ منزه و پاکست ذات او سبحانه و تعالی و بلند است قدر او عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک
می‌کنند و از انبازی او میسازند و بعد از اظهار کمال عظمت خود نسبت بجمیع مقدورات که آن بعث و نشور است خبر
میدهد از ایقاع قیامت و میگوید وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده میشود در صور که آن شاخی است که اسرافیل از آن در وقت قیام
ساعت در دمد و حکمت درین است که تا عقلا در آن بکلف خود را باین علامت بشناسند و مستعد رفتن شوند چنانکه بوق
و ... که علامت رحلت کاروانست و بعد ازین مقصود معنی نیز گویند زیرا که چون دمیده شود فَصَعِقَ پس بیهوش شود یعنی بمیرد
... کالاه صور بیرون آید مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ
مگر آنکه خدای خواهد که جبرئیل است و میکائیل و عزرائیل انس مالک روایت کند که رسول صلعم فرمود که در روز که همین
کس و اند حق سبحانه خطاب کند که از مخلوقات که مانده عزرائیل گوید بار خدایا تو عالمی که چهار کس مانده ایم گوید جان
جبرئیل و میکائیل را نزع کن پس بعد از نزع روح ایشان باو گوید یا ملک الموت عزرائیل بمیرد و بعد از آن همین باقی
سبحانه باوی گوید که جبرئیل باقی که مانده گوید یا الها فی بقاء وجهک الدائم و جبرئیل المیت الفانی پس حق تعالی گوید جبرئیل
... بناه نیست جبرئیل سجده کند و پر بر هم زند و گوید سبحان ربی و تعالیت یا ذو الجلال و الاکرام آنگه جان بجهان آخرت
تسلیم کند و جز ذات واجب الوجود نماند ابو هریره از رسول صلعم روایت کند که الا آنها شهیدانند که روز قیامت تقلدات کردن
... که در پیرامون عرش ایستاده باشند و بروایت ضحاک رضوان باشد و حور عین و خزنه دوزخ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ پس از آن
بعد از آن دمیده شود در صور أُخْرَىٰ نفخه دیگر و این را نفخه بعث گویند و بعد ازین نفخه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس ناگاه
ایشان قِيَامٌ بپای ایستاده مکان باشند و از قبور خود برخاستگان يَنْظُرُونَ نگرند از اطراف خود مانند متحیران یا انتظار
کشند که چه با ایشان کنند و بچه مامور شوند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ روشن گردد عرصه محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار
یا عدالت و حکم صواب و تسمیه آن بنور بجهت ظهور حق است و رفع ظلمت ظلم بسبب آن گویند که داد بنور نور علم
علیست یا نوریست که خدا تعالی بیافریند بسبب آن زمین عرصات بی آفتاب و ماه روشن شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ نهاده
شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در یمین و شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند در عرصه محشر وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و بیاورده
پیغمبران را بجهت دعوی ابلاغ بر امتان یا الزام حجت بر ایشان وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را بواسطه صحت دعوی از پیغمبران و نکت
امتان مراد فرشتگان که بکرام کاتبان موکلند و باعمال امت می‌نویسند تا عدول مومنین و یا شهیدان که موجب شرافت و عزت
آنها افاده رفیق انبیا کرده‌اند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شود میان بندگان بِالْحَقِّ بعدل و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
... ستم نشوند بنقص ثواب ... یا دفع عقاب بلکه مثوبت اضعاف طاعت باشد و عقوبت مقدار معصیه وَوُفِّيَتْ

وتمام داده شود كل نفس هر نفسی را ما عملوا جزای آنچه کرده است از طاعت و معصیت وهو اعلم و خدای داناتر است
بآنچه میکنند بندگان از نیك و بد هیچ چیز از افعال ایشان ازو فوت نخواهد شد و هر آینه مناسب کردار جزا خواهد داد
تفصیل کرد وسیق الذین کفروا و رانده شوند بعنف و مذلت آنانکه کافر شدند بخدا و رسول الی جهنم بسوی دوزخ
زمرا گروه گروه یعنی فوج فوج وجوقی در عقب جوقی مراد آنست که هر طایفه پیشوای خود حشر کرده برای دوزخ کشند
حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بدوزخ فتحت ابوابها گشوده شود درهای آن برای دخول ایشان ناگاه وقال لهم و گوید
ایشانرا خزنتها خازنان دوزخ یعنی مالك و تابعان از روی توبیخ با ایشان گویند بعد از آنکه رسیده باشند بدرهای دوزخ
الم یاتکم آیا نیامد بشما رسل منکم پیغمبران از جنس شما که بشر بوده یتلون علیکم میخواندند بشما آیات ربکم پیام کتب
منشا ما بودند (؟) لقاء یومکم هذا از مشاهده این روز که دخول شماست بدوزخ قالوا گویند کافران و بیگانه ... ایشان بلی
آمدند بما پیغمبران و ملازم این نوسانیدند ولکن حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب یعنی حکم خدا بوقوع عذاب جهت
علی الکافرین بر کافران و بیگانان یعنی چون انکار ما با وجود آیات و دلالات بر وحدانیت الهی از ما ... پس عقوبت مستوجب گشتیم
شدیم وچون خازنان ایشان این بشنوند قیل گفته شود یعنی گویند مر ایشانرا ادخلوا ابواب جهنم در آیید بدرهای دوزخ
خالدین فیها جاویدان در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهی است مر گردن کشان و معاندان را دوزخ و
مقصود اصلی درین مقام وعید مشرکانست از بعجه (؟) و وعده مومنان را از آن موخر داشته میگوید وسیق الذین اتقوا
و برانند بلطف و ملایمت آنانرا که پرهیزیدند از عذاب یعنی ملایکه شتاب زدگی نمایند بردن ایشان الی الجنة بسوی بهشت
زمرا فوج فوج بر تفاوت مراتب ایشان در شرافت و علو طبقه و گویند که مراد راندن مرکب اهل تقویست یعنی ملایکه مرکبها
ببهشت روانه کنند حتی اذا جاؤها تا چون بیایند به بهشت بسعادت ابدی و دولت سرمدی فایز گردند وفتحت ابوابها
وگشوده شده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان بآن تا انتظار گشودن نکشند و آن پیغمبر روایتیست که بهشت هشت
یکی از آن باب گویند داخل نشود مگر روزه داران تشنه جگر چون متقیان به بهشت رسند موکلان بهشت باستقبال ایشان
آیند وقال لهم خزنتها و گویند مر ایشانرا خازنان یعنی رضوان و اتباع سلام علیکم سلامتی و ایمنی و تحیت و رحمت از
خدا بر شما باد طبتم پاك بوده اید در دنیا از معاصی و مآثم لاجرم باین مرتبه بلند و درجات رسیدید یا آنکه پاکیزه شدید
قبل از دخول جنت و از ابن عباس منقولست که طبتم باین معنی که پاکیزه است شما را این مقام مسرت و نجاح از امیر المومنین
که چون بهشتیان برسند در نزد درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید ایشان گویند که از این چشمه غسل کنید
غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه و لطیف شود و هرگز موهای ایشان ژولیده نشود و اعضا چرکین نگردد
و دیگر چشمه او را آب دهند باطن ایشان جمیع حقد و حسد و غش و غل پاك کرده و بعد از آن هیچ حدثی صادر نشود
لون متغیر نگردد و چیزی که موجب تغیر باشد از ایشان بظهور نرسد و بعد این ملایکه با ایشان گویند که طبتم یعنی
و باطن شما پاك شد فادخلوها پس در آیید به بهشت خالدین جاویدان ماندگان او ... چون متقیان به بهشت
در آیند جا که خویشان متفق بکسی که از سفر رسیده باشد هر یکی از باستقبال آیند تا به سرای بهشت
سلام کنند و چون در سراها در آیند قبها بینند مرصع بانواع جواهر و تسبال ها از ... اکبر و مروارید
نهاده برای آسایش و دولت خشتی از ذر و خشتی از سیم و یاقوت سرخ و لولوی سفید و زبرجد سبز و ...

ایشان را بخشیده شود و چون چشم ایشان بران عذب و بدیب افتد گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا
الله و فرشتگان گویند که تلکم الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملایکه کنند و قالوا گویند الحمد لله سپاس
مر خدایراست الذی صدقنا وعده آنکه راست کرد با ما وعده خود را از ثواب و حسن مآب که بر زبان انبیای پیغمبران
بما کنیم بود و اورثنا الارض و میراث داد بما زمین بهشت را بر وجه اقتدار نتبوأ جای میکنیم من الجنة از بهشت حیث
نشاء هر جا که میخواهیم این اشارتست بکثرت قصور و منازل بر سرور در حدیث آمده که هر بنده مومن در بهشت
مقابل دنیا باشد و در خبر است که هیچکس نباشد که در بهشت منزلی نداشته باشد خواه مومن و خواه کافر پس اگر کافر اسلام
نیاورده بنده مومن منزل او را میراث برد پس معنی آیت اینست که حق تعالی میراث دهد منزل کافر را ببنده مومن فنعم اجر العاملین
پس نیکوست مزد کار کنندگان و پاداش نیکوکاران و ... جان وتری الملائکة و ببینی ای محمد فرشتگان را یعنی وقتی که در مقعد
صدق و رتبه صدق رسیده باشی و بهر طرف نگری ملایکه را بینی حافین در حالتی که فرو گرفتگان باشند من حول العرش از گرداگرد
عرش یعنی طواف کنندگان جوانب عرش بر سبیل لذت نه بطریق تکلیف عبادت یسبحون تسبیح گویند و بپاکی او را یاد کنند متلبس
بحمد ربهم بستایش پروردگار خود یعنی گویند سبحان الله و بحمده و به تسبیح نفی ما روا کنند از ذات خدا و بحمد اظهار
صفات ثبوتیه او نمایند و قضی بینهم و حکم کرده شود یعنی خالق حکم کند میان بندگان خود بالحق براستی یعنی هر کس بمقامی
و منزلی که فراخور او باشد دران بهشت و دوزخ فرود آرد میان ملایکه باقامت ایشان در مقامی که بر حسب تفاضل ایشان باشد
وقیل الحمد لله رب العالمین و گفته شود یعنی مومنان گویند سپاس مر خدایراست که آفریدگار عالمیانست بر حکم کردن
او میان حق و فرود آوردن هر یک از ما بمنزلی فراخور اعمال ماست یا فرشتگان گویند که شکر و سپاس مر خدایراست که
بر وفق فضیلت از برای ما مقامی و مرتبه تعیین فرمود سوره ... ع حم انس مالک از حضرت رسالت پناه
روایت کند که حوامیم دیباج قرآنست و در روایتی دیگر هر چیزیرا میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است و هر گاه هر که خواهد که
در مرغزار بهشت جولان کند باید که حوامیم را در نماز شب بخواند و ابو بصیر از امام جعفر صادق ع نقل کرده که حوامیم ریحان
قرآنست پس بتلاوت و حفظ آن شکر نماید چه بتحقیق که چون بنده بقرائت حوامیم قیام نماید از دهن او بوی مشک اذفر و
عنبر اشهب بیرون آید و چون حق تعالی بر او رحمت کند همسایها و اصدقا و معارف و خویشان او را از برکت تلاوت حوامیم
مستغرق رحمت خود گرداند و عرش و کرسی و ملایکه مقربین از برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایتست
که هر که این سوره بخواند سوره ای از سور قرآنی بر آمده بر دری از درهای دوزخ بایستد و نگذارد که او را بدوزخ برند
و نیز از آن حضرت مرویست که هر چیزیرا لبابیست لباب قرآن حوامیم است بعضی از تابعین حوامیم را عرایس القرآن میگفته
اند ابی بن کعب از حضرت رسالت ص روایت کند که بنده مومن که سورة المومن بخواند روح پیغمبری و صدیقی و مومنی
نماند الا که بر وی صلوة فرستند و از برای او استغفار نمایند و ابو الصباح از امام محمد باقر ع روایت کند که هر که سوره
مومن در هر سه روز یکبار بخواند حق تعالی گناهان ما تقدم و ما تاخر او را بیامرزد و تقوی لازم او کرده اند و نعیم جنت
را با وی کرامت فرماید و از جمله فضایل این سوره آنست که حق تعالی اختتام سورة الزمر کرد بذکر ملایکه و جنت و نار و در
افتتاح این سوره نیز مثل آن فرموده فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
حم علما را در بین کلمه اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسالت ص روایت کرده که حم اسمیست

از اسماء الهی و ابن عباس گفته که حم بمنزلهٔ ترتیب نام حق است و ابن عطا گفته سوگند است بحلم و منّت و گفته‌اند که حم مفاتیح اسماء است که
در اوایل آن حا و میم باشد چون حلیم و حمید و حامد و حی و حق و حکیم و حاکم و حفیظ و حافظ و منان و مالک و ملک و
مجید و ماجد و مبدی و معید و معز و مهیمن و منان و مومن یعنی که الحسن روایت کند که مردی اعرابی از رسول صلی الله علیه و سلم
پرسید که حم چیست حضرت فرمود که در لغت ما نیست در موده مبادی اسماء و مفاتیح سورهاست و کلبی گفته که معنی حم و نظایر آن
که این مبهم مقدر و منقضی گشته که آنچه هست و خواهد بود و قرطبی گفته که حم قسمست بحلم ملک حق تعالی و بعضی نقد رایست که اقسم
بحلمی لاعذب من عادانی و قال لا اله الا الله مخلصا من قبل سوگند میخورم بحرمت بردباری خود و بعزت و جلال پادشاهی خود
که عذاب نکنم آن کس را که پناه بمن آورده و بخلوص اعتقاد بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله متذکر شده و گویند حا اشارتست بحلم حق که خط
در دوم برکشیده نشود و میم اشارتست بملک او که کهنه و فانی نگردد بر اوقات او نرسد و حا اشارتست بحکمت و میم بمنت الهی
حق بر مومنان منت است و گفته‌اند که چون حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و اسم محمد پس اشارتست بسری که میان
حق تعالی و حبیب اوست هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد یعنی حق تعالی قسم یاد کرده بسر حرفین در اسمین و بحقیقت
نزول قران بر ثقلین و ثعلبی آورده که حروف تهجی در اوایل سور برای تنبیه باشد تا سامع را از خوف غفلت بر انگیزانند تا
سماع کلام عظیم کند و باقی وجوه حم در منهج الصادقین مذکور است تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن قران مِنَ اللَّهِ از جانب
خدایست که مستحق معبودیت است الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ دانا بجمیع خلایق و مصالح و حکم غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزندهٔ کسی که بخلوص
عقیده و پاکیزگی طویه بکلمهٔ شهادتین قایل شود و بر وجه مامور عبودیت و طاعت او قیام نماید پس چون اسم حیّ آ
معنی آنست که او سبحانه از روی تفضل آمرزنده ذنوب ماضیه و مستقبله اهل ایمانست وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرنده
توبهٔ اهل عصیان و مومنان است شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت هر کسی را که ابا کند از ایمان و [illegible]
و طغیان ذکر این صفت بعد از مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف و رجا باشد ذِي الطَّوْلِ خداوند نعمت
واسعه ممدّه بر بنده گان از روی فضل و احسان از ابن عباس منقولست که او سبحانه غافر الذنب هر کسی را که گفت لا اله
الا الله شدید العقاب هر کسی را که نگفت لا اله الا الله ذی الطول است یعنی غنی و بی نیاز است از کسی که نگفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا
هُوَ نیست خدایی که مستحق عبادت باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی اوست بازگشت همه پس مطیع را بدرجات ثواب رساند
و عاصی را بعقوبه کشد و چون دانسته شد که تنزیل قران از جانب الهی است که متصف باین صفاتست پس واجب الابلاغ
و الانقیاد خواهد بود مَا يُجَادِلُ جدال نکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدا که قرآنست إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه
نگرویدند بخدا و انکار بعثت او کردند و مراد از بن عناد و جحود و لجاج که آن دفع حجج قرآنیه است کقوله تعالی و جادلوا
بالباطل لیدحضوا به الحق و اگر نه خدایی که آن برای حل و عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن و تطلع مشیت اهل زیغ
بآن و حل مشکلات آن از آن اعظم طاعاتست و چون اهل جدال و عناد را با وجود استغراق ایشان در نعم الهی
انکار مصر بودند ازین جهت در صدد تهدید ایشان در آمده میفرماید فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ
گردیدند کافران فِي الْبِلَادِ در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیمه و مکاسب رابحه یعنی باید که بسبب
کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد که من ایشان را فرو گذاشته خواهم کرد چه امهال موجب اهمال عقوبت ایشان
نیست بلکه باعث از دیاد آنست و بعد از آنکه بکثرت نعم دنیویه مغرور گشته باستعمال آن اوامر معمور شده باشند بنکال عقوبت

مو کرفتار خواهد کشت و وبال تکذیب و نکال وجدال ایشان خواهند رسید همچنانکه کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ
تکذیب کردند پیش از ایشان کروه نوح وَالْأَحْزَابُ وکروه جمعی مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح پیغمبران خود را چون
کروه عاد و ثمود و فرعون وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر کروهی از ایشان بِرَسُولِهِمْ به پیغمبری که فرستاده شده
بود بایشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و با او ایذا رسانند و او را مقتول سازند وَجَادَلُوا و مجادله و مخاصمه کردند
با رسولان بِالْبَاطِلِ یعنی باطل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و امثال آن لِيُدْحِضُوا تا زائل کردانند
و ناچیز سازند بان سخن بیهوده الْحَقَّ یعنی حق را که واجب الاتباع بود فَأَخَذْتُهُمْ پس کرفتم ایشان را و هر کروهی
را از ایشان بنوعی معاقب ساختیم فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس نظر کن که چگونه بود عقوبت من ایشان را وَكَذَلِكَ و
همچنانکه واجب شده بر امم مکذبه انبیا حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعقاب و عذاب عَلَى
الَّذِينَ كَفَرُوا و بر اینها که کافر شدند از قوم تو و تکذیب کردند أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ انکه ایشان اصحاب دوزخ اند
و ملازمان آتش یعنی همه اهل کفر از امم سابقه و لاحقه از اصحاب دوزخ اند و از کذب و جدال و ترک اطاعت ایشان کرد
بعضی ملائکه کبریای او یعنی نشینند چه صالح و عابد و مسبح و حامد او سبحانه از حد حصر متجاوزند و از آن جمله الَّذِينَ
يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه برمیدارند عرش را بر اینها امثال الهی وَمَنْ حَوْلَهُ آنانکه کرداکرد عرش اند از کروبیان که همیشه بطواف
آن مشغولند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند و بپاکی اقدام مینمایند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار خود وَيُؤْمِنُونَ بِهِ
و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او یعنی حاملان عرش و کروبیان که اخص خواص ملائکه
اند بذکریکه جامع صفات اجلال و اکرام او سبحانه باشد رطب اللسان اند جمع زبان در بعضی تفاسیر از شهر بن
حوشب نقل کرده اند که حمله عرش هشتند چهار میکویند که سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و
چهار دیگر میکویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و در کشاف آورده که حق تعالی جمیع فرشتکان
را امر فرموده تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند و بعضی از مفسران روایت کرده که پایهای حمله
عرش در طبقه اخرین زمین قرار کرفته و سرهای ایشان از آسمان در کذشته و دستهای ایشان از اطراف و نواحی زمین
بیرون رفته و دائم در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته و اصلا چشم وا نمیکنند و نیز آمده
روایتست که تفکر بکنید در عظمت پروردگار خود ولیکن تفکر کنید در اقامه او از اصناف ملائکه پس بتحقیق که اسرافیل
که یکی از فرشتکانست کوشه از کوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار کرفته و سر او از هفت
آسمان بیرون رفته و بجهت عظمت و جلال حق سبحانه بر وجهی خود را حقیر میسازد و فروتنی مینماید که کویا جسم
او کمتر از مرغی میکردد که کوچک تر از کنجشکست و این حمله عرش از هفت آسمان خاشع ترند و اهل آسمان هفتم از
آسمان ششم کرده خوشکارترند و بر همین قیاس تا بآسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملائکه حمله عرش هفتاد
هزار حجابست و جمیع این فرشتکان در پس این حجابها بتسبیح و تهلیل و تمجید مشغولند و نیز از وهب بن منبه روایتست
که در حوالی عرش هفتاد هزار صف ملائکه اند که مشغولند بعبادت باین طریق که دستهای خود بر کردنهای خود نهاده اند
و برفع صوت تهلیل او سبحانه میکنند در میان طبقات آسمان چندان ملائکه هستند که عدد ایشان جز خدا نداند همیشه
بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید او سبحانه مشغولند و در ربیع الابرار منکور است که بعضی از ملائکه ساجدانند کروهی

نمیکنند و این مرتبه مقربان احد نیست و بعضی دیگر آگاه‌اند که از قیام و انتصاب بهره‌مند نهند و این صفت حمله عرش است
و بعضی دیگر صف زده‌اند که از صفوف خود زایل نمیشوند و این رتبه خاشعین است من حول العرش ایستاده‌اند و دستهای
راست بر چپ نهاده و دستهای چپ بر راست و هر یکی بلغتی تسبیح او سبحانه مشغول‌اند و حجاب چشمها و سعی عقلها
بدنها و غفلت نسیان مانع عبادت ایشان نمیشود زیرا که این احوال از لواحق اجسام حیوانیه است و ملایکه از آن مبرا اند و در
آمده که حق تعالی عرش را از جوهر سبز خلق نموده و مابین هر قایمه عرش تا قایمه دیگر چندانست که مرغ سریع السیر بصد
هزار سال مسافت نکند و بروایت دیگر هشتصد هزار سال قطع نتوانند و این روایت اخیر از امام جعفر صادق منقول است
و در خبر آمده که حق تعالی عرش را بیافرید خطاب بجمیع ملایکه کرد که آنرا بر دارند ایشان از حمل آن عاجز شدند جبرئیل و میکائیل
و عزرائیل را امر فرمود که عرش را بردارید بردوش حاملان عرش نهید جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و
میکائیل گوشه دیگر را گرفت الحمد لله اسرافیل جانب دیگر و چون عرش بدوش عرش رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العلی العظیم آن گرانی بر ایشان آسان گشت پس هر بنده مومن که یکبار این کلمات بگوید ثواب حمله عرش و جمله ملایکه در نامه
عمل او بنویسند و اثقال دنیا و عصیان و سبکبار گردد و مستغرق رحمت الهی شود جابر بن عبد الله انصاری و لقمان بن عامر روایت
کرده‌اند که حضرت رسول صلعم فرمود که مرا اذن داده‌اند که بعضی از احوال عرش و حملان آن بشما گویم بدانید که خدای تعالی عرش از جوهر
خلق نموده او را هزار هزار و شصت و شش سر است و بهر سری از آن هزار هزار و ششصد هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب
آن با مستان من میدهند و عظمت آن بمثابه ایست که حق تعالی فرشته ایست که او را هفتاد و دو هزار پر است و هر پری تا پر دیگر
او هشتاد سال راه بخاطر او گذشت که طول عرش را بداند استعانت طلبید از خدای تا پرهای او را مضاعف کرد آنکه حق تعالی صد و
شصت پر باو داد هشتاد هزار سال بپرید آخر آن پریدن سست شد باز توفیق طلبید هشتاد هزار سال دیگر پرواز نمود
و باز از خدا مدد طلبید ناگاه از حضرت عزت ندا بوی رسید که ای خرقایل اگر تا انقراض عالم پرواز کنی از یک قایمه عرش بدیگری نرسی آن فرشته
گفت سبحان ربی الاعلی و بعده حق تعالی امتان مرا امر کرد که در سجود این تسبیح بگویند تا ثواب خرقایل ایشان را باشد عظمت
حاملان عرش بر وجهی است که از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه است از امام جعفر صادق روایتست که
چون از عرش خایف تر و خاشع تر نیست از جمله کلمات او اینست که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله
من نقمة الله آورده‌اند که چون حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه ماری
بیافرید تا عرش را بگرد دم خود در آورد و هنوز از عرش چهار دانگ او باقی مانده و او هفتاد هزار روی دارد و در هر روی
هفتاد هزار دهن دارد و در هر دهان هفتاد هزار زبان و بهر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب تسبیح
الحمد میدهد و حاملان عرش بعد از تسبیح و تحمید پروردگار که رجوع حسن عاقبت خود در آن و سبحانه استدعا میکنند و
یَسْتَغْفِرُونَ و طلب آمرزش میکنند لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنکه ایمان آوردند و استغفار ایشان باین طریق است که از روی نیاز
میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ فرا رسیده است بهمه چیز رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت
و علم تو بهمه چیز فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا پس بیامرز مر آنانی را که از سبیل تو بر گردند و از معاصی دور شده‌اند وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ
پیروی کردند راه ترا که طریق ایمانست وَقِهِمْ و نگهدار ایشان را عَذَابَ الْجَحِیمِ از عذاب آتش سوزان و بدانکه استغفار
فرشتگان برای تلبیان بانکه ایشان مومن‌اند بغفران کرد یاد نمی توان بست و بر سر پهر ایشان عنایت ای پروردگار با لطف کن

رینمایان وَأَدْخِلْهُمْ ودر آر ایشانرا جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت که بهشت دائم است الَّتِي آن بوستانهایی که بمحض
فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشانرا بآن بر زبان پیغمبران وَمَنْ صَلَحَ ودر آر در بهشت کسانی را که عمل صالح کرده باشند
مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ وزنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ وفرزندان ایشان تا بدیدار ایشان مستأنس شوند
تا بسبب زیادتی مسرت ایشان شوند إِنَّكَ بدرستی که تو أَنْتَ الْعَزِيزُ توئی غالب مطلق که از هیچ مقدور عاجز نیستی الْحَكِيمُ
دانا هر حکمی بر وفق مصلحت باشد وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ونگهدار ایشانرا از عقوبات وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ وهر که نگهداری از
عقوبات يَوْمَئِذٍ در روز جزا فَقَدْ رَحِمْتَهُ بدرستی که بخشیدی او را بروضه جنت رسانیدی یا هر که را باز داری از معاصی
در دنیا پس رحم کردی وازعذاب رهانیدی وَذَلِكَ وان باز داشتن او از عقوبت ومعصیت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست فیروزی
بزرگ وظفری بزرگوار چون آن موجب سعادت جاودانیست بدرستی که آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا وتصدیق ننمودند
نبوة خاتم الانبیا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند یعنی وقتی که بدوزخ در آیند وبا نفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده
زبان بعتاب وملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشانرا ندا کنند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدا
مر شمارا است أَكْبَرُ بزرگتر مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ نفسهای شما در این روز خدای شمارا دشمن گرفت إِذْ تُدْعَوْنَ وقتی
که خوانده میشدید إِلَى الْإِيمَانِ بسوی گرویدن بخدا ورسول فَتَكْفُرُونَ پس شما نگرویدید بآن قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما
أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی مارا دو مرتبه اول نزد انقضای اجال ونوبت ثانیه در قبر برای سوال وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و
زنده گردانیدی مارا دو بار اول در قبور دوم در وقت بعث ونشور وبروایة ابن عباس اولاد را در اصلاب آبا است وقتی که
نطفه بودند واماتت دوم در دنیا برای تکلیف واحیای دوم در قیامت برای ثواب پس معنی آنست که مارا مرده آفریدی وبعد
از احیا بمیرانیدی ودر تبیان آورده که اماتت اولی در وقتی بود که ذریه آدم را از ظهر او بیرون آورد ومیثاق از ایشان فرا گرفت
وبمیرانیدی واماتت ثانیه در دنیا واحیای اول در وقتی که در رحم نطفه بودند واحیای دوم در بعث وتفسیر اول که قول سدیست
وجمعی از مفسران ومختار بلخی اصح اقوال است نزد اکابر منقول است از اهل البیت ع پس آیه دالست بر سوال قبر واخبار که از موافق
ومخالف منقول است مؤید این قول است حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بآنچه در دنیا منکران بوده باشند
از سوال قبر وبعث ونشور وگویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بگناهان که از جمله آن تکذیب بعث ونشور وسوال قبر بوده هست
بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ بذنوب خود پس اعتراف کردیم بسوی بیرون آمدن از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ از هیچ راهی هست یعنی طریقی
که بآن سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شویم وببهشت رسیم مراد ایشان از این قول قبول ایمانست واین کلام از فرط نومیدی وتحیر
گویند وفرشتگان بایشان گویند ذَلِكُمْ این عذاب ونکال که لازم شماست بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بسبب آنست که چون میخواندند خدا وَحْدَهُ
در حالت یگانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید قایل میشدند كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیگانگی او ومیگفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا
وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ واگر شریک او کرده میشد بخدا تُؤْمِنُوا میگرویدید شما بآن شرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس امر وفرمان وکارگذاری اهل حق وباطل
مر خدایراست که مستحق عبادتست ولهذا حکم کرده بر شما بعقاب سرمدی وعذاب ابدی الْعَلِيِّ خدای بلند مرتبه است
از آن نسبت شرکا باو دهند واشباه وانداد باو کنند الْكَبِيرِ بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت غیر را باو برابر
کنند پس در بیان وحدت وکمال قدرت خود در آمده میفرماید هُوَ الَّذِي اوست خدائی که بقدرت کامله خود يُرِيكُمْ مینماید
شمارا آيَاتِهِ نشانهای که دالست بر وحدت وقدرت او سبحانه وَيُنَزِّلُ لَكُمْ وفرو فرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان رزقا

روند یعنی بلاد آن که بسبب روزیست یا ملایکه را که بتدبیر ارزاق اشتغال مینمایند وَمَا یَتَذَکَّرُ و پند نپذیرد و عبرت
نگیرد باین اینها اِلَّا مَنْ یُنِیبُ مگر کسی که باز گردد بخدا یعنی از انکار و معصیت باز گشته روی بطاعت و عبادت او آرد
فَادْعُوا اللّٰهَ پس بخوانید خدای را و بپرستش او قیام نمائید مُخْلِصِینَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّینَ طاعت و
طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ و اگرچه کراهت داشته باشند ناگروندگان اخلاص شما را چه ایشان بی
ایمان کافرند شما ایمان شاکی اید پس بجهت این از شما متنفر باشند رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ بردارنده درجهای مخلوقات بحسب
معرفت و طاعت یعنی هرچند معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجه او نسبت بعزت الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا از
اولیا بلندتر کرده اند و درجات اولیا بر غیر ایشان تقدیم نموده از اهل ایمان و بر همین قیاس نسبت تفاوت درجات ثواب میان
مومنان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود یا معنی آنست که خدای آسمان است فوق آسمان دیگر تا بعرش ذُو الْعَرْشِ خداوند
عرش عظیم است و خالق آن و یا خداوند سلطنت و یا پادشاهیست و هرگاه که درجات کمال او بر وجهی مرتفع باشد که رفع
مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات در ید قدرت او باشد و عرش که اصل عالم جسمانی در قبضه اقتدار او پس هیچ کس را مجال
لاف شرکت او نتواند و هیچ نوع شخصی دعوی برابری با او نتواند نمود بعد تقریر تصدیق نبوت مینماید یُلْقِی الرُّوحَ می افکند روح
مِنْ اَمْرِهِ از فرمان خود و تسمیه وحی بروح بجهت آنست که آن سبب حیات قلبست با شرع چنانکه از بدن کالبد خود گفته که مراد بروح
قرآنست و سایر کتب منزل و بعضی گویند جبرئیلست یا نبوت و بهر حال معنی آنست که منصب نبوت و رتبه رسالت بهر که خواهد
از اهل استحقاق عطا فرماید عَلٰی مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بر هر که خواهد از بندگان لِیُنْذِرَ تا بیم کند آنکسی را که وحی باو
منزل شده و مردمان را یَوْمَ التَّلَاقِ از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزیکه ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین
باسمان رسند یا خالق اولین و آخرین باهم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان با عابدان یا مظلومان با ظالمان
یا هر عاملی که ملاقات کند با عمل خود بر جمیع تقادیر مراد روز قیامتست یَوْمَ هُمْ روزی که بندگان بَارِزُونَ بیرون آمده باشند
از قبرها یا اشکارا باشند و برهنه بر وجهی که هیچ حجابی نباشد که ساتر ایشان بود چنانکه در حدیث آمده که مکلفان محشور شوند
برهنه و بی پای و ختنه ناکرده لَا یَخْفٰی پوشیده نشود در آن روز عَلَی اللّٰهِ مِنْهُمْ بر خدای از اشخاص و اعمال بندگان با وجود کثرت
ایشان شَیْءٌ چیزی یعنی علم او بهریک از اعمال برسیده باشد بر وفق عمل همه را جزا دهد اورده اند که حق سبحانه در آن روز
همه مردمان را در تل سفید که مانند نقره خام باشد جمع کند پس او چیزی که بآن تکلم کند این باشد که ندا کند به ایشان
لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ مر کراست پادشاهی و فرمان برداری امروز و چون همه کفار در آن روز بوحدانیت او سبحانه عالم شوند و بری شده باشند
پس در جواب با جمیع مومنان متفق الکلمه شده گویند لِلّٰهِ الْوَاحِدِ مر خدایراست که یکتاست و بی همتا در کار و کذاری و فرمان
دهی الْقَهَّارِ شکننده جمیع منازعان و مدعیان ربوبیت که چون نداء لمن الملک الیوم بر آید هیچکدام از اهل محشر را طاقت
جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود جواب داده گوید لله الواحد القهار و فایده این اخبار اظهار وحدانیت و کمال
سلطنت قاهره است و بروایت محمد بن کعب این ندا میان نفخه باشد هنگامی که همه خلایق جمع شده باشند و چون هیچ کس
نبوده باشد مگر ذات حق تعالی پس خود جواب دهد لله الواحد القهار و این کلام تخصیص پادشاهی اوست که در آن روز هیچکس
نباشد که دعوی پادشاهی کند چنانکه بعضی ظاهر در این روز این دعوی بعضی میکنند و میگویند که اَلْیَوْمَ تُجْزٰی امروز پاداش
داده شود کُلُّ نَفْسٍ هر کسی بِمَا کَسَبَتْ باجزء کسب کرده از اعمال حسنه و افعال سیئه لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ هیچ ستمی بنسبه کسی

[illegible] پس ثواب کسی کمتر از عمل شایسته او باشد و نه عقاب شخصی زیاده از فعل ناشایسته او و نه کسی را بگناه دیگری
مواخذه کنند و نه نیکی را بپاداش بدی محو کنند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است یعنی مشغول نگرداند او را حساب
شخصی باز دارد او را از حساب دیگری در یک زمان و همه حساب همه را کرده هر یک را باستحقاق رساند در خبر است که حضرت رسول
فرمود که حق تعالی در آن روز ندا کند که منم پادشاه جزا دهنده تمام سزاوار نباشد هیچ کدام از اهل دوزخ و بهشت که ستمی بر عهده او باشد
که بهشت و دوزخ درآید که انتقام آن ظلم را از وی بکشم بعد از آن این آیه تلاوت کرد الیوم تجزی کل نفس بما کسبت الآیه [illegible] امر بتخویف عباد
میفرماید از روز وعده کرد وَأَنذِرْهُمْ و بترسان کافران را يَوْمَ الْآزِفَةِ از روز قیامت و تسمیه او بآزفه جهت نزدیک شدن و وقوع
آنست چه بمعنی قرب است إِذِ الْقُلُوبُ از وقتی که دلهای مردمان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حنجرها بود یعنی دلها از فزع از اماکن
خود میل بخروج نموده بحلقها آیند و بما بجا مانند نه باز توانند گشت تا اصحاب انها بیاسایند و نه بر آیند تا خلاصی یابند
كَاظِمِينَ در حالتی که پر باشند از غم و اندوه و خشم فرو خورندگان در امروز مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را در
مِنْ حَمِيمٍ هیچ خویشی مشفق که عذاب را از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه در خواه کننده که فرمان برده
شود یعنی شفیعی که شفاعت او بعز قبول رسد و شبهه نیست در آنکه محبت در رضای حق سبحانه و تعالی با اهل ستم
نیست پس محبت در رضای شفیعان از ایشان مسلوب باشد که قوله تعالی ولا یشفعون الا لمن ارتضی و قوله و ما للظالمین من
انصار يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ میداند چشمی را که خیانت کننده است و آن عبارت است از آنکه در دیده چیزی نگاه کند که حلال
نباشد نظر کردن بآن ابن عباس گفته که خیانت چشم آنست که مردی در میان جمعی نشسته باشد و زنی بر ایشان گذرد و
او بر نهانی در وی نگرد و بنا بر حدیث مشهور النظرة الاولی لك والثانیة علیك خیانت نظر ثانیه است نه اولی و قول اول اعم
است و اقوی وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند آنچه را که پوشیده است در سینها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات
همه از آن مشرکان را حکم میکند بانکه وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدای تعالی حکم کند براستی در جزای بدکار و نیکوکردار [illegible] مستغنی
است از ظلم و تعدی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میخوانند یعنی میپرستند مشرکان مِن دُونِهِ بجز از خدای لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ
حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم کردن از ایشان متصور باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی هُوَ السَّمِيعُ
او است شنوا بگفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان که از جمله آن خیانت چشم است و نیز وجه تنبیه مشرکان و تهدید
ایشان میگوید أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و سفر نمیروند مشرکان قریش فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن برای تجارت
فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بر بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِن قَبْلِهِمْ سرانجام آنانکه بودند پیش از ایشان از اهل
تکذیب و عناد چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار انها در ممر ایشان كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان سخت تر
از ایشان قُوَّةً از روی توانایی یا از جهت قدرت و تمکین وَآثَارًا و از روی علامتها و نشانها فِي الْأَرْضِ در زمین که در حدود
ایشانست چون قلعهای عالیه و حصنهای مرتفعه و شهرهای عظیم و سایر علامات که دلالت بر قوت و شوکت ایشان کند فَأَخَذَهُمُ
اللَّهُ پس فرا گرفت و بعذاب گرفت خدای تعالی ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب و بانواع عقوبت که هلاک
ساخت وَمَا كَانَ لَهُم و نبود مر ایشانرا مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که از ایشان دفع آن عقاب کند و منع نزول
عذاب نماید ذَٰلِكَ این [illegible] و عذاب کردن بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ بسبب آن بودن که پیوسته میآمدند بایشان رُسُلُهُم پیغمبران ایشان
[illegible] معجزهای ظاهر یا احکام واضح فَكَفَرُوا پس منکر شدند بآن و انکار رسالت ایشان کردند فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای

ایشان را بعقوبت إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است و متمکن بر هر امر ممکن کار بجا آرد اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیب
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر ایشان بعد از آن تنبیه مشرکان و تهدید ایشان قصه موسی و فرعون و هامان بیان میکند
بقوله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا به نشانهای خود یعنی آن معجزه که ما او را نموده بودیم وَسُلْطَانٍ
مُبِينٍ و حجتی ظاهر و هویدا که بآن بخصم غالب شد و آن عصا است و با شکافتن دریا مر او را و ادله توحید باشد و ثبات معجزه یعنی موسی
را با دلایل توحید و معجزات عالیه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و کافر ربوبیت میزد وَهَامَانَ و بهامان
که وزیر وی بود وَقَارُونَ و بقارون که مذهب مستشار او بود و چون قهر و عناد این سه کس بیشتر بود ازان بجهة تخصیص این سه
کرد با آنکه موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث بود و القصه موسی ایشان را بحق دعوت کرده اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب او
کردند و انکار معجزات او نمودند فَقَالُوا پس گفتند که او سَاحِرٌ جادوی کننده است یعنی آنچه خارق عادت بما میکند از روی سحر است
كَذَّابٌ دروغگویست در آنچه میگوید که خدای هست و من فرستاده اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بایشان دین درست
و راست که توحیدست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا گفتند باتباع خود اقْتُلُوا بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنکسانی که ایمان
آورده اند مَعَهُ با موسی پیش ازین مذکور شد که قبل از ولادت موسی اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال از بنی اسرائیل
پسری پیدا شود که زوال پادشاهی تو بدست او بود بنابرین فرعون حکم کرده بود که هر که پسری از ایشان متولد میشد او را
میکشتند و چون درین وقت موسی دعوی نبوت کرد امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را بقتل آورند تا لشکر
و پریشان حال شده معاونت ننمایند پس پهلوانان خود بقتل امر نمودند و از ابن عباس نقلست که معنی آنست که باز رجوع کنید
با ایشان بکشتن همچنانکه پیش ازین ایشان را میکشتند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و بگذارید زنان ایشان را تا خدمت زنان
قبطی کنند چون حق تعالی ایشان را بارسال سیل دم و ضفادع و طوفان و جراد بر طریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت مبتلا ساخت
این کید بر ایشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ و نیست مکر ناگرویدگان نسبت با انبیا و سایر مومنان إِلَّا فِي
ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان یعنی کید ایشان ضایع و باطل شد فایده مر ایشان را ازان حاصل نگشت القصه فرعون
با وجود آنکه موسی بمعجزات و از قتل او مصر کلی است اما بجهة خوف ظهور معجزات او بر مردمان اظهار جلادت میکرد و
در صدد قتل او نمیشد و ارکان دولت این را نمی پسندیدند و منع او کرده میگفتند که او مردی ساحر است و پیداست
که از دست او چه خیزد و اگر او را میکشتی رعایا خواهند گفت که فرعون بجهة آنکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل
آورد وَقَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ بگذارید مرا تا بکشم موسی را ایشان گفتند
مبادا که شکایت ترا با خدای خود کند و از و خللی بتو رسد فرعون گفت من قصد قتل او میکنم که شکایت من با خدای
خود کن وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخوان خدای خود را تا مضرتی بمن رساند یا مرا منع کند از کشتن او پس اگر نکشم او را إِنِّي
أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه متبدل و متغیر سازد کیش شما را و از پرستش بتان باز دارد و آن که أَنْ يُظْهِرَ
و یا آنکه آشکارا کرداند بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ در زمین مصر الْفَسَادَ تباهی و فتنه و آشوب و بعضی تبع و گروهی ضد
او جمع آیند یعنی سازد درین بلد منازعه و وقتی که تابع او بسیار شوند با شما در مقام مقابله در آیند و میان ایشان
محاربه و مقاتله واقع شود و آن منجر بتعطیل مزارع و مکاسب و معایش شود و نظام امور هرج و مرج گردد و چون سخن قتل
موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان شادمان گشتند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی مر قوم خود را إِنِّي عُذْتُ

الیه موسی که من پناه گرفتم و التجا بردم بپروردگار خود و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر گردنکشی که بجهت تکبر ایمان
لَا يُؤْمِنُ نمیآورد بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار تا شر او را از من دفع کند و چون مبالغه فرعون درین باب بسر حد اطناب
رسید اهل ایمان بی تاب شده و کسی صبر ایشان بغرقاب اضطراب افتاد وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی که گرویده بود
بموسی مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی خربیل و مدد یافت که يَكْتُمُ إِيمَانَهُ میپوشید ایمان خود را از توابع و گویند که
این مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود نام حبیب یا شمعون و اصح و اشهر خربیل است که ابن عم فرعون است و در روایة واقع شد
که مدت صد سال بود که ایمان پنهان داشت و تقیه میکرد و از ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق ع مرویست که تقیه از دین
منست و دین پدران من و دین ندارد هر که او را تقیه نیست و تقیه سپر خدایست در زمین او که بآن سهام مضرت و سیوف
اذیت مندفع میشود نیز اگر مؤمن آل فرعون غیر از خربیل ابن عم فرعون بود و اسیر کرده او بود کسی ایمان بموسی بیاورد چون
دید که فرعون در کار او بقتل موسی است از روی انکار گفت که أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را یعنی قصد قتل او میکنید
أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خدایست نه غیر او وَقَدْ جَاءَكُمْ و حال آنکه آمده است بشما بِالْبَيِّنَاتِ
معجزات روشن و هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که دلالتی تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها و ید
بیضا و با وجود این همه براستین ظاهره اصلا در امر او را تاویلی و تفکری نمینمایند وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا اگر باشد دروغگو فَعَلَيْهِ
كَذِبُهُ پس بر وست وبال دروغ او و نکال عقوبت آن که آن قتل اوست وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راستگوی یُصِبْكُمْ لا اقل
بَعْضُ بُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ پاره از انچه شما را از آن وعید نماید و اگر بالفرض ذمه آن بشما نرسد پس بی شبهه بعضی
از آن بشما رسد خلاصه معنی کلام آنست که او شما را بهلاک دنیا و عقوبت عقبا توعد مینماید پس اگر صادق باشد درین اولا
اقل هلاک دنیا که بعضی از آنست که بشما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي راه راست نمینماید یعنی توفیق نمیدهد براه نواب
بر سبیل بینات و معجزات بلکه در بادیه ضلالت فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که در گذشته است و بنهایت طغیان رسیده
كَذَّابٌ دروغگوی که دعوی خدایی و میتواند بود که مراد موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدای راه صواب نمینماید
کسی را که قدم از حد خود بیرون نهاده است و بدروغ دعوی کننده است مراد آنست که اگر بالفرض موسی چنین است از
حد خود در دعوی نبوت کاذب خدای او را براه راست نخواهد برد و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست يَا قَوْمِ
ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست سلطنت پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل و مسلط بر
ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر بر وجهی که محکوم شما اند فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ
اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید با وجود قتل موسی متصدق امر شوید که مظنه زوال ملک از باشد چه قول موسی
احتمال صدق دارد پس عقل مقتضی آنست که اصلا بپیرامون آن نگردند و دست تعدی از و کوتاه کنند و چون این نصیحت
بسمع ایشان رسانید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون و خربیل و جمعی که نزدیک بودند مَا أُرِيكُمْ دلالت نمیکنم شما را برای إِلَّا
مَا أَرَى مگر بانچه مصلحت می بینم و صواب میدانم از قتل موسی و تکذیب او و صدق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سرّ من
در رای با ظاهر قول مطابق است و دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود صواب میدانم بشما میگویم وَمَا أَهْدِيكُمْ و راه نمی
نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر براه راستی و شبهه نیست که فرعون درین دعوی کاذبست و بیقین میدانست که موسی
نبی صادق است بجهت ظهور معجزات باهره و بینات زاهره در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او و لیکن اظهار

قتل میکرد تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود و ظاهر بجهت خوف لعین چو استشعار میکرد که در قتل کسی که او پیغمبر است گرد ره صدمه
هدم پادشاهی او یست لا جرم در کمطنطنه و کوکبه او ادرهم شکست القصه خربیل بعد از شنیدن این سخن بلا حیکرد اظهار ایمان
او در هوج آمده با ندا بر قوم مشغول شد همچنانکه میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ یَا قَوْمِ گفت کسی که ایمان آورده بود یعنی خربیل ای قوم إِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما بجهت تکذیب شما موسی را و قصد قتل او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای هلاک
امم ماضیه یعنی از عذابی که مثل عذاب جماعت باشد که قبل از این تکذیب نمودند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب و جزای گروه
نوح که طوفان بر ایشان نازل شد وَعَادٍ و مانند جزای داب قوم عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه
واحده هلاک گشتند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانی که از پس ایشان بودند چون اهل موتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و
اصحاب ایکه که بعذاب ظلت گرفتار شدند بعد از ایشان وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستمی بر بندگان
خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکرد بلکه آمد بر ایشان بر وجه عدل بود جزای ایشان بجهت افعال قبیحه مستوجب این شدند
پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید و بعد از تخویف این عقوبت اخرویه بر این وجه که یَا قَوْمِ إِنِّي ای
گروه من بتحقیق که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ از عذاب روز ندا کردن بهمدیگر مراد روز قیامت است
که بطریق استغاثه یکدیگر را خواهند و هیچکدام بفریاد نرسند و یا ندا آنکه فلان کس سعید است و فلان شقی و یا اهل
دوزخ ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا الخ و اهل دوزخ با اهل بهشت گویند که افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله چنانکه
در اعراف گذشت و یا هر کس با امام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که روگردان شوید از موقف
حساب مُدْبِرِينَ در حالتی که بازگشتگان باشید از آنجا بسوی دوزخ و یا در حینی که فرار کنندگان باشید از دوزخ
و اگر چه آن فرار فایده ندهد مر شما را چه شما را بدوزخ کشند مَا لَكُمْ نیست مر شما را در آن روز مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای
مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده که منع از عذاب نماید و شما را در حفظ حمایت خود گیرد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که او را فرو گذارد
در ضلالت بجهت اصرار او بر انکار و عناد تا مل در نهج روش و استکبار فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را
براه بهشت رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بتحقیق که آمد بشما یوسف بن یعقوب ع مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ
بحجتهای بینه و دلایل ناطقه بر صدق نبوت او و وهب بن منبه و اکثر مفسران بر آنند که فرعون زمان موسی همان فرعون زمان
یوسف بود و اسط انکاسپ قیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده گشت و فرعون ظاهرا باو ایمان آورده
بود و بعد از موت او از دین برگشت تا زمان موسی عمر یافت پس خربیل گفت که یوسف پیش از این زمان بشما آمد با معجزات
بینه که از آنجمله زنده گردانیدن فرس و شهادت طفل بر برائت او از خیانت و نزد دیگران فرعون موسی از اولاد فرعون بن
یوسف بود و حق تعالی یوسف بن ابراهیم بن یوسف برسالت بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرد و جمعی
با ایشان بود ایشان بدو بگرویدند پس خربیل از آن خبر داده که یوسف بشما مبعوث گشت فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ پس همیشه
در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورد بشما از توحید و احکام دینیه و امور شرعیه حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا آنگه چون فوت شد
قُلْتُمْ گفتید با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض تقلید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ هرگز بر نخواهد انگیخت خدای مِنْ بَعْدِهِ از پس او رسولا
فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم و قول او را نشنیدیم و دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهت آنکه قول
او را نیز دیگر نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر خود ثابت قدم شدند و در ضلالت ماندند كَذَلِكَ همچنانکه شما را بجهت اسراف

وشما گمراه شدید همچنین یُضِلُّ اللّٰهُ گمراه میگرداند خدای در وادی ضلالت و رو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کرا که از حد در
گذرنده است در عناد و انکار مُرْتَابٌ شک دارنده در آنچه پیغمبر شاهد آنست از توحید و نبوت بجهت توغل و تعمیم تقلید و عدم تأمل
و تفکر در معجزات پس رو میگذارد در ضلال الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنان که جدال میکنند با پیغمبران فِي آيَاتِ اللّٰهِ در دفع آیتهای خدای و شبهه
ان بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که آمده باشد بایشان بلکه بتقلید كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا
از روی بغض و عداوت عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزد آنانکه گرویده اند بخدا و رسول یعنی خدای بسیار دشمن
میدارد جدال ایشانرا و برایشان لعنت میکند و مومنان نیز دشمن اند و از ایشان تبرا میکنند كَذَلِكَ همچنانکه مهر نهاد
خدای بر دلهای این جماعت تا علامت کفر ایشان همچنین يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای بجهت نشانه کفر عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ
بر دل شخصی که از فرمان برداری سرکشیده باشد جَبَّارٍ گردن کش که خود را از غیر برتر داند تا بآن علامت فرشتگان امتیاز
کنند ایشانرا از مومنان و چون خربیل موعظ و نصیحت را باتمام رسانید فرعون ترسید که نصایح در اهل مجلس اثر کند پس مردمانرا
بامری دیگر مشغول گردانید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون بوزیر خود يَا هَامَانُ ابْنِ لِي یا هامان بنا کن یعنی امر نما بعمله تا بنا کنند از
برای من صَرْحًا بنای بلند بر افراشته بگچ و آجر لَعَلِّي شاید که من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم براهها موصله یعنی أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ
براههای آسمان ها یا بدرها یا طبقات آن و یا بنانهای آن تا بجهت آن از آسمانی بدیگری روم فَأَطَّلِعَ پس مطلع شوم و بنگرم إِلَى إِلَٰهِ مُوسَى
بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او و اوضاع او و علوم کنم صحت دعوی موسی و خبر دادن از خدای آسمان وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ
و بدرستی که من گمان میبرم موسی را كَاذِبًا دروغ گوید در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدای است از ملکان آسمانها مراد
او از این گفتار تلبیس او بود بر جاهلان قوم خود چه او عالم بود بآنکه محالست باسمان رفتن پس بنای ساختن بنا
کردند و موسی از ین حال مناجات کرد بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که غمگین مشو و به بین که با او چه خواهم کرد پس حق تعالی
بعد از ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل آن در سوره القصص مذکور شد وَكَذَلِكَ و همچنانکه شیطان آراسته میگردانید
اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار همچنین زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آراسته شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار
او را   و باز داشته شد یعنی ابلیس او را باز داشت   از راه راست و طریق ثواب
و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و تلبیس او بر قوم یا کید او بر ابطال آیات موسی   مگر در زیان کاری تباهی
و گفت آنکسی که گرویده بود یعنی خربیل بعد از این تلبیسات فرعون   ای گروه من   پیروی
کنید مرا   تا بنمایم شما را   راه راست و طریق رشاد که آن ایمانست بوحدانیت خدا و نبوت موسی
ای گروه من طریق رشاد اینست إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیای دنی مَتَاعٌ برخورداری اندکیست
که زود در انقطاع پذیرد و مهل بقای آن عنقریب باره حوادث بریده شود و مرز و وبال آن باقی ماند وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای
دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ آنست سرای آرام گرفتن و جاوید بودن که بهیچ وجه از زوال نیست و از آن انتقال نه بر خلاف این سرای که
در ظل است محل قرار نه پس مغرور مشوید از متاع فانیه و از سرای باقیه اختیار مکنید مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً کسی که کند بدی فَلَا يُجْزَى
إِلَّا مِثْلَهَا پس پاداش داده نشود مگر مانند آن از جزا زیاده بر آن ظلم است که مرضیه عدالت او سبحانه نیست پس بد و اندازه باشد
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کاری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد چه قبول اعمال فرع ایما
نست فَأُولَئِكَ پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته باشند يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند

در این بانواع میوها که طیب و مشتهی باشد بغیر حساب بی‌حساب و شماره یعنی بی‌اندازه که در پیش ثواب اعمال صالح اضعاف آن

زیاده خواهد بود بر قدر استحقاق چون سؤال فرعون ازین سخنان فهم کردند که حزبیل موسی ایمان آورده و از عبادت فرعون

دست باز داشته زبان ملامت بر وی دراز کردند و گفتند عجب است از تو که فرعون را میگذاری و پرستش کسی که دیگر است میکنی

حزبیل دیگر باره در مقام نصیحت درآمد و گفت وَيَا قَوْمِ مَا لِي ای گروه من چیست مرا و چه رسید که أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ

میخوانم شما را بسوی فعلی که رهائی یافتنست از عذاب خدای و آن ایمان آوردنست باو و پیروی پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي و میخوانید

مرا بسوی عملی که سبب وصول است از آتش دوزخ یعنی پرستش فرعون تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدا

وَأُشْرِكَ بِهِ شریک گردانم مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ آنچه نیست مرا به خدای او علم که دانشی یعنی چون علم بربوبیت او ندارم و معبود

غیر او مراد دلیلی نیست پس چگونه دیگری را باوی شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدای که غالب است

یعنی قادر بر تعذیب کافران الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده خطای اهل ایمان یعنی من شما را بکسی دعوت بکنم که مستجمع صفات

الوهیت است از کمال قدرت و غلبیت و علم و اراده اینکه یکی مجازات و قدرت بر تعذیب و غفران نه غیر او که در کمال عجز است

لَا جَرَمَ نه چنانست که شما میگوئید بلکه ثابتست بلا شبهه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه شما مرا میخوانید بسوی آن لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ

نیست مر او را خواندنی یعنی حق اینست که اصنام شما را سزای دعوی الوهیت است فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ در این سرای و نه

سرای دیگر که آخرتست بجهة بطلان دعوی وَأَنَّ مَرَدَّنَا و اینکه بازگشت ما و شما إِلَى اللَّهِ بسوی خدا باشد یعنی هر کدام

از ما بعد از موت بجزای سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و آنکه اسراف کنندگان و از حد

بیرون رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق و غیر آن هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشان‌اند یاران آتش دوزخ و ملازمان

نیران فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب و معاینه عقاب یاد آرید مَا أَقُولُ لَكُمْ

راستی آنچه شما را میگویم از نصیحت و موعظه وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ و باز میگذارم کار خود را بخدای و بر وی توکل میکنم و ملجا

او اعتماد مینمایم تا مرا از شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بیناست به بندگان خود یعنی داناست باحوال

ایشان از طاعت و معصیت فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدا سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهای آنچه مکر کرده بودند و اندیشه

بد در باره قتل او و در روایت آمده که حزبیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود وی فرار نمود بکوهی که در آن نواحی بود و متمکن

گشت و بعبادت و طاعت مشغول شد حق تعالی سباع را بحراست او امر کرد آنها حوالی او در آمده پاسبانی او میکردند و در

تفاسیر مذکور است که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را باز آرند و بسیاست رسانند ایشان چون اقدام

بقتل ایشان امر نمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ و فرو گرفت بگرد کسان فرعون که بقتل حزبیل رفته بودند الْعَذَابِ بد

عذاب که قتل است و گفته‌اند مراد بآل فرعون جمیع اتباع اویند از قبطیان و سوء العذاب غرق شدن ایشان است در دریا و

آتش دوزخ در عقبی چنانکه میفرماید النَّارُ یعنی فرا گرفت آل فرعون آتش دوزخ در عقبی يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا در حالتیکه عرضه

کرده میشوند بآن آتش غُدُوًّا وَعَشِيًّا در صبحگاهی و شبانگاه مراد سوختن ایشانست در قبور در این دو وقت و از

امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که عرض آتش در دنیاست پیش از آنکه قیامت قائم شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود و

از آن فهمیده که عذاب ایشان در دنیا منحصر است در این دو وقت و چون قیامت رسد در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که

زمان فتوری در آن واقع نشود و در بعضی تفاسیر مذکور است که مکان آل فرعون در دوزخ داشته باشند و هر روز

ایشان مانند و مرویست که نافع ابن عمر روایت کند که حضرت رسالت صلعم که چون یکی از شما بمیرد مکانی که در دوزخ
ار بهشت نامزد اوست هر روز صبح و شام بر وی عرض میکنند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در اخرت و سدی از ابن
مسعود روایت کند که چون فرعونیان در دریا غرق شدند ارواح در حواصل مرغان نقل کرد هر روز از آتش دوزخ را در بامداد و
شبانگاه بر ایشان عرض مینمایند تا بروز قیامت خلد فوا میگوید که مرد خراجی از ابو سعید پرسید که ما معاینه می بینیم که فوج
فوج مرغان سفید از دریا بیرون می آیند گفت آن مرغانند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشانست هر روز وقت صبح و شام
ایشان را بدوزخ عرض میکنند پرهای ایشان میسوزد و سیاه میگردد و باشیانه خود می آیند تا روز قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ و روزیکه قایم شود قیامت ارواح ایشان با بدان باز آید حق سبحانه امر نماید بایشان بتوسط زبانیان که اَدْخِلُوا
آلَ فِرْعَوْنَ در آئید ای فرعونیان أَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت ترین عذابی که جهنم است ادخلوا بفتح همزه وکسر خا یعنی حق
امر کند بملایکه که در آرید فرعونیان به سخت ترین عذابی از عذاب دنیا پس بیان قاصم اهل دنیا و ماجرای ایشان میکند
وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ یاد کن ای محمد وقتی که مخاصمت کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش دوزخ و زبان بگشایند بمجادله فَيَقُولُ
الضُّعَفَاءُ پس میگویند زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر امرا که سرکش بودند یعنی توابع مر متابیع را گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا
بودیم شما را پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت میکردند از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ امتثال امر
شما و چون بر متبوعان لازم است که از تابعان خود دفع اذیت کنند فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان و بر
دارندگان از ما بهره از آتش دوزخ یعنی توانید که چیزی از عذاب ما کم کنند قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان بودند در جواب
ایشان إِنَّا كُلٌّ فِيهَا یعنی ما و شما در آتش دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم و اگر ما را قدرت دفع بودی اول از نفسهای
خود رفع عذاب میکردیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان خود هر یک را جائی که
که سزاوار اوست فرود آورد پس دفع عذاب متصور نباشد قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا وگویند آنانکه در دوزخ باشند
از متبوع و تابع بعد از نومیدی از عذاب بایکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را یعنی ملایکه که موکل ایشان باشند
از برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را و درخواه کنید يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک گرداند از ما يَوْمًا بمقدار روزی
از روزهای دنیا مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چون یکزمانکی استراحت کنیم چون خزنه جهنم کلام ایشان بشنوند قَالُوا گویند بر
وجه الزام حجت أَوَلَمْ تَكُ آیا نبود در دنیا که تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ آمد بشما پیغمبران فرستاده شده بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن
و دلیلهای هویدا بر ثبوت توحید قَالُوا بَلَى گویند بلی آمدند بما و اظهار دعوت کردند و معجزات روشن نمودند لیکن
ما تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم قَالُوا گویند خازنان بر وجه نومیدی ایشان از اجابت دعا که فَادْعُوا پس
بخوانید خدای را و از و تخفیف عذاب کنید که رخصت ندادیم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اگر چه دانسته باشند
که دعای ایشان موجب تخفیف عذاب نیست اما بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد و زاری کنند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست
دعای کافران یکان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بطلان و عدم اجابت و بعد از آن خبر میدهد از نصرت دادن رسولان و مومنان
از کافران که إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا که آن حجت ایشان است و غالب شدن بر محاربه حسب مقتضای حکمت و مصلحت و بالطاف و تایید و تقویت
و باطلال عدو و بانتقام کشیدن قبیله ایشان چنانکه بقتل یحیی هفتاد هزار کشته شدند وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ

و یاری میدهیم ایشان را در روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت شهادت کنند بر بطلان کافران از برای حقیقت
اهل ایمان و ایشان انبیا باشند و ملایکه و مومنان و نزد مجاهد حفظه اند که گواهی دهند از برای رسولان به تبلیغ و بکفار بتکذیب
گویند مراد گواهی دادن پیغمبر است که ادای شهادت نمایند برای طاعت مومنان و بر کفر مشرکان و یا مراد رسل انبیا است که بیعنا
و انکار اهل شرک و کفر گواهی دهند یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود ندهد ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان
عذر باطل بجهة عدم قبول نمیرسد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست لعنت که دوری است از رحمت و مستلزم دوام عقوبت وَلَهُمْ
سُوءُ الدَّارِ و مر ایشان راست بدی بازگشت وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که دادیم موسی بن عمران الْهُدَى راه نمودن
یا آنچه بدان راه یافته شوند در دین از معجزات قویه و احکام شرایع وَأَوْرَثْنَا و بمیراث دادیم از پس موسی بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان
یعقوب را که از توابع موسی بودند یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان الْكِتَابَ توریة را که جامع ادله و معجز بود بر وحدت و معرفت
صفات عزت و مشتمل احکام شریعت هُدًى بجهة راه حق نمودن وَذِكْرَى و پند دادن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول
خالصه را چه ایشان بسیار منتفع میگشتند نه غیر ایشان فاصبر متفرع است بر حمل اذیت و بکیت ایشان بجهة حضرت رسالت
را خطاب میکند فَاصْبِرْ پس صبر کن بر آزار کفار قریش چنانکه موسی بر ایذا و آزار فرعون شکیبایی نمود إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
که وعده خدا بنصرت پیغمبران و هلاک دشمنان حق درست و راست است و تخلف از آن ممکن نه و بعد از قصه موسی و فرعون
استشهادا یعنی نما وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش کن از خدای لِذَنْبِكَ برای ترک اولی واقع شده باشد از تو از ترک مندوبات
یعنی باجماع امیه صادقین عصمت لازم انبیاست که مستلزم عدم صدور کبیره و صغیره است از ایشان پس امر باستغفار
محمول است بر ترک اولی و یا بجهة تعبد تا موجب زیادتی درجه او باشد و یا بجهة آنکه امت اقتدا باو نموده در طلب
سئوال نمایند و یا مراد از ذنب امت باشد یعنی استغفار کن برای فرمان بردن امت مر امر ترا وَسَبِّحْ و تسبیح گوی
مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بسپاس داری پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ بشبانگاه و بامداد یعنی بگو سبحان الله و بحمده و
آنست که همیشه مواظبت نمای به تنزیه ذات او از صفات ناقصه و بشکر گذاری او نعم وافیه و نماز گذار در این دو وقت پس
مراد نماز شام و خفتن و صبح و مجاهد در تفسیر آن فرموده که نماز گذار بامر پروردگار خود از زوال پیشین تا شب از طلوع صبح
تا آفتاب پس مراد نماز ظهر و عصر باشد و مرویست که حضرت رسالت صم فرموده که حق تع فرموده که مرا یاد کن که بعد از صبح ساعتی
و بعد از پیشین ساعتی تا کفایت تو کنم امر مقصود تست و اجابت نمایم امر حاجت تست و ابن عباس فرموده که مراد صلوة
خمس است زیرا که عشا بعد از زوال است مطلقا پس شامل نماز پیشین و پسین و شام و خفتن باشد و ابکار بجهة نماز
است که وقت نماز بامداد است آورده اند که یهود بحضرت رسالت صم جدال میکردند و میگفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه
از ابو یوسف بن داود است یعنی پادشاهی او به بر و بحر فرا رسد و جویهای آب بالو روان شود و سلطنت ما باز کرد
انبیا ... خدای حق سبحانه این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بدرستی که آنانکه جدال میکنند و منازعه
مینمایند در آیتهای خدا که از جمله آن خروج دجال است که علامات آخر الزمان است بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی قوی که آمده باشد
ایشان را از حجج عقلیه یا نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان بر حقیقت نبوت دجال و بطلان دعوی حق إِنْ فِي صُدُورِهِمْ
نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از پیروی حکومت در دل دارند و هوای سلطنت در سر و تمنای ایشان
آنست که نبوت در میان ایشان باشد مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ نیستند ایشان رسنده بآن یعنی بآن نرسند و خدای ایشان را